

راز آفرینش زبان
و تأملی در ساختار اسطوره‌ای آن

رسول کامران

کامران ، رسول، ۱۳٤۷

رازآفرینش زبان و تأملی در ساختار اسطوره‌ای آن/ نوشته رسول کامران - ارومیه

ISBN ۹۷۸-۹٦٤-۰٤-۷٦۸۳-۳

فهرست نویسی براساس فیپا

ص.ع. به انگلیسی

The Mystery of language creation and a rumination on its mythical structure

کتابنامه

چاپ اول: ۱۳۹۱

۱. زبان – ریشه شناسی ۲. اساطیر ۳. زبان- فلسفه

رده بندی کنگره:۲ر۲گ/p۳۲۱ رده بندی دیویی:٤۱۲

کتابخانه ملی ایران شماره کتاب شناسی ملی:۲۵۱٦۷۹۰

عنوان کتاب: راز آفرینش زبان و تأملی در ساختار اسطوره‌ای آن

نام مؤلف: رسول کامران

چاپ: اول ۱۳۹۱

محل نشر : اورمیه

بهاء: [redacted] **تومان**

همهٔ حقوق محفوظ است. هرگونه نسخه برداری، ذخیره کامپیوتری، ترجمه، اقتباس کلی و جزئی بدون اجازهٔ مؤلف ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

فهرست مطالب

عنوان — صفحه

پیشگفتار ۱۱

مقدمه ۱۳

فصل اول : اسطوره و مبانی تحلیلی مربوط به آن ۱۹

اسطوره، تعاریف و مفاهیم ۲۰

تأملی در فلسفهٔ وجودی اسطوره‌ها ۲۶

اسطوره گامی در راستای عقلانیت و شناخت ۳۱

نیاز، انگیزش و ترس از عوامل مؤثر درآفرینش اساطیر ۳۳

مکتب‌های اساطیر ۳۵

۱- مکتب اوهمر ۳۶

۲- مکتب نشر و پراکندگی ۳۷

۳- مکتب ساختار گرایی ۳۷

٤- مکتب تطبیقی ۳۸

٥- مکتب تمثیلی و نمادی ۳۹

٦- مکتب روان کاوی ۳۹

۷- مکتب پدیدار شناختی ٤۰

۸- مکتب کارکرد گرایی ٤۰

۹- مکتب فلسفی ٤۱

کارکردهای اسطوره ٤۱

تطور و دگرگونی در ماهیت فلسفی اسطوره ٤٤

فصل دوم : زبان، اسطوره و واژگان ٤٧
اسطوره و زبان خاستگاه مشترک، نیاز مشترک..... ٤٨
دیرینه شناسی زبان، اسطوره و واژگان..... ٤٩
فوکو، دیرینه شناسی و تبارشناسی واژگان ٥٣
زبان شناسی و فقدان کاربست‌های لازم برای تبیین خاستگاه زبان ٥٤
زبان و واژگان بازتابی از ایستارها و باورهای اسطوره‌ای بشر..... ٥٦
فرایند سه مرحله‌ای زبان در زندگی انسان ٥٩
الف : زبان و واژگان اساطیری ٥٩
ب : زبان تاریخی..... ٦١
ج : زبان دنیای مدرن ٦٢
تأملی در تاریخچهٔ زبان و زبان شناسی و نظریات مربوط به آن ٦٣
منشاء الهی زبان..... ٦٦
منشاء زبانی صداهای طبیعی ٦٧
منشاء اندام حرکتی – گفتاری ٦٧
لوی اشتراوس و نظریهٔ ساختارهای ذهنی هم‌گون..... ٦٧
تبیین علت شناختی آفرینش زبان و واژگان..... ٧٠
چگونگی شکل‌گیری واژه و رواج یافتن بازی‌های‌زبانی ٨٠
فصل سوم : اسطوره‌های آفرینش در جهان..... ٨١
اسطوره‌های آفرینش..... ٨٢
اسطورهٔ آفرینش در میان سومریان ٨٣
نگاهی اجمالی به تمدن سومر..... ٨٤
اسطورهٔ آفرینش در مصر باستان..... ٩٤

اسطورهٔ آفرینش در تورات ۹۵
اسطورهٔ آفرینش در میان سرخ پوستان آل گون کین ۹۶
اسطورهٔ آفرینش در یونان ۹۷
اسطورهٔ آفرینش در آمریکای جنوبی، اینکاها ۱۰۰
اسطورهٔ آفرینش در میان سرخ پوستان شمال غربی اقیانوس آرام ۱۰۱
اسطوره‌های آفرینش در آفریقا ۱۰۲
اسطورهٔ آفرینش در اساطیر هند ۱۰۴
اسطورهٔ آفرینش در ژاپن ۱۰۸
اسطورهٔ آفرینش در میان قوم مایا ۱۱۰
اسطورهٔ آفرینش در چین ۱۱۰
اسطورهٔ آفرینش در اسکاندیناوی ۱۱۱
اسطورهٔ آفرینش در فنلاند ۱۱۲
اسطورهٔ آفرینش در پولینزی ۱۱۳
اسطورهٔ آفرینش در میان سرخ پوستان قبیلهٔ آریکارا ۱۱۳
اسطورهٔ آفرینش در میان سرخ پوستان قبیلهٔ ایراکویی در آمریکا ۱۱۴
اسطورهٔ آفرینش در میان سرخ پوستان قبیلهٔ یوما ۱۱۵
اسطورهٔ آفرینش در میان قبیلهٔ پیما ۱۱۶
اسطورهٔ آفرینش در میان تورکوها ۱۱۶
آفرینش در اسلام ۱۲۱
فصل چهارم : ادیان و رابطهٔ آن با اساطیر ۱۲۳
سرآغاز، منشاء و چرایی دین از دیدگاه اسطوره‌ای ۱۲۴
دین و تعاریف مربوط به آن ۱۲۷

منشاء ادیان : طبیعت گرایی یا روح گرایی..... ۱۳۰
توتم عامل اصلی تقسیم بندی اجتماعی و پیدایش زبان ۱۳۳
فصل پنجم: تحلیل و توضیح واژگان اساطیری ۱۳۷
«سو» و نقش آن در زندگی و زبان انسان..... ۱۳۸
«اوس» و رابطهٔ آن با« سو» در حیات و زبان انسان..... ۱٤۰
واژگانی که در آفرینش آنها «سو» نقش اول و برتر را دارد ۱٤٦
واژگانی که در آفرینش آنها «اوس» نقش اول و برتر را دارد..... ۲٦۷
واژگانی که درآفرینش آنها «قو» نقش اول و برتر را دارد..... ۲۹٦
واژگانی که در آفرینش آنها «نو» نقش اول و برتر را دارد ۳٤٦
واژگانی که در آفرینش آنها «مو» نقش اول و برتر را دارد..... ۳۷۸
واژگانی که در آفرینش آنها «تو» نقش اول و برتر را دارد..... ٤۰۳
واژگانی که در آفرینش آنها «او» نقش اول و برتر را دارد ٤۳۱
واژگانی که در آفرینش آنها «هو» نقش اول و برتر را دارد ٤٤٥
واژگانی که در آفرینش آنها «رُ» نقش اول و برتر را دارد ٤٥۱
واژگانی که در آفرینش آنها «بو» نقش اول و برتر را دارد ٤٥٦
واژگانی که در آفرینش آنها «فو» نقش اول و برتر را دارد ٤۷٤
واژگانی که در آفرینش آنها «لو» نقش اول و برتر را دارد ٤۷۷
واژگانی که در آفرینش آنها «جو» نقش اول و برتر را دارد ٤۸۱
واژگانی که در آفرینش آنها «وُ» نقش اول و برتر را دارد ٤۸۳
واژگانی که در آفرینش» آنها «یو» نقش اول و برتر را دارد ٤۸٦
واژگانی که در آفرینش آنها «کو» نقش اول و برتر را دارد..... ٤۹۹
واژگانی که در آفرینش آنها «آق» نقش اول و برتر را دارد..... ۵۰۷

واژگانی که در آفرینش آنها «آل» نقش اول و برتر را دارد ۵۱۶
واژگانی که در آفرینش آنها «آن» نقش اول و برتر را دارد ۵۲۹
واژگانی که در آفرینش آنها «این» نقش اول و برتر را دارد ۵۳۵
واژگانی که در آفرینش آنها «آی» نقش اول و برتر را دارد ۵۳۷
واژگانی که در آفرینش آنها «گون» نقش اول و برتر را دارد ۵۴۲
واژگانی که در آفرینش آنها «آه» نقش اول و برتر را دارد ۵۵۷
واژگانی که در آفرینش آنها «اوت» نقش اول و برتر را دارد..... ۵۵۹
واژگانی که در آفرینش آنها «آب» نقش اول و برتر را دارد ۵۶۳
واژگانی که در آفرینش آنها «ار» نقش اول و برتر را دارد..... ۵۶۹
واژگانی که در آفرینش آنها «اوم» نقش اول و برتر را دارد..... ۵۸۴
منابع و مآخذ ۵۸۷

پیشگفتار :

حمد و سپاس بی‌کران بر آن که از دریای دانش خویش قطره‌ای بر بندهٔ جهول خود چشایید و وجود وی را به زیور خرد آرایید تا به واسطهٔ عقل و ادراک راه شناخت در پیش گیرد و نسبت به کنزِ مخفیِ عالم، معرفت حاصل نماید که زیباترین معارف، معرفت نسبت به خالق مطلق می‌باشد. خالقی که بر بندهٔ درمانده منت نهاد و از دریای لطف و احسانِ خود در نهاد او نهال عقل بنهاد.

پس فرض آمد بر هر صاحب خرد و اندیشه‌ای تا جبهه بر آستان مبارک او ساید و سجدهٔ شکر نماید که وی را از همه موجودات و باشندگان متمایز ساخت و او را از خوان نعمت بی‌کرانش مستفیض بساخت و سلام و درود بر خاتم‌النبیین که آخرین پیام از جانب خدای جهت فرا یاد آوردن اولین پیمان بر بندگان عرضه داشت و گرد و غبار غفلت از دل و عقل مردمان بزدود.

کتابی که اینک فرا روی دارید پیش از هر چیز توفیق لطف و عنایت رب کریم را پشت سر داشته است که با استعانت از درگاه او در طی مدت مدید این مهم را وجههٔ همت خود ساختم و در طی سالیان متمادی در ابعاد مختلف به غوص و غور پیرامون واژگان و فلسفهٔ وجودی زبان پرداختم تا به نوبهٔ خود و به وسع خود در چرخهٔ دانش با برش زدن در قلب تاریخِ زبان به واکاوی در تبار واژگان و نحوهٔ آفرینش آنها بپردازم.

اما آنچه این کتاب را از دیگر پژوهش‌های انجام یافته در راستای زبان تا به حال متمایز می‌سازد گشودن بابی نوین در راستای شناخت واژگان با تمرکز بر عناصر خاص اسطوره‌ای از یک سوی و تلفیق و ترکیب آن با دیگر عناصر میان رشته‌ای می‌باشد.

پیش از هر چیز ذکر این نکته ضروری است که در تمامی عرصه‌های دانش طرح و عرضهٔ مبانی مستحدث و اندیشه‌های نوین که برخلاف تفکرات غالب و جریان‌های حاکم بر جوامع انجام می‌پذیرد؛ سنگینی فضای حاکم را نخواهد توانست به این زودی‌ها در هم شکند که این امر مستلزم فرصت‌های زمانی و مکانی خاصی می‌باشد تا در سر وقت خود حقانیت خویشتن را به اثبات برساند.

پس هر فرضیه‌ای که در هر جنبه از مبانی دانش عرضه گردد ضروریست تا با تمسک به منابع متقن به طرح مبانی فکری خود بپردازد و بدون این که دغدغهٔ هرگونه

جوسازی‌های حاشیه‌ای را داشته باشد با وقار و متانت، حلم و بردباری را پیشهٔ خود نماید که زمان خود از بهترین قاضیان و داوران می‌باشد.

در ارتباط با این کتاب و جهت فهم هر چه بهتر آن ضروریست خوانندگان محترم قبل از خواندن کتاب چند نکتهٔ را مورد دقت قرار دهند؛ نخست اینکه کسانی خواهند توانست پیام این کتاب را به نحو احسن درک نمایند که با دانش و زبان اسطوره آشنایی کافی داشته باشند نکتهٔ دوم این که به خوانندگان محترم توصیه می‌شود از آنجایی که این کتاب از حیث محتوایی، ساختاری به هم پیوسته دارد پس بدون مطالعهٔ قسمت‌های اولیهٔ کتاب و مبانی تئوریک آن از پرداختن به قسمت مربوط به واژگان بپرهیزند که درک و دریافت بخش واژگان صرفاً در آشنایی با بخش اول کتاب امکان پذیر خواهد بود و فرجامین سخن اینکه برای رسیدن به نتیجهٔ اعم از مثبت و منفی در ارتباط با این کتاب ضروریست تمام کتاب مورد مطالعه قرار گیرد که در غیر این صورت نتیجهٔ حاصله ابتر و ناقص خواهد بود.

در خاتمه ذکر این نکته شایان دقت می‌باشد از آنجایی که این محصول فکری، زادهٔ ذهن انسانی است و انسان نیز همواره قرین سهو و لغزش، پس قدر مسلم این کتاب نیز عاری از خبط و خطا نخواهد بود از این جهت از تمامی خوانندگان تیز بین و نکته سنج می‌خواهم که با راهنمایی‌های خود و با پیشنهادهای خود در بر طرف ساختن اشتباهات و سهوهای رخ داده این جانب را مورد لطف خویش قرار دهند.

من الله توفیق و علیه تکلان

رسول کامران - تابستان ۱۳۹۰ اورمیه - روستای گمیچی

Rasul.kamran@yahoo.com

مقدمه:

یکی از عمده‌ترین مباحثی که از گذشته‌های دور همواره ذهن انسان را به خود مشغول داشته است؛ یافتن پاسخ مناسب به این سئوال می‌باشد که زبان چیست ؟ و چگونه و از کی این پدیده در حیات بشری وجود یافته است؟ آیا زبان امری طبیعی است یا پدیدهٔ الهی می‌باشد؟ آیا زبان ثمره و ماحصل کوشش بشری تلقی می‌گردد؟ یا عنصری است قراردادی که با توجه به فراگردهای ذهنی و روان‌شناختی باید تأویل و تفسیر گردد؟ و آخرالامر اینکه زبان با اتکال به کدامین کاربست‌ها توانسته است این گونه در زندگی فردی و اجتماعی انسان به ایفای نقش بپردازد.

اینها در زمرهٔ سئوالات عدیده‌ای است که ذهن پرسشگر انسان همواره در تکاپوی یافتن پاسخ مناسب بدانها بوده است و از همین نکته نظر نیز مجموعهٔ آرا و نظریات مختلفی در فرا روی تاریخ از جانب مکاتب مختلف فکری و افراد متعدد در ارتباط با زبان بیان شده است.

در طول تاریخ بشر، از یونان باستان بدین سوی از جانب دانشمندان و عالمان متعدد اهتمام وافری در راستای یافتن منشأء و خاستگاه زبان و چرایی و علت وجودی آن به عمل آمده است و جهت توضیح این عنصر حتی به افسانه‌ها و داستان‌های بی‌شماری متوسل شده‌اند.

از عصر رنساس نیز مجموعهٔ افراد زیادی با تمسک به عقلانیت مدرن، به کنکاش در علت وجودی زبان و خاستگاه آن پرداخته‌اند و نهایتاً فرضیات و نظریات گوناگونی پیرامون آن ارائه داده‌اند که در این فرایند به اقتضای ماهیت ذاتی زبان؛ که در وجود خود عناصر بی‌شماری همچون فلسفه، دین، روان شناسی، اسطوره و غیره را احاطه داشته است؛ با استفاده از این موتیوها به تبیین خاستگاه و چرایی علت وجودی زبان پرداخته‌اند.

پر واضح است علی‌رغم اینکه از دولت شهرهای یونان گرفته تا دنیای مدرن و پست مدرن با توجه به رهیافت‌های تاریخی، روان شناسی و زیست شناسی افراد زیادی به طرح مبانی فکری و فهم خود در ارتباط با زبان پرداخته‌اند؛ لیکن هنوز هم از بدو تاریخ این سئوال اساسی بدون پاسخ فراروی دانشمندان باقی مانده‌است؛ که منشاء و خاستگاه زبان چیست؟ عامل اصلی تکثر زبان‌ها چه بوده است و زبان چگونه و به چه نحوی ابداع شده است؟

اما چرا زبان علی‌رغم این همه کنکاش پیرامون آن بـه موضـوعی غـامض و بغـرنج در حیات بشری تبدیل شده است و انسان‌ها از فائق آمدن بر این مشکل وا مانده‌اند؟

باید گفت اساساً طرح مسئله از منظر شناخت شناسی عاملی بس مهم جهـت ابتنـاء بـه هدف مورد نظر می‌باشد و از آن جا که از همان بدو تاریخ طرح مـسئله بـه شـکلی غلـط و نادرست بوده است پس نتیجتاً سوال نادرست پاسخ نادرست و گمراه کننـده در پـی داشـته است و بدین جهت نیز همواره انسان در راستای رسیدن به ذات و کنهٔ زبـان اسـیر ذهنیـات گمراه کنندهٔ خویش گردیده است.

آنچه به مبانی ساختاری این تحقیق مربوط مـی‌شـود ایـن اسـت؛ از آنجـایی کـه زبـان عنصری از جنس اسطوره می‌باشد پس این عنصر بازتابی از نگرش و بینش انسان به طبیعت است که به شکل واژگان نمود آوایی می‌یابد. از این منظر منشاء و خاسـتگاه زبـان، اسـاطیر هستند و اسطوره و نگرش اولیهٔ انسان به طبیعت و هستی عامل اصلی شکل گیری واژگـان و زبان انسان است و انسان با تأثیرپـذیری از طبیعـت و پدیـده‌هـای پیرامـونی خـویش بـه منعکس نمودن برداشت‌های ذهنی خود از جهان در قالب واژگان پرداخته است و در مرحلهٔ دوم تاریخ زبان آن عاملی که باعث بوجود آمدن زبان‌های متعدد در جوامع گوناگون گردیده است ادیان و در مرکز آن توتم به مثابهٔ هستهٔ اصلی ادیان اولیه بوده‌است.

انسان از هنگامی که با طبیعت مواجهه گردید به نوعی در برابر کنش‌های اولیهٔ طبیعت از خویـشتن واکـنش‌هـای خاصـی را بـروز داده و در فراینـد شـناخت، نـوع اندیـشگی و برداشت‌های ذهنی‌اش از طبیعت را به صورت واژگان متجلی سـاخت کـه از ایـن رهگـذر صورت‌های ذهنی و تصورات و تخیلات وی نمود آوایی به خود گرفـت. پـس فـی الواقـع زبان نمود آوایی اساطیر و برداشت‌های ذهنـی انـسان از هـستی اسـت و بلکـه بایـد گفـت واژگان انعکاسی از باز خوردهای اعم از مثبت و منفی وی در ارتباط با هستی و کائنـات و پدیده‌های موجود در آن است.

واژگان چیزی به غیر از تصورات ذهنی انسان از طبیعت و ماورای آن نیـست؛ طبیعـت به صورت عینی و ملموس قابل درک برای انسان بوده‌است و انسان جهت مـنعکس نمـودن آن درک و دریافت شهودی خویش از هستی بـه تبـع تـأثیرات و کـنش‌هـای محیطـی، بـه مکانیسمی نیاز داشت تا آن حسسیات و درک و دریافت درونی را به نمایش بگذارد، لـیکن اینک آن شیء ما به ازاء بیرونی در ذات و نهاد انسان صورتی انتزاعی برای خویش اکتـساب

نموده بود و انسان برای این که این صورت انتزاعی و فهم ناملموس را دو باره بـه شـکلی عینی بازآفرینی نماید دست به دامن اساطیر گردید که در این فرایند این شـی و عنـصر بـاز تولید شده وجه افتراق خاصی با نوع عینی خود در عالم داشته است و فی‌الواقع انسان بنا به بینش کلی خود از حیات در فرایند شناخت، درکی و فهمـی از جـنس دیگـر گونـه از کـل کائنات را رقم زد و النهایه آن شناخت و فهم را که فراتر از نوع عینی خود، دارای قـدرت و روح برتر و مضاعفی بود؛ به صورت واژگان دوباره بـه جهـان بازگردانـد. پـس تـک تـک واژگان از بدو آفرینش تا افق تاریخ همگی به اساطیر مربـوط مـی‌شـوند یعنـی بـر حـسب نگرش انسان به طبیعت و عناصر موجود در آن از قبیل آب، خورشید، ماه، رعد، آذرخش و دیگر پدیده‌ها نوع بینش انسان نسبت به طبیعت شکل می‌گیرد و سپس این بینش به صورت واژگان باز تولید می‌شوند.

انسان ابتدایی تمامی اعمال و افکارش و بن مایه‌های فکری‌اش بر گرد اسـطوره تمرکـز می‌یابد و فی‌الواقع تمامی هستی بر مبنای بینش اسطوره‌ای توجیه می‌گردد ؛ چرا که اسطوره مکانیسمی جهت تبیین، درک و فهم و باور انسان و تلقی وی از محیط پیرامونی بوده اسـت و اسطوره بازتابی از ساختارهای نظام‌مند و نگرش‌های کلان محور به زندگی می‌باشد که بـا کار ویژه‌های خاص خود به تأویل و تبیین جایگاه علت شناختی از هستی دست می‌یازد تـا به تثبیت جایگاه انسانی از حیث روانی بپردازد که این علل تأویلی و تبیینی از جانب انـسان به صورت نظام دینی و سرشاخه‌های آن یعنی آیین‌هـا و مراسـمات و تـوتم خـود را نـشان می‌دهد که برای خود ادبیاتی از جنس خویش تولید می‌نماید و در ذات خود بـه بـاز تولیـد واژگانی از جنس خود می‌پردازد یعنی هر قـوم و قبیلـه‌ای بنـا بـه درک و شـناخت و بـاور خویش از هستی هنجارها و شبکه‌های ارزشی خود را رقم می‌زند و النهایه ایـن هنجارهـا و شبکه‌های ارزشی خویشتن را به مثابهٔ ایدئولوژی و جهـان بینـی طیـف خـاص در معـرض نمایش قرار می‌دهد که از همین رهگذر واژگان و زبان نیز به ابزاری مبدل می‌گردنـد تـا بـه تأویل و تفسیر ارزش‌های اسـطوره‌ای گـروه خـاص بپـردازد و آن نگـرش شـکل یافتـه و ارزش‌ها و باورهای تثبیت شده در ذهن فرد در ارتباط با هستی را به نمایش گذارد.

این اثر با دو رویکرد ، نخست چشم انداز اسطوره‌ای و سپس با مؤلفهٔ زبان شناختی در پی تحلیل مبانی فرهنگ و بن مایه‌های فکری، زبان و اسطوره‌های انسان از بدو آفـرینش بـا تمسک به دانش دیرینه شناسی و تبار شناسی واژگان است تا شاید رویکردی دیگـر گونـه نسبت به زبان و واژگان کل بشری فرا روی عالمان و دانشمندان عرصهٔ زبان گشوده شود.

الگوی تبیین در این پژوهش تلفیقی از مکاتب مختلف اسطوره‌ای بویژه مکتب نشر و پراکندگی، مکتب تطبیقی و تمثیلی، مکتب روان شناختی و مکتب پدیدار شناختی می‌باشد که صد البته تبارشناسی فوکو نیز خود جایگاه خاصی در این پژوهش جهت تبیین فلسفهٔ وجودی زبان و واژگان برای خود داراست و دلیل این امر نیز این است که هر یک از این مکاتب نگاهی تک بُعدی به مبانی اسطوره‌ای داشته‌اند و با تمرکز نمودن بر یک جنبهٔ خاص از اساطیر، در دام تقلیل‌گرایی افتاده‌اند و از دیگر جنبه‌های آن چشم پوشیده‌اند که این خود عاملی در راستای عدم فهم اسطوره‌ها و زبان می‌باشد پس بدین علت نیز با توجه به کلیت این مکاتب که هر کدام باز تابندهٔ گوشه‌ای از بینش و تفکر اسطوره‌ای در ارتباط با کائنات و به تبع آن واژگان می‌باشند به تبیین و تشریح خاستگاه و منشاء اساطیر و کار ویژه‌های آنها جهت کالبد شکافی واژگان برای ابتنای به هدف اصلی این تحقیق پرداخته‌ایم.

با در نظر گرفتن سئوال تحقیق یعنی منشاء زبان و خاستگاه آن و عامل اصلی شقوق مختلف زبان‌ها در دنیا، فرضیهٔ پیش روی تحقیق این است که منشاء و خاستگاه زبان، بینش و تفکر اسطوره‌ای با تمرکز بر عنصر «سو» است یعنی فی الواقع «سو» از آنجا که در ثقل تفکر اسطوره‌ای قرار گرفته است و «سو» خود محاط بر هستی است و همه چیز در هستی از«سو» زاده می‌شود و اولین چیزی که در هستی وجود یافته‌است «سو» می‌باشد و جهان خود بر ساخته از «سو» است بر همین منوال در بُعد واژگانی اول واژه‌ای که وجود یافته است «سو» می‌باشد و تمامی واژگان بشری نیز از «سو» ایزد بانوی واژگان زاده شده‌اند. یعنی فی‌الواقع عناصر پانزده‌گانهٔ به وجود آمده بعد از سو همگی به نوعی از صفات و ویژگی‌های سو محسوب می‌گردند که با خود سو عناصر شانزده‌گانه زبان اولیهٔ بشر را می‌سازند.

آنچه این اثر در پی آن است بازکاوی و بیان این موضوع است که اولاً زبان ریشه‌ای اسطوره‌ای دارد و محصول تفکر اسطوره‌ای است. در ثانی این اندیشه یک سر منشاء برای خود دارد یعنی به بیانی دیگر همهٔ زبان‌های دنیا خاستگاه مشترکی دارند و زبان‌ها منشاء زمانی و مکانی یکسانی دارند و در فرایند زمان بعدها انشقاق‌های زبانی مابین انسان‌ها پدیدار شده است و تنها عاملی که به این امر دامن زده است ادیان ابتدائی و در مرکز آن توتم‌ها بوده‌اند و بینش دینی و توتم عامل اصلی بوجود آمدن طوایف، قبایل، اقوام و ملل

مختلف گردیده است و فی‌الواقع به تعداد ادیان و توتم‌ها، قبایل و طوایف و سپس زبان‌ها پدیدار گردیده‌اند.

باید گفت کتاب حاضر با توجه به آموزه‌ها و انگاره‌های پیش روی خود به تحلیل و تبویب زبان و واژگان در هر زبانی پرداخته است و تمرکز خود را به تقسیم‌بندی واژگان بر شانزده نوع در مرحلهٔ اول حیات انسانی معطوف داشته‌است و سپس با ابداع شدن واژگان مرکب از این واژگان اولیه، دایرهٔ واژگان بشری را به بیست وهفت نوع افزایش داده است و این بیست وهفت عنصر و واژه در کل بوجود آورندهٔ تمامی زبان‌ها و تمامی واژگان بشری می‌باشند و حتی امروزه هر واژه‌ای تحت تأثیر این واژگان یا به تعبیری درست‌تر این عناصر بوجود می‌آیند.

واژگان بیست و هفتگانهٔ فوق‌الذکر به صورت مشترک در تمامی زبان‌های دنیا حضوری پر رنگ دارند و این واژگان از ادوار اساطیری در زبان بشر کاربورد داشته است و به تبعِ این واژگان اساطیری است که حتی واژگان دورهٔ تاریخی و واژگان امروزی شکل می‌یابند که بعدها با بوجود آمدن توتم‌های گوناگون این واژگان اساطیری علی‌رغم کاربوردشان در میان ملل مختلف چه از حیث ظاهر و چه از حیث محتوا دست خوش تغییر واقع شده‌اند.

حاصل کلام این که این تحقیق بازتابی از ساختار به هم پیوسته اعم از ساختار محتوایی و ساختار واژگانی با تمرکز بر عنصر «سو» در بینش اساطیری است که در واژگان متبلور گردیده است تا با تمسک بر دانش تبار شناسی واژگان، به صیقل دادن ذهنیت زنگ زدهٔ انسان نسبت به زبان و واژگان در اعصار مختلف بپردازد؛ باشد که به نوبهٔ خود گامی در راستای حل معمای زبان ،که همواره مباحثات و مجادلات ما بین زبان شناسان ، قوم شناسان، انسان شناسان، جامعه شناسان، روان شناسان و اسطوره شناسان را فراهم ساخته است؛ برداشته باشد.

فصل ۱ :

اسطوره و مبانی تحلیلی
و تئوریک مربوط به آن

اسطوره، تعاریف و مفاهیم

در یک فرآیند دو سویه، انسان نسبت به پدیده‌های طبیعی مناسبات خود را تنظیم می‌کند که یک طرف آن قهر، خشم و تنفر نسبت به این پدیده‌ها است و سویهٔ دیگر آن عشق، محبت و التجاء یافتن به طبیعت و عناصر موجود در آن است.

در فراز و نشیب تاریخ انسان بعد از کش و قوس فراوان با طبیعت که در آن موجودی ضعیف و حقیر بود در راستای غلبه یافتن و تسلط بر طبیعت و تحت سیطرهٔ خود قرار دادن هر چیزی، به نوعی می‌خواست تا زندگی خویش را تحت قیادت خود در آورد و جهان و طبیعت را بر مبنای آمال خویش اداره نماید، از این رهگذر بینش فلسفی وی نسبت به زندگی و پدیده‌های طبیعی شکل گرفت و تلفیقی از آرمان‌ها، آمال، عقاید و اندیشه‌هایش جهت تبیین جایگاه‌اش بوجود آمد و ذهن تحلیل‌گر انسان جهت ادارهٔ امور زندگی با خلاقیت تمام دست به اسطوره‌سازی زد.

اسطوره‌ها اندیشه‌هایی هستند که از اعماق زمان به نوعی تصورات و آرمان‌ها و نگرش‌های مردمان اولیه را در رابطه با جهان هستی، آفرینش، مرگ و طبیعت برای ما باز می‌تابانند و از آنجا که تاریخ از چنان قدرتی بی‌بهره است و از غوطه‌ور شدن در اعماق زمان و شناخت انسان و اندیشه‌هایش و مراسمات و آیین‌هایش در می‌ماند؛ اساطیر دست تعاضد و معونت به سوی ما دراز می‌کنند تا به طریق اولی افکار، اندیشه‌ها، ادیان، فرهنگ، بینش فلسفی و طرز معیشت و تفکر انسان اولیه را باز نمایانند و این مؤلفه‌ها خود در راستای تکوین و تدوین و تکمیل اصالت و هویت یک جامعه در جهان امروزی از کاربست‌های بس مهمی محسوب می‌شود و از همین منظر، اساطیر جایگاه بس رفیع و والایی از منظر جامعه‌شناسی، مردم شناسی، روان‌شناسی، زبان شناسی و تاریخ احراز می‌نماید و در همه حال مورد مداقّه علمای علوم مختلف قرار می‌گیرد و بیش از همه توجه اسطوره شناسان را به خود معطوف می‌دارد که در ذیل به مجموعه آرا و عقاید تنی چند از آنان اشاره می‌نماییم.

در دانش‌نامهٔ اساطیر جهان در رابطه با جایگاه اسطوره و ماهیت آن آمده است :

«اسطوره‌ها در وهلهٔ نخست بازتابندهٔ داستان‌های ابتدائی از گذشته‌های دورند و همچنین تجربه مذهبی انسان بین‌النهرین هزارهٔ سوم یا اول پ.م هستند به رغم این نکته با آن که سرچشمهٔ این اساطیر بی‌تردید خیلی قدیمی است کاربورد آنها تا دوره‌های متأخر در

طلسم‌ها نشانگر آن است که هنوز احساس می‌شد که اساطیر با نیروهای فرا طبیعی پیوندهایی دارند و می‌توانند بر نوع بشر مؤثر باشند. مضامین اصلی اساطیر درباره آفرینش و ساختار کیهان مادی آفرینش ایزدان و کارکرد آنان آفرینش انسان، منشاء و پیش تاریخ نظام موجود، سرچشمهٔ بیماری و درمان و شامل داستان‌هایی پیرامون توفان بزرگ و جهان زیر زمین است.[۱]»

همانگونه که مشاهده می‌شود، اساطیر در یک شعاعی گسترده محاط بر کل هستی است و نگرشی است که به توضیح و تبیین چگونگی رفتار و بینش و منش انسان ابتدایی می‌پردازد؛ بینش و تفکری که انسان ابتدایی را با خود به اوج آسمان‌ها می‌کشاند و انسان را تا ماورای خلقت می‌برد و اسطوره بازگوکننده و بیانگر تفکر حاکم بر زندگی بشر و بازگوکنندهٔ مناسک، آیین، آفرینش و مرگ و زندگی انسان است؛ پس اسطوره نخستین تلاش عقلانی با پیش زمینهٔ شناخت از جنس عاطفی بشر برای رویارویی با قلمرو ظلمانی و ناشناخته است تا انسان سرنوشت و تقدیر و تمامی هستی را در ید قدرت خود بگیرد چرا که این همه صرفاً به جهت سایهٔ وحشتی بود که انسان از بُعد روان شناختی هر لحظهٔ آن را احساس می‌کرد و از همین نقطه نظر است که اسطوره یک بُعدش به جهت غلبهٔ ترس بر ذهن انسان بوده است.

هر چند «اسطوره از نخستین تجلیات هوش بشر است؛ منبع الهام نخستین قصه‌هایی که انسان بافت، نظارهٔ چیزهایی بود که قصه معنای آنها را در نمی‌یافت اما آدمی با این همه می‌خواست گاه برای تسکین وحشت و هراس خود و غالباً برای توجیه ترس و بیم خویش آنها را تفسیر کند.[۲]»

امیل ژنه اینگونه برداشتی از اساطیر ارائه می‌دهد که «اساطیر در همه زمان‌ها، مجردات لایزال را متمثل ساخته‌اند تأثیری عمیق در نُضج‌گیری و صورت‌بندی و رشد و نمو اندیشه‌ها داشته‌اند به اسلاف‌مان یاری داده‌اند که خود را بشناسند و به ما کمک می‌کنند که خویشتن را دریابیم، تعریف و بیان کنیم از طریق تمثیلات اساطیر که دریافتنی و زنده است،

---

۱ - رکس وارنر «دانش‌نامهٔ اساطیر جهان» ترجمهٔ ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران، نشر اسطوره، چاپ سوم ۱۳۸۷ ص ۱۹۲

۲ - م. لوفلر- دلاشو «زبان رمزی قصه‌های پری وار» ترجمهٔ جلال ستاری، تهران، انتشارات توس، چاپ دوم ۱۳۸٦ ص٤٨

ساز و کار امیال و شهوات انسانی جان می‌گیرد، قوانین در فلسفه‌ای نظم و نسق می‌یابد و معنای زندگانی عالم روشن می‌شود.[۱]»

پس اساطیر صرفاً دل مشغولی‌های انسان و تخیلات به گِل نشسته در اعماق تاریخ نیست بلکه اساطیر آرمان‌ها و آمال انسان را بیان می‌کنند و بازتابی از نوع نگرش و باورها در طی زمان می‌باشند و عقاید و باورها و نگرش و تصورات و آیین‌های باستانی از فیلتر اساطیر عبور می‌کنند و شاکلهٔ فرهنگی یک جامعه را تشکیل می‌دهند و از همین مؤلفه‌ها و عناصر و آیین‌ها تصورات و نگرش‌های اسطوره‌ای شکل می‌یابد و زمانی که از ساختار فرهنگی یک جامعه سخن به میان می‌آید به نوعی سخن از ساختار اسطوره‌ای آن فرهنگ و زبان می‌باشد و از همین رهگذر ساختار ذهنی و ماهیت عینی اعم از افکار، اندیشه‌ها، عقاید، باورها و رفتارهای فردی و اجتماعی یک جامعه از دریای بی‌کران اساطیر ارتزاق می‌گردد و هویت خاص خود را بدست می‌آورد.

اساطیر به نوعی بیان کنندهٔ نگرش‌ها و مبانی اعتقادی مردم دربارهٔ هستی و طبیعت و خلقت انسان، به زبانی تمثیلی و استعاره گونه و نمادین می‌باشد و به شکلی نمادین، الگوهای فکری و نوع اندیشگی یک جامعه را رقم می‌زند و بر مبنای این الگوی اندیشگی، انسان‌ها گذشته، حال و آینده خود را ترسیم کرده و شالودهٔ زندگی خویش را بر این اساس پی‌ریزی می‌کنند.

اسطوره‌ها به ایامی تعلق دارند که آدمی با ذهن خیال باف و شناخت عاطفی در جهت اقناع سازی روح و روان خویش برآمد و برای فرار از دست دهشت و وحشت حاکم بر وجودش در عالم تخیل به طرح ریزی قالبی پرداخت که مبنا و معیار هر چیزی در جهان هستی و ماورای آن براساس آن تفکرات قالبی تحت تأثیر عواطف و احساسات و تخیلات بود؛ که بدین وسیله به تأویل و تفسیر محیط پیرامونی و تمامی اجزای متشکله آن پرداخت؛ که صد البته این تفکرات قالبی تحت تأثیر عواطف، خود دارای ارزش و اعتباری در حکم عقلانیت محض محسوب می‌شد و باور انسان بر این امر مبتنی بود.

اسطوره از نگاه دیگر نوعی تخیل و تصور و توهم می‌باشد اما این فی‌نفسه آغازی برای بودن است و چون تخیل به نوعی خود خاستگاهش با عقدهٔ نیاز تلاقی پیدا می‌کند پس سرپوشی بر روی عقده‌هاست چیزی که سعی در پوشاندن فقدان و خلاء حاکم بر وجود و

---

۱ - همان ص۵۷

هستی انسان است و به قول گاستون باشلار «تخیل از لحاظ روان کاوی پوشش و استتار چیزی است یعنی چیزی که چیز دیگر را می‌پوشاند و پنهان می‌دارد پس پوشش و سرپوش یا کارکرد و کنش ثانوی است و خیال پردازی ناتوانی و کاهلی و به خواب رفتن ذهن، گریز ذهن از عالم مادی نیست بلکه بازگشت ذهن به عالم ماده و درگیری سخت و هوشیارانه با چیزهاست.[۱]»

از این منظر می‌باشد که انسان ابتدایی دست به تصویرسازی ذهنی و خیال پردازی می‌یازد و در یک واکنش ذهنی به جهت سرپوش نهادن به عقده‌های نیاز خود که فی‌الواقع انگیزه‌ای جهت مرتفع نمودن آن عقده‌ها در درون‌اش شکل می‌یابد به آفرینش خیال انگیز پناه می‌برد و آرمان‌های درونی و سوژه‌های ذهنی خویش را به فاکت‌های عینی در دنیای اساطیر مبدل می‌سازد و به صورتی نمادین دست به آفرینش اسطوره‌ها و آئین‌ها می‌زند تا به طریق اولی از فشارهای حاکم بر روح و روان خویش بکاهد و آن مرارت و تلخی حاکم بر زندگی را حداقل در باز آفرینی‌های ذهنی خویش به حلاوت و شیرینی تبدیل کند و به صورت تمثیلی، کارکردی دیگر گونه را بر سرنوشت محتوم خویش در عوالمی از نوع دیگر بار نماید و از همین زاویه است که «اسطوره عبارت است از روایت یا جلوه‌ای نمادین دربارهٔ ایزدان، فرشتگان، موجودات فوق طبیعی و به طور کلی جهان شناختی که یک قوم به منظور تفسیر خود از هستی به کار می‌بندد؛ اسطوره سرگذشتی راست و مقدس است که در زمان ازلی رخ داده و به گونه‌ای نمادین، تخیلی و وهم انگیز می‌گوید که چگونه چیزی پدید آمده، هستی دارد یا از میان خواهد رفت و در نهایت اسطوره به شیوه‌ای تمثیلی کاوشگر هستی است.[۲]»

بدیهی است که دیدگاه‌های متفاوت و گوناگونی در رابطه با اساطیر بسته به عُلقه‌های فکری و زمینه‌های مطالعاتی افراد مطرح گردیده و النهایه باعث بوجود آمدن رشتهٔ اسطوره شناسی شده و هدف عمدهٔ آن پی بوردن و شناخت روحیات و ذهنیات و آرزوها و آرمان‌های یک قوم می‌باشد که به شکل نمادین بیان شده است و امروزه ترسیم کنندهٔ فرهنگ و هویت یک قوم به شمار می‌رود. «اسطوره شناسی بخشی است از مردم شناسی فرهنگی که آن خود از مردم شناسی منشعب می‌گردد. مردم شناسی فرهنگی به بررسی و

---

۱ - گاستون باشلار «روان کاوی آتش» ترجمهٔ جلال ستاری، تهران، انتشارات توس، چاپ دوم ۱۳۷۸ ص۲۲

۲ - ابوالقاسم‌اسماعیل پور «اسطوره بیان نمادین» تهران، انتشارات سروش، چاپ دوم ۱۳۸۷صص۱٤-۱۳

فرایافتن قوانین عمومی قالب‌های رفتاری انسان در همه ابعاد آن می‌پردازد و می‌کوشد توجیهی عمومی از این پدیدهٔ اجتماعی، فرهنگی به دست دهد. اسطوره شناسی با بررسی مجموعه‌های اساطیری زنده یا مرده و یافتن کیفیات عمومی و کل آنها در خدمت مردم شناسی فرهنگی قرار می‌گیرد و می‌تواند به تاریخ، باستان شناسی، روان شناسی و مطالعات مربوط به دین شناسی و تاریخ فلسفی یاری رساند و خود متقابلاً از نتایج مطالعات آن رشته‌ها بهره ببرد.[۱] »

از میان اسطوره شناسان می‌توان به فریزر اشاره کرد که در زمرهٔ مجموعه افرادی است که با کوله باری از تجارب و تحقیق و پژوهش پیرامون اسطوره‌ها، آثار ارزنده‌ای را از خویشتن بر جای نهاده است. وی در رابطه با اساطیر می‌گوید :

«اساطیر از داستان‌های مینوی پدید می‌آیند از قبیل حدیث آمیزش جنسی (انسان خدایی) با (زن – ایزدی) بر روی زمین بی‌برگ و بری که باید بارورش کرد و یا داستان مرگ رستنی‌های کهن که به سیمای شاهی آسمان (شاه – خدا) نمودار شده و رستاخیزش به شکل رستنی‌ها در بهاران است. اساطیر همزمان با گذر آدمی از مرتبهٔ سحر که امری ابتدایی است به مقام مذهب که گفتاری در توضیح و تفسیر مناسک کهن است، ظهور می‌کنند؛ اسطوره همچنین تبیین کنندهٔ آیین‌های ابتدایی است که در آغاز، اساطیر با آداب و مناسکی آمیخته بودند که غالباً برای باروری و زایایی زمین برگزار می‌شدند.[۲]» که بر مبنای نظر فریزر تمامی اساطیر ریشه در حدیث باروری دارند که البته این خود بخشی از تاریخ اسطوره و داستان زندگی انسان می‌باشد نه تمامی آن و هسته اصلی اساطیر مربوط به شخصیت بخشی به پدیده‌های طبیعی است که اندرولانگ و ماکس مولر نیز طرفدار آن بودند و رویکرد کلی کتاب ما نیز بر این محور متکی است یعنی بن مایه اساطیر اولیه را در شخصیت بخشی به پدیده‌های طبیعی سراغ می‌گیرد.

اندرولانگ در این راستا بر این باور است که : «اسطوره‌ها منتج از شخصیت بخشیدن نیروها یا پدیده‌های طبیعی است؛ فرایندی ذهنی که ویژگی مرحلهٔ زنده انگاری فرهنگ بوده است.»[۳]

---

۱ – مهرداد بهار «پژوهش در اساطیر ایران» تهران، انتشارات آگه، چاپ پنجم ۱۳۸٤ ص ۳٤٥

۲ – روژه باستید «دانش اساطیر» ترجمهٔ جلال ستاری، تهران، انتشارات توس، چاپ اول صص ۲۵-۲٤

۳ – «دانش‌نامهٔ اساطیر» پیشین صص۲۵-۲٤

ماکس مولر نیز نظری مشابه اندرولانگ ارائه داده و از جنبهٔ زبان شناسی تطبیقی اسطوره‌ها را مورد تحلیل و تبیین قرار داده بود او «به یگانگی «زاوس» و «دیااوس» از لحاظ زبان شناسی اعتقاد داشت و می‌پنداشت که مایهٔ توحش بسیاری از اساطیر یونانی را بر وفق الگوی زیر توجیه و توضیح می‌توان کرد و به عنوان مثال داستان کرونوس بلعنده و سپس قی کنندهٔ فرزندانش تمثیلی است از آسمان که نخست ابرها را به کام در می‌کشد و سپس تف می‌کند و به دنبال او «همیاسنت هرسون» اساطیر خورشیدی را در قصه‌های پرو منعکس دید به اعتقاد وی کلاه قرمزی که سر و پیشانیش به رنگ قرمز زینت یافته و گرگ او را می‌بلعد نمود گاو فجر یا سپیده دمان است که به کام خورشید یا ظلمت فرو می‌افتد.[۱]»

مالینوفسکی با رویکرد اخلاقی و ارزش مدارانه اساطیر را مد نظر قرار داده و می‌گوید:

«اسطوره با در نظر گرفتن آنچه در اسطوره زنده است و حیات دارد توجیهی به ارضای حس کنجکاوی نیست؛ بلکه روایتی است که واقعیت اصیل را زنده می‌کند و برآورنده نیاز عمیق دین است و با گرایش‌های اخلاقی، الزامات و احکام اجتماعی و حق مطالبات عملی مطابقت دارد و جواب گوی آنهاست. در تمدن‌های بدوی، اسطوره کار لازمی انجام می‌دهد، معتقدات را بیان می‌دارد، اعتلا می‌بخشد و مدون می‌سازد. حافظ اصول اخلاقی است و آنها را حاکم می‌سازد. اثر بخش مراسم و تشریفات آئین را تضمین و تأمین می‌کند. بنابراین اسطوره یک عنصر اساسی تمدن است. به هیچ وجه افسانه سازی و قصه‌پردازی بیهوده نیست بلکه برعکس واقعیت زنده است که علی‌الدوام به آن رجوع می‌کنند.[۲]»

اسطوره‌ها به جهت آن بار درونی و کارکردهای چندگانهٔ خود همواره مورد توجه علوم مختلف واقع شده است و از آنجایی که قسمت اعظم اسطوره‌ها ریشه در رفتارهای ذهنی و روحی و روانی انسان دارند مورد توجه روان شناسان از جمله فروید قرارگرفته است. «فروید اساطیر را در پرتو رویا مورد ارزیابی قرار می‌داد و بر این باور تأکید داشت که اسطوره‌ها ته‌مانده‌های تغییر شکل یافتهٔ تخیلات و آرزوها و آرمان‌های یک ملت در دورهٔ جوانی هستند و بر این امر پافشاری می‌کرد که اساطیر در زندگی انسان به مثابهٔ رویاها برای زندگی فردی می‌باشد.[۳]»

---

۱ - «زبان رمزی قصه‌های پری وار» پیشین ص۵

۲ - میرچا الیاده«چشم اندازهای‌اسطوره» ترجمهٔ جلال ستاری، تهران، انتشارات توس، چاپ دوم ۱۳۸٦ ص۲۸

۳ - مهدی رضایی «آفرینش و مرگ در اساطیر» تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم ۱۳۸٤ ص٤٥

میرچا الیاده که اسطوره‌ها را با توجه به بن مایه‌های دینی و کارکردهای دین مدارانـه از منظر پدیدار شناختی مورد تدبّر و توغّل قرار می‌داد بر این امر الحاح و اصرار می‌ورزید که اساطیر بر پایهٔ باورهای دین ُنضج یافته‌اند و بازتابی از اندیشهٔ دینی بـشر مـی‌باشـند کـه بـه شکل آئینی و قدسی خود را نشان می‌دهند.

تأملی در فلسفهٔ وجودی اسطوره‌ها

انسان از بدو خلقت و آفرینش خود با جهان پر رمز و راز و پدیده‌های شـگفتی آفـرین و شگرف مواجه بوده است و خویشتن را در مقابل این جهان رمز آلود و آمیخته با حـوادث و اتفاقات مهیب، اعم از جنبه‌های روحی و روانی و جسمی و مادی، حقیر و نـاتوان حـس می‌کرده است و در حالی که فاقد بینش عمیق و بصیرت کافی و وافی جهت ادراک عناصـر و پدیده‌های حاکم بر طبیعت بود؛ از طبیعت می‌هراسید و از هر چیزی می‌رمید و بلکه بهتر است بگوییم از خویشتن خویش نیز فرار می‌کـرد. سـیل، آفتـاب، آذرخـش، بـاران، بـرف، تاریکی، کوه، جنگل، شب از یک سوی و جانوران درندهٔ وحشی از جانب دیگر روحـش را می‌آزرد و بدین سبب روح ظریف انسان و جسم ضعیف وی در مقابل دیگـر موجـودات و حتی پدیده‌های طبیعی به شکل مضاعف بر وحشت و دهشت وی می‌افزود و هر لحظـه او را از هر چیزی می‌رماند.

اما نیازهای انسان، وی را مجبور می‌ساخت به شکلی پارادوکسیکال به سوی عوامـل و عناصر ترس آفرین کشیده شود؛ این عوامل از سویی، مهیب و با ابهـت بودنـد و از جـانبی دیگر فیض رساننده به وی. پس از چیزهایی فرار می‌نمود و می‌هراسید که دقیقـاً زنـدگی و حیاتش وابسته به آنها بود.

انسان ابتدائی قدرت، شکوه و عظمت پدیده‌های حاکم بـر طبیعـت را بـه مـرور زمـان درک نمود و به این فهم نائل آمد که جهت مرتفع ساختن نیازهایش بایـد بـه طبیعـت روی بیاورد و چون از یک سوی تأمین کنندهٔ نیازهایش این عوامل طبیعی بودند و از دیگر سـوی قدرت و عظمت را در این عوامل سراغ گرفته بود، پس برای تمامی ایـن عناصـر طبیعـی از قبیل آفتاب، ماه، ستاره، دریا، آسمان، کوه، باران، جنگل و درخت و گیاه و حیوان من جمله شیر، مار، گاو، و غیره تقدس خاصی قائل گردید و با خلوص نیت در مقابل آنها سر تعظیم فرود آورد و برای هر کدام آنها الهه‌ای، معبدی و پرستشگاهی ویژه درست کرد و با عزت و

احترام به پرستش این عناصر دست یازید و به خلق و آفرینش اسطوره‌های بی‌شمار در رابطه با خویش و این عناصر و پدیده‌های طبیعی دست زد.

در رابطه با اسطوره‌ها باید گفت که انسان همواره با توجه به ادراکات و محاکات ذهنی خویش در تلاش برای فهم رموز هستی و نحوهٔ آفرینش گیتی بوده و در ارتباط با هستی خویش، چیستی و کیستی خود و جایگاه‌اش در این جهان پر از تناقض و تضاد، با سئوالات عدیده‌ای دست به گریبان بوده است؛ پس با اتکال به طرز سلوک و نوع اندیشگی خویش و تصورات و تخیلات خود در راستای تحلیل مبانی فلسفی حاکم بر طبیعت برآمد و از آنجایی که در رابطه با زندگی خویش به صورتی عاجز و ناتوان چه از حیث روحی و روانی و چه از جنبهٔ جسمی در مقابل طبیعت ره به جایی نمی‌بورد و در مقابل شکوه و عظمت پدیده‌ها و عناصر طبیعی خویشتن را حقیر و کوچک به شمار می‌آورد؛ این پدیده‌های رازآمیز را در بینش فلسفی خویش به شکل اسطوره‌ای وارد ساخت؛ و پدیده‌هایی که از ابهت و شکوه و جلوه‌ای خاص برخوردار بودند؛ آسمان، خورشید، ماه، ستارگان، دریا، کوه، جنگل و آذرخش را به مثابه الهه‌گان خویش برگزید که همگی در مقایسه با جسم ضعیف و حقیر انسان صلابت و ابهت و عظمت بی‌مانندی دارند.

از آنجایی که انسان متوحش و سردرگم در مقابل طبیعت از حیث فیزیکی ضعیف و از جنبهٔ عقلی ناتوان بود و با وحشت و دهشت از اتفاقات و حوادث پیرامون خود، نمی‌توانست چاره‌گر مصائب و آلام خویش باشد، تنها مکان امن جهت التجا یافتن و تسکین اضطراب‌های روحی حاکم بر روان خود را همگام شدن و همراه شدن با طبیعت دانست و با تعقل و توغّل راه دیگری برای خود برگزید و آن نفوذ در طبیعت بود. به قول کاسیرر «انسان دیگر نمی‌پذیرد که چونان بید دست خوش تأثیرها و نفوذهای بیرونی باشد، بلکه اراده‌اش را اعمال می‌کند تا مسیر رویدادها را بر وفق نیازها و آرزوهایش تعیین نماید.[۱]»

آنچه باهر و ظاهر است، انسان با تجارب بی‌شمار در زندگی از یک سوی به این درک رسید که موجودی ضعیف و ناتوان نسبت به دیگر کائنات می‌باشد و از سوی دیگر به این فهم نائل گردید که سرنوشت محتوم وی در ماورای طبیعت رقم می‌خورد که همگی اینها انسان را به این درک و فهم نائل ساخت تنها مفّر موجود جهت رهایی از این همه ضعف و

---

۱ - ارنست کاسیرر «اسطوره و زبان» ترجمهٔ محسن ثلاثی، تهران، نشر نقره، چاپ اول ۱۳۶۷ص۶۳

ناتوانی از جنبهٔ روان شناختی، صرفاً کاربست‌های سورئالیستی است که می‌تواند یاریگر وی باشد؛ پس در یک دیالکتیک منطقی برای فروکاستن از ترس خویش، به آغوش همان موجودات و کائنات ترسناک فرو غلتید.

مار را شیر را و گرگ را که همواره تهدیدی بر زندگی‌اش بودند و در مواقع گوناگون از جانب آنها مورد تعرض قرار گرفته بود به عنوان سنبل و نماد زندگی‌اش برگزید. آنان را به عنوان الهه‌گان و مادر زندگی انتخاب کرد، خویشتن را به آنها نزدیک ساخت تا قدرت یابد و ترس خویش را از این حیوانات ترسناک و درنده و زیانکار فرو نشاند. همان گونه که به دیگر کائنات خود را نزدیک ساخت تا از خشم آنان در امان باشد و از موهبت‌های آنان مستفیض گردد.

زمین مهر می‌ورزد، برکت می‌بخشد لیکن به هنگام خشم آتش از نهادش با غرش مهیب بیرون می‌جهد.

آب مظهر قدرت و نماد زندگی است، تأثیر گذارترین بخش زندگی و دوام و بقای زندگی بدان منوط و مربوط است. لیکن با قهر خود موجب مصیبت می‌گردد.

خورشید مقدس است انسان را از تاریکی و سردی نجات می‌دهد. لیکن با خشم خود می‌سوزاند و می‌میراند پس، از اینجا دوگانگی خود به خود زاده می‌شود. در یک طرف جهان، خیر، نیکی، برکت و روشنایی و در دیگر سوی، زشتی، شر، تاریکی، سرما، بی‌برکتی، نمایان می‌گردد.

انسان برای فرار از دست این پلشتی‌ها و جرثومه‌های فساد، خود را به آغوش خیر و برکت و نیکی می‌اندازد و خویشتن را جهت رهایش از دست بدی‌ها، همذات و فرزند آنها قرارمی‌دهد.

از زاویهٔ دیدی دیگرگونه و از جنبهٔ روان شناختی اگر بخواهیم به موضوع نگاه بیندازیم باید گفت که اسطوره به نوعی درک عقدهٔ حقارت نسبت به پدیده‌ها و عناصر طبیعی است؛ انسان بسته به نیازهایش که گفتیم تنها عاملی بود که علی‌رغم ترس از طبیعت وی را باز به طرف طبیعت کشانیده است. ضعف و عقده‌های روانی بوجود آمده و تحمیل شده از محیط پیرامونی، او را به کاش و اما و اگر کشانید و به خلق و آفرینش شخصیتی دست یازید که نداشت؛ پس در جهت دست یافتن به آرمان‌ها، آرزوها و نیازهایش چنین طرز تلقی‌ای را در وجودش رشد و پرورش داد. دست به اسطوره‌سازی زد در جستجوی چیزی رفت که

فاقد آن بود و به جهت فقدان آن در عالم واقعی و به جهت روبرو شدن با هنجارهای تلخ و آزار دهندهٔ حاکم بر زندگی در طبیعتِ وحشی، همواره در رنج و عذاب بود به همین علت از حیث روانی، شخصیت‌اش و روح و روان‌اش به جهت نداشتن آن چیزی که می‌باید می‌داشت، ولی نداشت در آزار بود. با متابعت از طبیعت در نهاد خود دست به آفرینش زد و خود را دوباره خلق کرد، آفرید آن طور که باید آفریده می‌شد و نشده بود. هم‌طراز با آسمان، کوه، دریا، خورشید و غیره، قدرت را در آسمان و در اوج می‌دید و همیشه اگر یک چشم در زمین داشت چشمی دیگر بر آسمان دوخته بود که کاش وی نیز جایگاهش در آسمان می‌بود به همین خاطر کوه را نماد خود کرد؛ چون عامل ارتباط وی با آسمان بود؛ با اتکال به تصورات و تخیلات درونی، خود را فرزند آسمان، خورشید و ماه قرار داد. عقدهٔ مرگ هر لحظه گلویش را می‌فشرد بدین دلیل جهت تشفی خاطر خود به دنبال «اوتوناپیشدیم» در جستجوی نامیرایی و جاودانگی رفت.

لُبّ کلام در این است، انسان که از بدو آفرینش با درد و رنج حاکم بر روح و روانش و عجز و ناتوانی جسمی‌اش رو در رو بوده است و تهدید و خطر مرگ و گرسنگی و تشنگی که طبیعت و جانوران بر وی تحمیل می‌کردند؛ وی را به این درک عمیق از هستی نائل نمود که تنها یک عامل نهایی همواره یاریگر وی می‌تواند باشد و این عامل از بدو خلقت وی، در محیط وحشی طبیعت تا امروز در دنیای مدرنیته و پست مدرنیته هنوز هم موقعیت خود را حفظ نموده است و آن مقولهٔ قدرت است.

انسان که خود را در دستان طبیعت وحشی اسیر و گرفتار یافته بود و در مقابل آن خویشتن را درمانده و عاجز حس می‌کرد و از پشت پردهٔ حیات هیچ گونه آگاهی نداشت نسبت به فلسفهٔ وجودی حیات، با تجارب تلخ، به این درک نائل گردید که اگر قدرت یابد و نیرو گیرد، می‌تواند به صیانت و پاسداری از حریم خویش بپردازد و به تأمین و دفاع از منافع خود اقدام نماید. از جنبهٔ روانی نیز اگر به قدرت متکی گردد دغدغه‌ای در وجودش نخواهد ماند و از این رهگذر با پشت گرمی به آفتاب، ماه، کوه، دریا، جنگل، زمین، ستاره، شیر، مار، عقاب و غیره که مظهر قدرت می‌باشند؛ خود را همجنس و هم ردیف آنها تلقی نمود. انسان جوهره و ذات خود را آب و آتش قرار داد خود را آفرید، شکوفاند و اگر درست‌تر بگوییم دست به آفرینش کل جهان یازید از نو جهان را خلق کرد به نحوی که بایست منطبق با خواست‌ها و آمالش قرار می‌گرفت، خود را در جایگاه خدایگان قرار داد از هنگامهٔ ازل به پیش راند نظر به اهمیت و نگرش شکل گرفته در ذهن خویش و بسته به

نیازها و درک و تلقی خود نسبت به پدیده‌های طبیعی و شکوه و عظمت عناصر دخیل در زندگی‌اش به آنها نقش داد.

انسان با شکستن نظم و نسق حاکم بر زندگی‌اش که در آن موجودی ذلیل، مرعوب، حقیر، ترسو، ضعیف و نیازمند بود؛ به تولدی دوباره دست یازید و با مسلح شدن به ابزارهای قدرتمند، انسانی فعال مایشاء و جسور گردید که جوهرهٔ ذاتی‌اش از جنس آب و آتش بوده و با عناصر طبیعی همواره در ارتباط می‌باشد و تمامی کائنات را به نوعی در یوغ و سیطرهٔ خود در آورد و چنین بود که توأم با تولد اسطوره، انسان گستاخ نیز متولد گردید.

«از این منظر می‌باشد که در خلق تفکر اساطیری پیوند و رو در رویی جانداران با انسان و طبیعت نقش به سزایی بازی کرده است. این اسطوره، جامعه و بینش فلسفی اسطوره‌ای همیشه به جلو نگاه کرده است. احتیاج طبیعی، هستی و عشق به زندگی، نیروی قدرتمند این بینش است و خدایان و قهرمانان وابسته به اساطیر بدین جهت شکست ناپذیر هستند، حتی تعدادی از آنها آفرینندگان این نیرو بشمار می‌آیند. به عنوان مثال، در اسطورهٔ آفرینش «آغ اوغلان» هر کس ازآب درخت دنیا و از پستان خدا بانویی که از داخل آن بیرون آمده شیر بخورد، شکست ناپذیر می‌شود.[۱]»

انسان ابتدایی جهت اینکه در جهان واقعی و پیرامون خود، شکاف عظیم مابین خویش و پدیده‌های طبیعی را پر نماید چنین برداشت و طرز تلقی‌ای از جهان برای خود درست کرد که از جنس الهه‌گان و خدایان می‌باشد و در مرحلهٔ بعدی خود را فرزند الهه‌گان و خدایان نامید. اوغوز، قوراوغلو، بیل‌قومواوس، زرتشت، زئوس از این زمره می‌باشند و حتی فرزندان انسان ابتدایی خود تبلور و نمادی از کائنات و عناصر طبیعی محسوب می‌شوند.

اوغوز «آق اوس» خود محاط بر کل پدیده‌های طبیعی چه آسمانی و چه زمینی است. اوغوز که خود محصول ازدواج دوغوم (هستی) با گاو مقدس می‌باشد؛ در ازدواج اول خود با «اوس» صاحب سه فرزند تحت عناوین «گون»،«آی»،«اولدوز» می‌گردد و در ازدواج دوم خود با «سو»، صاحب سه فرزند تحت عناوین«دنیز»،«داغ»،«گؤی» می‌شود تا به نمادی از کل جهان هستی مبدل گردد و کلیت هستی در وی متبلور شود و مرکز ثقل قدرت تلقی گردد. به گفتهٔ نسیمی (منده سیغار ایکی جهان من بو جهانه سیغمارام).

---

۱ - میرعلی سیداوف «قام - شامان» ترجمهٔ، صمد چایلی، تبریز، نشر اختر، چاپ اول ۱۳۸۱ ص۲۶

اسطوره، گامی در راستای عقلانیت و شناخت

اساطیر که ما امروزه از زاویهٔ دید خاصی آنها را مورد تحلیل فلسفی و روان شناختی و غیره قرار می‌دهیم و طرز تلقی، فکر و سلوک و نوع اندیشگی انسان باستانی را مورد مداقّه قرار می‌دهیم، به نوعی کشف ارتباط ماهوی مابین پدیده‌های حاکم بر طبیعت و زندگی انسان تلقی می‌گردد و فی‌الواقع پرده‌برداری از راز خلقت و آفرینش توسط عقلای قوم محسوب می‌شود و بدین جهت نیز عقلای قوم و دانایان و متفکران و آنهایی که از عقلانیت برتر نسبت به دیگران بهره‌مند بودند بدین کار همت می‌گماردند، یعنی همان گونه که در بالا ذکر شد، اساطیر نوعی جسارت و گستاخی در برابر طبیعت بود تا با قوهٔ ادراک و عقل بتواند بر معضلات بوجود آمده در رابطه بر زندگانیش غلبه نماید. پس به نظر می‌رسد اسطوره اولین قدم‌اش همان بهره‌گیری از عقل و خرد جهت غلبه یافتن بر محیط وحشی بود؛ لیکن برای فایدت و بهره گرفتن از چنین کاربستی، انسان نخست باید فرآیندی دیگر گونه را تجربه می‌کرد و آن نیز جز از راه شناخت عاطفی غیر ممکن می‌نمود.

باید گفت که اسطوره «تنها از فراگردهای فکری و عقلی برنمی‌خیزد بلکه از ژرفای عواطف انسان می‌روید.[۱] »

از آنجایی که انسان جزئی از این جهان لایتناهی است پس در کنار دیگر عناصر این هستی بی‌کران چون وابسته به آنها است؛ معنا می‌یابد چرا که به صورت مستمر در ارتباط با آنها است. بنابراین «انسان و طبیعت تجانس دارند. همواره متقابلاً در یکدیگر نفوذ می‌کنند در جریان زندگی هر انسان روابط پیچیدهٔ فراوانی میان او و محیط که (شامل طبیعت و سایر انسان‌هاست) برقرار می‌شوند این روابط که انسان را به طبیعت و انسان‌های دیگر پیوند می‌دهند چون در اورگانیسم (بدن) انعکاس یابند ذهن نام می‌گیرند.[۲]»

در راستای رو در رویی انسان با طبیعت، بالطبع فعل و انفعالات درونی در نهاد وی بوجود می‌آید و در مقابل بازتاب‌های محیطی، واکنش‌هایی از خویشتن بروز می‌دهد که النهایه این واکنش‌ها منجر به شناخت از سوی انسان می‌گردد و قدر مسلم این نوع شناخت از جانب انسان ابتدایی از جنس حسی و عاطفی می‌باشد.

---

۱ - ارنست کاسیرر «افسانهٔ دولت» ترجمهٔ نجف دریا بندری، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۸٤ ص ۵۹

۲ - آگ برن و نیم کوف «زمینهٔ جامعه شناسی» ترجمهٔ ا.ح آریان پور، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ یازدهم ۱۳۵۷ص۱

«هر شناختی دارای دو عنصر است ادراکی و عاطفی، شناخت چون معلول تصادم اورگانیسم محیط است به ناگزیر از هر دو نقشی بر می‌دارد هم از نمودهای بیرونی خبر می‌دهد و هم نمودار حالاتی درونی است؛ ادراک، انعکاس واقعیت خارجی است و عاطفه از واکنش انسان در مقابل ادراک پدید می‌آید. عاطفه که بر ما دست می‌یابد ضرورتاً با ادراک همراه است پس شناخت در هر حال هم ادراکی است و هم عاطفی.[۱]»

انسان ابتدایی در راستای مواجه با پدیده‌های طبیعی با توجه به رویکرد روان شناختی، شناختی توأم با احساسات و هیجانات روحی حاکم بر وجودش شکل می‌یابد و تأثیرات روحی وی، مانع آن ادراک توأم با عقلانیت مدنظر انسان مدرن می‌گردد و انسان ابتدایی که در یک مخمصه در بدو آفرینش گیر کرده است صرف نظر از برداشت‌های ذهنی انسان امروزی به روش خود جهت رهایی از دست نیروهای ناشناخته اعم از عینی و ذهنی که هر دو به یک اندازه تأثیرات روحی خاص را بر وجود انسان تحمیل می‌کردند؛ در یک بستر زمانی و مکانی خاص با تعلیل و تحلیل به شیوهٔ بیان نمادین از هستی نائل می‌گردد.

باید گفت که هر شناختی دو بعد ادراکی و عاطفی را با خود یدک می‌کشد و در این پویش، جنبهٔ ادراکی شناخت، منتهی به علم است و جنبهٔ عاطفی، به هنر و اسطوره و زبان، منتهی می‌گردد؛ فی‌الواقع ماهیت اسطوره و ذات اسطوره بر انگاره‌های ذهنی و عاطفی انسان منوط و مربوط می‌گردد که از طریق مکانیسم‌هایی همچون زبان، هنر، عواطف، تألمات، تأثرات و هیجانات درونی انسان که آمیخته از حلاوت و مرارت وی در رویارویی با عناصر و پدیده‌های طبیعی است نمودی عینی پیدا کرده، به شیوهٔ بیانی نمادین این عواطف و احساسات نمود می‌یابند و عینیت پیدا می‌کنند. به طریقی اولی انسان بدین وسیله دریافت‌های حسی خود را عینی می‌نماید و معنای نمادی زبان همین است یعنی تأثرات حسی را عینی می‌کند که در کل معنای نمادین کل اساطیر همین است یعنی احساس‌ها را به عینیت مبدل می‌کند. اساطیری که ذات و کنه‌اش مالامال از احساسات و عواطف است و خود محصول احساس و عاطفه است که به صورت تجربهٔ اجتماعی بیان می‌گردد.

---

۱ - همان ص ۵

نیاز، انگیزش، ترس و محرک‌های محیطی از عوامل مهم در آفرینش اساطیر

احساس و دریافت محیطی به دو طریق در نهاد و وجود انسان خویشتن را نشان می‌دهد نخست ترس و دیگری نیاز.

مهمترین نیروی تحرک بخش به انسان نیازهایش می‌باشد که مبتنی بر انگیزه‌های درونی، تحت فشار محرک‌های خارجی بوجود می‌آید.

نیازها عامل اصلی شکل‌گیری شخصیت وجودی انسان در هر زمان و هر مکانی است و به نوعی با ساختار وجودی انسان در ارتباط هستند و فی‌الواقع نیروهای عاطفی و غرایز انسانی در تکوین نیازها و ارزش‌های انسانی نقش بسزایی ایفا می‌کنند.

نیاز از طریق حسی و عاطفی خود را بر سرشت انسان تحمیل می‌کند. اکثر روان شناسان مبنی بر اینکه نیازها عامل اصلی رفتار انسان می‌باشند؛ صحه گذاشته‌اند و بر همین اساس نیز «هنری ماری» از روان شناسان آمریکایی در این باره می‌گوید: «نیاز تصور آدمی از نیرویی است که در مغز جای دارد و اندیشه و عمل را چنان تنظیم می‌کند که وضعیت موجودِ نامطلوبی را به جهت معین تغییر می‌دهد.

در این تعریف مقصود ماری از تنظیم اندیشه و عمل این است که حرکت و فعلی را که نیاز موجب می‌گردد تصادفی و خود بخودی نیستند و مقصود او از وضعیت نامطلوب این است که نیاز زادهٔ نارضایتی است و آدمی را به سوی هدف رضایت بخش متوجه می‌سازد.[۱]»

پس نیاز زادهٔ یک عامل درونی و یا نتیجه و ماحصل عوامل خارجی می‌باشد که ارگانیسم وجودی انسان در تکاپوی اقناع سازی این عنصر و حصول بدان به هر طریق ممکن می‌باشد. نیازها یا نشأت گرفته از عواطف و احساسات درونی انسان هستند یا جنبه بیرونی دارند یعنی از محیط پیرامونی اخذ می‌شوند و محیط زندگی در رفتار و اعمال انسان تأثیر گذاشته و انگیزه‌های درونی انسان را مطابق با کنش‌های موجود به واکنش وا می‌دارد، و از همین رهگذر است که می‌گویم انسان محصول محیط خویش است پس «رفتار شخص فقط ناشی از نیازها، یعنی انگیزه‌های درونی او نیست بلکه محیط زندگی او و اینکه او چگونه آن را می‌بیند نیز در این رفتار مؤثر است بنابراین پیداست که هر اندازه ما علاوه بر

---

۱ - علی اکبر سیاسی «نظریه‌های شخصیت» تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم ۱۳۷۱ ص ۵۰

نیازها یا انگیزه‌های درونی شخص از عوامل بیرونی یا محیطی او و به خصوص از اینکه او چگونه آنها را می‌نگرد و درک می‌کند آگاه باشیم بهتر می‌توانیم رفتار او را پیش‌بینی کنیم.[۱]»

ترس دومین پدیدهٔ مهم در راستای شناخت اسطوره به شمار می‌آید و عاملی روان شناختی داشته و ریشه در ابعاد شخصیتی انسان دارد و نشأت گرفته از عواملی است که محیط پیرامونی به طُرق گوناگون بر انسان تحمیل می‌کند و ترس خود، واکنش غیر ارادی در مقابل فشارهای روانی تحمیل شده از بیرون تحت تاثیر عوامل مختلف است؛ و الزاماً عاملی غیر طبیعی تلقی نمی‌شود و در زمرهٔ رایج‌ترین و معمولی‌ترین دریافت حسی است و یکی از ویژگی‌های متداول انسان به شمار می‌آید که در موقعیت‌های خاص به سراغ وی می‌آید و مولود ادراک ناقص و مخدوش می‌باشد و انسان جهت مقابله با آن، کاربست‌های ویژه‌ای را می‌گزیند و برای انسان ابتدایی اولین نمود عینی و بیرونی آن ساختن اسطوره بوده است و از این رهگذر می‌باشد که گفته می‌شود اسطوره محصول ترس، احساس و عاطفه است و مرگ همواره در مرکز ثقل این امر مهم خود را می‌نمایاند. مرگ که هولناک‌ترین عنصر در زندگی انسان بوده است و رعب و هراس از آن همواره شهد شیرین زندگی را در کام انسان زهرآگین ساخته است به کمک اسطوره خود زندگی از آب در می‌آید.و زندگی از مرگ زاده می‌شود و تمامی عناصر، اشیاء و کائنات همگی هستی خود را از مرگ بدست می‌آورند و بدین گونه آن رعب و هراس در یک لحظه فرو می‌ریزد. تمامی هستی، خود شاهد و گواهی است بر این امر که ما در اکثر آئین‌ها و ادیان و اسطوره‌ها نظاره‌گر این موضوع می‌باشیم که زندگی خود زادهٔ مرگ است.

گردش فصل‌ها باعث تغییرات بنیادی می‌گردد در پاییز و زمستان همه چیز می‌میرد و به جهان زیرین می‌رود الههٔ حاصل‌خیزی و برکت «توموز» بالاجبار شش ماه از سال را در سیاهی و تاریکی بسر می‌برد و تمامی طبیعت با مرگ او به مرگ حتمی تن در می‌دهند اما این تمامی ماجرا نیست در پس این مرگ حاکم بر طبیعت، زندگی جان می‌گیرد و مرگ خود آبستن زایش دوباره است. «زندگی و مرگ طبیعت بخشی و برهه‌ای است از داستان شگرف مرگ و رستاخیز انسان، طبیعت مدام محتاج به نو زایی است باید بمیرد تا باز زندگی کند.[۲]»

---

۱ - همان ص ٥٦

۲ - ارنست کاسیرر «افسانهٔ دولت» پیشین ص ٥٦

بسان «قوقونواوس» که خود نماد و سمبلی از مظهر و تجلی زایش زندگی از مرگ است، زندگی را باید در مرگ سراغ بگیریم.

«انسان بدوی نمی‌توانست با واقعیت مرگ کنار بیاید، نمی‌توانست نابود شدن وجود شخص خود را به عنوان یک پدیدهٔ ناگزیر طبیعی بپذیرد. اما همین واقعیت بود که از دولت اسطوره مردود و منتفی شد. افسانه گفت که مرگ به معنای فنای زندگی انسان نیست، فقط به معنای دیگرگون شدن شکل زندگی است. همین قدر یک صورت از زندگی جای صورت دیگر را می‌گیرد. اوریپیدس می‌پرسد «کسی چه می‌داند، شاید زندگی ما در این جا همان مرگ باشد و مرگ زندگی از کار درآید؟[1]»

همهٔ این کارکردهای ذهنی و خلق و آفرینش مبانی فکری در ارتباط با مرگ و رستاخیز طبیعت و انسان، صرفاً دور زدن ترس حاکم بر روح و روان انسان ابتدایی بوده است و با غوص و غور در نحوهٔ رفتارها و واکنش‌های انسان از بدو آفرینش به واسطهٔ اسطوره‌ها به عینه در می‌یابیم که انسان همواره در صدد توجیه و تفسیر تخیل گونهٔ تمامی پدیده‌ها و واقعیت‌های تلخ بار محیط پیرامونی خویش بوده است تا به تشفی خاطر خود و تسکین و آرامش قلبی خویش بپردازد و این دنیا و زندگی را با هر دستاویز ممکن اعم از تعقل و یا ارادهٔ نشأت گرفته از غرایز خویش تحت سیطرهٔ قدرت بلامعارض خود در آورد.

مکتب‌های اساطیر

از آنجا که اساطیر از دیدگاه‌های گوناگون توسط انسان شناسان، روان کاوان، جامعه شناسان، دین پژوهان، مورخان و زبان شناسان مورد بررسی و تحقیق واقع می‌شوند از همین رهگذر مکاتب مختلفی در رابطه با اساطیر شکل گرفته است و فی‌الواقع هر کدام از این‌ها با توجه به تفکرات و عُلقه‌های فکری خود که تأثیرات خاص خود را دارد در راستای تبیین ریشه‌ها و خاستگاه و علل اساطیر بر آمده‌اند؛ لذا جهت شناخت و تبیین هر چه بهتر جهان اسطوره‌ها و تفکرات حاکم بر آنها ضروریست از مکاتب اساطیری شناخت کامل حاصل نماییم که دانش اساطیری به صورت نظامند از علوم دیگری همچون جامعه شناسی، زبان شناسی، انسان شناسی، روان شناسی و دین شناسی کمک شایانی در جهت شناخت جایگاه اسطوره‌ها دریافت می‌کند.

---

۱ - همان ص۶۷

در تقسیم بندی اساطیر با توجه به زمینهٔ مطالعاتی افراد و پژوهشگران در عرصه‌های خاص دیدگاه‌های کثیری را می‌توان یافت که هر کدام در بر گیرنده و مشتمل بر آرا و نظریاتی است که از حیث روان شناختی تأثیرات پیرامونی خود را بر جای نهاده است؛ فی‌المثل کسی که در رشتهٔ دین پژوهی و یا جامعه شناسی و یا تاریخ شناسی پژوهش می‌کند، اسطوره را متناظر با افکار و علقه‌های فکری خویش مورد کاوش قرار می‌دهد و از این رهگذر زمینهٔ ذهنی خویش را بر اسطوره بار می‌کند، هر چند اسطوره خود از این یافته‌ها خالی نیست و لیکن این همه آن چیزی نیست که این پژوهشگران صرفاً از زاویهٔ دید خاص بدان می‌نگرند.

به هر تقدیر اساطیر نیز بسان دیگر عناصر و پدیده‌های مورد تحقیق از چشم‌اندازهای مختلفی مورد پژوهش و واکاوی قرار گرفته‌اند و با توجه به علقه‌ها و تخصص افراد، اسطوره‌ها مورد تحلیل و تبیین واقع شده‌اند. لیکن باید گفت علی‌رغم اینکه همهٔ آنها به نوعی در رابطه با اسطوره‌ها صحیح به نظر می‌رسند لیکن هیچ کدام آنها کامل نیستند بلکه هر کدام بازتابی از یک گوشهٔ اسطوره‌ها محسوب می‌شوند.

در اینجا به چند نظریه در رابطه با اسطوره‌ها می‌پردازیم که اگرچه هر کدام به تنهایی نمی‌توانند مشتمل بر کلیت نوع اندیشگی حاکم بر اسطوره باشند لیکن مبیین و نشان دهندهٔ جنبه‌ای از تفکر حاکم و واقعیت نمادی اسطوره تلقی می‌گردند.

در جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که دسته‌ای از این نظریه‌ها ناظر بر تفکری است که اساطیر را در بیرون از نهاد انسان و ضمیر وی و یا به تعبیری در محیط بیرونی جستجو می‌کنند. اما دسته‌ای دیگر از نظریات در رابطه با اسطوره‌ها ناظر بر نهاد و ضمیر انسان است و چنین تلقی‌ای را در رابطه با اساطیر عنوان می‌کنند که اسطوره نه با محیط بیرونی و طبیعت بلکه به آلام و عواطف و روان افراد مربوط می‌باشد که به چند مورد از اینها به صورت موجز اشاره می‌شود.

۱- مکتب اوهمر

از دیرباز اساطیر اعم از نگرش مثبت و یا منفی مورد توجه جوامع در ادوار مختلف قرار گرفته‌اند، در یونان باستان بیشتر از هر جای دیگر در این راستا کشمکش‌های فکری بوجود آمده است.

باید گفت که نخستین کسانی که در راستای شناخت اسطوره‌ها گام برداشته‌اند فیلسوفان یونانی در سده‌های سوم و دوم پ.م بودند که با توجه به ذات فلسفه و جایگاه

عقلی آن و دوری جستن از جنبه‌های تخیلی، خویشتن را درگیر این مسائل نمودند؛ و در این فرایند تاریخی مکتب اوهمر پیشرو همهٔ مکاتب اساطیری می‌باشد که اساطیر را در مرکز توجه خویش قرار داده است.

اوهمر نویسندهٔ یونانی در حدود سال ۳۰۰ پیش از میلاد بود که با نوشتن کتابی تحت عنوان «تاریخ مقدس» به شرح و بسط آرا و افکار خود در رابطه با اسطوره‌ها دست یازید.

به نظر اوهمر ایزدان فی‌الواقع همان مردان برتر از هر جنبه نسبت به دیگر انسان‌ها بودند که برای انسان‌ها نعمت‌های فراوانی را به ارمغان آوردند و به نظر وی زئوس فردی متولد شده در کرت بوده است و یک شخصیت تاریخی است و وی بعد از سفر به خاور قبل از آنکه به زادگاه خودش رجعت نماید، شایستهٔ پایگاه ایزدی گردیده است. اوهمر پایگاهی زمینی برای زئوس و دیگر خدایان قائل بود.

از نظر اوهمر این شخصیت‌های برتر بعد از مرگ شان به شخصیت‌های آرمانی و دست نیافتنی تبدیل شده‌اند و توسط مردم مورد پرستش واقع گردیده و به مرور ایام به خدایان بدل شده‌اند.

۲- مکتب نشر و پراکندگی

در یک دید گسترده اگر ساختار کل اساطیر را مورد توغّل و تدبر قرار دهیم مشابهت‌های بس عمیقی اعم از محتوا و یا قالب و زبان را در آنها مشاهده خواهیم کرد که این موضوع خود باعث شده است تا مکتبی تحت عنوان نشر و پراکندگی اساطیر شکل بگیرد که بانی آن یک مردم شناس به اسم «بوآس» بوده است وی بر این نقطه تأکید داشت که خاستگاه همهٔ اساطیر از یک نقطه خاص جغرافیایی می‌باشد و منشاء تمامی اسطوره‌ها از یک سرزمین و یک نقطه است و از آن نقطه به دیگر مناطق جهان گسترده شده است و امارت‌های آن را می‌توان در هر گوشهٔ جهان و جغرافیای انسانی مشاهده کرد؛ که رویکرد کلی این کتاب نیز ناظر بر چنین فرایندی خواهد بود.

۳- مکتب ساختار گرایی

این مکتب را لوی استراوس اسطوره شناس فرانسوی بعد از تحقیقات و پژوهش‌های بی‌شمار در میان قبایل آمریکای جنوبی بوجود آورده است و عمده دیدگاه‌های وی بر اساس قیاس بر زبان بوجود آمده است.

«درست همان گونه که زبان ترکیبی از تقابل‌های ویژه است اساطیر نیز از تقابل میان اصطلاحات و مفاهیم بوجود آمده‌اند هدف تحلیل ساختارگرا آشکار کردن منطق اسطوره

است. ساختار گرایان می‌گویند که اندیشه ابتدایی به گونه‌ای منطقی نامتناقض است اما اصطلاحات این منطق با فرهنگ نوین آشنا و هماهنگ نیست در عوض اصطلاحات مزبور به ابعاد زندگی روزمره در فرهنگ ابتدائی مربوط‌اند.»[۱]

٤- مکتب تطبیقی

فریدریش ماکس مولر خاورشناس آلمانی بنیان گذار این مکتب می‌باشد که در کتاب خود تحت عنوان اسطوره شناسی تطبیقی به شرح و بسط اسطوره‌های تمثیلی در رابطه با مظاهر طبیعت بسان آسمان، خورشید و ماه و غیره پرداخته است که این مفاهیم اصیل و نمادی در گسترهٔ زبان به جهت بیماری زبان از بین رفته‌اند.

«مولر اسطوره را به مثابهٔ زبان تصویری بدوی پدیده‌های طبیعی نیروهای آسمانی و جوی و نیز جلوه‌ای از نیروهای زمینی در منابع هند و اروپایی (هندی، ژرمن) سلتی و یونانی می‌پنداشت.[۲]»

مجموعه نظریات ماکس مولر باعث روی آوردن عده کثیری از اسطوره شناسان به زبان و واژگان گردید و به مرور ایام نکته نظرات وی مکتب زبان شناسی را شکل بخشید و اسطوره شناسی تطبیقی، راه خود را در زبان شناسی و با تمرکز بر روی زبان و واژگان دنبال کرد.

باید گفت پژوهش‌های مولر در حوزهٔ زبان و واژگان و کلاً اساطیر بسیار ارزنده بوده و برای اولین بار وی توانسته بود تا به برخی از سوالات پیش روی زبان شناسان و اسطوره شناسان پاسخ‌های مستدلی ارائه دهد لیکن از آنجایی که وی تمامی فکر و ذهن خود را بر روی حوزهٔ فرهنگی هند و اروپایی‌ها معطوف داشته بود بدیهی بود که دست آخر راه در پیش گرفتهٔ وی به بن بست منتهی خواهد شد اما آنچه حائز اهمیت می‌باشد این است که وی توانسته بود در راستای تبیین چگونگی آفرینش اساطیر و واژگان قدم‌های ارزنده‌ای بر دارد که از دیدگاه ما نیز سر آغاز تبیین اساطیر و به تبع آن واژگان و زبان همین رویکرد یعنی مکتب تطبیقی می‌باشد لیکن بر خلاف رویه ماکس مولر حوزهٔ پژوهش ما بسی فراختر از حوزهٔ کاری ماکس مولر می‌باشد و بر خلاف وی تمرکز ما بر روی زبان تورکو قرار گرفته است که فی‌الواقع امروزه خود به مثابهٔ یادگاری از زبان اولیهٔ انسانی است.

---

۱ - مهدی رضایی پیشین ص٤١

۲ - ابوالقاسم اسماعیل پور، پیشین ص ٤٦

۵- مکتب تمثیلی و نمادی

بنیان گذار این مکتب فردریش کروزر می‌باشد که بر این باور بود که انسان در آغاز پیدایش با شناخت عاطفی خویش با محیط پیرامونی ارتباط تنگاتنگی برقرار ساخت و احساس، مؤلفهٔ نخست وی در مواجهه با پدیده‌های طبیعی بود لیکن انسان توانایی یافتن واژگانی که توصیف کنندهٔ احساسات وی باشد را نداشت و از همین منظر نخست تأثیرات مضاعف درونی و بیرونی دو عنصر زبان و رمزگرایی در نهاد انسان شکل گرفت بر فرض وقتی که در ایلیاد هومر سخن از نزاع و جنگ ایزدان می‌باشد مفسران چنین استنباط می‌کنند که جنگ ایزدان به شکل تمثیلی بیانگر تضاد میان عناصر و عواملی طبیعی می‌باشد من‌جمله خشکی در برابر باران، گرما در برابر سرما.[۱]

که از نظر ما نیز اسطوره‌های بی‌شمار اعم از غربی و یا شرقی با توجه به مکتب تمثیلی قابل تأویل و تفسیر هستند اسطوره‌هایی بسان زئوس، زرتشت، اوغوز، رستم، سهراب و افراسیاب در این زمره‌اند. فی‌الواقع باید گفت ریشهٔ اساطیر اولیهٔ انسان در نوع نگرش آنان به پدیده‌های طبیعی مربوط می‌گردد که در ادوار بعدی حیات انسان مورد تطور و دگردیسی واقع شده است.

۶- مکتب روان کاوی

این یک امر بدیهی است که قسمت اعظم اسطوره‌ها ریشه در ذهن و روان انسان دارند و از همین منظر اساطیر را باید با توجه به عوامل روان شناختی مورد تحلیل قرار داد که در طی سالیان دراز این امر در مرکز توجه روان کاوان قرار گرفته است و رفتارهای انسانی و شخصیت انسان‌ها که خود بوجود آورندهٔ فرهنگ یک جامعه است، از سوی روان شناسانی همچون فروید مورد دقت واقع شده است. فروید اساطیر را در پرتو رویا مورد ارزیابی قرار می‌داد و بر این باور بود که اسطوره‌ها ته مانده‌های تغییر شکل یافتهٔ تخیلات و آرزوهای یک ملت در دورهٔ جوانی هستند و بر این امر پافشاری می‌کرد که اساطیر در زندگی انسان به مثابهٔ رویاها برای زندگی فردی می‌باشد.

از دیگر روان کاوان که در مورد اساطیر از زاویهٔ دید خاص خود به تحلیل‌های روان کاوانه پرداخته است می‌توان به یونگ اشاره کرد که «اسطوره‌ها را به عنوان تشریح نمادین نیازهای ژرف روانی در منابع باستانی به شمار می‌آورد، به نظر او همان گونه که رویا بیانگر آرزوهای پنهانی آدمی است اسطوره نیز می‌تواند بیانگر آرزوها و امیدهای قوم یا یک جامعه

۱- مهدی رضایی، پیشین ص ۴۳

باشد او معتقد بود که یک ناخودآگاه جمعی میان همه انسان‌ها مشترک است که ژرف‌تر از ناخودآگاه شخصی است.[۱]»

۷- مکتب پدیدار شناختی

مکتب پدیدار شناختی با تمرکز بر پدیدهٔ دین، این عنصر را عامل اصلی بوجود آمدن اسطوره‌ها می‌داند و بانی و بنیانگذار این مکتب میرچا الیاده در بارهٔ اساطیر از نکته نظر دین می‌گوید: «اسطوره نقل کنندهٔ سرگذشتی قدسی و مینوی است. راوی واقعه‌ای است که در زمان اولین، زمان شگرف بدایت همه چیز، رخ داده است. به بیان دیگر اسطوره حکایت می‌کند که چگونه از دولت سر و به برکت کارهای نمایان و برجستهٔ موجودات مافوق طبیعی، واقعیتی، چه کل واقعیت: یعنی کیهان، یا فقط جزئی از واقعیت: جزیره‌ای، نوع نباتی خاص، سلوکی و کرداری انسانی، نمادی پا به عرصهٔ وجود نهاده است. بنابراین اسطوره همیشه متضمن روایت یک خلقت است، یعنی می‌گوید چگونه چیزی پدید آمده، موجود شده و هستی خود را آغاز کرده است. اسطوره فقط از چیزی که واقعاً روی داده و به تمامی پدیدار گشته، سخن می‌گوید.»[۲]

۸- مکتب کارکردگرایی

دیدگاه کارکردگرایی نشأت گرفته از نکته نظرات مالینوفسکی می‌باشد که بعد از تحقیقات بی‌شمار در جزایر اقیانوس آرام به این نتیجه دست یافت که « عناصر گوناگون هر جامعه کارکردی برای خود دارند زیرا نیازهای فرهنگی مردم آن جامعه را برآورده می‌سازند. مالینوفسکی در نظریهٔ خود سه نوع نیاز بنیادی را برای انسان تشخیص داد که عبارتند از نیازهای زیست شناختی مانند نیاز به خوراک و فعالیت جنسی، نیازهای وسیله‌ای مانند نیاز به آموزش و قوانین و نیازهای یکپارچگی مانند نیاز به یک جهان بینی مشترک برای تسهیل ارتباطات. مالینوفسکی بر این عقیده بود که نهادهای یک جامعه نه تنها با نیازهایی که باید برآورده سازند بلکه با همدیگر نیز سازگاری دارند برای مثال کارکرد دین رویکردهای

---

۱ - مهدی رضایی، پیشین، ص ٤٥

۲ - «چشم‌اندازهای اسطوره» پیشین ص ١٤

ذهنی ارزشمندی همچون احترام به سنت هماهنگی با محیط، شهامت و اعتماد به نفس در مبارزه با دشواری‌ها و سرکردن با چشم انداز مرگ را تثبیت می‌کند.[۱]

۹- مکتب فلسفی

بنیان گذاران این مکتب، دو اندیشمند یعنی ارنست کاسیرر و پُل ریکور می‌باشند که از دیدگاه تأویلی و فلسفی به تحلیل اسطوره‌ها پرداخته‌اند به نظر این دو صرفاً از طریق ریشه شناسی واژگانی و زبان نمی‌توان اسطوره‌ها را فهمید چرا که زبان خود به شیوه نمادین ظهور می‌یابد و زبان و اسطوره همزاد هم می‌باشند و اسطوره با زبان آفریده شده و اندیشهٔ نمادین با زبان آغاز شده است.

«کاسیرر براین باور است که تنها یک فلسفهٔ صورت‌های نمادین می‌تواند مفاهیم اسطوره و زبان را به ما بیاموزد این فلسفه صورت‌های نمادین به گمان او نمی‌تواند پیدایش جهان را به گونه‌ای عینی به ما بشناساند. انسان تنها می‌تواند تاریخ آرمان‌های اسطوره‌ای را بازسازی کند.[۲]»

کارکردهای اسطوره

باید اذعان کرد که اساطیر کارکردهای چند وجهی در زندگی انسان ایفا می‌کنند و به بیان دیگر حالتی انجمادی و تک بعدی ندارند اساطیر جواب گوی تمامی نیازهای آدمی چه از بعد مادی و چه از بعد عاطفی، احساسی، تخیلی، روانی و النهایه عقلایی می‌باشند و از همین رهگذر متناظر بر ابعاد مختلف اقناعی برای کشف پدیده‌های رمز آلود هستی است. اسطوره از سویی درگیر با مظاهر طبیعی و پدیده‌های ملموس و از سویی فراتر از آن در یک کشاکش مستمر با ماورای طبیعت و نیروهای حاکم بر طبیعت برای کشف حقیقت است که در این راستا جهت ترضیهٔ ارادهٔ خدایان دست بر دامن ادیان می‌شود و آئین‌ها و مراسمات خاصی را بوجود می‌آورد و گفتمان خاصی را برای کشف روابط پیچیده هستی فراروی خود قرار می‌دهد.

---

۳ - دانیل بیتس و فرد پلاک «انسان شناسی فرهنگی» مترجم محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی چاپ چهارم ۱۳۸٦ ص۷۰

۲ - اسطوره بیان نمادین پیشین ص٥٤

شالودهٔ اساطیر محاط بر یک کلیت روان شناختی است که دایرهٔ شمول آن بر تفکرات، بینش، فرهنگ و رفتارهای جمعی و اجتماعی و در کل ساختار دین، مدنیت و شخصیت اجتماعی و فرهنگ سیاسی یک جامعه مبتنی است؛ تا یک خواست و ارادهٔ جمعی را به نمایش بگذارد و از سویی دیگر در دنیای مدرن، اساطیر محاط بر اندیشه سیاسی یک ملت بوده و شاکلهٔ هویتی یک جامعه را رقم می‌زند و از منظر روان شناختی به امری بین الاذهانی مبدل شده و پیوندهای بس عمیقی را جهت استقرار و نهادینه ساختن نهادهای اجتماعی بوجود می‌آورد تا با تمسک به آن باورهای ریشه دوانیده در تار و پود یک ملت از منظر فرهنگ و رفتارهای عاطفی و روان شناختی یاریگر و جلو برنده آمال مردم بوده و آرمان‌ها و آرزوهای یک جامعه را فراهم سازد.

اساطیر عمدتاً دو نقش برای انسان ایفا می‌کنند نخست در رابطه با ذهن پرسش‌گر انسان که بر فرض چه کسی این جهان را آفریده است و از چه زمانی این دنیا بوجود آمده است در آغاز این دنیا و جهان به چه نحوی اداره می‌شده است، این جهان چه موقعی بسر خواهد آمد نخستین آفریده و نخستین انسان چه کسی می‌باشد؟ مرگ چیست؟ آیا جهان دیگری غیر از این دنیا وجود دارد؟ ارواح بعد از مرگ چه سرنوشتی را در پی دارند؟ کارکرد دیگر اساطیر در رابطه با سنن و آداب و رسوم و آیین‌ها است و فی‌الواقع کارکرد نخست اسطوره مربوط به بینش و جنبه نظری و درونی آن است و آیین‌ها و رسوم و سنن جنبهٔ عملی آن بینش اساطیری است. باید گفت ساختار و کارکرد اسطوره‌ها در همه جا به جهت همان اصول اولیه خود تقریباً یکسان و ثابت است و این نگرش فلسفی در گزینش انسان اولیه در همه زمان‌ها و همه مکان‌ها به شکل و شمایلی یکسان ارائه شده است و فی‌الواقع باید گفت که شالودهٔ اساطیر در جهت خاصی طراحی و پی ریزی شده است که انسان نسبت به جهان در تمامی ابعاد آن، چه از جهت خلقت و آفرینش و تکوین کائنات و چه از بعد کارکردهای روان شناختی در ذهن انسان، مشحون از پارادایم‌های فکری یکسان می‌باشد که از زمان بی‌زمان در گسترهٔ وسیع، این تفکر خویشتن را و نگرش خویشتن را بر هستی تحمیل نموده است و صرفاً از لحاظ عوامل جغرافیایی و پدیده‌های حاکم بر محیط طبیعی، اساطیر را از حیث ظاهر نه محتوا دست خوش تغییر ساخته است که از حیث محتوایی در بر دارندهٔ آن پیام و آن تفکر خاص که شاخصه‌های آن در میان تمامی فرهنگ‌ها و اقوام به نحو یکسانی است خودنمایی می‌کند.

میرچا الیاده در این مورد بر این باور است که اساطیر نشان می‌دهد که ساختار و کارکرد آنها کمابیش البته با اختلافاتی که قابل پیش‌بینی و فهم است ثابت و لایتغیر مانده است و اما در توجیه این معنی به ذات یا نفس فرد یا اجتماع که اساطیر به آنها برمی‌گردد و به زیر بنای اجتماعی این اساطیر که از فرهنگی به فرهنگ دیگر فرق می‌کند چندان اعتنا ندارد.

از آنجا که اسطوره‌ها مبنا و انعکاسی از فرهنگ جامعه محسوب می‌شوند و فی‌الواقع بخش مهمی از ناخودآگاه ما، مملو از این مؤلفه‌های هستی بخش می‌باشد و به نوبهٔ خود انگیزه‌ها و اراده‌های ما در راستای تصمیم گیری‌ها و فرهنگ رفتارمان نشأت گرفته از همین تفکراتی است که تحت عنوان ساختار هویتی در نهاد فرد فرد جامعه ریشه دوانیده است؛ پس به نوبهٔ خود می‌تواند کار ویژه‌های چندگانه‌ای را در زندگی ما ایفا نماید که هم در زندگی فردی و هم در ساختار فرهنگی یک جامعه این مؤلفه‌های اسطوره‌ای می‌تواند حائز اهمیت خاصی باشند.

اساطیر از یک زاویهٔ دیگر، رویکردی علت شناختی دارند یعنی ذهن بشر در تکاپوی علت یابی پدیده‌های حاکم بر طبیعت با توجیه و تفسیرهایی مبتنی بر تصورات و تخیلات خویش است که فی‌الواقع در این مرحله از زندگی از ادراک عاطفی به ادراکی از جنس تعقلی و تعلّمی قدم گذارد و انسان به خلق اسطوره‌هایی در ارتباط با سؤالات پیش روی خویش همت گمارد و در توجیه کارکردهای چند گانهٔ طبیعت از منظراسطوره‌ای به صورت نمادین دست به تبیین رمز و راز حاکم بر این جهان پرداخت؛ و در هر قدمی با کشف طبیعت به کشف خویشتن دست یازید و در یک فرایند طولانی مدت تاریخی توانست با تغییر در طبیعت و دست کاری در آن، مباحث و مسائل مستحدث و مستحسن را پیش روی خویش بگشاید و مطابق با امیال و آرمان‌های خود اسطوره‌های خویش را یعنی زندگی خویش را بسازد.

این اساطیر مبتنی به آشنایی با تاریخ، تمدن، فرهنگ، آداب و رسوم و نحوهٔ تفکر و واکنش‌های روحی و روانی و عاطفی در مسیر زندگی می‌باشد. که فی‌الواقع تمامی اینها بن مایه‌های هویتی یک جامعه جهت تحکیم و کاربست استقلال فرهنگی از یک سوی و تکوین فرهنگ با تمامی ابعادش در راستای شناخت تلقی می‌گردد.

مهم ترین کارکرد اسطوره از نقطه نظر میرچا الیاده عبارت است از «کشف و آفتابی کردن سرمشق‌های نمونه‌وار همهٔ آیین‌ها و فعالیت‌های معنی‌دار آدمی از تغذیه و زناشویی

گرفته تا کار و تربیت هنر و فرزانگی»[1] باید گفت به وسیلهٔ اساطیر می‌توان رفتارهای فرهنگی، رفتار سیاسی، اجتماعی و روانی یک ملت و فراتر از آن فرهنگ سیاسی یک ملت را مورد تحلیل قرار داد و اساطیر یکی از ارکان مهم و عنصر اصلی سازنده فرهنگ یک ملت محسوب می‌شود که فی‌الواقع قوام و دوام یک فرهنگ و هویت یک ملت ریشه در اساطیر آن دارند که خود در برگیرندهٔ عناصر اصلی هویتی و فرهنگی و حتی تمدن یک ملت را رقم می‌زند و با شناخت و تکیه بر آن می‌توان نوعی غرور ملی همگانی را در یک ملت بوجود آورد.

تطوّر و دگرگونی در ماهیت فلسفی اسطوره

باید گفت که اسطوره‌های اولیهٔ بشری به مرور ایام دست خوش تطّور و تحول گشته و آن کارکرد اولیهٔ خود را از دست می‌دهند و مباینتی کلی و تضادی بنیادی را با آن اساس اولیهٔ خود به نمایش می‌گذارند.

در فراز و نشیب تاریخ بر اثر تحول افکار و آرمان‌های بشری اساطیر از آن شأن و اعتبار اولیهٔ خود که مستقیما تحت تاثیر طبیعت و نیروهای ماورای طبیعی حادث شده بودند، دور گردیده و به نوعی استحاله‌ای در درون اساطیر شکل گرفت که به تبع همین تطوّر و تحول در اساطیر، در واژگان اسطوره‌ها نیز با توجه به تبعید فکر و اندیشه و هجرت و مهجوری آن در اعماق تاریخ، دگرگونی‌ها و تحریف‌های بی‌شماری حادث گردید و از این رهگذر در فراگرد عبور از دورهٔ اساطیر به عنصر تاریخ، گفتمان نوینی با رویکردی تقلیل‌گرایانه نسبت به اساطیر و زبان به وجود آمد و تحریف و تطّور با فروکش کردن نگاه اسطوره‌ای در زبان و اسطوره حادث شد و مضافاً نگرش نقادانه از جانب جامعه باعث تحت فشار قرار گرفتن اسطوره‌ها و بینش اسطوره‌ای از جانب ادیان گشت و همچنین عقل‌مند شدن انسان به زعم خود به مرور ایام، همگی دست در دست هم دادند تا چه بسیار باورهای اسطوره‌ای از بین بروند و یا دست خوش تحریف گردند.

اساطیر، با روند رو به رشد شناخت ادراکی و دور شدن از شناخت عاطفی بیش از هر زمان دیگری با سیل آماج تحریف و تغییر مواجهه شدند و با تلقی‌ای دیگر گونه از جانب کسانی که داعیهٔ عقلانیت منهای اسطوره را در سر داشتند باعث شدند که اساطیر رو به افول

---

۱ - چشم‌اندازهای اسطوره، پیشین ص۱۷

گذارند و در سراشیبی نسیان و فراموشی در غلطند و در زمرهٔ داستان‌های غیر منطقی قرار گرفته و به نوعی مورد استهزا واقع شوند و النهایه معدوم گردند یا با تغییر و تبدّل بنیادی مواجهه شوند تا به نوعی مورد پذیرش عقلانی واقع شوند و بتوانند به حیات خود ادامه دهند که از این رهگذر اساطیر نه تنها آن شأن قدسی و مینوی و اهورایی خود را از دست دادند؛ بلکه آن باورها و آیین‌های نمادین نسبت به طبیعت و پدیده‌های طبیعی و نیروهای ماورای طبیعی به باد نسیان سپرده شدند. این هم به سبب طرز سلوک و نگرش انسان نسبت به زندگی و طبیعت و پدیده‌های موجود در آن است.

یک اسطوره در گذر از فراز و نشیب زمان بنا به طرز نگرش انسان‌ها در ادوار مختلف به پدیده‌های طبیعی و نیروهای ماورای طبیعی، قدر مسلم دست خوش تغییرات اساسی می‌گردد و زمانی که یک اسطوره در ابعاد مختلف روان شناختی‌اش مبین شعور و درک انسان ابتدایی از هستی و کائنات می‌باشد و به نوعی بازتابی از روان و روح و شخصیت وی در مواجهه با این عناصر است که به شکل اسطوره‌ها متبلور می‌گردند؛ بعد از گذشت ایام با توجه به بلوغ فکری و تجارب بعدی بشر این اساطیر خود دست خوش حوادث ایام گشته یا به دست نسیان و فراموشی سپرده می‌شوند و یا با شاخ و برگ پیدا کردن، موضوعات اساسی آن حذف و در عوضِ آن موضوعات هسته‌ای، مسائل و تعبیرات دیگری از جنس تاریخ به آنها بار می‌شود و چون آن پدیدهٔ طبیعی که اساس اسطوره‌ها را شکل می‌بخشد در بوته نسیان می‌افتد مطالب مستحدث که هیچ گونه ارتباط ماهوی با هویت و ماهیت اساسی موضوع اسطوره‌ای ندارد بر آن‌ها تحمیل می‌گردد پس اسطوره موضوعیت خود را از دست می‌دهد و در این فرایند و امواج بوجود آمده خیل عظیمی از مباحث و موضوعات ثانوی و بی‌ارتباط با اصالت اولیهٔ اسطوره بدانها الحاق و الصاق می‌گردد که تفکیک و تفسیر و تحلیل اصل آنها کاری بس ناممکن می‌نماید.

فصل ۲:

زبان، اسطوره و واژگان

اسطوره و زبان، خاستگاه مشترک، نیاز مشترک

شناخت، ادراک و به تبع آن فهم و قابلیت و قدرت بیان اندیشهٔ شکل گرفته در ذهن از ویژگی‌های خاص آدمی محسوب می‌گردد که خود از پیچیدگی‌های ساختاری ذهن انسان در مقایسه با دیگر جانداران است که انسان را از چنین قابلیت نهادی بهره‌مند ساخته است و از همین رهگذر زبان انسان مورد توجه دانشمندان و عالمان و آحاد مردم در اعصار مختلف واقع شده است.

شاید آن چیزی که در وهلهٔ اول بیش از همه در رابطه با زبان، فکر انسان را معطوف به خود ساخته، عنصر ارتباطی آن می‌باشد که بدان طریق انسان‌ها می‌توانند با همدیگر تعامل و ارتباط برقرار سازند و بدین وسیله اهداف، انگیزه‌ها، آمال و آرزوها و پیام‌های خویش را به همدیگر منتقل نمایند؛ که به دنبال آن شکل‌گیری جوامع انسانی منوط و مربوط به این مفاهمه از طریق زبان بستگی تام دارد و تعامل ناشی از طریق زبان خود عاملی بس مهم در به وجود آمدن تمدن و فرهنگ بشری دارد که ای بسا در فقدان این عنصر مهم ارتباطی، شکل گیری و دوام و بقای تمدن انسانی میسر نبود. لیکن این نکته را باید افزود که زبان کارکردهای چند وجهی را ایفا می‌کند و صرفاً محدود و محصور ساختن آن به عنوان عنصر ارتباطی از قابلیت‌های چند گانه آن می‌کاهد.

زبان به عنوان یک ضرورت اجتماعی از گذشته‌های دور از بدو خلقت در زمرهٔ علت تامهٔ زندگی بشمار آمده است و این امر مبین آن است که زبان صرفاً ابزاری در راستای برقراری ارتباط مابین افراد نیست و زبان عنصری فربه‌تر از آن است که صرفاً کارکردی ارتباطی داشته باشد؛ زبان اساساً عنصری هم شأن فهم و اندیشه و عقلانیت برای کشف هر چه بیشتر طبیعت، زندگی و کائنات، برای تکوین و تدوین آموزه‌ها و انگاره‌های پیش روی در زندگی اجتماعی است.

زبان با توجه به کارکردهای اجتماعی در زندگی انسان و تعالی اندیشه و فرهنگ و مدنیت بشری، امری اجتناب ناپذیر تلقی می‌گردد که فقدان آن به مثابهٔ فقدان زندگی در بُعد اجتماعی و پس رفت اندیشه و تفکر محسوب می‌گردد.

از بدو خلقت و آفرینش یکی از دغدغه‌های اساسی انسان بالاجبار فهم و درک هستی از جنبه‌های گوناگون بوده است و در این راستا زبان بیشترین نقش را می‌توانست ایفا نماید

و شناختی را که انسان می‌خواست از پدیده‌های گوناگون و طبیعت و خودش داشته باشد زبان برای وی مهیا نموده است.

لیکن باید افزود که زبان به تنهایی فاقد آن کاربست‌های لازم برای ابتنای بدین هدف بود و یک پشتوانه فکری منسجم که مشتمل بر غایات هستی شناسانه باشد، وجودش ضرورت می‌یافت تا با تکیه بر آن، انسان نهاد خویش را که مملّو از ادراک، عاطفه، تخیّل و تعقل بود بعدی عینی ببخشد و آن اسطوره بود و بدین گونه زبان مکانیسمی جهت آفرینش و تولدی از نوع دیگر برای همه پدیده‌های هستی و ابزاری پدیدار شناختی و هستی شناختی محسوب می‌شود که به مثابهٔ پلی بین انسان و اسطوره‌هایش از یک سوی و جهان هستی از دیگر سوی می‌باشد تا جریان زندگی در یک تعامل دو سویه هر چه بیشتر سیر تکاملی خود را بپیماید.

انسان طبیعت را از همان آغاز آفرینش جهت تسخیر و غلبه بر آن مطابق با آمال و آرزوها و تخیل و تعقل خود، تغییر می‌دهد و از جانب دیگر همین تغییرات رخ داده توسط وی در طبیعت، خود باعث تغییرات بنیادی در شخصیت، رفتار و تفکر انسان می‌گردد و این جریان و پروسه به باز تولید فکری و زبانی و واژگانی در نهاد انسان منجر می‌شود و النهایه این فرایند به استمرار بنیادی یک چرخه پویا در فراگرد تاریخ تبدیل می‌شود و زبان از این رهگذر به عنصری خلاق و زنده مبدل می‌گردد تا از جانبی به باز تولید خود بپردازد و سطوت و شکوه خود را در ابعاد مختلف زندگی بگستراند و ادراک انسانی را از هستی به نمایش گذارد و محملی جهت بازتاب اندیشه و نگرش نمادین انسان باشد و از سویی دیگر به عاملی جهت فهم و معرفت همه جانبه مبدل گردد که می‌تواند در راستای شناخت طبیعت و پدیده‌های موجود در آن بعینه هم ذات با پدیده‌ها و واژگانی همجنس با آنان را خلق نماید که جوهرهٔ ذاتی‌اشان نمودی از آن پدیده‌های عینی و بیرونی می‌باشد واژگانی که از جنس اسطوره هستند و در زمرهٔ ذخایر فکری و فرهنگی انسان ابتدایی می‌باشند که با گذر از فراز و نشیب اعصار و پشت سر نهادن تطوّرات و تحولات مختلف بدون تغییرات عمده در گوشه و کنار و اکناف جهان به حیات خود ادامه می‌دهند.

دیرینه شناسی زبان، اسطوره و واژگان

باید گفت اسطوره زادهٔ ذهن انسان در برخورد با جهان بیرونی است و یک ساختار زبانی، یک واژه، یک مفهوم خاص اسطوره‌ای، خود به مثابهٔ چراغی است که می‌تواند انسان را به کشف حقایق تاریخی و اسطوره‌ای رهنمون سازد.

بر مبنای تحلیل زبان شناختی بر روی واژگان لیکن با تمرکز بر یک بخش خاص از واژگان که آنها را واژگان اساطیری باید نام گذاری کرد و این واژگان در ذات خود بینش و تفکر اسطوره‌ای را رقم زده‌اند و کل جهان هستی و کائنات به مثابهٔ مظروفی قلمداد می‌شوند که در ظرف این واژگان برای خود هویت و معنا کسب نموده‌اند؛ واژگانی که علی‌القاعده تاریخ ساخت و مکان و زمان آفرینش‌شان امری محال می‌نماید؛ در زمرهٔ واژگان کلیدی زبان بشری هستند و بشر اولیه ساختار زبانی خود را با این واژگان که هر کدام تجلی کنندهٔ پدیده‌های تأثیرگذار بر ذهن و اندیشهٔ انسان در برخورد با طبیعت و جهان بیرون در بدو آفرینش قلمداد می‌شوند؛ برساخته است.

وقتی که می‌گوییم اسطوره یک سخن و فراتر از آن اسطوره یک واژه است بحث بر سر هر واژه و هر سخنی نیست؛ اسطوره الزامات خاص خود را می‌طلبد و با توجه به بینش اسطوره‌ای است که تفکری زائیده می‌شود و این تفکر به صورت واژه‌ای نمود عینی یافته و صورت بیرونی پیدا می‌کند. واژگانی در حکم اسطوره تلقی خواهند شد که بلا واسطه نسبت فرزندی و مادری‌اشان با عناصر طبیعی به اثبات رسیده، به تعبیر دیگر با رهیافت‌های زبان شناختی و روان کاوی در ابعاد تاریخی قضایا و سیر و روند و تکوین یک تفکر می‌توان به این مهم نائل شد، که یک واژه از چه شناسنامه‌ای برخوردار است و چقدر با پدیده‌های طبیعی در ارتباط است.

واژگان اساطیری حاصل مجموعهٔ تصورات و تخیلات و بینش انسان ابتدائی در رابطه با جهان هستی بوده است که بعد از شناخت و ادراک عاطفی و پردازش‌های ذهنی توسط انسان در بُعد زبانی و واژگانی وجود پیدا کرده و صد البته از حیث فلسفی باید گفت که تولد واژه در حکم تولد آن شیء و عنصر نیز می‌باشد. یک عنصر و شیء که به صورت بینش اسطوره‌ای در می‌آید قهراً و طبعاً پیش از انسان و درک و دریافت شهودی وی وجود داشته است و بودن آن منوط به بودن انسان نیست؛ لیکن این تمامی قضایا نمی‌باشد از جانب دیگر وجود آن شیء با انسان معنی پیدا می‌کند؛ تعریف و هویت عینی آن مستلزم درک و شناخت از جانب انسان می‌باشد. و بدون انسان هیچ عنصری در طبیعت نمی‌تواند هویتی مفهومی برای خود داشته باشد. خیل واژگان ابداعی از جانب انسان خود در حکم آفرینش مجدد این عناصر می‌باشد و فی‌الواقع انسان با درک و شناخت خویش از محیط

پیرامونی و بلکه با بلعیدن کل هستی در نهاد خود دوباره، بدان صورتی عینی بخشید و آنها را مطابق با تصور و تطابق بینش اسطوره‌ای خود آفرید، شناخت و شناساند.

«در بینش اساطیری هنگامی انسان اساطیری می‌شود که مرکز وجودش به سبب بازگشت به سرچشمه و ازل نقطه خلاق هر آیین، خاستگاه هر بنا و الهام بخش هر کردار باشد این نقش کیهان شناختی بدون جهش و بازگشت به آغاز بی‌معنی است انسان تنها هنگامی اساطیری می‌شود که جهان بنیاد شود.[۱]»

ما در گذر از دنیای اساطیر و در بطن دورهٔ تاریخی و فراتر از آن در دنیای مدرن که دیگر اثری از دنیای اساطیری مشاهده نمی‌کنیم صرفاً با مکانیسم زبان و دیرینه شناسی واژگان که تنها وارثان انسان‌های اولیه برای ما هستند می‌توانیم با دنیای اساطیر در ارتباط باشیم، دنیایی که در آن نگرش انتزاعی و ماورای طبیعی انسان باستان در واژگان نمود عینی یافته‌اند و این واژگان امروز بسان دانه‌های مروارید از هم گسسته به همه جای دنیا پخش گردیده‌اند که جهت ارتباط شایسته و دقیق با دنیای اساطیر باید به صورت تطبیقی این واژگان را کنار هم بگذاریم و از این طریق آن دانه‌های مروارید از هم پاشیده را تسمیط نماییم و شکل حقیقی زبان اولیه را به وسع خویش فراهم سازیم و با نگرش و تفکر اولیهٔ انسان باستان آشنا شویم. با این تذکر که زبان خود آینه‌ای از تفکر انسان است و اسطوره و زبان هم زاد هم می‌باشند و از طریق دیرینه شناسی زبان و واژگان می‌توان به این امر نائل شد که در چنین چرخه‌ای« زبان دیگر در فهم و درک ما از دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم نقش جنبی نداشته بلکه هستهٔ اصلی آن را تشکیل می‌دهد. و واژه‌ها صرفاً بر چسب‌های صوتی یا کمک کارهای ارتباطی نیستند که بر ترتیبات از پیش تعیین شدهٔ امور افزوده شده باشد؛ واژه‌ها محصولات جمعی تعاملات اجتماعی و ابزارهای ضروری برای افراد بشر هستند که بوسیله آنها دنیای خود را بنیاد می‌گذارند و تولید می‌کنند.»[۲]

باید گفت یک سویهٔ زبان جنبهٔ روان شناختی دارد یعنی به غلیانات روحی و تأثیر و تأثرات روانی، که یک شی ما به ازای بیرونی می‌تواند در زندگی انسان نقش ویژهٔ خود را از جنبهٔ نیازهای مادی و معنوی ایفا نماید؛ بستگی تام دارد. سویهٔ دیگر آن همان اسطوره است

---

۱ - داریوش، شایگان «بت های ذهنی و خاطرهٔ ازلی» تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم ۱۳۸۸ ص۲۲

۲ - روی هریس «زبان، سو سور و ویتگنشتاین»، ترجمهٔ اسماعیل فقیه، تهران، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۸۱ ص۲

که در آفرینش آن مؤلفه‌های ذکر شده در سویهٔ روان شناختی بـه عنـوان عناصـر دخیـل در ارتباط با مفاهیم ذهنی نقش عمده‌ای دارند یعنی در برخورد آن هیجانات روحی حـاکم بـر ذهن، انسان با مؤلفه‌های بیرونی که خود به مثابهٔ فاعل تأثیر گذار بـر روی سـوژه اسـت بـه نوعی انسان را تحریک و تحریض می‌نماید. به عنوان مثال برخورد انسان با آتش را می‌توان از جنبهٔ روان کاوی مورد دقت قرار داد که آتش به مثابهٔ شی‌ای جانـدار روح و روان انـسان را با قدرت خود تحت تاثیر قرار می‌دهد و از این رهگذر آن عنصر بیرونی یعنی «آتـش» بـا توجه به وجود بیرونی خود با تمامی آن ویژگی‌های تأثیر گذار در روح و روان انـسان یـک نمود ذهنی نیز پیدا می‌کند و دریایی از معرفت نـسبت بـه خـود را در نهـاد انـسان بوجـود می‌آورد که بعد از طی زمان‌های مدید در لابه لای قرون هنـوز هـم ایـن واژهٔ اسـاطیری در جنبه‌های مختلف زندگی انسان معرفتی چند وجهی ایجاد نموده است کـه از حیـث کیهـان شناختی شایان دقت می‌باشد و برای رسیدن به ذات و کنه هـستی بایـد از نظـم هارمونیـک حاکم بر اسطوره و زبان و واژگان، شناخت حاصل کنیم کـه همـهٔ ایـن واژگـان دارای یـک هسته می‌باشند که این هسته هم از حیث صورت و هـم از بعـد محتـوایی خویـشتن را بـاز تولید می‌کند و فی‌الواقع اگر در یک دایره کیهان شناختی واژگان بخواهیم نسبت بـه فرآینـد تولید زبانی اظهار نظر نماییم باید گفت کـه واژگـان اسـاطیری در عـین کثـرت، همگـی از وحدت باطنی و وحدت صوری برخوردار هستند و همه آنها مشتق از یک ماده هستند. اگر از نقطه نظر اساطیر همه جانبه، در آغاز فقط «سو» بوده است و همه چیـز از «سـو» بوجـود آمده است در بعد واژگانی نیز بر همین منوال عمل می‌کند یعنی همهٔ واژگان از «سو» ساخته شده‌اند و همهٔ واژگان خود در حکم صفات و ویژگیهای سو به شمار می‌رونـد سـو خـدای هستی است و واژگان بعدی یعنی عناصر پانزده‌گانه همگی از تعینات سو هستند که به وقت خود بدان خـواهیم پرداخـت لـیکن از حیـث روش شناسـی بایـد گفـت کـه اگـر عناصـر اسطوره‌ای در شکل گیری زبان در نظر گرفته نشود غیـرممکن اسـت بـه شـکلی کـه زبـان شناسان و تحلیل‌گران مبانی زبان بدان می‌پردازند، زبان در صورت کلی آن قابل فهم گردد.

فوکو، دیرینه شناسی و تبارشناسی واژگان

آن چیزی که ما از واژگان، امروزه مدنظر قرار می‌دهیم متفاوت با برداشت‌های اولیهٔ بشری بوده است و شاخصه‌های اصلی زبان شناسی برای شناخت زبان در حالت کلی همان نگرش اسطوره‌ای به واژگان نبوده و این برداشت ما از واژگان و زبان همان مفهومی نیست که مورد نظر بشر ابتدائی باشد؛ پس برای تبیین ماهیت اصلی زبان به دانش دیرینه شناسی متوسل می‌شویم «دیرینه شناسی علمی است که لایه‌های رسوبی موجود را حفاری می‌کند. تا بقایای تمدن‌های گذشته را بیابد و توالی نمونه‌های تاریخی را بازسازی کند و مرزبندی‌های جداکنندهٔ دوره‌ها را مورد بررسی قرار دهد. دیرینه شناسی علمی است که به عمق تاریخ عقاید نفوذ می‌کند تا دانش را بیابد و روندی را که سوژهٔ انسان طی کرده تا تبدیل به آبژهٔ دانش گردد، بازسازی کند مادهٔ اصلی «فوکو» با آن کار می‌کند سخن‌هایی (طرز تفکرهایی) است که در لایه‌های رسوبی گذشتهٔ تاریخی ما موجود است و در یک آرشیو روی هم انباشته شده است. این سخن‌ها به عنوان تجلی کلی تفکری است که حفظ و منتقل شده است و هنوز هم بر روی تفکر امروز ما تأثیر قدرت سخن است. سخن‌ها نه تنها شکل دهندهٔ تفکر ما هستند بلکه تأثیری زیاد نیز بر روی افراد انسان دارند ما باید تا می‌توانیم مدارک و شواهد یک دوره را مورد بررسی قرار دهیم تا اختلاف بین یک دوره را با دورهٔ بعد کشف کنیم، هر عصری «اپیستم» خاص خود را داراست که محدود کنندهٔ توانایی آن عصر در درک از واقعیت است بر خلاف تاریخ که در صدد گردآوری همهٔ چیزها در زیر لوای طرحی جامع است؛ راهبرد خاص دیرینه شناسی به دنبال یافتن اختلاف‌ها، تمایزها و فاصله‌هاست و از این طریق می‌خواهد عملکرد و روش تأثیر واقع سخن را کشف کند. نه به منظور پیدا کردن دلایل به وجود آورندهٔ واقعه و یا پیامدهایش، بلکه هدف آن کشف چگونگی تأثیر سخن بر روی انسان‌هاست.[1]»

با استفاده از دیرینه شناسی فوکو از طریق کنکاش در واژگان اساطیری، به ذات و کنهٔ بینش و طرز تفکر انسان ابتدایی می‌توانیم پی ببریم و اینکه واژگان دارای چه بار معنایی در نزد آنان بوده است؛ معرفت پیدا کنیم و شناخت کاملی از اسطوره‌های آنان بدست آوریم.

---

۱ - بهرام مقدادی «فرهنگ اصطلاحات ادبی» تهران، انتشارات فکر روز، چاپ اول ۱۳۷۸ ص ۲٤٦

زبان شناسی و فقدان کاربست برای تبیین علت شناختی خاستگاه زبان

همانطور که از گفته‌های بالا می‌توان فهمید، شناخت و پژوهش در رابطه با اساطیر و واژگان اسطوره‌ای و زبان، مکانیسم خاصی را می‌طلبد و تمرکز بر یک جنبهٔ خاص و غفلت از جنبه‌های دیگر علوم در رابطه با اساطیر سبب گمراهی در این راستا می‌گردد به ویژه اتکال بر زبان شناسی صرف موجبات خبط و خطای در این راستا می‌گردد، چرا که زبان شناسی صرف بدون یاری جستن از عناصر میان رشته‌ای فاقد آن قدرت و مکانیسمی است که بتواند در راستای تحلیل ساختاری واژگان به تنهایی وارد عمل شود؛ به بیان دیگر زبان شناسی ابزاری است که شخص محقق را به نوعی در راستای دنبال نمودن اصالت و هویت واقعی و اصلی واژگان اغوا می‌کند و چون چنین تصوری را در وی تقویت می‌بخشد که به سلاح علم زبان شناسی و ایتمولوژی و فقه‌اللغه‌ای مجهز می‌باشد پس خود را محق می‌پندارد؛ در حالی که دقیقاً نقطهٔ آغازین کلافه‌گی و سردرگمی همین در دست گرفتن چراغ زبان شناسی است که اشعهٔ آن یارای پرتو افکنی بر روی واژگان اسطوره‌ای را ندارد و در این وادی به تیه ظلال می‌افتد و از پرواز در عرصهٔ اساطیر در می‌ماند.

برای تبیین و کالبدشکافی واژگان به ویژه بخش واژگان اساطیری یعنی آن دسته از واژگانی که در حریم حرم اسطوره باز تولید شده‌اند و ربطی به دنیای ما بعد اسطوره ندارند و ما با قوهٔ ادراک و تعقل و یاری گرفتن از براهین زبان شناختی صرف سعی در واکاوی آن لغات بر می‌آییم و البته در می‌مانیم؛ باید این مهم را در سرلوحهٔ عمل خود قرار دهیم که زبان خود اسطوره است و سرآغاز اسطوره، واژگان هستند و زبان و اسطوره همزاد هستند. اسطوره و زبان بسان دو خواهری هستند که همواره ایزد بانوی ذهن آن دو را می‌زاید؛ پس همگام با اساطیر باید به درک و فهم زبان و واژگان بپردازیم.

از آن روزی که انسان صورت‌های مثالی طبیعت را در ذهن خویش آفریده است و ورای ماهیت بیرونی عناصر طبیعی، خود به درکی تازه از عناصر و پدیده‌های هستی نائل آمده؛ واژگان نیز توأم با آن درک و تصوّر و تخیل عینیت یافته‌اند و به شکلی در زبان جاری شده‌اند؛ درک و دریافتی که به شکل نمادین در اسطوره‌ها خود را نمایان ساخته‌اند و حالا می‌خواهد این زبان نمادین باشد و استعاری یا زبانی بی‌پیرایه که بر فرض برای ما بعد از گذر از دورهٔ اساطیری و تاریخی به مثابهٔ واژگان نمادین و استعاری تلقی می‌شوند. به عبارتی دیگر باید گفت که یک زبان‌شناس می‌تواند عنوان کند واژه‌هایی بسان سیلگی،

اوچاق، یئمیش در تورکو، بهداشت، دست‌گیره، خودکار در فارسی، جرثقیل در عربی و Television در انگلیسی با طی کردن چه مراحل زبان شناختی و واج شناسی و معنا شناسی بوجود آمده‌اند لیکن این علم فاقد آن بینش لازم می‌باشد که درباره لغاتی همچون آغیز، گؤز، سؤز، قیرمیزی، اوس، اروس، سومون در تورکو، سخن، سوگند، گناه، گوش، ماه، خورشید، زمستان، بهار، پاییز در زبان فارسی، ساحل، وضو، قاموس، ضو، قوس، قرص، قمر، شمس در عربی و Source (چشمه) Mother (مادر) Girl (دختر) ماریوس، مارکوس، Sun، Moon در انگیسی، سقراط، زئوس، اقیانوس، اطلس، ارسطو در یونان اظهار نظر نماید. چه از لحاظ معنایی و چه از حیث ساختار زبان شناختی و واج شناسی (که صد البته این مفاهیم یعنی مؤلفه‌های زبان شناختی بسان واج، هجا و حتی الفبا و غیره همگی ساخته و پرداختهٔ دنیای ما بعد اسطوره و دنیای مدرن هستند و در همین اواخر در علم زبان شناسی ابداع شده‌اند) در دنیای اسطوره چنین فهمی نه از زبان و نه از واژگان قابل تصور نبود؛ طریقه و فرایندی را که انسان عصر اسطوره در تولید واژگان به کار می‌بست همان نگرش اسطوره‌ای به طبیعت و درونی کردن آن نگرش اسطوره‌ای در نهاد خود و النهایه تولید آن اندیشه یا بهتر بگوییم زایش آن اندیشه در زبان را در دستور کار خود قرار می‌داد و به نوعی باید گفت تک تک لغات (البته لغات اسطوره‌ای) را انسان با نگرش و بینش اسطوره‌ای خود از ذهن خویش تراوانده و زایانده است و این نیز مطابق با ایستارها و هنجارهای انسان تحقق یافته است.

باید گفت نگرش زبان شناختی بر مبنای ساختارهای گرامری، مؤلفه‌ای نوین در مقایسه با تاریخ تکوین زبان می‌باشد یعنی چیزی که خیلی بعدها این موضوعات در رابطه با زبان بوجود آمده است؛ انسان صرفاً بر مبنای نگرش اسطوره‌ای در مقابل طبیعت، با واکنش‌های ذهنی و پاسخ به طبیعت، تحت فشارهای روحی و روانی موجود در درون خود و احساسات و عواطف خویش با کارکردهای اتوماتیک وار مغز، واژگان و زبان را خلق کرده است به نحوی که واکنش‌های درونی و ذهنی با کنش‌های بیرونی و طبیعت مطابقت داشته باشد چرا که پدیده‌های زبانی حقایقی درباره طبیعت است و هر فردی که علاقمند به درک زبان است نباید به دستور زبان بلکه باید به چیزی که در طبیعت مبنای دستور زبان را تشکیل می‌دهد روی آورد و این مبنا یعنی معیاری که علت تامهٔ آفرینش زبانی می‌گردد؛ صرفاً اساطیر می‌باشند که در همه حال از چشم زبان‌شناسان مورد غفلت واقع می‌شود.

این نکته را نیز باید افزود که هر جامعه‌ای اعم از ابتدایی یا مدرن شبکه‌هایی از ارزش‌ها و شاخصه‌های ایدئولوژیک را با خویشتن یدک می‌کشد که در فرآیند باز تولید زبانی برمبنای نوع اندیشگی حاکم پیوسته در تکاپو می‌باشد. انسان ابتدایی نیز با توجه به نوع نگرش حاکم بر زندگی و هستی، بسته به ارزش‌ها و باورهایش، واژگان خاص خویش را آفریده است که بازتابی از تصورات و بینش فلسفی اسطوره‌ای و آئینی وی بوده است و به مرور ایام این واژگان را به تمامی سطوح زندگی اعم از محیط پیرامونی خود و اسامی خاص و ازمنه و امکنه تسری داده است و چون از آنجایی که هاله‌ای از تقدس بر این واژگان که ریشه در اعماق تاریخ و اساطیر دارند، کشیده است؛ پس بدون تغییرات و تحولات بنیادی دوام و تعالی خود را حفظ کرده‌اند.

زبان و واژگان بازتابی از ایستارها و باورهای اسطوره‌ای بشر

آنچه شاکله وجودی انسان و ساختار ذهنی وی را در تعامل با محیط بیرونی همواره تحت تأثیر خود قرار داده پدیده‌های طبیعی و حوادث حاکم بر آن بوده است و گفتمان حاکم بر اندیشهٔ انسان ابتدایی نشأت گرفته از ماهیت بیرونی هستی بود که بنا به عواطف و احساسات و نیز نیازهای روحی و روانی انسان از یک سوی و نیازهای مادی وی از دیگر سوی، او را وا می‌داشت تا دست به خلق اسطوره‌ها بزند و همگام با اسطوره‌ها واژگان را بیافریند و همراه با اینها جهان را نیز مطابق با امیال و ایده‌های خود باز آفرینی کند و ذهن خود را و اشکال و تصاویر حک شده در ذهن خود را به مثابهٔ مُهری بر روی پدیده‌های موجود در طبیعت بکوبد و فلسفهٔ زندگی را بر این منوال برای خودش تأویل و تفسیر نماید.

از همین رو نام گذاری اسامی محیط طبیعی و حتی اعضا و جوارح انسانی و عناصر طبیعی نه از سر سرگرمی و به خودی خود بلکه بر مبنای سنن و آداب و رسوم و آیین‌ها و بینش فلسفی و اسطوره‌ای صورت پذیرفته است و تمامی اسامی از اعتقادات و باورهای اسطوره‌ای نشأت گرفته است و این اسامی، نام‌ها و واژه‌ها نشانه‌هایی بی‌محتوا و اتفاقی نیستند بلکه از مفاهیم ذهنی اتخاذ شده از طبیعت بدست آمده‌اند و برای خود دارای بار مفهومی کلانی می‌باشند که تحت تأثیر مؤلفه‌های روان شناختی خلق شده‌اند و فی‌الواقع

واژگان و زبان و نشانه‌های اطلاق شده بر پدیده‌ها و هر چیز دیگر منشاء و خاستگاهی عاطفی و روان شناختی و فلسفی دارند.

به هر تقدیر تحلیل در رابطه با زبان و واژگان و منشاء آنها اگر بخواهد در راستای زبان شناختی صورت پذیرد؛ باید مبنایش تفکر اسطوره‌ای باشد و تحلیل زبان شناختی منهای اسطوره قدم گذاردن در وادی تاریکی‌ها است و ره به جایی نخواهد بورد.

بنا به گفتهٔ ماکس مولر «اساطیر گونه‌ای بیماری زبانی‌اند پس فقط زبان شناسان تطبیقی صلاحیت آن را دارند که ابهامات موروثی موجود در اساطیر متأخر مانند اساطیر یونانی را روشن سازند چه تنها آنان می‌توانند مفاهیم ریشه‌ای نام‌هایی را که زمانی بر خصائلی اطلاق می‌شدند اما در عصر «هومر» به عناوینی کدر مبدل شده‌اند، بازسازی کنند؛ استحالهٔ دافنه به درخت غار به هنگامی که تحت تعقیب آپولون قرار گرفت خود نمونه‌ای از تحولی منتج از بیماری زبان شناسانه است. پشت سر دافنه، داهنه یا آهنهٔ سنسکریت قرار دارد که برابر «سپیده دم» است و چون آپولون ایزد خورشید است، اسطورهٔ مزبور در اصل بیانگر طلوع سپیده دم در آغوش عاشق خود خورشید است و اما درخت غار چیست؟ سپیده دم در یونانی «سوزان» نامیده می‌شد. درخت غار هم همین طور بود چوبی بس آسان سوز در حقیقت بنا به قرائت‌های «مولر» کانون بسیاری از اسطوره‌های یونانی مربوط به سپیده دم و شباهنگام بود او با رضایت آشکاری می‌نویسد نمونهٔ دیگری از غروب زیبای خورشید را در اسطورهٔ مرگ هرکول می‌توان یافت.[۱]»

نام‌های اشخاص، اسامی جغرافیایی از قبیل کوه‌ها، دشت‌ها، رودها، دریاها، شهرها، روستاها و اسامی انسان‌ها، آیین‌ها، خدایان، روزها، هفته‌ها، ماه‌ها، فصل‌ها همگی در زمرهٔ ذخایر عظیمی از اطلاعات اسطوره‌ای می‌باشند که در راستای کشف و شناختِ ماهیت و هویتِ فرهنگ، زبان و تمدن بشری می‌تواند در مرکز توجه پژوهشگرانی قرار گیرد که در وهلهٔ اول با مبانی اسطوره‌ای آشنایی داشته باشند و در ثانی با توجه به زبان شناسی تطبیقی در راستای تحلیل و ریشه یابی واژگان اساطیری وارد این عرصه شوند که برای آگاهی از ذات و بینش اسطوره‌ای و زبان باید به سراغ واژگان اساطیری رفت چیزی که حتی یونانیان نیز بر این امر صحه می‌گذاشتند و اسطوره در نزد یونانیان در وهلهٔ اول به سخن و گفتار برآمده از دهان اطلاق می‌شد و همین نگرش یعنی در مرکز توجه واقع شدن واژگان بیشتر

---

۱ - ک.ک روتون «اسطوره» ترجمهٔ ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم ۱۳۸۱ ص۴۸

از جانب سومریان مطرح شده بود و به صورت رمز وار کلمات را بر روی پدیده‌های طبیعی، موجودات، نباتات، حتی اشیای ابداعی خویش می‌نهادند که انعکاسی از آن تفکر و بینش انسان در رابطه با مبانی کیهان شناختی بود و همچنین در بینش و تفکر هند باستان با این مقوله مواجهه می‌شویم که واژه و لفظ در مرکز توجه آنها بود و در اوپه‌نیشدها بدان اشاره شده است که «کسی‌که هجا را تلفظ می‌کند با علم به آن در آن هجا پناه می‌جوید که صدای جاودان و بی‌ترس است و چون خدایان با پناه بوردن به آن جاودان شدند بنابراین او هم جاودان می‌شود.[۱]»

آنچه در حوزهٔ هستی شناختی اسطوره، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و در مرکز ثقل و تبیین اسطوره می‌تواند به مثابهٔ عامل شناخت تلقی گردد؛ واژه‌ها و نمادها هستند.

«سومری‌ها در رابطه با آفرینش، نگرش و بینش خاصی را عنوان نمودند که بعدها مبنا و پایهٔ طرز تلقی عمدهٔ مردم خاورمیانه را شکل می‌داد و بر اساس آن اصل، قدرت آفرینش واژه بود که اصطلاحاً واژهٔ آسمانی یا اسم اعظم نام داشت بر طبق این بینش فلسفی کار خدای آفریننده این بود که طرح و نقشه کار را ترسیم سازد و سپس کلمه را بر زبان آورد و اسم چیزی را که قرار بود آفریده شود بر زبان جاری می‌ساخت تا النهایه آن شی هستی یابد. سومری‌ها این کلمه را «می» قلمداد کردند که تأکید و باور به کلمه از مشابهت‌های کم نظیر در جهان اسطوره‌های آفرینش آفریقایی و خاورمیانه است. انجیل یوحنا با اتکا بر محور کلمه تحت عنوان آفرینش زندگی می‌گوید: در آغاز کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خود خدا بود از همان آغاز کلمه با خدا بود. قرآن نیز حضرت مسیح را کلمهٔ خدا معرفی می‌کند که به مریم عطا شده است کلمه در برخی از اسطوره‌های آفریقا رمز و سنبل فرد به ندای راستین، عقل و قدرت نامرئی آفرینش محسوب می‌گردد.[۲]»

همهٔ هستی اعم از خدایان، جانوران، انسان‌ها، کل کائنات به کلمه وابسته است و همهٔ آفریدگان به کلمه زنده‌اند و فی‌الواقع کلمه فی‌النفسه از قدرت و نیروی خاص بهره‌مند بود و فراتر و برتر از هر پدیده‌ای در طبیعت بود.

---

۱ - گزیدهٔ اوپه‌نیشدها، ترجمهٔ صادق رضازاده شفق، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۷ ص ۱۸۲

۲ - محمد جعفر یاحقی «فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی» تهران، انتشارات سروش، چاپ اول ۱۳۶۹ ص۳۵۱

«کلمه نه تنها نخستین سرچشمه بلکه برترین قدرت نیز است کلمه غالباً نـام خـدا و از آن بالاتر خدا است. استعاره شامل دلالت آگاهانه یک محتـوای اندیـشه بـه محتـوای دیگـر است که از یک نظر به محتوای اصلی همانندی دارد.[۱]»

با توجه به اینکه واژگان و کلمات برای انسان ابتدایی در حکم وجـود و هـستی بـود و تمامی پدیده‌های طبیعی نمود عینی‌اشان وابسته به واژه بود؛ واژه برای اندیـشه‌هـا و کـشف هستی واجب تلقی می‌گردید که به صورت رمزوار انسان برای نائـل شـدن بـه آرمـان‌هـا و تخیلات خویش آن را به کار گرفت و بسته به درک و فهم از منظر پدیدار شناختی واژگـان را به کار بورد. لیکن در «طی قرون زبان کم‌کم جایگزین تجریدات رمزی گردید و کلمـات بی‌شمار در تمام زبان‌ها پدید آمد و هرچه گفتارهای بی‌حاصل در روی زمین بیشتر شد بـه همان نسبت تاریکی و ابهام نیز دربارهٔ رمزها فزونی گرفت. تا آنجـا کـه عاقبـت در حالـت هوشیاری و خودآگاهی معانی شکوهمند و هیبت انگیزشان از یاد رفت امـا رمزهـا نمردنـد بلکه چون به اندازهٔ جهان قدمت داشتند و از الهامی خود جوش پدیـد آمـده و درسـت بـه قوارهٔ نوع بشر ساخته شده بودند، به پشت پردهٔ خود آگاهی پناه بوردنـد و از دسـترس وی دور ماندند. [۲]»

فرایند سه مرحله‌ای زبان در زندگی انسان

زبان و واژگان یک فرآیند سه مرحله‌ای را در زندگی انسان پشت سر نهاده‌اند.

الف: زبان و واژگان اساطیری

ب: زبان بعد از اساطیر یا دورهٔ تاریخی

ج: زبان دنیای مدرن

الف : زبان و واژگان اساطیری

همان گونه که قید گردید زبان و واژگان اساطیری نشأت گرفته از برداشت‌های ذهنی و نگرش درونی انسان نسبت به پدیده‌های طبیعـی و واکـنش‌هـای او در مواجهـه بـا عناصـر بیرونی و النهایه پاسخ در خور شأن به وجاهت و شـکوه عناصـر بیرونـی اسـت کـه انـسان نسبت به آنها از جهت روان شناختی اظهار عجز می‌نمود که با توجه بـه تـرس، اضـطراب،

---

۱ - زبان و اسطوره پیشین ص ۱۵۳

۲ - زبان رمزی قصه‌های پریوار پیشین ص۷٤

عشق، عاطفه و تلاطم به پا خاسته در نهاد خویش، نسبت به پدیده‌های طبیعی به زایش تصورات و تخیلات و توهمات خویش به شکل واژگان اسطوره‌ای دست یازید.

فی‌الواقع زبان در این دوره محصول واکنش‌های ذهنی انسان در مواجهه با کنش‌های عناصر طبیعی است که وی با توجه به ریخت شناسی نهاد خود و بافت روحی و روانی خود که در ساختار وجودی‌اش همواره ترس یکی از مؤلفه‌های حاکم بر سرشت‌اش می‌باشد و کلاً این ترس است که بر وجودش مستولی است، پس جهت غلبه بر این ترس، انسان مجبور به فرار از درون به بیرون از نهاد خویش بود تا به نوعی به تعامل با محیط پیرامونی بپردازد و در یک حالت خاص که تحت فشار عناصر پیرامونی بود، آن حسیات و توهمات و تخیلات و درک خویش را در معرض نمایش قرار دهد از این منظر به خلق واژگانی پرداخت که به نوعی می‌توانست نهاد ناآرام انسان را که فی‌الواقع آن روح اسطوره‌ای طبیعت با فعل و انفعالات مداوم خود تحت فشارش قرار داده بود و با حلول در روح و جان انسان هر لحظه بر اضطراب و دهشت و وحشت‌اش می‌افزود؛ انسان اسیر در دستان طبیعت در یک حالت خاص، نهاد پر آشوب خویش را تحت عنوان زبان و واژگان به بیرون انتقال داد؛ واژگانی که خود از جنس طبیعت و از جنس تصورات، تخیلات و توهمات در قالب اساطیر بود و انسان اولیه بدین نحو اندیشه و تفکر خویش را و درک و تلقی خویش را که فی‌الواقع محیط بر وی چیره ساخته بود و روح طبیعت بود که در سرشت انسان حلول کرده بود؛ آن روح طبیعت را در قالب واژگان دوباره به جهان بازگردانید. پس این واژگان فروغی از اندیشهٔ بشر اولیه در ارتباط با پدیده‌های پیرامونی بود.

واژگانی که از جنس تفکر اسطوره‌ای انسان در رابطه با هستی بود، هستی‌ای که از زاویهٔ دید انسان اولیه خود از جنس «سو» بود؛ پس واژگان هستی نیز از «سو» و در ارتباط با «سو» تجلی و نمود یافت.

بدین نحو هستهٔ اصلی و زیر ساخت زبانی و واژگانی انسان را اندیشهٔ اسطوره‌ای رقم زده است و زبان منشاء و سرچشمهٔ اصلی‌اش در واژگان بر ساختهٔ دنیای اساطیر است و چون جهان در نگاه اسطوره‌ای انسان باستان بر ساخته از «سو» است و اول چیزی که وجود پیدا کرده است«سو» می‌باشد در بُعد واژگانی نیز اول کلمه‌ای که وجود پیدا کرده است

«سو» است و تمامی واژگان خود مشتق از «سو» می‌باشند. یعنی از این منظر، زبان بازتابی از تفکر اسطوره‌ای است.

ب : زبان تاریخی

زبان دورهٔ تاریخی علی‌رغم اینکه از حیث ساختار، پیوندی ناگسستنی با سر منشاء اصلی خویش یعنی زبان اساطیری دارد لیکن به جهت نسیان و فراموشی و سپری شدن ایام مدید از فلسفهٔ وجودی زبان و غلبه یافتن انسان بر طبیعت در ابعاد گوناگون و توسعه یافتن امکانات رفاهی وی در مقابل دنیای اسطوره‌ای و بریدن از طبیعت، رویکردی دیگر گونه فرا روی انسان در زندگی گشوده شد و از این رهگذر انسان هم طرز معیشت و هم طرز سلوک و رفتار و نوع اندیشگی‌اش با دنیای اسطوره‌ای تفاوت‌های بنیادینی پیدا کرد چرا که اینک پژواک ذهنی خویش را در شعاعی به قطر زمان بر همهٔ اعصار و امصار مستولی ساخته بود و دیگر این طبیعت نبود که با غرش سهمناک رعد و آذرخش اژدهاوش آتشین‌اش در آسمان و خشم و فریاد زمین‌اش در فرو فرستادن آتش از نهاد خود در قالب آتشفشان، روح انسان را به اسارت خود در آورد و وی را مجبور سازد تا در یک فراگرد زمانی در زیر سلطهٔ او زندگی خویش را سپری سازد بلکه اکنون انسان با توجه به بافت و ساخت آفرینش خود که جنسی گستاخ گونه داشت؛ همین خود عاملی بود تا آرام آرام در سیر زمان خویشتن را از قیومیت طبیعت بدر سازد و خود را مستقل از روح طبیعت به یک زندگانی از نوع دیگر آماده سازد؛ زندگانی‌ای که عقل و خرد، منهای تفکر اسطوره‌ای که طبیعت روح و فکر انسان را در نوع گزینش عمل و اندیشه وا می‌داشت که بنا به خواست وی رفتار نماید، اینک با بوریدن از ادوار اساطیری و ورود به گسترهٔ تاریخی فکر و اندیشه و به تبع آن زبان و واژگان وی نیز پویه‌ای دیگر گونه بر خویشتن گرفت.

زبان دورهٔ تاریخی در این حال هیچ سنخیتی با زبان دورهٔ اساطیری نداشت و بلکه با یک استهزا و تمسخر نسبت به آن تفکر در یک کوشش مداوم در راستای معدوم ساختن اساطیر با این استدلال که یک مشت موهومات و اباطیل در رابطه با جهان و آفرینش می‌باشند از صحنهٔ فکر و ذهن انسان و اجتماع زدوده شدند و به تبع آن خیل عظیمی از واژگان و در پس آن تفکرات و آیین‌های اسطوره‌ای در کنج انزوای تاریخ در مغاک غفلت دفن شدند و یا به جهت از دست دادن کار ویژه‌های اساطیری در رابطه با هستی آن روح اسطوره‌ای نیز از صحنه زندگی رخت بر بستند و واژگان نیز به کلماتی بی‌روح مبدل شدند و برای انسان به مثابهٔ کلماتی بیگانه و بی‌هویت تلقی گردیدند و در بستر زمان و افواه مردم

کارکردهای دیگری را بر عهده گرفتند و به جای آن تفکرات اولیه با نسیان و تباهی، تفکرات و برداشت‌های نوینی را بر واژگان اساطیری بار کردند و به زعم خود تفکرات نوینی از جنس تعقل را ابداع نمودند و در معیّت این تفکرات نوین به ظن خود واژگان جدید را ابداع کردند که صد البته آبشخور آنها همان واژگان اسطوره‌ای بود لیکن از حیث محتوا و روح اسطوره‌ای خالی از آن بینش و درک اسطوره‌ای در رابطه با آفرینش و هستی و طبیعت بودند و واژگانی خشک و بی‌روح که هیچ سنخیتی با ریشه و تبار خود نداشتند.

ج : زبان دنیای مدرن

زبان دنیای مدرن که خود بازتابی از تفکر حاکم بر دنیای مدرن به اقتضای نیازها و الزامات آن تلقی می‌گردد به تبع گسترش علم و دانش و صنعت و تکنولوژی در زندگی انسان حاصل آمده است؛ از همین روی زبان به عنوان مؤلفه‌ای تأثیر گذار در مرکز توجه همگان قرار گرفته است و از دو منظر ساختار ذاتی و قابلیت‌های نهادی‌اش در راستای بسط و توسعهٔ اندیشه از یک سوی و کارکردهای اسطوره‌ای‌اش از منظری دیگری مورد توجه عالمان و دانشمندان واقع شده است. در این دوره زبان از چشم اندازهای گوناگون مورد تأمل واقع شده است و جهت کاربست اندیشه‌های مستحدث از سوی دانشمندان دست تعاضد به سوی واژگان اساطیری باز شده است هر چند آن هویت و کارکرد اولیهٔ این واژگان سهواً یا عمداً مورد طرد و غفلت واقع شده‌اند و دورنما و فضای کلی حاکم بر زبان تحت تأثیر دوره تاریخی، فضایی آشفته و بدور از شأن اولیه خود در ارتباط با عناصر طبیعت است.

باید گفت اعضای متشکله هر زبانی خود نشأت گرفته از عناصر طبیعت از جمله «سو»، «اوس» و در مرحله بعدی، «آه»، «آن»، «این»، «ار»، «قو»، «لو»، «مو»، «جو»، «تو»، «فو»، «نو»، «یو» و ... می‌باشد و فی‌الواقع هیچ زبانی در دنیا بدون وجود این عناصر نمی‌تواند وجود داشته باشد و همه زبان‌های دنیا اساس و ریشه‌اشان را این عناصر بوجود آورده‌اند و دایرهٔ واژگانی هر زبانی به تنهایی یا با ترکیب این عناصر بوجود آمده است و در دنیای مدرن نیز می‌توان بسان دورهٔ اساطیری کلمات جدید و نوینی از این عناصر به فراخور هر موضوع و ماده‌ای تولید نمود و با روح بخشیدن به این عناصر طبیعی با توجه به شأن و خاستگاه فکری، مبانی مورد نظر را از این عناصر استنتاج نمود.

تأملی در تاریخچهٔ زبان و زبان شناسی و نظریات مربوط به آن

از گذشته‌های دور یکی از دل مشغولی‌های اساسی انسان مربوط به زبان و ریشهٔ آن و چگونگی بوجود آمدن آن بوده است و از همین منظر زبان همواره توجه عدهٔ زیادی را معطوف به خود ساخته است و نظریه‌های زیادی در رابطه با زبان بوجود آمده است. باید گفت هر چند واژه و زبان از ادوار اساطیری در مرکز توجه انسان بوده است اما به صورت مشخص در دورهٔ تاریخی از دولت شهرهای یونان بود که به تبیین و توضیح زبان و واژگان پرداخته شد و پیش از همه فلاسفه در صدد تشریح علل وجودی زبان و منشاء آن بر آمدند و در پی شناخت ماهیت زبان کوشیدند که افلاتون نیز در زمرهٔ آنها می‌باشد که به صورت مبسوطی در مکالمات کراتیلوس به شرح و بسط علل وجودی زبان و چیستی آن پرداخته است که باید گفت از آنجایی که در دورهٔ افلاتون هنوز رگه‌هایی از واقعیت وجودی زبان و نحوهٔ آفرینش آن ، علی‌رغم به افول گراییدن حقیقت اولیهٔ زبان به حیات خود ادامه می‌داد پس از همین رهگذر ما بعضی از این مفاهیم را در مکالمات کراتیلوس مشاهده می‌کنیم. افلاتون در آغاز بحث خود، از زبان شخصی به نام «هورموگون اوس» می‌آورد « می‌پرسم نام درست هر کس همان است که ما او را با آن نام می‌خوانیم ؟ می‌گوید به هر حال نام درست تو « هورموگون‌اوس» نیست هر چند همه تو را با این نام می‌خوانند سپس افلاتون از زبان سقراط می‌گوید اگر کراتیلوس می‌گوید نام هورموگون‌اوس در حقیقت متعلق به تو نیست گمان می‌کنم مزاح می‌کند و مرادش بیان این نکته است که تو در هر کاری که برای توانگر شدن پیش می‌گیری شکست می‌خوری و این دلیلی است بر این‌که از تبار هرمس (خدای توانگری) نیستی؛ نام درست هر چیز نامی است که طبیعت به آن داده است نه نامی که گروهی از مردمان با توافق یکدیگر در زبان خود بر آن نهاده‌اند زیرا هر واژه‌ای را معنایی است طبیعی.[1]» همان گونه که پیشتر قید گردید تمامی اسما و واژگان اخذ شده از نام خدایان می‌باشند و وجود هر شخص نیز بنا به ویژگی‌های شخصیتی، روحی و روانی از دیدگاه اسطوره‌ای نشأت گرفته از روح الهی و خدایان می‌باشد بر فرض در شکل گیری شخصیت «هورموگون‌اوس» پنج خدای «هو»، «اور»، «مو»، «گون» و «اوس» به ترتیب جایگاه تاثیر گذار می‌باشند و فی‌الواقع شاکلهٔ شخصیتی این فرد را این پنج خدای به وجود آورده است و وجود این شخص شکل یافته از روح این پنج خدای است و اگر کراتیلوس

---

۱ - دورهٔ آثار افلاتون، ترجمهٔ محمدحسن لطفی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، جلد دوم ص۶۸۹

بر این امر الحاح و اصرار داشته که نام حقیقی آن شخص «هورموگون‌اوس» نیست و از این جنبه می‌باشد که وی دارای ویژگی‌هایی از جنس خدایان نبود و رفتار وی و سلوک وی منطبق با ویژگی‌های خدایان نبود و افلاتون در این راستا بود که از زبان سقراط می‌گفت پس فی‌الواقع اگر تو نمی‌توانی در نوع رفتار خود شخصیتی منطبق با آن ویژگی‌های تعریف شده از قبل برای این خدایان را از خود بروز دهی این خود دلیلی است بر این که اسم تو از جنس این خدایان نیست و اسم واقعی تو و اسم طبیعی و حقیقی تو «هورموگون‌اوس» نیست بلکه این اسم را مردمان بر روی تو گذارده‌اند. افلاتون در ادامهٔ بحث خود در ارتباط با زبان یادآوری می‌کند که نام‌ها بر دو نوع‌اند نام‌هایی که خدایان بر روی چیزها نهاده‌اند و نام‌هایی که آدمیان بر روی چیزها می‌نهند بر فرض نام رودخانه‌ای در نزدیکی تروپا که خدایان نام آن را کسانوس(کوسونواوس) می‌نامند و آدمیان نام «اسکاماندر» برآن نهاده‌اند. این امر نیز در مرکز توجه افلاتون واقع شده بود که اسما و واژگان در سیر و روند زمان توسط انسان‌ها دگرگون گردیده‌اند و از حالت اولیهٔ خود خارج شده‌اند چرا که انسان‌ها را گمان بر این بود که از این رهگذر به زیبایی واژگان می‌افزایند پس به پاره‌ای از واژگان حروف تازه‌ای افزودند و در بعضی از آنها حرف‌ها را جابه جا کردند و یا حرف‌هایی از آنها کاستند و آنان کسانی بودند که زیبایی ظاهری را برتر از حقیقت می‌شمردند و با گذشت زمان واژه‌ها را به صورتی در آوردند که هیچ کس نمی‌تواند به معنی راستین آنها پی ببرد[۱].

بعد از افلاتون دانشمندان زیادی در یونان و سپس روم در ارتباط با زبان نکته نظرات عدیده‌ای را بیان داشته‌اند که در این راستا می‌توان بر «وارون» در روم اشاره کرد که بسان افلاتون سخنان ارزنده‌ای در باره منشأ زبان بیان داشته است وی در این ارتباط می‌گوید زبان از دل مجموعهٔ محدودی از واژه‌های نخستین بر آمده است و آن مجموعه منشأ اولیهٔ زبان را تشکیل می‌دهد و واژه‌های قید شده را در آغاز به خاطر آن به اشیا نهاده‌اند تا بدان نام‌ها آنها را از همدیگر مشخص و تفکیک کنند و همین اسم‌ها حکم سر چشمهٔ زایا و جوشانی را پیدا کرده‌اند که از دل آن شمار فراوانی از واژه‌های دیگر نشأت گرفته است و این واژه‌های دیگر از رهگذر تغییرات بعدی در حروف پدید آمده‌اند و یا از رهگذر

۱- همان ص۷۲۶

تغییرات در صورت‌های آوائی واژه‌های نخستین.[۱] در عصر نوزایی نیز در بارهٔ زبان به تبع گذشتگان تحقیقات بی‌شماری به عمل آمده است که هر کدام به نوعی در بارهٔ چیستی و منشأ زبان باب نوینی را گشوده‌اند و از چشم اندازهای گوناگون به تبویب و توصیف زبان پرداخته‌اند که از میان آنها می‌توان به «بوتورُاوس رُمواوس»petrus ramus اشاره کرد که بنا به گفتهٔ وی نسبت به هر زبانی درک و دریافتی مناسب همان زبان وجود دارد و برای تحلیل هر زبان باید سخن گویان بومی هر زبان را ملاک قرار دهیم. که در توضیح سخن وی باید گفت همان گونه که پیشتر گفتیم رویهٔ دیگر زبان اندیشه است و اندیشهٔ انسان اولیه مبتنی بر بینش اسطوره‌ای در ارتباط با طبیعت می‌باشد و اندیشهٔ انسان جلوه‌گاه تفکرات دینی در ارتباط با هستی و پدیده‌های موجود در طبیعت و النهایه گزینش فکری تحت عنوان توتم به مثابهٔ ارواح حاکم بر هستی، که این همه خود در زبان انسان نمود عینی می‌یابند و به نوعی آن تاثرات به وجود آمده در ذهن انسان توسط طبیعت و پدیده‌های حاکم بر آن ، در زبان انسان بازآفرینی می‌شود و از آنجا که طیف‌های مختلف فکری در ارتباط با هستی در جهان اسطوره‌ای وجود داشته است و توتم‌های گوناگون توسط انسان‌ها به وجود آمده بود پس این توتم‌ها در فکر، شخصیت، روح و روان طرفداران خویش تاثیرات خاص خود را رقم می‌زد و النهایه آن تاثیرات در زبان انسان جلوه‌گر می‌شد و از این منظر می‌باشد که که به نظر «رُمواوس» به نسبت هر زبان درک و دریافتی مناسب همان زبان وجود دارد.

در حوزهٔ تاریخ زبان و پژوهش‌های مربوط بدان باید از تجربه‌گرایان از یک سو و خردگرایان از دیگر سوی نیز اشاره کرد که نظر به بسترهای مطالعاتی خود هر کدام به طرح و ارائهٔ نکته نظرات خود در بارهٔ زبان پرداخته‌اند. خردگرایان که تحت تاثیر افکار دکارت بودند بر چنین باوری تاکید داشتند که برخی تصورات ذاتی یا دانش‌های فطری در وجود انسان جای دارد که این تصورات ذاتی و مبانی ذهنی خود عامل زبان محسوب می‌شوند و فی‌الواقع آنان به موضوعی ورای تاثیرات ناشی از محیط خارج از ذهن پای می‌فشردند که در مقابل تجربه گرایانی همچون لاک، بارکلی و هیوم منکر هرگونه تصور و دانشی بودند که بتوان گفت پیش از حصول تجربه در ذهن آدمی نقش بسته است که صد البته از دیدگاه کلی حاکم بر این کتاب، نقش اصلی و اساسی در شکل گیری ذهن و شخصیت فکری

۲- آر. اچ، روبینز « تاریخ مختصر زبان شناسی» ترجمهٔ علی‌محمد حق‌شناس، تهران، نشر مرکز،چاپ اول ۱۳۷۰ ص۱۱۱

انسان منوط و مربوط به حصول تجربه در بستر زمان می‌باشد و انسان بنا به تجربه‌های حاصله در طی زمان و اکتساب مبانی دانش و عقلانیت در ارتباط با طبیعت به بسط و گسترش فکر و اندیشه خود و به تبع آن زبان دست یازیده است که در همین راستا باید گفته‌های «لردمونبودو» نیز اشاره کرد که معتقد بود «احتمال آن هست که جامعه روزگاران درازی وجود داشته بی‌آن که زبان هنوز اختراع شده باشد اما اختراع زبان به هر حال مبتنی بر وجود جامعهٔ از پیش بوده است. نوع آدمی می‌باید به اندیشه‌های جهانی بسیار پیشتر از زمانی دست یافته بوده که که به اختراع کلمات پرداخته است بدان مقصود تا آنها را به عنوان نشانه‌هایی برای اندیشه‌ها به کار برد.[۱]»

در راستای تاریخ زبان همچنین باید به «هورن توک» اشاره کرد که وی نیز تحقیقات شایان دقتی در راستای زبان به عمل آورد از نگاه وی کلمات فقط بر دو نوع اساسی تقسیم می‌شود و آن دو عبارتند از اسم و فعل که هر طبقهٔ دیگری از کلمات یا حاصل کوته سازی همین دو نوع است و یا حاصل تباهی گرفتن آنها است و کوته سازی و تباهی گرفتن هر دو از آن رو در زبان به وجود می‌آید که باعث تسهیل در امر کارکرد زبان می‌شود و بدین ترتیب زبان نقش خود را راحت‌تر انجام می‌دهد. «توک» برای مفهوم کوته سازی اهمیت شایانی را قائل بود و به همین خاطر هم به تحلیل و بررسی ریشه شناختی بسیار مفصل روی آورد تا نشان دهد که حروف ربط، انواع قیدها و حروف اضافه همه و همه کوته ساخته‌ها و صورت‌های مرخم اسم‌ها و فعل‌هایند.[۲] در ارتباط با گفته‌های «هوک» این توضیح را هم باید افزود که هر چند گفته‌های وی با خط فکری این کتاب منطبق می‌باشد لیکن باید گفت برخلاف گفتهٔ او حتی افعال نیز در ردیف حروف ربط و انواع قیدها و صفت‌ها و اصوات و حروف اضافه قرار دارند یعنی همهٔ اینها مشتق شده از اسم‌ها هستند و در طی زمان با مواجهه شدن با فرایندهای ادغامی، کاهشی و افزایشی واجی در اسم‌ها، افعال، قیدها، حروف و دیگر واژگان به وجود می‌آیند.

در ارتباط با زبان در دورهٔ معاصر نیز دیدگاه‌های گوناگونی از جانب زبان‌شناسان ارائه گردیده است که هرچند مباینت و مغایرت کلی با خط فکری این کتاب دارند اما به صورت اجمال به آنها اشاره می‌شود.

۱- همان ص۳۴۳

۲- همان ۳۳۹

الف: منشاء الهی: این نظریه بر مبنای تئوری آفرینش شکل گرفته است و بر طبق آن خداوند انسان را آفرید و انسان تمام موجودات زنده را نام گذاری کرد و سرچشمهٔ نام‌ها از آنجاست.[۱]

ب : منشاء زبانی صداهای طبیعی: این نظریه بوجود آمدن زبان بر اساس صداهای طبیعی را مدنظر قرار می‌دهد و بر طبق آن واژه‌های نخستین، تقلیدی از صداهای موجود در طبیعت هستند که انسان‌ها از محیط پیرامونی خویش دریافت نموده‌اند و به تقلید از آنها آن صداها را جهت نام گذاری اشیاء و پدیده‌های طبیعی بکار برده‌اند. پس تمامی واژگان انعکاسی از صداهای طبیعت می‌باشند.

ج : منشاء اندام حرکتی – گفتاری

این نظریه براساس ایما و اشارهٔ موجود در کل اعضای بدن شکل گرفته است و بر طبق آن پیدایش زبان در برگیرندهٔ ارتباط بین حرکات اندام بدن و تولید صداهای گفتاری می‌باشد ایما و اشاره‌ای که توسط حرکات اندام صورت می‌گیرد کل اعضای بدن را شامل شده و توانسته وسیله‌ای جهت اظهار تمام حالات عاطفی انسان در مقیاس بسیار گسترده‌ای باشد.

صرف نظر از این نظریه‌ها امروزه دانشمندان و زبان شناسان زیادی من جمله سوسور، ویتگنشتاین، نوام چامسکی، لوی استراوس و دیگران در رابطه با ماهیت، چیستی و منشاء زبان پژوهش‌های سودمندی را ارائه داده‌اند لیکن با امعان نظر در ساختار کلی مباحث مربوطه در این کتاب مباینت و تباعدی آشکار با داده‌های آنها را می‌توان مشاهده کرد. چه علی رغم اشتهار جهانی نامبردگان این نکته مهم را باید مدنظر قرار داد که در وادی اسطوره و زبان رویکرد و فرضیهٔ ما بر خلاف تمامی اظهار نظرها از عهد عتیق و از یونان باستان تا امروز بر این امر متکی است که اولاً زبان برآمده و زاییده اسطوره و در ثانی محصول واژگان خاص در تمامی دنیا می‌باشد و همهٔ زبان‌ها زادگاه خاصی دارند و از مادری یکتا زاییده شده‌اند و آن، واژهٔ «سو» است و همهٔ واژگان و زبان‌های دنیا از واژهٔ «سو» زاده شده‌اند؛ همان گونه که بر طبق اسطوره‌های همه ملل، دنیا از «سو» آفریده شده است و هستی هر چیزی منفک و مشتق از «سو» است بر همین سیاق و بر همین منوال همهٔ زبان‌ها و همهٔ واژگان بر ساخته از «سو» می‌باشند.

۱- جورج، یول «بررسی زبان» ترجمهٔ محمود نورمحمدی، تهران، انتشارات راهنما چاپ سوم۱۳۸۲ ص۲

لوی اشتراوس و نظریهٔ ساختارهای ذهنی همگون

در فرآیند معرفت و شناخت، تئوری‌های گوناگونی از جانب دانشمندان در ارتباط با کائنات، هستی، اسطوره و زبان بوجود آمده است که از این رهگذر می‌توان به «لوی اشتراوس»اشاره کرد که عمری دراز در راستای پویش و کاوش‌های زبان شناختی و مردم شناختی در اکناف جهان سپری کرده است که آخرالامر به جهت مشابهت‌های بنیادی در میان اساطیر و زبان‌های گوناگون به ساختارهای ذهنی اهمیت شایانی قائل گردید و معتقد بود اسطوره ذهنیتی است بنیادین.

باید گفت در این وادی وی تنها فردی نبود که به این نتیجه تن در داده بود و قبل از وی فروید و یونگ نیز به این نتیجه رسیده بودند که تنها راهکار ممکن جهت توجیه این امر مهم یعنی وجه اشتراکات زبانی و ذهنی موجود در میان افراد بشر و اقوام و ملل در بستر زمانی و مکانی، این است که اساطیر و دیگر بن مایه‌های فکری و زبانی انسان، بازتابی از کارکردهای ذهنی انسان و بدور از ارادهٔ انسان می‌باشد که به نوعی خواسته‌اند تا اسطوره‌ها و اشتراکات زبانی و ذهنی را محصور در محیط ذهن انسان نمایند که همگی به نوعی دست به تقلیل گرایی زده‌اند و از جنبه‌های پرشکوه اسطوره‌ها و زادهٔ آن یعنی زبان کاسته‌اند و تحت تأثیر محیطی که خود آفریده‌اند خود را در آن غرق نموده‌اند؛ یعنی به تعبیر دیگر دریایی که تحت عنوان ناخودآگاه ساخته‌اند پیش از همه خودشان در آن غرق شده‌اند بدون آنکه به محیط خارج از ساختارهای ذهنی خود اهمیتی قائل شوند. هر چند که ذهن انسان اعم از بخش خود آگاه و بخش ناخودآگاه کارکردهای مثبتی در راستای خلق اسطوره‌ها بر عهده دارند، لیکن تقلیل دادن آن صرفاً به یک جنبهٔ خاص، اغماض نمودن از جنبه‌های حقیقی و جفا در حق اساطیر که محصول تمدن بشری است؛ می‌باشد.

این موضوع را می‌توان به دیگر مکاتب اساطیری نیز تسری داد چه مکتب پدیدار شناختی میرچا الیاده و یا دیگر مکاتب اسطوره‌ای یعنی نگاه تک بُعدی به اساطیر و زبان از یک زاویهٔ دید خاص.

بنا به دیدگاه لوی اشتراوس آدمی یعنی زبان و زبان یعنی جامعه، اسطوره برخاسته از زبان است و به کمک سویهٔ شفاهی زبان آن را می‌شناسیم. اسطوره برخاسته از سخن است.

اسطوره‌ها که ظاهراً دل‌بخواهی و قراردادی هستند با ویژگی‌های یکسان و اغلب همراه جزئیاتی همانند در قسمت‌های مختلف دنیا پدید می‌آیند مسئله در این جاست اگر محتوای

اسطوره‌ها تماماً اتفاقی است چگونه به این مسئله پاسخ گوییم که تا این اندازه اسطوره‌های این سوی دنیا با اسطوره‌های آن سوی دنیا شباهت دارند.[۱]»

لوی اشتروس این تشابه و یکسان بودن در میان خیل عظیمی از اساطیر و واژگان و زبان را به کارکرد ذهن انسانی ربط می‌دهد چیزی که باید به آن به دیده تردید نگریست این است که چگونه این همه تشابهات در اساطیر ممکن است رخ بدهد در حالی که یک ریشهٔ واحد دارند بر فرض اگر موضوع طوفان و اساطیر مربوط بدان را مد نظر قرار بدهیم متوجه می‌شویم که این اسطوره تقریباً در تمام اکناف جهان بر یک سیاق در میان ملل گوناگون دیده می‌شود چیزی که باید بدان توجه نمود این است که این موضوع بر ساختهٔ ذهن نیست بلکه موضوعی رخ داده در جهان بیرونی و خارج از ذهن انسان است که طبیعت بر انسان تحمیل نموده است و یا اسطورهٔ آفرینش چگونه در میان تمامی ملل به صورت یکسانی خود را نشان می‌دهد که قرائن موجود حاکی از آن است که این موضوع نمی‌تواند زادهٔ تفکرات عدیده در مکان‌های متفاوت از هم صورت گیرد بلکه به صورت موجی این تفکر به دیگر نقاط اشاعه یافته است.

از نظر لوی اشتراوس ساختار ذهن بشر در همه جا از قواعد یکسانی پیروی می‌کند، اگر ما در تحلیل و بررسی‌های به عمل آمده در لابه لای اساطیر مختلف در اکناف مختلف جهان به این رابطهٔ همسان در میان این اساطیر دست می‌یابیم، تسری دادن و تعمیق بخشیدن این همسانی‌ها صرف نظر از یک سری واقعیت‌های بیرونی از حیث روان شناختی و ذهنی بشر در نهایت چشم پوشی و اغماض از واقعیت‌های بی‌شماری می‌باشد که ما معمولاً جهت رسیدن و نائل شدن به حقایق به دنبال آن هستیم هرچند لوی اشتراوس خوب فهمیده بود که از جنبهٔ ساختار، اساطیر به یک نوع عمل می‌کنند و هم از جنبهٔ زبانی و هم از جنبهٔ محتوایی مخرج مشترکی در ذهن بشر برای هر کدام این‌ها وجود دارد اما این مخرج مشترک متکی به ذهن به صورت انتزاعی نیست یعنی تصور اینکه بدون ارتباط فرهنگی و زبانی، ذهن به خودی خود چنین فرآیندی را طی می‌کند و مضامین مشترک را در زنجیره‌ای از مبانی فکری و متصل به هم در مکان‌های دور از هم را متعیّن می‌سازد و شکل عینی به آنها می‌بخشد امری محال و نشدنی است مگر اینکه راه دیگری را برای توجیه این امر برگزینیم.

---

۱ - رولان بارت «اسطوره، امروز» ترجمهٔ شیرین دخت دقیقیان، تهران، نشر مرکز، چاپ سوم ۱۳۸٤ صص۲۲-۲۱

برخلاف گفتهٔ لوی اشتراوس منطق خاصی بر اسطوره‌ها حاکم نیست که در تمامی دنیا در همه اعصار به یک نوع عمل کند به تعبیری دیگر باید گفت شالوده و اساس اسطوره‌ها اگر از حیث ساختاری تابع نظمی خاص می‌باشند این نظم مبنایش به کارکردهای ذهنی متصل نیست که بگوییم در یک حالت انتزاعی بدون تأثیرات محیطی ذهن بشر فی‌النفسه این قابلیت در ذات و کنه‌اش نهفته شده که بر مبنای یک منطق خاص در همه جا یکسان عمل نماید. بر فرض اگر ما یک واقعیتی را تحت عنوان موضوع طوفان در اکثر اساطیر مربوط به ملل را مشاهده می‌کنیم و یا نحوهٔ آفرینش در میان ملل را اگر مورد مداقه قرار دهیم و یا آیین‌های برداشت محصول را از جنبه مئتولوژیک مورد بررسی قرار دهیم فی‌الواقع یک ارتباط تنگاتنگی را در میان این موضوعات در می‌یابیم که اگر صرفاً با تمسک به کارکردهای ذهنی مجرد و فارغ از تأثیرات محیطی و تعامل و تعاطی افکار درمیان ملل و تبادل فرهنگی و زبانی اقوام و نشر و پخش تمدن از یک نکته به دیگر نکات، بخواهیم موضوع را مورد کنکاش قرار بدهیم استدلال‌های مبتنی بر کارکردهای ذهنی یکسان بر هیچ یک از براهین عقلی متکی نخواهد بود. چون یک واقعیت تاریخی تماماً چگونگی پخش و تسری یافتن این تفکرات و آئین‌ها و اسطوره‌ها را بسان آئینه‌ای در زمان حاضر منعکس می‌سازد که چگونه تفکر و فرهنگی از یک نقطهٔ خاص دیگر نکات را تحت تأثیرات خویش قرار می‌دهد.

تبیین علت شناختی آفرینش زبان و واژگان

همان گونه که پیش از این ذکر گردید بعد از گذر از دورهٔ اسطوره‌ای به دورهٔ تاریخی به جهت از بین رفتن آن تفکر و بینش اسطوره‌ای نسبت به جهان و کائنات و پدیده‌های طبیعی که در واژگان نمود عینی می‌یافته‌اند؛ چون آن بینش و تفکر فروکش نمود به تبع آن، واژگان نیز که بازتابی از آن تفکر و بینش بودند از اذهان پاک شدند و یا به واژگانی بی‌روح و بیگانه از طبیعت مبدل گردیدند و یا معانی تحریف شده و به دور از شأن اولیه به آنها بار گردید و واژه‌ای که در روزگار اساطیری، جهانی از تفکر را یدک می‌کشید به مرور ایام به کلماتی بی‌معنی تقلیل موقعیت یافت و چنان در زبان تاریخی این واژگان در هم تنیدند که اصولاً منفک نمودن آنها از همدیگر بی‌معنی به نظر می‌رسد که این واژگان در زمرهٔ واژگان بسیط قرار گرفته‌اند و مضاف بر این تصور، اینکه این واژگان نه از دیدگاه زبان شناختی صرف آن هم از جنبه گرامری و صرفی بلکه باید از منظر اسطوره‌ای مورد تحلیل واقع

شوند به امری محال تبدیل شده است؛ فرض کنیم واژه‌های «گؤز» «اوشاق» «اوغوز» «قیز» «آغیز» «آغاج» «قوزو» در تورکو و واژه‌های گندم، ماه، گوسفند، گناه، گربه، ستاره در فارسی، واژه‌های قمر، شمس، قرص، ساحل، وضو، سباح، در عربی و نوراوس (در معنی زود)، مونو (در معنی فقط)، آل‌اوس (در معنی دیگری)، هوراوس‌مونواوس (در معنی جدا شده)،آن‌تومو(درمعنی حشره) در زبان یونانی که بینشی ژرف و عمیق در ارتباط با اساطیر پشت سرشان می‌باشد و در رابطه با کائنات و جهان هستی و مؤلفه‌های تأثیرگذار در زندگی انسان می‌باشند، امروزه به واژه‌هایی بسیط و ای بسا بی‌معنی و غیر قابل ردیابی معنایی از نگاه عمومی تقلیل یافته‌اند؛ در عین حال که هر کدام بار معنایی خاصی را از طبیعت افاده نموده‌اند.

باید گفت برای کسب و احراز هویت واقعی و شأن و جایگاه این واژگان با تمسک به بینش اساطیری و کنکاش در اصالت و هویت هر واژه در ژرفای تاریخ با صیقل دادن روح زمان، همان گونه که در مبحث مربوط به دیرینه شناسی واژگان اشارت رفت با روش دیرینه شناسی و تبار شناسی سعی در احراز هویت واقعی کلمات و شناخت و درک نوع اندیشگی و طرز سلوک ادوار اسطوره‌ای بر خواهیم آمد. کاری که فوکو با تمرکز بر روی آن در واکاوی ایده‌ها و گفته‌های هر دورهٔ خاصی به بازتاب و پژواک حقایق نهفته در دل هر واژه در طی اعصار مختلف پرداخت؛ وی در ارتباط با زبان و واژگان بر این باور بود که «سخن‌ها مانند لایه‌های ته نشین شده در گذشتهٔ ما وجود دارند و در بایگانی روی هم انباشته شده‌اند؛ این سخن‌ها به منزلهٔ مادهٔ اصلی اندیشه هستند که بر روی تفکر امروز ما تأثیر می‌گذارند در حقیقت این سخن‌ها شکل دهندهٔ افکار ما هستند سخن‌ها نه درست‌اند نه غلط، آنها وجود دارند آنچه حائز اهمیت بسیار است خلق حقیقت توسط این سخن‌هاست، سخن وحدت فرازمانی، فرافردی و فرامتنی دارد.»[۱]

بنا به گفتهٔ فوکو از مجموع سخن‌ها در هر دوره صورت بندی دانایی بدست می‌آید فوکو از لاکان آموخت که سوژه را از فراسوی نقطهٔ مرکزی آن مطالعه کند او نیز چون لاکان تحلیل خودآگاهی را برای شناخت ذهن کافی نمی‌دانست بلکه مدعی بود که وجود ذهن از سرچشمه‌های دیگری چون فرهنگ و جامعه به ویژه زبان سیراب می‌شود[۲]. بنا به باور وی

---

۱ - فرهنگ اصطلاحات ادبی، پیشین ص ۲٤٤

۲- میشل فوکو «دانش و قدرت» ترجمهٔ محمد ضیمران، تهران، انتشارات هرمس،چاپ سوم۱۳۸٤ ص ۱۰

در هر دوره گفتمان خاصی بر رفتار و کردار آدمیان حاکمیت می‌یابد که با زبان پیوندی گسست‌ناپذیر دارد و با فروپاشی هر سامان راهبردهای مزبور نیز کارآیی خود را از دست می‌دهند.[۱]

این مهم نیز بر عهدهٔ کسانی است که با چراغ اسطوره به واکاوی حقایق زبانی بپردازند و همان گونه که یک باستان‌شناس لایه‌های زمین را واکاوی می‌نماید تا حقایق نهفته در دل خاک را بیرون کشد، بر هر زبان شناس نیز فرض است که واژگان ادوار مختلف بشری در میان ملل گوناگون را با تمسک به علم اسطوره، به صورت تطبیقی مورد واکاوی قرار دهد و شبکه‌های ارزشی حاکم و معرفت حاکم بر ذهن و زبان هر دوره را از لابه لای واژگان بیرون بکشد.

همانگونه که ذکر گردید گفتمان حاکم بر اندیشهٔ انسان ابتدایی نشأت گرفته از ماهیت بیرونی هستی بود که خود را بنا به نیازهای روان شناختی و روحی انسان از یک سوی و نیازهای مادی وی از دیگر سوی بر وی تحمیل می‌کرد یعنی طبیعت به هر طریق ممکن خویشتن را بر انسان و تفکر و بینش او چیره می‌ساخت و او را وامی داشت تا «سو» را در مرکز ثقل شبکه‌های ارزشی خود قرار دهد و در همین فرایند «سو» مبدأ تفکر و اندیشهٔ آدمی واقع شد و در نهایت، بالاجبار از آنجایی که از منظر زبان شناختی زبان نمودی از اندیشه می‌باشد پس با توجه به ارگانیسم حاکم بر وجود انسان واژهٔ «سو» در زبان و دهان انسان نمودی آوایی و صوتی یافت و بدنبال آن مشتقات و ترکیبات و ویژگی‌های این واژه در اندیشه و زبان انسان ساری و جاری گردید و بدین گونه زبان به عنوان کاربستی جهت بیان اندیشهٔ حاکم بر روح و روان انسان بدل گردید که باید گفت جهان و هستی و طبیعت به عنوان کنشگر فعال، ذهن انسان را تحت تأثیر خویش قرار می‌داد و در وهلهٔ اول این طبیعت و هستی بود که با نیروهای قهار خود در کسوت فاعل مایشاء ظاهر می‌شد و انسان را به مثابهٔ آینه‌ای در حکم بازتاب دهندهٔ آن قدرت در ید خود قرار می‌داد؛ باید اضافه کرد که آن قدرت و نیروی برتر و فراگیر حاکم بر هستی با تمامی تعیّنات خود قبل از انسان و آفرینش وی به صورت ساکن و بی‌معنی و ناشناخته تلقی می‌شد لیکن با خلقت انسان گویی علی‌رغم نقش مفعولی انسان، وی طبیعت و نیروهای موجود در آن را معنا بخشید و سوژه در طی زمان با قدرت خلاقانهٔ خود به فاعل مبدل گردید.

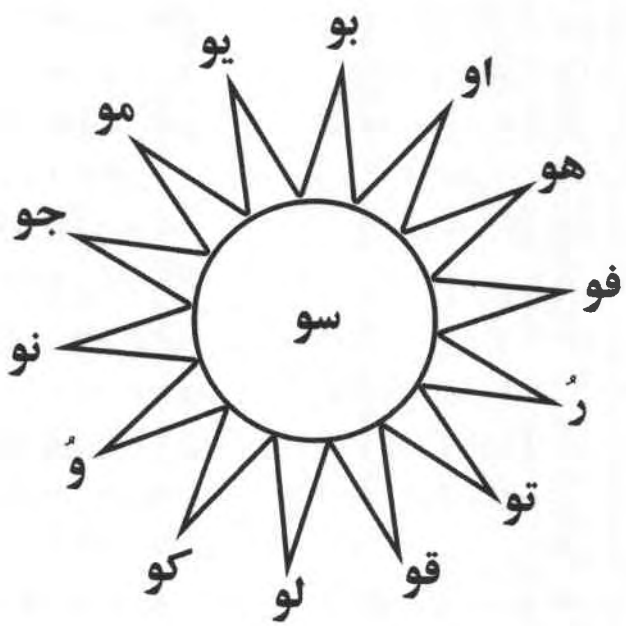
---

۱ - همان، ص ۹۲

باید گفت که هر واژه، عناصر سازنده‌اش یکی از نمادها و نشانه‌های طبیعت هستند که از حیث روان شناختی برای انسان اهمیت شایانی داشته است و انسان در برخورد با این عناصر موجود در طبیعت به نوعی تحت تأثیر آن عنصر واقع می‌شده است و فی‌الواقع عناصر از جنبهٔ روان شناختی روح و روان انسان را تحت قدرت برتر خود قرار می‌داد، پس انسان نیز با تأثیر پذیری از این عنصر، روح و روان‌اش تحت سیطرهٔ آن عنصر قرار می‌گرفت و «سو» که خود محاط بر هستی بود و هم آب بود و هم آتش، پس «سو» در برگیرندهٔ کل هستی محسوب می‌شد و از این رو تفکر و اندیشهٔ متجلی ما به ازای بیرونی در کسوت واژه همه «سو» بود و واژگان بر ساختهٔ انسان خود مشتق از «سو». یعنی چون در تصور انسان همه چیز از «سو» آفریده شده است پس واژگان نیز به اقتضای آن اندیشه باید مشتق از «سو» باشند و چنین شد که در سیر و روند تکوین زبانی همهٔ واژگان و زبان‌ها از این کلمه یعنی «سو» زاییده شدند.

بر خلاف تصور رایج، شکل گیری الفبا بدین صورت نبوده است که در وهلهٔ اول الفبا به خودی خود و با اتکال به کارکردهای ذهنی انسان بر فرض از «الف» تا «ی» شکل یابد و به دنبال آن کلمات بر ساخته شوند دنبال کردن این موضوع بر حسب داده‌های زبان شناختی کاری سهو و النهایه مشتبه شدن موضوع خواهد بود و لذا ضروریست تا موضوعات مربوط به زبان، بر خلاف داده‌های زبان شناختی که موضوع را از زاویهٔ دید زبان شناسی صرف دنبال می‌کنند با تمسک به مبانی اسطوره‌ای مورد تحلیل قرار دهند.

همان گونه که قید گردید در رابطه با شکل گیری زبان، اولین واژه‌ای که بر زبان بشری جاری و ساری گردیده با توجه به اساطیر رایج در میان کل ملل - که در آغاز همه جا را آب فرا گرفته بود - در آغاز فقط واژهٔ «سو» بوده است و این خود از این تصور رایج در مبانی فکری بشر اولیه بوجود آمده که مبنای هر چیزی را به آن منوط و مربوط می‌دانست و اولین چیزی که در هستی وجود پیدا کرده است «سو» است و این خود در اندیشهٔ بشری تکوین یافته سپس در زبان بشر نیز خود را متجلی نموده و از این رهگذر واژگان بعدی بر مبنای «سو» نمود پیدا کرده است یعنی بر همان مبنای مخرج آوایی سو، واژگان قو، مو، تو، لو، هو، یو، بو، وُ رُ ،او، جو، فو،نو،کو همان گونه که در شکل پایین دیده می‌شود بوجود آمده و بعدها با ترکیب همین واژگان کلمات نوینی پدیدار گردیده است.



از دیدگاه اسطوره‌ای نیروهای طبیعت تحت سیطرهٔ خدایگان می‌باشند و هر خدایی یکی از نیروهای موجود در طبیعت را بر عهده دارد که عبارتند از :

۱- بو : ایزد خوشی، خرمی ۲- او : ایزد قدرت و محکمی ۳- هو : ایزد بزرگی۴- فو : ایزد تقدس ۵- رُ : ایزد روشنایی۶- تو : ایزد آتش و گرما ۷- قو : ایزد غرش و تندر ۸ - لو : ایزد نگهبان انسان ۹- کو : ایزد درخشندگی ۱۰- وُ : ایزد پاکی ۱۱- نو: ایزد سپیدی و روشنی ۱۲-جو : ایزد شفافیت و زلالی ۱۳- مو : ایزد عظمت، شکوه ۱۴- یو : ایزد خیر و برکت

بر فرض با ترکیب «سو»با عناصر شانزده‌گانه واژگانی بسان سواوس، سوبو، سواو، سوهو، سوفو، سورُ، سوتو، سوقو، سولو، سوکو، سووُ، سونو، سوجو، سومو، سوسو و سویو به دست آمده است و سپس باز با ترکیب هر یک از عناصر شانزده‌گانه با این ترکیبات حاصله دوباره واژگان نوین به وجود آمده است برای مثال با آمدن ترکیب «سومو» بر سر عنصر «رُ» واژهٔ نوین «سومورو» ساخته می‌شود که بر همین قیاس با ادغام هر یک از عناصر با همدیگر تا بی‌نهایت در هر زبانی واژه ساخته شده است که این موضوع بعد از به وجود آمدن واژگان مرکب از اهمیت شایانی برخوردار گردید یعنی این عناصر شانزده‌گانه با ادغام در همدیگر عناصریازده‌گانهٔ مرکبی همچون ار، آق، آب، آی، این، آن، آل، گون، اوت ، آه و اوم را ابداع کردند و سپس از این رهگذر دایرهٔ

تولید واژگان در زبان بشری را تا بی‌نهایت گسترش داده‌اند بر فرض با ترکیب سو با هر یک از عناصر ذکر شده بیست و هفت‌گانه واژه‌هایی همچون سوقورلو (نام باستانی تخت سلیمان) که از ادغام «سو»، «قو»، «اور» و «لو» ساخته شده است و یا واژهٔ «سوآن تو یو قو» (پایتخت کشور شیلی) که از ادغام «سو»، «آن»، «تو»، «یو» و «قو» ساخته شده است و یا با ترکیب «هو» با دیگر عناصر بالا واژگانی همچون هوقو، هولو، هوبو، هواو، هوفو، هورُ، هوسو، هواوس، هوکو، هونو، هومو، هوجو، هویو و هووُ در زبان اسطوره‌ای ساخته شده است که به نوبهٔ خود این ترکیبات نیز با عناصر بیست و هفت‌گانه ادغام گردیده و واژگان نوینی را ابداع کرده‌اند به عنوان مثال با ترکیب عناصر «آل»، «تو»، «قور» می‌توان کلماتی همچون توقورآل، قورتوآل، آل‌توقور، آل‌قورتو، توآل قور، قورآل‌تو را ساخت در همین جا باید متذکر شویم که راز قانون هماهنگی اصوات در زبان‌های اصیل و اسطوره‌ای بویژه زبان تورکی، ژاپنی، لاتینی، یونانی، کره‌ای، مغولی و انگلیسی در همین نکته نهفته است که چون تمامی کلمات بوجود آمده در زبان ابتدایی، از واژهٔ «سو» ساخته شده و بعدها به تبع این واژه کلمات دیگر نیز تابعی از این واژه بوده است پس همهٔ کلمات بشری فی‌الواقع از اصل قانون هم آهنگی اصوات پیروی کرده است و عدول از آن و برساخته شدن واژگان تاریخی بر اثر چکش کاری در طی اعصار بوده است؛ یعنی اگر در زبان تورکی با توجه به قانون هم آهنگی اصوات از حیث زبان شناسی واژگان بر دو نوع مدور و غیرمدور تقسیم می‌شوند در اصل صرفاً این واژگان مدور می‌باشند که وجود دارند و غیر مدورها بعدها با دور شدن از اصالت اولیهٔ واژگان در زبان پدیدار شده‌اند.

به جرأت می‌توان گفت که زبان ژاپنی و لاتینی در زمرهٔ زبان‌هایی هستند که در دنیا این قانون هم آهنگی را در خود به نحو احسن حفظ کرده‌اند و نسبت به زبان‌های دیگر کمتر آماج چکش کاری قرار گرفته‌اند. در ژاپنی کلماتی مانند «سوکوموتو»، «سوژکو»، «فوکویومو» «یومویورو» از این دسته‌اند.

در روند خلق زبان، سومین مرحله‌ای که در دنیای اساطیر، انسان توانست در تکوین زبان قدم بردارد؛ بوجود آوردن واژگان ترکیب یافته از عناصر اولی می‌باشد واژگانی بسان اور، آل، اوت، بر فرض از ترکیب سو+ اور کلمهٔ «سور» بدست آمده است و واژهٔ «اور» منتج از کلمه او+ رُ می‌باشد که بعدها یک واژهٔ کلیدی در زبان بشری گردیده و در اکثر زبان‌های دنیا قابل رؤیت می‌باشد و به صورت ار، آر، اور، ایر به کار رفته است که در بخش واژگان اساطیری به وفور آن را خواهیم دید.

دومین واژه‌ای که باید از آن به عنوان واژهٔ کلیدی بعد از «سو» در زبان بشری یاد کرد، واژهٔ «اوس» می‌باشد که شکل قلب یافته «سو» است که اگر از جانب راست تلفظ گردد «سو» می‌باشد و اگر از جانب چپ تلفظ گردد «**us**» خواهد بود.

در مرحلهٔ بعدی تکوینِ زبان، واژگان مشتق شده از «سو» دوباره با همدیگر ترکیب می‌شوند و فرآیند تکاملی خود را هرچه بیشتر به همه جا می‌گسترانند و واژگان ار، آل، اوت، آن، این، آه، گون، آق، آب، آی و اوم که خود به مرور زمان از ترکیب «سو» با واژگان زاده شده از آن یعنی قو، مو، یو و غیره به وجود آمده‌اند دوباره با تلفیق و ترکیب با همین واژگان دست به تولید واژگان جدیدی زده‌اند و در ترکیب با واژگان مرحلهٔ اول زبان و مرحلهٔ دوم زبان یعنی قو، مو، یو، هو، فو، نو، بو، لو، وُ، او، تو، جو، رُ چرخهٔ تکمیلی زبان را طی کرده‌اند و بدین طریق زبان بشر اولیه بوجود آمده است؛ به جرأت می‌توان گفت که زبان بشری به نوعی بر ساخته از این واژگان هستند و در هر زبانی از آفریقا گرفته تا اروپا و از آسیا تا اقیانوسیه و از سومر گرفته تا مایا در آمریکا و سرخ پوستان و از هند گرفته تا یونان و تورکوستان و چین و مغولستان، همگی بازتابی از این زبان اسطوره‌ای می‌باشند و اگر تفاوت‌هایی در روزگار ما ایجاد شده‌است و این همه زبان در دنیا حاصل شده‌است همگی معلول یک علت خاص می‌باشد که زبان بشری در طی اعصار و در فراز و نشیب تاریخ پشت سر نهاده‌است و بر اثر فعل و انفعالات گسترده در طی هزاران سال متمادی و بوجود آمدن تفکرات و دیدگاه‌های مختلف و اندیشه‌های متفاوت و شکل‌گیری اسطوره‌های متضاد از هم، زبان‌ها به مرور ایام از همدیگر دور و دورتر شده و از ماده و هستهٔ اولیهٔ خویش بیگانه گردیده‌اند و در نتیجه علی‌رغم اینکه آن ساختار و بافت اولیه، یعنی آن موتیوهای همگون در محیط‌های مجزا از همدیگر و تحت تأثیر شرایط جغرافیایی و آب و هوای متفاوت از هم منجر به این شده است که زبان‌های گوناگونی در گوشه و اکناف جهان پدید آید؛ با تأمل و توغّل در تمامی زبان‌ها می‌توان آن هستهٔ اولیهٔ زبان بشری را با توجه به مبانی تبارشناسی واژه‌ها و در راستای کشف معرفت و دانایی اولیهٔ بشری بدست آورد و آن اصالت اولیهٔ موجود در زبان‌ها را مشخص نمود، هر چند با توجه به تباعد زمانی و نسیان و سهو نسبت به دانایی و معرفت حاکم بر جهان اساطیر و حاصل آمدن معرفتی از انواع دیگر و به تبع آن تحلیل و پس رفت آن معرفت، واژگان نیز سر در تتق خاک کشیدند و یا قدرت اصلی و واقعی‌اشان از بین رفت و چکش کاری‌های زمانه در

زبان نیز عاملی دیگر در راستای از دست رفتن آن واژگان اساطیری و وجه اشتراکات زبان در میان ملل گوناگون گردید تا ضربه‌ای دیگر در جهت شکاف بر سر فهم واژگان اسطوره‌ای فراهم گردد و این امر خود عاملی شد در راستای دور شدن زبان‌ها از همدیگر.

باید گفت هر چند واژگان اساطیری و زبان اولیهٔ بشری از طریق گذر از دورهٔ اسطوره‌ای به دورهٔ تاریخی آماج چکش کاری‌ها واقع شدند، لیکن این امر باعث نشده تا هویت و اصالت واقعی آنها که خود بار محتوایی عمده‌ای را حمل می‌کردند بکلی از بین برود خوشبختانه این چکش کاری‌ها به صورت سطحی انجام پذیرفته تا جایی که با کمی دقت می‌توان به کنه و ذات واژه پی بورد؛ و فی‌الواقع می‌توان ادعا کرد که واژگان اساطیری به نحو معجزه آسایی از دست بورد زمان در امان مانده‌اند؛ حالا می‌خواهد این موضوع در هر فرهنگ و زبانی باشد که ما تفصیلاً بدان در هر زبانی در بخش واژگان اساطیری خواهیم پرداخت و خواهیم دید که واژگان اساطیری بی‌هیچ تغییرات بنیادی و بلکه در اکثر اوقات چه از لحاظ محتوایی و چه از بعد ساختار ظاهری اصالت و هویت اسطوره‌ای خود را حفظ کرده‌اند.

در خاتمه بحث مربوط به زبان باید گفت علت انشعاب زبانی و بوجود آمدن ملل و نحل متفاوت از هم در جهان، صرفاً در این نکتهٔ کلیدی نهفته است که به مرور ایام در ادوار باستانی و دورهٔ اساطیری در طرز نگرش انسان‌ها به طبیعت و هستی و عوامل تأثیرگذار در زندگی انسان اختلاف نظرهای گوناگون بوجود آمد و این دیدگاه‌ها و اختلاف‌ها خود عاملی گردید که بر فرض عده‌ای از مردم از «سو» فاصله گرفته و «اوس» را در مرکز توجه خویش قرار دهند و یا عده‌ای دیگر «قور» را و عده‌ای دیگر «آی» را و عده‌ای «یو» را و عده‌ای دیگر «گون» را و بر همین منوال بنا به درک و دریافت خویش هر کسی یکی از پدیده‌ها را به مثابهٔ عنصری تأثیرگذار در زندگی انتخاب کرد و از همین نکته بود که اختلاف نظرها بوجود آمد و در همین راستا هر طیف و گروهی به تعریف و تحدید مرزهای فکری و معرفتی خویش پرداخت و در طی زمان به تولید اندیشه و به تبع آن تولید واژگان در راستای معرفت و فکر حاکم بر طیف و طبقهٔ خویش اقدام نمود و در این فرآیند فکری و ترسیم نمودارهای معرفتی، هر قوم و قبیله‌ای به جهت باورهای اسطوره‌ای و تحت تأثیر نیروهای طبیعی و عناصر موجود در آن، توتم‌های خاصی را به جهت همان باورهای اساطیری برای خویش رقم زدند.

همین امر از منظر دینی نیز قابل رؤیت می‌باشد که قوم و قبیله‌ای به جهت ساختارهای ذهنی و روحی به پرستش و ایمان به مؤلفه‌ای خاص در طبیعت دست می‌یازید و فی‌الواقع توتم و باورهای اسطوره‌ای مجزا از هم و باور و پرستش یکی از عناصر طبیعی، خود به مرور زمان موجبات انشقاق مردمان در عصر اساطیر از همدیگر گردیده است و این چند پارگی فکری چند پارگی فرهنگی و زبانی را دامن زده است و در طی ایام متمادی هر قوم و قبیله‌ای در جهت پاسداشت افکار و اذهان اسطوره‌ای خود به بازتولید زبانی و فکری همت گمارده است تا جایی که زبان‌ها در راستای درک و فهم طبیعت و ماورای آن سیری هم سوء با افکار حاکم بر هر اجتماع طی نمود و چه بسا اندیشه‌های متضاد از هم در یک جامعه، موجبات بروز ستیز و دشمنی را فراهم ساخته است.

باید گفت که دو مؤلفه خاص باعث هجرت اندیشه‌ها از یک نکته به نکته‌ای دیگر در عصر اساطیر گردیده است یکی عدم تطابق فکری حاکم بر قبیله‌ای در مقابل قبیله دیگر که هر کدام باورهایی متضاد و متباین از هم در راستای ایمان و باورهای اسطوره‌ای به عناصر طبیعی را داشتند و شبکه‌های ارزشی خود را رقم زدند و دیگری عدم کفاف نیازهای موجود در یک مکان جغرافیایی، فی‌الواقع این دو عنصر موجبات منفک شدن جوامع و قبایل را فراهم ساخته است لیکن آن هستهٔ اصلی زبان اساطیری که زبان مشترک تمامی انسان‌ها در بعد از خلقت انسان در کرهٔ خاکی به جهت بینش و درک اسطوره‌ای در مقابل طبیعت و جهان هستی حاصل آمده بود، خود میان خیل واژگان تولید شده در ادوار بعد از زبان‌های گوناگون از چین، ژاپن، اندونزی و مغولستان گرفته تا زبان فرانسوی، انگلیسی، تورکو و زبان‌های مردمان اسکاندیناوی و بومیان آمریکا و استرالیا و هندوستان، جایگاه خویش را همچنان حفظ نموده است و این واژگان را به سهولت تمام می‌توان در زبان و ادبیات هر ملتی سراغ گرفت، لیکن چکش‌کاری‌های زمانه و نیز فروکش نمودن آن باور و اعتقاد اسطوره‌ای در رابطه با عناصر طبیعی نوعی موجبات افتادن سایه غفلت و فراموشی بر روی این واژگان شده است که خوشبختانه زبان تورکو که خود تنها وارث آن زبان اسطوره‌ای بشر اولیه است با تمامی آن مشخصات و ویژگی‌ها و قابلیت‌های ساختاری و با همان باورهای منعکس شده در واژگان اساطیری به مثابهٔ میراث بشری، ما را با دنیای اسطوره‌ای پیوند می‌دهد و این زبان خود در حکم چراغی است که در پرتو آن می‌توان نحوهٔ ساخت زبان بشر در کرهٔ خاکی و چگونگی شکل‌گیری زبان انسانی را برای همگان

روشن ساخت، به تعبیری دیگر باید گفت زبان تورکو با تمامی شعبات خود تنها مأخذ و منبع و بلکه تنها کلیدی است که توسط آن می‌توان کلمات و واژگان اساطیری را شناخت و در دیگر زبان‌ها نیز آنها را بعد از هزاران سال دیگر ردیابی کرد و معانی حقیقی آنها را از دل هزاره‌ها بیرون کشید و درک و فهم و معرفت اولیهٔ بشری را بواسطهٔ واژگان اسطوره‌ای و واژگان اسطوره‌ای را بواسطهٔ زبان تورکو مورد تحلیل و تبویب قرار داد.

اگر بخواهیم به یک تحلیل واقع بینانه در رابطه با زبان بشری اکتفا نماییم باید گفت که زبان تورکو تنها وارث بی‌شائبه زبان اولیهٔ بشر می‌باشد که آن ساختار اولیهٔ خویش را با کمترین تغییرات چه از جنبهٔ صوری و چه از جنبهٔ معنایی و محتوایی حفظ نموده است در حالیکه که زبان‌های دیگر با خارج شدن از گردونهٔ اصلی خویش فرآیندی دیگرگونه و مجزا از اصالت و هویت اصلی خویش در رابطه با طبیعت را طی کرده‌اند و بر اثر تفکرات دیگر گونه، از آن نگرش اسطوره‌ای اولیه رویگردان شده و النهایه تغییر و تطور در بینش و تفکر اسطوره‌ای تغییرات زبانی را دامن زده است؛ لیکن به جرأت می‌توان گفت که این امر در زبان تورکو کمتر اتفاق افتاده و از همین جاست که مشاهده می‌کنیم، زبان و فرهنگ تورکو رابطه‌ای ساختاری با طبیعت دارد و واژگان آن اُنس و اُلفت و قرابت خاصی با طبیعت دارد و این خود مبین آن است که بر خلاف اکثر زبان‌های دنیا زبان تورکو و شقوق مختلف آن علی‌رغم سپری شدن مدت زمان مدید، از منظر زبان شناسی، مردم شناسی، قوم شناسی و اسطوره شناسی با دورهٔ اولیهٔ بشری هم جنس و هم سنخ می‌باشند و قاعده‌ها و هنجارها و پارادایم فکری حاکم بر ذهن و زبان مردم اولیه را همچنان با تمسک به پویه‌های اسطوره‌ای چه از جنبهٔ واژگانی و چه از منظر معنا شناختی، پدیدار شناختی و مذهبی، می‌توان در زبان تورکو رهگیری کرد.

چگونگی شکل‌گیری واژه و رواج یافتن بازی‌های زبانی

در مبحث مربوط به زبان باید این موضوع را نیز یادآوری نماییم که در زبان اساطیر به جهت نوع گزینش فکری و نوع اندیشگی و طرز تفکر انسان‌های اولیه و تأثیرگذاری عناصر و نیروهای طبیعی و تمامی موجودات اعم از جاندار و غیر جاندار در طبیعت از یک سوی و محدود بودن دایرهٔ واژگانی، با توجه به نشأت گرفتن اسامی هر شیء‌ای از طبیعت، از دیگر سوی موجب بوجود آمدن بازی‌های زبانی در میان گروه‌های انسانی گردیده بود. بر فرض اگر یک شیء و یا یک موجود زنده را «سوقور» می‌نامیدند بر شیء‌ای دیگر «قورسو» می‌گفتند و یا یک گروهی بر این مبنا طرز تفکرشان شکل می‌گرفت که این شیء ترجیحاً بر ساخته از عناصری است که آتش در پیدایش آن بیش از سو تأثیر داشته و آن شیء نماد و نماینده «سوقور» می‌باشد ولی طیفی دیگر بر این باور پای می‌فشردند که فرضاً «سو» و «اوس» در شکل گیری این شیء تأثیر خاص خود را داشته است و یا گروهی دیگر «آل»، «بو» یا «یو» و «قو» را در شکل‌گیری یک شیء مؤثر می‌دانستند و یا عده‌ای ساخت یک پدیده را به عناصر «ار» و «اوس» نسبت می‌دادند و نام «اراوس» را بدان می‌نهادند در مقابل گروهی بر این امر تأکید داشتند که بر فرض در ساخت فلان پدیده عناصر «اوس» و «ار» دخالت دارند و از همین روی نام «اوس‌ار» (شکل اصلی آذر) را بدان می‌گذاردند بر همین منوال تضادهای بنیادی در نوع تفکر و نگرش آنها شکل می‌گرفت و این تفکرات و الحاح بر نوع پیدایش یک شیء و تلقی تأثیرات عناصر طبیعی در موجودیت یک چیز، شبکه‌های ارزشی یک گروه را دامن می‌زد و به مرور ایام نوعی عقیده و ایدئولوژی طیف خاص را رقم می‌زد.

فصل ۳ :

اسطوره های آفرینش
در جهان

اسطوره‌های آفرینش

همان گونه که پیشتر قید گردید آفرینش اسطوره‌ها بازتابی از واکنش‌های روانی انسان در مقابل طبیعت، حوادث، مصائب و پدیده‌های دخیل در زندگی انسان بوده است؛ و بسته به تصورات و تخیلات انسان به طبیعت و هستی، اندیشه، فهم و شناخت وی از جهان شکل یافته است و این شناخت و فهم و استنباط از هستی و طبیعت خویشتن را در قالب زبان به نمایش گذارده است.

باید گفت : «نخستین اعضای نژاد آدمی آشکارا نمی‌توانستند بر آفرینش جهان گواهی دهند فی‌الواقع در نزد آنان محیط طبیعی در طول زندگانی محدودشان بایست جاودانی به نظر می‌رسید دو عامل در تجربهٔ انسان‌های پارینه سنگی بی‌تردید باعث شد که به آغاز حیات و به آفرینش بیندیشند بازمانده‌های فرهنگ پارینه سنگی رابطه‌ای ژرف با پدیدهٔ زایش انسان و حیوان دارند، تولد نوزادان از زهدان مادر بی‌شک بایست جلوه‌ای مؤثر از آغاز زندگی یک موجود جدید چه انسان یا حیوان بوده باشد به راستی نخستین اسطوره‌های آفرینش به طور غریزی از تصور زایش زیست شناسی بهره گرفته‌اند.[۱]»

انسان اولیه در راستای فهم و شناخت هستی و چگونگی شکل گیری دنیا به صورت مستمر با تأسی از پدیدهٔ زایش بر این امر فکر خود را متمرکز نموده بود که دنیا چگونه و از چه موقعی و به چه شکلی هستی خود را باز یافته است و در رابطه با آفرینش همواره به غوص و غور پرداخته است که اولین چیزی که در هستی وجود یافته است چه بوده است؟

پس هسته و منشاء اصلی اسطوره‌ها را نحوهٔ آفرینش جهان و چگونگی خلقت شکل می‌دهد؛ و بطور کلی آنچه در روایات متعدد در میان ملل گوناگون نسبت به آفرینش نقل می‌شود علی‌رغم چند گونگی، سرمنشاء و خاستگاهی مشترک را دارا هستند.

اسطوره‌های آفرینش بر دو نوع می‌باشند. اسطوره‌های علت شناختی که به علت، چرایی و چگونگی راز آفرینش و هستی می‌پردازند و برخاسته از نوع اندیشگی انسان ابتدائی دربارهٔ خاستگاه کائنات و جهان است و دوم اسطوره‌های آیینی که طی سلسله مراسماتی گوناگون من جمله جشن زایش طبیعت و هستی که به نحوی درصدد توجیه عوامل طبیعی و راز ماندگاری و تجدید حیات و رستگاری از ممات را در برمی‌گیرد.

---

۱ - دانشنامهٔ اساطیر جهان، پیشین ص ۱۹

آنچه بدیهی است و با توجه به عوامل و شرایط جوی و طبیعی حاکم بر هستی امری اثبات شده می‌باشد، در هزاره‌های پیشین«سو» بخش اعظمی ازجهان را در خود فرو بورده بود و حتی این عنصر از آسمان نیز پیوسته به صورت باران فرود می‌آید پس آسمان را نیز«سو» فرا گرفته است و از نگاه اسطوره‌ای آسمان خود از«سو» است. از این رهگذر در نگرش انسان باستان «سو» محاط بر کل هستی اعم از آسمان و زمین است و انسانِ دنیای اساطیری با توجه به همین امر، چنین تصوری در نهادش شکل یافته بود که «سو» بر تمامی هستی احاطه دارد و اجزای سازندهٔ کل هستی و کیهان را «سو» تشکیل می‌دهد پس با چنین طرز تلقی از دنیا، این درک و شناخت در وجود انسان شکل یافت که «سو» بیش و پیش از هر چیزی در طبیعت و هستی وجود داشته است و هر شیء و پدیده‌ای، هستی خود را از «سو» به دست آورده است؛ از همین منظر در ارتباط با «سو» انسان اساطیر بی‌شماری را رقم زد و آغاز آفرینش را به «سو» مرتبط ساخت و این تفکر اولیه، بعدها با توجه به نظریهٔ پخش تمدن، فرهنگ و زبان از یک نقطه به دیگر نقاط جهان و انشعاب انسان‌ها به قبایل و اقوام و ملل بی‌شمار، در طی اعصار در میان ملل گوناگون خویشتن را نشان می‌دهد و اگر امروزه تأملی در اساطیر ملل گوناگون در گوشه و کنار و اکناف جهان داشته باشیم مشاهده می‌کنیم که در رابطه با مقولهٔ آفرینش به صورت مشترکی همگی آنها بر این امر پای می‌فشارند که آغاز آفرینش در هستی از «سو» می‌باشد و در آغاز هستی به غیر از «سو» چیز دیگری نبوده است و «سو» خود محاط بر هستی بوده است و هر چیزی وجود خود را از «سو» بدست آورده است؛ فی‌الواقع انسان اولیه چنین طرز تلقی از جهان داشت و همهٔ مردمان دورهٔ اساطیری و مابعد آن، از سومر و مصر گرفته تا یونان و قبایل سرخ پوست آمریکا، سیاه پوستان آفریقایی، مردمان اسکاندیناوی، تورکوهای آسیای میانه، آلتای و آذربایجان همگی متفقاً چنین تلقی و تصوری از نحوهٔ آفرینش کل دنیا ارائه داده‌اند که جهان با تمامی تعیّنات خود از «سو» آفریده شده است و ما در اینجا به اساطیر ملل گوناگون در ارتباط با چگونگی آفرینش جهان و هستی یافتن این دنیا اشاره خواهیم کرد.

آفرینش در میان سومریان

اولین سند مکتوب در ارتباط با آفرینش جهان مربوط به سومریان می‌باشد که بر مبنای آن در آغاز آفرینش فقط خدای آبهای شیرین «آب سو» و خدای آبهای شور «تویوموا‌وت» وجود داشتند. آنها از خود فرزندانی بوجود آوردند اما چون تعداد آنها رو به فزونی گذاشت

«آب سو» تصمیم گرفت تا آنها را در جهان میرا کند ولی خدای «آنکی» با آگاهی از نقشهٔ پدر در هنگام خواب وی، تاج و کمربند پادشاهی‌اش را ربود و قدرت فرمانروایی بر جهان را بدست آورد دیگر خدایان از این راز آگاه شدند و نزد مادرشان الهه «تویوموات» شکایت نمودند که از انکی انتقام بگیرد. «تویوموات» سپاهی از غولان ترسناک را به مقابله با انکی فرستاد تا از او انتقام بگیرد انکی متقابلاً پهلوانی به نام «مورتوآق» را آفرید در این نبرد «مورتوآق» به کمک سپاهیان خود بر «تویوموات» پیروز گردید و بعد از کشتن او، وی را به دو نیم کرد با نیمی از جسد او آسمان و ستاره‌ها و با نیم دیگر زمین و موجودات را بوجود آورد و از خون «کین قو» (گون قو) سرکرده و فرمانده «تویوموات» انسان را پدید آورد تا به خدمت ایزدان درآید.

همان گونه که بر مبنای اساطیر سومری مشاهده می‌کنیم همهٔ جهان از جسد و لاشهٔ آبهای شور «تویوموات» بوجود آمده است و آغاز هستی از «سو» است و دنیا با تمامی تعیّنات خویش منشاءاش از «سو» است و صد البته این موضوع را باید خاطر نشان سازیم که اولین سند موجود به صورت مکتوب در میان سومریان در ارتباط با آفرینش دال بر این نیست که این تفکر ساخته و پرداخته ذهن سومریان می‌باشد بلکه با توجه به قرائن موجود باید گفت که این تفکر در ارتباط با جهان و مبدأ آفرینش و نقش «سو» در زندگی انسان هزاران سال پیش از سومریان در میان مردمان عصر باستان رواج داشته است و صرفاً به صورت مکتوب در زبان سومریان شکل عینی یافته است و سومریان در زمرهٔ اقوامی بودند که از جنبهٔ اسطوره‌ای و توتمی اعتقادی شایان توجه به «سو» داشتند و حتی بدین علت نام آنها نیز با «سو» در ارتباط است و نام یکی از خدایان آنها سومر بود.

نگاهی اجمالی به تمدن سومر

برای اینکه فرهنگی قابلیت تسری یافتن به دیگر نقاط را بیابد و از حیث زمانی و مکانی بقا و دوام داشته باشد و به یک مؤلفه جهان شمول مبدل گردد، باید ارزش‌های همگانی را در ظرف خود بگنجاند و به تعبیری دیگر مفاهیم و ارزش‌های فارغ از مکان و زمان را در خود بپروراند و جواب گوی همهٔ اعصار و ازمنه در گسترهٔ جغرافیایی باشد.

طرز سلوک و نوع اندیشگی و بن مایه‌های فکری سومریان در ابعاد مختلف اجتماعی، فلسفی، اقتصادی و دینی به نوعی در برگیرندهٔ کل ارزش‌ها و مبانی اخلاقی و فرهنگی

انسان‌ها بود و از همین منظر اقناع سازندهٔ تمامی اقوام در هر مکان جغرافیایی به شمار می‌آمد و صد البته از جنبهٔ امور معنوی به مراتب بیشتر از هر چیزی با جذبه‌ای دو چندان اقوام و ملل گوناگون را به سوی خویش معطوف می‌داشت.

باید گفت که سرزمین سومر از نقطه نظر جغرافیایی از شرق با کوه‌های سوقوراوس (زاگروس) از شمال با کوه‌های «توراوس» از غرب با دریای مدیترانه و از جنوب به صحرای عربستان محدود است و قوسی هلالی شکل است که دره‌های رودخانه‌ای را تا شمال دنبال و سپس قطع می‌کند و تا جنوب سواحل مدیترانه پیش می‌رود. در این سرزمین قوسی شکل که هلال خصیب یا حاصل خیز نیز خوانده می‌شود محصولاتی به بار می‌آمد که مردمان باستانی با آنها گذران زندگی می‌کردند.

فی‌الواقع باید گفت موقعیت جغرافیایی این سرزمین خود عاملی در جهت شکوفایی تمدن در کنار دو رود دجله و فورات بوده است با این توضیح که از جنبهٔ شرایط جوی و آب و هوایی نیز این سرزمین نسبت به جاهای دیگر برتری‌های خاص خود را دارا بود، چرا که در مقایسه با مناطق کوهستانی و سردسیر که در آن زمستان‌های سخت، مرارت‌های زیادی را به انسان‌ها تحمیل می‌کرد بین‌النهرین جایی مناسب جهت معیشت و گذران زندگی محسوب می‌شد؛ به هر تقدیر در این سرزمین، سومریان در یک برههٔ زمانی و مکانی خاص، فرصتی یافته بودند که تجارب زندگی خود را در فرا روی زمان به منصه ظهور رسانند و از همین رهگذر تمدن درخشانی را که خود حاصل اندوخته بشری در طی قرون بود در دل تاریخ ثبت و ضبط کرده و آن را از دست بورد زمان صیانت نمودند و به دست دیگر ملل در گسترهٔ گیتی سپردند تا انسان را در فرآیند تفوّق و برتری بر طبیعت یاری رسانند و تأثیرات خود را بر دیگر ملل بر جای گذارند تا آنها نیز از آن، بهرهٔ وافی و کافی را در حیات ببرند.

ذکر چند نکته در اینجا در رابطه با تمدن سومر شایان توجه است؛ با توجه به داده‌های تاریخی، بین‌النهرین و سرزمین سومریان، گهوارهٔ تمدن می‌باشد و تمامی فرهنگ‌ها و تمدن‌های بشری به نوعی تحت تأثیر این سرزمین و مردم قرار گرفته‌اند و منشاء و خاستگاه اصلی تمدن بشری ریشه در این سرزمین دارد و تمدن مصر، یونان، اروپا و خاورمیانه تحت تأثیر این تمدن بوده است و از دیگر سوی تمدن مصر و هند و بویژه ایران خاستگاه اصلی‌اشان سومر می‌باشد.

ویل دورانت در این مورد می‌گوید: «از همین نقطه بوده است که به ترقی علم پزشکی کمک فراوان شده، علم لغت پدید آمده، نخستین قانون نامه فراهم آمده، اصول علم حساب و فیزیک و فلسفه به یونان آموخته شده و داستان‌هایی به یهودیان رسیده که بوسیله آنان همه جهان را پر کرده و پاره‌ای از اطلاعات علمی و معماری به اعراب انتقال یافته و از راه ایشان روح خفته اروپای قرون وسطی را بیدار ساخته است. فرهنگ اروپایی و آمریکایی ما در طی قرون از راه جزیرهٔ کرت و یونان و روم، از فرهنگ همین خاور نزدیک گرفته شده است. آریاییان خود واضع و مبدع تمدن نبوده بلکه آن را از بابل و مصر به عاریت گرفته‌اند. یونانیان نیز سازندهٔ کاخ تمدن به شمار نمی‌روند. زیرا آنچه از دیگران گرفته‌اند به مراتب بیش از آن است که از خود بر جای گذاشته‌اند. یونان فی‌الواقع همچون وارثی است که ذخایر سه هزار سالهٔ علم و هنر را که با غنایم جنگ و بازرگانی از خاور زمین به آن سرزمین رسیده به ناحق تصاحب کرده است.[۱] »

فی‌الواقع باید گفت که تمدن و فرهنگ سومری با توجه به قدرت همه جانبهٔ خود توانست جغرافیای وسیعی از شرق و غرب را طی نماید و در تمامی ابعاد اقتصادی، کشاورزی، فلسفه، ریاضیات، پزشکی، ادبیات و صنعت و معماری راه گشای دیگر ملل گردد.

«جولین رید» در این باره می‌گوید : «برای پی بوردن به شروع واقعی تمدن غرب باید پایه‌های اصلی آن را در یک شبکهٔ پرنفوذ و مقتدر متشکل از دهکده‌ها و شهرهای گسترش یافته در سراسر پهنه بکر طبیعت شرق جستجو کنیم ... مسلماً پیشرفت‌های داخلی آن نیز همسایگانش را تحت تأثیر قرار داد. در طول ادوار کهن تاریخی مردمان بین‌النهرین جز اولین کشاورزان موفق بودند و تولید مرتب محصولات غذایی در این خطه باعث استقلال آن منطقه شد و در طول ۳۰۰۰ الی ۵۰۰۰ ق. م بین‌النهرین یکی از مراکز پیشگام سواد و ادب دنیا بود به عبارت دیگر در این مدت نیمی از طول تاریخ نوع بشر است که برای آن هیچ مدرک مکتوبی از مناطق هم عصر با بین‌النهرین وجود ندارد.[۲] »

---

۱ - ویل دورانت «تاریخ تمدن» ترجمهٔ احمد آرام، تهران، سازمان انتشارات و آموزش و پرورش، چاپ دوم ۱۳۶۷ ج اول، ص ۱۴۱

۲ - جولین رید «بین النهرین» ترجمهٔ آذر بصیر، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول ۱۳۸۶، ص ۱۷-۱۶

هم او در جای دیگر کتاب «بین‌النهرین» می‌گوید : افراد متفکری نیز بودند که با تمرین و ممارست به طور اساسی‌تر رویش گیاهان، روش‌های کشاورزی، دارو و پزشکی و ریاضیات را بدون اعتقاد به جادو پژوهش کردند. در این سرزمین بود که قضیهٔ فیثاغورس هزاران سال قبل از اینکه یونانی‌ها آن را اقتباس کنند به اثبات رسیده بود و از همین سرزمین شرق بود که الفبا شکل گرفت و عقاید فلسفی پی‌ریزی شد و با سؤال‌هایی دربارهٔ ذات الهی در دنیای بدون انصاف، موجودیت یافت.»[۱]

آنچه از گفته‌های بالا مستفاد می‌گردد این است که تمدن یونان در ابعاد مختلف بویژه فرهنگ، اقتصاد و کشاورزی، اساس‌اش همان تمدن سومریان می‌باشد و فی‌الواقع سومریان منبع و سرچشمهٔ تمدن یونان محسوب می‌شوند و فرهنگ و اسطوره‌های سومریان به مرور زمان از طرق گوناگون در سرزمین‌های دیگر به اقتضای قدرت درونی خود رسوخ و نفوذ کرده است.

در این باره ویل دورانت می‌گوید : «آنچه بیش از این احتمال و امکان دارد آن است که پاره‌هایی معین از تمدن مصری از سومر و بابل سرچشمه گرفته باشد. این را می‌دانیم که ارتباطات بازرگانی میان بین‌النهرین و مصر وجود داشته که مخصوصاً از راه ترعه سوئز صورت می‌گرفته است. چنان به نظر می‌رسد که خط نویسی تصویری مصر مربوط به دوره پیش از سلسله‌های سلاطین از بلاد سومری به آن سرزمین رسیده باشد. ظاهراً صناعت در باختر آسیا ایجاد شده و سپس از آنجا به مصر انتقال یافته است نخستین مهندسی معماری مصر به مهندسی بین‌النهرین شباهت دارد. در میان آثار مصری که از آثار به جای مانده مجسمه‌های کوچکی از خدایان است که اصل آسیایی آنها آشکارا دیده می‌شود در زمانی که به حکایت تمام ظواهر تمدن مصری در آغاز پیدایش خود بود و هنرمندان شهر «اور» مجسمه‌هایی می‌ساختند و نقش‌هایی بر آنها می‌کشیدند که خود نمایندهٔ آن بود که مدت درازی از پیدایش این دو هنر در سومر می‌گذرد.[۲]»

این مستندات تاریخی مبین آن است که تمدن سومر بازتابی وسیع در جغرافیایی گسترده داشته است و مبانی تمدنی سومریان جوامع دیگر را تحت تأثیر خود قرار داده است.

---

۱ - همان ص ۱٤۰

۲ - تاریخ تمدن، پیشین ص ۱٦٥-۱٦۳

آنچه از پژوهش‌ها و یافته‌های باستان شناسان مستفاد می‌گردد این است که تا سال ۶۰۰۰ ق.م سومریان جامعه‌ای را رقم زدند که در آن کشاورزی و نظام آبیاری به شکلی گسترده خودنمایی می‌کرد و آنان به شکلی مدون نظام دینی منسجمی را بوجود آوردند و پرستشگاه‌هایی جهت کاهنان و پرستندگان بنا نمودند و آیین‌های مختلفی را از همین رهگذر خلق کردند و اساطیر مختلفی در ارتباط با جهان هستی بوجود آوردند و به اختراع خط و دستگاه شمارش دست یازیدند و شیوهٔ حکومت بر مردم را در یک دموکراسی پویا در درون دولت- شهرهای خود مهیا کردند و دستاوردهای خود را به مرور زمان از راه‌های متعدد به دیگر سرزمین‌ها صادر نمودند که اندیشه و شیوهٔ زندگی آنان به مرور زمان توسط دیگر سرزمین‌ها و اقوام و ملل به کار گرفته شد.

هر چند در طول تاریخ تا این اواخر نام و یادی از آنان در پهنه تاریخ نبود اما شکل زندگی تمامی تمدن‌های بزرگ در ادوار مختلف به نوعی بازتابی از فرهنگ و تمدن و زبان مردم سومر بوده است و داعیان فرهنگ و تمدن از هزاران سال پیش از میلاد مسیح چه در یونان و چه در ایران، روم، چین و هند همگی از فرهنگ و تمدن سومر بهرهٔ زیادی بورده‌اند و فی‌الواقع آنچه امروزه در جهان تحت عنوان تمدن یونان، روم، مصر و ایران و غیره، نام و آوازه‌ای یافته است چه از حیث مادی و چه از حیث معنوی همگی بازتابی از تمدن سومری می‌باشند.

«یک هزار سال پیش از آن که عبریان تورات خود را بنویسند و یونانیان ایلیاد و اودیسه را به وجود آورند در میان سومریان ادبیات غنی و پرمایه‌ای رواج داشت که شامل اسطوره‌ها و داستان‌های حماسی و سرودهای مذهبی و مراثی و مجموعه‌های متعدد امثال و افسانه‌ها و مقاله‌ها بود.[۱]»

ساموئل کرایمر در جای دیگر کتاب خود می‌گوید «بی‌گمان خواننده تاکنون چندین بار آوای ضعیف تورات را از میان نوشته‌های این کتاب (الواح سومری) شنیده است مطالبی از قبیل دریای اولیه، جدایی زمین از آسمان، آفرینش انسان از گل، اخلاق، قانون، مجموعهٔ قوانین رنج و تسلیم، اختلاف مانند هابیل و قابیل تمام یا تا حدودی افکار و معتقدات تورات را در ذهن خواننده زنده می‌کنند. کشفیات باستان شناسی یک صدسال گذشته در

---

۱ - ساموئل کرایمر «الواح سومری» مترجم داوود رسائی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ سوم ۱۳۸۵ ص ۹ مقدمه

مصر و خاور نزدیک در برابر دیدگان ما چنان میراث فرهنگی و معنوی گشود که پیشینیان حتی به خواب هم نمی‌دیدند پس از ستردن گرد و غبار از روی این تمدن در خاک نهفته و گشودن رموز زبان‌های مردهٔ هزاران ساله و زنده کردن فرهنگ فراموش شدهٔ دیرینه، میدان دید تاریخی چندین هزار ساله وسعت یافت کاوش‌های باستان شناسی در سرزمین تورات قبل از هر چیز پرتو درخشانی بر مبدأ و منشاء خود تورات افکند؛ اکنون در می‌یابیم که تورات این اثر شگرف ادبی چون گلی ساختگی نیست که بی‌تخم و ریشه پدیدار شود این اثر از اعماق گذشته‌ها ریشه گرفته و در سرزمین‌های اطراف گسترده است تورات از نظر مضمون و شکل شبیه آثاری است که در دامان تمدن و فرهنگ خاور نزدیک پرورش یافته‌اند.

ادبیات سومری اثر عمیقی بر روی ادبیات عبری نهاد جالب‌ترین و مهیج‌ترین جنبه‌های کار منظم و ترجمه آثار گزیدهٔ سومری همان تعقیب و تجسس شباهت‌هایی است که با تورات دارد.

بی‌گمان سومریان بر کنعانیان مؤثر بودند و کنعانیان پیش از ملت یهود در سرزمینی که بعدها فلسطین نام یافت سکونت داشتند سومریان بر سایر همسایگان خود یعنی آشوریان و بابلیان و هیتیان و هوریان و آرامیان نیز اثر گذاردند برای نشان دادن شباهت ادبیات سومری و عبری مثال بهتر از افسانهٔ معروف سومری انکی و نین‌خورسگ نمی‌توان یافت.[۱]»

سومریان اولین کسانی بودند که بانی و بنیان گذار سیستم آموزشی در جهان می‌باشند و از این رهگذر آنان به جهان بشریت و فرهنگ و مدنیت خدمات شایانی را انجام دادند در این رابطه در یکی از الواح مربوط به شخصی تحت عنوان «لودین قورآی» که فی‌الواقع خاطرات این شخص است می‌خوانیم که در مدرسه «برای یادگیری زبان کتاب‌هایی داشتیم که حاوی اصطلاحات دستور زبان از قبیل اسم، صفت، فعل و انواع جملات بود. در ضمن لغت نامه‌هایی داشتیم که کلمات معادل سومری و آکدی را نشان می‌داد من زبان آکدی را خیلی راحت و سریع یاد گرفتم میان شاگردان خیلی کم بودند کسانی که سومری را به خوبی من بدانند علتش هم این بود که خانوادهٔ ما با آکدی‌ها آمیخته نشده بود و ما در خانه فقط و فقط به زبان سومری صحبت می‌کردیم. پدرم با این که زبان آکدی را خیلی خوب می‌دانست به هیچ وجه اجازه نمی‌داد کسی در خانه به این زبان صحبت کند همیشه نگران

۱- همان، ص ۱۲۲-۱۱۹

بود که نکند روزی زبان سومری را فراموش کنیم. سعی من هم بر همین است، ولی روزگار خیلی عوض شده است.[۱]»

مربیان سومری جهت آموزش برای سومریان شیوه‌ای را ابداع نموده بودند که بر مبنای آن زبان بر یک طبقه‌بندی مشخص قرار می‌گرفت و زبان سومری بر گروهی از کلمات و عبارات مربوط به هم طبقه‌بندی می‌شدند و دانش آموزان هم باید آنها را حفظ کرده و بنویسند در این مورد «لودین قورآی» می‌نویسد : «با شور و شوق بیشتری شروع کرده بودم به نوشتن؛ بعد از آن خطوط خسته کننده، حالا دیگر آنها را پیش هم و بالای هم می‌نوشتیم بعداً کتابی را که شامل هجاهایی مثل بو، با، بی، تو، تا، تی، آب، اوب و ایب بود، دستمان دادند می‌پرسید این‌ها چه هستند؟ جوابم این است: الفبای زبان ما.[۲]»

سومریان در ارتباط با فلسفهٔ وجودی و چیستی جهان کنکاش به عمل می‌آوردند و فی‌الواقع از منظر اسطوره‌ای دربارهٔ کائنات و جهان آفرینش دارای عقایدی بودند که نظیر آن را بعدها در میان ملل دیگر همچون یونان، چین، مصر، هند می‌توان یافت بر این اساس مهمترین اجزای تشکیل دهندهٔ جهان، زمین و آسمان است و بدین جهت جهان را «آن کی» یعنی زمین و آسمان نامیدند به عقیدهٔ آنان زمین قرصی است هموار و آسمان فضایی توخالی که بالا و پایین آن را جسم سخت گنبدی مانندی احاطه کرده است ماهیت این جسم سخت آسمانی هنوز بر ما مکشوف نیست در فضای بین زمین و آسمان ماده‌ای است به نام لیل که معنی تقریبی آن (هوا، دم و روح) است. از خصوصیات مادهٔ لیل حرکت و انبساط است که تا حدودی شباهت به جوّ ما دارد خورشید و ماه و ستارگان از مادهٔ جوّ ساخته شده‌اند منتها نورانی و درخشنده‌اند زمین و آسمان را از همه سو از بالا و پایین دریایی نامتناهی در برگرفته و جهان به نحوی در این دریا ثابت و پا برجاست.

از نظر سومریان مبدأ جهان بدین شکل بوده است که در آغاز دریای اولیه بود و این دریا از زمان بی‌آغاز و ازل وجود داشته است و دریای اولیه کوه کیهانی را که از پیوستن زمین و آسمان به وجود آمده بود هستی بخشید.

از آن جا که سومریان خدایان را به صورت بشر تلقی می‌کردند «آن» (آسمان) نر بود و «کی» (زمین) ماده و از آمیزش این دو انلیل (خدای هوا) پدید آمد.

---

۱ - معزز علمیه چیغ «لودین گیرآی سومری» ترجمهٔ سوزان حبیب، تهران، انتشارات کاروان، چاپ اول ۱۳۸۳ ص ۶۹

۲- همان ص ٦٦

انلیل خدای هوا آسمان را از زمین جدا ساخت پدرش «آن» آسمان را همراه بورد و انلیل مادر خود زمین را تصاحب کرد. اتحاد و پیوستگی انلیل با مادرش صحنه را برای پیدایش گیتی فراهم کرد پس انسان و حیوان و گیاه آفریده شدند.

پس سومریان دریا را علت اولی و محرک اولی فرض می‌کردند و جهان یعنی آسمان و زمین به نحوی در دریای اولیه به هستی گراییده و گنبد آسمان به زمین چسبیده است و در فاصلهٔ ما بین زمین و آسمان جو متحرک پراکنده است و در لابه‌لای جو اجسام نورانی ماه و خورشید و ستارگان پدید آمده‌اند.[۱]

از منظر دینی و آیینی در میان سومریان تصوری رواج یافته بود که بر مبنای آن ایزدان با ویژگی‌های انسان در ادارهٔ امور جهان مشارکت می‌جویند و چه بسا نزاع هایی هم در نحوهٔ ادارهٔ امور با هم دیگر داشته باشند و از آنجایی که این دنیا بسی پیچیده و آمیخته از شکوه و عظمت مخصوص خود می‌باشد بنابراین ایزدان نیز بایست نیرویی فراتر از حد معمول داشته باشند.

پس بر عهدهٔ انسان‌هاست تا با به جای آوردن آیین‌های مختلف و نذر و قربانی، کشتزارها و شهرهای خود را از گزند و آسیب نگه دارند و الهه‌های گوناگون را که هر کدام وظیفه‌ای در قبال زندگی بر عهده دارند به نحو احسن بر جای آورند که اغماض و غفلت در مورد هر یک از خدایان باعث خشم و قهر آنان می‌گردید و طبیعت به نوعی به جنگ با انسان می‌پرداخت.

انسان‌ها را گمان بر این بود که اگر ایزدان بمیرند کار جهان با آشفتگی و بی‌نظمی دست به گریبان خواهد بود پس ایزدان به صورتی جاودانه متصور می‌شدند که در کوهی به سر می‌بوردند که آفتاب از آنجا طلوع می‌کند و رفتارشان بسان انسان‌هاست. می‌خورند، می‌نوشند، ازدواج می‌کنند و بچه دار می‌شوند.

از نقطه نظر دینی دو نوع اعتقاد و باور از گذشته‌های دور در میان سومریان بوجود آمده بود که هر کدام به نوعی حائز اهمیت بود نخست اینکه از آنجایی که زمین توسط آسمان جهت محصول‌دهی، بارور می‌گردید و همه نوع غذا از زمین حاصل می‌شد پس زمین به عنوان ایزد بانو محسوب می‌شد که انسان از آن ارتزاق می‌کند، گوسفند، گاو ماده و دیگر جانوران از این دست به نوعی حالت تقدس یافتند که می‌زایند همان گونه که زمین

۱- الواح سومری، پیشین ص ٦٦

می‌زاید و انسان را از مواهب خود بهره‌مند می‌گرداند و همان گونه که زن می‌زاید و بچه‌دار می‌گردد پس جنس مادینه به مدت سالیان متمادی در زمرهٔ الهه‌گان محسوب می‌گردید و به شکل مجسمه‌ای که آبستن بود و با سینه‌های بسیار بزرگ به نمایش در می‌آمد که به مرور ایام بر اثر فعل و انفعالات اجتماعی و غالب شدن تفکر شکارگری بر تفکر کشاورزی که در آن تفکر غالب با جنس نر می‌باشد این رویهٔ اجتماعی بعد از سومر بر هم خورد و مشخصهٔ مردانگی مرد که نماد آن گاو نر بود به اندازهٔ جنس مادینه با اهمیت تلقی گردید.

«اینک مادر زمین معشوقی داشت که با خورشید در ارتباط بود همان گونه که خورشید در اساطیر، ایزدی تصور می‌شد که هر ساله می‌مرد و باز زنده می‌شد سرانجام زن با ماه و چرخهٔ ماهانه‌اش ارتباط یافت نمادها پدید آمدند همین طور هم رسوم و آیین‌ها گویی به نحوی فعالیت انسان باروری و ثمربخش ایزدان را افزون می‌ساخت و در پی آن توانایی خود مردم نیز بارورتر می‌شد.[۱]»

اما در ارتباط با زبان سومری با توجه به واژگان رایج در آن باید گفت ما با دو نوع واژگان در زبان سومری مواجهه می‌شویم واژگانی که دلالت بر اسطوره‌ای بودن زبان سومری دارند و واژگانی که یقیناً زبان سومری را از حوزهٔ اسطوره‌ای بودن آن خارج می‌سازند. اسامی خاص به ویژه نام‌های خدایان، اسامی جغرافیایی، واژگان مربوط به بینش دینی همچون «سو»، «سومور»، «آب‌سو»، «اوس»، «مونواوس»، «یونواوس»، «اور»، «مونور»، «سونور»، «سوتو»، «نواوس‌کو»، «گون»، «کون‌قور»، «قومور»، «سومواوس»، «نوقور» در زمرهٔ واژگان اساطیری محسوب می‌شوند و حکم بر این دارند که زبان سومری زبانی بر ساخته از عناصر اسطوره‌ای است و با تأمل در زبان کتیبه‌ها و واژگان رایج در میان سومریان بسان «ای» در معنی روغن، «اندیم‌گیگ» نام مکان جغرافیایی، «کوغ» روشن و مقدس، «اید» در معنی آب، «ا» در معنی خانه، چنین پرسشی در ذهن متبادر می‌گردد که آیا واقعاً زبان سومری زبانی اسطوره‌ای نیست؟ که این خود یک پرسش اساسی است که در این ارتباط چند موضوع را باید مد نظر قرار داد نخست اینکه برای سنجش اسطوره‌ای بودن یک زبان ضروری است به واژگان اولیهٔ درگیر با حیات انسان رجوع کنیم، که در ارتباط با زبان سومری باید گفت چرا علی‌رغم اینکه در اساطیر سومر ما به کرات با واژهٔ «سو» مواجهه

---

۱ - کلاریس سویشر «خاور نزدیک باستان» ترجمهٔ عسگر بهرامی، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ چهارم، ۱۳۸۷ ص ۳۳

می‌شویم و حتی نام این قوم اخذ شده از نام خدای «سو» است و در اساطیر خود خدای آب‌های شیرین را «آب‌سو» می‌نامند؛ در زبان محاوره‌ای و به تبع آن در کتیبه‌ها به آب «اید» می‌گویند؟ پس ریشهٔ این دو گانگی در کجاست؟ در پاسخ باید گفت که جامعهٔ سومر از همان آغاز به جهت ویژگی‌های خاص خود، توجه اقوام و قبایل وحشی و شکارچی را معطوف به خود نمود و به همین خاطر نیز همواره مورد حمله، تعرض و تجاوز این قبایل واقع می‌شد و از همین رهگذر به مرور زمان با ماندگار شدن بخشی از این اقوام وحشی در میان سومریان، به صورت مستمر فرهنگ و زبان سومریان، تحت تأثیر این اقوام که نه از فرهنگ و بینش اسطوره‌ای و فهم مبانی آن چیزی درک می‌کردند و نه از ارزش‌های دینی مربوط به اساطیر خبری داشتند؛ قرار می‌گرفت که النهایه به مرور زمان هم فرهنگ و تمدن سومر در طی زمان سیر قهقرایی را در پیش گرفت هم زبان سومر که خود زبانی نشأت گرفته از زبان اسطوره‌ای اولیهٔ بشر محسوب می‌شد آن شأن اسطوره‌ای خود را از دست داد چرا که آن اقوام مختلف وحشی و شکارگر به جهت عدم توانایی در تلفظ واژگان و هم با افزودن انواع صوتها و حرفها به کلمات هر طور که خود می‌خواستند واژگان را تلفظ می‌کردند که این امر باعث شد واژگان من در آوردی زیادی وارد زبان سومری‌ها شود. اما دو امر دیگر در دامن زدن به این موضوع مؤثر بوده است یکی اینکه از جنبهٔ زبان شناختی برای اینکه زبان در یک فرایند تکاملی قرار گیرد این یک امر اجتناب ناپذیری است که باید در درون خود فرایند ادغام، کاهش و افزایش را توأمان بپروراند تا چرخهٔ تکمیلی زبان را طی نماید عامل دیگری که به خارج شدن زبان سومری از حالت اسطوره‌ای دامن زده است این است که زبان‌شناسان و باستان شناسان بعضی مواقع به خاطر عدم توانایی در خواندن متن و با جدا کردن یک تکواژ و ملحق نمودن آن به تکواژ دیگر باعث به هم خوردن ترکیب و ساختار یک کلمه می‌شوند و در نتیجه کلمه از شکل اسطوره‌ای خود خارج می‌شود بر فرض جان لوئیزهایز در اصول دستور زبان سومری واژهٔ kin-go «کین- قو» فرمانده سپاه تیامت را به شکل کی- ان- گی ki-en-gi تلفظ کرده است که با چنین خوانشی کلمه از شکل اسطوره‌ای خود خارج می‌گردد. چنین سهوهایی به کرات از جانب متخصصان زبان سومری و کتیبه خوانان روی داده است و به قول خود جان لوئیز هایز به تعداد سومرشناسان زبان و لهجهٔ سومری وجود دارد.[۱]

۱- جان، لوئیز هایز؛ اصول دستور زبان سومری»ترجمهٔ فریدون عباسی، تهران، پازینه، چاپ‌اول۱۳۸۹ص۱۲.

آفرینش در مصر باستان

بعد از سومریان قدیمی‌ترین تمدن بشری به مصریان باستان مربوط می‌گردد که با خلق انواع صناعات و تفکرات اسطوره‌ای در ارتباط با جهان نقشی در خور توجه در تاریخ و اساطیر جهان داشته‌اند در رابطه با موضوع اسطورهٔ آفرینش اینان نیز بر نقش «سو» در زندگی انسان و تأثیر آن بر حیات انسان تأکید بسیاری داشتند به نحوی که در اسطورهٔ مربوط به آفرینش در اساطیر مصریان آمده است که در ابتدای خلقت جهان، تنها رود نیل وجود داشت تا اینکه «خپری» خدای خدایان از آب بسیار عمیق نیل همه چیز را آفرید در یکی از کتیبه‌ها از او نقل شده است آسمان و زمین وجود نداشت من همه چیز را از چرخش آب عمیق نیل آفریدم من جادوی خود را در راهروی «مات» پخش کردم و آنگاه «شو»[۱] خدای هوا و «توفونواوت» (الههٔ رطوبت) را آفریدم و آنها از دهانم بیرون آمدند.[۲]

باز در یک اسطورهٔ دیگری در یکی از کتیبه‌های مصری آمده است در ابتدای خلقت جهان، تنها خورشید و رود نیل وجود داشت تا اینکه از چرخش آب نیل، تپه‌ای به نام بن بن ظاهر شد در حالیکه روی آن «اوت‌اوم» (خدای خدایان) ایستاده بود. چنین به نظر می‌رسد که «اوت‌اوم» خود را به کمک فکر و ارادهٔ خودش ساخته بود. پس «اوت‌اوم» دو بار سرفه کرد که با سرفهٔ اول، پسرش «شو» و با سرفهٔ دوم، دخترش «توفونواوت» را آفرید. اما چند روز بعد که «شو» و «توفونوات» برای گردش از خانه دور شده بودند در راه باز گشت گم شدند «اوت‌اوم» که نگران فرزندانش شده بود، چشمش را در آورد و آن را به دنبال فرزندانش فرستاد. هنگامی که «شو» و «توفونواوت» به سوی پدر باز گشتند «اوت‌اوم» بسیار خوشحال شد و آنقدر اشک شوق ریخت که از این اشک‌ها انسان‌ها به وجود آمدند. پس از آن «شو» و «توفونوات» با هم ازدواج کردند و «قوب» خدای زمین و «نواوت» الههٔ آسمان را به دنیا آوردند. آنگاه «شو» دخترش را روی دستانش بلند کرد تا سایهٔ او روی «قوب» بیفتد. پس از مدتی «نواوت» و «قوب» با هم ازدواج کردند و چهار فرزند به دنیا آوردند. دو پسر به نام‌های «اوس ـ ار ـ ایس» و «ست» و دو دختر به نام‌های «ایس ایس» و نف‌توایس[۳]

۱- واژهٔ «سو» در بین ملل مختلف به شکل‌های «ژ» «ژُ» «شو» «ضو» «سی» و غیره درآمده است.

۲ - بهنام محمدپناه «اسرار تمدن مصر باستان» تهران، انتشارات سبزان، چاپ چهارم، ۱۳۸۷ ص ۷

۳ - همان صص ۸-۷

آفرینش در تورات

با توجه به مستندات تاریخی و گواهی خیل عظیمی از مورخان، باستان‌شناسان و اسطوره‌شناسان، بخش اعظمی از فرهنگ، زبان و اسطوره‌های عهد عتیق و یهودیان اخذ شده از مردمان بین‌النهرین و النهایه سومریان می‌باشد و فرهنگ و تمدن خاورمیانه و مصر باستان و کنعانیان و فنیقی‌ها خود تحت تأثیر تمدن سومری‌ها شکل یافته است و از این رهگذر تمدن و فرهنگ یهودیان بازتابی از فرهنگ سومریان محسوب می‌شود و حادثهٔ طوفان و آفرینش در کتب مقدس یهودیان خود نمونه‌ای از این فرهنگ و تمدن در نزد آنان می‌باشد که از بابلیان که آنها نیز تمدن خویش را از سومریان اخذ کرده بودند؛ ناشی می‌گردد. بنا به روایت کتاب مقدس یهودیان «در ابتدا خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجّه و روح خدا سطح آب‌ها را فراگرفت و خدا گفت روشنایی بشود و روشنایی شد و خدا روشنایی را روز نامید و تاریکی را شب نامید و صبح بود. روزی اول و خدا گفت فلکی باشد در میان آب‌ها و آب‌ها را از آب‌ها جدا کند و خدا فلک را بساخت و آب‌های زیر فلک را از آب‌های بالای فلک جدا کرد و چنین شد و خدا فلک را آسمان نامید و شام بود و صبح بود روزی دوم و خدا گفت آب‌های زیر آسمان در یک جا جمع شود و خشکی ظاهر گردد و چنین شد و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آب‌ها را دریا نامید و خدا گفت در زمین نباتات بروید علفی که تخمی بیاورد و درخت میوه‌ای که موافق جنس خود میوه آورد که تخمش در آن باشد بر روی زمین و چنین شد و خدا گفت نیرها در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند و برای آیات و زمان‌ها و روزها و سال‌ها باشند و نیرها در فلک آسمان باشند تا بر زمین روشنایی دهند و چنین شد و خدا دو نیر بزرگ ساخت نیر اعظم را برای سلطنت روز و نیر اصغر را برای سلطنت شب و خدا گفت آبها به انبوه جانوران پر شود و پرندگان بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند سپس خدا نهنگان بزرگ آفرید و همه جانداران خزنده را که آب‌ها از آنها موافق اجناس آنها پر شد و همه پرندگان بالدار را با اجناس آنها و خدا دید چه نیکوست و خدا گفت آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر مادیان و دریا و پرندگان آسمان و بهایم حکومت نماید.[1]»

---

۱ - سهراب هادی «اسطوره‌های ملل» تهران، انتشارات تندیس، چاپ اول ۱۳۷۷، ص ۳۱۰

اسطورهٔ آفرینش در میان سرخ پوستان آل گون کین

در اساطیر «آل‌گون‌کین»های سرخ پوست آمده است که پیش از آفرینش زمین همه جا آب بود روی آن چند ترکهٔ شناور که زیستگاه مرغابی‌ها بود حیوانات روی آب می‌آمدند اما زمین خشک نمی‌یافتند تا رویش بایستند. آنها که می‌توانستند به مرغابی‌ها پیوستند و زیر آب رفتند تا چوب‌دستی‌های بیشتری پیدا کنند. پس، از این ترکه‌ها یک کلک ساختند و همه روی آن زندگی می‌کردند. آنگاه مانیتوی بزرگ مقداری شن روی کلک ریخت کم‌کم مقدار شن بیشتر و پهنهٔ کلک گسترده‌تر شد. یک سگ شکاری سفید هنور مشغول ساختن کلک است و زمین هر روز بزرگتر می‌شود هر وقت زلزله می‌آید در اصل صدای تکانهٔ کلک است که به گوش می‌رسد.

چنین شد که مرگ به زمین نازل شد. چون گروه‌های مختلفی از حیوانات مردند آفریدگار اجسادشان را گرفت و با آنها نخستین نژاد آدمی را پدید آورد از فرزندان بشر دختری چشم به جهان گشود که بعدها چهار پسر ایزد مانند به دنیا آورد. آنان عبارت بودند از «نانابوسو» نگه‌دار بشریت «چی- پیا- بوز» که درگذشت تا نگهبان سرزمین مردگان شود. «آبوسو» آفرینندهٔ سفید پوستان جادوگر و نگاهبان شمال و «چاکه کن آپوک» سنگ آتش زنه و سازندهٔ آتش و همچنین آفرینندهٔ زمستان که با تولد او مادرش درگذشت بنابراین «نانابوسو» و «چاکه کن آپوک» جزو دشمنان شدند و «نانابوسو» هنوز بزرگ نشده بود که دو برادر با هم دشمن شدند. پس آنها گرداگرد زمین توفان پدید آوردند با هم گلاویز می‌شدند و یکدیگر را می‌دریدند. شاخ گوزن جادو که «نانابوسو» در دست داشت پاره‌هایی از بدن «چاکه کن آپوک» را در هم شکست این پاره‌ها به سنگهای آتش زنه بدل شد و سرانجام «نانابوسو» برندهٔ جنگ شد. «چاکه کن آپوک» قطعه قطعه شد و بر زمین پرتاب گردید. استخوان‌هایش به رشته کوه‌ها و روده‌هایش به تاکستان‌های مصفّا تبدیل شد؛ قدرتی از سوی آفریدگار اعطا می‌شد که سرخ پوستان آن را نوعی نفس جادویی به نام «اورندا» می‌پنداشتند این جادو در دسترس همه «مانیتو»ها بود. «مانیتو»ها در اصل هستی اسرارآمیز هر موجودِ آفریده شده به شمار می‌رفتند. وقتی «مانیتو»های بی‌شمار دیدند که «نانابوسو» و برادر بسیار محبوبش «چی- پیا - بوز» بسیار قدرتمند و زیبا شدند تصمیم به کشتن آنها گرفتند. «نانابوسو» از همه چیز آگاه بود و قادر به اجرای افسون و جادو بود. اما «چی- پیا- بوز» روی یخ نازک دریاچهٔ بزرگ گام برمی‌داشت و «مانیتو»ها از «اورندای» خود استفاده

می‌کردند تا یخ را ذوب کنند پس «چی- پیا- بوز» غرق شد و «مانیتو»ها جسدش را در ته دریا پنهان کردند که هیچ کس قادر به کشف آن نبود.[۱]»

همانطور که می‌بینیم در اسطوره‌های مربوط به سرخ پوستان «آل گون کین» نیز «سو» نقش محوری در آفرینش انسان دارد و اولین چیزی که در هستی وجود دارد «سو» است و از درون «سو» همه چیز وجود می‌یابد و «نانا – بو – سو» از اولین آفریده‌ها خود از «سو» است. و چی – پیا – بوز – نیز عنصری در ارتباط با یخ و آب می‌باشد.

اسطورهٔ آفرینش در یونان

اصولاً سخن گفتن در رابطه با اساطیر، هنر، ادبیات، فلسفه و دیگر مبانی مربوط به انسان شناسی یونان پیچیدگی‌های خاص خود را دارد و این امر ناشی از این است که حقیقت امر در ارتباط با یونان تا به حال آن طور که باید و شاید عنوان نشده است و برخلاف آن تصویری که از هنر، صنعت، فلسفه، علم و اندیشه یونان ارائه می‌شود؛ این کشور خود بانی و ابداع کنندهٔ این مبانی نیست و اگر این امر یعنی این همه تبلیغات در ارتباط با جایگاه تمدن و فرهنگ بشری و نقش یونان در آن به یک فاکت و سند همگانی مبدل شده است خود تحت تأثیر دو چیز بوده است نخست فقدان اطلاعات لازم در ارتباط با جایگاه و نقش مردمان خاورمیانه بویژه تمدن بین‌النهرین و فلات ایران و دوم نزدیکی زمانی تمدن یونان و ثبت و ضبط آن و استفاده از مکانیسم‌هایی از جمله نوع کتابت بر روی کاغذ که در دوره‌های ما قبل، انسان‌های بین‌النهرین و فلات ایران از آن بی‌بهره بودند و برای کتابت مجبور به استفاده از گل و سنگ بودند و از نقطه نظر زمانی نیز در دل اعصار به نسیان و فراموشی دچار شدند. به هر تقدیر آنچه محرز می‌باشد این است که تمدن یونان خود ریشه در بین‌النهرین و فلات ایران دارد و تفکر حاکم بر بینش فلسفی و اسطوره‌های انسان یونانی اخذ شده از فرهنگ و تمدن‌های دیگر از جمله سومریان می‌باشد و تلقی مردمان یونان زمین دربارهٔ آفرینش نیز خود از این امر مستثنی نیست و خود برگرفته از فرهنگ و تمدن بین‌النهرین می‌باشد.

«در هزارهٔ دوم پیش از میلاد اسطورهٔ اورانوس را در خاور نزدیک همانندهایی است متون بازمانده از ۱۲۰۰ پیش از میلاد از پایتخت حتیان در آسیای کوچک در بردارندهٔ اسطورهٔ جانشینی است و این اسطوره شاید برگرفته از اسطورهٔ حوریان در جنوب شرقی

---

۱ - دانشنامهٔ اساطیر جهان، پیشین، ص ۱۴۲

آسیای کوچک است بدین روایت «آنو» خدای آسمان «آلالو» را برمی‌اندازد و نه سال فرمانروایی می‌کند و بعد از نه سال «کوماربوایس» با «آنو» درگیر و به نیرنگی نرینه‌گی او را گاز می‌گیرد و می‌بلعد و از بخشی از نرینه‌گی که از کام «کوماربوایس» بیرون می‌ریزد خدایی به نام «تامی‌سو» که همان رود دجله است هستی می‌یابد در روایت مشابه امّا کهن‌تر مربوط به جشن سال نو در بابل نخستین زوج‌های آسمان یعنی «آب سو» خدای آب‌های شیرین و تیامت خدای بانوی دریا و خدایان دیگر هستی می‌یابند. بدین روایت تیامت نابود می‌شود و «ئه آ» با طلسمی جادویی «آب سو» را نابود می‌کند. در اسطورهٔ همانند یونانی قورنواوس به دست زئوس نابود می‌شود و این روایت شاید طی عصر مفرغ میسین یا در سدهٔ هشتم ق.م و به هنگام شرق‌گرایی هنر یونان از این اساطیر به وام گرفته شده است. بی‌تردید روایت کهن‌تر شرقی این داستانها بر روایات کیهان شناختی یونان اثر داشت در ایلیاد «اوشآن» و «تیت ایس» شاید جایگزین آب سو و تیامت است و اخته کردن «اورآن اوس» شاید با جدایی آسمان و زمین پیوند دارد و اخته کردن «آنو» توسط «کوماربوایس» و زاده شدن افرودیت شاید از روایت بابلی گرفته شده.[۱]»

در اسطوره‌های مربوط به آفرینش در یونان آمده است که نخست «کواوس» بود و «ارت» یعنی زمین از «کواوس» «اربواوس» و شب پدید آمد از شب «اثیر» هوا و روز پدیدار گردید.

«ارت» برای بار نخست دریا sea (سو) و بعد «اوش آن» اقیانوس و آنگاه «تیتان»، «کواوس»، «سیروس» (سو + ار + اوس) هی پریون، لاپ توس، تیا، رئا، تمیس، منه موسین، فوبه، تتیس و سرانجام قورنواوس را پدید آورد و بسیاری از این چهره‌ها چیزی جز تجسم شخصیت انسان نیست.[۲]

این موضوع را نیز باید در ارتباط با اساطیر یونان و موضوع آفرینش عنوان سازیم که برخلاف اساطیر دیگر نقاط جهان در یونان نقطهٔ مقابل «سو» یعنی «اوس» دارای اهمیت شایان بوده است و علی‌رغم اینکه دیگر مبانی و عناصر مربوط به هستی، بسان دیگر نقاط دنیا در آنجا نیز رواج داشته است لیکن بر اثر همان عناصر توتمی و اعتقاد به مبانی مربوط به نور و آتش و ترجیح دادن آن به دیگر عناصر هستی از قبیل سو، اوس در مرکز توجه

---

۱ - جان پین سنت«اساطیر یونان»ترجمهٔ باجلان فرخی، تهران، انتشارات‌اساطیر، چاپ دوم،۱۳۸۷ ص ۱۹

۲ - همان ص ۱۵

آنان بوده است. «در آثار هومر نشانه‌هایی است که «ئوشن» زمانی نقش بزرگتری در کیهان شناسی داشت. دو بار در ایلیاد به «ئوشن» اشاره شده و از آن به عنوان خاستگاه خدایان و همهٔ چیزها و مادر تت ایس یاد شده است. این کیهان شناسی به کیهان شناسی مصر و یا جایی که زمین از طغیان رودها نماد نرینه‌گی و به دریای شور نماد مادینه‌گی راه می‌یابند نزدیک است در سرزمین‌های خشکتر یونان کیهان شناسی خشک غالب و زمین (ماده) توسط باران (نر) بارور می‌شود. شاید «ئوشن» خدای نخستین دریا و پوزئیدون خدای بعدی بود چرا که «ئوشن» زمین را در میان گرفته و آن را در جای خود نگه می‌داشت.[۱]»

لازم به ذکر است که منظور از «ئوشن» همان «اوس‌آن» است که در زبان هلنی‌های یونانی تبار بدین شکل درآمده است.

این موضوع را نیز باید افزود که «بر اساس تفکر مکتب ملطی در یونان، فیلسوفان این مکتب تصور می‌کردند که جهان مانند ساختمان بزرگی است که از مواد معینی ساخته شده و وظیفهٔ فیلسوف آن است که تشخیص دهد جهان از چه موادی ساخته شده است و آنها فکر می‌کردند همهٔ چیزها می‌توانند به یک مادهٔ اصلی یا اولیه، که منشاء جهان‌ها، ستارگان، حیوانات، نباتات و انسان‌ها است و همهٔ اینها در نهایت به آن باز خواهند گشت استحاله شوند. به گمان طالس این گوهر بنیادی، آب بود و همهٔ چیزها از آن پدیدار شده است او گفت همه چیز آب است، زمین بشقابی از آب یخ زده است که در اقیانوس و بخار شناور است او از مشاهدهٔ رطوبت در همه چیز معتقد شده بود که آب واقعیت نهایی است.[۲]» که بی‌شبهه این تفکر زائیدهٔ ذهن طالس نبوده و با این مبانی یا در هنگام بازرگانی در خارج از مرزهای یونان آشنا شده بود و یا از خود جامعهٔ یونانی که به یادگار مانده از تفکر سومریان بود، اخذ نموده بود.

در یک اسطورهٔ دیگر یونانی می‌خوانیم که «در آغاز آشوب بود و تاریکی، آشوب، دریای پهناوری بود که در آن همهٔ عناصر به گونه‌ای بی‌شکل با هم ترکیب می‌شوند از میان ایندریا، اورنیام بیرون آمد که الههٔ بزرگ همهٔ چیزها است او برهنه از دل امواج بیرون آمد و

---

۱ - همان ص ۱۶

۲ - عبدالرحمان عالم «تاریخ فلسفه سیاسی غرب» تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، جلد اول چاپ هفتم ۱۳۸۳ص ۲۴

شروع به رقصیدن کرد زیرا چیز سفتی وجود نداشت که روی آن بایستد. ناگهان باد جنوب شروع به وزیدن کرد و او را به چرخش درآورد.

گفته می‌شود که باد شمال دارای نیروی معجزه‌آسای باروری است و هنگامی که اورنیام به چرخش درآمد باد شمال او را در آغوش کشید. مار بزرگ آب‌ها «افیون» که دید اورنیام در حال رقصیدن است آکنده از تمنا شد او بلافاصله با اورنیام به عشق بازی مشغول شد. سپس اورنیام به شکل یک پرندهٔ زیبا در آمد و بزرگترین تخم کیهانی را به دنیا آورد. «افیون» دم خود را به دور این تخم پیچید تا زمانی که تخم شکست و از دل آن موجودات بیرون آمدند و سراسر زمین تازه شکل گرفته را آکندند.[1]»

اسطورهٔ آفرینش در آمریکای جنوبی، اینکاها

اینکاها از قبایل سرخ پوست آمریکای جنوبی به شمار می‌روند و اساطیر بی‌شماری در ارتباط با هستی و جهان آفرینش و دیگر پدیده‌های طبیعت را دارا هستند بر اساس یکی از اساطیر آنان در ارتباط با آفرینش می‌خوانیم که «در آغاز خداوندگار «کون تیک ویراکوچا» شهریار و آفریدگار تمامی اشیا، از خلاء سربرآورد و زمین و آسمانها را بیافرید و پس از آن جانوران را بیافرید و نژاد هیولایی آدمیان را که در تاریکی و در شب ابدی در زمین می‌زیستند؛ بیافرید.

«ویراکوجا» از نحوهٔ رفتار و کردار این نژاد انسانی به خشم آمد یک بار دیگر البته از دریاچهٔ «تیتیکاکا» سربرآورد و این نخستین نژاد انسان را با تبدیل‌شان به سنگ به کیفر رساند. پس از آن سیلی عظیم جاری ساخت که دیری نگذشت که قله‌های بلندترین کوه‌ها نیز زیر آب مدفون شدند.

آنگاه که «ویراکوجا» کاملاً مطمئن شد که سیل هرگونه شکل زندگی را از میان بورده است وسیله‌ای برانگیخت تا سیل فروکش کند و دیری نگذشت که سطح زمین یک بار دیگر پدیدار شد نیروی آفرینش ویراکوجا به حدی زیاد بود که پس از آن با آشکار ساختن خورشید از جزیرهٔ «تیتیکاکاو» و رساندن آن به آسمان روز را آفرید و زمین را از گروه‌های آدمی پرساخت و سپس بانگ برداشت. «کون تیک سی ویرا کوجا» که دنیای هستی را آفریده است به انسان‌هایش فرمان می‌دهد که از دل پیکرهای سنگی دست آفریدهٔ وی بیرون آیند و این زمین تهی را پر نمایند.

۱- ج . ف . بیرلین «اسطوره‌های موازی» ترجمهٔ عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۸٦، ص ٦۳

ویرا کوجا خود در جادهٔ شهریاری در امتداد کوه‌های «آند» راه افتاد و به سوی محلی رفت که شهر «گوزکو» در آن بنا نهاده شد و این نام را خود بر آنجا گذاشت.[۱]»

باید اشاره کنیم که «اینکاها» خویشتن را بر مبنای بینش اسطوره‌ای و طرز تلقی از هستی فرزندان طبیعت قلمداد می‌کردند و هر قبیله برای خود شجره‌نامه‌ای داشتند که بر مبنای آن بر این اعتقاد بودند که از نسل یک حیوان و یا درخت یا کوه هستند چرا که در نظر آنان هیچ چیز بدون روح نیست و بر همین اساس آنان کوه، رود، جنگل، رعد و برق، سیل، ستارگان، خورشید و ... را توتم خود قرار می‌دادند قبایل اینکا ماده و روح را دو پدیدهٔ مجزا از هم می‌دانستند و عناصر طبیعت را موجوداتی همچون انسان تلقی می‌کردند.

از نقطه نظر اینکاها کوه «آند» که محل اقامت خدای خورشید است دارای اهمیت شایانی می‌باشد و شهر «کواوس‌کو» مقر فرمانروایی «گون‌تیک‌سو ویراکوجا» می‌باشد. در اساطیر اینکا خورشید که مذکر و پدر محسوب می‌شود دختر و پسر خود را به دریای «توتوکوکو» فرو فرستاد تا در خلقت انسان شرکت نمایند غیر از خدای مرئی در اساطیر اینکاها یعنی خورشید یک خدای نامرئی نیز به نام «پاشاکوموک» وجود داشت که به معنی خالق یا روح دهندهٔ کائنات می‌باشد.

اینکاها مهمترین جشنی را که برگزار می‌کردند جشن خورشید بود که در ماه ژوئن به جای می‌آوردند و هر سال این جشن صورت می‌گرفت.

اسطورهٔ آفرینش در میان سرخ پوستان شمال غربی اقیانوس آرام

بر مبنای اسطورهٔ این قوم «در آغاز هیچ نبود به جز آب، کلاغ بر فراز آب‌ها پرواز می‌کرد و نمی‌توانست جایی فرود آید و آشیانه گزیند زیرا زمین و درخت هنوز وجود نداشت او تصمیم گرفت جهان را خلق کند پس قلوه سنگهای کوچکی برداشت و به سمت دریا پرت کرد. مرتب این کار را تکرار کرد و آنگاه جزیره‌ای پدید آمد بدین گونه زمین خشک در میانهٔ آب‌های اقیانوس سر برآورد. پس از آن کلاغ شروع کرد به آفریدن همه چیز درخت و علف، ماهی توی آب، پرندگان توی هوا و همه نوع حیوان را در جنگل به وجود آورد اکنون همه چیز بود به جز انسان، او بر آن شد که آدم را نیز بیافریند اما برای مدتی طولانی از عهدهٔ این کار برنیامد زیرا نمی‌دانست از چه ماده‌ای برای این کار استفاده

---

۱ - اسطوره‌های آفرینش، پیشین، ص ۸۹۹

کند او سعی کرد از سنگ، آب، هوا و بسیاری از مواد دیگر استفاده کند. امّا کارش بیهوده بود. سرانجام مقداری گِل رُس و چوب گرفت و با آن مرد و زن را به وجود آورد.[۱]»

اسطوره‌های آفرینش در آفریقا

در اسطوره‌های مربوط به آفریقا ما با اندیشه‌ها و اسطوره‌ها و افسانه‌های بی‌شماری در ارتباط با آفرینش و حوادث پیرامون آن مواجه می‌شویم و در کل در میان طوایف و قبایل و اقوام گوناگون خیل عظیمی از قصه‌ها را می‌توان یافت که هر قبیله بنا به اعتقادات و نگرش کیهان شناختی خویش این اسطوره‌ها را خلق نموده است که مشهورترین آنها مربوط به اسطوره «اوباتالا» می‌باشد که تصمیم گرفت دگرگونی‌های اساسی در روی زمین ایجاد نماید و انواع موجودات را در روی زمین خلق کند در اسطورهٔ مربوط به «اوباتالا» آمده است که در آغاز، جهان هستی فقط عبارت بود از آسمان که بالای سر بود و آب و مرداب‌ها که در زیر قرار داشت. «اولوراون» که نیرومندترین و داناترین خدایان بود بر آسمان فرمانروایی می‌کرد، حال آنکه الهه «اولوکون» بر دریاها یا آبهای بی‌کران و مردابهای وحشی و دست نخورده فرمان می‌راند. اما با وجود این «اوباتالا» خدای جوان خوشنود نبود هنگامی که از آسمان به پایین نگریست به خودش گفت دنیای پایین به چیزی زیبا و جالب توجه نیاز دارد همه چیز در آب فرو رفته است و هیچ موجود زنده‌ای در این منطقه زندگی نمی‌کند من باید با «اولوراون» صحبت کنم و ببینم چه می‌توانم بکنم که اوضاع و شرایط بهتر شود.

«اوباتالا» به «اولوراون» گفت بینوا یعنی (اولوکون) فقط بر مردابها، مه و آب فرمانروایی می‌کند او در منطقهٔ تحت فرمانش به زمین به کوه به درّه به جنگل به کشتزار نیاز دارد هر گونه موجودات و گیاهی باید بتوانند در زمین‌های آن منطقه زندگی کنند.

در ادامهٔ اساطیر آمده است که «اورون سیلا» پسر «اورولون» می‌گوید نخست باید زنجیر ساخته شده از طلا که از آسمان تا سطح آب دریاهای زیر پایمان برسد تهیه کنی پس از آن لاک حلزون را از شن پرکنی و سرانجام آن لاک و یک مرغ سپید رنگ، یک گربهٔ سیاه و یک هسته نخل را در یک کیسه بگذار و بعد کیسه را بردار و از آن زنجیر طلا به زیر آی و خود را به باتلاق برسان. اوباتالا از زنجیر طلایی آویزان شده و به سوی زمین آمد و چون همه جا پر از آب بود و جایی برای فرود آمدن نبود «ارون سیلا» از آسمان بانگ

---

۱ - دانشنامهٔ اساطیر جهان، پیشین ص ۱٤٤

برمی‌آورد که «اوباتالا» از شن‌هایی که در لاک حلزون ریخته شده استفاده کن. «اوباتالا» دست در کیسه‌ای فرو بورد که از دوش‌اش آویزان بود و لاک حلزون را از آن بیرون آورد شن‌های داخل آن را به درون دریای زیر پایش ریخت. بعد از آنکه شن‌های درون لاک به پایان رسید «اورون سیلا» از آسمان بانگ برآورد و گفت «اوباتالا» مرغ سپید رنگ را آزاد کن. «اوباتالا» دست در کیسه‌ای کرد که از دوش خود آویخته بود پس مرغ سفید رنگ را از آن بیرون آورد و آن را درست همان جایی انداخت که شن‌ها را ریخته بود، مرغ سفید رنگ پرپرزنان پایین رفت و بر سطح آبِ پر از شن نشست و بی‌درنگ پاهایش را روی شن‌ها کشید و آنها را به اطراف پراکنده ساخت شن‌ها به هر سو که پراکنده می‌شدند به خشکی مبدل می‌گردیدند. تل‌های بزرگ شن به تپه‌ها و توده‌های کوچکتر به دره مبدل گردیدند.

در ادامهٔ ماجرا «اولوراون» توسط پیک مخصوص خود سمندر باخبر شد که «اوباتالا» در روی زمین و در روی خشکی‌ای که آفریده است با رویاندن گیاهان و کاشتن انواع درختان زندگی خوشی دارد لیکن هوای آنجا همیشه پر از مِه و تاریکی است و از روشنایی آسمان خبری نیست و آنگاه «اولوراون» فرمانروای آسمان خورشید را آفرید و همه جا را روشنایی بخشید. «اولوکون» خدای دریا از کار «اوباتالا» از اینکه به قلمرو وی تجاوز کرده بود و قدرت فرمانروایی وی را زیر سئوال برده بود سخت خشمگین گردید و به همین جهت تصمیم گرفت امواج کوه پیکر و سهمگین اقیانوس بی‌کرانش را فرا خواند و به سوی خشکی‌های بوجود آمده توسط «اوباتالا» هجوم بوردند و تمامی زمین را غرق ساختند و آن را به دریایی بی‌کران مبدل ساختند و هر چه در زمین بود همگی از نبات و گیاه و حیوان و انسان غرق گردیدند و صرفاً آن شمار از آدمیان که جان سالم به در بوردند راهی تپه‌ها شدند و از «اوباتالا» یاری خواستند لیکن «اوباتالا» که مدتی بود به آسمان رفته بود به سبب غرّش امواج، صدایشان را در آسمان نمی‌شنید بنابراین آنها هم از «اشو» که یکی از خدایان در میان آدم‌ها بود یاری خواستند.[۱]

همان گونه که گفتیم در آفریقا اساطیر بی‌شماری در ارتباط با آفرینش وجود دارد و بینش‌های عدیده‌ای را می‌توان در میان قبایل گوناگون مشاهده کرد در یکی دیگر از اسطوره‌های آفریقا دریا، مسکن زمین بوده و زمین از دریا سر بر آورده و گسترده شده است

---

۱ - «دونّا روزنبرگ «اساطیر جهان داستانها و حماسه‌ها» ترجمهٔ عبدالحسین شریفیان، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم ۱۳۸٦، ص ۷۸۲

در افسانهٔ دیگری دریا سهمگین و جاندار است و سخن می‌گوید. بعضی از اقوام آفریقایی بر این اعتقادند که آب بیش از خشکی وجود داشته است و برخی آتش را مقدم بر آب می‌دانند و در اغلب داستان‌های آفریقایی آب بن‌مایهٔ آفرینش است‌چیزی که در دیگر اساطیر جهان نیز بر همین گونه بوده است و فی‌الواقع از همان بدو خلقت انسان این تضاد در میان انسان‌ها وجود داشته است یعنی عده‌ای از انسان‌ها ترجیحاً بر مقدم بودن آب و چیره بودن آن بر نور و آتش تأکید داشته‌اند و گروهی دیگر اولویت خود را بر آتش و نور داده‌اند.

اسطورهٔ آفرینش در اساطیر هند

همان گونه که در اساطیر آفریقایی نیز بدان پای فشرده می‌شود بعضی از عناصر از ضد خود بوجود می‌آید و بر همین اساس در توجیه اولویت وجودی آب بر آتش، این اسطوره از عهد باستان وجود داشته است که آتش خود از آب بوجود آمده است امروزه در جمهوری آذربایجان چشمه‌هایی وجود دارند که آب آنها قابل شرب بوده و همچنین قابل اشتعال می‌باشند و مردم از آب آنها برای مداوای انواع بیماری‌ها استفاده می‌کنند. در اسطوره‌ها «اوس» خود همان «سو» است. اوس خود مشتقی از سو است و حتی در واژه نیز این امر قابل رؤیت می‌باشد و اگر «سو» را از جانب چپ تلفظ و قرائت نماییم اوس خواهد بود و صد البته این موضوع در ارتباط با خود «سو» هم مصداق پیدا می‌کند یعنی «اوس» از جانب چپ «سو» خوانده می‌شود.

همان گونه که پیشتر گفته شد در نگرش اسطوره‌ای انسان اولیه «سو» و «اوس» از یک جنس تلقی می‌شوند و فی‌الواقع آتش و نور و حرارت خود از «سو» پدیدار می‌گردد و «سو» محاط بر کل هستی است و همه چیز از «سو» وجود خود را بدست می‌آورد و بر همین اساس نیز همان گونه که در اساطیر هندیان آمده است نور و حرارت از «سو» مشتق شده است در یکی از اساطیر هندیان می‌خوانیم که «در آغاز چیزی نبود و این جهان زیر پردهٔ مرگ یعنی گرسنگی پنهان بود زیرا گرسنگی مرگ است در این موقع او «یعنی مرگ» اراده کرد نفس داشته باشد و به تکاپو افتاد و به نیایش پرداخت و در حین نیایش آب از او بوجود آمد آنگاه به خود گفت از نیایش خود بهره‌مند شدم این از طبیعت نورانی است و کسی که این طبیعت نورانی را بشناسد آب نصیب او می‌شود. بدرستی که آب همان روشنایی و نور بود پس آنچه حباب آب بود سفت شد و زمین را بوجود آورد بر روی

زمین مرگ خود را شکنجه داد و ریاضت کشید تا اینکه گرما و گوهر وی بـه آتـش تبـدیل گردید او خود را سه بهره کرد آتش یک سوم، آفتاب یک سوم باد یک سوم.[۱]»

در اسطوره‌های هند اعم از ریگ ودا و اوپه‌نیشدها با انبوهی از تلقیات و تفکرات مردم در ارتباط با جهان آفرینش و عناصر و پدیده‌های گوناگون طبیعی مواجهه می‌شـویم کـه بـه نوعی منعکس کنندهٔ اندیشهٔ مردم این سرزمین می‌باشد و مبین ایـن امـر اسـت کـه هنـدیان باستان در میان پدیده‌های هستی بر کدامین عناصر با توجـه بـه بیـنش اسـطوره‌ای اهمیـت وافری می‌دادند و فی‌الواقع باید گفت که از نقطه نظـر آنـان در ارتبـاط بـا جهـان آفـرینش علی‌رغم دیدگاه‌های تکثرگرایانه دیدگاه غالب همان دیدگاهی است که در دیگر نقاط جهان حکم فرماست یعنی هندیان نیز بسان دیگر اقوام و ملـل «سـو» را ابتـدای آفـرینش قلمـداد می‌کنند و از همین روی در یکی از اساطیر آنان آمده است که«در آغاز نه هستی و نه نیستی بود نه مرگ و نه زندگی همه جا را آب‌های تیره و بی‌نشان فرا گرفته بود آبهـا بـه ریاضـت پرداختند و بر اثر آن حرارت پدید آمد و بر اثر حرارت هستهٔ زرین برخاسـت کـه شـهریار pati همهٔ آفرینش بود وی برناف «آن ویشوه کرمه» جای گرفت بعد یک زن سپس یک گاو و سپس «ویشوه کرمه» زمین و آسمان را به کلام آفرید.[۲]»

در کتاب «بریهد» گفته شده که جهان در ابتدا آب بـود و در کتـاب «چاندوگیـه» آمـده است که آب بود که سفت و سخت گردید و سپس اجزای دیگر کائنات مـن جملـه زمـین، هوا، آسمان، خدایان، انسان، حیوان و مرغان و گیاهان و درختان و کرم‌ها و پشگان و موران را بوجود آورد که همه اینها آب بود که جمود پیدا کرد.[۳]»

باز در رابطه با این تفکر یعنی اینکه عالم وجـود و تمـامی کائنـات برسـاخته از «سـو» می‌باشد در کتاب «بریهد» گارجی با «یجنه ولگیه» که فیلسوفی بود در باب گفتار عـوالم کـه این جهان از تار و پود خود از آب ساخته شده بحث می‌کند.[۴]

باید گفت سر منشأ و هستهٔ اولیه تفکر و بینش اسطوره‌ای در رابطه بـا بـدو آفـرینش و چیستی و ذات هستی، «سو» بوده است و به مرور ایام این تفکر با شقه شقه شدن گروه‌های

---

۱ - گزیدهٔ «اوپه‌نیشدها» ترجمهٔ صادق رضازاده شفق، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷٦، صص ٦٥-٦٤

۲ - شناخت اسطوره‌های ملل، پیشین، ص ۱۸٦

۳ - گزیدهٔ اوپه‌نیشدها پیشین، ص ۹

٤ - همان، ص ۹

اولیه انسانی به اقوام و قبایل گوناگون به همه جای کرهٔ خاکی برده شد و در زبان هندیان باستان نیز این امر به نحو احسن بازتاب یافته است و از این رهگذر که انسان اولیه چنین تلقی و تصوری از نحوهٔ آفرینش داشته است این موضوع را بعد از شقه شقه شدن قبایل و بوجود آمدن چندپارگی فرهنگی در میان انسان‌های اولیه به عنوان یک امر ثابت در نزد خود نگه داشته که اصالت و هویت هر چیزی در هستی نشأت گرفته از «سو» است.

در کتاب «گته» که متأخرترین فلسفهٔ اصالت «سو» بیان شده «آتمن» از «سو» بوجود آمده و در کتاب «آی تریه» گفته است: «آتمن» بعد از آفرینش آب‌ها شخصی را از آب ساخت که از اعضای وی اقسام دیگر عالم و آدم بوجود آمد و در کتاب «کاویشتاکی از زبان برهما» نقل شده که آب‌ها در حقیقت عالم من هستند.»[۱]

در جایی دیگر که از منظر فلسفی سه شخص در رابطه با هستی و عالم با هم مباحثه می‌کنند می‌خوانیم که «یکی از مباحثه کنندگان سه گانه در باب اصل عالم می‌گوید اصل عالم از صدا یا نفس یا غذا یا آب یا عالم عقبی است. دیگری می‌پرسد اصل عالم عقبی چیست؟ جواب می‌دهد شخص نباید به مأورای عالم سماوی راه یابد به نظر ما «سامن» (که همان سومن است تأکید از ماست) بر عرش آسمان است. شخص دوم به شخص اول ایراد گرفت و گفت «سامن» شما اساس ندارد و چون از او پرسید پس اصل آن عالم چیست جواب داد این عالم و چون پرسید اصل این عالم چیست از جواب عاجز ماند و گفت «سامن» اساس عالم است و از مأورای آن سوال نیست.[۲]»

آنچه در اینجا لازم به توضیح می‌نماید این است که لفظ «سو» هم در اوپه‌نیشدها و هم در ریگ‌ودا به کرات تکرار شده است و صرفاً بعضی اوقات به شکل‌های «سی» و یا «سا» و «سو» می‌آید که مراد از آنها همان «سو» است و گاهی اوقات این لفظ بر آب و گاهی اوقات بر نور و خورشید اطلاق می‌گردد.

در بعضی از اساطیر هند، خورشید به صورت «سورج» و «سویتر» و یا «سورا» و «سوریا» که هر دو یکی هستند، آمده است یکی از «آدیتیاها» با علامت خورشید در دوازده ماه سال است و ارابهٔ او را در آسمان «ارن» یا سپیده دم می‌راند.

---

۱ - گزیدهٔ اوپه‌نیشدها پیشین، ، ص ۹

۲ - همان، ص ۱۰

در اساطیر هند از خورشید با لفظ «سورج» و یا «وُسوت» یاد می‌شود. وی دارای چند همسر است. «سورج» در جایی «تویواوس» (آسمان) و در جایی دیگر فرزند دیتی شناخته شده است. در یک قطعه‌ای «اوش اوس» (سپیده دم) زن «سورج» و در قطعه‌ای دیگر دختر «سورج» توصیف شده است و از او سه فرزند «سانو»، «وُیوسوت» و «یم» پدید آمدند.[۱]

در اوپه‌نیشدها در ارتباط با آفرینش جهان و آب آمده است که «در آغاز جهان آب بود از آن آب یک موجود حقیقی یعنی براهما صادر شد از «براهما» «پراچه‌پتی» صادر شد و از «پراچه‌پتی» خدایان، این خدایان ذات واقعی «سی تی یم» را ستایش کردند.[۲]»

در جای دیگر گفته می‌شود براهما خود نور است و آتش حقیقی، یعنی تصور اینکه اسطوره که به صورت باور همگانی در میان اقوام مختلف خود را بروز می‌دهد و آن قائل شدن به یک منبع واحد برای آب و آتش و بلکه یکی دانستن آب و آتش که حتی در تورکو و اسطوره‌هایش یک نام واحد برای آنهاست؛ «سو» هم به آتش اطلاق می‌شود و هم به آب و این دو عنصر ضد هم می‌باشد و فی‌الواقع در ورای آن تفکر انتزاعی و مجرد، در عالم عینی ما دو شی متضاد از هم را مشاهده می‌کنیم که نمی‌توانند در آن واحد در درون هم خویشتن را باز تولید نمایند. مگر قائل به دیالکتیک هگلی باشیم، به هر حال در عالم اسطوره در میان انسان‌های اولیه «سو» بر دو عنصر آب و آتش اطلاق می‌شد و بعدها واژهٔ «اوس» شکل عکس «سو» بر عنصر اشعه و سپیده دم اطلاق گردید.

در دیدگاه اسطوره‌ای بشر اولیه جایگاه «سو» در آسمان‌هاست و «سو» بعد از آمدن به زمین تعیّن مادی می‌یابد و به دو نوع عنصر مادی تحت عنوان آب و نور مبدل می‌گردد. «سو» خود خدای است و آفریننده و قبل از هر چیز و هر عنصری در هستی موجود بوده است. در این رابطه در ریگ‌ودا آمده است : «آن هنگام نه نیستی بود و نه هستی نه هوایی بود و نه آسمان که از آن برتر است. چه پنهان بود در کجا در ظل حمایت کی؟ آیا آب ژرف بی‌پایان وجود داشت؟ آن هنگام نه مرگ بود و نه زندگی جاویدی و نه نشانه‌ای از

---

۱ - گزیدهٔ سرودهای ریگ ودا، ترجمهٔ سید محمدرضا جلالی نائینی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۵، ص ۱۴۰

۲ - اوپه‌نیشدها، پیشین، ص ۱۵۳

شب و روز در آغاز تاریکی در تاریکی نهفته بود. هیچ علامت مشخصی نبود همه جا آب بود.[۱]»

اسطورهٔ آفرینش در ژاپن

بر مبنای اسطورهٔ آفرینش در ژاپن در آغاز، آسمان و زمین توده‌ای شکل نیافته و شبیه تخم مرغ بی‌شکلی بودند آن بخش یا پاره‌ای که سبکتر و روشن‌تر بود بالا قرار گرفته بود و به موقع به آسمان بدل شد. پارهٔ سنگین‌تر و غلیظ‌تر زیر قرار گرفت و زمین شد. نخست، قطعه‌زمین‌های چندی مثل ماهی‌ای که در سطح آب شناور است در فضای شناور و معلق پدیدار شدند. شیء مجزا شبیه جوانهٔ نی که تازه از درون زمین سر بیرون آورده است در فضای بین آسمان و زمین مثل قطعه‌ای ابری که بر فراز دریا شناور می‌شود شناور شد. این شیء نخستین خداوند شد. خداهای دیگر نیز در پی آن آمدند که دو تن از جوان‌ترین‌اشان «ایزاناگی (ایس او نو قو)» و «ایزانامی (ایس نومو)» نام داشتند.

ایزاناگی و ایزانامی دوش به دوش هم بر پل شناور آسمان ایستادند پلی که اینک رنگین کمان می‌نامیم از آنجا به پایین نگاه کردند ایزاناگی پرسید آیا چیزی زیر پایمان می‌بینی؟ایزانامی پاسخ داد جز آب چیز دیگری نمی‌بینم گمان نمی‌کنم زمین یا خشکی وجود داشته باشد. ایزاناگی گفت آن را ما باید پیدا کنیم بیا تا زوبین جواهری آسمان را برداریم و آن را به ژرفای آب بیندازیم اگر زمین یا خشکی وجود داشته باشد این زوبین آن را آشکار می‌سازد.

آن دو خدا زوبین جواهری را برداشتند و به ژرفای دریاها انداختند و اندکی بعد آن را بالا کشیدند تا ببینند که آیا موادی بر نوک آن چسبیده است یا نه. آب شور دریا از سر زوبین شان چکید و به صورت یک توده به درون دریای زیر پایشان فرو افتاد و از آن یک جزیره پدید آمد. ایزاناگی شگفت زده گفت: اکنون ما می‌توانیم بر روی دریای زیر پایمان زندگی کنیم خشکی هم برای استراحت و آرمیدن‌مان وجود دارد. بنابراین ایزاناگی و ایزانامی آسمان را ترک کردند و رفتند که بر جزیره‌ای که در وسط دریا آفریده بودند زندگی کنند آنها کاخی بزرگ در آنجا بنا نهادند.

چندی گذشت و ایزانامی هشت کودک دوست داشتنی به دنیا آورد که یک به یک به جزیره بدل شدند. این هشت جزیره با هم یک کشور تشکیل دادند ایزاناگی آنگاه به

---

۱ - گزیده ریگ ودا، پیشین، ص ۱۹۰

همسرش گفت کشوری را که ما به وجود آورده‌ایم از مِه زیبا و دل‌انگیز پوشیده شده ولی اگر کسی نتواند این جزیره‌ها را ببیند بودنشان چه سودی دارد؟ من کودکی می‌آفرینم که خدای باد باشد تا به این وسیله مشکل حل شود ایزانامی نفس عمیقی کشید و چون نفسش را بیرون داد کودکی از دهانش بیرون آمد. خدای نوزاد خود را در نسیم تندی پوشاند و بعد بر فراز سر خواهران و برادرانش پرواز کرد و تمامی مه غباری که آنها را پوشانده بود از روی شان پراکنده ساخت. ایزانامی به شوهرش گفت اکنون که کشوری را آفریدیم و از زیر پوشش مه و غبار بیرون آورده‌ای باید جزایرمان را زیبا کنیم و بیاراییم ما باید کوهستان‌های بلند، دره‌های آرام بخش و بی سر و صدا، جنگل‌های خنک و مرغزاران پر گیاه، آبشارهای رخشنده و جویباران و چشمه‌ساران جوشان بیافرینیم، بدین سان ایزاناگی و ایزانامی خدایان دریا، خدایان کوه‌ها، خدایان رودخانه‌ها و خدایان درختان را هم آفریدند.

ایزاناگی و ایزانامی چون دیدند که کشورشان کاملاً زیبا و آراسته شده است؛ ایزاناگی گفت پس اکنون بیاییم و خدایی را بیافرینیم که بر تمامی جهان هستی فرمانروایی کند. آنها با هم الهه خورشید را آفریدند الهه‌یی به نام «اوموتوراسو» الهه «اوموتوراسو» از بدو تولد با چنان نور و روشنی شدیدی درخشید که تمامی دنیا را روشن کرد.

ایزاناگی گفت ما فرزندان بسیاری داریم اما هیچ کدامشان با «اوموتوراسو» ی زیبایمان قابل قیاس نیستند تردیدی نیست که کشور ما جای یک چنین الههٔ بزرگ نیست این الهه جایش در آسمان‌هاست یعنی در جایی که بتواند بر زمین بتابد و زمین را روشنی ببخشد. پس هر گاه نیرو یافت بگذار تا از نردبان آسمان بالا رود.

«اوموتوراسو» در آسمان می‌زیست که «ایزنامی» «نوسوقومو» خدای ماه را به دنیا آورد زیبایی و درخشندگی او هم تقریباً به پای زیبایی و درخشندگی «اوموتوراسو» می‌رسید او نیز از نردبان آسمان بالا رفت. زیرا پس از گذشت اندک زمانی چند «اوموتوراسو» را به همسری گرفت و به اتفاق وی بر دنیا فرمانروایی کرد.[۱]

فرزند بعدی ایزاناگی و ایزنامی «سوسونو» نام داشت و وی فرمانروای دریا می‌باشد در بعضی از اساطیر ژاپن آمده است که «ایزاناگی» پس از برگشتن از «یومو» جهان زیرین یا سرزمین مردگان مشغول مراسم تطهیر شد و هنگام شستشو «اوموتوراسو» از چشم چپش

۱- شناخت اسطوره‌های ملل، پیشین، ص ۲۱۰-۲۰۷

آفریده شد و خواهرش «توسوقویومو» فرمانروای شب از چشم راستش و سپس برادرش «سوسونو» از دماغش آفریده شد.

همان گونه که می‌بینیم بن‌مایه‌های فکری اسطورهٔ آفرینش در ژاپن چه از بعد محتوایی و چه از جنبه صوری و واژگانی با «سو» در ارتباط است. این نکته را نیز در ارتباط با اساطیر و زبان ژاپنی باید افزود که برخلاف بینش اسطوره‌ای مربوط به «سو» نکتهٔ مقابل آن یعنی«اوس» با توجه به بررسی‌های به عمل آمده توسط راقم این سطور هیچ‌گونه جایگاهی ندارد و تقریباً اثری از آن نیست. به تعبیری دیگر وجه غالب در اساطیر ژاپنی با «سو» است و آنها اعتقادی به «اوس» ندارند.

اسطورهٔ آفرینش در میان قوم مایا در آمریکای جنوبی

بنا به اساطیر قوم مایا در بدو آفرینش «هنوز نه شخصی وجود دارد، نه حیوانی، پرنده‌ای، ماهی‌ای، خرچنگی، درختی، صخره‌ای، حفره‌ای، دره‌ای، مرغزاری، جنگلی، فقط آسمان عَلَم شده است. چهرهٔ زمین مشخص نیست. تنها دریا است که زیر آسمان از آب پر شده است. مار بالدار «قوکوموتواوس» با پرهای سبز و آبی درخشان و مواج در آب چنبره زده است.[۱]

اسطورهٔ آفرینش در چین

هر چند در اسطورهٔ آفرینش مربوط به چین سخنی از آب نمی‌رود و با رویکردی دیگر گونه این موضوع را در مرکز توجه قرار می‌دهند، می‌توان این فهم و استنباط را از موضوع آفرینش بدست آورد که بسان دیگر ملل «سو» در مرکز توجه اساطیر چین واقع شده است با این توضیح که «سو» در زبان چینی آذرخش محسوب می‌گردد و فی‌الواقع «سو» در معنی آذرخش می‌باشد. به هر تقدیر در اسطورهٔ آفرینش مربوط به چین آمده است که در آغاز، مجموعه عالم به تمام درون تخمی جای داشت. داخل تخم تودهٔ درهم ریخته و بی‌شکل بود. زمین و آسمان هر دو یکی بودند و از آنجا که نه ماه بود و نه خورشید وجود داشت سرتاسر هستی یکسر در تاریکی به سر می‌برد از میان این توده تاریکی «بان قو» نخستین موجود سر برآورد. «بان قو» که خود را در اعماق تاریکی یافت در حالی که درون تخمی محصور بود و گرداگرد او آشفتگی بود؛ خواست تا به هستی نظم بخشد، نخست تخمی را که جهان را در خود داشت شکست بخش سبکتر بالا رفت و آسمان را پدید آورد و بخش

---

۱ - جهان اسطوره‌ها، ترجمهٔ عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۸۵ ج ۲ ص ۳۹۰

سنگین‌تر پایین فرو رفت و زمین را بوجود آورد. «بان قو» کوشید تا بر زمین بایستد لیکن آسمان‌ها سخت سر او را می‌فشردند. دریافت که اگر آسمان‌ها برفراز زمین بلند نباشد هیچ گونه حیاتی در زمین وجود نخواهد داشت و سرانجام به این نتیجه رسید که برای اینکه موجودات و پدیده‌های زندهٔ زمین وجود داشته باشند و زنده بمانند تنها راهش این است که او خود آسمان را بالای سر نگه دارد. او ۱۸ هزار سال آسمان را بر بالای سر خود نگه داشت و در این مدت غذای او فقط مه غلیظی بود که وارد دهانش می‌شد.

سرانجام «بان قو» آسمان‌ها را در جایی بسیار بالا بر فراز زمین قرار داد پس بر اثر خستگی به خواب رفت و در خواب مرد و جسد او عالم هستی را تشکیل داد و ایزد بانوی زمین «نوقو» انسان‌ها را آفرید.

صد البته باید گفت که این تفکر یعنی اینکه یک زمانی آسمان و زمین یکی بودند قبل از چینی‌ها در بینش اسطوره‌ای سومریان قید شده است و در یک متن سومری در باره «بیل قومواوس» می‌خوانیم که «زمانی که آسمان از زمین دور گردید، زمانی که زمین از آسمان جدا شد، زمانی که انسان‌ها آفریده شدند، زمانی که «آن» مالک آسمان گردید هم در آن زمان «انکی» خدای و مالک زمین شد.»[۱]

این نکته نیز شایان ذکر است که در اساطیر آفرینش چین دو عنصر «هون – دون» فرمانروای سرزمین میانه وجود دارد که حد فاصل آسمان و زمین است فرمانروای شمال «هو» و فرمانروای سرزمین جنوب «سو» نام دارند.

اسطورهٔ آفرینش در اسکاندیناوی

در اساطیر اسکاندیناوی نیز ما با رهیافتی همگون در ارتباط با آفرینش اساطیر دیگر ملل مواجهه می‌شویم که بنا به تأثیرات جغرافیایی و شرایط آب و هوایی ویژگی‌های خاص خود را پیدا کرده است. در اسطوره‌های «نورس»ها در ارتباط با آفرینش اولیه می‌خوانیم که در آغاز نه آسمانی در بالا بود و نه زمینی در پایین و فقط یک عمق بی‌انتها وجود داشت که در فضایی آکنده از مه پوشیده بود و چشمه‌ای در این فضای لایتناهی وجود داشت که از آن دوازده رودخانه مانند پره‌های یک چرخ جاری می‌گردید هنگامی که این رودخانه‌ها از سرچشمهٔ خود دور گردیدند و یخ بستند. در جنوبِ دنیای مه‌آلود و تاریک، دنیای نور و

۱- میر علی سید اف، «آذربایجان سوی کؤکونو دوشونرکن» برگردان رحیم شاوانلی، تبریز، انتشارات اختر، چاپ اول ۱۳۸۳

روشنایی وجود داشت، پس روزی نسیم گرمی از جنوب شروع به وزیدن کرد و شروع به ذوب کردن یخ‌ها نمود، از برخورد و تماس هوای گرم و سرد، ابرها آفریده شدند پس ابرها منجمد شدند و از آنها غول یخی «یمیر» و گاو «اودهومبلا» بوجود آمدند. وقتی که یخ‌ها ذوب شدند نمک آشکار شد و اودهومبلا آن را لیسید که به طبعِ آن مردی که در درون یخ‌ها دفن شده بود نمایان گردید این شخص نخستین خدا و پدر «اود- این»، «ویلی» و «وِ» بود. این سه خدای یمیر را به قتل رسانیدند که از خون وی دریاها بوجود آمد و استخوانهای وی باعث بوجود آمدن کوه‌ها گردید و گوشت او زمین را بوجود آورد. از موهای یمیر انواع گیاهان و رستنی‌ها پدید آمد.

«اود این» یکی از خدایان، جهان را سازمان داد تاریکی را از روشنایی جدا کرد و روز و شب را آفرید.[۱]

با کمی تأمل می‌توان ردِ پای اسطورهٔ آفرینش در میان سومریان را در این اسطوره ردیابی نمود و فی‌الواقع بنا به شرایط آب و هوایی و جغرافیایی در دل اعصار این اسطوره توسط نورس‌ها بدین شکل درآمده است.

اسطورهٔ آفرینش در فنلاند

مردم فنلاند در زبان محلی خویشتن را «سومو» خطاب می‌کنند و از حیث جغرافیای طبیعی نیز این سرزمین به کشور رودخانه‌ها موسوم است در ارتباط با آفرینش، اساطیر این کشور با عنصر «سو» عجین می‌باشد و در این باره در اسطوره‌های فنلاندی می‌خوانیم که : «ایلما الههٔ هوا بود او دختر باکره‌ای به نام «لوناتار» داشت که در ستارگان زندگی می‌کرد «لوناتار» تنها شد و به قصد دیدار از دریای بزرگ اولیه پایین آمد، اما جایی برای استراحت نیافت و به مدت هفتصد سال روی این دریا شناور بود. سپس با یک اردک آشنا شد که در آن حول و حوش پرواز می‌کرد تا جایی برای لانه‌سازی پیدا کند چون روی دریای بزرگ جایی پیدا نکرد روی زانوی «لوناتار» فرود آمد و یک لانه ساخت. اردک در لانهٔ خود تخم گذاشت و به مدت سه روز روی تخم‌ها نشست.

«لوناتار» درد زیادی می‌کشید. لانهٔ اردک پوست زانوی او را سوزاند و لذا او پای خود را چرخاند و تخم‌ها به دریا افتاد. اما در دریای اولیهٔ حاصل خیز تخم‌ها تغییر شکل دادند

۱- اسطوره‌های موازی پیشین صص ۶۱-۶۰

زردهٔ تخم‌ها به خورشید و سفیدهٔ آنها به ماه تبدیل شدند. نقطه‌های روی پوست تخم‌ها به ستارگان و لکه‌های سیاه به ابر بدل شدند.[۱]»

قابل ذکر است که اسطورهٔ آفرینش در میان فنلاند از جهات فراوانی منطبق با اسطورهٔ آفرینش در تورکو می‌باشد و فی‌الواقع در اساطیر ملل مختلف عناصری چون دریای اولیه توأم با «قو» یا «قاز» و یا «اردک» را مشاهده می‌کنیم همان گونه که در اسطوره‌های سرخ پوستان آمریکا و سیاه پوستان آفریقا نیز با پدیده «قاز» و «قو» برخورد می‌نماییم.

اسطورهٔ آفرینش در پولینزی*

از نکته نظر مردمان پولینزی تمامی کائنات و هستی، طبیعتی دوگانه دارند که یک وجه آن «او» یا نور، روز، آسمان و اصل مذکر است و صورت مقابل آن «پو» یا تاریکی، شب، زمین و اصل مؤنث است. با این توضیح که تاریکی «پو» از جنس اهریمن و تاریکی در معنای شرارت نمی‌باشد و تاریکی «پو» مانند زمین یا زهدان، گرم و پرورش دهنده است.

در داستان آفرینش مردمان هاوایی به نام «کومولوپو» در آغاز فقط آب وجود داشت تا آنکه خدای آفریننده «کو» با خواندن وردهایی «او» را از «پو» جدا کرد.[۲]

اسطورهٔ آفرینش در میان سرخ پوستان قبیله آریکارا

در اساطیر قبیلهٔ «آریکارا» از سرخ پوستان آمریکا در رابطه با آفرینش که شبیه به اساطیر تورکوها و فنلاندی‌هاست باز هم در اثنای آفرینش فقط عنصر حاکم بر هستی «سو» بوده است و پهنهٔ آب بی‌پایان بر جهان حاکم بوده است و در این رابطه می‌خوانیم که «در روح بزرگ آسمان «نسارو» که گاهی اوقات راز بزرگ نامیده می‌شد سرور کل آفرینش بود. در زیر آسمان، پهنهٔ آب بی‌پایان وجود داشت که دو اردک از ازل در آن شنا می‌کردند. «نسارو» دو برادر به نامهای گرگ - مرد و لاکی - مرد خلق کرد و آنها به اردک فرمان دادند به زیر پهنهٔ آب بزرگ شنا کند و مقداری گِل بیرون بیاورد. گرگ - مرد با استفاده از این گِل دشتهای بزرگ را پدید آورد و لاکی - مرد تپه‌ها و کوه‌ها را.

۱- همان ص۷۲

*پولینزی شامل سرزمین‌هایی‌از ایسترآی لند در مقابل‌سواحل شیلی تا زلاندنو و هائیتی‌و هاوایی می‌باشد.

۲- همان ص۷۶

این دو برادر به زیرزمین رفتند و دو عنکبوت پیدا کردند آنها به عنکبوتها یاد دادند که چگونه تولید مثل کنند. این دو عنکبوت انواع گیاهان و حیوانات از جمله انسان را تولید کردند. اما آنها نژادی از غولهای شرور را نیز تولید کردند. این غولها به حدی شرور بودند که «نسارو» سرانجام ناگزیر شد با وقوع یک توفان بزرگ آنها را نابود کند. اما «نسارو» انسانها را دوست داشت و آنها را از انهدام نجات داد[۱]»

اسطورهٔ آفرینش در میان سرخ پوستان قبیلهٔ ایراکویی در آمریکا

ایراکویی‌ها که از قبایل سرخ پوست و از بومیان آمریکا محسوب می‌شوند بسان دیگر قبیله‌های هم ریشه و تبار خود در ارتباط با طبیعت و عناصر موجود در آن، افسانه‌ها و اسطوره‌های بی‌بدیلی را خلق نموده‌اند و اصولاً از آنجایی که این اقوام با طبیعت اخت و انس بی‌مانند برقرار ساخته‌اند و از جانبی دیگر در زمرهٔ اقوامی هستند که سحر و جادو جایگاه ویژه‌ای در زندگی آنان ایفا می‌کند، به این دو علت این اقوام، از دیدگاه اسطوره شناسی جایگاه خاصی دارند.

اصولاً این یک امر بدیهی می‌باشد که برای رهگیری نوع اندیشگی حاکم بر جهان اسطوره‌ای مردمان باستان، سهل‌ترین راه ممکن، آشنایی با مبانی فکری و رفتاری و آیین‌های سرخ پوستان می‌باشد که نظر به عدم نرمش فرهنگی و فکری حاکم بر روح و روان و مبانی فکری‌شان در مقابل امواج دنیای مدرن و ما بعد آن به صیانت از اصالت و ماهیت اسطوره‌ای زندگی خویش در ابعاد مختلف پرداخته‌اند، این قبایل مؤلفه‌ای نادر در ارتباط با تحلیل‌های مردم شناختی و اسطوره شناختی محسوب می‌شوند.

ایراکویی‌ها به مثابهٔ نمودی از آن تفکر اسطوره‌ای در ارتباط با آفرینش اولیه بر چنین باوری هستند که نخستین انسان‌ها در قلمرویی بالاتر از آسمان زندگی می‌کردند، زیرا در پایین، زمینی وجود نداشت. یک روز دختر یکی از رؤسای بزرگ به یک بیماری درمان ناپذیر مبتلا شد یک پیرمرد خردمند توصیه کرد که آنها زمین را بکنند و ریشه‌های یک درخت بخصوص را بیرون آورند و به او بخورانند تا معالجه شود. همهٔ مردم با هم مشغول به کار شدند و در اطراف درخت سوراخی بزرگ کندند اما در این هنگام دختر رئیس و درخت هر دو از میان سوراخ به دنیای پایین افتادند. در آن پایین فقط دریایی بزرگ وجود

۱- همان ص۸۲

داشت که در آن دو «قو» به شنا مشغول بودند هنگامی کـه درخـت و دختـر در آب افتادنـد صدایی چون غرش تندر به هوا بلند شد. قوها با شنیدن این صدا نزدیک آمدنـد ببیننـد چـه اتفاقی افتاده است آنها دختر را دیدند که از آسمان به زیر افتـاده و بـه نجـات‌اش شـتافتند. چون همهٔ این حوادث برای قوها بسیار عجیب بود نزد لاک پشت بزرگ کـه خردمنـدترین موجودات است رفتند تا آنها را راهنمایی کند.

لاک پشت بزرگ به آنها گفت که درخت و دختر خوش یمن‌انـد وی سـپس بـه همـهٔ موجودات فرمان داد که درخت را پیدا کنند و خاک جـادویی اطـراف ریـشهٔ آن را بـرای او بیاورند به قوها مأموریت داده شد که این خاک جاودیی را تحویل بگیرند و با آن جزیـره‌ای بسازند که دختر در آن زندگی کند. همهٔ حیوانات به جستجوی درخت برآمدند اما تنها یک وزغ پیر موفق شد تکه‌ای از این خاک را بیاورد. او به عمـق آب رفـت و پـس از بازگـشت دهان خود را که پر از گِل بود تف کرد و در دم جان سپرد. این گِل سپس به یک تودهٔ زمین پهناور تبدیل شد.

اما زمین هنوز هم تاریک بود. دختر به لاک پشت بزرگ گفت کـه در دنیـای بـالا نـور وجود دارد. لذا لاک پشت بزرگ به حیوانات نقب زن فرمان داد که سوراخ‌هایی در آسـمان ایجاد کنند تا نور به پایین بتابد. این دختر، مادر همهٔ موجودات زنده است دربـارهٔ اینکـه او چگونه اولین انسان‌ها را بر زمین به دنیـا آورد نظریـه‌هـای گونـاگونی وجـود دارد یکـی از نظریه‌ها آن است که وقتی به دریا افتاد حامله شد. نظریـهٔ دیگـر آن اسـت کـه عمـل خـاک جادویی با دریا باعث حاملگی او شد به هر حال نسل بشر نتیجهٔ هم بستری زمـین بـا دریـا است و در آسمان نیز ریشه دارد.[۱]»

اسطورهٔ آفرینش در میان سرخ پوستان قبیلهٔ «یوما»

بر مبنای تفکر اسطوره‌ای قبیلهٔ «یوما» در ارتباط با آفـرینش آمـده اسـت کـه «در آغـاز چیزی جز آب و تاریکی وجود نداشت. آب به اطراف لب پر خورد و کف و افشانه پخـش کرد بعضی از قطرات افشانه به هم چسبیدند و آسـمان را بـه وجـود آوردنـد. «کوکومـات» آفریننده، زیر آب زندگی می‌کرد و دو هستی در یک قالب بود او از آب بیـرون آمـد و نـام خود را بر زبان جاری ساخت: کوکومات پدر و خالق همه.»[۲]

---

۱ - همان صص۸۵-۸٤

۲ - همان ص ۸۵

اسطورهٔ آفرینش در میان قبیلهٔ پیما

در میان اسطوره‌های قبیلهٔ پیما در ارتباط با آفرینش اولیه آمده است که «در آغاز فقط تاریکی بود و آب، تاریکی در مکانهای معینی به هم چسبید و از آن آفریننده ساخته شد. او بر فراز آبها بی‌هدف سرگردان بود و شروع به اندیشیدن کرد او بر این مطلب که خود کیست و چه باید بکند کاملاً آگاه شد پس دست در قلب خود کرد و یک عصای جادویی آفرینش بیرون کشید او از این عصا برای راه رفتن استفاده کرد و هنگامی که مقداری صمغ در نوک عصا جمع شد آن را به مورچه تبدیل کرد او مقدار بیشتری از این صمغ را جمع آوری کرد و آن را دور پای خود پیچید و در حالی که ورد می‌خواند آن را به یک توپ کامل تبدیل کرد همین طور که این ورد را می‌خواند توپ، بزرگ و بزرگتر شد تا آنکه به اندازهٔ فعلی زمین رسید این گونه بود که زمین خلق شد. سپس آفریننده صخره‌ای بزرگ برداشت آن را شکست و به آسمانها پاشید و ستارگان ساخته شدند. پس از آن به روشی مشابه یک ماه پدید آورد، اما نه ماه و نه ستارگان هیچ یک به اندازهٔ کافی نور نداشت لذا آفریننده دو بادیه آب از جسم خود بیرون کشید و در بارهٔ نور فکر کرد هنگامی که بادیه‌ها از یکدیگر جدا شدند خورشید پدیدار شد.[۱]»

اسطورهٔ آفرینش در میان تورکوها

در میان تورکوها اساطیر بی‌شماری در ارتباط با هستی و پدیده‌های پیرامون آن وجود دارد و در رابطه با آفرینش اولیه و نقش «سو» در آن به کرات سخن به میان آمده است و در ارتباط با «سو» و جایگاه آن در بینش اسطوره‌ای تورکوها با خیل عظیمی از اسطوره‌ها مواجهه می‌شویم و صد البته باید گفت که همان گونه که در رابطه با اساطیر گوناگون در گوشه کنار و اکناف جهان در میان اقوام گوناگون آوردیم و دیدیم که «سو» در مرکز ثقل توجه همه دیدگاه‌های اساطیری بوده است؛ لیکن تنها ملتی که بر این مادهٔ حیاتی در زندگی، امروزه عنوان «سو» اطلاق می‌کند، تورکوها می‌باشند و فی‌الواقع تورکوها تنها ملت باستانی هستند که بر خلاف دیگر ملل، آن واژگان اساطیری خود را حفظ نموده‌اند. همان گونه که در رابطه با دیگر واژگان اساطیری نیز بر همین سیاق و قاعده عمل کرده‌اند یعنی آن واژگان اساطیری را که بشر اولیه ابداع نموده است و به مرور زمان دیگر اقوام و ملل یا

---

۱ - همان صص ۹۱-۹۰

به دست فراموشی سپرده‌اند و یا از معانی اولیهٔ آنها غافل شده‌اند و یا بر چیزهای دیگر این واژگان را اطلاق نموده‌اند؛ لیکن تورکوها تنها وارثان زبان اسطوره‌ای جهانیان محسوب می‌شوند و هنوز هم آن واژگان را در همان معنی اولیهٔ خویش در ارتباط با عناصر طبیعی و کائنات به کار می‌برند بدون اینکه هیچ گونه دخل و تصرفی در آنها اعمال نمایند. بر فرض واژگان اساطیری همچون قور، اوس، آل، قو، سو، لو، مو، یو، گون، آی، ار، اور و غیره هنوز هم با همان معانی اولیه ابداعی از جانب بشر اولیه در افواه مردم تورکو زبان ساری و جاری می‌باشند در حالی که علی‌رغم کاربورد این واژگان در زبان‌های دیگر ملل، آنان از معانی اولیه آنها غافل هستند. امروز هیچ یونانی، ژاپنی، کره‌ای، انگلیسی، عربی، فرانسوی، اسپانیولی، سرخ پوست، چینی، هندی، به آب «سو» نمی‌گوید در حالی که زبان آنها مملو از این واژه در ابعاد اسطوره‌ای آن می‌باشد و یا هیچ یک از این ملل بر واژهٔ آتش لغت «قور» را بکار نمی‌برد لیکن در زبان تورکو هنوز هم این لغت کاربورد دارد و یا واژه «قو» و یا «یو» و یا «اوس» در معنی، صدا و قدرت و نعمت و برکت و نور روشنایی در زبان‌های دیگر کاربورد ندارند.

در میان تورکوها به اقتضای وجود اقوام گوناگون، اساطیر مختلفی شکل و تکوین یافته است که علی‌رغم شکل‌های گوناگون، ذات و کنه همگی آنها به عناصر طبیعی به ویژه سو و اوس بر می‌گردد و در این وادی «سو» مظهر و نماد زندگی و هستی می‌باشد یعنی «سو» تنها عنصری است که هستی متکی بدان است و اول چیزی که در آفرینش وجود داشته است «سو» بوده است و آنچه محاط بر هستی است «سو» می‌باشد و بر همین اساس در میان اساطیر گوناگون اقوام تورکو زبان همگی در این امر اتفاق نظر دارند که «سو» سر آغاز زندگی است. چه در میان اقوام آلتایی و سیبری و چه در میان تورکوهای باشقورد و چه تاتار و آذربایجان و هون‌ها و دیگر تورکوها اعم از قزاق، قیرقیز و اوزبک و تورکمن در اساطیر خود این بینش اسطوره‌ای را در معرض نمایش گذارده‌اند که «سو» سرآغاز هستی است و از همین رهگذر در یکی از اساطیر باستانی مربوط به تورکوهای آلتای می‌خوانیم که «در آغاز فقط آب بود، همه جا پوشیده از آب بود و همه جا را آب فرا گرفته بود؛ «اُول سو قو آن» خدای آبها بر فراز آبها به صورت غازی در حال پرواز بود و برای فرود آمدن جایی نداشت. پس بوسیله ایزد بانو «آغ آنا» و تعلیمات وی، دنیا و آسمان و زمین را آفرید و سپس «اُول سوقوآن» خدای آبها «ائرلیک» را از گِل‌های روی آب خلق نمود و وی را به عنوان برادر کوچک خویش برگزید و سپس هفت انسان را آفرید. «آغ آنا» «الههٔ آب» مادر

مقدس و «اُول سوقوآن» پدر آب سرآغاز خلقت محسوب می‌شوند. «سوآنا» خود از آب بوده و آبها را آفریده است و پدر آب در روی آب با «آغ آنا» در میان آبها زندگی می‌کند و با راهنمایی‌های وی و همیاری وی کائنات را خلق می‌کند.[۱]»

از دیدگاه تورکوها نام اولین انسان در جهان آفرینش «ار سو قو تو» می‌باشد که به تنهایی زندگی می‌کرد و به همراه وی مادر تمام موجودات یعنی درخت دنیا بود که هستی وی به او وابسته بود و درست در محل ریشهٔ درخت یک چشمه وجود دارد که آب آن آب حیات است این درخت خدا بانو است «ار سو قو تو» از درخت می‌پرسد که چه کسی مرا بدنیا آورده است؟ درخت می‌گوید که خدای آسمان «ار تو یو اون» پدر و «قودآی خاتون» نیز مادر توست پس درخت دنیا جهت خوشبختی‌اش به وی آب، آتش و آهن را می‌بخشد.[۲]»

چه در تاریخ و چه از جنبهٔ اسطوره‌ای «سو» در بینش فلسفی و طرز نگرش تورکوها به حیات، از اهمیت شایانی برخوردار است و این موضوع هم در تمامی آیین‌ها و هم در افکار و اندیشه و نوع تلقی آنان از حیات، خود را نمودار ساخته است. بر اساس منابع یونانی در قرن هفتم تأکید شده است که تورکوها آب را مورد پرستش و تقدس قرار می‌دادند و بخاطر آن مراسم قربانی به جای می‌آوردند.[۳]

در کتیبه‌های باستانی تورکوها، به صورت مکرر با دو مقوله «یئر» و «سو» مواجهه می‌شویم و در کتیبه‌های «گول تکین» و «تونیوقوق» به شکل مقدس آب و زمین مورد تمجید و پرستش قرار گرفته‌اند.[۴]

در لابه لای منابع چینی هم می‌خوانیم که تورکوها آب را مورد پرستش قرار می‌دادند و در فصل بهار به خاطر آب، آیین‌ها و مراسمات گوناگون را به جای می‌آوردند و همراه با خاقان تورکو بعد از اجرای مراسم عید، دسته جمعی با لباس‌های خود به داخل آب فرو می‌رفتند و به دو دسته تقسیم شده و به طرف همدیگر آب می‌پاشیدند.[۵]

---

۱ - میرعلی سیداوف «آذربایجان سوی کؤکونو دوشونرکن» تبریز، نشر اختر، چاپ اول، ۱۳۸۳ صص ۲۸۸-۲۸٦

۲ - «قام – شامان» پیشین، صص ۱۷۱-۱۷۰

۳ - «آذربایجان سوی کؤکونو دوشونرکن» پیشین ص ۳۰۳

٤ - همان، ص۳۰٤

۵ - «آذربایجان سوی کؤکونو دوشونرکن» پیشین ، ص۳۰٤

موسی قاغانقانلی در هنگام توصیف نمودن مبانی اعتقادی و طرز سلوک و رفتار هون‌ها می‌گوید : هون‌ها آب را مورد پرستش قرار می‌دهند.[۱]

سیاح عرب ابن فضلان در سیاحت‌نامهٔ خود در توصیف تورکوها، با اشاره به همین موضوع می‌گوید در میان تورکوها الههٔ آب وجود داشت و آنها آن را می‌پرستیدند.[۲]

چینی‌ها که از قدیمی‌ترین همسایگان تورکوها در منطقه آسیای میانه بوده‌اند در رابطه با «سو» و طرز تلقی هون‌ها با آن می‌گویند که هون‌ها و قبایل ۲٤ گانه و رهبران آنها در پنجمین ماه سال در شهر «یونق سئنق» گرد هم آمده و برای گؤی، یئر و سو (آسمان، زمین و آب) مراسم قربانی به جای می‌آوردند. در کتاب «دده قورقوت» نیز بر این امر تصریح می‌گردد که «سو» تنها عنصری است که به دیدار خداوند نائل شده است که تأکیدی است بر عظمت و شکوه و جلال و جایگاه سو و از جنبه اسطوره‌ای در ابعادی گسترده شاهد حضور عنصر سو و به دنبال آن اوس و دیگر مظاهر طبیعی در زندگی تورکوها می‌باشیم.

براساس یکی از اسطوره‌های تورکوها، در یکی از کوه‌های قاراقوم و در کنار رودخانهٔ «توقوسولون قو» (رودخانه نمودی از عنصر آب مورد دقت قرار گیرد) و در نقطهٔ تلاقی آنها در جایی به نام «قومیلا» دو درخت وجود داشت که با شکافته شدن درخت، کوهی از میان آن پدیدار گردید که از درون آن صدای موسیقی بیرون می‌آمد و در شباهنگام بر فراز درخت اشعه‌ای نورانی پرتو افشانی می‌کرد. (عنصر نور یعنی اوس فراتر از عناصر خورشید و ماه و ستاره می‌باشد) النهایه در یکی از روزها از میان درخت پنج خانه بوجود آمد که در میان هر یکی پسر بچه‌ای نشسته بود که برای هر کدام اسامی «سونوقور تکین»، «قوتورتکین»، «توقوآق تکین»، «اورتکین» و «بوقوتکین» را انتخاب می‌کنند[۳] که در اینجا اشعه و نور آسمانی اوس به مثابه پدر و رودخانه مظهر سو به همراه درخت و کوه مادر بچه‌ها به حساب می‌آیند.

بر مبنای افسانه‌ای از تورکوهای قپچاق پدر و مادر کل انسان‌ها از سو، گونش (آفتاب) و لیل (خاک) و یئل (هوا) می‌باشد. روزی سیلی پر از گل و لای آمده و به غاری در کوه سرازیر می‌شود (خود کوه در میان تورکوها به عنوان یکی از پدیده‌های طبیعت مورد دقت می‌باشد و بر اساس باور تورکوها کوه فرزند خورشید است و از آسمان آمده است) بعد خورشید با گرمای زیاد بر غار می‌تابد و نسیم بر آن گل و لای شروع به وزیدن می‌کند بعد

---

۱ - همان، ص۳۰۵

۲ - همان، ص۳۰۵

۳ - همان، ص۳۰۹

از مدتی مردی به نام «آی آتا» از آن بوجود می‌آید. این پدیده به همان شکل دوباره عیناً تکرار می‌شود لیکن این بار از شدت گرمای خورشید کاسته می‌شود پس خانمی به نام «آی و» از آن گل و لای آفریده می‌شود و اینان با ازدواج خود نسل قپچاق‌ها را بوجود آوردند.[۱] ماحصل کلام اینکه انسان آفریده شده از آب و خاک و آفتاب و هوا می‌باشد. براساس یکی دیگر از باورهای تورکوها ایزد آسمان بواسطه باران با مادر بانوی زمین وصلت نموده و زمین را باردار می‌کند و بدین گونه طبیعت زاده می‌شود.

در یک اسطوره مربوط به تورکوهای آلتای در یک منبع چینی آمده است که توق یوها از قبیله سو (آب) بودند آنها هفتاد برادر بودند که بزرگتر آنها نیشیدو از گرگ متولد شده بود وی می‌توانست کولاک به پا کند و سبب بارش باران گردد. نیشیدو دو زن داشت یکی فرزند تابستان بود و دیگری فرزند زمستان از دختر تابستان چهار پسر متولد گردید که نخستین آنها «نیدول» نام داشت که گرما و حرارت را بوجود می‌آورد.[۲]

در یکی دیگر از افسانه‌های مربوط به قورقیزهای تورکو زبان آمده است که دختر «سوقوآن» خاقان با سی و نه دختر دیگر برای گردش به کنار دریا می‌روند دخترها به آب کف کردهٔ دریا که اشعهٔ آسمان (اوس) آنرا درخشان کرده بود و تلالوی زیبایی را در میان آب بوجود آورده بود دست می‌زنند و به همین علت نیز حامله می‌شوند و النهایه مطرود تبار و قوم خویش می‌گردند و در سرزمینی دیگر نسل قیرقیزها «قورقیزها» یعنی فرزندان آفتاب را بوجود می‌آورند.[۳]

در یک اسطورهٔ دیگر مربوط به تورکوها اسطورهٔ آفرینش بدین شکل آمده است که «در هستی هیچ چیز وجود نداشت و فقط ایزد «قایراخان» بود و آب بی‌پایان، ایزد قایراخان از اینکه فقط عالم هستی را آب در برگرفته است دل تنگ شد. پس امواج پی در پی آب را فرا گرفت و شخصی تحت عنوان «آغ آنا» مادر سفید که جنس او از نور بود به صورت خیالی به ایزد قایراخان گفت بیافرین و خود دوباره در میان آب‌ها فرو رفت.

بدنبال این حادثه ایزد، هستی‌ای مشابه خود خلق نمود و به وی نام انسان داد. ایزد و انسان در آسمان شروع به پرواز نمودند، انسان خواست تا از ایزد فراتر بپرد در این حال ایزد متوجه شد و قدرت پرواز را از انسان گرفت پس انسان فوراً در میان آب‌ها افتاد و در

---

۱ - همان ، ص ۲۳۹

۲ - «شام – قامان» پیشین ص ۷۵

۳ - آذربایجان سوی کؤکونو دوشونرکن، پیشین ص ۲۳۷

حین غرق شدن از گستاخی خود توبه نمود از خدای امداد و کمک طلبید خدای بدو گفت فراتر بیا و انسان بر بالای آب آمد.

خدای، جهت آفریدن دنیا و زمین به انسان گفت که به اعماق آب‌ها برود و از آنجا یک مشت گِل بیاورد؛ انسان در حین آوردن گل‌ها از اعماق آب‌ها یک قسمت آن را در دهان خود مخفی نمود تا برای خود نیز دنیایی دیگر بیافریند. انسان آن یک قسمت گل را بر روی آب پاشید و خدای امر کرد که بزرگتر شو پس فوراً آن گل‌ها روی همهٔ آب‌ها را فرا گرفتند و در این حال اگر خداوند به انسان نگفته بود که آن گل پنهان شده را از دهان خود بیرون بینداز؛ وی خفه شده بود و با سرفه کردن، گل درون دهان انسان تپه‌ها و کوه‌ها شکل گرفتند و خداوند بر اثر این عمل انسان خشمگین شد و وی را از دنیای روشنایی‌ها راند و به او نام ارلیک (شیطان) نهاد سپس از زمین درختی ۹ شاخه شروع به روییدن کرد که از هر شاخه آن یک انسان آفریده شد که اینان در دنیا پدر انسان‌های نه گانه از حیث ظاهری شدند.

این انسان‌ها روزگار خوشی را می‌گذراندند و با همدیگر به خوبی رفتار می‌کردند لیکن شیطان خواست آنها را به طرف خود بکشاند. خداوند از اینکه انسان‌ها به جانب شیطان متمایل شدند خشمیگن شد پس شیطان را در زیر زمین در دنیای تاریکی‌ها در پایین‌ترین مرتبه زمین جای داد که تا آخر دنیا باید در آنجا محبوس گردد و برای خود در مرتبهٔ هفدهم آسمان در دنیای نور جایگاهی رفیع بوجود آورد. خدای قایراخان اکنون در مرتبه هفدهم آسمان، هستی و کائنات را اداره می‌کند و در مرتبهٔ هفتم نیز «گون آنا» و «آی آتا» قرار دارند.[۱] »

آفرینش در اسلام

در اسلام نیز آب جایگاه خاص و ویژه‌ای را داراست و از همین رهگذر در قرآن ۶۳ بار به این واژه اشاره شده است و در آیهٔ سی‌ام سورهٔ انبیا آمده است: «وجعلنا من الماء کل شیٍ حیّ » پس از دیدگاه اسلام و قرآن اساس هستی متکی بر آب است. در احادیث نیز بر اهمیت آب و نقش آن در آفرینش و هستی تأکید گردیده است در روایتی از معصومین آمده است «ان الماء اولُ ما خلق الله» همانا اول چیزی که خداوند آفرید آب می‌باشد. همچنین

۱- جواد هیئت «تورک‌لرین تاریخ و فرهنگینه بیرباخیش» ویژه نامهٔ فصل نامهٔ وارلیق، سال بیستم، زمستان ۱۳۷۷ ص ۷۰ به نقل از رادلوف

در حدیثی از امام صادق نقل شده است که «طعمُ الماءِ طعمُ الحیات» در تاریخ بلعمی نیز نظر به اهمیت آب و جایگاه خاص آن می‌خوانیم خدای تعالی پس از آفریدن لوح و عرش و کرسی همهٔ عالم را یک سره از آب آفرید آنگاه آب از هیبت خدای تعالی بر جوشید و دودی از میان آب برآمد و از آن دود آسمان‌ها را آفرید.[۱]

در مروج الذهب نیز در ارتباط با جایگاه آب و نقش آن در آفرینش آمده است: «از ابن عباس و غیر او روایت کرده‌اند که نخستین چیزی که خدا آفرید آب بود و عرش وی بر آب بود و چون خواست که خلق را بیافریند از آب بخاری برون آورد و بخار بالای آب برآمد و آن را آسمان نامید آنگاه آب را بخشکانید و آن را یک زمین کرد.[۲]»

هم او از امیرالمومنین امام علی (ع) نقل می‌کند که فرمود «وقتی خدا خواست خلقت را به وجود آورد و مخلوق را بیافریند و مبدوعات را ابداع کند پیش از گسترش زمین و افراشتن آسمان که در انفراد ملکوت و وحدت جبروت خویش بود مخلوق را چون غباری بیاراست آنگاه شمه‌ای از نور خود را رها کرد تا بدرخشد و شعله‌ای از نور وی پرتو افکند و این نور در میان صورت پیغمبر ما محمد صلی اله علیه و آله درآمد و... آنگاه علل را برگماشت و زمان را کشید و آب را روان کرد و کف را برانگیخت و بخار را برانگیخت و بخار را بجنبانید و عرش وی بر آب شناور شد و زمین را بر روی آب بگسترد و آب بخاری برآورد و آن را آسمان کرد.[۳]»

۱- فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، پیشین ص۲۶

۲- علی بن حسین مسعودی «مروج الذهب» ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم ۱۳۸۷ ص۱۹

۳- همان ص۲۳

فصل ۴ :

ادیان و رابطه آن با اساطیر

سرآغاز، منشأ و چرایی دین از دیدگاه اسطوره‌ای

از آنجا که انسان در باورهای کلی خود بعد از مرارت‌ها و حلاوت‌های متمادی در طی حیات به این نتیجه رسیده بود که نیروهای طبیعی و ماوراء طبیعی در دستگاه آفرینش و زندگی وی نقش عمده‌ای را ایفا می‌کنند و بویژه آسمان، خورشید، رعد و برق، کوه، دریا، آب و باد سرنوشت بشر را در اختیار دارند پس این عناصر بطور مستقیم یا بلاواسطه اثرات سودمند و زیان‌مند را بر جای می‌گذارند و انسان ابتدایی جهت اینکه فایدت بسیاری را از این عناصر در حیطهٔ زندگی خویش بدست آورد و متقابلاً زیان و خسرانی را که به جهت خشم این عناصر می‌توانست بر زندگی‌اش مترتب گردد، خویشتن را در امان نگه دارد؛ جشن و آیین‌های ویژه‌ای را در زندگی خود بوجود آورد تا از مضرات این خدایان بکاهد و مانع از ایجاد عواقب قهر آمیز و خشم‌گینانهٔ آنان گردد. یعنی فی‌الواقع پدیده‌های طبیعی در زمرهٔ ایزدان انسان‌ها گردیده بود.

پس در نهاد انسان چنین تلقی‌ای از هستی پدیدار گردید که نیروهایی در طبیعت وجود دارند که زندگی وی را در دست دارند و بشر مجبور است که سر تمکین و تکریم و تعظیم در قبال آنها فرود آورد یعنی الزامات حیات خواه ناخواه و از روی اجبار انسان را در چنبرهٔ خویش قرار داده بود تا عناصر بی‌شمار طبیعت و ماورای طبیعت را در گردونه زندگی خویش به عنوان عوامل تأثیرگذار و تصمیم گیرنده وارد کند و آنها را در زمرهٔ نیروهای تأثیرگذار در زندگی انسان بخاطر قدرت مسحور کنندهٔ شان بپذیرد.

در چنین فرایندی بود که دین به مثابهٔ پدیده‌ای مقدس که در بر گیرندهٔ تمامی کائنات و هستی و عاملی مؤثر در زندگی بشر بود، زاده شد و از همین منظر می‌باشد که باید گفت دین در وهلهٔ اول به نوعی درک و استنباط و فهم آدمی از نیروهای طبیعی و ماورای طبیعی تلقی می‌شود و به نوعی پیوندی مابین انسان و آن نیروهای حاکم بر زندگی بشر است تا جهت تسکین و تشفی بخشیدن به نهاد ناآرام انسان در برابر نیروهای اهریمنی یاری‌گرش باشد و وی را در برابر هر گزندی محفوظ دارد و سعادت و رفاه وی را در تمامی ابعادش اعم از مادی و معنوی تأمین نماید از همین رهگذر انسان مراسمات و آئین‌های مختلف را جهت ترضیهٔ اراده خدایان بجای آورد و به درگاه آنان به قربانی کردن پرداخت و به راز و نیاز و پرستش آنان تمسک جست و النهایه دست تعاضد و معونت به آستان آنان دراز نمود.

باید گفت سرمنشاء غائی ادیان و خدایان، تصورات و آمال مردمی است که در مواجهه با طبیعت به جهت فقدان درک و فهم و تعقل و به سر بوردن در مرحلهٔ ابتدایی حیات، نمی‌توانستند به تبیین عقلایی از پدیده‌های طبیعی و ماورای آن بپردازند؛ پس جهت تعلیل و تأویل این پدیده‌ها و نیروهای حاکم بر هستی و ترغیب نمودن آنها به سویِ خود دست به دامن دین به مثابهٔ تنها دستاویز ممکن جهت تشفی خاطر خود شدند.

این موضوع را نیز باید در بدو امر در رابطه با دین تبیین نماییم که برای عقل امروزین و مدرن شاید به جهت عدم درک و فهم دنیای اساطیری برداشت‌های انسان باستان چیزی مضحک تلقی شود لیکن حقیقت امر این است که در نظر انسان ابتدائی تمامی هستی و عناصر موجود در آن و کارکردهای آنها در رابطه با زندگی انسان دقیقاً منطبق با عقلانیت می‌باشد و به هیچ وجه چنین تلقی در وجودش پدیدار نمی‌گردد که طریقهٔ عمل وی هم سنخ و منطبق با کاربست‌های حاکم بر طبیعت نیست برای انسان ابتدایی بر خلاف استنباط امروزین ما نگرش اسطوره‌ای و تلقی او از جهان پیرامونی در حکم کاربست‌های علمی برای انسان امروزین است همانطوری که برای انسان امروزی بر فرض نیروی جاذبهٔ زمین، نیروی گریز از مرکز و صدها دلیل علمی دیگر موجه می‌نماید برای انسان بدوی و ابتدایی نیز دخل و تصرف در طبیعت به واسطهٔ تخیلات و آئین‌ها در زمرهٔ امور بدیهی تلقی می‌گردید و در نظرش غیر عقلایی جلوه نمی‌کرد.

انجام آیین‌های مختلف در رابطه با محصولات کشاورزی و زایش زمین و ارتباط با آسمان و خورشید و دیگر موجودات اعم از جاندار و غیر جاندار همگی حاکی از تصورات وی از این دنیا و ماورای هستی به عنوان یک امر مطلق و پر واضح محسوب می‌گردد که هیچ شبهه‌ای و خللی در اراده و برداشت ذهنی انسان نمی‌توانست وارد سازد و برای این امر آئین‌ها و مراسمات گوناگونی را در زندگی ساری و جاری ساخت که اعتقاد و باور در این راستا بی‌کم و کاست در زمرهٔ ماهیت دینی و فلسفی وی بود و فی‌الواقع چنین برداشتی از هستی و کائنات را در خود داشت و ساختار و ماهیت ذهن و روح انسان ابتدایی بدین طریق در جهت تبیین علل حاکم بر کل هستی در طی زمان شکل یافته بود و بنا به گفته امیل دورکیم «مفاهیم دینی هدف دارند و هدف‌اشان پیش از هر چیزی تبیین و توضیح است البته نه توضیح آن چیزهایی که استثنایی و غیر عادی‌اند بلکه بر عکس تبیین چیزهایی که دائمی و قاعده‌مند هستند. به طور کلی رب النوع‌ها کمتر بابت امور خارق‌العاده، اوهام

نابه‌هنجاری‌های روندِ قاعده‌مندِ جهان، حرکت ستارگان، هماهنگی فصل‌ها، رشد سالانه گیاهان، استمرار بقای گونه‌ها و غیره حساب پس می‌دهند.[۱]»

به هر تقدیر باید گفت که رکن اساسی و شاکلهٔ بینش دینی، در اعتقاد به موجودات روحانی و ماورای طبیعت نهفته است و دین در دنیایی پر از رمز و راز و ترس و هراس برای انسان فاقد هر گونه قدرت ممکن در رویارویی با حوادث، اعم از حوادثی که جنبه روانی داشته‌اند و حوادثی که از جانب دیگر موجودات وی را در معرض تهدید قرار می‌دادند تنها ملجاء و پناهگاه ممکن بود که می‌توانست وی را تسکین دهد و از ناملائمات روحی و روانی‌اش بکاهد و از همین رهگذر می‌باشد که به نوعی، دین عاملی جهت تبیین و شناخت جهان و کشف آن روی طبیعت و نیروهای حاکم بر آن محسوب می‌شود و انسان با پناه بوردن به دین در صدد کالبد شکافی هستی و در این راستا تشفی خاطر خویش در مواجهه با هر گونه حادثه‌ای بوده است.

سرمنشاء اساسی دین همین جستجو برای یافتن نیرویی برتر و یگانه، جهت توجیه و تبیین کارکرد پدیده‌های طبیعی است تا همان گونه که بیان شد در وهلهٔ اول، خویشتن خویش را از دست این همه فشار روانی رهایی بخشد که هر لحظه وی را در معرض وحشت از عوامل ناشناخته قرار می‌داد و از جانبی دیگر از بعد روان شناختی خود را در پناه آن چیزی قرار می‌داد که تصور می‌کرد در مقابل تمامی هجوم‌هایی که وی را تهدید می‌کردند می‌تواند یاریگرش باشد از این جهت با لطایف الحیل هم روح خود را تسکین دهد و هم روح طبیعت و عناصر وابسته بدان را تسخیر و به خویشتن متمایل سازد و برای این عمل نیز مناسک و آیین‌های عدیده‌ای را ابداع نمود که هدف کلی از این امر تنظیم روابط مابین انسان و موجودات خاص و نیروهای مابعدالطبیعی است و این کار صرفاً با توجه به آیین‌های مختلف از جانب انسان امکان پذیر بود تا رضایت و توجه آن نیروها را به خویشتن معطوف سازد و همین امر نیز محقق گردید و دین انسان را به کاملترین نیروها علیه طبیعت مسلح ساخت و اعمال مذهبی مؤلفه‌ای به منظور یاری رساندن به او در تحمیل اراده‌اش بر جهان گردید و دین به نوعی محرکی بود تا انسان، نیروهای طبیعت را به زیر یوغ و سیطرهٔ خود در آورد.

---

۱ - امیل دورکیم «صور ابتدایی حیات مذهبی» ترجمهٔ نادر سالارزادهٔ امیری، تهران، انتشارات دانشگاه علامهٔ طباطبایی، چاپ اول، ۱۳۸۲، صص ۳۷-۳۶

دین به نوعی مکانیسمی جهت دادن اعتماد به نفس و زدودن ترس و هراس انسان از طبیعت و نیروهای حاکم بر آن گردید و به تعبیر دیگر دین ابزاری در دستان انسان شد تا بدون ترس و واهمه در مقابل طبیعت بایستد و اراده‌اش را بر آن چیره سازد.

دین و تعاریف مربوط بدان

پیش از آنکه به تعاریف، نظریه‌ها و ماهیت و فلسفهٔ دین از چشم اندازهای گوناگون بپردازیم ذکر این نکته دارای اهمیت می‌باشد که تعاریف و نظریات همواره تنها بخشی از حقیقت را انعکاس می‌دهند و نه تمامی آن را، در راستای پژوهش‌های انجام یافته در پیرامون دین ما با خیل عظیمی از تعاریف و نظریه‌ها مواجهه می‌شویم که در دام تقلیل‌گرایی و نگرش تک بعدی گرفتار شده‌اند و فی‌الواقع یک جنبه از فلسفه و ماهیت مربوط به دین را بیش از جنبه‌های دیگر آن بازتابانده‌اند و به ناچار از جنبه‌های دیگر غفلت ورزیده‌اند و این خود عامل بس مهمی در عدم درک واقعی از کلیت دین گردیده است.

تعاریفی که از دین ارائه می‌شود خود به دو بخش تقسیم پذیر است یا جنبهٔ جامعه شناختی دارند و یا بعدی روان‌شناختی دارند و در این میان بعد روان‌شناختی خود بر دو نوع عقل‌گرایانه و عاطفه‌گرایانه تقسیم می‌شود نظریه‌های روان‌شناختی چنین تلقی‌ای از دین دارند که دین امری فردی می‌باشد و سرچشمهٔ آن در نهاد انسان است که در مقابل نظریه‌های جامعه شناختی بر این امر تأکید دارند که دین به گروه و جامعه مربوط است و نظریهٔ روان‌شناختی عقلگرایانه ریشهٔ دین را در عقل انسان سراغ می‌گیرد و نظریهٔ ناظر بر عاطفه، ریشهٔ دین را در جنبه‌های عاطفی ردیابی می کند.[۱]

امیل دورکیم چنین برداشتی از دین ارائه می‌دهد که «دین نوعی اندیشه و تفکر فوق طبیعی است که به طور کلی با علم یا اندیشه مشخص فاصله می‌گیرد.[۲]» وی همچنین دین را امری مقدس و قدسی می‌داند و انجام اعمال بر پایهٔ آن مقدسات محسوب می‌دارد.

اسپنسر نیز چنین برداشتی از دین دارد که «ادیان بطور کلی بر خلاف عقاید تعصب آمیزشان به طور ضمنی می‌پذیرند که وجود دنیا با آنچه که آنرا در بر می‌گیرد و آنچه آن را احاطه می‌کند مرموز است و نیاز به تبیین دارد. باور به دانش بی‌پایان [علم لدنی] نسبت به

۱- ملکم همیلتون «جامعه شناسی دین» ترجمهٔ محسن ثلاثی، تهران، انتشارات ثالث، چاپ سوم ۱۳۹۰ ص۴۳

۲ - امیل دورکیم پیشین ص۳۱

چیزهایی که خارج از ادراک‌اند»[۱] و از دیدگاه ماکس مولر دین «تلاش برای تصور ناشدنی، بیان بیان ناشدنی، تأملی در آن سوی لایتناهی [اشتیاق به سوی بی‌نهایت] می‌دهد.»[۲] جورج فریزر مردم شناس انگلیسی در رابطه با دین می‌گوید: درک من از دین تسکین و ترضیهٔ نیروهای فوق بشری است که هادی و ناظر روند طبیعت و حیات بشر انگاشته می‌شوند.»[۳]

آگ برن و نیم‌کف آمریکایی از دیدگاه جامعه شناسی می‌نویسد که «دین از حیث فردی یعنی اعتقاد به وجود نیروهای مرموز و ناشناختنی و برتر از جهان هستی و از حیث اجتماعی یعنی مجموعه نهادهایی که مجری اعمال مبتنی بر آن اعتقادات‌اند.»[۴]

از نظر جان بی.ناس : «دین نتیجهٔ نخستین کوشش اندیشه انسان برای دستیابی به نوعی احساس امنیت در جهان است.»[۵]

آنچه از این تعاریف عنوان شده، بیش از همه به ذهن متبادر می‌گردد نوعی اعتقاد به نیروهایی در طبیعت و ماورای آن می‌باشد که صد البته جنبهٔ قدسی نیز دارند و دارای ارزش و اعتباری و جایگاهی نامحدود در حیطهٔ زندگی فردی و اجتماعی انسان دارند یعنی فی‌الواقع انسان با توجه به تجارب حسی خود در طی اعصار که با حلاوت‌ها و مرارت‌ها توأم بوده است به این درک از هستی نائل گردیده است که نیرویی ناشناخته در ماورای جهان نهفته است که زندگی وی را تحت انقیاد خویش در آورده و انسان آن نیرو را به مثابهٔ امری قدسی باید پیوسته مد نظر قرار دهد که در کسوت دین ظاهر می‌گردند پس دین «در صور نخسین خود، آدمیزاد را توانا ساخت که نسبت به حقایق عالم هستی که محیط و مجاور او بودند مانند قوای طبیعت، ارواح گذشتگان، نیروی موجود در بشر و در مؤسسات اجتماعی روش خاص در پیش گیرد. پس از روزگاری که دامنهٔ افکار انسانی وسعت گرفت

---

۱ - همان صص ۳۲-۳۱

۲ - همان ص۳۳

۳ - جیمز جرج فریزر «شاخهٔ زرین» ترجمهٔ کاظم فیروزمند، تهران، انتشارات آگاه، چاپ ششم۱۳۸۸ ص۱۱۸

٤ - جمشید آزادگان «تاریخ ادیان ابتدایی و قدیم» انتشارات سمت، چاپ سوم۱۳۸۷ ص ۳۰

۵ - جان بی‌ناس «تاریخ جامع ادیان» ترجمهٔ علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات و آموزش، انقلاب اسلامی، چاپ پنجم ۱۳۷۵ص۷

و به یاری تجربه و نیروی آزمایش توانست امور طبیعی را در موقع خود بشناسد و در محل خود جای دهد و با دایرهٔ محیط خود رابطه‌ای وسیع‌تر ایجاد کند، در امر خدایان بزرگ و خدایان طبیعی و بالاخره دربارهٔ آفریدگار آسمان به فکر و اندیشه فرو رفت.»[۱]

به باور انسان ابتدایی در دایرهٔ کیهان شناختی اجزای متشکله هستی با دارا بودن یک قدرت لامتناهی سرنوشت انسان را تعیین می‌نماید سرنوشتی که محتوم است و از این منظر گفتمان حاکم بر تفکر بشر اولیه بنا به تجربه‌های حسی و عینی بدست آمده این امر باهر و ظاهر می‌باشد که در وهلهٔ اول نیروهایی در ماورالطبیعه وجود دارند که زندگی وی را هدایت می‌کند در ثانی این نیروها در راستای عملکردها و آئین‌های انسانی می‌توانند هدف نهایی خود را نسبت به انسان معین سازند پس بنا به این برداشت‌ها و شناخت در توجیه حوادث پیرامونی در زندگی انسان در یک فرآیند دراز مدت برای نائل شدن به فهم و کنه هستی به اعتبار فضای پیرامونی خود، تصاویری متفاوت نسبت به هستی از خویشتن نشان داده است و مراحل مختلفی را در فراگرد تاریخ از خویشتن بروز داده است که به اعتبار همین امر «جان لوپاک» مردم شناس آمریکایی مراحل تکامل ادیان را چنین عنوان می‌کند:

۱- مرحلهٔ آغازین و بی‌خدایی که انسان ابتدایی در آن مرحله از زندگی اجتماعی هیچ‌گونه تصور مفهومی از دین نداشت.

۲- مرحلهٔ دوم، طبیعت پرستی یا توتمیسم است که انسان در آن مرحله، بعضی اشیاء بی‌جان و بعضی جانداران و مظاهر طبیعت را مورد پرستش و تقدس قرار می‌داد.

۳- مرحلهٔ سوم، آیین جان پرستی و روح پنداری یا آنیمیسم است که در آن بشر به وجود نیروهای فوق طبیعی و نامرئی قائل شده و شروع به تقدس آنها نموده و همه و همه چیز را پر از آن موجودات می‌دانست.

٤- مرحله چهارم، بت پرستی و شرک و چند خدایی است که در آن دوره، خدایان و معبودات جوامع قدیمی دارای صفات و طبیعت انسان بسیار کامل و مقتدر ولی نمیرا شمرده می‌شدند و مردم برای آنها پیکر و مجسمه می‌ساختند و به آنها متوسل می‌شدند.

۵- مرحله پنجم، یک خدایی و توحید

۱- همان ص ٦

منشاء ادیان : طبیعت گرایی یا روح گرایی

برداشت‌های موجود در راستای دین پیوسته متفاوت بوده است بعضی صاحب نظران و پژوهندگان از چشم اندازهای متفاوتی به این موضوع پرداخته‌اند به نحوی که بنا به نظر هربرت اسپنسر ریشهٔ همهٔ دین‌ها در نیاکان پرستی است که بسیار نزدیک به مکتب اوهمر می‌باشد که می‌گوید ایزدانی که شما می‌پرستید زمانی در زمرهٔ آدمیان بودند. بنا به گفته اسپنسر «در بسیاری از جوامع عقب مانده رسم بر این بوده است که به اشخاص به هنگام تولدشان یا بعدها، نام برخی حیوانات یا گیاهان یا ستارگان یا اشیا طبیعی را بگذارند. اما بخاطر ابهام فوق‌العادهٔ زبان، تشخیص استعاره از واقعی برای انسان بدوی مشکل بود. از این رو او به زودی این بینش واقعی را که این نامگذاری‌ها صوری بوده‌اند از دست داد و با برداشت تحت‌اللفظی آنها را باور کرد نیاکانی که نام «تایقور» یا «لاین» داشته‌اند، واقعاً ببر یا شیر بوده‌اند. در نتیجه، پرستشی که این نیاکان، موضوع آن تا آن زمان بودند به نام حیوان تغییر یافته و از آن زمان به بعد با نام نیاکان اشتباه گرفته شده است و همین جابجایی در مورد گیاهان، ستارگان و سایر پدیده‌های طبیعی مصداق دارد. به این ترتیب دین طبیعی جای دین قدیمی مردگان را گرفت. علاوه بر این اشتباه اساسی، اسپنسر به اشتباه دیگری نیز اشاره می‌کند که از دوره‌ای به دوره‌ای به آن اشتباه نخستین افزوده شده است. مثلاً جانورانی که در نزدیکی قبرها یا خانه‌های مردگان مشاهده می‌شدند روان‌های آن مردگان تصور می‌شدند که به شکل جانور در آمده‌اند و به این دلیل مورد پرستش قرار می‌گرفتند.»[۱]

البته باید گفت که انسان ابتدایی نه صرفاً گیاهان و حیوانات را به مثابه افراد ذی روح که ارواح گیاهان در آنها حلول می‌کرده است می‌پنداشت؛ بلکه باید گفت فراتر از آن انسان اصلاً تفاوتی و حد و مرزی مابین خویشتن و طبیعت قائل نبود و همه تعینات هستی خود دارای روح بودند و فراتر از انسان از نیروهای مرموز بهره‌مند بودند و تأثیرگذار در زندگی انسان، بنا به گفته تایلور انسان ابتدایی بسان کودکی است که همه چیز را شیء‌ای ذی روح تصور می‌نمود همان گونه که یک کودک به اسباب بازیهای خود روح و روان می‌بخشد و با آنها سخن می‌گوید انسان ابتدایی نیز چنین تصوری از محیط پیرامونی خود دارد.

انسان اساطیری چنین تلقی از محیط پیرامونی داشت که ارواح به شکل‌های گوناگون همواره زندگی وی را احاطه کرده‌اند بر فرض اگر زنی آبستن، بعد از اینکه در یک مکان با

---

۱ - صور ابتدایی حیات مذهبی، پیشین صص ۷۲-۷۱

یک حیوان روبرو گردید و یا از گیاه خاص خورد، ممکن است روح آن گیاه و یا حیوان وارد شکم وی گردد و به نوعی روح جنین را تسخیر کند. در میان قبایل سرخ پوست آمریکا به نیرویی به نام «ووکان سیواوکس» که بیانگر عناصری همچون آفتاب، آب، ماه، ستارگان، رعد و برق و باد می‌باشد، اعتقاد دارند. به بیانی دیگر این عناصر انعکاسی از آن نیرو می‌باشد که در زندگی انسان نقش ایفا می‌کند و در همین راستا «هویت» می‌گوید : «دین نیروی مرموزی است که انسان بدوی تصور می‌کند در ذات تمامی اجسامی که محیط را تشکیل می‌دهند در جایی که او زندگی می‌کند، در تخته‌سنگها در جریان آب، در گیاهان، درختان، حیوانات و در بشر و در طوفانها در ابرها، آذرخش و غیره وجود دارد. این نیرو با روحیهٔ ابتدایی انسان به عنوان علت مؤثر همه پدیده‌ها و فعالیتهایی که پیرامون او صورت می‌گیرد مورد توجه قرار می‌گیرد.»[۱]

باید گفت از آنجایی که دین محصول تلاش وافر و بی‌وقفهٔ اندیشه و ادراک انسان در فرآیند نائل شدن به نوعی امنیت روانی است پس با هر دستاویز ممکن انسان در راستای فهم و شناخت علل پدیده‌ها و نیروهای حاکم بر آن است تا با اتکال بر این مهم طرز سلوک و رفتارها و کردارهایش را معین نماید و در ارتباط با محیط پیرامونی خود و نیروهای حاکم بر زندگی‌اش از یک سوی و نهاد ناآرام خویش از سوی دیگر به تثبیت جایگاه خویش همت گمارد و تحت لوای دین، تمامی طبیعت را تحت قیادت خویش درآورد چون صرفاً در این راستاست که می‌تواند به امنیت روانی دست یابد. چرا که دین مکانیسمی است که بواسطه آن انسان به نیازهای روحی خود پاسخ مثبت می‌دهد و «در طول تاریخ و همراه با روند تکاملی اجتماعی دین‌ها از اساطیر زاده شده با آن همزیستی کرده ... و انسان اسطوره‌ساز، با ساختن و پرداختن اسطوره، فی‌الواقع برای خود ایدئولوژی می‌سازد. ایدئولوژی دلایل رفتارهای اوست و رفتارهای او مبنای منافع او.»[۲]

از جانبی دیگر باید گفت در مقابل اعتقاد به ریشهٔ ادیان در نیاکان پرستی اعتقادی دیگر مربوط به زنده پنداری طبیعت و پرستش طبیعت می‌باشد که باید گفت که «هیچ نظام دینی چه قدیم و چه جدید نیست که با دو گونه مذهب در اشکال مختلف اختلاط نیافته باشد. دو مذهبی که در کنار هم، چنان هم‌بسته و تنگاتنگ بوده‌اند که جدا کردن و متمایز ساختن

---

۱ - همان ص ۲۷۲

۲ - شناخت اسطوره‌های ملل، پیشین ص۳۵

یکی از دیگری ناممکن است. یک مذهب، خود را در پدیده‌های طبیعی یا در نیروهای جهانی عظیم همانند بادها، رودها، ستارگان، آسمان و نظیر آنها یا چیزهای دیگری از انواع مختلف که بر روی زمین موجودند مانند گیاهان، حیوانات، تخته‌سنگ‌ها و غیره بیان می‌کند و به همین دلیل به آن طبیعت‌گرایی اطلاق می‌شود. شبیه انسان، لکن متمایز از او که توسط ماهیت قدرتشان و به خصوص با خصویت ویژه‌ای که دارند تأثیر یکسانی بر حواس نمی‌گذارند و معمولاً برای انسان‌ها قابل رؤیت نمی‌باشند این مذهب آنیمیسم نام دارد.

امروزه برای توضیح همزیستی عام این دو گونه گرایش دو نظریهٔ متضاد پیشنهاد شده است برای برخی آنیمیسم (جان گرایی) دینِ مقدم است که ناتورالیسم (طبیعت گرایی) شکل فرعی و ثانوی است. برای بعضی دیگر برعکس طبیعت کیش نخست است که نقطهٔ آغاز هر گونه تحول مذهبی می‌باشد و ایمان به ارواح حالت ویژه‌ای از آن است.[1]»

از این میان تایلور و اسپنسر به آنیمیسم اعتقاد دارند یعنی دین را زادهٔ نیاکان پرستی به حساب می‌آورند و در مقابل باید گفت که با توجه به تئوری طبیعت‌گرایی در ابتدای آفرینش، موجودات مقدس در شکل حیوان یا گیاه متصور می‌شدند به نحوی که در میان اسطوره‌های ملل مختلف این موضوع قابل رؤیت می‌باشد و حتی امروزه در میان سرخ پوستان آمریکای شمالی الهه‌ها اغلب در شکل و شمایل حیوانات ترسیم می‌شوند.

در اساطیر ملل گوناگون از سومر تا یونان و رم و تورکوها و سرخ‌پوستان بسیاری از شخصیت‌های اسطوره‌ای علائمی از منشاء حیوانی دارند. در اساطیر یونان دیونیزوس غالباً به شکل یک گاو نر به تصویر کشیده می‌شود. در اساطیر آذربایجان اوغوز (آق اوس) کلمه اؤکوز را به ذهن متبادر می‌سازد یعنی فی‌الواقع هر دو کلمه ریشه‌اشان همان «آق – اوس» می‌باشد فی‌الواقع این یک باور عمومی در فرهنگ اساطیری ملل گوناگون است که نیاکان انسان‌ها، حیوانات یا گیاهان بوده‌اند.

«در بینش اسطوره‌ای میان فرد و حیوان هم‌نامش نزدیکترین پیوند وجود دارد. انسان در طبیعت حیوان مشارکت می‌کند و هم خصوصیات خود و هم عیوب آن را دارد و حیوان به عنوان همزاد انسان و من دیگرش در نظر گرفته می‌شود.[2]»

---

۱ - صور ابتدایی حیات مذهبی، پیشین ص ٦٤

۲- همان، ص ۲۲۲

توتم عامل اصلی تقسیم بندی اجتماعی و پیدایش زبان

در فرآیند شکل‌گیری دین، انسان با توجه به تجارب حسی خود و درک و فهم طبیعت و نیروهای موجود در آن با یک بینش اساطیری نسبت به پدیده‌های موجود در طبیعت واکنش‌های ذهنی بروز داده و با عقل اسطوره‌ای خود به تبیین عوامل شناخت در طبیعت پرداخت که صد البته این موضوع در مراحل مختلف شناخت از مقطع زمانی خاص نسبت به دوره‌های بعد متفاوت از هم بوده است و آنچه حائز اهمیت بود تکاپوی انسان اسطوره‌ای در فرآیند فهم و شناخت و تبیین و تحلیل و تأویل نیروهای حاکم بر طبیعت و عناصر موجود در طبیعت بود و بنا به عقل اسطوره‌ای خود و با برداشت‌های ذهنی خویش تصورات خود را در قالب بینش دینی مدون نموده و اسطوره‌های مبتنی بر دین را بارور ساخت و حتی در نحوهٔ آفرینش نیز این تصورات را به مثابهٔ کارکردهای دینی عنوان می‌نمود به طوری که «در اندیشهٔ بدوی خویشاوندی خونی به شکل فیزیولوژیک صرف تعبیر نمی‌شود ولادت انسان یک امر اسطوره‌ای است نه یک عمل جسمانی، قوانین تولید مثل از راه آمیزش جنسی شناخته نیستند بنابراین، ولادت همیشه نوعی حلول مجدد یا تناسخ شناخته می‌شود. قوم آرونتا در مرکز استرالیا عقیده دارند که ارواح مردگان که به توتم آنها تعلق دارند در نقاط معین منتظر فرصت تجدید ولادت خود هستند و در تن زنی که از آن نقاط بگذرد وارد می‌شوند. حتی رابطهٔ میان کودک و پدرش را به عنوان یک رابطهٔ جسمانی صرف در نظر نمی‌گیرند این جا نیز پیوند واقعی جای علیت را می‌گیرد. در دستگاه‌های توتمی، نسل حاضر نه تنها از نیاکان جانور پدید آمده است بلکه خود عین تجسّم آن نیاکان است در نظر ذهن بدوی طبیعت خود یک چیز مادی نیست که تابع قوانین عادی باشد یک جامعهٔ واحد جامعهٔ زندگی همه موجودات جاندار و بی‌جان را در برمی‌گیرد نزد قوم زونی نه تنها اشیای مادی بلکه اشیای مصنوعی نیز نه تنها خورشید و زمین و دریا بلکه ابزارهای ساختهٔ انسان نیز به نظام بزرگ زندگی تعلق دارند.[1]»

آنچه در این نوشتار از چشم‌انداز دینی حائز اهمیت می‌باشد مضاف بر کارکردهای اسطوره‌ای در خلق اندیشه، درک و فهم متناظر بر ابعاد و شقوق مختلف شناخت هستی، مبتنی بر توتم و در جوار آن گفتمان خاص یعنی توتم، تولیدات زبانی خاص در میان هر شعب و قبیلهٔ خاص می‌باشد. به تعبیری دیگر با تمرکز بر کار ویژه‌های اسطوره‌ای، دین

---

۱ - افسانهٔ دولت، پیشین صص ۵۵-۵۴

عاملی در راستای تبیین علل گوناگون متجزی شدن و انشعاب انسان اساطیری به قبایل گوناگون می‌باشد یعنی فی‌الواقع به جهت نگرش اسطوره‌ای مبتنی بر دین خاص که تحت لوای توتم تحقق می‌یافت این اندیشه خاص، زبان خاص خود را تولید می‌کرد پس در یک فرآیند طولانی و درازمدت در طی اعصار و با بوجود آمدن ادیان متفاوت در فراگرد تاریخ و شکل گیری توتم‌های متفاوت از هم در رابطه با کائنات و عناصر طبیعی که هر کدام کار ویژه‌ای خاص برعهده داشتند؛ النهایه چنین رویه‌ای در ارتباط با زبان انسانی پدیدار گردید که آن زبان اولیهٔ اسطوره‌ای، در فراگرد تاریخ تحت تأثیر اندیشه‌های متفاوت از هم که خود بازتابی از اندیشه‌های دینی حاکم بر قبیله بود به مرور ایام با سهو و نسیان انسان‌های مابعد قرار گرفت. پس ادیان و توتم‌ها باعث بوجود آمدن قبایل متفاوت از هم گردیدند و در مسیر تاریخ با بوجود آمدن تضادهای گوناگون فکری، تضادهای زبانی نیز گسترش یافت و در مراحل بعدی حیات این عوامل مؤثر هر چه بیشتر باعث ازدیاد وجوه افتراق و تضادها در میان قبایل و اقوام گردید تا اینکه بعد از سپری شدن ایام مدید هر یک از آن ادیان ابتدایی که در کسوت توتم خودنمایی می‌کردند خود به یک زبان خاص مبدّل گردیدند که در بر دارنده افکار متباین و زبان متفاوت از همدیگر بودند. پس ادیان اولیه خود عاملی در راستای شکاف فرهنگی و زبانی و آیین و رسوم متفاوت از هم در میان انسان‌های اولیه بوده است و باید گفت که ادیان اولیه در کسوت توتم متجلی گردیده و عامل اصلی بوجود آمدن شعب مختلف انسانی و قبایل مختلف شده است که هر کدام یکی از عناصر هستی را به مثابه عامل اصلی هستی و کائنات مجسم می‌نمودند و در ارتباط با آن توتم، آیین‌ها و آداب و رسوم را خلق و به دنبال آن واژگان در خور آن توتم را نیز ابداع کردند که نتیجه آن به فراموشی سپرده شدن زبان و واژگان اولیهٔ انسان در ارتباط با کل کائنات و عناصر موجود بود.

توتم در زمرهٔ مؤلفه‌هایی است که باعث تکثیر اندیشه‌های متفاوت از هم در میان قبایل و طوایف مختلف گردیده است و باید گفت که توتم خود باعث بوجود آمدن قبایل و طوایف شده است به نحوی که این توتم است که همزمان با تولید اندیشه‌های متفاوت موجبات تولید واژگان متفاوت از هم را رقم زده است و به مرور ایام در مسیر تاریخ باعث دور شدن انسان‌ها از همدیگر گردیده و موجبات شکل گیری واژگان و النهایه زبان‌های متفاوت را فراهم ساخته است.

«توتم صرفاً یک نام و یک نشانه نیست در جریان مذهبی است که این تزئین‌ها مختص توتم می‌شود و در عین حال توتم یک اصطلاح خاص جمعی است که خصوصیت مذهبی دارد و فی‌الواقع در ارتباط با این خصوصیت است که اشیا، به مقدس و پلید طبقه‌بندی می‌شوند. توتم هر نوع ویژه‌ای از اشیاء مقدس است.[۱]»

توتم یک امر مقدس و الهی است و برای این امر مقدس، هر طیف و قبیله‌ای آیین‌های گوناگونی را بوجود می‌آورد و به تبع آن، اندیشه‌های گوناگون و واژگان نوین در ارتباط با هر توتمی پدیدار می‌گردد و النهایه در این پروسه، زبانی نوین زاده می‌شود و این زبان با توتمی دیگر که آن نیز برای خود واژگانی هم شأن با ارزش‌های خود خلق نموده است اختلافات فاحشی را پیدا می‌کند.

پس توتم خود یکی از عوامل موثر در انشقاق‌های زبانی بوده است. اگر بپذیریم زبان، مولود اندیشه‌های اسطوره‌ای انسان ابتدایی بوده و تصوری از کائنات و هستی و عناصر طبیعی است؛ به تبع آن باید بپذیریم که با تسری یافتن اندیشه‌های گوناگون در طی زمان، بازتاب‌های متفاوتی را در میان مردمان از خود برجای می‌گذارد و این درک و بینش و فهم، واژگان هم شأن و هم طراز خود را تولید می‌کند و النهایه زبان‌هایی متفاوت از هم بوجود می‌آیند که بینش دینی و توتم، عامل اصلی آن است.

---

۱ - صور ابتدایی حیات مذهبی، پیشین ص ۱۶۱

فصل ۵

تحلیل و توضیح واژگان اساطیری

«سو» و نقش آن در زندگی و زبان انسان

همان گونه که پیشتر در بخش‌های قبلی عنوان گردید «سو» محاط بر کل هستی است و از جنبهٔ عینی تأثیرگذار بر هر عنصری و تشکیل دهندهٔ بخش اعظم هر شی‌ای می‌باشد و به جهت شکوه و عظمت بنیادین خود، تسخیر کنندهٔ روح و روان انسان ابتدایی بوده است. پس مضاف بر اینکه در عالم واقع «سو» آسمان و زمین را احاطه نموده است؛ بر همین سیاق انسان را نیز در دایرهٔ حیرت خود فرو بورده است و انسان به جهت این دریافت شهودی خویش از پیرامون خود در بدو خلقت، بدین فهم و شناخت و معرفت نائل آمد که «سو» را به عنوان یک واقعیت بیرونی و مؤلفهٔ تأثیرگذار در زندگی بپذیرد.

این عنصر در وجود انسان جایگاهی رفیع باز یافت و زبان انسان در یک فراگرد زمانی به آینه‌ایی جهت بازتاب آن شکوه و عظمت مبدل گردید و انسان این عنصر را به نمودی فعال و پویا و پر تحرک در جریان زندگی بدل کرد به نحوی که زبان و واژگان انسان نیز به نمودی از آن عنصر محاط بر هستی تبدیل شد و «سو» مضاف بر هستی و طبیعت، انسان را نیز به جزئی از خویشتن بدل کرد و از این رهگذر این عنصر، انسان را به ابزاری جهت سیالیت بخشیدن به خویش در فراگرد زمان مبدل نمود و «سو» صرفاً آب موجود در اقیانوس و چشمه و باران فرود آمده از آسمان نبود؛ اینک سو حتی ذهن، اندیشه، فکر، فهم و شناخت انسان نیز بود و زبان و واژگان جاری در زبان انسان؛ سو درک و دریافت انسان از هستی بود و صرف نظر از اینکه «سو» زمین و آسمان را در ید قدرت خود داشت شاکلهٔ وجودی انسان نیز بود؛ تمامی هستی از سو است و آن تصویر موجود در هستی، در ذهن انسان خویشتن را به امری مطلق تبدیل ساخت و از این رهگذر در ذهن انسان اولیه، سو خود هستی تلقی می‌شود و فراتر از آن خدای هستی است و حتی این عنصر در برگیرنده آتش و مکان و مأمن آن است و فی‌الواقع «سو» خود هم آب است و هم آتش و در ابعاد اسطوره‌ای خود، در بر گیرندهٔ همه عناصر هستی است و به همین خاطر نیز سو در زبان انسان اولیه، به آتش و حرارت نیز اطلاق می‌شده است و جایگاه آتش در درون آب نیز بوده است و همان گونه که در فصل مربوط به آفرینش اشاره گردید، در میان بعضی از اسطوره‌ها، ماه و خورشید خود از اعماق آبها بیرون می‌آیند و در درون دریاچه‌ای جای می‌گیرند و همچنین در اساطیر هندی آگنی (آق نو) یعنی آتش، جایگاه‌اش در آب می‌باشد و هم او از همسر خود «سوآها» فرزندی به نام «سوجی» دارد.[1]

---

۱ - ریگ و دا، پیشین ص ۱۰۷

در زبان تورکو نیز «سو» خود مضاف بر آب، به نور و روشنایی نیز اطلاق می‌گردد و در زبان بعضی از اقوام تورکو من جمله یاکوت‌ها و باشقیردها به ستاره «سولواوس» و «سول تواوس» گفته می‌شود و به بخاری در تورکو «سوبو» گفته می‌شود. صدالبته خود کلمهٔ ستاره، در اصل مشتق شده از سو می‌باشد و اصل آن (سو+ تو+ رُ) بوده است.* خود کلمه سوختن در زبان فارسی برگرفته شده از سو می‌باشد و در زبان تورکو همچنین به خاموش شدن آتش و نور سو- اؤلمک (سؤنمک) گویند.

به هر تقدیر آنچه از اساطیر گوناگون در میان ملل می‌توان استنباط نمود این است که «سو» در بدو آفرینش، در مرکز توجه انسان اولیه قرار گرفته و برتر از هر چیز دیگر در هستی بوده است. پس فی‌الواقع اولین چیزی که در هستی، انسان با آن درگیر و رو در رو بوده، «سو» می‌باشد و «سو» خود ذهن، درک و فهم انسان از هستی، طبیعت و جهان آفرینش می‌باشد و بدین منظور نیز «سو» با تسخیر نمودن ذهن انسان به مثابه قدرت بلامعارض، همیشه فکر، روح و روان انسان را معطوف به خود داشته است و از همین رهگذر نیز در اندیشهٔ انسانِ اولیه آتش و نور و حرارت بر ساخته از «سو» می‌باشد.

سو، نماد پاکی و درخشندگی و بیش از همه نماد قدرت به شمار می‌رود و از این رو است که نام اکثر پادشاهان در دوره‌های مختلف اساطیری و تاریخی با این واژه عجین است و حتی در نام مکان‌ها و نواحی مختلف و اقوام مختلف، واژهٔ سو را می‌توانیم مشاهده کنیم که مبین قدرت و شکوه و عظمت سو می‌باشد که ما، ملل و قبایل بی‌شماری را در طی تاریخ سراغ داریم که نام «سو» را با خود یدک می‌کشند. از آمریکا گرفته تا هند و تورکوستان و استرلیا و آفریقا و آسیا و اروپا اقوام مختلف و پادشاهان مختلف را سراغ داریم که نام آنها «سو» است و همچنین مکان‌ها و نواحی و شهرها و روستاها، رودها و کوه‌های زیادی در سرتاسر دنیا سراغ داریم که نام «سو» را با خود یدک می‌کشند. «سو» نماد پاکی و باروری رشد و تجدید حیات است که راز آفرینش را هم با خود دارد و در هر چیزی و هر شی‌ای نمود پیدا می‌کند و از اجزای متشکله و وجودی هر چیزی می‌باشد.

«سو» از آنجا که فکر و روح و روان انسان را به صورت مدام به خود مشغول داشته است، پس در نمود آوایی یافتن آن تفکر تحت تأثیر «سو»، خود به صورت واژه متبلور

*** - این واژه یعنی ستاره در زبان تورکو که به عنوان اسم دخترانه بر روی دختران گذارده می‌شود قدیمی‌ترها آن را به همین صورت یعنی «سوتورا» تلفظ می‌کنند.**

گردید و این واژهٔ از جنس «سو» بر پدیده‌های گوناگون در هستی بر هر چیزی از نبات، جماد، کوه، دشت، زمین، ستاره، انسان، اعضا و جوارح وی و نیز حیوانات، حشرات و پرندگان که همگی جنس‌اشان از سو است بر همین سیاق نیز نام «سو» بر این موجودات اطلاق گردید.

«اوس» و رابطهٔ آن با «سو» در حیات و زبان انسان

همان گونه که قبلاً ذکر شد «اوس» دومین عنصری بود که انسان اولیه بعد از «سو» با آن مواجهه شد و صد البته تأثیرگذارتر از «سو» بر روح و روان وی بود اما چون بعد از «سو» وجود وی را تسخیر نمود، خود از جنس «سو» بود. لیکن بر اثر مشتبه شدن این دو عنصر به جای هم در کاربورد واژگانی، انسان اولیه، «اوس» واژه همجنس با «سو» را آفرید و فی‌الواقع با تلفظ معکوس آن، این واژه در دایرهٔ تفکر انسان در بعد از خلقت قرار گرفت یعنی باید گفت اولین واژهٔ آفریده شده توسط انسان «سو» بوده است چرا که اولین عنصری که انسان از جنبهٔ عینی با آن درگیر شد «سو» بود که به صورت عینی آن را درک کرده بود و بر همین سیاق نیز اولین واژه‌ای که ساخت «سو» بود و با تأسی از آن و به دنبال آن دومین واژه‌ای که می‌توانست بسازد «اوس» بوده است و فی‌الواقع انسان دومین واژه را نساخت بلکه با معکوس نمودن واژهٔ «سو» همان گونه که آتش و نور و حرارت از «سو» زاده شده بود، واژهٔ «اوس» نیز از «سو» زاده شد.

کل کائنات از دو عنصر «سو» و «اوس» تشکیل یافته است و «سو» و «اوس» خود مشتقات جدیدی را بعدها بوجود آورده‌اند که جزئی از «سو» و «اوس» می‌باشند و اجزاء تشکیل دهنده تمامی هستی به نوعی به این دو عنصر منوط و مربوط می‌باشند و این دو عنصر سیطرهٔ خود را تا عمق وجود انسان ابتدائی گسترش می‌دهند و در سامان دهی شکل اولیهٔ ذهن بشری جایگاه بس رفیعی را کسب می‌کنند و فی‌الواقع ماهیت بیرونی و کارکردهای فعالانه این دو عنصر در حیات و هستی موجبات شکل گیری این تفکر و اندیشه را در انسان ایجاد می‌کند که هر چه هست فقط «سو» و «اوس» است و لاغیر و به نوعی این عناصر محاط بر هستی می‌باشند و درون هر ذره‌ای را که بشکافی، «سو» و «اوس» در نهاد آن جای گرفته است تا جایی که این گسترهٔ اندیشه نه اینکه آمیخته به تصورات و تخیلات ذهنی بشر اسطوره‌ای باشد، بلکه واقعیات بیرونی جهان پیرامونی خود را بر انسان و اندیشه و طرز تفکر او تحمیل نموده است و این جهان بیرونی در جهان درون

انسان تلقی‌ای از این نوع را دامن زده است که تمامی هستی از «سو» و «اوس» شکل یافته است و این طرز نگرش طبیعتاً دوباره بعد از عبور از پالایش‌های ذهنی انسان به همان شکل اولیه نمود آوایی می‌یابند به تعبیری دیگر کل جهان پیرامونی ما و همهٔ اجزای طبیعت و کائنات از «سو» و «اوس» آفریده شده‌اند و این یک امر بدیهی و واقعی است که صرف نظر از دیدگاه اسطوره‌ای انسان ابتدائی، امروزه نیز بر آن صحه گذارده می‌شود. این واقعیت بیرونی در نهاد انسان و تفکر وی خویشتن را وارد ساخته و سپس به شکل واژگان از فیلتر ذهنی انسان عبور می‌کند و صافی ادراک انسان با تمسک به قدرت خلاقانه تصور و تخیل ابتدایی که تنها سلاح ممکن در رودررویی با کل کائنات بوده است آن هستی متشکل از «سو» و «اوس» را به صورت واژگان دوباره خلق می‌نماید و این واژگان خود فرزندان جهان بیرونی می‌باشند که نطفهٔ آن را طبیعت در ذهن انسان کاشته است، لیکن انسان با قدرت خلاقانهٔ خود به آنها اصالت و هویتی در خور شأن‌اشان بخشید و بلکه به عبارتی اُخری، این انسان بود که به کل کائنات هستی‌ای دوباره بخشید چرا که آنها بدون انسان معنی و اعتباری را نمی‌توانستند داشته باشند و انسان به تمامی جهان آفرینش با توسل به اندیشه و قدرت تخیل خویش زندگی دوباره بخشید «سو» را زنده کرد «اوس» را به اوج قدرت رساند که ارج و قربی داشته باشد که در خورِ شأن اوست این دنیا با تمامی اجزای خود میلیون‌ها سال قبل از انسان نیز وجود داشت لیکن این انسان بود که به آنها معنی بخشید و با تمسک به ذهن خلاقانهٔ خود آنها را حیاتی دوباره داد.

این امر یعنی نامگذاری بر روی پدیده‌های تأثیرگذار بر زندگی انسان و ارواح، اعم از سود رساننده و خیّر و ارواح خبیثه و شرور، باعث شد که به تبعِ واژهٔ «سو» انسان بر روی آن عناصر نام‌هایی بگذارد و رفته رفته مجموعهٔ این واژگان عاملی مؤثر در بوجود آمدن چیزی تحت عنوان زبان در میان انسان ابتدایی واقع گردید.

آری مجموعهٔ عناصری از قبیل عناصر طبیعی و ارواح خیر رساننده و شریر خود باعث بوجود آمدن زبان انسان گردید و انسان اولیه در راستای فکر و برداشت ذهنی خویش ، هر کدام از این ارواح و عناصر طبیعی را که در آفرینش هستی تأثیرگذار می‌دانست پس بر آن شی و عنصر مجموعهٔ آن نام‌هایی را قرار می‌داد که احتمال می‌داد آن ارواح و آن عناصر در آفرینش آن دست دارند که ما در اینجا کلاً در طی قرون متمادی صد البته در دورهٔ اساطیری، مجموعه واژگانی را که انسان در بدو امر خلق نموده است و بعدها این واژگان در دورهٔ تاریخی در زبان انسان دانسته و یا ندانسته کاربورد داشته است و بر اسامی

اشخاص یا مکان‌ها و یا جانوران و یا زمان‌ها و کلاً بر هر پدیده و عنصری اطلاق شده است را به نوعی در اینجا می‌آوریم تا نشان دهیم که زبان انسان برگرفته از اسطوره‌ها است و به تعبیری دیگر عامل اصلی بوجود آمدن زبان انسان به غیر از اسطوره‌ها و برداشت ذهنی از عناصر طبیعی چیزی دیگر نبوده است و این اساطیر همگی یک منشا و خاستگاه مشترک دارند و چون گفتیم که همهٔ اساطیر خاستگاه مشترک دارند پس، از آنجایی که زبان امری بر ساخته از اسطوره است نهایتاً زبان‌های انسان‌ها نیز همگی خاستگاه مشترکی دارند و چون زبان‌ها همگی خاستگاه مشترکی را دارا هستند، بنابر این باید این خاستگاه مشترک جایگاه خاص و مشترک نیز داشته باشد که در طی اعصار و قرون متمادی به جهت بوجود آمدن اساطیر و نگرش‌های متفاوت و متضاد از هم و دور شدن آن موج اولیه در ذهن انسان، رفته رفته بزرگتر گردید و آن اندیشه هم در طی زمان بر اثر دور شدن از هستهٔ اولیه، بزرگتر گردید و در فرآیند زمان چیزهای بسیار زیادی بر آن افزوده شد و چون این امواج با هستهٔ اولیه‌اش دیگر ارتباطی نداشت، تحت تأثیر جریانات و القائات و اندیشه‌های دیگرگون قرار گرفت و هرکس فرهنگ و تمدنی را به فراخور برداشت خود اکتساب نمود و چنین شد که انسان‌ها با سلایق و افکار متفاوت و بوریده از هستهٔ اولیهٔ اندیشهٔ اسطوره‌ای حاکم بر نوع بشر، برای خود مسیری دیگرگون را انتخاب نمود لیکن آن افکار و اندیشهٔ اولیه که به صورت واژگان در زبان بشر نمود یافته بود به صورت مشترک در زبان تمامی ابنای بشر به نوعی زنده ماند، یعنی فی‌الواقع در گذشته‌های دور چون آن واژگان اساطیری بر کوه، دشت، دریا، شهرها، روستاها، نام حیوانات، پرندگان و انسان‌ها گذارده شده است هنوز هم زنده‌اند. هر چند در اکثر زبان‌ها معنی آنها مورد تطوّر و دگرگونی و تغییر واقع شده است و یا از حیث فونتیکی و تلفظ به نوعی دگرگونی در آنها حاصل شده است لیکن اصالت و هویت اصلی آنها هنوز هم به نحو معجزه آسایی از دست‌بورد زمان در امان مانده است.

موضوع دیگری که باید در اینجا بدان اشاره کنیم این است که واژهٔ «سو» در گذشته‌های دور در دورهٔ اساطیری در زبان همهٔ اقوام و ملل بدین شکل کاربورد داشته است. لیکن در دوره‌های بعد از اساطیر اولیه، با توجه به نگرش و اندیشهٔ توتم گونه و بوجود آمدن اندیشه‌ای از نوع دیگر در ارتباط با عناصر طبیعی در صحنهٔ حیات و جایگزین شدن عناصر دیگر به جای «سو» موجبات بروز و ظهور تفکرات دست دوم گردید و به

دنبال آن نیز، واژگان دست دوم و پایین‌تر از «سو» جای این عنصر را گرفتند. بر فرض «وُ» یا «مو» از جمله واژگان، یا به تعبیر درست‌تر در زمرهٔ عناصری در هستی بودند که شأنی پایین‌تر از «سو» داشتند، لیکن بر اثر تفکرات دیگرگونه و قرار گرفتن قبایل و اقوام در مقابل هم به جهت برداشت‌های متفاوت از هستی و جهان آفرینش و عناصر تأثیرگذار در آن، بعضی از اقوام توتم‌های دیگرگونه‌ای را برای خود آفریدند و عناصر دیگری را در مرکز توجه خویش قرار دادند و اینگونه شد که بر فرض در زبان انگلیسی که خود در زمرهٔ زبان‌های اساطیری است «وُ» جای «سو» را گرفت با این توضیح که در برهه‌ای از زمان در زبان انگلیسی «مو» جایگزین «سو» شده بود؛ همان‌گونه که در زبان عربی امروزه هم کاربورد دارد یعنی در زبان عربی به «سو» «مو» یا «ما» گفته می‌شود در زبان تورکو نیز در گذشته‌های دور بعضی از قبایل و اقوام به «سو» «مو» می‌گفته‌اند لیکن حقیقت امر این است که «مو» در زبان بشر ابتدایی به عنصری دیگر و به چیزی دیگر اطلاق می‌شده است. به هر تقدیر در زبان انگلیسی نیز حتی در گذشته‌های دور به water «سو» می‌گفتند.

«علامت آب پیش از آنکه در کتابت وضع و معمول گردد در نقاشی‌هایی که از لحاظ مردم ابتدایی دارای ارزش جادویی و سحرآمیز بوده، وجود داشته است. از دولت قوم نگاری می‌توانیم این علامت را در تزئینات اشیاء مقدس و خانگی همهٔ اقوام تشخیص دهیم این علامت که جهانی و عالمگیر است دو گونه است بدین قرار  یا ۸۸۸ به هنگام اختراع خط از این علامت حرف مقدس الفبای کهن که همان m باشد به دست آمد. در نخستین الفباهای یونانی و لاتینی m چهار ساق مورب یا خمیده داشت و به صورت دو ۸ چسبیده به هم ۸۸ نوشته می‌شود حروف ۷ و ۷۷ امروزه نیز همان شکل را، منتهی به صورت معکوس دارند.

در خط فینیقی، ده قرن پیش از میلاد حرفی که بعدها S لاتین شد شکل W کنونی ما را داشت که آن نیز علامت موج بود. همچنین S عبری باستان هشت قرن پیش از میلاد مسیح.

آموزهٔ سری تعلیم می‌دهد که در نزد آریائیان و سامیان حرف m همواره حرف اول کلمات مربوط به آب و ولادت مردم و جهان بوده است.

در زبان سانسکریت حرف m اولین حرف لغات مانترا mantras (لفظی که قدرت خلاقه جادویی دارد) مانو (manou) (خالق) مایا maya (شبهه و پندار ناشی از ولادت در

دنیای اشکال و صور) مولاپراکریتی mulaprakriti (مادهٔ اصلی مقدم بر پیدایش کیهان که از آن عالم‌ها پدید می‌آیند) و غیره است.

در اساطیر آشوری – بابلی، زن ایزد، مامی (mami) قومی را به جهان آورد. در نزد قوم اینکا، دو الهه ماما (mama) نام داشتند. یکی ماماکیلا (mama-quilla) که پشتیبان زنان شوی کرده بود و دیگر ماماکوشا (mama-cocha) نماد آب و باران

... الهه مادر و فرزند کوچک‌اش که نیمه ایزد و نیمه انسان بود از قدیمی‌ترین دوران باستان هر جا که اقوام برزگر می‌زیستند پرستیده می‌شدند و الهه مادر نمودگار طبیعت و فرزندش معرف میوهٔ این طبیعت بار گرفته از عنصر آسمان یعنی باران یا آب آسمانی ضامن بیمرگی بودند بعدها کلیسای مسیحی آن اندیشه را گرفت و به شکل نوی در آورد.

الهه مادر که جاودانه دوشیزه و باردار است، در دوران پیش از مسیحیت نام‌های ma و mata داشت او را به نام‌های بانوی سراسر زندگی، مبدأ هر ولادت، بانوی کشتزار، خاتون رستنی‌ها، الهه کلبه، بانوی صاحب بره، مادر حاصل خیزی، مادر برکت و آبادانی و غیره نیز می‌خواندند.

مردم «کرت» و «اژه» به این زن ایزد، نام اوما Umma و آما Amma داده بودند که این اسامی سرانجام ساده شده به صورت ma در آمد مردم بین‌النهرین باکره مادر خود را (ماه) mah می‌نامیدند.

... اما حرف (s) نیز که در آغاز نشانهٔ آب بود در واژه‌های source (چشمه) ruisseau (جویبار) ruisseler (ریزان بودن چون جوی)Sourcier (شخصی که مدعی کشف چشمه‌های زیر زمینی بوسیلهٔ ترکه یا آونگ است و غیره وجود دارد.[1]»

هدف از آوردن این قسمت از نوشته‌های «م.لوفر- دلاشو» در ارتباط با «سو» در زبان انگلیسی صرفاً این است که علی‌رغم اینکه در حال حاضر در زبان انگلیسی به «سو» water گفته می‌شود در گذشته‌های نه چندان دور «مو» عنصری در ارتباط با سو در زبان انگلیسی بود و فراتر از آن در گذشته‌های دور در دورهٔ اساطیری بدان «سو» می‌گفتند و گفته‌های م.لوفلر و دلاشو خود دلیلی است بر این مدعی و بیشتر در این ارتباط در بخش واژگان خواهیم دید زبان همهٔ انسان‌ها من جمله زبان انگلیسی و بلکه هر زبان دیگر تحت تأثیر عنصر «سو» بوده است و هم گام با دیگر عناصر موجود در طبیعت که در زبان انسان

---

۱ - زبان رمزی قصه‌های پریوار پیشین ص ۱۴۱-۱۳۸

ابتدایی متجلی گردیده، مجموعهٔ واژگان انسان‌ها را رقم زده است و صد البته صرفاً این عنصر یعنی «سو» در ارتباط با زبان انسان‌ها نبوده است که واژگان وی را رقم زده است بلکه عواملی و عناصری همچون قو، مو، یو، جو، نو، رُ، تو و غیره... که هر کدام به یک عنصری در طبیعت و ماورای آن وابسته هستند و زندگی انسان کلاً در ید قدرت آنها است واژگان انسان را می‌سازند. پس واژگان و زبان انسان نیز از این امر مستثنی نبوده و زبان انسان ابتدایی نیز ساخته شده از این عناصر موجود در هستی می‌باشد همان گونه که هستی را این عناصر برساخته‌اند و کلاً هر چیزی در طبیعت و ماورای آن تحت قدرت این عناصر می‌توانند وجود داشته باشند؛ نام این عناصر را بر تمامی اجزای عالم گذارده‌اند.

واژگانی که در آفرینش آنها «سو» نقش اول و برتر را دارد

در اینجا به واژه‌هایی که در آفرینش آنها «سو» نقش اول را دارد می‌پردازیم و این توضیح را در بادی امر می‌افزاییم که رویکرد کلی ما در تحلیل و توضیح و تنقیح واژگان از چشم‌انداز زبان‌شناسی، رویکردی سامانگرایانه خواهد بود فی‌الواقع در طی اعصار و قرون واژهٔ «سو» با مواجهه شدن با تحولات آوایی و چکش کاری‌ها به «سی» یا به «سا» یا به «شو» و «شا» و «شی» و یا به «زُ» و یا به «ضو»، «ضا»، «ژ» بدل شده است و یا در زبان‌های گوناگون، امروزه واج‌ها و آواهای آنها تغییر یافته است لیکن ما کمتر به این لغات پرداخته‌ایم و اگر از حیث محتوایی کلمه‌ای در ارتباط با «سو» باشد و از حیث ظاهری نیز با «سو» قرابت آوایی داشته باشد بدان اشاره می‌کنیم. این موضوع نیز قابل ذکر است که خواه ناخواه به همراه «سو» دیگر عناصر تأثیرگذار در هستی نیز پدیدار می‌شوند. واژهٔ «سو» با دیگر تعینات خود که فی‌الواقع در حکم صفات و ویژگی‌های این عنصر اولیه در حیات هستند ترکیب شده و کلمات نوینی را در حوزهٔ زبانی تولید می‌نماید پس «سو» با ترکیب شدن با عناصر دیگر، کلماتی از قبیل «سواوس» «سوکو» «سوقو» «سوفو» «سوجو» «سولو» «سوتو» «سوبو» «سویو» «سونو» «سورُ» «سووُ» «سوهو» «سواو» و «سوسو» را تولید می‌کند و پس از آن با ترکیب شدن با عناصر یازدهگانهٔ مرکب واژگانی همچون «سور» «سوآن» «سوکون» «سوآی» «سوآل» «سوآق» «سواین» «سوآب» «سواوت» ، «سوآه» و «سواوم» را به وجود می‌آورد و النهایه سو با ادغام با عناصر بیست وهفتگانه سبب به وجود آمدن واژگان بی‌شمار در زبان بشری گردیده است که واژگان قید شده در زمرهٔ آنها هستند.

سو- مو- اور : یکی از اقوام پیشتاز فرهنگ و تمدن بشری در پنج هزار سال پیش که در تمامی عرصه‌های علم، معرفت و دانش، کشاورزی، اقتصاد، سیاست، صنعت، هنر و ادبیات شاهکارهای بی‌بدیلی از خویشتن به یادگار گذارده‌اند و تأثیرات زیادی بر ملل جهان در دوره‌های بعد گذاشته‌اند این قوم به ویژه بر یونان و اعراب و کنعانیان و عبرانیان و آرامیان و فارس‌ها تأثیرات زیادی نهاده و فی‌الواقع فرهنگ و تمدن دوره‌های بعدی اقوام و ملل خود بازتابی از فرهنگ و تمدن سومری می‌باشد. اینان در ساحه‌های مختلف از اقران خود برتر و از جنبهٔ خرد و عقلانیت در جایگاه رفیعی قرار داشتند و حتی از جنبهٔ علم

سیاست نیز این قوم برای نخستین بار در جهان، دولت شهرهایی را به صورت فدرال بر پای داشتند و سیستم حکومتی را برگزیدند که بعدها در یونان و روم به تأسی از سومریان آن را قوام و دوام بخشیدند. سومریان دو نوع مجلس در سیستم حکومتی خویش بوجود آورده بودند و در آن پادشاه نه قدرت مطلقه بلکه باید با شور و مشورت این دو مجلس کارهای خود را در کسوت قانون به اجرا در می‌آورد.

این قوم از آنجا که از نقطه نظر بینش اعتقادی و فلسفی «سو» را در ثقل ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی و دینی خویش نهاده بود و از گذشته‌های دور از ادوار اساطیری «سو» را به مثابه عنصر اولیهٔ حیات مورد ارج و قرب قرار می‌دادند و آن را در زمرهٔ مقدسات اولیهٔ خویش محسوب می‌داشتند و به ایزدی تحت عنوان «سومور» اعتقاد داشتند پس نام این قوم نیز خود برخاسته از نام این خدای بود یعنی خویشتن را به خدای «سومور» منتسب می‌کردند.

سو- مو- ار : از شهرهای مرزی ایران در گیلان غرب که احتمالاً از دورهٔ سومرها برجای مانده است و امروزه به شکل سومار نوشته می‌شود.

سو- مو- اور : نام یکی از اقوام تورکو زبان در سیبری

سو- مو- اور : نام جایگاهی در کنار کوه‌های آلتای در سیبری

سو- مو- اور- کند : نام یکی از شهرهای کشور ازبکستان که به صورت سمرقند نوشته می‌شود، این شهر از شهرهای باستانی تورکوها در آسیای میانه می‌باشد و دارای جایگاه سیاسی، فرهنگی، مذهبی و اقتصادی شایان توجهی در ادوار مختلف تاریخی بوده است نام این شهر نیز اخذ شده از نام سومر می‌باشد که در طی تاریخ، واژهٔ «سومر» به «سمر» مبدل شده است و واژهٔ «قند» نیز شکل دیگر کلمهٔ «کند» در تورکو به معنی شهر است بر خلاف گفتهٔ محمود کاشغری که می‌گوید این واژه در اصل از کلمهٔ «سمز» در معنی چاق یا همان شهر بزرگ می‌باشد؛ نیست و باید گفت اصلاً خود واژهٔ «سمز» نیز خود بر ساخته شده از واژهٔ «سومواوس» می‌باشد.

سو- مو- اور : بنا به اعتقاد تورکوهای کالمیک و تورکوهای تاتار و تورکوهای آلتایی و مغول‌ها، در معنی مرکز عالم می‌باشد که ارتباط مابین زمین و آسمان را ممکن می‌سازد و آنجا کوه کیهانی است. تورکوهای آلتایی آنجا را سه یا چهار طبقه و تارتارهای سیبری آن را هفت طبقه تصور می‌کنند و علاوه بر «سومور» به آن «سوبور» و« سومر» نیز می‌گویند. بنا

به اعتقاد کالمیک‌های تورکو زبان، خدایان به جهان هستی بخشیدند و از سومر به عنوان چوب دستی برای به حرکت در آوردن اقیانوس استفاده نمودند و آنگاه خورشید و ماه و ستارگان را آفریدند.ر.ک میرچا الیاده «شمنیسم» ترجمهٔ محمد کاظم مهاجری ص ٤٠٦

سو- مو- آن : کسی که هدایت کننده روح به دنیای مردگان است و ممکن است عارف و شاعر نیز باشد او مانند جادوگران قادر است معجزاتی از خویشتن نشان دهد. کسی که فن خلسه از خود نشان می‌دهد. در زبان مردم تورکو زبان یاکوت بدان «اویونو» و در زبان مغولی به آن «بوقو» یا «بو» گفته می‌شود ر.ک میرچا الیاده، شمنیسم، ترجمهٔ محمد کاظم مهاجری ص٤٠ این واژه بعد از گذر از دوره اساطیری به شمن بدل شده است.

سو – مو – آن (یولو) : شکل اصلی واژهٔ «سامان یولو» در زبان تورکو که معنی اصلی آن راه نوری و راه نورانی و جایگاه نورانی است چرا که «سو» در زبان اسطوره‌ای به معنی نور و روشنایی هم است در زبان تورکو «سوموآی» در معنی ماه نورانی می‌باشد که در نزدیکی‌های اورمیه نام منطقه‌ای است. لازم به ذکر است این واژه هیچ ربطی با واژهٔ «سامان» در معنی «کاه» ندارد و اصل آن «سومن» است.

سو – مو - آن : نور، آتش و آب در اساطیر هند باستان که به شکل سامن درآمده است. جایگاه آن در بالاترین نکتهٔ آسمان‌هاست و فراتر از آن چیزی نیست.

سو- بور : از نظر سومریان جهان به چهار منطقه تقسیم می‌شد و کشور سومر در جنوب در ناحیه‌ای بین کرانه‌های دجله و فورات قرار داشت، در شمال کشور سومر سرزمین «اور» بود در مغرب و جنوب غربی سومر نیز سرزمین «مرتو» بود و در شرق سومر سرزمین «سوبور» که شامل غرب ایران بود.

سو – نو : شکل اصلی واژهٔ سینا نام مردانه در تورکو که تکواژ اول یعنی «سو» به شکل «سی» در آمده است. واژهٔ «سو» به شکل‌های مختلف سا، سی، ضو، ژو، زو، ژی، صا و غیره در زبان‌های مختلف پدیدار می‌گردد و اصولاً باید گفت که بعد از به وجود آمدن عناصر شانزدهگانه در زبان انسان اولیه به مرور زمان عناصر شانزدهگانه به سه شکل متفاوت در زبان انسان تلفظ می‌گردید بر فرض عنصر «تو» به شکل‌های تو، تا، تی تلفظ گردید و یا عنصر «مو» به شکل مو، ما، می تلفظ گردید و یا «لو» به شکل‌های لو، لا، لی تلفظ شد و بر همین سیاق دیگر عناصر نیز بدینگونه خوانده شد که اتفاقاً در کتاب «لودین قورآی سومر» از کتیبه‌های به یادگار مانده از سومر با این موضوع مواجهه می‌شویم که در

آن «لودین قورآی» در بحث بر سر زبان سومری می‌گوید: « بعداً کتابی را که شامل هجاهایی مثل بو، با، بی؛ تو، تا، تی؛ اوب، آب، ایب بود به دستمان دادند می‌پرسید اینها چه هستند؟ جوابم این است الفبای زبان ما.» ر.ک لودین قورآی سومرص٦٦ این موضوع را نیز باید افزود که کلاً حروف الفبا در تمامی زبان‌ها برگرفته شده از این عناصر شانزدهگانه هستند به عنوان مثال حروف «د» و «ت» تحریفی از عنصر «تو» هستند و حروف «ژ»، «ز»، «ذ»، «ث»، «ش» و «س» تحریفی از عنصر «سو» می‌باشند و «خ» و «ق» تحریفی از عنصر «قو» می‌باشند. و «آ»، «اَ»، «اِ»، «ای» تحریفی از عنصر «او» هستند «ج» و «چ» از «جو» به وجود آمده و «ی» بدل از «یو» است.

سو- آل : پایتخت کرهٔ جنوبی که از دو عنصر «سو» و «آل» ساخته شده است باید گفت که در زبان کره‌ای، چینی و ژاپنی واژهٔ «سو» به وفور کاربورد دارد و حتی در اساطیر آنها نیز به کرات این واژه به کار رفته است و بر مکان‌های جغرافیایی نیز این واژه اطلاق می‌گردد دربارهٔ تکواژ دوم این کلمه یعنی آل به سر وقت خود توضیح خواهیم داد که در اینجا به صورت «ال» بکار رفته است.

سو- اوم- آی : منطقه‌ای در حوالی اورمیه در آذربایجان که به صورت صومای نوشته می‌شود با توجه به واژگان جغرافیایی اعم از نام روستاها، کوه‌ها، چشمه‌ها و رودها در این منطقه، باید گفت که این مناطق از مکان‌های باستانی و اسطوره‌ای تورکوها بوده است.

سو – اوم – آی : نام سرزمینی از آن سرخ پوستان در آمریکا که تکواژ اول یعنی سو به شکل سا درآمده است.

سو- مو-گون : خدای دشت و صحرا در میان سومریان

سو- بو : در زبان تورکو به بخاری گفته می‌شود که به صورت «سوبا» در آمده است و در این مورد «سو» در ارتباط با آتش می‌باشد و همان گونه که پیشتر گفته شد سو در زبان اساطیری به آتش نیز اطلاق می‌گردد.

سو- قو : در زبان عربی به کسی که آورندهٔ آب باشد گفته می‌شود که به شکل سقا در آمده است و کلمهٔ ساقی نیز خود بر ساخته شده از این واژه است.

سو – قو – رُ : سوخاری نوعی نان ترد و خشک

سو – رُ – نو – اوس : از پزشکان باستان که موضع وی معلوم نیست.

سو - تور : نام روز«یک شنبه» در تورکو، باید گفت که از ادوار اساطیری تورکوها نام خدایانی را که آنها را در زندگی خود و در هستی تاثیر گذار می‌دانستند بر روی ایام اطلاق

نموده‌اند و این نیز بر حسب اتفاق نبوده است بلکه بنا به تلقی خود چنین می‌پنداشتند که آن ایزد در این روز تاثیرات خاص خود را بر جای می‌نهد پس از این رهگذر نام آن ایزد را بر روی آن روز می‌نهادند و این امر در میان اکثر ملل از ادوار باستان رواج داشته است لیکن در ادوار تاریخی این نوع بینش در میان بعضی از ملل رو به افول گذارده است که فرهنگ و زبان تورکو نیز در زمرهٔ آنهاست و اگر امروزه نیز یادی در بعضی کتب تورکو از نام روزهای هفته در ادوار باستانی می‌گردد ما با سهو نسیان و با تحریفات عمده در این مبادی مواجهه می‌شویم. شکل صحیح ایام هفته در زبان تورکو بدین شکل می‌باشد ۱- یئل (شنبه) ۲- سوتور (یک شنبه) ۳- تواوس (دوشنبه) ٤- توربای (سه شنبه) ٥- سو (چهارشنبه) ٦- اوت (پنج شنبه) ۷- آی‌نو (جمعه) این موضوع را نیز باید افزود که در زبان باستانی چینی‌ها و نیز در زبان‌های ژاپن و کره نیز به منوال تورکو ایام هفته نام گذاری شده‌اند که عبارتند از:

	ژاپن	کره	
یکشنبه	Nichi yo bi	il yo il	**روز آفتاب**
دوشنبه	get su yo bi	wol yo il	**روز ماه**
سه شنبه	ka yo bi	ka yo il	**روز آتش**
چهارشنبه	sui yo bi	so yo il	**روز آب**
پنج شنبه	moku yo bi	mok yo il	**روز درخت**
جمعه	kin yo bi	kin yo il	**روز طلا**
شنبه	do yo bi	to yo il	**روز زمین**

باید گفت که در زبان‌های لاتینی، آلمانی، انگلیسی، فرانسه، هندی و دراویدی نیز نام گذاری روزها برگرفته از نام‌های خدایان اسطوره‌ای بشر اولیه بوده است که برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به زبان‌های مردم جهان میشل مالرب ترجمهٔعفت ملا نظری از ص٤۱٥-٤۲۰

سو – اور – مو – آق : (سورماق) از روستاهای اطراف بوشهر

سو – اور : روستایی در اطراف سردشت از شهرهای غرب آذربایجان

سو – اوس : به زبان هندی خوک آبی را گویند و آن حیوانی باشد مانند مشکی پر از باد و خرطومی دارد. (دهخدا)

سو – اوس : نوعی سوسمار را گویند سوزنی سمرقندی گوید:

مستغرق نعیم وبند اهل هنگ و هوش از غم نجات یافته چون سوس از نهنگ

سو – اور – اوس : نام اصلی نمرود ر. ک دهخدا واژهٔ سوروس

سو – سو – آن : شکل اصلی واژهٔ سوزن که در سانسکریت به شکل سوسو در اوستا به شکل سوکو در پهلوی به صورت سوکن و در زبان بلوچی به شکل سوسین آمده است در تورکو نیز نوعی سوزن بزرگ را سواوس گویند که همگی در ردیف واژگان اساطیری هستند.

سو – اوس : نوعی گیاه و نیز نام درختی که ریشهٔ آن شیرین است.

سو – اوس : نام فرزند سام نوهٔ نوح

سو – اوس – ماق : نام یکی از امیران لشکر در زمان تیموریان

سو : نام یکی از فرزندان خالدبن ولید و به قولی از نوادگان ابوجهل که اولیای وی در کوه سلیمان در حوالی کابل سکنی گزیدند و مادرش نیز از قبطیان مسلمان بود.

سو – سفید : نام منطقه‌ای در افغانستان در زمان صفویان

سو – کو : از امیران لشکر آباقا در زمان تیموریان

سو – بو – تو – آی : نام یکی از فرماندهان در زمان غازان خان

سو – مو – تو : از خدایان سومر

سو – اونیس :پادشاه کیلیکیه

سو – سترات : از شاخابه‌های تانائیس

سو – لو – مو – اوس : (سولیمس) نام قدیم لیسیایی‌ها

سو – لو – سون : برادر پولوکراتس فرمانروای خودکامه

سو – لو – اوس : دماغه‌ای در مصر

سو – لو – اوس : شهری در قبرس

سو – لو – اوس : جلگه‌ای در نزدیک استرامون

سو – مو – رُ : شکل اصلی «سیمره» نام اصلی و باستانی دره شهر در خوزستان

سو – مو – مو – اوس : از نام‌های باستانی دریای خزر

سو – قور – اوس : از اسپارت‌ها سفیر اعزامی نزد گلون

سو – کو – لو – اوس : کورینتی که علیه طرح اسپارت‌ها برای ایجاد حکومت جباری در آتن قیام کرد.

سو – کو – اوس – تان : از نام‌های باستانی دریای خزر

سو – بو – اور – اوس : از شهرهای باستانی یونان

سو – بو – یو – کو : (سوبیاکو) شهری در ایتالیای مرکزی در پنجاه و سه کیلومتری رم

سو – کو – رُ : پایتخت بولیوی از کهن‌ترین شهرهای آمریکای جنوبی

سو – نو : واژه‌ای در زبان فنلاندی‌ها برای حمام بخار که اولین بار نیز آنها این نوع حمام را رواج دادند و گفته می‌شود که از هر سه نفر فنلاندی یک نفر در خانه‌اش دارای سونو است.

سو – نو : نام رودی در ایالت جورجیا و نیز نام بندر و شهری در همین ایالت در کنار اقیانوس اطلس

سو – مو – اور : نام شهری در غرب فرانسه بر کرانهٔ رود لوار

سو – نو – قو – وُ : نام منطقه‌ای در ژاپن که محل اسکان انسان‌های اولیه محسوب می‌شود پناهگاه‌هایی که وسعت آنها از دو یا سه متر بیشتر نیست.

سو – مو – آل – اوس: نام رشته کوهی در گیلان

سو – آن – قور : (سونکیر) منطقه‌ای باستانی در روسیه

سو – قو – تو – یو : نام سلسله پادشاهی در تایلند در ادوار باستان

سو – نور : نام گروهی از سرخ پوستان که آمریکای شمالی، آمریکای مرکزی و نواحی آند را تحت تصرف خود داشتند. ر. ک جهان پیش از تاریخ از دیدگاه نو ص۴۶۹

سو – اوس : نوعی کرم که جامه‌های ابریشمی را تباه کند که خاقانی نیز بدین شکل آن را آورده است:

سواوس را با پلاس کینی نیست کین او با پرند سوستر است

سو – اوس – تور : از شهرهای خوزستان که امروزه به شکل شوشتر درآمده است که در شعر خاقانی نیز آمده است.

سو – اوس – تور – اوس : از خدایان مصر که به صورت سوسترایس نوشته می‌شود.

سو – اوس – تور : شکل اصلی کلمه **sister** در معنی خواهر در زبان انگلیسی

سو – اوس : نام چهار جایگاه است ۱– شهری قدیم در خوزستان که آرامگاه دانیال (ع) است. ۲– شهری در ماوراء النهر و دو جایگاه دیگر در آفریقیه و بلاد بربر است. ر.ک یاقوت حموی ترجمهٔ محمد پروین گنابادی، ص۱۱۴ با این توضیح که امروزه سواوس را در استان خوزستان شوش می‌گویند و اصل آن در متون قدیمی همان سواوس است که ابن حوقل و فردوسی نیز شکل اصلی آن را آورده‌اند. فردوسی در اشاره به این شهر گوید:

به روم اندرون شاه بد فیلقوس یکی بود یاران او شاه سوس

سو – هو – آب : نام زنانه در تورکو، در روستای گمیچی حداقل نام سه زن می‌باشد که متأسفانه به شکل صاحب قید می‌کنند.

سو – قور : شکل اصلی واژهٔ ساغر در زبان‌های سومری و تورکو

سو – سو – هو – آب : (سوسهاب) از شاخه‌های رود سقزچی در خلخال و نیز نام روستایی در همان شهر یعنی خلخال

سو – اوس : پارچه‌ای که از پنبه و ابریشم بافند

سو – کند : نام روستایی در نیشابور

سو – کو : روستایی در خرم آباد

سو – مو – اور – آن : روستایی در استان بویراحمد

سو – نو – آق : شهری در منطقهٔ فاراب در تورکوستان

سو – بو : نام قوم و ناحیه‌ای در یمن که به شکل سبا درآمده است و داستان آن معروف است.

سو – وُ : نام سلتی سرزمینی در منطقهٔ رود دانوب و نیز نام رودی که بوسنی را از کرواسی جدا می‌کند.

سو – فو : (صفا) نام مکانی مقدس در نزدیکی مکه

سو – بو : پایتخت کشور فیجی

سو – بو : نام شخص در کشور کامرون

سو – مو – اور : نام شهری در فرانسه

سو – مو – رُ : نام رودی در لرستان

سو – میلا : اسم شخص در تورکو

سو – مو – رُ : اسم شخص در ژاپن

سو – مو – رُ – نو : اسم شخص در زبان اسپانیایی

سو – نو – نو – اوس : نام پزشکی یونانی

سو – نو – اوس : (سونیز) سیاه دانه را گویند.

سو – هو : روستایی در اردبیل

سو – هو – آن (سوهون) روستایی در بخش طالقان

سو – هو – آن : روستایی در اطراف مشهد

سو – اوس : (سوایز) روستایی در شهرستان سبزوار

سو – تو : نام زبانی در آفریقا

سو – سو : زبانی در منطقهٔ کوناکری در جمهوری گینه

سو – لو – مو : کاه در زبان روسی

سو – تو – اوم : در عربی به معنی چاه انباشته شده می‌باشد.

سو – تو – اوت : (سوتوت) در عربی ابر سیاه را گویند

سو – تو – اوس : نام یکی از قبایل طی در میان اعراب

سو – تو – اوم : (سدوم) دارالسیاسهٔ بهرام گور که چون در آنجا می‌نشست بار اول نظرش به هر که می‌افتاد او را می‌کشت تا آنکه روزی اعرابی را دید و حکم به کشتن او کرد اعرابی پرسید سبب کشتن من چیست گفت دیدن تو مرا نامبارک است اعرابی در خنده شد و گفت فعلاً که دیدن تو مرا شوم و نامبارک گردید.

سو – نو – اوس : نام درختی که به صورت سویواوس هم قید شده است.

سو – نو – اوس : خرمن و غلهٔ کوفته که هنوز باد نداده و کاه از دانه جدا نکرده باشند.

سو – نو – اوس : یکی از سرداران سپاه اسکندر

سو – نو – اوس : محمدبن علی بن سونوسی مؤسس و پیشوای طریقهٔ سنوسیهٔ اول

سو – نو : (سنوع) خوب و نیکو در عربی

سو– نو – نو : در مصر لغت خطاف باشد. (دهخدا)

سو : نام چشمه‌ای در ولایت توس

سو – آب : بالا شدن و چکیدن آب را گویند. علی‌رغم اینکه محمدحسین خلف تبریزی خود تورکو زبان بود و بهتر از هر کسی می‌دانست که این کلمه هم از حیث معنایی و هم از حیث شکل ظاهر هر دو تکواژاش در ارتباط با آب هستند لیکن تکواژ اول یعنی «سو» را با فتح اول بیان داشته است.

سو – ار : تیزی و حدت شراب را گویند.

سو – اوم : قیمت و بها

سو – اوم : نام مرغی است.

سو – تو – آی : از سرداران غازان خان

سو – تخن : از روستاهای اطراف بخارا می‌باشد.

سو – تور : خدای منجی فرقهٔ والنتنی که معتقد بودند میان خدای منجی موسوم به سوتور و سوفویو ازدواج عروسی واقع شده است. دهخدا به نقل از کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان

سو – تور – اوس : از روستاهای اطراف اورمیه، امروزه نام این روستا به شکل چوب تراش در آمده است در ارتباط با این واژه باید گفت که در سیر و روند روزگار به جهت نسیان و فراموشی واژگان اسطوره‌ای واژهٔ «توراوس» به شکل تراش تغییر وضعیت داده و سپس در دورهٔ معاصر نیز چنین تصوری پدیدار گردید که مگر «سو» را می‌تراشند پس حتماً اصل آن چوب تراش است و بدین طریق نام روستایی را که در ارتباط با مبانی اسطوره‌ای بود به یک واژهٔ بی‌خاصیت بدل کردند.

سو – جو : نام روستایی در اطراف اشنویه از شهرهای غرب آذربایجان

سو – بو – رُ : به لغت زند و پازند امید و امیدواری باشد.

سو – بهار : نام بتخانه‌ای در حوالی غزنین

سو – بیه : نام شراب مخصوصی است.

سو – نو : نام شهری در سوئیس که به شکل زنو درآمده است.

سو – نو – فو : نام زبانی در شمال ساحل عاج

سو – نو – اوم : نام نوعی ماهی در خلیج فارس

سو – لو – کو : نوعی ماهی در دریای خزر

سو – نو : شکل اصلی واژهٔ زینه در تورکو در معنی جایی که از آنجا همواره آب بیرون آید.

سو – من : از امرای لشکر منکو قاآن

سو – من : اسم شخص در تورکو که به شکل سامان درآمده است.

سو – تکش : از روستاهای اطراف قزوین در دورهٔ مغولان

سو – تو : از روستاهای اطراف رودبار در زمان مغولان که به شکل «ستو» قید شده است.

سو – بور : نام منطقه‌ای در خوارزم در زمان مغولان

سو – بو – تو – آی : از فرماندهان لشکر چنگیز

سو – نو – قو – آل : شکل اصلی واژهٔ سنگال از کشورهای آفریقایی

سو – مو – قو – آل : نام منطقه‌ای در تورکوستان در زمان مغول‌ها

سو- قور- اوت : از دانشمندان یونانی که به صورت سقراط درآمده است. «قور» و «اوت» هر دو از عناصر دیگر طبیعت می‌باشند که بر خورشید و آتش اطلاق می‌شوند و امروزه در

زبان تورکو هر دو کاربورد دارند و در اینجا باید قید کرد که قور و اوت هر چند امروزه در معنی آتش هستند لیکن در بُعد اسطوره‌ای از همدیگر متفاوت بوده‌اند. این توضیح را هم باید افزود که در زبان یونانی یک تکواژ دیگر به آخر این اسم افزوده و آن را به شکل سوقوراوت اوس درآورده‌اند

سو- قور- اوت : نام معابدی که سومریان به مثابه کوهی جهت بر پای داشتن آئین‌های مذهبی خویش می‌ساختند و امروزه به شکل زیگورات نوشته می‌شود لیکن شکل اصلی آن همان سوقوراوت می‌باشد. از آنجایی که سرزمین بین‌النهرین سرزمینی مسطح دارای دشت‌های وسیع و حاصل‌خیز بود و این سرزمین فاقد کوه بود؛ سومریان به پاسداشت یاد و خاطرهٔ سرزمین اصلی خویشتن که قدر مسلم سرزمینی کوهستانی بود، این سوقوراوت‌ها را بوجود آورده بودند. با این توضیح که کوه برای انسان اولیه مقدس بود و در آنجا به راز و نیاز با خدای خویش می‌پرداخت.

سو- اور - اوس : (سوراوس) اسم مردانه در آمریکا

سو- اور- کین : اسم مردانه در آمریکا که تکواژ آخر «کین» شکل دیگر «گون» است.

سو- اوس (بولاق) : نام و شکل اصلی سووُج بولاق از شهرهای غرب آذربایجان که قبل از اسکان یافتن اکراد در این شهر بدین نام مشهور بود که بعدها مهاباد نامیده شد.

سو – اوس- تان : نام روستایی در سواوس بولاق مهاباد فعلی از شهرهای غرب آذربایجان.

سو- رُ : نام روستایی در اطراف سلماس از شهرهای غرب آذربایجان

سو – اوس : گندم در زبان سومری که به شکل **ziz** درآمده است.

سو – اوس : خوک در زبان لاتین، باید کفت خوک در جزیرهٔ کرت مقامی رفیع داشت و مورد پرستش بود و در یونان نیز نمایانگر روح اوس اراوس (اوزیریس) به هنگام کشت و نمایانگر روح ست به هنگام درو بود. رومیان نیز هنگامی که باد در میان گندم زار می‌وزید چنین وانمود می‌کردند که روح خوک در میان گندم زار است. اما چرا چنین تصوری در میان انسان ایجاد شده است که بر فرض خوک نمایانگر روح غلات است و این امر از کجا ناشی می‌شود؟ در توضیح این امر باید گفت که راز این نوع برداشت ذهنی در واژهٔ «سواوس» نهفته است و فی‌الواقع در دورهٔ اساطیر از آنجا که این واژه به دو پدیدهٔ الهی منوط و مربوط بود یعنی سواوس امری در ارتباط با خدایان تلقی می‌گردید پس گندم و

دیگر غلات را نیز به این دو ایزد منتسب می‌کردند که از لحاظ منطقی نیز چنین است چه کشاورزی و کاشت محصول نیازمند به سو(آب) و اوس (نور) می‌باشد لیکن چون در گذر زمان واژهٔ سواوس در زبان لاتین برخوک نیز اطلاق گردید پس آن تفکر اسطوره‌ای در ارتباط با این دو پدیدهٔ الهی به این حیوان منتسب گردید و باعث شکل گیری اندیشه‌ای از این دست شد در حالی که این واژه در زبان سومریان خیلی پیشتر از آنها بر گندم اطلاق شده بود.

سو – مو – آل : شکل اصلی واژهٔ ساموئل در زبان انگلیسی

سو – مو : اسم شخص در زبان انگلیسی که به شکل «سامی» درآمده است.

سو- رُ : نام روستایی در اطراف خوی از شهرهای غرب آذربایجان

سو – بو – اوت : اسم شخص در اندونزی

سو – لو – اوس : در معنی روشنایی در زبان یونان باستان

سو – اوس – یو – اوس : نام شخص در یونان باستان

سو- رُ : روستایی در حوالی اورمیه در بخش سیلوانا که به صورت سرو درآمده است.

سو- جو : نام روستایی در اشنویه از شهرهای غرب آذربایجان

سو- آن- تو- اوس : شکل اصلی واژهٔ شاهین دژ از شهرهای غرب آذربایجان که قبلا به شکل صائین دژ نوشته می‌شد که با ساختار اولیهٔ کلمه قرابت آوایی داشت باید گفت واژهٔ «سان توس» با این کلمه از یک جنس هستند.

سو- ئن : نام کوهی در اطراف اورمیه تکواژ دوم در اصل «آن» می‌باشد.

سو (کله سو) : از روستاهای اطراف اورمیه در بخش سومای

سو- (کمان آباد) : از روستاهای اطراف اورمیه در بخش سومای که به نام سورمان آباد هم شناخته می‌شود.

سو – این (آباد) : از روستاهای اطراف اورمیه در بخش سومای که به صورت سین‌آباد نوشته می‌شود. لازم به ذکر است که سین نام ایزد ماه در نزد سومریان بود.

سو- لو : از رودخانه‌های اطراف اورمیه در بخش سیلوانا در کنار روستای سولو

سو- لو : از روستاهای اطراف اورمیه که به صورت سوله نوشته می‌شود.

سو- تو- این (آباد) : از روستاهای اطراف اورمیه در بخش سیلوانا

سو- اور- کان : از روستاهای اطراف اورمیه در بخش سیلوانا که به صورت سورکان نوشته می‌شود. کان در تکواژ آخر شکل دیگری از «گون» است.

سو- وُ (بولاغی) : نام روستایی در مشکین شهر در استان اردبیل که به صورت ساوه بولاغی نوشته می‌شود.

سو- بور- قان : نام روستایی در حوالی اورمیه و همچنین نام روستایی در خوراسان و افغانستان. باید توضیح داد که بعضی اشخاص چنین تصوری دارند که نام این روستا با سوپورگه (جارو) مرتبط می‌باشد که سهو است و اصلاً باید گفت که حتی سوپورگه (جارو) و سوپورمک (جارو زدن) خود واژه‌ای اسطوره‌ای می‌باشد که بعدها در دورهٔ تاریخی معنی اسطوره‌ای آن رو به افول نهاده است. سوپورمگ و سوپورگه که در انگلیسی نیز به شکل sweeper کاربورد دارد و حتی در اساطیر انگلیسی‌ها رد پای آن را سراغ داریم که شخص جادوگر سوار بر جارویی به پرواز در می‌آید همگی مؤید این امر است که این واژه در ارتباط با مفاهیم بلند اسطوره‌ای است که با رو به افول نهادن آن مفهوم اسطوره‌ای جارو جای آن را گرفته است و گرنه جارو با جادو چه ارتباطی تواند داشت که صرفاً با نسیان و فراموشی مفاهیم اسطوره‌ای و جایگزینی واژه و عنصری سخیف به جای آن اینگونه تحریف و تطوّر در واژگان از حیث معانی ایجاد شده است.

سو- ار : سوگند خوردن در انگلیسی swear که در ارتباط با تقدس ویژهٔ آب می‌باشد که بشر اولیه آن را به مثابه خدای تلقی می‌نمود و در هنگام رفع اتهام از خود با خوردن آب بدان قسم یاد می‌کرد که حتی بعدها چنین آئینی در میان اقوام مختلف بوجود آمد که جهت رفع اتهام از کسی وی را از میان پرتگاهی به داخل رودخانه می‌انداختند که اگر نجات می‌یافت گواهی بر صداقت و پاکی وی بود وگرنه شخص متهم گناهکار تلقی شده و مرگ حق وی بوده است این مراسم حتی در میان بعضی از اقوام با انداخته شدن به لابه لای آتش انجام می‌یافت که نمونهٔ بارز آن حضرت ابراهیم می‌باشد و پیشتر گفتیم که سو هم به آب و هم به آتش اطلاق می‌گردیده است پس واژهٔ «سو- ار» و یا سوگند(سو – گو – آند) بر هر دوی این آیین‌ها می‌توانست مربوط باشد.

سو- قو : نام یکی از ایالات سومریان که به صورت سوخو نوشته می‌شود.

سو- اوم-آن – سو : از سرزمین‌های مادها در جنوب دیاله که به صورت سوموورسو هم آمده است.

سو- بنویان : نام یکی از قبایل ماننایی

سو – قور : نام نوعی گاو در تورکو که به صورت سیغیر نوشته می‌شود.

سو- آق : ایزد حامی رود جیحون و سورا آناهیتا

سو- ار- بها- نو : در میان هندیان باستان دیوی که موجب کسوف و خسوف می‌شود.

سو- قور- اوس : نام باستانی شهر نصیبین در اراق

سو- رو- اوس : نام روستایی در تمدن مایا

سو- مور : شکل اصلی واژهٔ زُمر در عربی به معنی مردم، جماعت و گروه

سو : در سومر خدای توفان که به صورت گاو بود و به شکل «زو» نوشته می‌شود.

سو : (آناسو) اسم قدیم جزیره‌ای واقع در شط فورات .ر.ک تطبیق لغات

سو- قو- اوس : تمساح، خدای شهر مدینه‌التمساح در اساطیر مصری او خدای آب بود.

سو- تو- نو : یکی از قبایل بومی کانادا

سو- قو- را : شهری در بولیوی در آمریکای جنوبی تکواژ سوم در اصل «رُ» می‌باشد

سو- لو- لو : سلاله در معنی نژاد و خاندان در زبان عربی

سو- تو- اوت— مو : در اصطلاح سانسکریتی طریقتی قدسی که وجدان ظاهری انسان را به ذات الهی کائنات پیوند می‌داد.

سو- قو- اوس : واژه‌ای در ارتباط با نام یکی از اقوام باستان که به صورت‌های گوناگون همچون سکا، سگز، سگاسقان، سگستان و سجستان نوشته می‌شود.

سو- اوس- لو- اوس : خدای رعد در میان اقوام گُل در فرانسه

سو- قور : از قهرمانان اسطوره‌ای اساطیر اسکاندیناوی

سو- آن : از پادشاهان لولوبی‌ها

سو- قو- آل- مو : در زمان زمامداری سوموآل سین پسر بورسین یک نفر به عنوان نمایندهٔ مختار اختیار ادارهٔ چند شهرستان را به عهده می‌گرفت که بدان «سوقوآل مو» می‌گفتند.

سو- مو : رب النوع کاسی‌ها خدای آتش زیرزمین

سو- بور- تو : نام سرزمین و ناحیه‌ای در سومر

سو- این —سو- آی- سو : شکل اصلی واژه سین زایس، کسی که بنا به گفتهٔ هردوت شاهزاده‌ای در سرزمین کیلیکیه بوده است و در جنگ ایران و یونان از طرف خشایارشا سمت راست قسمتی از قوای بحریهٔ ایران را داشته است.

سو- مو- نو- پی : نام یکی از پریان در ریگ‌ودا

سو- این - اوس : از نام‌های باستانی خلیج فارس

سو- مور- مک : در میان اکثر زبان‌شناسان چنین تصوری وجود دارد که باید یک کلمه را به ریشه فعلی خاص برسانند این امر ممکن است در بارهٔ زبان دورهٔ تاریخی مصداق پیدا کند لیکن دربارهٔ واژگان دورهٔ اساطیری باید گفت که اولاً اسما قبل از افعال وجود پیدا کرده‌اند یعنی انسان بنا به درک و دریافت شهودی خود و بنا به تصورات و تخیلات دورنی خویش از محیط پیرامونی بدان‌ها نام‌هایی را اطلاق نموده است و بر همین سیاق درگذر زمان از همین اسم‌ها افعال را ساخته است بر فرض سو یک واژهٔ اسطوره‌ای است و نگرش‌ها و بینش‌های متفاوتی نسبت به این پدیده و عنصر موجود در طبیعت از جانب انسان بوده است گاه آن را موضوعی در ارتباط با حرارت و گرما و خورشید و آتش می‌دانند و گاه در ارتباط با آب و برای اینکه انسان‌ها ساختار زبانی خویش را در فرایند زمان تکمیل سازند آن را به فعل مبدل گردانیده‌اند.

تورکوها به عنوان وارثان انسان‌های اولیه از بُعد بکارگیری زبان اساطیری در ابعاد وسیعی این واژه را در زبان خویش بکار گرفته‌اند و از آن افعال بی‌شماری ساخته‌اند. بر فرض سولماق : سوزمک، سوخماق، سومورمک، سونمک (در معنی افول کردن و خاموش شدن) که در اینجا همان معنی دوم سو یعنی در ارتباط با نور می‌باشد که اصل آن سو اؤلمک می‌باشد و صدها فعل دیگر که از این کلمه ساخته شده است. در انگلیسی از این اسم فعل‌هایی مانند **swell** ورم کردن در تورکو (سولانماق) **Swim** شنا کردن **swear** قسم خوردن و غیره وجود دارد در عربی نیز خیل عظیمی از افعال بوسیلهٔ این اسم ساخته شده است. در فارسی نیز افعالی بسان سوختن از این اسم یعنی «سو» ساخته شده است. باید گفت این امر در ارتباط با دیگر عناصر نیز مصداق دارد بر فرض از واژه «قو» افعال بی‌شماری در تورکو ساخته شده است همچون قوسماق – قورماق – قورروماق و ...

سو- لو- اوت : از روستاهای اطراف شهرستان نمین در استان اردبیل

سو- هو : از روستاهای اطراف شهرستان نمین در استان اردبیل

سو- لو : از روستاهای شهرستان نمین در استان اردبیل

سو- ار- مان- لو : از روستاهای اطراف اورمیه که به صورت زیرمان لو نوشته می‌شود.

سو- قو - اوس- لو : از روستاهای شهرستان نمین در استان اردبیل

سو- قور : از روستاهای خرمشهر که به صورت معمره ضگور نوشته می‌شود.

سو- قور : از روستاهای دشت آزادگان که به صورت سگور حنظله نوشته می‌شود.

سو- قور : از روستاهای دشت آزادگان که به صورت سگور عیسی نوشته می‌شود.

سو- قور : از روستاهای دشت آزادگان که به صورت سگور صالح نوشته می‌شود.

سو- مو- اوس : از روستاهای هویزه در دشت آزادگان که به صورت شموس نوشته می‌شود.

سو- قور : از روستاهای دشت آزادگان که به صورت صگور حلاف نوشته می‌شود.

سو- قور : شکل اصلی سیگار cigar منشاء لغت باید از واژهٔ sicar در معنی دود کردن باشد که آن نیز با آتش در ارتباط می‌باشد.

سو- تو- رو- اوس : لیمو در زبان انگلیسی که به شکل citrus نوشته می‌شود.

سو- قور- اوت- اوس : نامی مردانه در آمریکای جنوبی

سو- قور- تو : نام یکی از اقوام ساکن در غرب ایران در حوالی کرمانشاه که پیش از میلاد در آنجا سکنی گزیده بودند که در فارسی به صورت «سگرته» نوشته می‌شود.

سو- مور- آق : نام پرنده‌ای افسانه‌ای که در فارسی به شکل سیمرغ به‌کار می‌رود و باید گفت خیل عظیمی از اساطیر نجد ایران با وارد شدن به فرهنگی از جنسی دیگر که روحیهٔ شکارگری را یدک می‌کشید در گذر زمان با تطورات و تحولات محتوایی و آوایی گوناگون مواجهه گشته و در کل اصالت و موضوعیت خود را از دست داده‌اند و خالی از بار اسطوره‌ای و هویت اصلی خود گردیده‌اند. سیمرغ در اساطیر اولیه و در نزد انسان باستان موضوعی در ارتباط با رنگین کمان بود که در فارسی آن شأن اسطوره‌ای خود را از دست داده است. گفتنی است این واژه در زبان افراد قدیمی‌تر در میان تورکوها به صورت «سوموراوق» تلفظ می‌شد و اصلاً باید گفت با ترکیب «سو» و «مور» واژهٔ مرکب «سومور» به دست می‌آید و سپس با آمدن واژهٔ «سومور» بر سر عناصر بیست وهفتگانه واژگانی همچون سوموراوس، سومورآی، سومورآب، سوموراوت، سومورآل، سومورتو، سومورپو، سومورهو، سومورنو، سومورگون و غیره ساخته می‌شود.

سو- این : خدای ماه در زبان و اسطوره‌های سومری که بدان «نونوسوئن» نیز می‌گفته‌اند (فرهنگ‌نامه بین‌النهرین باستان ص ۲۲۳) «سوئن» بعدها در بین‌النهرین توسط آکدها به شکل «سین» تلفظ گردید یعنی فی‌الواقع با ادغام کردن دو تکواژ «سو» و «این» آن را به صورت سین درآوردند سین همان گونه که گفته شد به خدای ماه گفته می‌شد و به جهت این‌که ماه در شب تیره و تار و دیجور و دهشتناک بر پهنهٔ آسمان ظاهر می‌گشت و انسان را به نوعی در برابر هر آسیب روانی یاری می‌نمود؛ پس از همین روی اهمیت شایانی

یافته بود و حتی در اساطیر بعضی از ملل جایگاه آن را بیشتر از خورشید و دیگر پدیده‌ها محسوب می‌داشتند و برای آن معابد گوناگونی در جاهای مختلف بر پای می‌کردند. در میان سومریان «سین» خدای ماه و فرمانروای شب و ارباب فصل‌ها بود و پدر شمش (سومواوس) و ایشتر (اوس تو اور) بود و نشانه‌های همراه این خدا حلال ماه و عصایی سه پایه بود.

سومریان برای «سین» زیارت گاهی در معبد ا- کیش- نو- گل در شهر اور بر پای داشته بودند و در آنجا مضاف بر اینکه آیین‌های مقدس را به جای می‌آوردند جهت پاسداشت مقام وی و جهت اینکه «سین» خدای ماه زندگی آنان را توأم با قرین رحمت خود قرار دهد انواع خوردنی‌ها و چیزهای گران قیمت را به معبد سین تقدیم می‌داشتند و برای این‌که روح این ایزد را به جانب خود ترغیب نمایند آیین‌های باشکوهی در معبد سین به اجرا در می‌آوردند و غذاهای گوناگونی را در آنجا قرار می‌دادند. سومریان از دو زاویهٔ خاص این عمل را انجام می‌دادند نخست آنکه مجموعه نعمت‌هایی که در زندگی انسان برای وی به نوعی مقدس بودند و زندگی انسان بدان‌ها وابسته بود و ایزد سین آنها را به انسان داده بود در معبد سین قرار می‌دادند تا ایزد سین نگهبان این نعمت‌ها باشد و در ازدیاد و نگهداری از آنها و وفور نعمت یاریگر انسان باشد. دو دیگر که بعدها این موضوع بر این آیین افزوده شد این بود که به تصور آنان مردگان هر سال در جشن «نوراوز» حضور و ظهور می‌یابند پس به جهت اینکه مردگان نیز بتوانند از این نعمت‌ها بهره‌مند شوند با اهتمام و سعی فراوان در هر چه باشکوهتر اجرا کردن این آیین می‌کوشیدند تا روح مردگان نیز در آسایش باشد چرا که از نکته نظر سومریان روح مردگان اگر به صورتی خشنود به جایگاه ابدی و جهان زیرین بر نگردد عصیان و تباهی هر لحظه زندگی آنها را تهدید خواهد کرد از همین منظر واجب می‌نمود تا با به نمایش گذاردن آیینی به فراخور روح مردگان از یک سوی و ترضیهٔ ارادهٔ ایزد سین از جانبی دیگر هر چیز با ارزش را که وجودش مربوط به خدای «سین» که فی‌الواقع همان «سواین» بود در معبد وی گذارده می‌شد چرا که این ایزد «سواین» بود که همه نعمت‌ها را به انسان ارزانی داشته بود و انسان نیز باید سهم وی را بدان عطا می‌نمود و انسان مجموعهٔ آن نعمت‌هایی را که «سین» یا همان «سواین» به وی اعطا کرده بود و زندگی‌اش به نوعی به این عناصر وابسته بود در معبد سین قرار می‌داد این نکته را نیز باید افزود که از دیدگاه اسطوره‌ای سومریان هدف از

خلقت انسان خدمت گذاری وی به خدایان و رساندن خوراک و پوشاک خدایان بود که باید در معابد این امر انجام می‌یافت که به مرور ایام با توجه به این‌که معابد این ایزد در شهرها خراب گردید انسان‌ها جهت پاسداشت مقام خدای «سین» این آیین را در خانه‌های خود جهت پاسداشت مقام این ایزد به اجرا در می‌آوردند و از جانب دیگر جهت خشنود ساختن روح مردگان نیز همین امر را اجرا می‌کردند این موضوع یعنی تعظیم و تکریم در مقابل ایزد «سین» و تقدس مقام وی و سپاسگزاری و ستایش وی باعث شد تا در سیر و روند ایام به نوعی آیین و آداب و رسومی در فرهنگ اولیهٔ بشر بوجود آید که این آیین و فرهنگ در میان دیگر ملل نیز به انحای مختلف رواج یافت و این آیین انعکاسی از فرهنگ دینی اولیهٔ بشر در میان ملت‌ها می‌باشد که امروزه خاستگاه ملی یافته است و تحت عنوان هفت سین در ایران شناخته می‌شود لیکن به مرور زمان تطورات و دگرگونی‌های زیادی در این آیین پدیدار گردید و مسخ و استحاله در آن به وجود آمد. باید گفت جام معروف «وارکا» متعلق به سومریان که بعد از هزاران سال از دل خاک بیرون آمده است خود به نوعی تصویری از این آیین باستانی مربوط به نوراوس و خدای سین را به نمایش می‌گذارد که چگونه مردم هدایای خود را در معبد «سین» به خدای سین تقدیم می‌دارند.

این نکته را همگان می‌دانند که یکی از آیین‌های مرسوم در جشن خورشید نور- اوس (نوراوز) بر پای داشتن سفرهٔ هفت سین می‌باشد که به جای خود از زیبایی‌های نوراوز است لیکن متأسفانه تحریف‌های عمده‌ای در این آیین به عمل آمده است و این مراسم را از کیفیت فلسفی، بینش اسطوره‌ای و دینی خود خارج ساخته است و اصالت و هویت تاریخی این آیین باشکوه را از آن گرفته‌اند؛ باید گفت اصولاً چیزی به نام هفت سین الفبایی در اسطوره‌های باستانی، وجود خارجی ندارد و اصالت آن مربوط به ایزد «سین» است و در ارتباط با سو می‌باشد و مراسم هفت سین فعلی بدعتی پای گرفته در دوره‌های بعدی است باید گفت واژهٔ سین ربطی به موضوع الفبا ندارد و امری در ارتباط با خدای ماه یعنی «سین» می‌باشد. ما در اینجا جهت درک و فهم ابعاد اسطوره‌ای و تاریخی قضیه، نخست هفت سین رایج در فارسی را می‌نگاریم و سپس به اصل و هویت واقعی این آیین اشاره می‌کنیم؛ هفت سین رایج در فارسی عبارتند از:

۱- سنجد ۲- سیر ۳- سرکه ٤- سیب ٥- سبزی ٦- سماق ۷- سمنو

این نکته را باید در نظر بگیریم که نگاه انسان باستان به کل زندگی نگاهی توأم با منطق و بینش فلسفی و نیازهای اساسی در وجودش بود لیکن در این سفرهٔ هفت سین امروزه

موردی را ما نمی‌توانیم مشاهده نماییم که در آن توجیهی عقلایی جهت حضور در زندگی انسان داشته باشد.

قبل از آنکه به ماهیت اصلی این سفره اشاره کنیم پیشتر به یک موضوع اسطوره‌ای در این باره باید اشاره‌ای گذرا داشته باشیم. در گذشته اعتقاد و باور عمومی مردم بر این بود که مردگان همیشه با خانوادهٔ خود در ارتباط می‌باشند و به ویژه با نزدیک شدن به جشن نوراوز آنان نیز با پایان یافتن زمستان در جشن و شادمانی مردم شرکت می‌نمایند و مردگان مدام در پی آنند تا به خانهٔ خود بیایند و با خانوادهٔ خود باشند و به همین جهت نیز در گذشته‌های دور که در بعضی از جاهای آذربایجان نشانه‌های آن هنوز باقی مانده است جهت حضور روح مردگان در خانه، بر بالای دیوارهٔ خانه، باجه‌ای را تعبیه می‌کردند تا روح مردگان از آن طریق به خانه راه یابد.

در آذربایجان در آخر هر زمستان مردم برای استقبال از بهار و جشن خورشید آماده می‌شدند و با پایان یافتن زمستان به خانه تکانی می‌پرداختند و خانه را از وجود ارواح شریر و پلید پاک می‌کردند که بدان «هیس آلماق»[1] می‌گفتند برای اینکه چنین می‌پنداشتند که ارواح مردگان نیز به خانهٔ خود سرکشی خواهند کرد تا وضعیت خانواده را در طول زمستان مورد بررسی قرار دهند و تشنگی و گرسنگی یک سالهٔ خود را رفع کنند پس جهت اینکه روح مردگان در عذاب نباشد و خانه را خالی از ارواح خبیثه ببینند و از جهت آرامش و آسایش خانوادهٔ خود خیالشان آسوده باشد؛ اهالی خانه پس از پاک کردن خانه از ارواح خبیثه به وسیلهٔ آب مخصوص چشمه که فقط باید دختران آن را قبل از طلوع خورشید به خانه می‌آوردند و آنها نیز نه حق نداشتند در سر راه سخنی بگویند و نه کوزهٔ حاوی آب را بر زمین نهند که در این صورت ارواح خبیثه وارد آن می‌شدند؛ مقداری از آب داخل کوزه را از باجه به داخل اتاق و سقف آن می‌پاشیدند و سپس به چهار گوشهٔ پشت بام و یا به چهار گوشهٔ کف اتاق از آن آب می‌ریختند و بعد از آن انواع محصولات و خوردنی‌ها را در مقابل باجه قرار می‌دادند تا روح مرده از آنها بهره‌مند گردد و با دیدن وضعیت خانواده

۱- هیس در تورکو در اصل در معنی ارواح خبیثه و پلید است در اینجا یعنی پاک کردن خانه از ارواح خبیثه؛ معنی این واژه در دورهٔ تاریخی مورد تطور واقع شده است و امروزه در معنی سیاهی و تاریکی است واژهٔ «هیسلنمک» در معنی عصبانی شدن ریشه‌اش از همین کلمه است یعنی وجود شخص پر از ارواح خبیثه گردیده است.

بدون داشتن دغدغهٔ خاطر به جهان دیگر مراجعه کند و در رنج عذاب نباشد. حتی اگر خانواده‌ای چیزی در بساط نداشت با هر رنج و عذاب و قرضی که بود باید باجهٔ خود را با انواع خوردنی‌ها و محصولات غذایی می‌آراست که به آن «باجا قاباغی بزه‌مک» می‌گفتند.[۱] مردم آذربایجان از گذشته‌های دور در طی آئینی که هنوز هم در بعضی نقاط پا برجاست یک روز مانده به جشن نوراوس با پختن نان شیرینی و حلوا به تزئین باجهٔ خود می‌پرداختند و در حین پختن نان شیرینی و حلوا قبل از اینکه آنها را در ظرف‌ها بریزند چند مشت از آن را از باجه به پشت بام می‌انداختند و این شعر را می‌خواندند:

بیزیم ائوده بیر آغاج وار گول سوز بوداق سیز

اونا بیر قوش قونوب دیل سیز دوداق سیز

اونو بیر دئو یئدی سس سیز صدا سیز*

که منظور از قوش (پرنده) روح مرده می‌باشد و منظور از «دئو» مرگ است و اینکه باید قبل از همه سهم مرده را بدان می‌دادند این بود که ضروری بود قبل از همه ارواح که در شب عید از باجه وارد خانه می‌شدند از آن می‌خوردند و گرنه اهالی خانه مورد غضب ارواح واقع می‌شدند و جهت اینکه ارواح راه خانهٔ خود را پیدا کنند در وقت غروب در مقابل منزل کسانی که در طی یک سال رخت از دنیا بربسته بودند به روشن کردن آتش می‌پرداختند[۲] تا ارواح به راحتی به خانهٔ خود سرکشی کنند و از انواع خوردنی‌های سفرهٔ

۱- در آذربایجان که نشانه‌های آن هنوز در بعضی از روستاها از جمله قره‌داغ باقی مانده است چنین مراسمی رایج است که در روز چهارشنبهٔ آخر هر سال بعضی از افراد با رفتن از دیوار خانه به پشت بام به صورت نمادین به نیابت از شخص مرده از باجهٔ پشت بام افراد خانه را مورد خطاب قرار داده می‌گوید آیا در خانه نان به حد کافی وجود دارد؟ و افراد خانه در جواب می‌گویند آری و بدین منوال آن شخص در مورد انواع مایحتاج خانه سوال می‌کند و اهالی خانه جهت اینکه روح مرده از جانب خانهٔ خود در آرامش باشد در پاسخ همهٔ سوال‌ها پاسخی مثبت می‌دهند و دست آخر شخص بالای بام از باجهٔ اتاق مقداری آب و دانه‌های گندم به داخل اتاق می‌ریزد.

***این شعر را پیر زنی از اهالی ماکو تعریف نموده که متأسفانه صورت کامل آن را فراموش کرده بود.**

۲- موضوع روشن کردن آتش در مقابل خانهٔ افراد مرده و بر سرقبرها را از اهالی روستاهای دستگرد، عربلو و آل‌بیلی (علی بیگلو) از روستاهای اطراف اورمیه و روستاهای «آبارا باشی و چای باسار چالدران و ماکو و ایار از بخش دیزمار در شهرستان اهر شنیده‌ام؛ که بویژه در روستاهای اطراف ماکو و چالدران و اهر امروزه نیز رایج است. این آئین در میان تورکوهای افشار در شهرستان تکاب از شهرهای غرب آذربایجان نیز رایج می‌باشد علی محمدی در کتاب تاریخ تکاب افشار ص۴۴۸ آورده است که ←

باجاقاباغی استفاده کنند. که امروزه نیز این نوع تفکر در بعضی نقاط آذربایجان هنوز هم رواج دارد و هم در شب‌های پنجشنبه و هم در شب آخر سال چراغ‌های خانه را روشن نگه می‌دارند و هم در مقابل خانه‌اشان آتش یه پا می‌کنند تا ارواح به راحتی سراغ خانهٔ خود را بگیرند و از انواع خوردنی‌های مهیا شده برای آنها در «باجا قاباغی» بهره‌مند گردند.

در رابطه با آئین «باجا قاباغی بزمک» همچنین باید گفت که سی سال پیش در روستای گمیچی پیرزنی به نام «بایرام خاتون» زندگی می‌کرد که به نوعی «ائلجه بیلن» بود خانمی که درک عمیقی از زندگی داشت و در امورات مهم روستا نقش به سزایی ایفا می‌نمود وی در خاطره‌ای از خود می‌گفت : در یکی از روزهای آخر سال در خانه نشسته بودم و یک دفعه مشاهده نمودم که عبدالله (منظور شوهر مرده‌اش) به صورت یک مگس[1] از باجهٔ اتاق وارد شد و یک راست به جانب ظرفی که بلغور در آن بود رفت و بعد از اینکه نگاهی به درون آن انداخت به جانب ظرف دوشاب رفت و از آنجا به ظرفی که قیمه (قیله) در آن بود پرواز نمود و سپس به صندوقچهٔ نان سرکشی کرد و النهایه در هوا به پرواز در آمده به جانب من آمد و بر روی گونه‌هایم بوسه‌ای زد و بعد، از باجه خارج شد و رفت. این ماجرا هر چند می‌خواهد تخیلی باشد و یا چیز دیگر، مبین این حقیقت اسطوره‌ای می‌باشد که تورکوها در گذشته نسبت به ارواح چه دیدی داشته‌اند و این است فلسفهٔ وجودی «باجاقاباغی» و ارتباط آن با ارواح که صد البته، همان گونه که در اول بحث عنوان شد یک پای قضیه هم مربوط به ایزد سین بوده است که البته در گذر زمان آن بینش در ارتباط با این ایزد فروکش کرده است و سفرهٔ هفت سین در ارتباط با این ایزد می‌باشد لیکن باید گفت که چون ایزد «سین» یا همان «سواین» برای انسان هفت نوع ارمغان از آسمان فرستاده است که همه آنها

نزدیک غروب آفتاب در آخرین روز سال پیرمردان و ریش سفیدان و جوانان به بالای خانهٔ شخص متوفی رفته و شروع به روشن کردن آتش می‌کنند و سپس از نزدیکان شخص متوفی دومین آتش را در بالای یکی از خانه‌های افراد هم محله روشن می‌کند. هر چند در روستاهای دیگر نیز این آئین رواج داشته و دارد اما در بعضی روستاها متأسفانه تفکراسطوره‌ای در ارتباط با آن افول نموده است و امروزه روشن نمودن آتش در سر مزار مرده را به موضوعی در ارتباط با فراری دادن حیوانات می‌دانند تا جسد مرده را از قبر در نیاورند که مسلماً در دورهٔ تاریخی این امر جهت توجیه این عمل ابداع شده است.

۱- مگس در بینش اسطوره‌ای جایگاه خاصی را داراست در ماجرای طوفان و سیل بزرگ بنا به دیدگاه سومریان وقتی که «اوتونوپیشتیم» بعد از فرو نشستن سیل به قربانی کردن پرداخت با رسیدن بوی آن به مشام خدایان آنها در کسوت مگس در اطراف قربانی به وزوز کردن پرداخته بودند.

جنس و وجودشان از «سو» یا فی‌الواقع از جنس خود ایزد «سواین» می‌باشد پس انسان نیز این هفت عنصر را در سفرهٔ سین قرار می‌داد که فلسفهٔ اولیه آن، رو به فراموشی نهاده شده است و گرنه اسم آن نه هفت سین الفبایی بلکه هفت سینِ ایزد ماه می‌باشد. همانگونه که در بالا قید گردید این آئین یعنی تقدیم نمودن انواع خوردنی‌ها به خدایان و پذیرایی از ارواح مردگان در جشن نوراوس از میان سومریان از طرق مختلف به سرتاسر جهان پراکنده شده است و به شیوه‌های گوناگون در گوشه و کنار دنیا اجرا می‌گردد که به نقل از جیمز فریزر به اجمال به مواردی اشاره می‌کنیم « اعتقاد رایجی است که ارواح مردگان در شبی از سال از خانه‌های پیشین خود بازدید می‌کنند و مردم در این فرصت مهم با چیدن غذا برای آنان آمادهٔ پذیرایی از ارواح می‌شوند و چراغانی می‌کنند تا در مسیر تاریکشان از گورستان و بالعکس راهنمایشان باشد. میزتک‌های مکزیک معتقد بودند که ارواح مردگان در ماه دوازدهم هر سال باز می‌گردند در این نیایش برای ارواح خانه‌ها را برای پذیرایی از آنان می‌آراستند ظرف‌های غذا و نوشیدنی روی میز در اتاق اصلی چیده می‌شد و اهل خانه مشعل به دست به پیشباز می‌رفتند... جشنوارهٔ بزرگ مردگان در کامبوج در آخرین روز ماه فاترابوت برگزار می‌شود در خانه‌ها نان و شیرینی می‌پزند شمع روشن می‌کنند و به یاد مردگان و دعوت از آنان سه بار می‌گویند ای نیاکان ما باز آیید و از آنچه برای شما تدارک دیده‌ایم تناول کنید و اولاد خود را برکت دهید... در کوهستان وُزِگس در عید نیایش برای ارواح صدای پر ابهت ناقوس‌های کلیسا مسیحیان مؤمن را برای آمرزش مردگان فرا می‌خواند در بعضی خانواده‌ها رسم است که تختخواب‌ها را آماده کنند و پنجره‌ها را بگشایند مسلماً برای آنکه بگذارند ارواح بیچاره وارد شوند و بیاسایند و آب مقدس بر روی تختخواب‌ها می‌پاشند... در پالاتینات علیا مردم در روز عید نیایش برای ارواح غذا در آتش می‌اندازند روی میز برایشان شمع روشن می‌کنند در سر قبرها شمع روشن می‌کنند و ظرف‌های آب مقدس قرار می‌دهند و غذا برای تقویت ارواح پیشکش می‌کنند و نان شیرینی‌های خاصی از آرد اعلا می‌پزند... در تیرول رسوم و اعتقادات مشابهی است آنجا نیز چراغ ارواح روشن می‌کنند بعضی‌ها سراسر آن شب شیر و نان روغنی هم روی میز می‌گذارند بعضی‌ها آن شب تنگ پر از آب در آشپزخانه می‌گذارند تا ارواح بینوا تشنگی‌اشان را فرو نشانند... در آبروتزی در خانه‌ها سراسر شب چراغ را روشن می‌گذارند مردم پیش از خواب چراغ یا شمع روشن و نان و آبی روی میز می‌گذارند مردگان از قبرهاشان بیرون می‌آیند و با هم در دهکده راه می‌افتند.» (ر. ک شاخ زرین فصل عید نیایش

برای ارواح) بعد از ذکر این مطالب باید اکنون اشاره کنیم که محصولات تزئین شده در جلوی باجا قاباغی و معبد سین نه سنجد و سرکه و سماق، که بود و نبودشان هیچ تاثیری در زندگی ندارند؛ نمی‌باشد بلکه اصالت و ماهیت واقعی خاص خود را دارند و عبارتند از :

۱- سو : سو ماده‌ای است که حیات انسان بدان وابسته است و به جایگاه آن در اسطوره‌ها اشاره شد و اتفاقاً سو در سر سفرهٔ هفت سین فارس‌ها نیز وجود دارد لیکن چون واژهٔ تورکو است به حساب نمی‌آید و ماهی درون آب نیز جهت زیبایی نمی‌باشد و خود مبین آن است که، ای انسان زندگی تو وابسته به این آب است و اگر چنانکه این ماهی را از آب به بیرون بکشیم در حال خواهد مرد پس تو نیز زندگی‌ات بدون آب به زوال می‌گراید و این اولین ارمغان ایزد «سین» یا همان «سواین» به انسان بوده است.

۲- سومو : دومین عنصری که در حیات انسان بیشترین تأثیر را دارد و هنوز هم انسان در میان انبوه غذاها از آن ارتزاق می‌نماید نان می‌باشد که کهن‌ترین واژهٔ اطلاق شده بدان، «سومو» یا «سومون» است که آن نیز از «سو» می‌باشد یعنی جنس و ماهیت آن نیز از سو است و ایزد «سواین» آن را برای انسان فرستاده است.

۳- سوت : انسان از بدو تولد با لمیدن در آغوش مادر اولین منبع غذایی‌اش شیر می‌باشد و اگر این موهبت الهی نبود، نوزاد بدون آن نمی‌توانست به حیات خود ادامه دهد پس اهمیت آن را هر کسی می‌تواند درک نماید و انسان بعدها با تحت سیطرهٔ خود در آوردن حیواناتی مانند گاو و بز و گوسفند با یک منبع غذایی فوق‌العاده‌ای آشنا گردید که در روزگار گرسنگی و درماندگی یاریگرش بود و به همین جهت نیز آنها را وارد اسطوره‌هایش ساخته است و در اسطوره‌های ملل مختلف، این هر سه موجود جایگاه والایی دارند. بنا به اسطورهٔ تورکوها در آسمان، الههٔ آزوت (اوس- اوت) قرار دارد که در دهان نوزادهای تازه متولد شده از پستان خود چند قطره شیر می‌چکاند. به همین موضوع نیز در اینجا اشاره نماییم که محمد معین در یادداشت‌های خود می‌نویسد هفت سین در گذشته هفت شین بوده است و شیر، شمع، شراب و شکر، شهد را از میان آنها نام می‌برد.

٤- سونبول : گندم که جایگاه آن در تاریخ بشر بر هیچ کس مکتوم و پوشیده نیست انسان با کشف گندم انقلابی بزرگ در زندگی‌اش ایجاد کرد و توانست از مرحلهٔ دامداری و شکارگری و بیابان گردی به مرحلهٔ تمدن پای گذارد و به همین خاطر در زندگی وی گندم همیشه جایگاه و شأنی در خور تقدس داشته است. هستهٔ اولیه گندم همان سونبول است و

از (سو+ آن+ بول) ساخته شده است و باز در اینجا نیز این هدیهٔ آسمانی و ارمغان خدای «سین» بر ساخته از «سو» است. این نکته را نیز باید افزود که هنوز هم در نقاط مختلف آذربایجان در روز آخر سال که به دیدار مردگان در قبرستان‌ها می‌روند سونبول، گندم و انواع خوردنی‌ها بر روی قبرها می‌نهند.

۵- **سومونو** : مبین زایش طبیعت و خرمی و آشتی طبیعت با انسان است برخلاف آنچه در سفره هفت سین امروزه است در معنی مربا و حلوا نیست «سومنی ساخلا منی ایلده گؤیرده‌رم سنی». سومنی سنبل رویش و زایش محصول در طبیعت است و فی‌الواقع به مثابه نماد تولد و زایش و زندگی و تجدید حیات است پس سومونو در تورکو به «سبزه»ای گفته می‌شود که در جشن بهار و جشن خورشید مردم در خانه‌های خود آن را به مثابه سنبل رویش و بهار می‌رویانند و همان گونه که می‌بینیم باز هسته و مادهٔ اولیه آن از سو می‌باشد. این موضوع را نیز باید افزود که اصل واژه همان سومونو است و واژه درگذر زمان به سمنی و سمنو تبدیل شده است و امروزه به صورت سمنی تلفظ می‌گردد این واژه در زبان مردم تورکمنستان به صورت سومنی بکار می‌رود.

٦- **سوجوق** : سوجوق در تورکو مطلق بر شیرینی اطلاق می‌شود و سوجوق که از شیرهٔ انگور درست می‌شود بر آن نامگذاری شده است. از قدیم‌الایام آنچه در جشن و شادمانی مورد استفاده قرار می‌گرفته شیرینی بوده است و مراد از سوجوق در این سفره می‌توانست هر نوع شیرینی باشد و پر واضح است که در جشن و شادمانی و عید باید شیرینی و غذاهای لذیذ باشد در گذشته سوجوق در زمرهٔ ارکان اصلی «باجاقاباغی» بود.

۷- **سوراق** : به باور انسان‌های باستانی و اولیه «سو» و «اوس» از یک جنس هستند آب از آسمان می‌آید و جایگاه اصلی آن آسمان است و به شکل باران بر زمین فرود می‌آید آسمان خود نور است و آس در تورکو یعنی نورانی ساختن و روشن نمودن، پس سو و اوس (آب و نور) در بینش فلسفی و اسطوره‌ای در همدیگر تنیده شده‌اند و از یک منشاء و از یک جنس و دارای یک جوهر مشترک هستند و (اوس) US از جنس سوSU می‌باشد. آب و نور از یک جنس هستند چون هر دو از آسمان می‌آیند پس از جنبهٔ پدیدار شناختی یک شیء واحد هستند لیکن چگونه می‌شود در نمود آوایی دو شیء متضاد را در یک کلمه پدیدار ساخت؟ پیشتر اشاره کردیم که از منظر پدیدار شناختی و هستی شناختی سومریان، فقط در هستی کلمه است و کلمه پیش از هر چیز دیگری هستی دارد و آن کلمه «سو» است پس برای حل این پارادوکس و برای هستی بخشیدن به «اوس» در کنار «سو» چارهٔ دیگر

لازم است کائنات را که در «سو» متجلی است باید واژگون کرد تا نور تجلی یابد تا منعکس شود و بازتاب یابد «سو»، خود کائنات است پس اگر آن را معکوس سازیم و از جانب دیگر بدان نظر افکنیم اوس یعنی نور را خواهیم دید اگر یک روی سکه هستی سو SU است جانب دیگر آن اوس US می‌باشد و بسته به خوانده شدن این کلمه از کدام سو، هستیِ مطلق را که آفریده شده از آب و نور است درک خواهیم کرد و صد البته خداوند خود در آیات متعدد بر این امر تأکید نموده است و در سوره انبیا آیه ۳۰ خداوند می‌فرماید: قرار دادیم از آب هر چیزی را و در قرآن ٦٣ بار کلمه آب بکار رفته است و در احادیث آمده است که خداوند اولین چیزی را که آفرید آب است. از جانب دیگر نور نیز بسان آب در اسلام جایگاه ویژه‌ای دارد و خداوند نور زمین و آسمان است. به هر تقدیر هفتمین عنصر از ارمغان ایزد سین باز منشاءاش از سو است که به شکل سوراق درآمده است و به مرور زمان به چراغ تبدیل شده است و در زبان عربی که اخذ شده از زبان سومری است به شکل سوروج به کار می‌رود. همان گونه که در مباحث پیشین اشاره کردیم در تورکو به آتش و حرارت سیر(سو- ار) نیز گویند و در کلمات بی‌شماری آن را مشاهده می‌کنیم و به شکل شیر هم درآمده است و نام یکی از کهن‌ترین اقوام تورکو زبان سیر و شیر می‌باشد و مکان‌های جغرافیایی زیادی با این کلمه ساخته شده است و همچنین اسامی اشخاص زیادی را با این کلمه می‌توانیم پیدا کنیم که اصل آن سو – ار می‌باشد. سیروان – شیروان، سارگون (سیرگون) در معنی آفتاب شعله‌ور و پرحرارت نام یکی از پادشاهان بابلی. «سور+ اوس» یا «سیروس «سیر + اوس» که در زبان‌های یونانی، لاتینی، انگلیسی و فارسی نیزکار بورد دارد. ریشه‌اش از سو می‌باشد سیر در تورکو به معنی آتش کار بورد دارد و اوس بسان اولدوس در معنی نور و در یک جا آتش نورانی معنی دهد که در زبان بعضی اقوام تورکو واژهٔ «سولواوس» و «سول توس» را داریم که در معنی ستاره می‌باشد. به هر حال سوراق در معنای آلت روشنایی و حرارت بخش می‌باشد. که حتی در سر سفرهٔ هفت سین امروزی نیز که هر چند به حساب نمی‌آید اما به یادگار مانده از دوران باستان در سر سفره قرار داده می‌شود و چون واژهٔ تورکو است تفکر اسطوره‌ای مربوط بدان به همراه «سو» رو به افول نهاده است و علی‌رغم اینکه رکن اساسی سفرهٔ هفت سین در ارتباط با این دو عنصر می‌باشد لیکن چون فرهنگ تورکو و زبان و اسطوره‌های تورکو در این ملک تعمداً در انزوای غفلت قرار گرفته است؛ این دو عنصر نیز در سفرهٔ هفت سین در مقابل چشمان

میلیون‌ها انسان در عین خاموشی و فراموشی فریادگر حقیقت اسطوره‌ای خود در ارتباط با اصالت اسطوره‌ای سفرهٔ هفت سین هستند. پس اگر با دقت و تأمل در هفت واژه و عنصر بالا نظر بیافکنیم خواهیم دید که هر هفت واژه جوهرهٔ ذاتی‌اشان از سو است و این رمز حیات در نگاه اسطوره‌ای انسان‌های اولیه است که نسبت به «سو» داشته‌اند و چنانکه می‌بینم اساسی‌ترین مایحتاج زندگی انسان از خود آب گرفته تا نان و شیر و گندم و شیرینی و طبیعت و حتی نور، جنسشان از «سو» است و این موضوع را نیز باید در خاتمه افزود که تورکوها نظر به اهمیت جایگاه ایزد سین در زندگی، نام وی را بر روی اسامی جغرافیایی و عناصر دیگر و طوایف خود می‌نهادند از جمله آی – سین نام یکی از اقوام تورکو زبان که در حال حاضر در جلگه تورمان در بخش سفلای رود یئنی سی سکونت دارند. ار- سین نام مردانه در تورکو و همچنین نام روستایی در بخش خدا آفرین که به صورت ارضین نوشته می‌شود. سین داغی نام کوهی در اردبیل دهستان «ایستی سو» و «سوسین» که نام یکی از پادشاهان سومر می‌باشد. این موضوع را نیز باید افزود که علی‌رغم نشستن گرد و غبار نسیان و فراموشی و تحریف در ماهیت و اصالت اولیهٔ آئین مربوط به «سین» در لابه لای کتب تاریخی می‌توان رگه‌هایی از اصالت اولیهٔ مربوط به این آئین را مشاهده کرد به نحوی که هاشم رضی به نقل از المحاسن و الاضداد آورده است نهادن آتشدان در سفره و خوان نوروزی اهمیت ویژهٔ دینی داشت و آتشدان بعدها به شمعدان و چراغ تبدیل گردید در این کتاب همچنین می‌خوانیم که کوزهٔ آب نیز بر سفرهٔ نوروزی نهاده می‌شد و مضاف بر اینها در سفره نان و شیر نیز قرار می‌دادند. ر. ک جشن‌های آب، هاشم رضی، صص ۱۸۳-۱۸٤

سو- اوس- مو- ار : حیوانی از جرگهٔ مارها که به صورت سوسمار نوشته می‌شود.

سو- نو- آی : نوعی اردک در زبان تورکو که به صورت سونا نیز نوشته می‌شود.

سو- قور- او : عنوان کدخدای ده در زبان کره‌ای‌ها

سو- مو : گیاهی در هند، در ریگ ودا خدایی به نام «سومو» آن را نوشیدنی خدایان قرار داد.

سو – مو – تو – را : نام دخترانه در میان هندیان تکواژ آخر در اصل «ر» است.

سو- تو- اوس : عنوان ستارهٔ تیشتر در مصر باستان؛ همانطوری که مرد، زن را بارور می‌کند و اوزایرایس (اوس ار اوس) ایزایس را، طغیان سالانهٔ رود نیل نیز خاک مصر را بارور می‌سازد. این طغیان عجیب در اواسط تابستانِ گرم همچون معجزه‌ای از سوی اوزیریس تلقی می‌شد. وقتی رود در تابستان می‌خشکید بدین معنی بود که اوزیرایس مرده

یعنی به دست ست کشته شده است. اما «ایزایس» به جست و جوی «اوزیرایس» مرده می‌شتابد و درست در روز طغیان رود نیل و بالا آمدن آب‌های مقدس او را می‌یابد. اوزیرایس بر زمین خشکیده و پژمرده (ایزایس) جاری می‌شود و آن را بارور می‌سازد. طغیان رود نیل با اولین ظهور ستارهٔ شعرای یمانی تیشتر «سوتواوس» مصری یعنی درست پیش از طلوع خورشید، همزمان است و این به عنوان رویدادی علّی مورد تفسیر قرار گرفت پس «سوتواوس» به عنوان ستارهٔ مخصوص طغیان رود نیل محسوب می‌شود و روز طلوع «سوتواوس» و طغیان رود نیل در مصر به عنوان «نوروز مقدس» تلقی می‌گردد و آئین‌های با شکوهی در کنار رود نیل به اجرا در می‌آمده است. در ایام باستان رسم بر این بود که در سراسر مصر در آن شبی که آن را متعلق به رود مقدس نیل می‌دانستند جشنی که امروزه موسوم است به نوروز ا... برپا می‌ساختند و به عبادت و آیین خاصی می‌پرداختند در تجلیل از ازیریس حامی و خدای رود نیل امروزه در دهکده‌های قبطی نشین ساحل رود نیل همان سنت تا حدی رعایت می‌شود تنها اوزیریس به ا... تبدیل شده است ساکنان قبلی دهکده‌ها که مسیحی‌اند هر سال مراسم پرستش نیل را به جای می‌آوردند با این تفاوت که به جای ازیریس از عیسی مسیح یاد می‌کنند و از او برای خود و فرزندان خویش برکت و سلامتی می‌طلبند آب مورد نیاز اهالی از چهار نقطه در ساحل نیل تأمین می‌شود مردم دهکده برای انجام مراسم نوروز ا... به این چهار جا می‌روند زن‌ها تا زانوها به آب می‌روند و نه بار دست و رویشان را می‌شویند و نه بار غسل می‌کنند مادری را دیدم که نوزاد خود را هم آورده بود و نه بار غسل می‌داد و زن دیگری هنگام غسل از رود نیل طلب فرزند می‌کرد زیرا ظاهراً نازا بود. جوّ، جوّ عبادت و نیاز و پرستش بود. از چندین هزار سال پیش در شب فیضان نیل مادران مصری به ساحل رود نیل می‌رفتند و از ازیریس خدای رود نیل برای خود و خانوادهٔ خود طلب برکت و سلامت می‌کردند. جرج جیمز فریزر در کتاب «شاخهٔ زرین» در بحث از ازیریس از افسانهٔ ابونوروز یاد می‌کند که به صورت پیرمردی قد بلند که تاج مصر علیا بر سر دارد و برسمی در دست و ریشی عاریه بر چانه در جشن شرکت می‌کند که جشن سده نام دارد این مهمترین جشنی بود که در طی آن پادشاه در زمان حیات به مقام الوهیت می‌رسیده و فرعون می‌شد و بعد از مرگش تبدیل به ازیریس می‌گشت. (ر.ک. آب و کوه در اساطیر ایرانی، ص ۶۱-۶۰)

سو- تو- آق : شکل اصلی واژهٔ سوتخ که مصریان برای ایزدان بیگانه آن را آفریده بودند.

سو- اوس : از نام آورترین و مشهورترین و تأثیرگذارترین ایزدان در اساطیر یونان که به شکل زئوس zeus درآمده است و فی‌الواقع بعد از گذر از ادوار اساطیری هم محتوا و هم شکل ظاهری این واژه دچار تطوّر و تحول گردیده است. آنچه قدر مسلم قریب به یقین است این واژه در ارتباط با یکی از پدیده‌ها و عناصر طبیعی بوده و بعدها این امر به نوعی با ازدواج مقدس برآمده از میان سومریان تلاقی پیدا نمود و در مسیر ایام در میان یونانیان شخصیت انسانی یافته است. جایگاه زئوس در بدو ظهور اسطوره‌اش در کرت بوده است و بعدها توسط یونانیان این اسطوره به یونان بورده شد. در کرت نام ایزد آسمانی با ایزد مینوسی وابسته است که آیین و شخصیت و نژاده‌اش را از روی مدارک اعصار متأخر می‌توان تشخیص داد بعد از دورهٔ مینوس بود که این ایزد در نقش ثانوی خدایی جوان راهش را به شکلها و تحت نامهای گوناگون به پیش بورد اسطورهٔ مینوتور نشان می‌دهد که زئوس را با «ورزا» یکی می‌پنداشتند و داستان عشق ملکه پازیفا به مینوتور ممکن است مأخوذ از نوعی اعتقاد به ازدواج مقدس باشد نقش مذکور را در مراسم آئینی پادشاه ایفا می‌کرد در حالی که نقاب کله گاوی بر سر داشت ازدواج مقدس رابطهٔ نزدیکی با باروری محصولات گیاهی داشت. «زئوس ایزدی در ارتباط با پدیده‌های طبیعی بود و به جوّ آسمان مربوط می‌شد کسی که آسمان را روشن می‌کرد آسمان را از ابر می‌پوشاند، باران و برف را بر زمین فرو می‌فرستاد آذرخش پرتاب می‌کرد و تندر فرو می‌فرستاد حتی به گونهٔ معناداری می‌گفتند زئوس می‌بارد یا زئوس می‌غرد. با این حال در سرزمینی چون یونان که کشاورزی فعالیت غالب آن بود قدرت کامل یک ایزد بر پدیده‌های غیرکنترلی که نزول بلایا یا باروری وابسته به آنهاست، اهمیت ویژه و اساسی پیدا کرد.» (ر.ک فرهنگ اساطیر یونان و رم ص۲۳۱)

با توجه به بار معنایی و محتوایی این واژه و در ارتباط بودن با آب و باران بی هیچ شبهه می‌توان گفت که این واژه نه زئوس بلکه سواوس می‌باشد و بر یک پدیدهٔ جوی در ارتباط با ابر، آذرخش و باران اطلاق می‌شده است و برای آن آیین‌های مقدس در ارتباط با زراعت و کشاورزی اجرا می‌کردند لیکن بعدها یونانی‌ها با سهو و نسیان و فراموش کردن

اصالت این ایزد در ارتباط با باران و آب، نوعی شخصیت بدان بخشیدند به نحوی که در اساطیر یونان که هزیود و هومر در این راستا نقش بسزایی داشتند زئوس را در حد یک ایزد برتر در مقایسه با دیگر ایزدان جای دادند که بر مبنای آن زئوس پسر کرونوس و رئا است کسی که آخر الامر پدرش را که نوزادهای خود را می‌بلعید از اریکه قدرت به زیر کشید و خود به جای وی نشست.

می‌توان گفت که شواهد موجود در ارتباط با اسطورهٔ سواوس حاکی از آن است که سواوس نماد باران و روشنایی بوده است همان گونه که از اسم وی پیدا است دو بعد طبیعت و عناصر طبیعی را با خود یدک می‌کشیده است «سو» نماد آب و باران و «اوس» نماد نور و روشنایی و از همین رهگذر نیز در ارتباط با پدرش قورنواوس می‌توان گفت که قورنواوس نماد شب و سیاهی است که روشنایی‌ها را و نور و حرارت را و کلّاً زندگی را در خود فرو می‌بورد و سواوس که نماد روشنایی‌ها و برکت است آخرالامر بر سیاهی‌ها غلبه می‌کند، قورنواوس پدر سواوس می‌باشد چه بر مبنای اساطیر نور و روشنایی زادهٔ سیاهی‌هاست بر همین سیاق نیز همان گونه که خواهیم دید اوغوز نماد نور و روشنایی از قاراخان که مظهر سیاهی و شب است خلق می‌شود و بر پدر خود غلبه می‌نماید یعنی نور و روشنایی دست آخر بر سیاهی غلبه می‌کند و چنین می‌نماید که در بدو آفرینش اسطوره اوغوز و زئوس هر دو از یک منشاء سرچشمه می‌گرفتند. این موضوع را نیز باید افزود که اساساً اقوام مهاجر و کوچ نشین و شکارگر موسوم به آریایی که هیچگونه اعتقادی به یکجا نشینی نداشتند در کل فلات آسیا همواره بلای جان یکجا نشینان بودند و با حمله‌های پی در پی خود نه فقط لطمات جبران ناپذیری بر اقوام کشاورز و یکجا نشین وارد می‌کردند بلکه مانع سیر تکاملی پیکرهٔ فرهنگ و تمدن بشری نیز می‌شدند که با این امر ما هم در فلات ایران توسط آریاییان پارس نژاد و هم در یونان توسط آریاییان هلنی نژاد و هم در هند توسط آریاییان آنجا مواجهه می‌شویم. اما حدیث شوم اقوام بیابانگرد گویی تمامی نداشت و این اقوام در این سه سرزمین از آنجا که قدرت سیاسی را به جهت قدرت برتر نظامی در دست داشتند با آمدن و ماندگار شدن در سرزمین بومیان و به نوعی با گروگان گرفتن مردمان این سرزمین‌ها تاریخ و فرهنگ بومیان این سرزمین‌ها را نیز به نام خود رقم زدند لیکن از آنجا که از شأن اولیهٔ فرهنگ بومیان این مناطق شناخت کافی نداشتند و یا آن رویهٔ اولیهٔ بومیان را نمی‌پسندیدند پس مطابق میل خود اساطیر اقوام کشاورز را تغییر

می‌دادند و به نام خود توسط همان بومیان ثبت می‌کردند که این شیوهٔ کار آریاییان را هم در فلات ایران و هم در سرزمین یونان می‌توان مشاهده کرد. سواوس که خدای کشاورزی در میان بومیان یونان زمین بود توسط هلنی‌های آریایی نژاد و شکارگر به ایزدی در کسوت جنگجویان درمی‌آید و از آن شأن اولیهٔ خود دور می‌گردد که دقیقاً همین رویه را در فلات ایران نیز مشاهده می‌کنیم که آریاییان از طیف شکارچی با از بین بوردن ساختار و بنیاد فرهنگ و تمدن فلات ایران بعد از یک دوران فطرت با تغییر دادن اسطوره‌های بومیان ایران با پشتگرمی به قدرت نظامیشان آنها را به نام خود جعل نمودند که از برجسته‌ترین این اسطوره‌ها می‌توان به ماجرای زرتشت، افراسیاب و رستم و سهراب اشاره کرد که هر کدام موضوعی در ارتباط با پدیده‌های طبیعی بودند و لیکن اقوام شکارگر آنها را مطابق روح و روان خود و امیال خود به موضوعات ستیزگرایانه تغییر داده اند.

سو- بو- تو- ار : خدای آسمان، روشنایی، باران و حاصل‌خیزی در رُم باستان که معتقد بودند آذرخش را نیز او نازل می‌کند و به صورت ژوپیتر درآمده است. کیش «سوبوتوار» دارای شماری از مناسک آیینی بود مثلاً «ژوپیتر الیسیوس» محراب یا سنگ یادبودی در کوهستان آونتین داشت که مردم برای طلب باران بدو استغاثه می‌بوردند. درختانی چون راش و انواع بلوطِ مقدس خاص «سوبوتوار» بودند. این پیوند ظاهراً منتج از حساسیت نسبی آنان به برق آسمان بود.

«سوبوتوار» با نقش نظارت بر باران برای کشاورزی نواحی مدیترانه سودمند بود و یکی از جشن‌های متعدد او به چیدن محصول پربرکت انگور مربوط می‌باشد.

لازم به ذکر است که نیایش و پرستش سوبوتوار به دست آخرین پادشاه اتروسکی مقرر گردید. فی‌الواقع این عمل ملهم از فرهنگ اتروسکی‌ها بود. ر. ک. دانشنامهٔ اساطیر جهان، ترجمهٔ ابوالقاسم اسماعیل پور، ص ۳۵۸-۳۵۷ همان گونه که می‌بینیم ژوپیتر خدای باران و حاصل خیزی و نور و روشنایی بوده است و نقش نظارتی بر باران داشته است، یعنی عنصری که در ارتباط با «سو» بوده است و از لحاظ محتوایی و بار معنایی نیز دیده می‌شود که با «سو» یعنی آب در ارتباط است و از حیث ظاهری کلمه نیز، باید گفت «ژو» تحریف یافتهٔ کلمهٔ «سو» می‌باشد که به مرور ایام بعد از سپری شدن هزاران سال امری بدیهی است که این واژه یعنی «سو» در روند تاریخ بعد از گذر از دورهٔ اساطیری در زبان رومیان و وارثان آنها یعنی ایتالیایی‌ها بدین شکل درآید.

تکواژ دوم این کلمه، یعنی «پی» در اصل «بو» می‌باشد که از واژگان اسطوره‌ای انسانهای اولیه بوده است که به «پی» تبدیل شده است و «تر خود از ادغام دو تکواژ «تو» و «ار» بدست آمده است.

سو- آن- اوس : ایزد بانوی غلات و رویش گیاهان در رُم باستان که به صورت ژانوس JANUS نوشته می‌شود. «برای ژانوس در ۹ ژانویه قربانی می‌کردند عمل قربانی در رگیا، خانهٔ کاهن اعظم در فوروم انجام می‌گرفت و در آنجا کاهن پادشاه روم، قوچی پیشکش می‌کرد. مراسمی نیز باید برای او در دروازه‌های مشهور طاق‌دار و چند معبد در مواقع مختلف اجرا می‌شد. پاره‌هایی از سرودهایی خیلی کهن سالین شامل آوازهای نیایش برای ژانوس بود. این آوازها در ماه مارس به هنگام کشت خوانده می‌شد و این وقتی بود که فکر می‌کردند ژانوس در رویش گیاهان کمک می‌کند با کمی کنجکاوی بیشتر می‌توان دریافت که ایزدی که مخصوصاً با گذرگاه‌ها پیوند دارد ظاهراً باید رابطهٔ کمی با ایزد گیاهان داشته باشد. در سدهٔ دوم پ، م ژانوس در پیوند با دو قربانی اختصاصی ظاهر می‌شود. یکی از آنها برای «سرس» ایزد بانوی رویش غلات بود و پیش از فصل درو برگزار می‌شد. این رابطه، یادآور استغاثهٔ سالین‌ها از ژانوس به عنوان آفرینندهٔ نیک است؛ زیرا سرس غیر از تقدس و شخصیت ایزدی‌اش به معنی رشد و نمو بود. در مراسم درو ژانوس را به عنوان ایزد در کنار ژوپیتر و جونو(تنزه آرپا) فرامی‌خواندند. جشن دیگر شامل آئین کشاورزی ماه مارس بود که در وهلهٔ اول شامل استغاثه به ژانوس و ژوپیتر بود. استغاثه به ژانوس در این جشن و جشن‌های دیگر به نظر می‌رسد که منتج از کارکرد او به عنوان محافظ و رشد دهندهٔ چیزهای آغازین باشد. ژانوس در کهن‌ترین اسناد به جا مانده به گروهی از ایزدان گیاهی تعلق دارد و شایستهٔ نام آفرینندهٔ نیک است چنین تصور می‌شد که برخی از صفات این ایزد برای نشان دادن کارکردهای ایزدی‌اش بوده است، صفاتی چون پاتولسیوس و کلوسیویوس به ژانوس به عنوان دروازه‌ای باز (Patere) یا بسته (claudere) اشاره دارند. در حالی که لقب کانسیویوس نشان می‌دهد که ریشهٔ کلمه، دانهٔ کشت (conserere) است. این تعبیرهای کهن اکنون در نزد زبان شناسان مورد تردید است صفات پاتولسیوس و کانسیویوس هر دو ظاهراً در ترانهٔ سالین ژانوس آمده است. دیگر صفات عبارتند از ژونونیوس کوریاتیوس و کوئیرینوس. اولی یادآور پیوند ژانوس با ژونو در جشن درو

است. محراب ژانوس کوریاتیوس با محراب« ژونوسورووریا»جفت بود. ر.ک دانشنامهٔ اساطیر جهان صص ۳۵۶-۳۵۵

با توجه به گفته‌های بالا که از دانشنامهٔ اساطیر جهان، که زیرنظر رکس وارنر به نگارش درآمده است؛ باید گفت همان گونه که دیدیم ژانوس نیز با گیاهان، کشت و درو ارتباط دارد و همه اینها مبین آن است که ژانوس نیز به نوعی با ازدواج مقدس که جلوه گاه آیین سومریان جهت پاسداشت از محصولات کشاورزی بود؛ در ارتباط می‌باشد و واژه‌های سو و اوس چه از جنبهٔ محتوایی و چه بُعد ظاهری تشکیل دهنده و معنا بخشنده به این کلمه می‌باشد. از جانبی دیگر باید گفت کلاً اروپائیان اعم از انگلیسی زبان‌ها، فرانسوی‌ها، ایتالیایی‌ها، آلمانی‌ها و اسپانیولی‌ها در طی زمان واژگان اساطیری را با رویکردی دیگر گونه در زبان خویش بکار گرفته‌اند و از آنجایی که از اصالت و هویت اصلی این کلمه‌ها آگاهی ندارند در طی دوره‌های تاریخی معنایی مطابق با اندیشه و فهم خویش به این کلمات بخشیده‌اند چنین به نظر می‌آید که این کلمات صرفاً از حیث ظاهری با واژهٔ سو در ارتباط هستند و هیچ علقهٔ فکری و بار معنایی بین این کلمات و کلمات انسان اولیه و واژگان اساطیری وجود ندارد در حالی که حقیقت امر این است که بر اثر تغییرات بنیادی در فکر و ذهن انسان‌ها در طی اعصار و جایگزین شدن معرفتی از نوع دیگر و حاکم شدن اندیشه‌ای از جنس دیگر، این واژگان از آن عنصر و پدیدهٔ حاکم بر اساطیر انسانی تخلیهٔ معنایی گردیده‌اند و معرفتی دیگرگونه بر این ظروف توسط انسان دورهٔ تاریخی ریخته شده است. بی‌هیچ شبهه‌ای می‌توان ادعا کرد که واژگان «کان سویویواوس»، «ژونوسورریو»، «ژونونویواوس»، «کوریوتیوس»، «قوایرنواوس»، «پاتولوسویواوس» و «کلوسویویواوس» همگی از جنس واژگان اساطیری بشر در ارتباط با سو، اوس، قو، لو، یو، تو، نو، مو می‌باشند هر چند هم تلفظ و هم معنای آنها دگرگون شده باشد و این نیز امری طبیعی و بدیهی است که چون زبان اساطیری و معنای مد نظر اولیهٔ آنها در جهان بعد از اساطیر به نوعی از ذهن بشر محو گردیدند؛ پس این واژگان نیز که در حکم محملی برای آن اندیشه‌ها بودند خالی از آن اندیشه‌ها و بینش اسطوره‌ای در ارتباط با عناصر طبیعی و پدیده‌های موجود و دخیل در آفرینش انسان گردیدند و دوباره یا به فعل‌هایی با معانی جدید مبدل شدند و یا از زبان انسان رخت بربستند.

سو- اوس- لو- اوس : از خدایان قوم سلت

سو – اوس – کو : شکل اصلی واژهٔ سوسک نام حشره‌ای با این توضیح که این حشره جایگاه ویژه‌ای در اساطیر مخصوصاً در میان مصریان داشته است.

سو- ار- تو- اوس- تو- ار : شکل اصلی واژهٔ زرتشت باید گفت که بر روی این واژه، چه از جنبهٔ لغوی و چه از بُعد دینی، فرهنگی و سیاسی، تلی از غبار تحریف و نسیان فرو نشسته است که در طی اعصار هم اغراض سیاسی در پشت آن بوده است و هم فقدان درک عمیق و گسترده نسبت به فلسفهٔ وجودی و ماهیت اسطوره‌ای آن، مزید بر علت در عدم شناخت کافی و وافی از این عنصر گردیده است. زرتشت که در گردونه و فرآیند گذر از تحولات آوایی آخرین شکل تحریف شده و تطوّر یافتهٔ سو – ار- تو- اوس- تو- ار می‌باشد در گذشته‌ای نه چندان دور به شکل «زرتشت ار» بیان گردیده است که فی‌الواقع نسبت به شکل اصلی خود یعنی سو – ار- تو- اوس- تو- ار قرابت آوایی دارد که خود با توجه به تحولات بوجود آمده در طی زمان و بر اثر چکش کاری‌های انجام یافته، «سو»- به- «ز» و «توس» به تُش و «تو- ار» به «ت» بدل گردیده است و شکل امروزی به خود گرفته است اما در ارتباط با ابعاد دینی این واژه، باید گفت که زرتشت بدون شبهه موضوعی در ارتباط با عناصر طبیعی بوده است و در ابعاد اسطوره‌ای و بینش اسطوره‌ای به هیچ وجه جنبهٔ فردی و انسانی نداشته است و صرفاً در طی اعصار از جانب انسان‌های ادوار بعدی بنا به تجسم این عنصر به صورت استعاری و دادن روح انسانی بدان، بُعدی انسانی به خود گرفته است؛ چه انسان اولیه چنین تصوری از طبیعت داشت که ارکان طبیعی و بلکه همهٔ پدیده‌ها و عناصر موجود در طبیعت دارای روح می‌باشند پس از همین منظر نیز سو- ار- تو- اوس- تو- ار به مثابه ایزد و سپس در هیأت انسانی ظاهر می‌گردد که این نیز طبیعتاً در راستای قابل فهم گردیدن برای انسان ادوار مختلف بوده است؛ چه انسان که در فرآیند زمان به رشد عقلی کافی و وافی نائل گردید، اگر در بدو آفرینش چنین تصوری برایش وجود داشت که یک پدیدهٔ طبیعی و عنصر موجود در طبیعت تحت عنوان سو – ار – تو- اوس- تو- ار وجود دارد که در زندگی وی نقشی اساسی دارد لیکن بعدها با درک عمیق از هستی در ارتباط با خدای ماورای هستی، تلقی‌ای دیگر گونه در ارتباط با پدیدهٔ سو- ار- تو- اوس- تو- ار پیدا نمود و آن را به مثابهٔ ایزد خویش پذیرفت؛ اما در گذر زمان این ایزد که شکلی انسانی برایش قائل شده بود از مرتبهٔ خدایی به جهت رویکردهای عقلانی، مرتبه‌ای

فروتر یافت و در حکم پیامبری از جانب ایزد آسمان در میان انسان‌ها پذیرفته شد و این آخرین مرحله از تکوین هستی این پدیده از جانب انسان بوده است.

به هر تقدیر آنچه مبرهن و واضح می‌باشد این است که این عنصر تلقی‌ای از جانب انسان در ارتباط با هستی و کائنات بوده است و بنا به مقتضیات زمانی و با توجه به شأن اسطوره‌ای انسان و بینش وی به هستی، جایگاهش همواره مورد تغییر و دگرگونی واقع شده است و آخرالامر در ذی پیامبری الهی درآمده است که این همه، با توجه به شرایط زمانی ایجاد شده برای بشر محقق گردیده است یعنی فی‌الواقع بشر بر حسب درک زمانی و شرایط جغرافیائی فهم خود را نسبت به این عنصر تغییر داده است؛ اگر روزی روزگاری بنا به قدر فهم خود، چنین تلقی‌ای از طبیعت داشت که این عناصر طبیعی هستند که زندگی وی را در ید قدرت خود دارند پس موجودی از عناصر طبیعی تحت عنوان سو – ار- تو – اوس- تو- ار که خود برساخته از عناصری همچون «سو» و «اوس» می‌باشد در زمرهٔ خدایگانی است که تأثیرات خاص خود را در زندگی بشر ایفا می‌کند و چون با توجه به کنش‌ها و واکنش‌های ایجاد شده در فرآیند شناخت، معرفتی برتر و فراتر از مرحلهٔ اولیهٔ حیات را احراز نمود؛ پس بنا به شناخت حاصله در راستای توجیه آن اسطورهٔ اولیه، تغییراتی بنیادی را برای پذیرفته شدن این معرفت حاکم بر هستی رقم زد که سو- ار- تو- اوس- تو- ار نه یک پدیده و عنصر، بلکه خود در حکم خدایی در ماورای طبیعت می‌باشد که هر لحظه می‌تواند در سرنوشت بشر، ارادهٔ خود را وارد سازد و چون این نوع معرفت نیز که نشأت گرفته از بینش و نوع اندیشگی اسطوره‌ای بشر بود در طی زمان رو به افول گرایید پس سو- ار- تو- اوس- تو- ار شکل انسانی به خود گرفت تا هر چه واقعی‌تر و پذیرفتنی‌تر باشد. اما در ارتباط با نظریات عنوان شده در بارهٔ این عنصر و پدیدهٔ طبیعی که آخرالامر درکسوت پیامبری ظاهر شده است؛ باید گفت که در دورهٔ تاریخی و بویژه در عصر حاضر ما با انبوهی از لاطائلات مواجهه می‌گردیم در حالی که اصلاً چنین شخصیتی در تاریخ وجود خارجی نداشته است و صرفاً یک نوع بینش اسطوره‌ای در رابطه با عناصر طبیعی بوده است. هر چند اسطورهٔ زرتشت در گذر زمان مورد تحریفات عدیده‌ای واقع گردیده است لیکن رگه‌هایی از حقیقت اسطوره را در لابه‌لای روایت‌های تاریخی می‌توان مشاهده کرد. پیشتر ضروریست به این نکته اشاره کنیم که قوم و قبیله‌ای که تحت عنوان آریایی‌ها در تاریخ معاصر اشتهار یافته‌اند، اولاً در یک برههٔ تاریخی مشخص یعنی در حدود ۱۵۰۰ ق.م به فلات ایران وارد شده‌اند و ثانیاً همانطوری که پیشتر اشاره کردیم قبل

از وارد شدن به نجد ایران شغل و معیشت اصلی آنان دامداری و شکارگری بوده است و هنوز به مرحله زراعت و کشاورزی نرسیده بودند و تا مدت‌های مدید حتی بعد از وارد شدن به فلات ایران از مشاغلی همچون زراعت و بزرگری و دیگر کارهای هنری و صنعتی بیزاری می‌جستند و به اقتضای حرفهٔ شکارگری، از آنجایی که قدرت نظامی را در دست داشتند پس با زور و سرنیزه مردمان بومی این سرزمین را وادار به تمکین می‌نمودند و کارهایی همچون زراعت و صنعت را بدانها می‌سپردند. ثانیاً همانطور که اشاره شد مفاهیم و موضوعاتی همچون عناصر طبیعی از قبیل آب، آتش و زمین، کوه، درخت، آسمان، خورشید بیشتر با مقوله زراعت و کشاورزی عجین بوده است نه با مقوله بیابانگردی و شکارگری رابعاً مقولاتی از این دست قبل از وارد شدن این قوم و قبیله به فلات ایران در میان مردمان بین النهرین و دیگر اقوام بومی ایران به شکلی گسترده مورد تقدس واقع می‌شده است و پدیده‌های طبیعی تقدس ویژه‌ای را داشتند و اینان با این مفاهیم در فلات ایران به مرور زمان آشنا شدند. خامساً با توجه به مستندات تاریخی همانطور که خواهیم گفت شکل دینی و آئینی زرتشت خیلی بیشتر از ورود قبایل تحت عنوان آریایی در ایران مدون گردیده بود و آریایی‌ها هزاران سال بعد با این آیین آشنایی پیدا کردند. پس این آیین و دین ربطی به اقوام آریایی ندارد. اما در مورد زرتشت و مفاهیم مربوط به این دین باید گفت که از دو جنبهٔ محتوایی و هم از لحاظ واژگانی و صورت ظاهری، دین زرتشت با مفاهیم اسطوره‌ای بشر اولیه در ارتباط می‌باشد؛ از لحاظ محتوایی دین زرتشت نیز بسان سومریان بر عناصر طبیعی بویژه «سو» و «اوس» جایگاه ویژه‌ای را داده است و همان گونه که اشاره کردیم بشر اولیه آفرینش را و راز خلقت را در دو منبع «سو» و «اوس» خلاصه کرده‌اند و هر چه در طبیعت بوده است به نوعی هستی خود را از این دو عنصر بدست آورده است و بینش مربوط به زرتشت نیز تمامی فلسفه و راز آفرینش و راز زندگی را منوط و مربوط به «سو» و «اوس» می‌داند و حتی تولد زرتشت نیز با نور و آتش عجین می‌باشد.

«فره زرتشت از روشنایی‌های بی‌پایان به خورشید از خورشید به ماه از ماه به ستارگان و از ستارگان به آتش می‌رسد که در خانه «زوئیش» و فراهیم روان مادر و پدر «دوغدو» روشن است. دوغدو مادر زرتشت است در لحظه تولد دوغدو این فره وارد بدن او می‌شود و درخشندگی خاصی بدو می‌بخشد این نور تا زمان زایش زرتشت با دوغدو همراه است و پس از آن همراه با زرتشت خواهد بود از این نور دهکدهٔ این خاندان در نور فرو می‌رود که

در جایی نزدیک به دریاچهٔ چی‌چست اورمیه مطابقت می‌کند برای انتقال فروهر زرتشت از عالم مینوی به این جهان امشاسپندان ساقه‌ای از گیاه مقدس «هوم» را به وجود می‌آورند و فروهر زرتشت را در آن جای می‌دهند و آن را به بالای کوه اساطیری «اسنوند» که جای آن در منابع بعدی آذربایجان ذکر شده می‌گذارند.» ر.ک. ژاله آموزگار، تاریخ اساطیر ایران، صص ۸۰-۷۹ ما در بالا درباره اهمیت آتش و نور در اندیشه و مبانی اسطوره‌ای سخن راندیم و گفتیم که آتش و خورشید نقش و جایگاه خاصی در بینش فلسفی انسان داشته است. «در اسطورهٔ دده قورقوت همچنین با این مقوله مواجهه می‌شویم که قور (آتش و نور) قوت را یعنی حیات را و جان را و روح را می‌بخشد. قوراوغلو (کوراوغلو) زندگی و مرگ طبیعت و فصول بهار و زمستان را می‌رساند. قوربوستان هم تعقیب کنندهٔ آفتاب، آتش در افق می‌باشد هر سه اینها ضمن اینکه رمز خورشید هستند؛ حوادث طبیعی بهار و زمستان و آفرینش را تنظیم می‌نمایند. شعاعی که از آفتاب برمی‌آید روح آتش و جان آتش و انسان را می‌آفریند فصول طبیعت را می‌آفریند یکی را می‌میراند (فصل زمستان) و دیگری را زنده می‌کند (فصل تابستان) از بزرگترین اعتقادات، اعتقاد به خورشید است. ر.ک. میرعلی سیداف، قام، شامان،ترجمهٔ صمد چایلی، صص ۱۲۷-۱۲۶ اما در رابطه با واژگان مربوط به آیین زردشت باید گفت همان گونه که در بحث از اوغوز و نحوهٔ تولد او ذکر خواهیم کرد مادر اوغوز هستی و آفرینش می‌باشد و فی‌الواقع با توجه به بینش اسطوره‌ای، اوغوز محصول و ثمرهٔ ازدواج گاو نر مقدس با کل آفرینش و هستی بوده است. بر همین منوال نیز نام مادر زرتشت «دوغدو» است که در زبان تورکو در معنای زایش، هستی و طبیعت می‌باشد. پس چون کل کائنات از وی زاییده می‌شوند و کل طبیعت زادهٔ آن است تحت عنوان «دوغدو» می‌باشد. بعدها این حادثه و اسطوره مورد استحاله واقع شده و گرنه باید بسان اسطورهٔ اوغوز، زرتشت نیز نه از انسان زمینی بلکه باید آفریده و زاییدهٔ هستی باشد که یک سوی دیگر آن نیز اشعه و نور آسمانی، اوس می‌باشد؛ که بعدها چهرهٔ انسانی بدان بخشیده شده، یعنی همان بلایی که بر سر قوراوغلو و زئوس آمده است در طی زمان بر سر زرتشت نیز آمده است و از همین رهگذر چهرهٔ انسانی به پدر و مادر وی بخشیده‌اند. لیکن باز هم از جنبهٔ واژگانی رد پای اسطوره را می‌توان در اسامی مربوط به او دنبال کرد و خود واژگان مربوط به زرتشت بهتر می‌نمایاند که این اسطوره مربوط به عناصر طبیعی می‌باشد و بعدها با تغییرات و تحریفات بی‌شمار این اسطوره شکلی انسانی به خود گرفته است.

در رابطه با واژهٔ «سو- ار- تو- اوس- تو- ار» و عناصری که در ماهیت وجودی آن نقش عمده ایفا می‌کنند باید گفت سو در معنی آب و آتش در لهجه های مختلف زبان تورکو کاربورد دارد مثلاً در میان اقوام «تووا» اولدوز به شکل «سولتوس» کاربورد دارد که در آن هم واژهٔ «سو» به کار رفته است و هم واژهٔ «اوس» و هم واژهٔ «تو»، یعنی همان گونه که ماهیت ستاره یا همان (سو- تو- رُ) که باز در اینجا نیز تکواژهای «سو» و «تو» را مشاهده می کنیم؛ بر ساخته از این عناصر یعنی «سو»، «اوس»، «تو» و «ار» می باشد.همان گونه ماهیت زرتشت نیز برساخته شده از این عناصر است.

با این اوصاف معنای لغت زرتشت می‌شود کسی که ماهیت و جنس وی از آب و آتش نورانی است و اگر به نحوه ورود اشعه و شعلهٔ آسمانی در کالبد «دوغدو» به هنگام تولدش توجه کنیم بهتر نمایان می‌گردد که اسم زرتشت با توجه به اتیمولوژی آن چقدر منطبق با عناصر طبیعی می‌باشد نه صاحب شتر بودن؟! که محققان و پژوهشگرانی من جمله محمد معین و هاشم رضی در مزدایسنا و دانشنامهٔ ایران باستان بر آن تأکید داشته‌اند که گویی وی شتر چران بوده است؟! این موضوع را نیز خاطر نشان کنیم که حتی نام مادر دوغدو نیز بر اساس اسطوره‌ها ترکیبی از آب و شعلهٔ آسمانی می‌باشد. زو(سو) + ئیش یا ئیس (اوس) در معنی نور و شعله است که در بالا بدان اشاره شد و همان گونه که در اسطوره‌های تورکو از قبیل قوراوغلو و اوغوز و دختران قیرقیزها بدان اشاره خواهد شد با تابش اشعهٔ آسمانیِ «اوس» بر «سو» وجود فرد شکل می‌گیرد و متولد می‌گردد. پس مادر دوغدو خود آفریده شده از سو و اوس است و خود دوغدو یعنی طبیعت از این دو عنصر تشکیل شده است که صد البته همان گونه که گفته شد در اصل اسطوره، اینان نباید به شکل انسان بوده باشند و بر اثر دست کاری‌های بعدی چهرهٔ انسانی یافته‌اند. لغت و واژهٔ سوشیانس نیز خود حاکی از ریشه داشتن اسطورهٔ زرتشت در زبان و فرهنگ بشر اولیه در ارتباط با هستی می‌باشد و سو که محور آفرینش است نقش اساسی‌اش را پیشتر باز نمودیم، که آخرین انسان در کیش زرتشت یعنی سوشیانس از جنس آب خواهد بود.

سو: نام قبیله‌ای در آفریقا، قبیلهٔ بان‌تو و بامبارا اسطوره‌ای شبیه به هم دارند مبنی بر اینکه در آغاز، جهان خالی از همه چیز بود و یک نیروی متحرکی بود روحانی که «زو» خوانده می‌شد که از آن همه موجودات پدید آمدند. همان گونه که در بحث مربوط به زئوس گفتیم «زو» خود شکل دیگری از واژهٔ «سو» می‌باشد و در اینجا نیز منظور از «زو»

همان سو است. و از فحوای کلام مشخص است که نیروی متحرک همان «سو» است و همان‌گونه که در اساطیر آفرینش گفتیم در آغاز فقط «سو» بوده است.

سو- مو- یو- آن- تو : در اسطوره‌های آفریقایی آمده است که «سوموین تو» فرمانروایی بود که هفت همسر داشت و وی به خاطر ترس از دست دادن تاج و تخت و کیان خود اعلام کرده بود که همسران من حق دارند که فقط دختر بزایند. من فرزند پسر را می‌کشم و مادرش را هم به طور تحقیرآمیزی از خود خواهم راند. درست در همان هنگام، هفت همسر «سومویوندو» باردار شدند و معلوم شد همه در یک زمان معیّن می‌زایند چون زمان زایش فرا رسید شش همسرِ «سومویوندو» فرزند دختر به دنیا آوردند. همسر هفتم که «نویوموین تو» نام داشت سوگلی می‌نامیدند زیرا مورد توجه «سوموین تو» و نور چشم وی بود وی پسری را زایید که نام او را «مویون تو» گذاشتند.

سو- نو- جو- تو : در تاریخ آفریقای غربی، اقوام مائده زبان آفریقایی که (مان تین قو) هم خوانده شده‌اند جایگاه ممتاز و والایی دارند. گروه اصلی این قوم زندگی را با تأسیس یک سرزمین شهریاری کوچک و بی‌اهمّیت در بخش جنوبی آفریقای غربی آغاز کردند اندکی بعد به ملت (مان تین قو مان تینگ) یا (کان – گا- با) مبدل شدند و پس از آن مالی قدیم نام یافتند. در خلال مدتی که اضمحلال و سقوط نخستین امپراتوری آفریقای غربی غنا از قرن ۱۲ تا نیمهٔ قرن ۱۳ آغاز شده بود مالی تدریجاً به یک امپراتوری بزرگتری در سودان بدل شد. فردی به عنوان شاعر و خنیاگر در میان قبیله موآن تین قو حرفه‌ای به وجود آورد که وی را «قوریواوت» می‌نامیدند و این فرد دربارهٔ کارهای برجستهٔ پهلوانان مشهور سخن می‌گفت و نمایش می‌داد و اغلب با استفاده از وسیلهٔ موسیقی‌اش جلو جمعیّت انبوه تماشاچی به نقالی و روایت کشی می‌پرداخت. این آوازها و سرودهای نقالی گونه به مردم (مو آن تو این قو) می‌آموخت که چه ارزشی و چه تاریخی دارند.

محققان و دانش پژوهان بر این موضوع پای می‌فشرند که بفهمند شاعران خنیاگر به طبقهٔ نجبا نزدیک بودند و در نتیجه به قشر برتر جامعه، یا به بردگان و در نتیجه با پست‌ترین قشر جامعه حشر و نشر داشته‌اند. چون یک خنیاگر تمامی وجود خویش را در سرودش غرقه می‌ساخته است این امکان وجود دارد که بیش از حد لازم و بیش از حد انتظارش از شخصیت و حرمت برخوردار می‌شده است ولی با وجود این هیچ بعید نیست که شاعر خنیاگر قدرت این را داشته است که در خانوادهٔ سلطنتی بحث و جدل راه بیندازد و در شرایط ویژهٔ سیاسی، زبان پاسخگویی شهریار کشورش. پس تردیدی نیست که افراد و

اعضای خانوادهٔ سلطنتی هم صلاح و مصلحت خویش را در این می‌دیده‌اند که مورخ ملی‌اشان را حرمت بگذارند تا وی نیز متقابلاً با خواندن سرودهایش نام و افتخارات و دستاوردهای شکوهمندشان و نه کارهای بی‌ارزش و بی‌مقدارشان را جاودانگی و ابدیّت ببخشد. یک «قوریواوت» یا شاعر خنیاگر نه تنها مورخ ملّت و قوم خویش بود بلکه آموزگار و مشاور شهریار نیز بود حرفهٔ وی از پدر به پسر می‌رسید و بسیاری از خنیاگران و خانواده شان تا چندین نسل در خدمت خانوادهٔ سلطنتی کیتا و مان تینگ باقی می‌ماندند.

«قوریواوت» در یکی از داستان‌های خود می‌گوید : سونجاتا پسر شیر و گاومیش است شیر نیای وی بوده است و نشان پدرش و اعضای دیگر ملت کیتا، حال آنکه گاومیش نیا و نشان مادرش بوده است یعنی زن گاومیش و خانواده‌اش گاو میش را درست از دوران سنگ، پادشاه و خدای شکارچی شناخته‌اند. در آغاز داستان«قوریواوت»چنین شروع به سخن می‌نماید داستان من با«ناره موغان گون فاتّا» پادشاه زیبا روی کیتا در ماندینگ آغاز می‌شود که سپس پدر «سو — نو- جو- تو» می‌شود. روزی از روزها این پادشاه خوب و مهربان در قصر زیبایش زیر درخت ابریشم بزرگی در قصرش نشسته بود در آن هنگام با پسر کوچک‌اش «تان کاران توما» با خویشان ، نجبا و با شاعر رامشگرش «گون آن کو مان دوآ» صحبت می‌کرد.یک شکارچی ناگهان به دربار وارد شد و گفت که وی از آینده خبر می‌دهد و ادعا کرد که فرزند شما که هم اینک در کنارتان نشسته است وارث تاج و تخت شما نخواهد بود این افتخار به پسر همسر دیگرتان می‌رسد که هنوز از همسری که تاکنون به عقدتان در نیامده است به دنیا می‌آید وی ادامه داد یک شکارچی دیگر به این روستا می‌آید و زنی با خود می‌آورد که زشت روی و کوژپشت است. گرچه شما زیبارو هستید و او زشت روی و کریه چهره، اما شما باید او را به همسری خویش برگزینید اگر شما به انجام این کار رضایت دادید پس باید گاو نر سرخ رنگی را قربانی کنید و زمین را از خون آن بخیسانید. بعد از گذشتن ایامی چند یک شکارچی دیگر به همراه دختری وارد دربار پادشاه «نو ار موغان گون فاتا» گردید و گفت ای شاه من اکنون از سرزمین دور دست «تو» باز می‌گردم در آنجا در جست و جوی شکار و در پی ماجراجویی رفته بودم و این دوشیزهٔ جوان را در آنجا یافتم این دوشیزه شایستگی این را دارد که ملکهٔ شما بشود. «گون آن کو موآن توآ» شاعر و مشاور پادشاه گفت چه روی داده است که شما توانسته‌اید این دوشیزه را از سرزمین «تو» بیاورید شکارچی گفت بعد از اتمام برداشت محصول در جستجوی شکار

بودم که ناگهان دریافتم از بس راه رفته‌ام به سرزمین «تو» رسیده‌ام و هنوز بـه «تـو» نرسـیده بودم که دو شکارچی به من هشدار دادند که اگر جلوتر بروم زنده نخواهم مانـد و مـردم و قلب مردم «تو» مثل برگی در معرض وزش باد قرار گرفته است و می‌لـرزد. زیـرا گـاومیش بزرگی بر آن سرزمین هجوم آورده است و هر کس را بر سر راه خـود یافتـه کـشته اسـت. پادشاه برای کشتن وی جایزه‌ای تعیین کرده اسـت امـا همـه در برابـر وی نـاتوان هـستند. شکارچی به آنان گفت که من درصدد آن هستم که شانس خود را بیازمایم. پس در ادامه راه با پیرزنی مواجه شدم که گرسنه بود و من مقداری گوشت بدو دادم و پیرزن در عوض ایـن کار، به من گفت برای اینکه شما کامیاب بشوید باید به دقت به من گوش بدهید شما چوب ریسندگی‌ام و تخم مرغ ویژهٔ رفوگری‌ام را با خود به همراه ببرید. پس از آنکه باغ شـاهی را یافتید گاومیش «تو» را در حال چریدن در باغ شاهی می‌یابید اما آن حیوان شما را بی‌درنـگ می‌شناسد و در نتیجه در معرض خطری گران قرار می‌گیرید هرگاه گاومیش سرش را بـا آن شاخ‌های بزرگش پایین آورد به طرف شما حملـه ور مـی‌شـود شـما بایـد بـرای مقابلـه بـا حمله‌اش آماده باشید و باید بکوشید که وسواس فرار را از دلتان بیرون کنید. در عوض باید سرجایتان استوار بایستید و این چوب ریسندگی را سه بار به طرفش تکان دهید. آنگاه کمان خود را بکشید و تیری را به طرف وی پرتاب کنید. تیرتان در بـدن گـاومیش فـرو مـی‌رود گاومیش دوباره به طرف شما حمله می‌کند این بار شما باید از مقابل وی فرار کنیـد امـا آن تخم مرغ را در حالی که فرار می‌کنید پشت سرتان رها کنید تخـم مـرغ بـه زمـین بـاتلاقی بزرگ مبدل می‌شود این عمل به شما فرصت مـی‌دهـد کـه گـاومیش را بکـشید وقتـی کـه گاومیش مرد دم طلایش را به پادشاه سرزمین «تو» بدهید تا به شما پاداش بدهد. شـکارچی بعد از کشتن گاومیش دم طلایی وی را بـه پـیش پادشـاه «تـو» بـورد وی دختـری بـه نـام «سوکولون کوجو» را به او هدیه داد که گوژپشت و بسیار زشت روی بود. شکارچی هم آن دختر زشت روی یعنی «سوکولون» را برای همسری شاه «نو- ار موغان گـون فاتـا» آورد. از ویژگیهای این زن یعنی «سوکولون» زن گاومیش این بود کـه نـوری خیـره کننـده از بـدنش تلالؤ می‌نمود و جادوگری می‌کرد شاه از همسر دوم خود «سوکولون» صاحب پـسری شـد که نام وی را «سونوجاتا» گذاشتند اما در این میان زن اول پادشاه «ساسوموبرته» با حـسادت به زن دوم با بوجود آوردن جادو درصدد نفرین کردن «سونوجاتا» بود.

پادشاه «نوارموغان» جشن باشکوهی برپای کرد و «گـون کومـوآن تـو آ» شـاعر اظهـار داشت که این کودک پسر شیر است و گاومیش، پس دو نام خواهـد داشـت. از سـوی پـدر

«موغان جاتا» در همین حال «ماری جاتا» لیکن به خاطر مادرش «سوکولون جاتا» یا «سونوجاتا» نامیده شد. بعد از اندک زمانی پادشاه و شاعر خنیاگر وی هر دو درگذشتند و ساسومه بِرته زن اول بی‌توجه به خواست پادشاه پسر خود «تان کار آن تو ما» را جانشین پدر کرد. چون «سونوجاتا» به ده سالگی رسید قدرت جسمانی ده مرد را داشت و در این اثنا جانوری عجیب و غریب که یک چشم در وسط پیشانی‌اش بود و هیجده شاخ داشت به روستای نیانی حمله‌ور گردید که هیچ کس را یارای مقابله با وی نبود و آن جانور افسونی داشت که هر سلاحی که تیزترین پیکانش را به سوی آن جانور می‌فرستاد خود مورد حمله قرار می‌گرفت. لیکن سونوجاتا با پشت سر گذاشتن حوادث بی‌شمار سرانجام بر آن حیوان عجیب‌الخلقه پیروز گردید و لیاقت و قهرمانی خود را در میان ایل و قبیله خود به اثبات رسانید. سپس سو نوجاتا به همراه مادر و خانوادهٔ خود به سفرهای دور و درازی دست زدند و در سر راه خود به شهر «سوسو» که پادشاهی به نام «سو – مو – آن – قور – کان – تو» داشت؛ رفتند که پادشاهی سنگ دل و بی‌رحم بود. وی پسر جنگجویی از اهالی سواین‌کو و نیز عضوی از طبقهٔ آهنگران بود که توانسته بودند آتش را رام کنند. سونوجاتا از این سرزمین نیز گذشته و به پادشاهی تون کارا رفت و محبت آن پادشاه را به دست آورد و در هیجده سالگی در هنگام سفر رفتن پادشاه به نیابت از وی به حکم رانی می‌پرداخت اما چون سومان قورو کائته دست تعدی و تجاور به دیگر سرزمین‌ها را گشود رفته رفته بین او و سونوجاتا جنگ و دشمنی بوجود آمد اما سونوجاتا در این جنگ با اقتدار بر دشمن خود پیروز گردید و همانطوری که شکارچی جادوگر به پدر سونوجاتا قبل از تولد وی وعده داده بود او به پادشاهی رسید. ر.ک اساطیر جهان، ترجمهٔ عبدالحسین شریفیان، ص ۸۹۰–۸۰۵) بی‌شبهه هر خوانندهٔ‌ای که با ادبیات و اسطوره‌های آذربایجانی آشنایی هر چند اندک داشته باشد چه از جنبهٔ محتوایی و چه از ابعاد ظاهری واژگان به راحتی خواهد فهمید که این داستان دقیقاً منطبق با اسطوره مشهور آذربایجانی دده قورقود و داستان باسات و تپه گوز می‌باشد. و این خود هر خوانندهٔ منصفی را به فراست می‌اندازد که با دیدهٔ تفرس در کلیت اسطوره‌ها و ماجرای آفرینش بنگرد که یک اسطوره‌ای در این سوی دنیا در آذربایجان با اسطوره‌ای در آن سوی دنیا در آفریقا دارای یک ریشهٔ و تبار می‌باشد که خود مبین خیلی از حقایق پیرامون زبان اولیهٔ و اساطیر انسان‌هاست.

سو– قو : از حامیان دین بودا در ژاپن که به صورت سوقا نوشته می‌شود.

سو – وُ- هو- قو : اسم مردانه در کرهٔ جنوبی

سو- را- سو : نام یکی از هفت دریای عالم در بینش اسطوره‌ای در ایران باستان

سو- مو- تو- رُ : دریای محیط، نام یکی از هفت دریای عالم در بینش اسطوره‌ای

سو- آل: که به صورت سال درآمده است نام یکی از هفت دریای عالم در ایران باستان ابوریحان می‌گوید از این هفت دریا چهار دریا بزرگترند که به آنها ساقور (سو + قور) می‌گویند.

سو- نین – کو : مردم آفریقایی که به اسم سونین‌کو خوانده می‌شوند تاریخی دارند که بیش از دو هزار سال قدمت دارد که در گذشته فاسا (فو- سو) خوانده می‌شدند که در حدود قرن سوم بیش از میلاد از سواحل قاره به درون آفریقا مهاجرت کردند. آنها در سرزمین بارور و غنی فاراکا استقرار یافتند.سونین کوها در قرن چهارم یا پنجم پس از میلاد نخستین امپراتوری را در غرب آفریقا یعنی در غنای باستانی بوجود آوردند.امروزه مردم سونین‌کو گروهی کوچک هستند که بیشترشان مسلمان می‌باشند و در واحه‌های صحرایی تیچیت و والاتو زندگی می‌کنند که مناطقی هستند که توسط رودخانهٔ نیجر و رودخانهٔ فرعی آن یعنی بنی که اکنون مالی نامیده می‌شود مشروب می‌شود. ر.ک شناخت اساطیر جهان، ترجمهٔ عبدالحسین شریفیان، پیشین صص۷۹٤- ۷۹۳

سو- قو- بو : همان گونه که گفته شد از دیدگاه اسطوره‌ای نیروهای طبیعت تحت سیطرهٔ خدایگان می‌باشد و هر خدایی یکی از نیروهای موجود در طبیعت را بر عهده دارد.

در یکی از اساطیر آفریقا آمده است که : آنگاه که الههٔ بزرگ «ماوو» mawu جهان را بیافرید. دست از کار کشید و کناره گیری کرد و به دو پسرش «سوقوبوتو» و «سوقوبو» گفت که باید هر دو با هم فرمانروایی کنند اما سوقوبوتو و سوقوبو نتوانستند با هم خوب کنار بیایند و کار کنند هرگاه برادری تصمیم می‌گرفت برادر دیگر آزرده خاطر می‌شد. سرانجام کارشان به مشاجره کشید و سوقوبوتو که برادر بزرگتر بود به برادرش گفت سوقوبو، من دیگر نمی‌توانم وجود تو را تحمل کنم من برادر بزرگتر تو هستم ولی تو هنوز گمان می‌کنی که من آدم ابلهی هستم و به همین خاطر به تصمیم و ارادهٔ من هیچ ارج و حرمت نمی‌گذاری؛ بنابراین من هر چیزی را که به من تعلق دارد جمع می‌کنم و به زمین می‌روم و در آنجا زندگی می‌کنم به تو هشدار می‌دهم که تمامی ثروت مادرم را برمی دارم و با خودم می‌برم این ثروت حق قانونی من است زیرا پسر ارشد هستم. سوقوبو پاسخ داد حال که می‌خواهی و عزم جزم کرده‌ای از اینجا برو از رفتن تو هیچ گاه دلتنگ نخواهم شد.

چون «ماوو» از مشاجره و اختلاف بین پسرانش آگاه شد فرمان داد هر دو پسر را نزد وی فرا بخوانند چون آن دو آمدند به آنها گفت من با مشاجره و ستیز شما مخالف هستم و حاضر نیستم از یکی از شما به زیان دیگری طرفداری کنم شما دو نفر باید درست مانند یک کالاباش یا کدوی تنبل سربسته یک پارچه زندگی کنید و بر دنیایی که در درون آن کدو وجود دارد فرمان برانید.

«ماوو» به سخن خود ادامه داد و گفت «سوقوبوتو» تو پسر ارشد من هستی و باید بخش پایینی آن کدو باشی و بر دنیای پایین آن کدو فرمانروایی کنی که زمین است. ثروت من از آن تو خواهد بود و امّا تو «سوقوبو» پسر کوچک من هستی و باید حکم بخش فوقانی آن کدو را داشته باشی و در نتیجه بر بخش بالایی جهان فرمان برانی. اما تو «سوقوبوتو» از یک نیرویی گران برخوردار خواهی شد زیرا تو با رعد و آذرخش و آیین درخشان فرمانروایی خواهی کرد. اکنون هر دو بروید و با صلح و آرامش بر قلمروهای خود فرمانروایی کنید. سوقوبوتو هر چه داشت یعنی هر آنچه را که به مادرش تعلق داشت گرد آورد و در آن هنگام که گنجینه‌اش را در جوالی بزرگ جای می‌داد به فکر فرو رفت و در دل به خودش گفت اگر آب را در جوال بریزم آب همه چیز را خیس می‌کند و بعد بیرون می‌تراود و اگر آتش در جوال بگذارم همه چیز را می‌سوزاند بنابراین چاره‌ای نیست که از آب و آتش صرف نظر می‌کنم. آنگاه سوقوبو با خود گفت اکنون به هدفی که داشته‌ام رسیده‌ام و نیرویی بی‌پایان نیز یافته‌ام اینک کاری که می‌خواهم می‌توانم انجام بدهم و هیچ خدایی نمی‌تواند از من جلوگیری کند من می‌توانم به برادرم ثابت کنم که حتی بر قلمرو او هم چیره هستم. اکنون ترتیبی خواهم داد که از این پس هیچ قطره بارانی به زمین نبارد چون باران از باریدن باز ایستاد و رطوبت زندگی بخش خود را از مردم دریغ داشت مردم نزد سوقوبوتو آمدند و اظهار داشتند اکنون که شما در میان ما زندگی می‌کنید و شهریارمان نیز هستید هیچ بارانی بر زمین و بر روستاهای ما نمی‌بارد. غذاهایمان همه پژمرده و خشک شده‌اند و خودمان نیز بیمار شده‌ایم و می‌میریم. «سوقوبوتو» خون‌سردانه پاسخ داد نگران نباشید و اندوه به دل راه مدهید چند روز دیگر باران می‌بارد. اما چند روز گذشت و باران نبارید یک سال نیز گذشت و باران نبارید سال دوم هم سپری شد و باران نیامد. سال سوم نیز بگذشت باز هم باران نبارید. آنگاه دو تن از موجودات آسمانی به زمین آمدند تا به مردم زمین خبر بدهند که چه سرنوشتی در انتظارشان است آنها بذر پیشگویی را با خود آورده

بودند هرگاه کسی می‌خواست از موضوعی مهم آگاه شود موجودات آسمانی بذرهایشان را بر زمین می‌افکندند و با توجه به نحوهٔ قرار گرفتن بذرها بر سطح زمین جواب لازم را به متقاضیان می‌دادند «سوقوبوتو» کسی فرستاد تا آن موجودات آسمانی را به خدمت وی ببرند زیرا می‌خواست بفهمد که چرا باران نباریده است چون آن دو تن نزد وی می‌آمدند می‌توانست بفهمد که آیا راست می‌گویند یا نه. سرانجام موجودات آسمانی به سوقوبوتو گفتند از طرز قرار گرفتن بذرها چنین برمی آید که شما و برادرتان با هم ستیزه جوئی کرده‌اید زیرا هر دو یک چیز را می‌خواستید حتی در این هم هیچ تردیدی نیست که اگر می‌خواهید با برادرتان در صلح و آرامش به سر ببرید باید به خواسته‌هایش عمل نمایید. «سوقوبوتو» گفت من نمی‌دانم این خواسته‌ها را چگونه برآورده بسازم؛ فاصله زمین تا آسمان بسیار زیاد است و تاکنون نیز نتوانسته‌ام به آسمان باز گردم من پیش از آنکه آسمان را ترک کنم مادرم به من اجازه داد تا هر چه ثروت دارد بردارم و با خودم به زمین بیاورم من همه چیز را برداشتم و آوردم مگر آب و آتش که آنها را در آسمان جا گذاشتم زیرا وسیلهٔ حمل آنها را نداشتم و به محض اینکه به زمین آمدم دریافتم که اینجا به آب نیاز دارد. ولی وسیلهٔ یافتن آب را نیافتم. آن دو موجود آسمانی گفتند ما توصیه می‌کنیم که پیام رسان «سوقوبو» یعنی «وُتوتو» پرنده را احضار کنید و پیام خیلی ممتاز را به وسیله او به برادرتان ابلاغ کنید و به او بگویید که شما می‌خواهید که بخشی از تمام ثروت‌های موجود در زمین را در ازای دریافت آب به او بدهید. سوقوبوتو پرنده «وُتوتو» را فرا خواند و گفت به نزد برادرش سوقوبو برود به پرنده گفت به برادرم بگو که من اجازه می‌دهم که وی هم بر قلمرو خودش و هم بر آن پاره دنیا که جزو قلمرو من است فرمانروایی کند از این پس فقط او است نه من که حافظ و نگهبان پدران، مادران و فرزندانشان خواهد بود. سوقوبو در مقابل به ووتوتو گفت: این پیام را به برادرم برسان که هنگامی که تمامی دارایی مادرش را برمی‌داشت نادانی کرد که آب و آتش را با خود نبورد آب و آتش به حدّی نیرومندند که هر کس که بر آنها فرمان می‌راند در حقیقت بر همه جهان فرمانروایی خواهد کرد بنابراین من سوقوبوتو را تحت کنترل خود در آورده‌ام و همین طور تمامی ثروت او را اما با وجود این برو به او بگو که پیشنهادش را می‌پذیرد و باران پربرکت را به سوی زمین می‌فرستم. ر.ک اساطیر جهان، ترجمهٔ عبدالحسین شریفیان، پیشین ص ۷۹۱-۷۸۷

سو- لو : از روستاهای اطراف سلماس که به صورت زولا نوشته می‌شود.

با این توضیح که لا همان شکل تحریف شدهٔ لو در معنی ایزد نگهبان انسان است.

سو- تو- آن : از روستاهای شهرستان سردشت

سو- اوت : یکی از بخش‌های شهرستان ماکو

سو- فو : از روستاهای شهرستان ماکو

سو- قور- جوق : نام یکی از روستاهای دهستان قورقان در شهرستان آشتیان

سو- کوه : کوهی در شهرستان بانه دهستان پشت آربابا

سو- آر : نام شهری در سوریه

سو- یو- اوت : شهری در استان بورسا در تورکیه و همچنین نام شهری در استان بیله‌جیک

سو- ما : شهری در استان مانیسا در تورکیه

سو- لو- اوس : شهری دراستان بورسا در کنار دریاچهٔ ایزنیک در تورکیه

سو- یو : نام منطقه و همچنین نام معدنی در تورکیه

سو- قو- لو : نام دریاچه‌ای در استان قونیه

سو- لو- آق- لو : نام شهری در استان قونیه درتورکیه

سو : (آخارسو) نام منطقه‌ای در تورکیه

سو : (پری سویو)رودخانه‌ای در تورکیه

سو : (یئددی سو) رودخانه‌ای در تورکیه

سو- هو- لو- آن : شکل اصلی واژهٔ سوهولان غاری در غرب آذربایجان در شهرستان سووج بولاق مهاباد فعلی

سو : (توغان سو) نام رودخانه‌ای در تورکیه

سو : (گوگ سو) نام رودخانه‌ای در تورکیه

سو : (چهارشنبه سویو) نام رودخانه‌ای در تورکیه

سو : (گؤزل سو) نام منطقه‌ای در آنتالیای تورکیه

سو- لو : نام شهری در کشور اتیوپی

سو- نو- قو- یو : نام شهری در تانزانیا

سو- آلن : نام شهری بندری در سودان در کنار دریای سرخ

سو- سو : نام شهری در تونس که تکواژ دوم در آن به شکل سه درآمده است.

سو- سو : نام شهری در آذربایجان که امروزه به شکل شوشا درآمده است همان گونه که قبلاً نیز توضیح دادیم در مواقعی و در میان بعضی از لهجه‌های مردم سو به شکل شو و یا شی، سا، ضو، زو، ژو، صا،سی پدیدار می‌گردد.

سو- کو- تو : نام شهری در نیجریه

سو- یو- رُ : نام شهری بندری در مراکش، تکواژ آخر کلمه یعنی «ره» اصلش «رُ» می‌باشد که در جاهای مختلف و در افواه مختلف بشکل را، رع – ره درآمده است.

سو- یو- لو- یو : نام شهری در اسپانیا

سو- مو- رُ : شهری در کشور صحرا در آفریقا

سو- یو : نام شهری در کشور آنگولا

سو- جو : نوعی نوشیدنی در زبان مردم کره

سو- ایس : نام کشوری در قارهٔ اروپا که اصل آن سو – اوس است.

سو- ایس- تو- آن : از استان‌های ایران که به صورت سیستان درآمده است.

سو- ایس : از روستاهای اطراف شهرستان «قوروه» که به صورت سیس درآمده است.

سو- سو- مو- آن : شهری در روسیه در قسمت سیبری که به صورت سوسومان درآمده است.

سو- نو- اوس- کو- یو : نام جزیره‌ای از آن نروژ، با این توضیح که هر یک از واژگان اسطوره‌ای در سیر زمان به جهت تحریف معانی و یا پاک شدن اندیشه و معرفت مرتبط با آنها، این واژگان خود به حرف و صوت تبدیل شده‌اند و یا تغییرات آوایی و صوتی در این واژه‌ها پدید آمده است و هر واژه‌ای که یک زمان، دریایی از معرفت نسبت به عناصر طبیعی را با خود یدک می‌کشید به حرفی بی‌معنی تبدیل گردیده است.

سو- اور : شهری بندری در کنار دریای عمان که به صورت سور درآمده است.

سو- فو- یو : نام پایتخت کشور بلغارستان که به شکل سوفیا درآمده است.

سو- نو- سور – آل : نام جزیره‌ای در دریای فیلیپین

سو- هو- بو- تور : نام شهری در مغولستان

سو- یر- سک : نام شهری در کنار دریاچهٔ بایکال

سو- قو- نور : شهری در کنار رود یئنی سی در سیبری که به صورت شاقونار درآمده است.

سو- چو : شهری در کشور چین

سو- چو : شهری در تورکوستان شرقی که امروزه تحت سیطرهٔ چینی‌هاست و به شکل سوچه درآمده است.

سو- کو- ار- تو- پن : sucertopen نام جزیره‌ای در تنگهٔ دیوایس .

سو- سیت : نام رودی در آلاسکا

سو- خا- نا : نام شهری در سیبری که اصل آن باید سوقونو باشد.

سو- وُ- لو- ار : نام جزیره‌ای در کشور نروژ

سو- رُ- یو : نام جزیره‌ای در نروژ

سو- آند- سو- آل : نام شهری بندری در سوئد

سو- تو- رو : نام جزیره‌ای در دریای نروژ

سو- وُ- قو : zhivago اسم مردانه در زبان انگلیسی.که سو به «ژی» بدل شده است.

سو- مو- لو : نام جزیره‌ای در اندونزی که اقوام «آچه» و «قویو» در آن زندگی می‌کنند.

سو- جو : (سوجه) روستایی در اوشنویه در غرب آذربایجان

سو- یو- نو- اوس : از روستاهای اطراف شهرستان سووُج بولاق در غرب آذربایجان که به صورت سویناس درآمده است.

سو- تو- آن : از روستاهای شهرستان سردشت در غرب آذربایجان

سو- ار- قو – سو : جزیره‌ای در اقیانوس اطلس در کنار مثلث برمودا که به شکل سارقاسو درآمده است.

سو – آن- پدرُ- سو- لو : از شهرهای هندوراس که به صورت سان پدرُ سولا درآمده است.

سو- وُ- رُ : نام جزیره‌ای در زلاندنو

سو- مو- ار : میوه در زبان عربی که به صورت ثمر درآمده است.

سو- اوت : یکی از بخش‌های شهرستان ماکو که امروزه به صورت شوط درآمده است. با این توضیح که همان گونه که قبلاً نیز گفته شد «شو» خود شکل دیگری از «سو» می‌باشد و اوت نیز با توجه به ادغام دو مصوت «او» در «سو» و «اوت» مخفف شده است و واج (ت) نیز به صورت «ط» دسته دار عربی درآمده است.

سو- قور : نام یکی از القاب جهنم که در عربی به صورت سقر درآمده است.

سو- رُ : نام منطقه‌ای در غرب اورمیه که به صورت سرو درآمده است و همچنین نام روستایی در شهرستان قم که به صورت سیرو نوشته می‌شود.

سو- او- هو : در اساطیر هندی نام همسر «آق نو» که به صورت سوآها در آمده است.

سو- جو : در اساطیر هندی نام فرزند آق نو که به صورت سوچی در آمده است.

سو- قو- نو- آق : نام شهری در آسیای میانه که در حدود العالم به صورت سوقوناخ ذکر شده‌است و باستان شناسان آن را به صورت سوناق قورغان ذکر کرده‌اند.

سو- اوت- کون : نام شهری در حومهٔ فاراب در ساحل چپ رود سیحون

سو- نو- قو : نام جنگلی در قورقیزستان که به شکل سونوقا درآمده است.

سو- یو- آب : شهر بزرگی در آسیای میانه یکی از پایتخت‌های خاقان نشین گوگ تورکو و حکمرانان تورگیش در زمان حکومت گوگ تورکوها

سو- قو- اوت : از مناطق آناتولو در زمان حملهٔ مغول

سو- قو : نام یکی از فرماندهان گوگ تورکوها بوده است.

سو- لو : نام یکی از فرماندهان قوم تورگیش که موفق شد بعد از مرگ قاپقان خان «اون‌اوق»ها را در زیر یک پرچم متحد سازد. وی داماد بیلگه خاقان نیز بود.

سو- قو- آی : از روستاهای توابع اهر که به شکل سیغای درآمده است.

سو- آق- تاک : نام سرزمینی که از ایالت قان سو تا مرزهای مغولستان و سیبری مرکزی و جنوبی تا رود جیحون امتداد داشت.

سو- مو- قو- آن : خدای کشتزار و گله‌ها و علف زار در میان سومری‌ها

سو : نام یکی از قبایل باستانی در فلات ایران که با لولوبی‌ها هم عصر بودند.

سو : از قبایل تورکو زبان در آسیای میانه

سو- لو- سو- مو : روستایی در اطراف کوهستان بوزقوش که تکواژ آخر آن یعنی «مو» به ما مبدل شده است.

سو- مو- تو- آل : نام روستایی در قره داغ که به شکل سو مادیل درآمده است.

سو- مو : روستایی در اطراف کوهستان بوزقوش که به شکل سوما درآمده است و همچنین نام روستایی در اطراف هشترود که بدان داش سوما می‌گویند و همچنین نام روستای دیگر در همان جا که بدان آغ سوما می‌گویند.

سو- وُ- ار : نام یکی از اقوام باستانی در فلات ایران که به صورت سوبار و سوبیر هم نوشته شده است. باید گفت نام شهر بیله سووار نیز از همین نوع است.

سو- بار : در سومری به اراضی واقع در شمال غرب بابل اطلاق می‌شده است.

سو- لو- خان : رئیس قبیله تورگیش که مرکز آنها شهر سویاب بود.

سو- رُ- قو- آن : از قبایل تاتارها که به صورت سورقان نوشته می‌شود. فی الواقع با ترکیب چند عنصر و ادغام آنها واژهٔ سورغان حاصل شده است همان گونه که واژگانی همچون بورقان، فورقان، قورقان، یورقان از دیگر قبایل تورکو بدین نحو در زبان تورکو ساخته شده است.

سو : به معنی لشگر و اردو در زبان تورکو

سو- بو- آی : در تورکو به معنی شخص مجرد و بدون زن می‌باشد که به صورت سوبای نوشته می‌شود و امروزه در تورکیه به نوعی ردهٔ نظامی نیز اطلاق می‌شود.

سو- قو- لو- اون : یکی از قبایل ساکن در آناتولو در دورهٔ سلطان سلیمان قانونی که شورش‌هایی علیه عثمانی بر پای داشتند.

سو- ایس : شهری در تورکیه که امروزه قوزان نام دارد و به صورت سیس نوشته می‌شد.

سو- رُ- اوس : نام یکی از شهرهای باستانی مایاهای ساکن در آمریکای جنوبی

سو- تو- ار- یو- اوم : از شهرهای اتروسک‌ها که به صورت سوتریوم نوشته می‌شود.

سو- قو- رُ : نام تاجی که پادشاهان سومری بر سر می‌نهادند. سوقورُ که بر ساخته از سه تکواژ مربوط به سه عنصر موجود در طبیعت است.

سو- نو- مو- آن : از ماه‌های سومری که از چهار عنصر سو نو مو آن ساخته شده.

سو- مو- گون : خدای گله‌ها در سومر که از سه عنصری که هر کدام به نوعی در طبیعت دارای قدرتی فوق العاده می‌باشند و در آفرینش هستی دخالت دارند، ساخته شده است.

سو- بو- آن : شکل و صورت اصلی کلمه چوپان یا شبان، باید گفت که چوپان‌ها در زمان سومریان از جایگاه والایی برخوردار بوده‌اند و در مناظرهٔ ما بین توموزی برسر «این آنا» می‌توان این موضوع را فهمید.

سو- مو- اوس : خدای خورشید در سومر و آکد بود او در زمین و آسمان داوری و خدایی می‌کرد مظهر و نماد او قرص خورشید و مرکز پرستش او لارسا بود. که بعدها در زبان عربی به شکل شمس در آمد، فی‌الواقع باید گفت بر خلاف این عقیده که در

زبان عربی رایج است شموش که شکل دیگر شوموس است جمع مکسر شمس نیست بلکه شکل اصلی واژه سومواوس است و شمس شکل مکسر و شکستهٔ سومواوس می‌باشد.

سو- فو- نو- اوس : جزیره‌ای در جنوب غرب دریای اژه در مجمع الجزایر سیکلاد

سو- مو- اوس : از جزایر باستانی یونانی که به صورت ساماواوس نوشته می‌شود.

سو- آب- آق- اوس : پادشاه نروژ، در یکی از اساطیر اسکاندیناوی بعد از کشته شدن «قورام»، شاه دانمارک به جای وی می‌نشیند. تا اینکه سرانجام یکی از فرزندان وی به نام هادی نوقواوس در خانهٔ غولی به نام «وُآق نوفوتواوس» بزرگ شده در پی خونخواهی پدر در می‌آید.

سو- رُ- قو- رُ : نام دیگر شهر مرو در تورکمنستان در عصر باستان

سو- مو- نو- تو- هو : معادل با خدای سوما خدای ماه یکی از لینکاهای شیوا است معبد آن «سومونواوت» بود که محمود غزنوی ویرانش کرد. سوما علاوه بر گیاه مقدس در زبان سانسکریت به معنی ماه هم می‌باشد و حتی اسم یک کوه نیز است که ابوریحان بیرونی آن را معادل تورسینا می‌داند.

سو- سو- یو- نو- اوت : در معنی نجات دهنده و گاه به معنی پیشوای دین آمده است در دین زرتشتی به هر یک از موعودان سوسویونواوت گفته می‌شود که امروزه به صورت سوشیانت درآمده است؛ لیکن باید گفت اصل واژه ترکیب یافته از عناصر طبیعی بر مبنای اسطوره و نگرش و بینش فلسفی در ارتباط با هستی است که در تکواژ اول کلمه یعنی همان «سو» قابل مشاهده است لیکن تکواژهای بعدی که آنها نیز در ارتباط با عناصر طبیعی هستند مورد تغییر و تحولات آوایی واقع شده‌اند و اصل آنها همان‌هایی است که عنوان شد یعنی سو، یو، نو اوت که هر کدام بنا به بینش و تفکر انسان دورهٔ اساطیری در هستی تأثیرگذار می‌باشند و از همین منظر نیز انسان دورهٔ اساطیر وجود هر چیزی من جمله انسان را ترکیب یافته از این عناصر می‌دانست و از همین روی است که می‌بینیم در نگرش انسان اسطوره‌ای وجود انسان از عناصر اربعه یعنی سو، اود، ئل و توز یعنی (آب، آتش، باد و خاک) ترکیب یافته است.

سو-کوَشان : نام سرزمینی باستانی در بند هشن فصل ۲۹ بند ۵ آمده اغریرث پسر پشنگ در مملکت سوکوشان است و او را پدر گوپث شاه خوانند.

سو- بار : دریاچه‌ای است در ناحیهٔ توس نزدیک مشهد. در بندهشن فصل ۲۲ بند ۳ از دریاچه‌ای سخن رفته است به نام دریاچهٔ «سوبر» که در بالای قلهٔ توس است. گفته شده که «سوبر» معتدل و نیکوست و از آن بسیار حاصل خیزد.

سو- تو- قور- نسک : نخستین نسک اوستا که به زرتشت نموده شده است.

سو- سو- یو- آن – سو : از مفسرین اوستا در عهد ساسانیان که به صورت سوشیانس درآمده

سو- مو- نو- بو : یکی از پریان در ریگ ودا که به صورت سومونوپی درآمده است.

سو- رُ : در ریگ ودا به معنی خورشید است و فرق آن با سویتری یا سویتر (سویوتوار) آن است که سویتر خورشیدِ پیش از طلوع است.

سو- رُ- یو : خورشید در ریگ ودا، ای خورشید چون بر فضای آسمان برمی‌گذری روزها و شب‌ها را مشاهده می‌کنی اشعه و تابش او (سورویا) از دور می‌درخشد و بر بسیاری از خانه‌های مردم می‌تابد و مثل آتش سوزان در اوج شعله وراست. (ماندالای اول سرود ۵۰ ص ۳۵۰ گزیدهٔ ریگ وداها)

سو- سو- لو- اوس : خدای رعد و برق در میان سلتی‌ها

سو- آن : پرندهٔ قو در زبان انگلیسی swan باید گفت که قو پرنده‌ای اسطوره‌ای درآغاز آفرینش در میان اکثر اقوام و ملل می‌باشد و خود واژهٔ قو نیز بر همین سیاق واژه‌ای اسطوره‌ای در زبان بشر اولیه و در ارتباط با غرشِ مهیب آسمانی و یکی از ایزدان است.

سو- اور- آق : svarog خدای آتش در میان اسلاوها که منطبق بر شکل اصلی کلمهٔ سوراق در تورکو است لیکن در زبان تورکو سوراق در گذر زمان به چراق تبدیل شده است و پیشتر گفتیم که سو هم بر آب و هم بر آتش اطلاق می‌گردد و در زمرهٔ هفت عنصری است که ایزد سین بر بشر ارمغان داشته است.

سو- قو- آل : حیوانی شبیه به روباه که به شکل شغال در آمده است.

سو- آب : در انگلیسی کهن در معنی معامله کردن یک شیء می‌باشد.این کلمه امروزه کاربورد وسیعی در عرصهٔ اقتصاد دارد و تکواژ آخر به صورت آپ درآمده است.

سو- آن- بول : خوشهٔ گندم را گویند و در زمرهٔ هفت عنصر مقدسی است که ایزد سین یا همان «سو آن» برای انسان فرستاده است، در اساطیر تورکوها در جشن بهار آن

را ارج می‌نهند و مضاف بر آن به مثابهٔ صورت فلکی در آسمان می‌باشد که سومرها بدان اعتقاد داشتند و آن را الههٔ حاصل خیزی و غلات بشمار می‌آوردند و به شکل سنبل درآمده است.

سونبوله یا سونبول را در میان اقوام و ملل گوناگون از جمله در بین النهرین به ایشتار الههٔ حاصل خیزی و سومری «این‌آنا» و در مصر به الههٔ باروری تحت عنوان ایزیس، در یونان به دیمتر الههٔ مادر زمین و خواهر زئوس و نیز مریم باکره در آیین مسیحیت و حتی آتنا ایزد بانوی عقل و زیبایی و جنگ نسبت داده‌اند. در تمدن بین النهرین این صورت فلکی را الههٔ ایشتار می‌دانستند و باور داشتند که ایشتار دلباختهٔ خدای باروری و غلات یعنی توموز است حیات توموز بدین گونه بود که در آغاز بهار متولد می‌شد و در پایان سال می‌مرد هر سال هنگام دروی غلات و شخم زمین، ایشتار به سوگ توموز می‌نشست و رخت سیاه به تن می‌کرد اما چون می‌دانست عشق او باز می‌گردد در زمستان به دنبال توموز به جهان زیرین می‌رفت آن گاه توموز در آغاز سال دوباره با جامعه‌ای سبز و تازه در زمین ظاهر می‌گشت.

یونانیان سنبله را دوشیزه‌ای می‌دانستند که در عهدی زندگی می‌کرد که انسان هنوز به خطاکاری و گناه گرفتار نیامده بود او سمبل دوشیزه‌ای بود که خوشهٔ گندمی در دست می‌داشت و هرساله فرارسیدن زمان کشت را به یاد دهقانان می‌آورد. همین که دوران طلایی پایان یافت و انسان مرتکب نخستین گناه شد دوشیزه به آسمان‌ها رفت و در میان ستارگان بکر و دست نخورده باقی ماند سنبله نزد یونانیان باستان همان الههٔ باروری دیمتر و یا دختر او پرسفون بوده است. زئوس، بزرگ ایزدان به برادرش هادس، فرمانروای جهان زیرین قول داده بود که این دختر را به همسری او در خواهد آورد و به این ترتیب هارس دختر را فریفتهٔ خود کرد و ربود. الههٔ دیمتر با از دست دادن دختر پاک دامنش بسیار ماتم زده شد و با اشک‌های بی‌امان و آه‌های جانسوز درختان و زمین‌های کشاورزی را خشکانید وقتی بزرگ ایزدان وضعیت را بدین گونه یافت تصمیم گرفت که برای جلوگیری از قحطی و گرسنگی انسان‌ها اجازه دهد پرسفون بیش از نیمی از سال را نزد مادرش بر روی زمین بماند و باقی سال را نزد همسرش در جهان زیرین به سر برد. به محض آن که پرسفون به زیرزمین می‌رفت هوا سرد و یخبندان می‌گشت و برگ درختان فرو می‌ریخت و بارش برف آغاز می‌شد و زمستان از راه می‌رسید و زمانی که پرسفون دوباره به روی زمین باز می‌گشت همه جا سبز و خرم و زیبا می‌شد و فی‌الواقع بهار را با خود می‌آورد. ر.ک صص ۳۸-۳۷ ،

اساطیر یونان و صور فلکی، که صد البته واضح و مبرهن است که این آیین و طرز تفکر و اسطوره از سومریان گرفته شده است.

سو- قور- یو- اوس : صورت فلکی عقرب در یونان

سو- قو- تور- اوس : صورت فلکی قوس در یونان

سو- یو- وُ- اوس : نام اصلی و صورت حقیقی واژهٔ سیاووش که بعد از عبور از دورهٔ اساطیری در دوره حماسی بدین صورت درآمده است و کسوتی تاریخی و حماسی یافته است؛ لیکن باید گفت که اولاً برخلاف ادعاهای موجود مبنی بر اینکه معنای کلمه سیاووش دارنده اسب سیاه می‌باشد هیچ گونه سندیت علمی ندارد و بلکه باید گفت اصلاً «سویووُاوس» ربطی به دورهٔ حماسی ندارد و این عنصر موضوعی در ارتباط با عناصر طبیعی می‌باشد و بعدها به شکلی با ازدواج مقدس ارتباط پیدا می‌کند و به نوعی باز تابی از اسطورهٔ توموز و «این‌آنا» در فارسی است. سیاووش نیز با تغییر فصول و حاصل خیزی و غلات و دروی گندم ارتباط پیدا می‌کند به مثابهٔ توموز به جهان زیرین می‌رود و بعد از گذشتن شش ماه با جامه‌ای سبزرنگ به هستی باز می‌گردد و در پی آن مردم با جشن و شادمانی به استقبال وی می‌شتابند و در هنگام دروی محصول با حسرت و غم و اندوه چنین تصور می‌کردند که که سویووُاوس به خاطر ضربه‌های وارد شده بر غلات زخمی و مجروح گردیده و آخرالامر کشته شده و باز به جهان دیگر هجرت می‌کند اصولاً این آیین در میان اکثر ملل جهان به نوعی رایج است و در زمرهٔ آیین‌هایی است که مشخصاً خاستگاه خاصی داشته است و از آنجا در میان ملل پخش گردیده است و قدیمی‌ترین و کهن‌ترین شکل این آیین مربوط به سومریان می‌باشد که در ماجرای «این‌آنا» و توموز نمایان می‌باشد.

اسطوره سویووُاوس در میان اقوام فینقی، مصر و یونانی نیز شناخته شده بوده است و در یونان بدان پرسواوس گفته می‌شود. بنابر اسطوره‌ها پرسواوس پهلوانی افسانه‌ای بود و در مصر بدان برساووش می‌گفتند و او را چون خدایی بزرگ محترم می‌شمردند در اساطیر یونان پرسواوس یکی از بزرگترین قهرمانان و مربوط به دوران پیش از یونان است. بنابر اسطوره‌ها پرسواوس در شرایطی به دنیا قدم می‌گذارد که نیای بزرگش آکری سویواوس پادشاه شهر آرقواوس بود، آکری سویواوس صرفاً دارای یک دختر به نام دانائه بود در حالی که بسیار نگران پادشاهی خویش و تاج و تختش بود که میراث‌دار وی می‌باشد وقتی که از پیشگوی معبد دربارهٔ آینده خود پرسید متوجه شد که دانائه صاحب فرزندی خواهد شد که

او را به قتل خواهد رساند بعد از آنکه پادشاه متوجه این پیشگویی شد دختر خود دانائـه را در اعماق یک تونل حفر شده در زمین حبس نمود اما زئوس به صورت قطره‌هـای آب بـر دانائه ظاهر شده و او را باردار ساخت و بدین صورت سویواوس بدنیا آمد. باید افـزود کـه یونانیان نیز این اسطوره را از بین النهرین و فلات ایران اخذ کرده‌انـد در رابطـه بـا اسـطورهٔ سیاووش این موضوع را نیز باید افزود که مهرداد بهار از اسطوره شناسان فارسی هم بر ایـن امر تأکید داشته است که داستان سیاووش برگرفته شده از اسطورهٔ ازدواج مقـدس تومـوز و «این‌آنا» در بین النهرین است و کلاً باید گفت مهم‌ترین آیین سالانهٔ دینـی در بـین النهـرین مرگ و بازگشت توموز خدای بارور کننده و همسر وی این‌آنا الههٔ باروری بود که از جامعهٔ سومر برخاسته بود و هر سال باشکوه و عظمت ویژه‌ای به نمایش در می‌آمد.

سو- مو : رب النوع کاسی‌ها، خدای آتش زیر زمین

سو- قو- آل- مو : در زمان زمامداری «سومی آل سین» پسر بورسین یک نفر به عنـوان نمایندهٔ مختار، اختیار ادارهٔ چند شهرستان را به عهـده مـی‌گرفـت کـه بـدان «سـوقوآل مـا» می‌گفتند. ر.ک، فرهنگ توصیفی ایران، جلدسوم

سو- مو- بو- قو- آن : عنوانی که به معنی مقام الوهیـت بـه شـاهان ساسـانی خطـاب می‌کردند.

سو- قو- آل : شکل و صورت اصلی کلمه زغال

سو- مو : نام یکی از هفت کشور در جغرافیای اساطیری قدیم که در شرق کون ایریس واقع شده بود و به صورت «سومه» قید گردیده است.

سو- ار- سو : شکل اصلی نام سیردریا، بنا به گفته حمدا... مستوفی تورکوها سیر دریـا یا سیحون را اغلب اوقات سیرسو می‌گفتند. لازم به ذکر است که خود کلمـه سـیر تـشکیل یافته از دو تکواژ سو + ایر است که با ادغام شدن آن دو به صورت سیر درآمده اسـت. ایـر همان شکل دیگر ار، است که در تورکو به معنی انسان است که بعدها در دورهٔ تـاریخی بـه معنی قهرمان و شجاع و شوهر آمده است لیکن در دورهٔ اساطیری در معنی انسان بوده است این موضوع را نیز باید افزود که سیر خود از دو تکـواژ سـو+ ار تـشکیل یافتـه اسـت و از حیث معنایی به معنی آتش است در زبـان تورکـو از آن فعـل درسـت شـده اسـت و فعـل سیرماق در معنی روشن کردن آتش می‌باشد. این واژه به کوهی مشرف به شهرستان اورمیـه نیز اطلاق می‌گردد که به «سیرداغی» معروف است که با توجه به مـستندات تـاریخی وجـه تسمیه آن نیز قابل تأمل می‌باشد بر بالای این کوه امروزه کلیسایی اسـت کـه در روزگـاران

گذشته، آن ایامی که هنوز خبری از دین مسیحیت نبود آنجا به عنوان معبد و آتشکده بوده است و مردم برای پرستش بدانجا می‌رفتند و از همین رهگذر به مکانی مقدس مبدل شده بود لیکن بعد از ورود به دورهٔ تاریخی و روی آوردن مردم به آیین مسیح و افول نمودن آن تفکر آئینی در ارتباط با آتش، تحت عنوان زدودن خرافات این مکان مقدس به کلیسا تغییر موقعیت داده و سپس در دورهٔ اسلام این مکان مقدس بر اثر اینکه اکثر اهالی به دین اسلام مشرف شدند به مرور ایام تحت نفوذ آسوری‌ها واقع شد به هر تقدیر همان گونه که مذکور افتاد این مکان مقدس در ارتباط با آتش و معبدی برای آتش بود و در گذشته‌های دور جایگاهی بوده است که مردم جهت نیایش بدانجا رجوع می‌کردند در پایین این کوه نیز روستایی می‌باشد که به جان وُاوس لو معروف است و در ارتباط با آتش و نور و حرارت است. بر جانب راست این کوه تپّه‌ای است که بدان شیخ‌تپه گویند لیکن آنچه قریب به یقین است نام واقعی این مکان ایشیق‌تپه بوده است و آنچه از تاریخ اورمیه مستفاد می‌گردد شیخی در اینجا نبوده است که برای خود تپه‌ای هم داشته باشد بلکه همان گونه که گفته شد نام اصلی این تپه با توجه به کوه «سیرداغی» که در ارتباط با آتش می‌باشد همان ایشیق‌تپه می‌باشد و از حیث نحوی نیز در ساختار زبان تورکو چنین ترکیبی صائب نمی‌باشد چه اگر درست آن را در نظر بگیریم باید شیخ تپه سی می‌گفتیم نه شیخ تپه که لاجرم در طی زمان ایشیق به شیخ، بدل شده است. این موضوع را نیز در ارتباط با کلمه «سیر» باید افزود که همان گونه که گفتیم واج شین خود برگرفته شده از واج «سین» است و فی‌الواقع فراتر از آن واژهٔ شو بدیلی از «سو» محسوب می‌گردد و ای بسا در جاهایی به جای «سو» بعضی از اقوام «شو» بکار می‌برند و همان گونه که گفتیم «سیر» ترکیبی از دو تکواژ اسطوره‌ای سو + ار است و از همین رهگذر بعضی از اقوام به جای سیر، شیر بکار برده‌اند و خود فعل شیرماق یا چیرماق در معنی روشن کردن هر دو، شکل دیگری از فعل سیرماق تورکو هستند که ما از اینها کلمه سوراق را داریم که بعدها به صورت چیراق درآمده است.

واژهٔ شیر در معنی حیوان که خود به مثابهٔ فرزند آفتاب تلقی می‌گردد از این واژه بدست آمده است و ما بیشتر گفتیم که معنی دیگر «سو» نور و روشنایی و آتش است و شیر شکل دیگر سیر است و در معنی آفتاب؛ شیر چه از نظر شکوه و عظمت و قدرت و چه از جنبهٔ ظاهری اگر صورت ویژهٔ شیر نر در نظر مجسم گردد درست به مانند خورشید است و

باز از آنجایی که در اساطیر، پادشاه فرزند آفتاب تلقی می‌گردد؛ به تبع آن شیر که نماد قدرت است خود فرزند آفتاب می‌باشد پس از همین رهگذر در گذشته بر روی تمامی چیزهایی که به نوعی انعکاس دهنده نماد پادشاهی بوده است شیر و خورشید به همراه هم می‌آمدند و در میان تورکوها و پادشاهان آنها، همیشه بر روی پرچم‌ها و سکه‌ها که هر دو به نوعی بازتابی از سمبل‌های پادشاهی می‌باشند شیر و خورشید را مشاهده می‌کنیم که شناخته شده‌ترین آنها در دورهٔ سلجوقیان می‌باشد که سلجوقیان شیر و خورشید را بر روی پرچم‌ها و سکه‌های خویش حک می‌کردند و سپس در دورهٔ صفویان و بعد از آنها در دورهٔ قاجاریان این امر به رویه‌ای معمول بدل گردید.

سو- قور- اوس : صورت واقعی کلمه زاگروس، کوه‌های زاگروس پهنهٔ وسیعی از نواحی مرکزی و شمال شرقی ایران را تسخیر نموده است و از آنجایی که در نظر انسان باستان کوه مظهر و نماد آسمان و به مثابه فرزند خورشید می‌باشد پس از دیدگاه اسطوره‌ای شأنی در خور توجه را داراست و همیشه جایگاه و مأمنی والا را در نظر انسان داشته است؛ چرا که همیشه در برابر تهدیدات پیرامونی، کوه انسان ابتدایی را بسان مادری مهربان در آغوش خود جای داده است و در مقابل ناملائمات زندگی وی را یاری رسانده است و حتی از جنبه دینی کوه جایی است که اکثر پیامبران در آنجا رازی ماندگار با معبود خویش داشته‌اند و کوه از منظر دینی نیز اسرار پیچیده‌ای در دل خود جای داده است و در همین راستا کوه‌ها اسامی در خور شأن و مقام و ابهت خاصی ازجانب انسان‌ها اخذ نموده‌اند و از همین منظر این نام یعنی (سوقوراوس) به این کوه اطلاق گردیده است جایی که انسان باستان آنجا را بسان توتمی و عناصری اهورایی قابل احترام و عزّت دانسته است و ای بسا آنجا را به مانند معبدی قابل پرستش دانسته است و متأسفانه بعد از گذر از دورهٔ اساطیری و فروکش کردن شعله‌های بینش اسطوره‌ای این نام نیز بسان خیل انبوهی از واژگانی که هم از لحاظ محتوایی و هم از جنبه شکل ظاهری دریایی از معرفت نسبت به طبیعت و هستی را به نمایش می‌گذاردند با از بین رفتن آن تفکر اسطوره‌ای در ارتباط با عناصر طبیعی، شکل ظاهری آن نیز آلوده به غبار نیسان گردیده و با مواجهه شدن با تغییرات آوایی به شکل زاگراس درآمد. این موضوع را نیز باید افزود که به جهت سکنی گزیدن اقوام آریایی در ایران این کلمات نیز در سیر زمان از آنجایی که اینان نه با معانی این واژگان آشنایی داشتند و نه از آن تفکر اسطوره‌ای در ارتباط با واژگان اطلاعی داشتند پس به خواست خویش این واژگان را تلفظ نمودند و شکل درهم برهمی از خود بر روی واژگان اسطوره‌ای نهادند.

سو- رُ : اسم زنانه در آذربایجان که به صورت‌های سورُ و سوری نیز تلفظ می‌گردد لیکن شکل حقیقی آن سورُ می‌باشد این واژه به صورت «سارا» در زبان‌های عبرانیان و سپس سامیان کار بورد داشته است و نام یکی از زنان حضرت ابراهیم نیز است.

سو- ار- لو- آق : رودی که از مرکز و پایتخت حکومت خزرها «بال این جر» عبور می‌کرد.

سو- قو- تو : نام اصلی سرزمین سغد که در سنگ نبشتهٔ داریوش در نقش رستم بدین شکل آمده است.

سو- سو- قو- اوس : یکی از نام‌های کهن خلیج فارس که در حال حاضر به صورت ث.ث قوش نوشته می‌شود که بعد از تحولات آوایی و اسقاط مصوت «او» بدین شکل درآمده است.

سو- قو- تو- رُ : شهری در حواشی خلیج فارس در جانب شبه جزیره عربستان قبل از اسلام

سو- آب – آل : شکل اصلی واژه زابل یکی از شهرهای سیستان و بلوچستان که به صورت «سوقوتره» هم قید شده است. ر.ک. فرهنگ توصیفی ایران، جلد سوم

سو- ایس : شهری باستانی در نزدیکی دریاچهٔ اورمیه که بنا به نظر اکثر مورخین این شهر در نزدیکی تخت سلیمان فعلی بوده است که بعدها به صورت شیز در آمده است.

سو- اوس- تان : حیره که پادشاهی ساسانی، آن را مقر امیران آل نصر و کارگزاران خود بر قلمرو عربی خویش ساخته بود یکی از شهرهای قدیمی ایران در «سوروستان» بود. «سوروستان» در دورهٔ اسلامی به نام «سواد» و «سوادالعراق» خوانده می‌شد که به تدریج نام عراق بر آن غلبه یافت سورواوس‌تان در گذشته به دوازده استان و شصت «توسو» تقسیم می‌شد.ر.ک، فرهنگ توصیفی ایران، جلد سوم، ص ۱۵۵۷

سو- اور- آن : از خاندان‌های دورهٔ اشکانی که پس از دودمان شاهی صاحب قدرت محسوب می‌شدند شغل موروثی آن‌ها تاج گذاری بر سر شاهان بود.

سو- سو- یو- آن : نام باستانی خوزستان که در تلفظ یونانی به شکل سوزیان آمده است.

سو- سو- ار- مو- اوس : از پادشاهان ماد که بنا به نقل کنزیایس ۲۸ سال حکومت کرد و به شکل سوسارمواوس نوشته شده است.

سو- مو- آب- او : از پادشاهانی که بر بابل حکومت می‌کرده است و در حدود چهارده سال حکمرانی نمود.

سو- مو- لو- او- لوم : پادشاهی که در بابل به مدت ۳۶ سال حکومت کرد و به شکل سومولوایلوم نوشته شده است.

سو- لو- کو- اوس : نام یکی از سرداران اسکندر مقدونی که بعد از فتح فلات ایران توسط اسکندر، به پادشاهی در این سرزمین‌ها پرداخت.

سو- باشی : لقبی که پادشاه تورکوستان به سلجوق سر سلسلهٔ سلجوقیان داده بود.

سو : در تورکو به اوردو و لشکر نظامی گفته می‌شود.

سو- تو- ار : لقب «آن‌توبوقواوس» از سلسلهٔ سلوکیان

سو- قور- آئیان : «سوخرائیان» یا «قارن وندیا» «قارنیان» که از سال ۵۰ پیش از هجرت در جبال طبرستان حکومت داشتند. حکومت این سلسله با فرمانروایی «قارن بن سو خرا» شروع و به مازیار بن قارن خاتمه می‌یابد. قبل از این سلسله حکومت این ناحیه تحت نظر «قویواوس» پسر قباد برادر انوشیروان اداره می‌شد. قباد سه سال قبل از مرگش پسر مهتر «قویواوس» را که دین مزدک را پذیرفته بود به فرمانروایی طبرستان گماشت. ر.ک. جلد سوم فرهنگ توصیفی ایران، ص ۱۵۵۶

سو- آل- جو- آق : شکل اصلی واژهٔ سلجوق

سو – آل – قور : شکل اصلی واژهٔ سلغر اسم مردانه در تورکو

سو- آل- تو- اوس : یکی از قبایل مغول، «سورقان» چنگیزخان را در یکی از جنگ‌های ایام جوانی نجات داد و از آن به بعد قبیلهٔ «سوآل تو اوس» نزد وی اعتبار بسیار داشت و پسران «سوتونویان» با هلاکو به ایران آمدند.

سو- کو- آی : از اقوام باستانی که به جنگاوری و تهوّر اشتهار داشتند و از جانب روسیه کنونی وارد آسیای غربی شدند و از قفقاز تا فلسطین را در قرن هفتم زیر سلطهٔ خود در آوردند. که امروزه به شکل سکای درآمده است.

سو- گون- قو : از پیشوایان و رهبران سکایی که به صورت سوکون قا نوشته می‌شود.

سو- گون : لقب بهرام سوم، شاه سیستان که به صورت سوقان نوشته می‌شود.

سو- قو- اوس : صورت اصلی و شکل واقعی شهر سقز که به شکل‌های گوناگون همچون سکا سکستان، سگستان، سجستان، سگزستان، سگسقان، سکرستان در تاریخ آمده است.

سو- جو- وُ - آل : نام ایالتی در پاکستان

سو- وُ - آن : نام دیگر دریاچهٔ گؤیجه گؤل که امروزه تحت سیطرهٔ ارامنه است.

سو- رُ - اوس : نام یکی از پادشاهان و فرمانروایان روم باستان

سو- یو- آق- سو- ار : نام یکی از پادشاهان مادها که پذیرفت باج گذار سکاها باشد.

سو- بور : پرستشگاه «بعل» در قرطاجه آنجا مجتمع اصلی فینقیه به شمار می‌رفت.

سو- لو- مو : شاه سولومو ایزد هوا در نزد هتّی‌ها

سو- نو : نام نخستین ساکنان فینقیه، که به صورت ژنا درآمده است.

سو- سو- اوس- تو- ار- ایس : از قبایل باستانی در دورهٔ مادها که به صورت سی سواوس ترایس قید شده است.

سو- بو : جایی در کنار دریاچهٔ اورمیه در زمان سارگون که وی از آنجا عبور کرده بود.

سو- ار- گون : از پادشاهان آشور که به دفعات متعدد به آذربایجان بویژه اورمیه لشکرکشی کرده بود و به صورت سارگون نوشته می‌شود.

سو- قور- تو : منطقه‌ای در کنار دریاچهٔ خزر که سارگون آنجا را مورد حمله خویش قرار داد.

سو- قو : از ایالت‌های سومریان

سو- اور- داش : دهکده‌ای در شهر سلیمانیه که به صورت سورداش نوشته می‌شود.

سو- رُ - قو- آس : نام یکی از ایالت‌های مانا که به شکل سورقاش نوشته شده است.

سو- سور - اوم : یکی از پادشاهان ماد که ۳۰ سال حکومت نمود.

سو- کو : یکی از قلعه‌های مانایی که در مقابل آشوریان بنا شده بود و به صورت سوکا قید شده است.

سو- آن - تو- قول : نام یکی از قلاع مانایی

سو- مون — سو : یکی از سرزمین‌های مادی در جنوب شرق دیاله که به صورت «سومورسو» هم آمده است.

سو- آق- سو- گون- او : نام کشوری در دورهٔ آشور

سو : نام کشور قوم «بائیت آن» در دورهٔ مادها

سو- مو : نوعی کُشتی سنتی در ژاپن

سو- مو- ار- وُ : در دین بودایی نام کوهی است در مرکز جهان و در درون دریا، ارتفاع آن در حدود ده میلیون کیلومتر است و در قله و میانهٔ این کوه چند نفر از بزرگان بودایی ساکن هستند.

سو- قو- رُ- کو : به زبان ژاپنی یعنی تخته نرد که بی‌شک با توجه به ترکیب مبانی اسطوره‌ای واژگان در ادوار اساطیر معنایی دیگرگون داشته است.

سو- آن – کو : یکی از امپراتوری‌های ژاپن در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم میلادی که در منطقهٔ آسو – کا به مدت یک قرن بر این امپراتوری حکومت کرد.

سو- فو- را : اسم زنانه در عربی که به صورت صفورا درآمده است. با این توضیح که «را» شکل دیگر «رُ» است.

سو- مو- را : اسم زنانه در عربی که به صورت سمیرا درآمده است.

سو- آه : شکل اولیه و حقیقی شاه، باید گفت که در بینش و دیدگاه اسطوره‌ای «سو» برتر و فراتر از هر چیزی است و بلکه «سو» خدای می‌باشد و از آنجا که شاه و فرمانروای بزرگ در حکم فرزند «سو» می‌باشد پس خود وی نیز «سو» می‌باشد از همین نقطه نظر شاه خود جنس‌اش از سو که نماد قدرت و برتری است محسوب می‌شده است و تکواژ «آه» نیز در بردارنده معنی مقدس و پاکی می‌باشد.

سو- آه : در معنی شفافیت ،پاکی و مقدس است، در زبان تورکو به هر چیزی که صاف، خالص و تمیز، زلال با صداقت باشد گفته می‌شود و به شکل «ساه» نوشته می‌شود.

سو - بو – آه : در عربی به سحرگاهان به زمانی که سفیدی صبح نمایان گردیده و سیاهی و ظلمت را از بین می‌برد؛ اطلاق می‌شود. زمانی که صاف و تمیز و آینه وار انسان را به امید نجات از دست دیو سیاه شب برای رویارویی با آفتاب و گرمای روز آماده می‌گرداند، که به صورت صباح درآمده است.

سو- بو- آه : در معنی لشگر و اردو می‌باشد.

سو- هور : شکل اولیهٔ واژه شوهر، با این توضیح که خود واژهٔ هور از دو تکواژ هو- اور به دست آمده است.

سو - هور : شکل اولیه و واقعی کلمه شهر

سو- رُ- هو : نوعی کاسه و لیوان در عربی که از سه تکواژ «سو» + «رُ» + «هو» درست شده است و به شکل صراحی نوشته می‌شود. باید گفت که در بینش اسطوره‌ای حتی وسایل و ابزار آلات نیز خاستگاه اسطوره‌ای دارند.

سو – هور : شکل واقعی و اولیهٔ واژهٔ سحر یعنی فی‌الواقع اصل واژه «سوهور» است و سحر شکل مکسر واژهٔ سوهور است.

سو- تورک - نو- هون – تو : یکی از پادشاهان ایلام که بعد از حمله به بابل و ویران کردن آن، مجسمهٔ مردوک و لوحهٔ قانون حمورابی را به شهر شوش آورد.

سو- مو- تو : نام یکی از الهه‌های ایلامی که به صورت سومودا نوشته می‌شود.

سو- نو- کور : از خدایان ایلام که به صورت سونوکیر نوشته می‌شود.

سو- قور- اوس : از نام داران اساطیری یونان، در اساطیر آمده است که دیونیزوس از آمیزش زئوس با پرسوفونه یعنی دختر خود که از دمتر متولد شده بود زاده شد ابتدا او به صورت زاگراوس کودک شاخ دار متولد شد و چون مورد محبت شدید زئواوس بود هرا به منزلت او رشک بورده و تیتان‌ها را مأمور کشتن او کرد. زئواوس برای دفع خطر کودک را نخست به صورت گاو در آورد.اما تیتان‌ها باز هم او را شناخته و پاره پاره‌اش کردند و پاره‌ها را در دیگی افکندند. آتنا هم دل او را از دیگ بیرون آورده و نزد زئواوس بورد و زئواوس نیز دل را به سمله داد و پس از آن آبستن شد.

همان گونه که قبلاً گفتیم زاگراوس نام سلسله جبالی در فلات ایران نیز است و فی‌الواقع باید موجودیت آن را به سرآغاز آفرینش نسبت داد که در آن دوران انسان‌ها هر چیزی را به عناصر طبیعی نسبت می‌دادند که ذات و ماهیت آنها نیز از عناصری همچون سو- قور- اوس و دیگر عناصری همچون یو، هو، مو، قور، فور و غیره تشکیل می‌شده است.

سو- اوس : در اساطیر مصر به معنی بذر افشان دختر خدای رع یا دختر گون اوم (خنوم) و انوکت زن خنوم بود «سوئیس» الههٔ عشق حاصل خیزی و پاسدار دروازهٔ جهان زیرین است و به هنگام سفر فرعون به جهان زیرین او را با چهار جام آب متبرک می‌سازد.

او جاری کنندهٔ آب نیل و تقسیم کنندهٔ آب کشتزارها بوده است.

سو- اوس : یکی از شهرهای مصر باستان که الههٔ آن شهر «نوهئیت» بود وی دلسوز مردگان و ایزد بانوی بافندگان بود او همچنین الههٔ خرد و الههٔ جنگ بود.

سو- آن- او – سو- ایس : یکی از فرماندهان امپراتوری در دورهٔ هخامنشی‌ها به گفته هردوت

سو- مو- آه : شکل اولیهٔ کلمهٔ سماح در معنی جوانمرد در زبان عربی می‌باشد.

سو- آه : شکل اصلی کلمه صاح در معنی سطل در زبان عربی

سو- ار : ایزد تندر در میان اقوام ژرمنی

سو- سین : نام یکی از پادشاهان سومر که در ٤٠٠٠ سال پیش بر سومر حکومت می‌راند بال بال ایته کاهنه‌ای بود که با سوسین ازدواج مقدس را بجای آورده بود.

طبق باورهای سومریان پادشاه وقت هر ساله می‌بایست با یکی از کاهنه هایی که خود را وقف «این‌آنا» ایزد بانوی عشق و باروری کرده بودند ازدواج کند تا از باروری خاک و زاد و ولد زنان کاسته نشود. جشن‌های این روز فرخنده سال به سال پرشکوه تر در نخستین روز سال و جشن خورشید برپا می‌شد و مردم با سرور و شادمانی در میهمانی‌ها شرکت می‌کردند و به رقص و آواز می‌پرداختند. سرودی که بر یک لوحه کوچک نوشته شده در یکی از این آیین‌های آغاز سال به وسیله اراوس برگزیدهٔ شاه «سوسین» خوانده می‌شد.

سو- قور- لو : نام حقیقی تخت سلیمان در نزدیکی شهرستان تکاب، همان گونه که می‌دانیم این مکان از ازمنه باستان، مأمنی برای انسانهای اولیه بوده است و از همین رهگذر نیز مکانی مقدس برای انسان‌های اولیه محسوب می‌شده است که در زمان‌های بعد نیز مورد توجه اقوام و پادشاهان واقع گردیده است باید گفت جایگاهی که به قدمت انسان تاریخ دارد امروزه آن را به ساسانیان نسبت می‌دهند که از اساس غلط می‌باشد. لازم به ذکر است که نام دیگر این منطقه سوایس نیز است که به شیز تبدیل شده است.

سو : نام یکی از اقوام سرخ پوست در آمریکا

سو- ار- آل- آن : نام اولیه و حقیقی کشور سیرالئون

سو- مو : خدای ماه در هند که به صورت سوما در آمده است.

سو- مو- هو : روز ماه، روز دوشنبه در هند

سو- مو- سو- اوت : نام فرزند خدای ماه و لقب بودا که به صورت سوماسوت درآمده است.

سو- رُ- سو- تو : بزرگترین دریای اساطیری هند که در ریگ ودا دربارهٔ آن آمده است: ای سرسو تو، ای بهترین مادران، ای بهترین رودخانه، ای خداوند روزی و آب فراوان

در فرهنگ‌های سانسکریت آمده است که معنی آن آبی، سرزمین دریاچه، ایزد دانش، خدای رودخانه، مادر رودهای جهان، نام همسر ویشنو می‌باشد.

سو- مو- ار : روستایی در استان زنجان و همچنین روستایی در شیراز که به صورت سوماور در آمده است.

سو- تو- ایس : نام دریایی در اوستا که معمولاً آن را معادل با دریای عمان قلمداد می‌کنند.

سو- اوس : نام قدیمی شهر تاشکند پایتخت اوزبکستان که به صورت شاش نوشته می‌شد.

سو- مو- آن - تو- ار : شکل اصلی واژهٔ سمندر، نام دیگر این حیوان آفتاب پرست است و از همین جا می‌توان گفت که واژهٔ سمندر بر آفتاب و نور و حرارت دلالت دارد. در اساطیر آفریقا رایج است که خداوند سمندر را مأمور کرد که به نخستین انسان‌ها بگوید که قرار است آنها به جاودانگی دست یابند لیکن سمندر در راه بیهوده اتلاف وقت می‌نماید تا این که سوسومار پیام آور تندر و مرگ او را صید می‌کند.

سو : (قره سو) از شهرهای آذربایجان

سو- لو- آق : از شهرهای واقع در قفقاز شمالی از آن چچن‌ها

سو- شهر : از شهرهای کشور تورکیه

سو- تو- ار- هار- من : از شهرهای کشور سوئد

سو- آل- آند : از شهرهای کشور سوئد

سو- لو- آی : خلیجی در دریای ایریش ما بین انگلستان و ایرلند

سو- آن- سی : خلیجی بندری در کنار تنگه سنت جورج در انگلستان

سو- تو- مپتون : یکی از شهرهای بندری در انگلستان در دریای مانش

سو- یندون : از شهرهای انگلستان

سو- لعل : از شهرهای آلمان

سو- لو- مو- نو : از شهرهای ایتالیا

سو- آن - سو- رُ : **sansevero** از شهرهای ایتالیا در کنار دریای آدریاتیک

سو- تو- یو- رُ : از شهرهای کشور فنلاند

سو- مو- سول : **somesul** رودی در کشور رومانی

سو- تو- مار : **satumare** شهری در شمال غرب رومانی

سو – مور : **saumur** شهری در غرب فرانسه در کنار رودخانهٔ لور

سو- سو- وُ : از رودهای جاری در جمهوری فدراتیو روسیه

سو- نو- قور- سک : از شهرهای جمهوری فدراتیو روسیه

سو- یو- نو : از شهرهای جمهوری فدراتیو روسیه

سو- لو- وتسکیه : جزیره‌ای واقع در دریای سفید

سو- شو : از شهرهای فرانسه

سو- سو- لو : رودی در روسیه

سو- ار : suir رودی در ایرلند

سو- کول : از شهرهای روسیه

سو- قو- نو : sukhona از رودهای جاری در کشور روسیه

سو- آی : از شهرهای کشور روسیه

سو- لو : شهری در قزاقستان

سو : (قره سو) شهری در قزاقستان

سو- رُ - اوس : seros رشته کوهی در کشور بولیوی

سو- رُ- کو- اوس syracuse شهر و بندری در ایتالیا

سو – آن- قو- آن- تو- لو- اوس - مور- اوس : از شهرهای ونزوئلا

سو- او- لو- ایس : از شهرهای کشور برزیل

سو- آن – تو- یو- قو : santiago پایتخت کشور شیلی

سو- آن- سو- اوس : suansuos از شهرهای کشور هائیتی

سو- مو- تو : از شهرهای کشور نیکاراگوئه

سو- آن – کور- لو- اوس : از شهرهای نیکاراگوئه

سو- تداد : از شهرهای بندری کلمبیا در کنار دریای کارائیب

سو - قو- مو- سو : یکی از شهرهای کلمبیا

سو- کور- یو- قو : SUkorygo از شهرهای بندری برزیل در کنار اقیانوس اطلس

سو- آب- رُ - آل : sobral از شهرهای برزیل

سو- نو : از رودخانه‌های جاری در برزیل

سو- کور- او- تو : Sukurity رودخانه‌ای در برزیل

سو - آن – تو- آنا : santa Ana شهری در بولیوی

سو- آتا : شهری در کشور بولیوی

سو- کور : شهری در کشور بولیوی

سو- لو- نو: شهری در کشور پرو

سو- آن- سو- کومب : شهری در انگلستان

سو- مو- اوس : از جزایر متعلق به تورکیه که به صورت ساموس نوشته می‌شود.

سو- قور- یو : یکی از رودهای جاری در تورکیه که به صورت ساکاریا نوشته می‌شود.

سو- مو- رُ : شهری در دامنه‌های آرارات این شهر چنان که روایت می‌کنند نخستین آبادی است که پس از طوفان نوح ساخته‌اند این آبادی شهری است بزرگ و از این محل با کمال وضوح کوه بزرگ آرارات که با آن شش فرسنگ فاصله دارد، دیده می‌شود. ر.ک سفرنامه کلاویخو ص ۱۵۰ لازم به ذکر است که این شهر دیگر امروزه وجود ندارد. لیکن کلاویخو از آن دیدن کرده است و کلاویخو آن را به صورت سوماری قید کرده است.

سو- قو- آن : از روستاهای تبریز در زمان تیموریان که به صورت سوقان قید شده است.

سو- ایس- کان : شهری در جنوب گنجه، کلاویخو به صورت سیساکان قید کرده است لکن اصل آن باید همان سوایس کان باشد، کان شکل دیگری از گون می‌باشد.

سو- سور- مو- نو : بندری کوچک در کنار شهر طرابوزان کلاویخو در سفرنامه خود آن را به صورت سوسورمنا قید کرده است.

سو- لو- آن- قو : منطقه‌ای در مغولستان که به صورت سولون قا نوشته می‌شود.

سو : (یئنی سو) منطقه‌ای واقع در آسیای میانه

سو : (ساری سو) رودی در قزاقستان

سو : (آق سو) شهری در تورکوستان شرقی تحت سیطره چین

سو – کو – آل : sokol شهری بندری در امتداد رودخانهٔ سوکونو در شمال غرب روسیه

سو- لو : دریایی ما بین مالزی و فیلیپین

سو- چان : شهری بندری در روسیه در کنار دریای ژاپن

سو- نو- قو- رُ : sungari رودی در چین در منطقه منچوری

سو- قو- مو : منطقه‌ای در قورجستان که به صورت sokhumi نوشته می‌شود.

سو- مو : sumy شهری در اوکراین هم مرز با روسیه

سو- کو- نو : sukhona رودی در روسیه

سو- کو- سو : sukuzu شهری در روسیه

سو – کو – مو : مردمی بانتو زبان در تانزانیا جنوب دریاچهٔ ویکتوریا بین خلیج «مووآن سو» mwanza و صحرای سرنگتی serengeti

سو : (قره سو) نام چندین رود در آذربایجان

سو- قو- مو- اوس : sagames دریاچه‌ای در قورجستان

سو- رُ – مو : surumi شهری در قورجستان

سو- کور- یو : sakirio شهری در قورجستان

سو- مو- اوس – کول : شهری در قزاقستان در کنار دریاچهٔ آرال که به صورت سومیش کول نوشته می‌شود.

سو : (فتی سو) شهری در قزاقستان در کنار دریای خزر

سو- آل – بان – قو- سو : sulbangassou شهری در آفریقای مرکزی

سو- فو : شهری در تورکوستان شرقی واقع در چین

سو- یو- لو : شهری در اسپانیا

سو- سو- مان : ناحیه‌ای در منطقه سیبری

سو- نو- تار : شهری در منطقه سیبری

سو- مار- او –کوو : شهری در جمهوری فدراتیو روسیه

سو- ار- قوت : شهری در جمهوری فدراتیو روسیه

سو – آند – سو- آل : شهری بندری در سوئد

سو- قو : شهری در کشور مالی

سو- نو- قو – آ : شهری در کشور تانزانیا

سو- رُ- داد : نام کوهی در سومالی

سو- تلج : رودی واقع در پاکستان هم مرز با هند

سو- رو- آل : جزیره‌ای در اقیانوس آرام

سو- آن – تو- اوس : شهری بندری در فیلیپین که به صورت santos نوشته می‌شود.

سو : (اشکه سو) از روستاهای اطراف شهرستان اورمیه در بخش سومای

سو- آندی : از کوه‌های اطراف اورمیه در بخش سومای

سو- لینگ : از روستاهای اطراف شهرستان سلماس

سو- لو- آق : از روستاهای اطراف اورمیه در بخش سیلوانا

سو- آل – وُ – نو : از بخش‌های شهرستان اورمیه که به صورت سیلوانا درآمده است.

سو- آی : شکل اصلی کلمه چای در معنی رودخانه در زبان تورکو، باید گفت که در کلمه چی‌چست نیز می‌توان دید که چی خود از دو تکواژ «سو» و «آی» درست شده است پس چی شکل دیگری از چای (سو آی) می‌باشد که بدین شکل درآمده است. همان گونه که در واژهٔ سیحون سی- هون منظور رودخانه هون می‌باشد و اصلاً کلمه چای در تورکو به صورت «سای» هم آمده است. ر.ک فرهنگ لغت سنگلاخ

سو- لو- آل : شکل اصلی کلمه زلال

سو- آی : در معنی نژاد در زبان تورکو که به شکل «سوی» نوشته می‌شود.

سو- بو : در عربی ظرف آب را گویند نوعی کوزه که به شکل سبوع درآمده است.

سو- مار : نام ناحیه‌ای در فیلیپین که به شکل سامار درآمده است.

سو- آل : نام دخترانه در آمریکای جنوبی و کلمبیا در معنی خورشید

سو- رُ- بو- یو : نام منطقه‌ای در اندونزی

سو- کو- سو : نام شهری در کشور مالی در نزدیکی «باماکو»

سو- کو : نام شهری در کشور مالی

سو- اور – آق : شکل اصلی واژه چؤرک در معنی نان در زبان تورکو، لازم به ذکر است که زرتشتیان به نوعی نان که آن را بیشتر در مراسمات مذهبی درست می‌کنند «سوراق» می‌گویند که در ردیف واژگان اسطوره‌ای در زبان زرتشتیان است و فی‌الواقع علی‌رغم اینکه زبان زرتشتیان در روند تاریخ تحت تأثیر زبان‌های ساسانیان، پهلویان و پارسیان از هویت اسطوره‌ای خود دور گردیده لیکن باز در این زبان می‌توان به راحتی رد پای واژگان اسطوره‌ای را دنبال کرد.

سو- کو - اوم - قار : شهری در آفریقای جنوبی

سو- قو- رُ : نام شهری در بولیوی

سو- آن - تو- اوس : SANTOS نام شهری در برزیل

سو- قور- چای : نام رودی در استان اردبیل

سو- مو- مو- اوس : نام کوهی در استان گیلان که به صورت سوماموس نوشته می‌شود.

سو- یو- لو- آل : از شهرهای تورکوستان شرقی در اورومچی که نام دیگر آن «مونوسو» است.

سو- یو- قو- آی : نام یکی از شاهزادگان مغولی

سو- ایس : نام مادر دوغدو، مادربزرگ زرتشت که به صورت زوئیش درآمده است در تکواژ دوم ایش شکل دیگر اوس است که به ایس بدل شده و بعداً به ایش تبدیل گردیده است.

سو - تورک – ناهونته : نام یکی از پادشاهان ایلام با این توضیح که ایلامی‌ها به «سو»، «شو» می‌گفتند. بنا به گفته «والترهیس» ایلامی‌ها احتمالاً با قوم «سو» که مقارن با ایلامی‌ها بوده‌اند هم ریشه و از یک تبارند.

سو- شو- یو- آن – اوت : کسی که از نطفه زرتشت توسط دختر باکره‌ای که در کنار آب دریا با دست زدن به آب دریای «کیان سو» باردار خواهد شد و هم او آخرین انسان خواهد بود؛ همان گونه که «گؤی مار تو آن» اولین انسان است.

سو- قو- آند : نوعی قسم، از آنجایی که سو عنصری مقدس و در حکم خدای به شمار می‌آمد پس بدان قسم می‌خوردند و با خوردن آن بر امری پای می‌فشردند و یا خویشتن را از امری متحمل مبرا می‌نمودند. حتی فعل این عمل نیز امروزه در زبان مردم جاری و ساری است با این توضیح که در زبان تورکو برای نوشیدن فعل ایچمک را داریم و چون این عمل یعنی خوردن آب در حکم قسم تلقی می‌شد امروزه نیز همراه قسم یعنی «آند» فعل ایچمک را می‌آوریم «آند ایچمک». در فارسی نسبت به تورکو این واژه صورت اصلی خود را بیشتر حفظ کرده است یعنی در تورکو فقط کلمهٔ «آند» باقی مانده است لیکن در فارسی هم «سو» و هم «قو» هم «آند» هر سه تکواژ باقی مانده‌اند. این واژه در بسیاری از زبان‌ها من جمله انگلیسی« **swear** » هنوز هم کار بورد دارد و با تحریف در محتوا و ظاهر کلمه رایج است. این توضیح را نیز باید افزود که از آنجایی که سو بر آتش نیز اطلاق می‌گردد پس این عمل یعنی سوگند بر آتش نیز در گذشته شیوه‌ای معمول بود که نمونهٔ بارز آن ماجرای حضرت ابراهیم می‌باشد.

سو- آن : نام قبیله‌ای در آمریکا که از سرخ پوستان هستند.

سو- هو- آند : نام اصلی و حقیقی کوه سهند که با ادغام شدن «سو» و «هو» و «آند» بدین شکل درآمده است.

سو – آل – آن : شکل اصلی کوه ساوالان که درگذر از تونل زمان «سو» به سوو و سپس ساو بدل شده است و «آل» و «آن» هم از دیگر عناصر دخیل در حیات انسان

می‌باشند. آل در تورکو به آتش و حرارت و نور سرخ رنگ اطلاق می‌شود و «آن» در زمرهٔ خدایان تأثیرگذار در حیات انسان می‌باشد که سومریان وی را خدای آسمان می‌دانستند.

این توضیح را نیز باید افزود که بدین کوه نام سبلان نیز داده شده است که آن نیز تشکیل یافته از سه عنصر تأثیرگذار در ذهن و فکر انسان یعنی (سو بول آن) می‌باشد. بئل در تورکو به مکان مقدس اطلاق می‌گردد و از آن جهت که دامنهٔ کوه‌ها همواره مکانی جهت راز و نیاز با آسمان بوده است به دامنه کوه در تورکو بئل گفته می‌شود و در همین راستا چنلی بئل را در اسطوره قوراوغلو داریم که به مثابه مکان مقدسی برای وی محسوب می‌شد. همان گونه که قبلاً قید گردید با توجه به نگرش و بینش اسطوره‌ای به این جهان و پدیده‌های موجود در آن و نام گذاری اجزای هستی و کلاً هر عنصری در طبیعت، بسته به باور و اعتقاد هر گروهی بوده است که آن نیز نشأت گرفته از تأثیرات عناصر طبیعی و ماورای طبیعی در ساختار فکری و روحی و روانی اشخاص و قبایل بوده است؛ از این رهگذر در واژه‌های سبلان و ساوالان مشاهده می‌کنیم که در نظر قبیله‌ای «سو»، «بول» و «آن» در شکل گیری این کوه و نیروهای داخل آن وجه غالب هستند و در نظر قبیله‌ای دیگر «سو»، «آل» و «آن» وجه غالب می‌باشند و اگر دقت کنیم می‌بینیم که افتراق نظر صرفاً در تکواژ دوم می‌باشد؛ یعنی قبیله‌ای بول را و قبیله دیگر آل را در نظر ترجیح می‌دادند که به این کوه به همراه «سو» و «آن» اطلاق نمایند که همه اینها از نوع نگرش و ترجیحات نسبت به عناصر طبیعی و ماورای آن در بینش اسطوره‌ای انسان اولیه برمی‌خیزد و نیز بسته به توتم‌های قبایل واژه‌ها و عناصر ارزش و اعتبار می‌یافتند.

سو : (کوگ سو) یک فرقهٔ دینی سرخ پوست در درهٔ «ساکرمن تو» در کالیفورنیا که به آیین شمنی اعتقاد دارند.

سو- تو- سو- سون : نام یک حاکم اویغوری از اقوام تورکو زبان

سو- لو- تکس : از قبایل سرخ پوست در آمریکای شمالی

سو- بو- سو : در زبان شمن‌های سوماترا به ارواح اطلاق می‌شود و در میان «با تاک» های نواحی شمالی «سوبوسو» همواره یک زن است و شمنیسم معمولاً موروثی است و خلسه احضار روحِ «سوبوسو» در هنگام شب است آنان از روح در مقابل شیاطین محافظت می‌کنند. ر.ک. میرچا الیاده، شمنیسم ص ۵۱۲

سو- بو- تو- آی : از نام دارترین سرداران چنگیزخان

سو- لو- آنگ : قبایلی که در زمرهٔ قوم «تان قوت» تورکو زبان بودند.

سو- آل- تو- اوس : از اقوام تورکو زبان در جنوب غربی خینگان شمالی نزدیک سرزمین تاتار

سو : (آق سو) از شهرهای هون‌ها

سو : نام یکی از پادشاهان تورکو از سلسلهٔ توپا در سال ۴۲۳-۴۰۹ میلادی که بعدها این سلسله با قبول دین بودا تحت تأثیر فرهنگ چین واقع شدند و بشدت روند چینی شدن را طی نموده و دست آخر زبان شان را نیز از دست دادند و خوی و خصلت چینی پیدا کردند. ر.ک : رنه گروسه، امپراتوری صحرا نوردان ص ۱۳٤

سو – آل – سو- لو- اوس : نام یکی از مورخان یونانی که با ادغام «سو» با «آل» به صورت «سل» درآمده است و به شکل selsulus در آمده است.

سو- او : sui سلسله پادشاهی در چین

سو- لو : نام یک پادشاه و فرمانده تورکوها در سال ۷۱۷ میلادی که با چینی‌ها جنگید.

سو – آن – یو : اقامت گاه یکی از هون‌های تورکو زبان در اطراف اورخون

سو- لو : نام دیگر شهر کاشغر در تورکوستان شرقی

سو- کو – یو : نام دیگر شهر یارکند در تورکوستان شرقی

سو : (قیزیل سو) رودخانه‌ای در سلسله جبال آلائی که از جیحون علیا به طرف کاشغر می‌رود.

سو- تو- آق : نام منطقه‌ای در حوالی کریمه که به صورت سوداق درآمده است.

سو- یو : نام رودخانه‌ای در مجارستان که به صورت «سایو» درآمده است.

سو- جو- آن : از رودهای واقع در سرحد تورکوستان و چین

سو- قو- تو : از فرماندهان قشون مغول که با چینی‌ها در سال ۱۲۷۷ میلادی به نبرد پرداخت.

سو- قو- یو : از شهرهای چین در دورهٔ قوبولوآی که مارکوپولو از آنجا دیدن کرده بود.

سو- جو- او : از شهرهای چین در دورهٔ قوبولوآی که مارکوپولو از آنجا دیدن نمود.

سو- قو- نو- جو- آق : نام پدر زن اولجایتو

سو- مور : نام رودی در ناحیهٔ اورسک در آسیای میانه

سو- نو- قور : از فرزندان اسطوره‌ای تورکوها که از درون درخت دنیا بیرون آمده است.

سو- قو : فرزند اسطوره‌ای نیشدو و فرزند تابستان در میان اساطیر تورکوها

سو- تو- رُ : کتابی بودایی که در آن در رابطه با حوادث پیرامون تبتی‌ها و چینی‌ها و اویغورها مطالب زیادی نوشته شده است.

سو- مور : از رودهای جاری در آذربایجان

سو- رُ- مو : کوهی در کشور قورجستان که تکواژ دوم «رُ» به «را» تبدیل شده است.

سو - آب – سا : از رودخانه‌های جاری در کشور قورجستان

سو- نو- را : رودخانه‌ای در قفقاز شمالی در جمهوری چچن

سو – نو- مو: گردباد و زلزلهٔ دریایی در زبان ژاپنی

سو- لو- آق : از رودهای جمهوری داغستان که به صورت سولوک نوشته می‌شود.

سو- چی : یکی از شهرهای قورجستان

سو- قو- اوت : یکی از شهرهای قورجستان

سو- قور : نوعی خرگوش صحرایی در تورکو

سو- سو- قور : گاومیش در زبان تورکو

سو- قو : در تورکو به هاون گفته می‌شود که در دیوان لغات تورکو نیز آمده است.

سو- مو : گندمی که خیس کنند و سپس آن را خشکانند و آرد کنند و با آن حلوا پزند.

سو- نو : سیاهدانه در زبان تورکو

سو- قو- لو- آن : نوعی مار بزرگ و درشت هیکل چون خیک که علف می‌خورد

سو- اوم- آن : شکل واژهٔ سامان در زبان تورکو

سو- ار : شهری نزدیک بلغاران در تورکوستان ر.ک. دیوان الغات تورک محمود کاشغری

سو- آند : تنگه‌ای میان دو کشور سوئد و جزیره سولند که دریای بالتیک و دریای شمال را به هم متصل می‌سازد.

سو- نو- قاری : رودی در منطقه منچوری که در ساحل راست آمور وارد این رود می‌شود.

سو : قلعه‌ای بود در متصرفات غزنویان که مسعود سعد یکی از شاعران در آنجا زندانی بود.

سو : یکی از محال قدیم اصفهان

سو- اوت : شکل اصلی سواد در معنی آبادی در زبان عربی که به خاطر عدم اطلاع از ابعاد اسطوره‌ای آن، این دو کلمه در زبان عربی بدین شکل درآمده‌اند. سواد در اصل از دو عنصر موجود در طبیعت سو + اوت بوجود آمده است و با توجه به معنی آن نیز قریب به یقین است چه آبادی جایی است که در آنجا بتوان سکونت گزید یعنی جایی که در آن سو و اوت را می‌توان یافت و ربطی به سیاهی و غیره ندارد لیکن چون این دو واژه هر دو تورکو هستند و بلکه صحیح‌تر آنکه هر دو از واژگان اساطیری محسوب می‌شوند و برای اعراب غیرقابل فهم بود پس این دو واژه بدین شکل درآمده‌اند و صورت تلفظی آن تحریف یافته است.

سو- ایس- لند : کشوری در جنوب شرقی آفریقا که از شمال غربی و مغرب و جنوب به «ترآن سوآل» محدود است و از مشرق به «نات آل» و «موزامبیک» منتهی می‌شود. امروزه جزو کشورهای متحدهٔ آفریقای جنوبی است.

سو – آسون : شهری در فرانسه واقع در کنار رود «آن»

سو- آل- بارد : جزیره‌ای در شمال اروپا در اقیانوس منجمد شمالی از آن نروژ

سو – آن- سی : شهری بندری در انگلستان در ناحیهٔ ویلز که در اصل باید سو آن سو باشد.

سو- اوس : بندری در ساحل بحر احمر در کشور مصر که به صورت سوئز نوشته می‌شود و باید گفت که تکواژ دوم آن یعنی اوس در طی زمان شکل‌های آوایی و فونتیکی و نوشتاری مختلفی یافته است، ایس،آس،اوز،ایز،ئز، از، اوش،اوج، آج، آچ و غیره همگی شکلی از اوس هستند.

سو- آب : شکل اصلی رود زاب که بنا بر افسانه‌های پارسی یکی از شاهان آن را ساخته است.

سو- بیسکی : یکی از پادشاهان لهستان در سال ۱۶۷۳ که تورکوها در زمان وی شهر وین را تصرف کردند لیکن وی توانست محاصرهٔ شهر را در هم شکند.

سو- وُ – تو : نام یکی از شهرهای آفریقای جنوبی

سو- سو : در زبان کاسی‌ها به اسب گفته می‌شد.

سو- رود : به معنی آواز و ترانه که از دو تکواژ مستقل بوجود آمده است. با این توضیح که رود در فارسی با سو در معنی آب در ارتباط است. اصل واژه باید سو- اور – اوت باشد.

سو- آب : در تورکو خیک بزرگ که برای حمل آب از آن استفاده می‌کنند و به صورت سوؤب نوشته می‌شود.

سو- نور : در عربی به معنی گربه می‌باشد.

سو- بد : در عربی پارچه‌ای که بدان راه آب حوض را می بندند. تکواژ دوم احتمالاً در ارتباط با بند و بستن باشد، که امروزه در زبان تورکو رایج است و به سد کوچک بد و بند و بت گفته می‌شود و مصدر آن بتمک در دیوان لغات آمده است.

سو- بو- ار : در عربی به مرغ باران گفته می‌شود که به صورت سوبر نوشته می‌شود.

سو- بو- رُ- اوت : در عربی زمین خشک و بی‌گیاه را گویند.

سو- مو- این : شکل اصلی واژهٔ زمین در زبان اسطوره‌ای

سو- مو- آن : شکل اصلی واژهٔ زمان می‌باشد.

سو- هو- آب : شکل اصلی و اولیهٔ کلمه بدین شکل در معنی ابر بوده است آنچه از دیدگاه صرفی دربارهٔ زبان عربی می‌توان گفت این است که بعد از گذر از ادوار اسطوره‌ای اعراب به اقتضای سرزمین خویش در رابطه با زبان و واژگان و در کل شعر و ادبیات پیشرفت‌های زیادی را داشته‌اند و در روند تکمیل ساختار زبان عربی چه بسیار افرادی که در راه واژه سازی از همدیگر سبقت می‌گرفتند و بازی‌های زبانی و ساختن لغات و واژگان رواج خاصی داشت. اعراب بن مایه‌های فکری خود را در ارتباط با ساختن واژه‌ها، از سومریان گرفته بودند لیکن در گذر از آن تفکر در ارتباط با اسطوره‌ها، اعراب خود بنا به تبحر و شناخت خویش که در طی زمان خود ابداع کننده آن بودند نوعی زبان را که بر مبنای یک اصول خاصی ورای اصول اسطوره‌ای بود؛ بوجود آوردند و ساختار زبان عربی را پی ریزی کردند که این زبان بر پایه هنجارها و اصول خاصی که فی‌الواقع یکی از شاهکارهای بشری محسوب می‌شده است بنا نهادند اما آنچه محرز و مبرهن می‌باشد زبان عربی یک زبان بر ساخته در دورهٔ خاص بوسیله افراد زبده است و در زمرهٔ زبان‌های اسطوره‌ای نیست و برای خود اصول و قواعد خاصی را دارا می‌باشد که اسلاف اعراب امروز آن را بعد از سومریان بوجود آورده‌اند یعنی بن مایه‌های فکری آنها همان تفکر و

بینش اسطوره‌ای است لکن آنان به نوعی دیگر گونه که هیچ گونه ارتباطی با زبان سومری نداشت زبان عربی را بوجود آوردند و بر منوال قالب های ساخته شده، واژه‌های اسطوره‌ای را در زبان عربی به شکل مکسر بکار گرفتند. بر فرض کلمهٔ سوهوب در معنی ابر را به صورت سحاب در آوردند که به مرور زمان این امر بر همگان مشتبه گردید که گویی اصل واژه با سحاب است و سوهوب (سُحوب) به مثابه جمع مکسر سحاب است. لیکن حقیقت امر همان است که گفته شد پر واضح است چیزی که تحت عنوان جمع مکسر در عربی امروزه رایج است خود قبل از مفرد خویش بوجود آمده است یعنی سوهواوب قبل از سحاب بوجود آمده است و یا سومواوس که بعدها به شموس بدل شده پیش از شمس که مفرد آن است وجود داشته است و یا نوفوس قبل از نفس بوجود آمده است و سورواوس که بعدها به سورواوج بدل شده قبل از مفرد خود سراج در معنی چراغ بوجود آمده است و الی آخر کلمات بی‌شماری که در این زمره می‌باشند و فی‌الواقع باید گفت که ما چیزی به نام جمع مکسر نداریم، بلکه اعراب واژه‌ها را بدین شکل درآورده‌اند مثلاً سوهوب را شکسته‌اند و به شکل سحاب در آورده‌اند و قس علی‌هذا پس باید به مفرد کلمهٔ سوهوب بگوییم؛ شکل مکسر کلمه، نه اینکه به سوهوب بگوییم جمع مکسر.

سو- بو- آه : در عربی آنکه از شادمانی عقل‌اش را از دست می‌دهد، مست و سرخوش

سو- خد : در عربی آب زرد غلیظی که با بچه از زهدان بیرون می‌آید.

سو- اوس : در عربی به معنی ذات – سرشت، نهاد و اصالت آمده است.

سو- اور- اوس : در زبان عربی که به صورت سیروس در آمده است به معنی نوعی گیاه وحشی از تیرهٔ کاکتوس‌ها می‌باشد.

سو- قو- آن : اصل کلمه سخن همان‌گونه که گفته شد واژه در نزد انسان اسطوره‌ای دارای جایگاه و تقدس خاصی بوده است.

سو- اور- اوس : در عربی به معنی آفتاب و چراغ است، که به شکل سوروج درآمده است.

سو- فو- آن : در عربی به معنی کشتی است که به صورت سُفن نوشته می‌شود.

سو- مو- آه : در عربی به خانه‌هایی که از پوست درست شود؛ گفته می‌شود و به صورت سماح در آمده است.

سو- مو- آق : در تورکو درختی که میوهٔ آن ترش می‌باشد و به صورت سماق نوشته می‌شود.

سو- مو- آق : در عربی به معنی خالص و صاف است که بـه صـورت سـماق نوشـته می‌شود.

سو- مو- آق : قسمت بالای سینه و همچنین نام دو ستارهٔ روشن در تورکو

سو- مو- اوت : در عربی به معنی بلندی که به صورت سُموُت نوشته می‌شود.

سو- آند- رُ- اوس : نام درخت سرو کوهی در عربی که به صورت سندروس درآمـده است.

سو- آند- اوس : گونه‌ای پارچهٔ ابریشمی در عربی

سو- نو- نو : نوعی پرنده، پرستو در عربی که به صورت سُنُونُو نوشته می‌شود.

سو- هو : نام ستاره‌ای در عربی که به شکل سُها نوشته می‌شود.

سو- هو- آل : نام ستاره‌ای در عربی که به صورت سهیل درآمده است.

سو- اور : باقیمانده آب در ظرف در زبان عربی که به صورت سور نوشته می‌شود.

سو- نو- اوس : منطقه‌ای در مرند در آذربایجان که به صورت زنوز درآمده است.

سو- آل : به معنی خورشید در زبان مردم کلمبیا که به صورت سول sol درآمده است.

سو- قور- لو : نام روستایی در اطراف اردبیل

سو- اور : رعد و برق در کشورهای شمال اروپا که به صورت Thor نوشته می‌شود.

سو- اوس- لو- اوس : خدای رعد و برق در میان مردم گُل در فرانسه

سو- سو- نو : خدای رعد و برق در زبان مردم ژاپن

سو- اوس : در زبان تورکو به معنی سخن و گفتار که به صورت سؤز درآمده اسـت و واژه‌های سؤیله مک، «سو» و «ساو» نیز با این واژه در ارتباط است و حتی اصل کلمه سخن «سوقوآن» می‌باشد و واژهٔ صحبت در عربی نیز به نوعی در ارتباط با «سو» است.

باید گفت که واژه و کلمه برای انسان اولیه و مردمان دورهٔ اسـاطیری از شـأن و مرتبـهٔ بالایی برخوردار بوده است و فی‌الواقع واژه‌ها خود همان تصویر و تصور روحی موجـود در ذهن انسان می‌باشد و از آنجا که گفتیم واژه‌ها خود از جنس پدیده‌های ملهـم از عـالم بـالا می‌باشند و در ارتباط با ماورای طبیعت، پس بایـد ارزش و اعتبـاری والا در خـور سـتایش باشند و از همین رهگذر نیز شایسته است تا از مقدسات و توتم‌ها آفریده شده باشند. «سو» و «اوس» خود از خدایان هستند پس باید «سؤز» نیـز کـه برآمـده از عـالم بالاسـت شـأن و اعتباری در حد عالم بالا داشته باشد و به همین جهت آن را بر واژه اطلاق نمودند در زبـان

یونانی نیز بر همین گونه می‌باشد یعنی سخن برآمده از واژگان از جنس مقدسات است و بر آن mutos موتواوس اطلاق می‌کنند با این توضیح که «مو» در زبان سومری بر مجموعه قوانین الهی و آسمانی گفته می‌شد و «تو» در معنی حرارت و گرما و آتش سوزنده است و اوس نیز خود نور مطلق و فراتر از خورشید و ستاره و ماه می‌باشد و هر کدام اینها یکی از تعینات آن یعنی اوس هستند.

سو- اوف : نوعی ماهی در زبان تورکو که بیشتر در دریای خزر موجود است.

سو- تو- آق : نوعی ماهی در زبان قزاق‌های تورکو زبان یعنی فی‌الواقع همان سواوف است که قزاق‌ها بدان سوداق می‌گویند.

سو- جین : رهبر و فرمانده طوایف کایا در کره که بعد از گذر از آبراه‌های کره به طرف مرزهای دریای ژاپن رفته و به فتح سرزمین‌های ژاپن دست زد.

سو- سو- مو- تو : اسم شخص در ژاپن، نام یکی از زبان شناسان نامی ژاپن، که بیش از این گفتیم زبان ژاپنی در زمرهٔ زبان اسطوره‌ای بشر اولیه می‌باشد لیکن معانی کلمات در این زبان از آن خواست و بینش اسطوره‌ای فاصلهٔ زیادی پیدا کرده است هر چند ظاهر آن خود را حفظ کرده است. بر فرض در زبان ژاپنی «سو» نه در معنی آب بلکه در معنی بندر می‌باشد.

سو- سو- رُ – اوم : نام یکی از پادشاهان بودایی که به شکل سوسوریم درآمده است.

سو- نو- آی : مراسم و آئینی که در آخر تابستان و هنگام برداشت محصول در آذربایجان اجرا می‌شده است این آیین مقارن با کامل شدن ماه و رو در رو شدن ماه و خورشید با همدیگر بوده است که در آن مردم به جشن و پایکوبی می‌پرداختند و به نوعی بازمانده از اسطوره‌های کهن در ارتباط با موضوعات کیهان شناختی از یک سوی و ارتباط آن با سرنوشت انسان و محصولات کشاورزی و غلات و تأثیرات عناصر کیهانی در زندگی انسان بوده است همان گونه که «این‌آنا» و الههٔ ایشتر در ازدیاد محصول دست دارند و همان گونه ستاره ایشتر مصر در بالا آمدن آب رود نیل نقش دارد بر همین منوال نیز در این مراسم ماه و خورشید انسان‌ها را از وفور نعمت خود بهره‌مند می‌سازند.

سو- مو- کان : کوهی در محدودهٔ شهرستان جم در شرق بندر کنگان که به صورت سمرکان نوشته می‌شود با این توضیح که کان در تکواژ آخر آن شکل دیگری از گون می‌باشد.

سو- چاوا : شهری در کشور رومانی

سو- چی : از شهرهای روسیه در کنار دریای سیاه

سو- آیس – تو- پول : از شهرهای بندری اوکراین واقع در بخش کریمه

سو- لو- نو : از شهرهای بندری کشور رومانی که به صورت sulina درآمده است.

سو- رُ : شکل اصلی واژهٔ سوره، نام هر یک از بخش‌های قورآن، با این تذکر که در عربی باقی ماندهٔ آب در ظرف را سورُ گویند و از این جهت بعضی از علما چون هر سورهٔ قورآن قسمتی و قطعه‌ای از کلیت آن را تشکیل می‌دهد بدین جهت سوره‌اش نامیده‌اند ر.ک دانستنیهای قرآن، مصطفی اسرار ص۲۳

سو- رُ : نام شهری باستانی در سوریه

سو- اوس : نام شهری باستانی در جنوب غربی طنجه در کشور مراکش که ابن خردادبه از آنجا تحت عنوان سواوس ادنی و سواوس اقصی نام بورده است.

سو- اوس : نام روستایی در آذربایجان

سو : (آق سو) از شهرهای آذربایجان

سو : (هاچاسو) از روستاهای اطراف شاهین دژ از شهرهای غرب آذربایجان

سو- مو- ار : در اساطیر یونان سرزمینی که هراکلس از آن عبور نمود و آنگاه به سرزمین هادس رفت که احتمالاً همان سومر می‌باشد که به صورت سیمر درآمده است.

سو- آل - مو- سو- ایس : از پریان فریژی در اساطیر یونان او از زئوس (سواوس) خواست تا برای همیشه با آفرودیت که به او دل باخته بود یکی شود و از این امتیاز برخوردار شد.

سو- آل - اوس : تجسم تندرستی، فراوانی و رفاه عمومی که به شکل دختر جوان نشان داده می‌شود که یک مار نشانهٔ برتر جهان زیرین او را همراهی می‌کند بیماران و حتی دولت رُم در شرایط دشوار دست یاری به سوی او دراز می‌کردند. ر.ک. فرهنگ اساطیر یونان و رم

سو- مو- نو- اوس Somnus : ایزد رمی، خواب، پسر شب و برادر مرگ در اساطیر یونانی

سو – گون – اوس : cycnus در اساطیر یونان اسامی اشخاص متعددی به نام او بوده است که پر آوازه‌ترین آنها پسر آپولون است که سرانجام در هنگام مرگ، آپولون وی را به همراه مادرش به پرندهٔ «قو» تبدیل کرد و جالب اینکه در اساطیر دیگر نیز بر همین منوال

می‌باشد یعنی مجموعه افرادی که اسم‌اشان سوگون اوس بوده در هنگام مرگ به «قـو» بـدل شده اند. ر.ک. به فرهنگ اساطیر یونان و رم.ص۲٦۱ همان‌گونه که پیش از این قیـد گردیـد واژهٔ سو در بعضی اوقات به «سا» و «سی» و یا به «ز» و یا به «شو» یا به «ضو» و یا بـه «شـا» تبدیل می‌گردد که در این جا نیز به «سی» بدل شده است. تکواژ دوم همان کلمه «گـون» در معنی خورشید است که این کلمه نیز در زبان‌های مختلف و در ادوار تـاریخی مختلـف بـه کان، کین، کون و کن و خین و ژین تبدیل گردیده است.

سو : (چاره سو) کوهی در محدودهٔ شهرستان تالش دهستان تولارود

سو- قور- اوت : کوهی در شهرستان رود سر که امـروزه بـه صـورت سـقراط نوشـته می‌شود.

سو- تو : کوهی در محدودهٔ شهرستان تالش دهستان تالش که به صورت سوتا درآمـده است.

سو- قو- ابر : کوهی در محدودهٔ شهرستان لنگ رود دهستان کومله

سو – اوس- تال : کوهی در محدودهٔ شهرستان اهر دهستان ارزیل

سو- جر- تپه : کوهی در محدودهٔ شهرستان کلیبر دهستان میشه پاره

سو- یو- تو- آن : کوهی در شهرستان اهر که به صورت سویوتون نوشته می‌شود.

سو - اوس : کوهی در محدودهٔ شهرستان کلیبر که امـروزه بـه شـکل شـوش درآمـده است.

سو- اوس : کوهی در محدودهٔ شهرستان میانه که به صورت شوش درآمده است.

سو- فو : کوهی در شهرستان میانه دهستان کندوان که امروزه به صورت «صفو» درآمده است.

سو – آن - قور- چای : نام رودخانه‌ای در شهرستان میانه

سو- آن- قور : کوهی در شهرستان خوی که به صورت سنگر در آمده است.

سو – آن – قور : کوهی در شهرستان خلخال که امروزه به صورت سنگر درآمده است.

سو- این : کوهی در محدودهٔ شهرستان اردبیل بخش مرکزی دهستان ایستی سـو، بایـد گفت که «سو این» که به شکل سین در آمده در میان سومریان نام خدای ماه بوده است.

سو- آن- قور- سو- قور : کوهی در محدودهٔ شهرستان سـنندج بخـش کلاتـرزان کـه امروزه به صورت سنگر سوقور درآمده است.

سو- تو- آن : کوهی در شهرستان سنندج دهستان آبیدر که به صورت سوتان در آمده است.

سو- تو- مو- رُ : کوهی در شهرستان دیوان دره که به صورت سوته مره درآمده است.

سو- لو : کوهی در محدودهٔ شهرستان سقز بخش زیوه که به صورت سوله نوشته می‌شود.

سو- مور- آن : کوهی در محدودهٔ شهرستان زنجان دهستان قره پشتلوی

سو – آن – قور : کوهی در شهرستان زنجان که به صورت سنقر درآمده است.

سو – آن – قور : کوهی در محدودهٔ شهرستان خرم دره

سو – تو – این : کوهی در شهرستان زنجان که به صورت سودین نوشته می‌شود.

سو- ار- جان- قو- آل : کوهی در محدودهٔ شهرستان زنجان بخش تارم

سو- سو- آن – داغ : کوهی در محدودهٔ شهرستان زنجان که به شکل سوسن داغ درآمده است.

سو- لو- آن : کوهی در محدودهٔ شهرستان زنجان بخش انگوران

سو- لو- جو : کوهی در محدودهٔ شهرستان زنجان

سو- قو- تو- رُ : نام جزیره‌ای در دریای عمان در جنوب شرقی عربستان که بعدها به شکل سکوترا در آمده است.

سو- تو- اوس : شکل اصلی واژهٔ سُدوس یکی از شهرهای یمامه

سو- نو- اوس- قو- لو- بو- اوس : یکی از نام های باستانی خلیج فارس که پلینی مورخ رومی بدین شکل آن را ضبط کرده است.

سو- رُ – اوس : نام باستانی رود سیحان در تورکیه

سو- اور- اوس- تان : نام اولیهٔ شهر کوفه، که فی الواقع شهر کوفه در این سرزمین شکل یافت؛ که به صورت سورستان نوشته می‌شود.

سو : نام شهری در تورکیه که امروزه آن را آق شهر می‌نامند.

سو- رُ : نام رود خانه‌ای در سرزمین اراق که بعدها نام حله برآن نهادند.

سو- اوس- بو- تو- رُ : شکل اصلی واژهٔ سوزپطره نام شهری در کنار رود خانهٔ قرا قیس در تورکیهٔ امروزی

سو- اور- یوم : نام باستانی شهر انطاکیه

سو- رُ- اوس : شکل اصلی واژهٔ سُروج نام شهری در آسیای صغیر

سو- هو- ار : شکل اصلی واژهٔ سُحار منطقه‌ای مشرف به حضر موت در شبه جزیرهٔ عربستان

سو- سیه : از نواحی و مناطق کشور اردن که «ابن خرداد به» از آن نام بورده است. اصل واژه باید سوسویو باشد.

سو : (شیرین سو) کوهی در محدودهٔ شهرستان زنجان

سو : (ساری سولو) نام گردنه‌ای در کنار روستای ساری سولو در شهرستان اهر

سو- ار- آند : نام روستایی در شهرستان هرایس در شرق آذربایجان

سو- آن - قور : نام رودخانه‌ای در شهرستان مشکین شهر

سو- تو- اوت : از روستاهای شهرستان اهر که به شکل سوتات درآمده است.

سو- لو- آق- لو : روستایی در شهرستان مشکین شهر

سو- مو- او : نام روستایی در شهرستان اهر که به شکل سومعه درآمده است.

سو- مو- او : نام روستایی در شهرستان هرایس که به شکل سومعه دل در آمده است.

سو- مو- او : روستایی در شهرستان کلیبر که به شکل سومعه درآمده است.

سو- مو- او : روستایی در سراب از شهرهای آذربایجان که به شکل سومعهٔ زرین در آمده است.

سو- مو- او : نام شهری در استان گیلان که به شکل صومعه سرا درآمده است.

سو- قو- اوس : نام کوهی در شهرستان تفرش که به صورت سقز در آمده است.

سو- قو- اوس : نام یکی از شهرستان‌های استان کردستان که به صورت سقز درآمده است در گذشته‌ای نه چندان دور این شهر در زمرهٔ شهرهای آذربایجان بود که در طی زمان با مهاجرتهای اکراد به شهری کرد نشین تبدیل گردید که تمامی نام واژه‌های مکان‌های مختلف در این شهر به ویژه روستاها، کوهها و رودها خود شاهدی بر این ادعا است تا جایی که خود مردم سقز هنوز هم به تبع ساکنان اصلی این شهر رود خانه‌ای را که از وسط شهر عبور می‌کند «سقز چایی» می‌نامند حتی به تبع ساکنان اولیهٔ این شهر در زبان مردم این شهر خیل زیادی از واژگان تورکو وجود دارد و این موضوع نیز از آنجا ناشی می‌شود که چون این قوم مهاجر در بدو ورود خود به این شهر مجبور بودند زبان بومیان شهر را فرا گیرند پس لغات زیادی از تورکو را وارد زبان خود ساخته‌اند.

سو- آن – قور : نام کوهی در شهرستان تفرش که به صورت سنگر در آمده است.

سو- آن- قور : نام کوهی در شهرستان اراک که به صورت سنگر در آمده است.

سو- دره سی : نام کوهی در شهرستان اراک

سو- سو- مو- این : کوهی در شهرستان دلیجان که به شکل سوسمین در آمده است.

سو- آل - دره : نام کوهی در شهرستان سربند دهستان آستانه

سو- لو- او- بو : کوهی در شهرستان کوه دشت که به صورت سولابه در آمده است.

سو- آن - قور : نام کوهی در گیلان غرب

سو – او : روستایی در شهرستان آمل در مازندران که به صورت سوآ درآمده است.

سو – باشی : نام روستایی در شهرستان کبودر آهنگ در استان همدان

سو – بله : نام روستایی در دشت آزادگان در استان خوزستان

سو – تپه : نام روستایی در شهرستان قوروه

سو – تک : نام کوهی در کوهستان البرز شهرستان نوشهر استان مازندران

سو – تلق : نام روستایی در شهرستان تویسرکان در استان همدان

سو – تو : نام روستایی در شهرستان بانه

سو – تو – لو : نام روستایی در استان هورمزگان

سو – اوس : نام روستایی در شهرستان سیرجان از استان کرمان که تکواژ دوم به صورت اوج در آمده است.

سو – اوس : روستایی در شهرستان بیرجند که تکواژ دوم به صورت اوج درآمده است.

سو – چلما : نام روستایی در شهرستان ساری

سو – قور – بالا : روستایی در کرمانشاه که تکواژ دوم به صورت خور در آمده است.

سو – داغیلان : نام روستایی در شهرستان گرمسار

سو – تو – آن : روستایی در اصفهان که تکواژ دوم به صورت واج «د» در آمده است.

سو – تو – آن : نام روستایی در اهواز که تکواژ دوم به شکل واج «د» در آمده است.

سو – اور : نام روستایی در شهرستان نطنز اصفهان

سو – اور : نام روستایی در شهرستان سپیدان استان فارس

سو – اور : نام کوهی در شهرستان سپیدان استان فارس

سو – اور – آب : نام روستایی در شهرستان بانه

سو – اور – آل : نام روستایی در شهرستان قوروه که به شکل سورآل نوشته می‌شود.

سو – اور – آن : نام روستایی در مشهد

سو – اور – آن : نام روستایی در شهرستان خلخال

سو – اور – آن : نام روستایی در شهرستان اراک

سو – اور – آن : نام روستایی در شهرستان درود

سو – اور – آن : نام روستایی در شهرستان بویر احمد

سو – اور – آن : نام روستایی در شهرستان سراوان

سو – اور – آق : نام روستایی در حوالی اورمیه در بخش سیلوانا

سو – اور – آق : روستایی در سیستان و بلوچستان که به صورت سورک درآمده است سوراق شکل اصلی واژهٔ چراغ است که در طی زمان به صورت سورک نیز آمده است.

سو – اور – آق : نام روستایی در شهرستان ساری که به صورت سورک درآمده است.

سو – اور – آق : نام روستایی در آمل مازندران که به صورت سورک در آمده است.

سو – اور – آق : روستایی در بیرجند خوراسان که به صورت سورک در آمده است.

سو – اور – آق : نام روستایی در کرمان که به صورت سورک در آمده است.

سو – اور – آق : نام روستایی در ایران شهر که به صورت سورک در آمده است.

سو – اور – آق : نام روستایی در بندر جاسک که به صورت سورک در آمده است.

سو – اور – آق : نام رودی در شهرستان ایلام که به شکل سورک در آمده است.

سو – اور – آق : نام روستایی در شهر کرد که به صورت سورک در آمده است.

سو – اور – آق : نام روستایی در یزد که به صورت سورک در آمده است.

سو – اور – آق : شکل اصلی واژهٔ چورک در معنی نان در زبان تورکو

سو – اور – آند : نام روستایی در شهرستان قائنات خوراسان

سو – اور – کان : نام روستایی در اورمیه که به صورت سورکان درآمده است.

سو – رُ : نام روستایی در شهرستان چابهار

سو – رُ : نام روستایی در بندر عباس

سو – رُ : نام روستایی در هورمزگان

سو – رُ : نام روستایی در تویسرکان همدان

سو – رُ : نام روستایی در سائین دژ از شهرهای غرب آذر بایجان

سو – رُ : نام روستایی در شهرستان سلماس

سو – رُ : نام روستایی در خرمشهر که به صورت سوره در آمده است.

سو – رُ : روستایی در فریدون شهر اصفهان که به صورت سوره در آمده است.

سو : نام کوهی در شهرستان بروجن

سو – پر : نام کوهی در شهرستان قزوین

سو – تک : نام کوهی در شهرستان نوشهر

سو – اور – قو : نام کوهی در دزفول که به صورت سورگه در آمده است.

سو – قو – آن : رودی در دهستان سوقان شهرستان بافت که به خلیج فارس می‌ریزد.

سو – لو – قان : نام رودی در شهر تهران

سو – لو – قان : نام رودی در شهرستان تفرش

سو – لو – قان : نام رودی در سمیرم

سو – هو – آن : روستایی در شهرستان ساوج بولاق تهران که به شکل سوهان در آمده است.

سو – هو : نام روستایی در شهرستان نمین در استان اردبیل

سو – نو – جو : نام روستایی در شهرستان اصفهان

سو – نو – آق : نام روستایی در شهرستان اردل چهار محال بختیاری

سو – مو – تو : نام روستایی در سیر جان کرمان

سو – مو – آن : نام روستایی در نیشابور

سو – لو : نام روستایی در شهرستان شیروان خوراسان

سو – لو – آن : نام روستایی در شهرستان کهنوج کرمان

سو – لو – آب : نام روستایی در شهرستان کرمان شاه

سو – کان : روستایی در کرمان شاه با این توضیح که کان شکل دیگری از گون است.

سو- مور : نام کوهی در شهرستان مهران که امروزه به صورت ثمور نوشته می‌شود.

سو : کوهی در شهرستان ایذه بخش دهستان سوسن شرقی

سو- رُ : کوهی در شهرستان دزفول دهستان ماهور که به صورت سورا در آمده است.

سو- رُ – قو : کوهی در شهرستان دزفول

سو- ار- قو : کوهی در شهرستان بویراحمد بخش دروهان دهستان پاتاوه

سو- نو- اوت : از طوایف مغول که به شکل سونیت در آمده است.

سو – آن – تو- اوس : از طوایف تورکو زبان در دورهٔ خوارزمشاهیان

سو- بور- لو : شهری در آسیای میانه نزدیک قورقانج که به زیر آب رفت و به گفته ابن اثیر این شهر در ۲۰ فرسخی خوارزم یعنی قورقانج بود.

سو- سی- لو : از اسامی مردانه در کشور اندونزی که علی القاعده باید سوسولو باشد.

سو- مو- تو : sumudi از اسامی مردانه در اندونزی .

سو- پر- یو- ار : یکی از دریاچه‌های پنج گانه در آمریکا

سو- اوت : نام یکی از هفت کشور باستانی در نزد مردمان ایران کهن

سو- تو- رُ : کلمات قصار دوره ودایی در میان هندی‌ها

سو- تکر- نسک : نخستین نسک از ۲۱ نسک اوستای قدیم

سو- تو- این : نام نقاش فرانسوی که اصل وی از لیتوانی بود

سو- تامپتون : بندری و شهری در انگلستان در جنوب کشور و ساحل دریای مانش

سو- چو- او : بندری در کشور چین و ایالت کیانک سو

سو- تو- آن : منطقه‌ای در آفریقا که از صحرا تا بحر احمر امتداد دارد. این ناحیه شامل تپه‌ها و جلگه هایی است که باتلاق هایی در آن‌ها وجود دارد و باران بیشتر در زمستان می‌بارد و رودخانه‌ها به مثابهٔ مجاری آب‌های طولانی در آن جریان دارند و همچنین نام بزرگترین کشور آفریقایی که به صورت سودان نوشته می شود.

سو- قو : از شهرهای کشور سودان

سو: (سیکاسو) از شهرهای سودان

سو- تو- تو : Sudety رشته کوه‌هایی در کشور چک

سو- رُ- بو- یو : شهر و بندری در شمال شرقی جزیرهٔ جاوه در کشور اندونزی که به شکل سورابایا درآمده است.

سو- اور- تو : شهری بندری در هندوستان که امروزه به صورت «سورت» در آمده است.

سو- رُ- نو- اوم : کشوری در آمریکای جنوبی که به صورت سورینام درآمده است.

سو- رُ- نو- اوم : نام رودی در کشور سورینام که به اقیانوس اطلس می‌ریزد.

سو- سو- آن : نام زنانه در میان ملل گوناگون جهان که به صورت سوزان نوشته می‌شود که در اصل باید سوسوآن باشد چرا که سو در بعضی مواقع به واج «ز» بدل می‌گردد و این امر در میان کلمات اسطوره‌ای به وفور دیده می‌شود زئوس در اصل سواوس می‌باشد و زرتشت در اصل سوارتواوس توار است.

سو- اوس : شهر و بندری در تونس در ساحل خلیج حمامه

سو- سینه : مجمع الجزایری در اقیانوس آرام جزو جزایر پلونیزی

سو- فو- اوس : در اصل به معنی استاد و دانشور، جماعتی در یونان قدیم که هدف عمده آنان غلبه بر حریف در امر مباحثه بود و به صورت سوفسطائیان اشتهار دارند.

سو- فو-کو- آل : شاعر و تراژدی نویس یونانی که به صورت سوفوکل درآمده است.

سو- لو- آن : نام دیگر کوه سبلان (فرهنگ معین)

سو- آل- ده : نام روستایی در بخش نور شهرستان آمل که به صورت سول ده درآمده.

سو- لو- فری- نو : روستایی در ایتالیا در ایالت مان‌تو

سو- لو- قان : روستایی جزو بخش کن در شهرستان تهران، قان در تکواژ آخر شکل دیگر «گون» است و خود «کن» نیز بر همین منوال شکل دیگری از «گون» می‌باشد.

سو- لو : نام یکی از فیل‌های سلطان محمود غزنوی

سو- لو : وزیر و دوست هانری چهارم پادشاه فرانسه که به صورت suli نوشته می‌شود.

سو- آل — لو : اسم زنانه در تورکو که به صورت سول‌لو تلفظ می‌گردد.

سو- مو- لو : کشوری در آفریقا

سو- قو- وُ — شو : یکی از شهرهای بندری کشور سومالی

سو- مو- نو- اوت : از بتخانه‌های هندوستان که محمود غزنوی آن را خراب کرد.

سو- آند : مجموعه جزایری در اندونزی در اقیانوس آرام که از مهمترین جزیره‌های آن سوماترا است.

سو- مو- تو- رُ : از جزایر اندونزی که به شکل سوماترا نوشته می‌شود.

سو- ار- قو- آن : از روستاهای شهرستان همدان که به شکل زرقان در آمده است.

سو- قور- جین : از روستاهای دهستان خرقان شهرستان خدابنده

سو- باشی : از روستاهای دهستان خدابنده لو شهرستان همدان

سو- لو : از روستاهای دهستان گرماب شهرستان خدا بنده، استان زنجان

سو- لو- جو : از روستاهای دهستان خدا بنده لو در شهرستان همدان که امروزه به صورت سولیجه نوشته می‌شود.

سو- اوس- آن : از روستاهای بخش رزن در همدان که به صورت سوزان نوشته می‌شود.

سو- لو- جور : از خاقان‌های تورکوهای تورگیش

سو- قو : از خاقان‌های اقوام تورکو زبان تورگیش

سو- لو : از خاقان‌های تورکوهای تورگیش

سو : یکی از شهرهای اویغورها که بنا به افسانه‌های قبایل «سو» که محمود کاشغری نیز آن را در دیوان الغات تورکو آورده است اسکندر این شهر را برای قبایل سو ساخته است. که صد البته ساخته شدن آن به دست اسکندر ساخته و پرداخته مردمان در ادوار تاریخی است.

سو- چو : رودخانه‌ای در آسیای میانه در قیرقیزستان

سو – آل- اوس : نام دیگر شهر چالوس که در تاریخ طبری به شکل شال اوس قید شده است.

سو- آن - اوس : نام روستایی در استان مازندران که امروزه به صورت زان اوس در آمده است و «سو» در سیر تحولات آوایی به «ز» بدل شده است.

سو- ار- اوس : نام روستایی در استان مازندران که به ساراوس تبدیل شده است.

سو- یو- اوت : از اقوام تورکو زبان در سیبری و آلتایی که دین شمنی دارند.

سو- لو- آن : روستایی در سیستان و بلوچستان که به صورت سولون نوشته می‌شود.

سو- لو- آن : از روستاهای شهرستان قلعه گنج کرمان، که به صورت سولان نوشته می‌شود.

سو- قو : از روستاهای اطراف بندرعباس که به شکل شوقو در آمده است.

سو- ار- قو- اوس : از روستاهای استان کرمان که به شکل سرگز در آمده است.

سو- ار- آس : نام مرکز استان فارس که به صورت شیراز در آمده است. تکواژ دوم این کلمه یعنی «ایر» شکلی دیگر از «ار» می‌باشد و «آس» شکل دیگر از اوس می‌باشد.مضاف بر مرکز استان فارس، شیراز نام دو منطقه در آسیای میانه در سرزمین‌های تورکوستان نیز می‌باشد.

سو- ار- قو- اوس : از روستاهای سیستان و بلوچستان که به صورت شیرقواز نوشته می‌شود.

سو- لو- چم : نام یکی از شهرهای تورکیه

سو : (ساری سو) نام یکی از رودهای تورکیه

سو – اوم – بار : نام رودخانه‌ای در تورکمنستان

سو : (آق سو) نام یکی از روستاهای استان گلستان

سو : (گئچی سو) نام یکی از روستاهای استان گلستان

سو- ساه – آب : از روستاهای اطراف خلخال در استان اردبیل

سو- لو- آق : روستایی در هشترود در آذربایجان که به صورت سولوق نوشته می‌شود.

سو – هور : شکل اصلی سُحور در معنی جادوگری که شکل مکسر آن سحر است.

سو- لو- آق : نام روستایی در بستان آباد شرقی که به صورت سولوق نوشته می‌شود.

سو- هو : روستایی در شهرستان آستارا در گیلان که به شکل «سوها» در آمده است.

سو- آن – قور : نام کوهی در آستارا و همچنین نام چهار روستا در اورمیه که به صورت سنگر قید شده است.

سو- آن- قور : نام رودخانه‌ای در اردبیل که به صورت سنگر نوشته می‌شود.

سو- رُ – یو : شکل اصلی ستارهٔ ثریا

سو- اوس : در تورکو به صدا گفته می‌شود که به شکل سس در آمده است و صد البته باید گفت که خود کلمه صدا در اصل همان «سوتو» است. واژهٔ سؤز نیز بر همین قیاس از سو- اوس درست شده است.

سو- آل – قور : اسم شخص در زبان تورکو که به صورت سول قور نوشته می‌شود.

سو- مو- اوس – تو – آن : شکل اصلی واژه زمستان

سو- مو- ار : شکل اصلی کلمه زُمار در معنی ماه مرداد در تورکو

سو – مور : شکل اصلی واژهٔ چومور در معنی گل در تورکو

سو- اور- اوس : شکل اصلی کلمهٔ سروش فرشته‌ای که با عالم غیب در ارتباط است.

سو- آن – قور : نام پرنده سنقر

سو- آن – قو- اوس : شکل اصلی کلمهٔ چنگیز، باید گفت که نام اصلی چنگیز تموچین بود.

این موضوع را باید خاطرنشان سازیم که در گذشته مضاف بر نام اصلی شخص، بسته به موقعیت و شرایط و شأن فرد و جسارت و شجاعت وی اسمی را برای آن فرد انتخاب می‌کردند که با چنین آئینی بیشتر می‌توان در کتاب دده قورقوت آشنا شد و یا نام بابک که

در اصل اسم وی «حسن» بود. لیکن مردم بعد از قهرمانی‌های او وی را بابک نام نهادند همان گونه که تموچین را مغول‌ها چنگیز خطاب کردند که خود بر ساخته از سوآن قواوس است. باید گفت یکی از ویژگی‌های بینش اساطیری این بود که نام شخص را بزرگ قوم در حضور جمع بسته به موقعیت اجتماعی و بنا به باورهای اسطوره‌ای، برایش انتخاب می کرد تا همین اواخر این مراسم در روستای گمیچی برقرار بود و تحت عنوان «آد قویما گونو» خویشان و بزرگان خانواده جمع می‌شدند و بر روی نوزاد بسته به شکل و شمایل و نوع حرکاتی که نوزاد از خود بروز می‌داد؛ برایش نام تعیین می‌کردند. این کار در گذشته‌های دور بر عهدهٔ بزرگ ایل و قبیله بود در اسطوره‌های دده قورقوت این قورقوت بود که نام پهلوانان را انتخاب می‌کرد آن هم نه در دوران کودکی و نوزادی، بلکه بعد از آنکه شخص با توجه به لیاقت و کاردانی خود اصالت و ماهیت وجودی‌اش را به نمایش می‌گذاشت. همان طوریکه می‌دانیم در باورهای اسطوره‌ای، توأم با تولد نوزاد همزادی نیز با وی بدنیا می‌آمد و برای اینکه آن همزاد این نوزاد متولد شده را با خود نبرد بیشتر در میان تورکوها نام فرزند را آدسیز می‌گذاشتند که شاهد این مثال می‌تواند یکی از امیران خوارزمشاه باشد که نامش آدسیز بود و این موضوع مبین آن است که یک واژه دارای چه شکوه و عظمت درونی بوده است و اعتقاد راسخی که از منظر بینش اسطوره‌ای در پس هر واژه نهفته است را نشان می‌دهد و این که واژگان از چه قدرت جادویی برخوردار بودند؛ به نحوی که در میان قبایل اسکیمو با توجه به همین باور اسطوره‌ای که واژگان از قدرت جادویی برخوردارند؛ وقتی که شخصی پیر گردید اسم وی را عوض می‌کنند تا آن فرسودگی و کهولت و فرتوتی از بین برود که به زعم آنها واژه و اسم وی آن قدرت و نیروی فوق العاده را در ذات خود دارا می‌باشد که به مرور ایام از نیروی واژه کاسته شده است و موجبات ضعف و زبونی را فراهم ساخته است و این واژه است که خود پیر شده است و دگر بار نامی تازه که از قدرت اسطوره‌ای و نیرومندی برخوردار است بهره می‌جوید تا دوباره زندگی برایش کامروا گردد همین امر در میان آذربایجانی‌ها نیز مرسوم و رایج بوده است و از آنجا که شاه سلیمان صفوی همواره در آغاز سلطنت خود بیمار و ناتوان بود منجمان چنین تشخیص دادند که باید نام وی تغییر یابد و علت تمامی ناملائمات جسمی و روحی از نام وی نشات می‌گیرد پس نام صفی را به شاه سلیمان مبدل نمودند. چنین رویه‌ای نسبت به واژگان تا همین اواخر هم در آذربایجان رایج بود وقتی که خانواده‌ای صاحب فرزند

دختر می‌شد برای اینکه فرزند بعدی پسر باشد نام دختر را «قیزقاییت» یا «قیزبس» می‌گذاشتند.

سو- بو : شکل اصلی کلمه زیبا

سو- بو- آن : نام زنانه در زبان تورکو که به صورت سوبان درآمده است.

سو- مور : نام حیوانی که به شکل سمور نوشته می‌شود.

سو- تو- بو : شکل اصلی کلمه سودابه

سو- یو- آه : شکل اصلی کلمه سیاه این واژه در برابر اوس برساخته شده است سو (آب) در بعضی از اساطیر تورکوها قاراخان نامیده شده است.

سو- مو – ار : در زبان عربی به افسانه و داستان گفته می‌شود که به شکل سمر درآمده است.

سو- بو- اوس : شکل اصلی کلمه سبز در فارسی

سو- مو- آق : در تورکو به استخوان گفته می‌شود که به شکل سوموک در آمده است.

سو- اوس – مک : در تورکو به آرایش کردن و زینت دادن گفته می‌شود.

سو- اؤیمک : گفتن در زبان تورکو، همان گونه که پیشتر گفتیم واژه خود برای انسان اولیه در حکم عنصر مقدس محسوب می‌شد و گفتیم که کلمات سؤز، سخن، صوت، سس، صدا و صحبت همگی از «سو» ساخته شده‌اند و بر همین منوال سؤیله‌مک نیز ریشه اش «سو» می‌باشد و نیز واژه say در انگلیسی در معنی گفتن ریشه‌اش از سو است.

سو- اوم : در تورکو به هر چیز خالص گفته می‌شود.

سو- لو- آق : نام روستایی در حوالی اورمیه که به صورت سولوک نوشته می‌شود.

سو- ار : گاو در زبان عربی که به شکل ثور می‌آید.

سو- ار- اوت : چهرهٔ انسان که به شکل صورت در آمده است.یعنی از منظر قوم و قبیله‌ای چنین تصوری وجود داشت که این قسمت از اعضای بدن از این پدیده‌ها ساخته شده است که سو محور آن است که امروزه در زبان عربی بکار می‌رود و بر خلاف آن قوم و قبیله‌ای دیگر بدان اوس یا اوز می‌گفتند که امروزه در زبان تورکو بکار می‌رود.

سو- اوت : در معنی فایده و بهره در وجه تسمیهٔ آن می‌توان گفت که احتمالاً در گذشته‌های دور در جاهایی که آب و آتش به سهولت بدست نمی‌آمده است به عنوان شی‌ای گرانقدر به مثابه معامله‌ای پایاپای مورد معاوضه قرار می‌گرفت و از اینجا به هر کس

که صاحب این دو عنصر می‌گردید، اطلاق می‌شده است کسی که توانسته در معامله‌ای هم «سو» و هم «اوت» را بدست آورد.

سو- مو- ار : به معنی تابستان summer در زبان انگلیسی

سو- بو- اوت : شکل اصلی کلمه Jupet ژوپت پدر پرومته

سو- مو- قو- آی – اوت : از شهرهای آذربایجان که به شکل سومقائیت نوشته می‌شود.

سو- مو- ار : نام رودی در داغستان

سو- آب : در معنی پاداش در زبان عربی که به صورت ثواب نوشته می‌شود.

سو- آب : در معنی درستی و صداقت در زبان عربی که به صورت صواب نوشته می‌شود. باید گفت علی‌رغم اینکه دایرهٔ واژگانی بشر در دوره اساطیری در ارتباط با امور عینی جواب گوی نیاز آنها بود لیکن در ارتباط با امور ذهنی و مبانی غیر محسوس به جهت عدم درک و احساس آنها خیلی ضعیف بوده است و از همین روی جهت نام گذاری برامور ذهنی مجبور بود تا از همان امور عینی و قابل درک جهت نام گذاری بر امور ذهنی استفاده کند. اما این امر در بعضی جاها خود به معضلی بدل می‌شد و چه بسا یک کلمه به چندین امر اطلاق می‌گردید و در راستای آن، آشفتگی‌های زبانی بوجود می‌آمد و از همین رهگذر، اعراب جهت حل آن دست به ابتکار جالبی زدند و مجموعه کلماتی را که ازسومریان گرفته بودند با دادن تغییرات لازم، کلمات نوین و مستحدثی را بوجود آوردند و واج‌های تازه‌ای را بر حسب کارکردهای زبان و ذهن خویش ابداع نمودند و مثال بارز آن همین سوآب است می‌دانیم که سومریان به آب کلمهٔ سوآب را نیز بکار می‌بوردند و هنگامی که اعراب این کلمه را اکتساب نمودند این واژهٔ محسوس را جهت کاربورد به امور انتزاعی و ذهنی بکار گرفتند و بر دو موضوع خاص یعنی صداقت و مزد آن را اطلاق کردند؛ اما از آنجایی که این امر باعث مشتبه شدن معانی و سر درگمی می‌گردید با دو نوع واج و با دو نوع تلفظ راه را برای خود تسهیل نمودند و آن را به صورتهای سوآب، ثواب و صواب به کار بوردند.

سو- بو- اوس- تو- ار : شکل اصلی شهرستان شبستر یکی از شهرهای آذربایجان

سو- مو : شکل اصلی واژهٔ سامی، واژه‌ای که بر نژاد اعراب اطلاق می‌گردد.

سو- بو- اوت : از ماه‌های به اصطلاح سریانی که به صورت شباط نوشته می‌شود.

سو – اوم – سو- آن : نام یکی از شهرهای تورکیه

سو- آب – اوت : نام یکی از شهبانوهای سومری

سو- قور : شکل اصلی کلمه صغر، همانطور که پیشتر گفته شد زبان عربی در زمرهٔ زبان‌های اسطوره‌ای نیست زبانی است که ریشهٔ آن را باید در بین النهرین و در فرهنگ و زبان سومریان جستجو کرد. اما اعراب با توجه به موقعیت جغرافیایی سرزمین‌های خود و با توجه به علاقه وافر خود به بازی‌های زبانی، تغییرات بنیادینی در کلمات سومری ایجاد نمودند و قالب‌های خاصی را برای واژگان ایجاد کردند. به هر جهت باید گفت که زبان عربی برخاسته و نشأت گرفته از طبیعت و اسطوره‌ها نیست این زبان بر اساس فرمول بندی خاصی از جانب سخن شناسان ایجاد شده و به شکلی مسحور کننده همگان را شگفت زده ساخته است بر فرض همین کلمهٔ اخذ شده از سومریان یعنی سوقور به شکل صغر یعنی کوچک در زبان اعراب بکار بورده شد؛ لیکن آنان بر این امر اکتفا نکرده و با توجه به قالب‌هایی که برای زبان و واژگان ایجاد کردند مشتقات زیادی از آن به وجود آوردند. اعراب قالب‌های خاصی را برای کلمات و بسط و گسترش آنها ایجاد کردند. این موضوع را نیز باید افزود که سومریان بعد از اختراع قالب‌های خشت که در معیشت و توسعهٔ صنعت و تمدن آنها نقش اساسی ایفا نمود با توجه به تفکر اسطوره‌ای چنین پنداشتند که «انکی» یکی از خدایان، این وسیلهٔ آسمانی را برای آنان فرستاده است؛ پس احتمال می‌رود اعراب به تبع این تفکر برای واژگان نیز قالب‌های خاصی را ابداع نمایند یعنی همان گونه که یک قالب خشت دنیایی از بینش اسطوره‌ای را با خود یدک می‌کشید یک قالب زبانی نیز می‌توانست بدین گونه عمل نماید و همان گونه که می‌شد با گل رُس هر نقش و قالبی را بوجود آورد به همین نحو می‌شد در قالب‌های ایجاد شده برای واژگان کلمات بی‌شماری را بوجود آورد. باید افزود که با آمدن عناصر بیست وهفتگانه بر سر واژهٔ «قور» واژگانی چون سوقور، اوس‌قور، موقور، یوقور، توقور، نوقور، جوقور، فوقور، رُقور، هوقور، وُقور، لوقور، قوقور، اوقور، کون‌قور آل‌قور، آی‌قور، این‌قور و ام‌قور به وجود می‌آید.

سو- قور- آب : شکل اصلی زاگراب نام یکی از شهرهای بوسنی هرزگووین

سو- قو- لو- آب : نام اصلی شهر سقلاب در آسیای میانه

سو- تو- رُ : دریاچه‌ای قدیمی در دشت بی‌آب و علف لیکونیان در جنوب غربی دوز چؤلو که امروزه آنجا را مراد گؤلو می‌گویند، که تکواژ آخر به صورت «را» در آمده است.

سو- یو- تو- اوس – لاو : نام یکی از فرمانروایان روسی در قرن ۱۰ میلادی

سو- لو- آی- مو- آن : شکل اصلی کلمه سلیمان

سو- کو- قو : نام اصلی شهر شیکاگو

سو- این - سو : از کتیبه‌های تورکوها در اورخون که بـه شـکل شـواین سـو در آمـده است.

سو- کو- جو : سرزمینی در تبـت، اویغورهـا بـدان سـوک و مغـول‌هـا توسـوقورجی می‌گویند.

سو- قو- تو- رُ : جزیره‌ای در دریای عمان که تکواژ آخر به شکل «را» درآمده است.

سو : (یخ سو) نام یکی از شعبه‌های رود کولاب نام دیگر شعبهٔ آن قیز سویو است.

سو – آن - قور- یو- اوس : نام رودخانه‌ای در سرزمین روم قدیم، تورکیه فعلی

سو- مو- یو : شکل اصلی کلمهٔ سمیه، که فی‌الواقع در زبان عربی بدین شـکل درآمـده است.

سو- ار- تو- لو- آن : نام حیوانی در تورکو کـه در فارسـی بـدان کفتـار گوینـد و بـه صورت سیرتلان نوشته می‌شود.

سو – وُ : شکل اصلی زیوه، که شکل دیگری از ساوه نیـز اسـت و هـر دو یـک کلمـه هستند.

سو- تو- نو : یکی از قبایل بومی کانادا

سو- کو- مو- هو : از دسته‌های تورگیش‌های تورکو بعد از تقسیم شدن به دو قسمت

سو- یو- آب : جایی که «سولو ترکش» از آنجا حمله خود را علیه اعراب شروع کرد.

سو- اوس- آن - قور- اوت : شکل اصلی شهرستان سوسنگرد

سو- اوس- آن - قو- اوت : شهری کوچک در اطراف مرو در زمان‌های گذشته که در حدود العالم از آن نام بورده شده است.

سو- بو- نو : از شهرهای کشور گینه که به صورت سوبانه نوشته می‌شود.

سو- بره : از شهرهای ساحل عاج در آفریقا

سو- قو- او- لو : از شهرهای کشور ساحل عاج .

سو- مو- اوس : از شهرهای یونانی

سو- کو : از شهرهای تورکیه که به صورت سوکه در آمده است.

سو- لو- لو : از شهرهای کنیا در آفریقا

سو- رُ – تو : از شهرهای کشور اوگاندا

سو- وُ - گون : از شهرهای بندری سودان در کنار دریای سرخ که در فارسی به صورت سواکن در آمده است.

سو- نو- کو : از شهرهای کشور سودان

سو- بو- سو : از شهرهای کشور نیجر

سو- یو : از شهرهای آنگولا در کنار اقیانوس اطلس

سو- رُ- مو : از شهرهای کشور آنگولا

سو- رُ- قو : از شهرهای نامبیا در آفریقا

سو- وُ : از رودخانه‌های جاری در کشور موزامبیک

سو- وُ : از شهرهای واقع در قسمت مرکزی ایران که به صورت ساوه نوشته می‌شود.

سو- یو : از شهرهای آمریکا در ایالت یوتا

سو- بو- ار- یور : از شهرهای آمریکا در ایالت ویسکانسین همچنین نام دریاچه‌ای در آمریکا

سو- نو : شهری در آمریکا در ایالت جورجیا

سو- قو- مو- سو : از شهرهای ونزوئلا

سو- کو- رُ : از شهرهای ونزوئلا

سو- کو- رُ : از شهرهای کشور بولیوی

سو- نو- آق : کلمه برف در زبان روسی

سو- بو- کو : sobuku صورت اصلی کلمهٔ سگ در میان سومریان، مفهوم سگ در ذهن بین النهرینی‌ها نه تنها شامل گرگ‌ها، کفتارها و شغال‌ها بود بلکه شامل شیرها هم بود.

سو- نو : شکل اصلی کلمهٔ زن که با چکش کاری و با تبدیل شدن «سو» به «ز» و «نو» به «ن» بدین شکل درآمده است. همان کاری که در زبان روسی نیز تکرار شده است و شکل کلمه سونا به ژنا ЖЕНа تبدیل شده است باید گفت در اساطیر رُم ژنو نام همسر ژوپیتر نیز بوده است

سو- کو- ار- نو : نام مردانه در کشور اندونزی که به صورت سوکارنو در آمده است.

سو- هو- ار- تو : نام مردانه در کشور اندونزی که به صورت سوهارتو در آمده است.

سو- مو- قور : نام مردانه در آلمانی که به صورت شماخر در آمده است.

سو- آل : شکل اصلی کلمه زال که با چکش کاری زمانه بدین شکل درآمده است.

سو – کو – تو : نام یک بازی فکری در ژاپن

سو- مو- سو- دیتانه : از شهرهای سومری

سو- اوس – یو- آل : در یونانی به گروه و اجتماع انسانی گفته می‌شود که به صورت سوسیال در آمده است لیکن باید گفت هستهٔ اصلی کلمه بر ساخته از چهار تکواژ و عنصر موجود در طبیعت یعنی سو+ اوس+ یو+ آل می باشد. این واژه با تبدیل شدن به یک ایدئولوژی سیاسی التهابات زیادی را در سراسر دنیا بوجود آورده است، لیکن همان گونه که گفته شد اصل آن در ارتباط با عناصر طبیعی بوده است.

سو- بو- آه : شکل و صورت اصلی واژه صباح

سو- مو- آب – او : نام سلسله‌ای در بابل

سو- کو : نام قلعه‌ای در دوره ماننا‌ها در «ایران سو» در آذربایجان

سو- لو- نو- اوس : شهری در انتهای جنوب غربی سیسیل

سو- بو- رُ : شکل اصلی کلمهٔ سیبری

سو- مو- آن – قان : شکل اصلی شهرستان سمنگان با این توضیح که قان در تکواژ آخر، شکل دیگری از «گون» است.

سو- اور- قان : از شهرهای استان کرمان در گذشته که در حدود العالم قید شده است.

سو- مو- آق : شکل اصلی کلمه سمک به معنی ماهی در عربی

سو – در- مانلاند : از استان‌های کشور سوئد

سو- نو- یو : اسم زنانه در میان اکثر ملل که به صورت سونیا نوشته می‌شود.

سو- نو : اسم زنانه در تورکو و به اردک نر هم گفته می‌شود و به صورت سونا نوشته می‌شود.

سو – ار- ایس : suarez اسم مردانه در آمریکای جنوبی

سو : (آنا سو) اسم قدیم جزیره‌ای بود واقع در شط فورات

سو- ار- ایس : اسم دریاچهٔ سیستان است که به صورت زار ایس قید شده است.

سو- ار- مو- سو- یو : سرزمین تاتارستان باشد و دشت قپچاق

سو- لو- اوس : نام دیگر شهر بابل بوده است.

سو- سو- اوس : نام باستانی پایتخت خوزستان می‌باشد.

سو- کون – تو : اسم دیگر جزیره آبسکون است.

سو- یو- سور- اوس : اسم قدیم «شهر زور»

سو- تو- نو- توس : اسم رودخانه‌ای در آناتولی که امروزه معروف به ترسو و قراسو می‌باشد.

سو- اور- اوس : اسم دو رودخانه یکی رود کور در آذربایجان و دیگری رودخانهٔ بند امیر در فارس می‌باشد.

سو- اوس : نام روستایی در شهرستان سبزوار که به صورت سوایز نوشته می‌شود.

سو- بو- رُ : قورخر در انگلیسی که به صورت Zebra نوشته می‌شود.

سو - چلما : نام روستایی در شهرستان ساری

سو- لو- قان : نام روستایی در اطراف کرج که به صورت سولقان نوشته می‌شود.

سو- آن - تو : نام روستایی در استان زنجان که به صورت سون‌تو نوشته می‌شود.

سو- آی- نو- آس : نام روستایی در حوالی سووج بولاق در غرب آذربایجان

سو- اور- آق : نام روستایی در اراک و همچنین نام رودی مابین تکاب و میانداب

سو- باشی : نام روستایی در کبودرآهنگ

سو- تپه : نام روستایی در حوالی همدان

سو- لو- خان : از روستاهای شهرستان بیرجند که به صورت سولاخان نوشته می‌شود.

سو- تو- ار- جان: از مناطق نزدیک اصفهان که به صورت سودرجان نوشته می‌شود.

سو — نو : معاون وزیر در زبان سومری

سو- بو- قو : از روستاهای شهرستان بعقوبهٔ اراق

سو- لو- ار : از روستاهای اطراف شهررضا که امروزه به صورت سولار نوشته می‌شود.

سو- لو- قان : از روستاهای اطراف بروجن و همچنین نام روستایی در شهرستان سمیرم

سو- تو- آن : از روستاهای شهرستان رامهرمز که به صورت سودان قید شده است.

سو- یو- رُ : از روستاهای شهرستان امیدیه که به صورت سویره قید شده است.

سو- لو- آق : از روستاهای حومهٔ بهبهان

سو- قور- تو : دژی در دوره مادها که به صورت زاکروتی درآمده است.

سو- آن — کان : نام اصلی شهر زنجان «کان» شکل دیگر «کون» و«گون» است

سو- بنی‌یان : نام قبیله‌ای در میان اعراب

سو- کو- مون : خدای آتش زیر زمینی در میان سومریان

سو- ار- یو- آس: خدای خورشید در میان سومریان که به صورت سوریاش در آمده است.

سو- مور- سو : نام مکانی در سرزمین دیاله

سو- آند : نام اصلی رودخانه سند

سو- لو- کو- اوس: از فرماندهان اسکندر که برای یکی از ساتراپ ها انتخاب کرده بود.

سو- قور- اوس : نام رودخانه‌ای که از الوند سرازیر شده سپس به قره سو ملحق می‌شد که به صورت سیگرایس در آمده است.

سو- مو: نام سرزمین فنلاند در زبان مردم آن کشور

سو- یو- قو : نام پرنده‌ای کوچک از گونه کلاغ ها در تورکو

سو : (زو) در سومری پرنده‌ای که دفترچهٔ سرنوشت را از انلیل ربود.

سو- آن : سیمرغ یا شاهین که بر روی درخت «گؤگرن» پرواز می‌کند. در اوستا نام پرندهٔ سیمرغ بدین شکل است؛ لیکن باید گفت اصل واژهٔ سیمرغ به صورت سو- مور- آق می‌باشد و نام آن در اصل در ارتباط با عناصر طبیعی است و قریب به یقین این عنصر مربوط به رنگین کمان باشد و بعدها در دورهٔ تبدیل اساطیر به حماسه در اصالت و ماهیت آنها انتحال و تطور راه یافته است و چیزی که با سو و شرایطی جوّی و باران در ارتباط بود به پرنده‌ای افسانه‌ای بدل شده است.

سو- هو- آل : نام اصلی کلمه زحل که البته باید گفت زحل و سُهل هر دو مشتق شده از سوهوآل هستند و هر دو یک کلمه می‌باشند.

سو- آن — جو : نوعی نان میان لواش و نان گرده در تورکو باستان

سو- مو : شکل اصلی کلمهٔ سماء در معنی آسمان در زبان عربی

سو- لو- اوت : شکل اصلی کلمه صلاهٔ در زبان عربی که امروزه در معنی نماز می‌باشد با این توضیح که صلاهٔ در عربی در اصل به معنی روشن کردن آتش بر روی کوه و دعوت کردن به کمک، صدا کردن و نشانه دادن است و سو در اینجا در معنی آتش می‌باشد همان گونه که گفتیم سو هم در معنی آب است و هم در معنی آتش

سو- تو- رُ : شهری در سودان

سو- کو- تو: شهری درنیجریه

سو- را- بابا : یکی از شهرهای واقع در جزیره جاوهٔ اندونزی که اصل آن باید سورُبوبو باشد.

سو- مو- بو- وُ : جزیره‌ای در اندونزی که به صورت سوموباوا ذکر گردیده اشت.

سو- مو- بو : جزیره‌ای در اندونزی

سو- سو : نام منطقه‌ای در استان هرمزگان

سو- قو- اوت : شکل اصلی کلمه سوغات به معنی هدیه در زبان تورکو

سو- آل : نام محلی در نزدیکی دریای کین

سو- لو : جزیره‌ای در اقیانوسیه در دریای باندا

سو- اوس- آل : جزیره‌ای از جزایر سلیمان

سو- آن — سو- رُ : از شهرهای ایتالیا

سو- مو : از شهرهای تورکیه که به شکل سوما در آمده است.

سو- تو- قور- سو- آق : از شهرهای فنلاند که به صورت Sutogorsk درآمده است.

سو- تو- ار- هو- من : از شهرهای سوئد

سو- آق : از شهرهای سوئد

سو- اوس- آن : Soissons از شهرهای فرانسه

سو- مور : از شهرهای فرانسه

سو- آل- سو- قور : شهری در ایرلند جنوبی

سو- رُ - یو : از شهرهای پرتقال

سو- اور- یو : از شهرهای اسپانیا

سو- رُ - قو- سو : از شهرهای اسپانیا که به صورت سوراقوزا Saragossa نوشته می‌شود.

سو- رُ - یو- وُ : از شهرهای بوسنی هرزگووین

سو- قو- رُ : از شهرهای اسپانیا که تکواژ آخر به صورت «را» در آمده است.

سو- گون- تو : از شهرهای اسپانیا

سو : (شیرین سو) از کوه‌های موجود در زنجان که مرجان سویو از آنجا سرچشمه می‌گیرد.

سو- مو : نام روستایی در شهرستان سراب

سو- لو : نام کوهی در استان زنجان

سو : (قره سو) نام رودی در خراسان شمالی

سو- هیس : نام رودی در استان سیستان و بلوچستان که به صورت سی هیش نوشته می‌شود.

سو- قور : از طوایف تورکمن

سو- قور- لو : از طوایف تورکمن

سو- مو- گون : خدای گله‌ها در میان سومریان

سو- قور- تو : یکی از اقوام ساکن در غرب ایران که در حدود کرمان شاه کنونی بودند که پیش از میلاد در آنجا به سر می‌بوردند و در فارسی به صورت سگرته نوشته می‌شود.

سو- آل : در تورکو سمت چپ را گویند که به شکل سول در آمده است.

سو- آق : در تورکو سمت راست را گویند که به شکل ساغ در آمده است.

سو- رُ – یو : شکل اصلی کشور سوریه

سو- این- تو- وُ : مقبره‌ای که در سال ۲۰۱۰ در مصر کشف شد و پدر و پسری که از کاتبان فرعونیان بودند از آنجا جسدشان بیرون آمد نام پدر «سواین تووُ» و نام پسر «گون سو» بود.

سو- هو- رُ : شکل اصلی واژهٔ صُحاری که صحرا شکل مکسر آن است.

سو- هو- رُ : شکل اصلی واژهٔ زُهره

سو- اوم : (swim) شنا کردن در انگلیسی

سو- لو- نو- اوس : نام ایزاد شراب در میان سومریان

سو- اوت – اوس : فیلسوفی در قرن ۱۰ میلادی که به شکل سوائید اوس نوشته می‌شود.

سو- آل- سو- اوس : کسی که ادعا می‌کرد آموزه‌های مسیحی چیزی جز روایات مخدوش شده از افلاتون نیست.

سو- سو- رُ : نوعی کبوتر در زبان سومری که با خدای جهان زیرین در ارتباط بود.

سو- بو- آل : از شهرهای کشور برزیل

سو- لو- مو- اوس : از رودخانه‌های کشور برزیل

سو- هو- نو : جزیره‌ای در گینه نو

سو : (هاچاسو) از رودهای فصلی شهرستان میاندوآب

سو : (جین سو) از رودخانه‌های فصلی در شهرستان سراب

سو : (دوشیوان سو) از رودخانه‌های فصلی در شهرستان سلماس

سو : (دره لی سو) از رودخانه‌های فصلی در شهرستان سلماس

سو :(ساری سو) از رودخانه‌های موجود در شهرستان ماکو که به رود قره سو می‌پیوندد.

سو- هو : از روستاهای استان زنجان که به صورت سوها نوشته می‌شود.

سو- جو- اوس : از رودهای فصلی زنجان همچنین نام روستایی در شهرستان زنجان

سو- لو- هور : از رودخانه‌های فصلی در شهرستان اهر

سو- مو : از رودخانه‌های فصلی در شهرستان مراغه که به صورت سوما نوشته می‌شود.

سو- مو : از رودخانه‌های فصلی در شهرستان میانه

سو : (قره سو) از رودخانه‌های شهرستان اردبیل

سو- بر- لو : نام رودی در شهرستان بوستان آباد

سو- نو- قور : نام روستایی در استان زنجان

سو : (جین سو) نام رودی در شهرستان گرمی در استان اردبیل

سو- بو- یو- آن : نام رودی در شهرستان اورمیه که به رود نازلو می‌پیوندد.

سو- فو- یو- آن : نام رودی در شهرستان اورمیه که به رود نازلو می‌پیوندد

سو- یو- نو- آس : از رودخانه‌های غرب آذربایجان که به رود تاتائو می‌پیوندد.

سو- آن- سور- آل : از جزایر موجود در اقیانوس آرام

سو- ملاکی : از جزایر موجود در دریای آرا فورا در نزدیکی تیمور شرقی

سو- سو- آق : از شهرهای قزاقستان

سو- او : نام خلیجی در ژاپن

سو- سو- کو : از شهرهای ژاپن که به صورت سوزوکی درآمده است.

سو- بو- آن : منطقه‌ای در عربستان که دارای ذخایر نفتی است.

سو- سیبیر- سک : از شهرهای روسیه

سو- مو- رُ : از شهرهای قزاقستان که تکواژ آخر به شکل «را» نوشته می‌شود.

سو- قو- ایس : از شهرهای قزاقستان که به صورت ساغیز نوشته می‌شود.

سو- تک : از شهرهای پاکستان

سو- فو- لو : یکی از شهرهای آذربایجان

سو : (قیزیل سو) جزیره‌ای در کنار خلیج تورکمن باشی در تورکمنستان

سو- رُ : از مناطق ذخایر گازی در بندرعباس

سو- سو : از شهرهای آفریقای جنوبی

سو- آن- کو : از شهرهای کشور کنگو در آفریقا

سو- کو- تو : از شهرهای نیجریه در آفریقا

سو- بره : از شهرهای کشور مراکش

سو- کو- لو : از شهرهای کشور مالی در آفریقا

سو- کو- سو : Sikasso از شهرهای کشور مالی

سو- قو : از شهرهای کشور مالی

سو- لو-کو : از شهرهای بندری اسپانیا

سو- لو- ار : از شهرهای واقع در جزیرهٔ پالما در اسپانیا

سو – پل- یو : از شهرهای اسپانیا، تکواژ دوم پل Pol فی‌الواقع همان بال یا بول می‌باشد.

سو- مو- باتلی : از شهرهای مجارستان

سو- مو : از شهرهای اوکراین که به صورت سومی نوشته می‌شود.

سو- رُ – کو : از شهرهای مولداوی، که تکواژ آخر به کا بدل شده است.

سو- لو- نو : sulina از شهرهای بندری رومانی

سو- جاوا : از شهرهای رومانی

سو – لون : نام شهری در تاجیکستان

سو – لو – نو : Sullana شهری در شمال غرب پرو

سو- بو- تیتسا : از شهرهای مجارستان

سو- رُ - قور- تو : surakurta از شهرهای اندونزی

سو- منپ : از شهرهای اندونزی

سو- لو : از شهرهای اندونزی

سو- مو- او- لو : از جزایر اندونزی

سو- آل- آند : suland منطقه‌ای در کشور سوئد در کنار دریای بالتیک

سو- لو- تور : suluter از شهرهای روسیه

سو- اوس – یو : از شهرهای سوئد

سو- پوت : از شهرهای لهستان در کنار دریای بالتیک

سو- لو- وُ - سو : مجموعه سرزمین‌های جزیره‌ای در اندونزی

سو- ایس- لند : از کشورهای آفریقایی که مردم آن از نژاد سوازی، سولو و توسونها هستند.

سو- رُ- قو- او : از شهرهای فیلیپین

سو- مو- نو : بر مبنای اسطوره‌های سومریان نام دیوی که دهان شیر، دندان اژدها، پنجه عقاب و دم عقرب داشته است.

سو- بو- اوس : شکل اصلی کلمه سبوس

سو- اوت : نام همسر انلیل در اساطیر سومریان

سو - آس – یو- سو : نام یکی از قلاع و دژی در سرزمین قیزیل بوندا از دولت ماد

سو- آن : Sun در زبان انگلیسی در معنی خورشید است که به صورت سان نوشته و خوانده می‌شود و از دو تکواژ «سو» و «آن» درست شده است.

سو- آن : شکل اصلی واژهٔ«سن» ضمیر دوم شخص مفرد در تورکو، که به نظر می‌رسد ارتباطی اسطوره‌ای با واژهٔ Sun در معنی خورشید داشته باشد؛ همان گونه که «من» ضمیر اول شخص مفرد با **moon** در معنی ماه در زبان انگلیسی باید در ارتباط باشد.

سو- آی : **sea** در معنی دریا در زبان انگلیسی

سو- آب : شکل اصلی کلمهٔ شب همان گونه که پیشتر گفته شد در تورکو به «سو» قاراخان نیز گویند که بی‌تردید با کلمه سیاه می‌تواند از حیث معنایی ارتباط داشته باشد.

سو- آن : شکل اصلی واژه ژوئن JUNE به عنوان ماه ششم در انگلیسی

سو- لو- آند : شکل اصلی زلاند کشوری در کنار کشور استرالیا که به نیوزلند معروف است.

سو : (قاراسو) نام منطقه‌ای در نیکاراگوئه

سو- وُ – این : روستایی در شهرستان میانه که به صورت سوین نوشته می‌شود.

سو- وُ- این : روستایی در شهرستان سراب دهستان آغ مویون

سو – بو : کارگران غیر ماهر در زبان سومری

سو- قور- جو : روستایی در شهرستان سراب دهستان رازلیق که به صورت سقرچی نوشته می‌شود نام روستا را اکنون به بلاسجین تبدیل کرده‌اند.

سو : (درین سو) روستایی در هشترود و همچنین نام رودخانه‌ای به همین نام.

سو- بو- سون : در زبان مغولی به معنی مروارید است.

سو- بوک : نام یکی از پادشاهان تورکو

سو- قو- آن : نوعی گاو کوهی و گوزن در تورکو

سو- قو- آق : در تورکو نوعی از جنس آهو که از شاخ آن کارد سازند.

سو- ساق : در تورکو به معنی چمچه می‌باشد.

سو- کور : نام مردانه در انگلیسی که به صورت سوکر **suker** نوشته می‌شود.

سو- اوس- ماق : در تورکو معنی متحیر شدن و ساکت ماندن است.

سو- قور : در تورکو جایی که آب آن خشک شده، چاه خشکیده

سو- مو – ار – اوس : نام شخص در زبان یونانی

سو- قو : یکی از حامیان دین بودا در ژاپن که به صورت suga نوشته می‌شود.

سو – تو : در معنی سیاه در زبان آفریقایی

سو- اور- این- قو : عده‌ای از قبایل استرالیای مرکزی همواره در آیین‌های خود از وسایلی بهره می‌جویند که سواوراین قو نام دارد. و به صورت تکه‌های چوب یا قطعات سنگ درست شده‌اند. هر سو- رین- قو در زمرهٔ مقدس‌ترین اشیاء تلقی می‌گردد که مانندی ندارد و از حیث شأن مذهبی در ردیف بالایی قرار می‌گیرد. به این سبب به واژه‌ای اشاره دارد که برای تعیین آن مورد استفاده قرار می‌گیرد و صفتی است که معنی تقدس می‌دهد که نباید بر بیگانه فاش شود و باید آنرا با صدای بم و به ندرت به گونهٔ زمزمهٔ مرموز بر زبان آورد. سواوراین قو همه اعمال مذهبی را مشخص می‌نماید. برای مثال ایلیا سواوراین قو معنی پرستش «اومو» است و سواوراین قو با تقدس در یک محل خاص که قبایل آرونتا آن را «ارتنا- لون- قو» می‌نامند نگه داری می‌شود. «سواوراین قو» تجسم روح نیاکان می‌باشد و بانی و ناظر این روح می‌باشد.

سو- تو- اوس : از شاهان یونان در شهر تب که به صورت zutus نوشته می‌شود.

سو- سانیتا : اسم زنانه در کلمبیا و آمریکای جنوبی

سو- قور- تو- اوس : نام فرشته‌ای در اساطیر یونان

سو- مو- تور- آس : نام جزیره‌ای و دولت شهری در یونان باستان

سو- اوس- تو- اوس : از شهرهای یونان باستان

سو- مو : نام درّه‌ای در نزدیکی روستای خرابه سنجی در اطراف اورمیه

سو- سو : نام کوهی در نزدیکی روستای بند در شهرستان اورمیه در بخش سیلوانا که امروزه به صورت «سه سو» در آمده است.

سو- مو- گون : نام دره‌ای در نزدیکی روستای زریخان در بخش سیلوانا در اورمیه که به صورت سو- ما- قین در آمده است.

سو- آل : کوهی در محدودهٔ شهرستان نیک شهر دهستان چاهان

سو- این : کوهی در محدودهٔ شهرستان نیک شهر- بخش لاشار که به صورت (سین) در آمده است با این توضیح که «سین» در میان سومریان الهه ماه بود.

سو – بو- لو : منطقه‌ای در حوالی شهرستان تبریز که به صورت شبلی درآمده است.

سو- بو – لو : نام منطقه‌ای در شهرستان ماکو که به صورت شبلی درآمده است.

سو- بو- لو : نام رودی در سومالی که به صورت شبلی درآمده است.

سو- فو : از شاعران زن یونان در قرن ششم پیش از میلاد

سو- لو- کو- اوس : نام شش تن از پادشاهان سلسلهٔ سلوکی

سو- گون- اوس : شکل اصلی واژهٔ سیخینواوس از پادشاهان و فراعنه مصر باستان، با این توضیح که مصریان باستان واژهٔ «گون» را به صورت «خین» تلفظ می‌کردند.

سو- تو- اوس : نام یکی از فرزندان سواوس (زئوس)

سو- ارد : شبه جزیره‌ای در آلاسکا

سو- بار – ایس : شهری تاریخی در جنوب ایتالیا

سو- برو : subiro لقب یکی از قدیسان مسیحی به نام برنادت

سو- تور : suter خاور شناس و ریاضی دان سوئدی

سو- تور- لو – آند : Sutherland از آبشارهای مرتفع جهان در زلاندنو

سو- مو : شکل اصلی واژهٔ سیما اسم شخص

سو- اور- اوت : surat شهری در ایالت گجرات هند

سو- اوس- تور : نام سومین فرعون از سلسلهٔ نوزدهم فراعنه مصر

سو- اور – آن : suran نام شهری در شهرستان سراوان در سیستان و بلوچستان

سو- اور- آق : surak نام روستایی در حوالی شهرستان ساری مرکز استان مازندران این واژه در معنی نور و روشنایی و چراغ است که سورآق به سیراق و سپس به چیراق بدل شده است و همچنین واژهٔ چورک در معنی نان نیز اصل‌اش همان سوراق می‌باشد.

سو- رُ - آل : از نظریه پردازان سیاسی که نظریات وی مورد استفاده موسولونو قرار می‌گرفت که نام وی به صورت sorel نوشته می‌شود.

سو- ار- اوس : Sirus نام یکی از شخصیت‌های اسطوره‌ای یونان

سو- اور- اوس : در اساطیر یونان سیتی‌سوروس بوده وی شهریار اورکومن بود.

سو – هو – اور : شکل اصلی واژه زُهور در معنی روشنایی در عربی البته سوهور شکل اصلی واژهای سحور در معنی جادو و اول صبحگاهان و ظهور در معنی آشکار شدن نیز است. با آمدن تکواژ آب بر سر سوهور واژه سوهورآب (سهراب) حاصل می‌شود. این موضوع نیز قابل ذکر است که سومریان به زلف و موی سر «سوهور» می‌گفتند.

سو- ار- آن : نام رودی در ویلز که به صورت Severn نوشته می‌شود.

سو- اور - آن: suren نام یکی از فرماندهان ایرانی که در جنگ با روم کراسوس فرمانده رومی را از پای درآورد.

سو- اور- آن- تو : Sorrento از شهرهای بندری در ایتالیا

سو- اور - اوس : نام سه نفر از امپراتوران روم که به شکل serus قید شده است که صد البته در اصل باید همان surus باشد که بر اثر چکش کاری‌های زمانه واج U به e بدل شده است. واژهٔ اوس که در زمرهٔ واژگان اساطیری بشر اولیه است خود مبین این موضوع است که تکواژ اول یعنی «سو» و «اوس» هر دو در زمرهٔ واژگان اساطیر بوده‌اند که در جاهای مختلف و در زبان‌های مختلف به همراه هم آمده‌اند و در اصل این واژه همجنس با سیروس می‌باشد که در اینجا نیز su به si بدل شده است به هر تقدیر اصل واژه همان سواوراوس است.

سو- اور- گون : شکل اصلی نام جامعه شناس آمریکایی روس تبار Sorokin که تکواژ آخر کلمه یعنی کین اصل‌اش همان گون می‌باشد.

سو- اور- یان : شهری در استان فارس در زمان‌های گذشته

سو- زا : نام روستایی در جزیره قشم

سو- سو- یو- اوس : اصل واژهٔ socius در معنی جامعه و انجمن؛ این واژه قدر مسلم در زمرهٔ اولین لغات اسطوره‌ای بشر می‌باشد و از بینش اسطوره‌ای انسان در ارتباط

با «سو» و «اوس» بوجود آمده است و معانی نتیجه و توالی و دعوی کردن در دوره‌های بعد در زبان انگلیسی بدان بار شده است و اصل معنی آن در ارتباط با عناصر طبیعی بوده است.

سو – لو : خورشید در زبان فرانسه

سو- ار- من : اصل واژهٔ ژرمن

سو- نو- رُ : Sonora نام ایالتی در مکزیک در کنار خلیج کالیفرنیا

سو- وُ : suva بندر اصلی و پایتخت فیجی در جنوب باختری اقیانوس آرام

سو- وُ – آن : suwon نام شهری صنعتی در شمال باختری کره جنوبی

سو- وُ – تسک : شهر بندری در روسیه که به شکل Sovetsk نوشته می‌شود.

سو- رُ - کو- یو- اوس : سیراکیوز Syracuse نام شهری در ایالت نیویورک

سو- آب : نوعی آش و غذا که به صورت سوپ درآمده است. این واژه در زبان‌های اسکاندیناوی باستان در معنی مایع بوده است که بعدها با وارد شدن در زبان آلمانی در معنی نوشیدنی کار بورد داشته است و از آنجا به زبان‌های فرانسه و انگلیسی راه یافته است.

سو- مو- رُ : نام یکی از بت‌های اعراب جاهلی این واژه بعدها به صورت سمیرا در زبان و ادب عرب وارد شده و اکنون نیز به صورت نامی زنانه کاربورد دارد.

سو- تو – آن : نام یکی از فرزندان حضرت ابراهیم

سو- آند : تنگه‌ای میان سوئد و جزیرهٔ سولند که دریای بالتیک را به دریای شمال وصل می‌کند

سو – اور – آب : شکل اصلی واژهٔ سراب از شهرهای آذربایجان که با ادغام «سو» با «اور» سور به دست آمده است.

سو- مو- آل : شکل اصلی واژهٔ شمال

سو – اوس : شکل اصلی واژهٔ **south** در معنی جنوب در انگلیسی

سو – اور – آق : شکل اصلی واژهٔ شوروق در معنی طلوع خورشید در زبان عربی که با ادغام «سو» با «اور» سور درست شده است. اصل آن همان سوراق یا چراق است.

سو – تور : شکل اصلی واژهٔ **satur** در معنی روز شنبه در انگلیسی

سو – آن : شکل اصلی واژهٔ **sun** در زبان انگلیسی در معنی یک شنبه

سو – آن – بو : شکل اصلی واژهٔ شنبه تکواژ اول و دوم با همدیگر ترکیب شده کلمهٔ سان را ساخته‌اند که اصل آن امروزه در زبان انگلیسی بکار می‌رود در حالی که در زبان‌های

شرقی واژهٔ «سان» به «شان» تبدیل شده است و «بو» که خود یکی از خدایان است بـه «بـه» بدل گردیده است.

سو – اوت – اور : نام روز یک شنبه در تورکو که متأسفانه به جهت عـدم درک ابعـاد اسطوره‌ای این واژه، با سهو و نسیان آن را به سوت (در معنی شیر) تبدیل کرده‌انـد. لـیکن با توجه به نام روزهای دیگر که در ارتباط با عناصر و پدیده‌های آسمانی است نام این روز نیز در ارتباط با عناصر آسمانی باید باشد فی‌الواقع همان گونه که به جهت عدم درک مبـانی اسطوره‌ای، توس (نورآسمانی) را به دوز در معنی نمک بدل کـرده‌انـد «سـوتور» را نیـز بـه سوت تبدیل کرده‌اند.

سو – بو – تو : از شهرهای باستانی در سوریه

سو – بنت : نام رود خانه‌ای در بین النهرین باستان

سو – نو- مو : از سرزمین های واقع در بین النهرین که در غرب آسور بود.

سو – تو – نو : شکل اصلی واژهٔ صیدنی از شهرهای استرالیا

سو – مو – آبی : از پادشاهان بابل

سو – مو – لائل : از پادشاهان بابل

سو – بور – تو : نام سرزمینی در بین النهرین باستان

سو – مو – آل : از پادشاهان بابل

سو – مو – آب – اوم : از فرمانروایان بابل

سو – سین : پادشاه بابل فرزند **بوسین** تکواژ سین در اصل همان سـواین خـدای مـاه است. این نکته را نیز باید افزود «سین» که خـود بـه مثابـهٔ یکـی از ایـزدان بـوده اسـت در سومری با دیگر عناصر بیست وهفتگانهٔ اسطوره‌ای ترکیـب شـده واژگـان گونـاگونی را بـه وجود می‌آورد بر فرض با آمدن عناصر بیست وهفتگانه بـر سـر «سـین» واژگـانی همچـون موسین، توسین، کوسین، رُسین، اوسین، یوسین، هوسین، نوسین، فوسین، قوسین، جوسـین، وُسین، اوس‌سین، سوسین، بوسین، لوسین، ارسین، آل‌سـین، آق‌سـین، آب‌سـین، اوت‌سـین، آی‌سین، گون‌سین، آه‌سین، آن‌سین، این‌سین ساخته می‌شود. این نکته نیز شایان ذکـر اسـت که در زبان اسطوره‌ای عکس این قضیه نیز صادق است یعنی عنصر «سین» بـر سـر عناصـر بیست و هفتگانه می‌آید و واژگان نوینی را ایجاد می‌کند کـه واژگـان سـین‌اوس، سـین‌کـو، سین‌بو، سین‌تو، سین‌نو، سین‌قو، سین‌سو، سین‌رُ، سین‌فو، سین‌جو، سین‌لو، سین‌مو، سـین‌او،

سین‌ار، سین‌آی، سین‌آق، سین‌آب، سین‌آل، سین‌اوت، سین‌آه و سین‌اوم از این جمله‌اند. این توضیح را هم باید افزود که واژهٔ «سین» در دورهٔ تاریخی به شکل‌های شین، شان، شـون و سان، سون در آمده است و در زبان‌های گوناگون امروزه کاربورد دارد و واژگان متعـددی از این رهگذر ساخته می‌شود.

سو – قو – نو – قور : جانوری شبیه سوسمار در زبان عربی

سو – قو : از شهرهای واقع در بین النهرین که باج گذار شلمانسر بود.

سو – قو – نو – یو : از شهرهای واقع در بین النهرین که شلملنسر به تصرف در آورد

سو – لو – مال : محلی در بین النهرین در زمان تیگلات پیله سر آشوری

سو – سو : نام شهری در زمان اسارحدون پادشاه آشوری

سو – مو – تو : نام یکی از خدایان ایلامی که آشور بانیپال با خود به آشور آورد.

سو – کو – لو – اور – بو : به وزیر اعظم در زبان سومری گفته می‌شد.

سو – کو – یو : نام شخصی در میان آشوریان

سو – قور : از خدایان سومر

سو – اور – آب : شکل اصلی واژهٔ شراب

سو – مو – قور : از خدایان سومر

سو – مو : از القاب مقدس در زبان سومر

سو – بو : نام باستانی شهر صوفیان در آذربایجان

سو – بو – تو – آی : نام بزرگترین سردار چنگیزخان

سو – قور : اردک نر در تورکو

سو – کو : از قلاع و دژهای مانناها در آذربایجان

سو – قو – اوس : جنگ و پیکار در تورکوی قورقیزی و قزاقی

سو [ماق] : بهشت در زبان قزاقی که به شکل «ژوماق» در آمده است. باید گفت کـه در میان اکثر اقوام تورکو زبان به بهشت «اوسماق» گویند کـه بـه شـکل «اوژمـاق» (تورکـوی باشقیردی) و «اوچماق» در دیگر لهجه‌های تورکو درآمده است لیکن در بینش اسطوره‌ای و توتمی قزاق‌ها بهشت بر ساخته از عنصر «سو» است بر خـلاف دیگـر اقـوام تورکـو کـه از لحاظ بینش اسطوره‌ای ذات آن را بر ساخته از «اوس» می‌دانند.

سو – آن : **son** فرزند در انگلیسی که بی‌شبهه از واژهٔ **sun** در معنی خورشید بر گرفته شده است این را نیز باید افزود که در زبان مغولی هم به فرزند «گون» هم گویند.

سو – قو – تو – آی : نام منطقه‌ای در تایلند

سو – اور – سو – اور : نام قبیله‌ای از تورکوهای قایی

سو – قور : نام قلعه‌ای باستانی در اردبیل که به صورت زاخور در آمده است.

سو – اوس – آن : شکل اصل واژهٔ «سوزان» سپیده دم در زبان یونانی

سو – اوس : نام شهری اسطوره‌ای در یونان

سو – قو – مو – سو : شهری از آن سرخ پوستان در کلمبیا در کنار کوه‌های آند

سو – مو – نو – اوس : نام ایزد خواب در اساطیر رُم

سو – یو – اوس : نام شهری در اساطیر یونان

سو – کو – بو – مو : نام منطقه‌ای در اندونزی غرب جاوه

سو – بور : نام یکی از اقوام باستانی تورکوها که به شکل سابیر در آمده است.

سو – کو – تو : یکی از ایالت‌های کشور نیجریه

سو – بو – تو : نام شخص در اندونزی

سو – تو – سو – اور – اوس : نام فرزند فریک سواوس در اساطیر یونان

سو – نو : نام همسر سوبوتور(ژوپیتر) در میان رومیان که به شکل ژنو در آمده است.

سو – نو – سو – اوس : نام یکی از پادشاهان کرت

سو – بو – رُ : نام سرزمینی در همسایگی روم

سو- قو : یکی از جشن‌هایی که در ژاپن اجرا می‌شده مربوط به جشن دای جو (توآی جو) می‌باشد که امپراتور بعد از تصدی زمام حکومت آن را انجام می‌دهد. پس از پیشکش محصول تازهٔ غلات آن سال، امپراتور برای نیایش ایزد «آماترا سو» خدای خورشید می‌رود. محل جشن را به دو قسمت تقسیم می‌کنند. سمت شرق – چپ را یوکو و سمت غرب – راست را سوقو می‌گویند در آن روز امپراتور ابتدا به عمارت سوقو و بعد به عمارت یوکو می‌رود.

سو- تو : شکل اصلی واژهٔ «زیده» خدای باران در اسطوره‌های سومر، سومریان در آیین‌های خود به خاطر آمدن بهار و دگرگونی طبیعت و پاسداشت و تبرک قدوم نوراوس و بازگشت او به هستی جشن‌های باشکوهی را به مدت دوازده روز در شهرهای خود برپای می‌داشتند و در معابد و زیگورات‌ها به جشن و پایکوبی می‌پرداختند و در روز سیزدهم که

مخصوص نگهبان ایزد آسمان و باران یعنی «زیده» بود به صحرا و دشت رفته و به درگاه او راز و نیاز نموده و مراسمات گوناگونی را برایش اجرا می‌کردند که این مراسم در طی اعصار و امصار و گذر از تونل زمان به وسیله پارس‌ها اخذ گردید لیکن به جهت عدم استنباط از ماهیت و فلسفهٔ وجودی آن، این آیین با تطورات و تحریفات عدیده‌ای مواجهه شد و اصالت و ماهیت این اسطوره مورد استحاله واقع گردید که دو موضوع در این امر دخیل بوده است نخست اینکه چون این آیین بعد از دوازده روز توسط سومریان در دشت و دمن و صحرا به اجرا گذاشته می‌شد چنین توهمی پدیدار گردیده که اسم این روز مربوط به سیزده می‌باشد از جانبی دیگر نیز چون نام ایزد آسمان و باران که سومریان این آیین مقدس را به جهت پاسداشت مقام وی و طلب باران و به نام «سو» به اجرا می‌گذاشتند از حیث تلفظ با واژهٔ سیزده قرابت داشته است این وهم و گمان بوجود آمده که «زیده» همان سیزده می‌باشد. حقیقت امر این است که این روز دارای یک شأن اسطوره‌ای در ارتباط با ایزد آسمان «سوتو» می‌باشد که بعدها به شکل «زیده» درآمده است. این موضوع را نیز باید افزود که تا این اواخر در قسمت‌های مختلف آذربایجان در این روز مردم از همان اوان سحرگاهی با آمدن به بیرون از خانه و رفتن به صحرا به سوی همدیگر آب می‌پاشیدند و همدیگر را به جویبار و رودخانه هل می‌دادند و یکی از مراسمات اصلی این روز پاشیدن آب به صورت دسته جمعی به سوی همدیگر بود و هنوز هم این آئین در بیشتر نقاط آذربایجان از جمله روستای گمیچی به نوعی مرسوم می‌باشد و مادرم در این روز اولین کاری را که انجام می‌دهد پاشیدن آب به روی فرزندانش است و این همه خود دلیلی متقن بر این است که این روز مربوط به عنصر سو بوده است نه عدد سیزده و هدف از آن اعمال نفوذ در روح ایزد «سو» بود تا بدین ترتیب در طی سال ایزد «سو» انسان‌ها را مورد لطف و رحمت خود قرار دهد و کشتزارها را به وسیلهٔ باران سیراب سازد.

سو- تو : منطقه و ناحیه‌ای در سرزمین آفریقای جنوبی

سو – تو : نام روستایی در شهرستان ساری که به صورت سوته نوشته می‌شود.

سو – تو : نام روستایی در فریدون کنار شهرستان بابلسر

سو – تو : نام روستایی در شهرستان سقز

سو – تو : نام روستایی در رودبار الموت شهرستان قزوین

سو- تو : یکی از روستاهای واقع در سر راه رودخانهٔ جیغاتی در غرب آذربایجان

سو- تو : روستایی در شهرستان میانه دهستان گرمه در شرق آذربایجان

سو- تو : اسم مردانه در آمریکای جنوبی و برزیل که به صورت zutu نوشته می‌شود.

سو – تو : نام منطقه‌ای و قومی باستانی در کنار دجله در دورهٔ آسوریان این نام همچنین بر اقوام آرامی نیز اطلاق می‌شده است.

سو – تو : نام شبه‌جزیره‌ای در تنگهٔ جبل الطارق

سو- تو : شکل اصلی سِتی نام یکی از خدایان مصر

سو – تو : در روستای گمیچی نام مردی که به شکل «سِ تی» تلفظ می‌کنند.

سو – تو : شکل اصلی واژهٔ «سده» نام جشنی در ادوار باستان در نجد ایران که برای آتش و به نام آتش به اجرا در می‌آوردند که بعدها با آمدن اقوام مهاجر موسوم به آریایی به فلات ایران و اکتساب این آئین توسط آنان به شکل سده درآمد و در محتوای آن نیز دخل و تصرف نموده و موجب دگرگونی عمده در ماهیت اسطوره‌ای این آئین شدند. به هر تقدیر آنچه باهر و ظاهر است شکل اصلی واژه همان «سوتو» می‌باشد و اقوام مهاجر و شکارگر در طی تاریخ، معانی خود خواسته را بر آن بار نموده‌اند تا جایی که معنی آن را به عدد صد بند کرده‌اند و بسان دیگر کارهای خود آن را به جشن‌های صد روزهٔ هوشنگ و منوچهر و جمشید و کیومرث منتسب نموده‌اند که از نظر ما صائب نمی‌باشد چرا که اولاً همانگونه که قبلاً بیان داشتیم «سو» در بینش اسطوره‌ای هم بر آب و هم بر آتش و نور اطلاق می‌گردید و در واژههایی نظیر «سوبو» بخاری در تورکو و «سول‌توس» ستاره در نزد بعضی از اقوام تورکو و «سوتورا» شکل اصلی کلمهٔ ستاره و «سوآل» شکل اصلی واژهٔ سول در معنی آفتاب در زبان سرخ پوستان آمریکای جنوبی «سومو» در معنی آتش در زبان سانسکریت خود شاهدی بر این ادعا است و دیگر اینکه این آئین برای آتش و به خاطر آتش به اجرا در می‌آمد. این نکته را نیز باید افزود که حتی در تورکو «سوتو» اسم شخص می‌باشد و در میان واژگان اساطیری ملل مختلف نیز به کرات این واژه را بدین شکل یعنی «سوتو» مشاهده می‌کنیم که همگی اینها دلیلی بر این است که واژهٔ سده در اصل «سوتو» بوده است و آئینی در رابطه با آتش به شمار می‌رفته است پیشتر گفتیم که در زبان اسطوره‌ای انسان باستان با ترکیب عناصر اسطوره‌ای واژگان گوناگون پدبدار می‌گردند و از همین رهگذر نیز با آمدن عناصر بیست وشش‌گانه به همراه «سو» واژگان اسطوره‌ای متعددی در ارتباط با طبیعت به وجود می‌آید بر فرض با آمدن سو بر سر عناصر بیست وهفتگانه واژگانی همچون سواوس، سونو، سوقو، سوفو، سومو، سوتو، سوهو، سویو، سورُ، سووُ،

سولو، سوجو، سوبو، سوکو، سواو، سوآل، سوآق، سوآب، سوآه، سوآی، سواین، سوآن، سواوت، سوگون و سوار به وجود می‌آیند. این موضوع را نیز باید خاطرنشان کرد که در لابه‌لای کتب تاریخی مورخین مجموعه نظریات متعدد و متضادی را در ارتباط با این روز بیان داشته‌اند و در رابطه با روز برگزاری آن، روزها و تاریخ‌های متفاوتی را بیان داشته‌اند که این همه آشفتگی خود مبین این است که همه نظریات آنان تخیلات آمیخته به وهم آنها بوده و از ریشه و اساس این جشن بی‌اطلاع بوده‌اند که گاه یکی آن را به هوشنگ نسبت داده و زمان آن را دهم بهمن عنوان می‌کند و گاه دیگری آن را به کیومرث نسبت داده و پانزدهم بهمن را روز اجرای آن تلقی می‌نماید و دیگری آن را به طهماسب نسبت می‌دهد و یکی آن را به حضرت آدم منتسب می‌نماید و دیگری آن را به فریدون نسبت می‌دهد و قس‌علی‌هذا دیگران به همین منوال نظریات مشوشی در این ارتباط بیان داشته‌اند آنچه قریب به یقین می‌نماید این است که روز برگزاری جشن «سوتو» آخر بهمن ماه بوده است یعنی روزی که انسان از دست زمهریر زمستان موسوم به روز آخر «چیلله» جان به در بورده و خود را برای جشن «نوراوس» آماده می‌سازد در گذشته‌ای نه چندان دور در این روز یعنی آخر بهمن ماه مردم آذربایجان در پشت بام‌ها و ثپه‌ها در هنگام غروب خورشید آتش روشن کرده و به جشن و سرور و شادمانی می‌پرداختند که در اوان کودکی در روستای خودمان گمیچی در این جشن شرکت کرده و از نزدیک مراسمات آن را مشاهده کرده‌ام.

سو – اوس – لو : نام تپه‌ای باستانی در کنار رود ولگا

سو – آق – سو : گورستانی باستانی در کریمه که امروز در دست اوکراینی‌هاست.

سو – قو – مو – اوس : مرشد اعظم در میان «مواوس‌کو»ها که آب و باران به فرمان او بود.

سو – نور : اسم دخترانه در تورکو و نیز نام روستایی در خوی

سو – اوس : نام روستایی در جمهوری آذربایجان

سو – مور – گون : از اسامی باستانی دریاچهٔ اورمیه

سو – لو – مو- اوس : شکل اصلی واژهٔ سلماس نام یکی از شهرهای غرب آذربایجان

سو – لو – مو – اوس : رودی در برزیل در نزدیکی شهری به نام مونواوس(مینوس) که به رود آمازون می‌پیوندد.

سو – لو – مو – اوس : به ماهی آزاد در زبان یونانی گفته می‌شود.

سو – اوس – تو – اوس : صحیح و درست در زبان یونانی، در رابطه با زبان یونانی باید این توضیح را داد که زبان یونانی ریشه در اساطیر خارج از یونان دارد و منشاء آن را در خارج از یونان و در زبان سومریان باید جستجو کرد.[۱] یونانیان کلیت زبان و فرهنگ خود را از جزیرهٔ کرت که آن نیز خود بخشی از تمدن سومریان مهاجر به کرت بود به عاریه گرفتند و به جهت موقعیت برتر و بالای این زبان و فرهنگ آن را جایگزین زبان اولیهٔ ادوار شکار خود ساختند و سپس در طی زمان به جهت عدم آشنایی با مبانی کلی و اساسی مربوط به بینش اسطوره‌ای درگیر با زبان و دین اولیهٔ بشری در واژگان اسطوره‌ای تغییرات بی‌شماری ایجاد کردند و از این رهگذر چه بسیار واژگانی که آن شأن اسطوره‌ای خود را از دست دادند و به واژگانی معمولی و بریده از اصالت اولیهٔ خود بدل گردیدند که واژهٔ «سواوس‌تواوس» و بسیاری از واژگانی از قبیل «اراوس‌توس» در معنی بیمار، «توهوب‌سو» در معنی تشنه بودن، «لومواوس» در معنی گلو، «اومونو» در معنی اسم، «فوتو» در معنی رفتن، «هوراوس‌مونواوس» در معنی جدا شده، «هوراوس» در معنی رقص، «مونواوس» در معنی تنها، «موسواوس» در معنی نصف و نیمه، «نوراوس» در معنی زود، «کوفواوس» در معنی ناشنوا، «تومواوس» در معنی حاضر «آق سوتواوس» در معنی خروج، «مونو» در معنی فقط و همچنین در معنی اقامت کردن، «آل‌اوس» در معنی دیگری، «کون‌تواوس» در معنی کوتاه، «بونواوس» در معنی درد و صدها واژهٔ دیگر که همگی علی‌رغم شکل اسطوره‌ای دارای معانی غیر اسطوره‌ای هستند و این همه خود مبین این است که زبان یونانی در طی زمان از حقیقت اسطوره‌ای عدول نموده است و حتی افلاتون و دیگر فلاسفهٔ یونان باستان نیز به نوعی بر این امر تأکید داشته‌اند که معنی اولیهٔ واژگان در زبان یونانی فراموش گشته است و معانی از جنس دیگر بر آنها بار شده است.

سو – مو : استخوان و بدن در یونانی، باید گفت که همان گونه که پیشتر گفته شد شکل گیری واژگان بر اساس بینش دینی و توتم‌ها می‌باشد بدین گونه که بر اساس نوع اندیشهٔ حاکم بر قبیله‌ای چنین برداشتی حاصل می‌شود که بر فرض در آفرینش استخوان دو

۱- در طی تاریخ همیشه نظریهٔ تک تباری زبان‌ها از جانب دانشمندان کثیری عنوان شده است که از این رهگذر می‌توان به شخصی به نام «گوروپیوس بکانوس» اشاره کرد که در سلسله نوشته‌های ریشه شناختی خود استدلال کرد که زبان اولیهٔ همهٔ انسان‌ها زبانی تحت عنوان «سیمری» است که منظور وی همان سومری باید باشد که ریشهٔ زبان یونانیان نیز از این زبان است.

عنصر «سو» و «مو» دخالت دارند و بنا به بینش توتم وار قبیله‌ای دیگر در شکل گیری این واژه عناصر «سو»، «مو» و «آق» دخالت دارند که یکی امروزه در زبان یونانی کاربورد دارد و دیگری در زبان تورکو رایج است.

سو – تو : شنبه در زبان یونانی

سو – او : شیر در زبان مغولی

سو – گون : شکل اصلی واژهٔ شگون در معنی یمن و مبارکی

سو – کو. : اندازه گیری در سومری

سو : رودخانه در سومری

سو – اور : درخشش در زبان سومری

سو – مور – این : نام روستایی در اردبیل

سو – اور – قو – اوس : «شکل اصلی سورقوج» از اقوام تورکو تبار بالکان

سو – آق – نو – نو – سو : اسم شخص در سومری

سو – آق : آب آسمانی منظور باران در زبان سومری

سو– اور : نوشتن در سومری

سو – اوس : ملکه در زبان سومری که به شکل شواوش در آمده است.

سو : زمین باتلاقی در زبان سومری

سو – نو : بلبل در زبان سومری

سو – لو : راه و جاده در زبان سومری

سو – اور : قلب در زبان سومری

سو – هور : زلف در زبان سومری

سو – مو – آق : آهن در زبان سومری

سو – آب – لو – آه : صدای چکهٔ آب در سومری

سو : عقل در زبان سومری، این توضیح را هم باید افزود همان‌گونه که پیشتر گفته شد دو طیف فکری همواره در طی زمان رو در روی هم قرار گرفته‌اند و بنا به بینش اسطوره‌ای و ارزش‌های دینی خود یکی از دو عنصر «سو» و یا «اوس» را به مثابه خدای خود قلمداد می‌کردند و از همین رهگذر نیز نام این ایزدان را بر روی واژگان در زبان خویش می‌گذاردند بر فرض یک گروه فکری که در ارزش گذاری‌های دینی خود بر «اوس» تکیه

می‌کردند بر عقل و خرد «اوس» نام نهادند و آن طیف فکری که در ارزش گذاری‌های دینی خود بر «سو» تکیه داشتند نام «سو» را بر روی عقل و خرد گذاردند که از این رهگذر سومریان نام «سو» بر عقل نهاده‌اند و تورکوها نام «اوس» بر آن گذارده‌اند.

سو – آل : شعلهٔ آتش در زبان سومری

سو – سو : آب در زبان سومری

سو : زندگی در زبان یونانی، که به صورت «ژ» درآمده است.

سو – سو – نو – اوس : یکی از کاهنان و فراعنهٔ مصر که به فراعنهٔ اول معروف است.

سو – لب : نام منطقه‌ای در کنار رود نیل در مصر

سو – کو – نو – بو – کو – اوس : شهری در مصر که به شکل سوکونوپاکوس نوشته می‌شود.

سو – کور : نام یکی از خدایان مصر

سو – تو – اوس : از خدایان مصر باستان که نام ستاره‌ای بود و از همین رهگذر در ارتباط با کشاورزی هم بود.

سو – قو – اوس : از خدایان مصر باستان

سو – کور – اوس : از خدایان مصر باستان که به شکل قرقی نمایان می‌شود.

سو – تور : نام فرمانروای شهر تب در اساطیر مصر

سو – مو : نام گیاهی در اساطیر هندیان باستان و غذای خدایان که دارای هویتی آسمانی بود و چرخشت سومه نماد آسمان شیرهٔ آن باران و سومه پروردهٔ خدای آب‌ها شد شیرهٔ زرد فام و صدایی که از چرخشت سومه برخاست آذرخش و رعد شد. در اساطیر دیگر «سومو» همانند « این تورا» با افت وخیز آب‌ها و باروری پیوند می‌یابد و خدایی که آب حیات است و با ماه پیوند دارد. ر.ک اساطیر هند ترجمهٔ باجلان فرخی ص۲۹

سو – تو – آق : sutekh از خدایان مصر که بیشتر به صورت «ست» مصطلح و رایج است. ر.ک اساطیر مصر ترجمهٔ باجلان فرخی ص۹۲

سو : خدای آسمان در اساطیر مصر که به شکل «شو» درآمده است. در اساطیر مصر میلیون‌ها سال است که «سو» با قایقی که بر روی دست خود نگه داشته خورشید هر روز در آسمان با آن سفر می‌کند و شب به وسیلهٔ آن قایق به زیر زمین می‌رود.

سو – اوس : نوعی سوزن در زبان تورکو

سو – کو – هو : نام کوهی در ژاپن

سو – هو : نام دریایی در ژاپن

سو – تو – کو : از امپراتورهای باستانی ژاپن

سو – نو – قو – رُ : اسم مردانه در ژاپن

سو – قو : روحانی سومری

سو – کو – نو : عنوان فرماندهی نظامی در سومری

سو – بت : سد، بند و حصار در سومری که بعدها به زبان عربی وارد شده است.

سو : دست در زبان سومری که به شکل شو درآمده است.

سو : قومی ساکن در اطراف کوه‌های زاگروس که با ایلامی‌ها به سومریان حمله کردند

سو – اور – آق : خدای آسمان در اساطیر هند که به صورت سورک درآمده است.

سو – قور – یو – وُ : پسر سوریو در اساطیر هند باستان

سو – اوس – آن : نام رودخانه‌ای در شمال آذربایجان

سو – تو – آی : نام عموی طغرل از سلاطین تورکوهای سلجوقی

سو – جو : نام رودی در منطقهٔ یئنی سی متعلق به تورکوها

سو – رُ : نام رودی در منطقهٔ چوواش‌های تورکو زبان

سو – اوس – آی : نام رودخانه‌ای در قوبا از شهرهای آذربایجان

سو – فو – نو : نام باستانی قسمت‌هایی از سرزمین آذربایجان در زمان اشکانیان در آن سوی رود آراز که امروزه به شکل «سوفنه» نوشته می‌شود.

سو – اوم – بو – سو : نام منطقه‌ای در آذربایجان در دورهٔ اشکانیان که مورد حملهٔ رومیان قرارگرفت که امروزه به شکل سومبوسه نوشته می‌شود.

سو : نام یکی از شهرهای مانناها در آذربایجان در کنار دریاچهٔ اورمیه

سو – کو – من : اسم شخص در زمان آق قویونلوها در آذربایجان

سو – لو : نام یکی از حکمرانان رومی در عهد باستان

سو – لو – کو – اوس : نام یکی از جانشینان اسکندر

سو – این – نو – سو – اوس : پادشاه کیلیکیه که به صورت سوئن نیسیس درآمده است.

سو – قور : شکل اصلی زاخور از اقوام تورکو در قفقاز

سو – تو – آی : از اقوام تورکو در آذربایجان که با آق قویونلوها ادغام شدند.

سو – قو – چین : نام یکی از نیاکان تیمور

سو – بو – آل – اوف : نام یکی از فرماندهان روس در زمان آغامحمدخان قاجار

سو – اوس : شکل اصلی واژهٔ چوواش از اقوام تورکو زبان که احمدابن فضلان سیاح عرب شکل صحیح آن را به صورت «سوواوس» قید کرده است.

سو – یو – اوت : نام اصلی و قدیمی اقوام توبو از تورکوهای جنوب سیبری

سو – مور : نام رودی در داغستان

سو – مو : منطقه‌ای در حوالی اوشنویه از شهرهای غرب آذربایجان در دورهٔ قاجارها

سو – قور – تل : نام روستایی در میان چچن‌ها

سوتو : نام مکتبی در آئین بودا

سو – بو – رُ : لغزیدن در زبان ژاپنی

سو – قو – سو : جستجو کردن در زبان ژاپنی، در زبان‌های اساطیری افعال نیز از نام واژه‌های خدایان یا همان عناصر بیست و هفتگانه ساخته می‌شوند که این قاعده در مورد افعال ژاپنی نیز صدق می‌کند بر فرض افعالی مانند «سومو» در معنی زندگی کردن، «سوسومورُ» در معنی توصیه کردن، «یورُسو» در معنی بخشیدن، «کورُ» در معنی آمدن، «یوکو» در معنی سوزاندن و صدها فعل دیگر بدین شیوه ساخته شده‌اند.

سو – کو – رُ : zakuro انار در زبان ژاپنی

سو – نو : مغز در زبان ژاپنی

سو – کون : sakana ماهی در زبان ژاپنی

سو – رُ : shira آب در زبان ژاپنی

سو – او : suiei شنا در زبان ژاپنی

سو – اوم – این : suimin خواب در زبان ژاپنی

سو – سین : suisen توصیه در زبان ژاپنی، باید گفت این واژه از واژگان اسطوره‌ای بشر اولیه است که در زبان ژاپنی از شأن اسطوره‌ای خود خارج شده است و پیشتر گفتیم که «سین» (سو+ این) خدای ماه در میان سومریان است.

سو – مو : sumi زغال در زبان ژاپنی

سو – سو : suso دامن در زبان ژاپنی

سو – مو : sumo کشتی در زبان ژاپنی

سو – مو – رُ : sumire بنفشه در زبان ژاپنی

سو – مو – مو : sumomo آلو در زبان ژاپنی که واژهٔ شمامه در تورکو با این کلمه یکی است.

سو – مو : sumu زندگی کردن در زبان ژاپنی

سو – مو : صاف کردن در زبان ژاپنی

سو – مو : sumu تمام شدن در زبان ژاپنی

سو – نو : suna ریگ در زبان ژاپنی

سو – رُ : suru انجام دادن در زبان ژاپنی

سو – سو – مو – رُ : susumeru توصیه کردن در زبان ژاپنی

سو – سو – مو : susumu ترقی در زبان ژاپنی

سو – تو : suta ستاره در زبان ژاپنی

سو – تو – رُ : suteru ترک کردن، انداختن در زبان ژاپنی

سو – تو – بو : sutobu بخاری در زبان ژاپنی

سو : suu نفس کشیدن و مکیدن در زبان ژاپنی

سو – سو – کو : suzuke ترشی در زبان ژاپنی

سو – سو – مو : suzume گنجشک در زبان ژاپنی

سو – سو – آل : (سوسول) افسانه در زبان کره‌ای

سو – سو : نام شهری در کره

سو – قو – اوم : نمک در زبان کره‌ای

سو : گاو در زبان کره‌ای

سو – تو : پایتخت در زبان کره‌ای

سو – سو – آن : (سوسان) نام شهری در کره

سو – قو – یو – بو : نام جزیره‌ای در کره

سو – هو – آق – سان : نام جزیره‌ای در کره

سو – گون : هوله در زبان کره‌ای

سو – اوم : پنبه در زبان کره‌ای

سو – بو – آق : هندوانه در زبان کره‌ای

سو – این : از نام‌های باستانی دریای خزر

سو – نو : از نام‌های باستانی دریای خزر

سو – کون – تو : از نام‌های باستانی جزیرهٔ آبسکون

سو – کو – اوس – تان : نام یکی از طرفداران زرتشت در توران زمین

سو – مو – مو – اوس : نام منطقه‌ای در حواشی دریای خزر که به همین خاطر از جانب اقوام ساکن در آن نواحی این نام بر دریای خزر نیز اطلاق می‌شد.

سو- کور - تو : از اقوام باستانی در فلات ایران که به شکل زکرتو درآمده است.

سو – نو : نام منطقه‌ای در کنار سفید رود در زمان‌های قدیم

سو – کور – یو : شکل اصلی واژهٔ زکریا

سو – نو – اوس : نام رودی در استان مازندران در شهرستان سولواوس (چالواوس)

سو – رُ – کو – اوس : از مهاجر نشین‌های یونان باستان

سو – این : sin در زبان فرانسه در معنی پرندهٔ قو و قاز است با این توضیح که قو و قاز در اساطیر آفرینش در میان اکثر ملل دارای جایگاه ویژه‌ای است و در اساطیر آفرینش ملت‌هایی همچون تورکوها، فنلاندی‌ها و آفریقایی‌ها خدای در کسوت پرندهٔ قو بر فراز آب‌ها ظاهر می‌شود.

سو – سو – مو : (سوشیما) نام گیاه شگفت آوری که سومریان بدان استخاره می‌کردند.

سو – اوس : شکل اصلی واژهٔ شیز نام منطقه‌ای در آذربایجان که امروزه به تخت سلیمان معروف است و منطقه‌ای اوسطوره‌ای برای انسان‌های اولیه محسوب می‌گردید و به همین خاطر همواره مورد توجه مردم آذربایجان بوده است و آنجا را به مکانی مقدس جهت پرستش خدای برگزیده بودند.

سو – اور : ستاره در زبان سانسکریت

سو – رُ : نام دیگر رود فورات در عهد باستان

سو – بخ : از روستاهای اطراف سمرقند در زمان ابن حوقل

سو – خین : روستایی در حوالی قور در افغانستان در زمان ابن حوقل

سو – اوس – گون : (سوس‌قان) منطقه‌ای در حوالی مرو در زمان ابن حوقل

سو – مو – آن : (سومان) منطقه‌ای در تورکستان در زمان ابن حوقل

سو – اوس – آن – تو : (سوسنده) نام شهری در نزدیکی فرغانه و اشروسنه در اوزبکستان کنونی در زمان ابن حوقل

سو – مو – رُ : نام منطقه‌ای در تورکستان در زمان ابن حوقل، لازم به ذکر است که با ترکیب دو عنصر «مو» و «رُ» واژهٔ «مورُ» در زبان اولیهٔ بشر حاصل شده و سپس با آمدن عناصر بیست و هفتگانه بر سر «مورُ» کلماتی همچون سومورُ، یومورُ، قومورُ، اوس‌مورُ، تومورُ، اومورُ، نومورُ، بومورُ، آل‌مورُ، آی‌مورُ، آق‌مورُ، اوت‌مورُ، آب‌مورُ، گون‌مورُ و غیره حاصل می‌شود.

سو – باره : نام جزیره‌ای در خلیج فارس در زمان ابن حوقل

سو – یاب : نام شهری در قورقیزستان

سو – کو – لو – آق : (سوکولوک) نام منطقه‌ای در قورقیزستان

سو – یقه :نام منطقه‌ای در استان فارس

سو – کون : (سوکان) نام روستایی در حوالی شیراز که آتشکدهٔ منسریان در آنجا واقع بود و در آئین زرتشتی اگر زن حامله و یا حایضی زنا کند پاک نمی‌شود مگر اینکه بدین آتشکده بیاید و در نزد آتشبان و هیربد برهنه شود و او با پیشاب گاو پاکش کند. (ابن حوقل صوره الارض ترجمهٔ جعفرشعار ص۴۳)

سو – مو – کون : (زیمکان) نام رودی در اسلام آباد

سو – لو – چای : از شاخه‌های رود قره سو در نمین از شهرهای آذربایجان

سو – تو – بو : (سودابه چای) نام رودی در اردبیل از شهرهای آذربایجان

سو – اوس : نام کوهی در کلیبر از شهرهای آذربایجان

سو – نو – اوس : نام رودی در مرند از شهرهای آذربایجان که به نام این رود نام منطقه نیز به زنوز معروف است.

سو – نو – اوس : از شاخه‌های رودگرم دره در نوشهر از شهرهای مازندران

سو – مو – اوس : (سموش) از شاخه‌های رود پل در رودسر از شهرهای مازندران

سو – سرک : از شاخه‌های رودخانهٔ چاک رود در سیاه کل ازشهرهای مازندران

سو – لو : از شاخه‌های رودخانهٔ سیاب در شهرستان کوه دشت

سو- مو – رُ : (سیمره) ازشاخه‌های رود کرخه در کوه دشت

سو – قور – گون : (سگرکن) از شاخه‌های رودخانهٔ جگین در جاسک

سو – لو – آن – گون : (سولنگان) از شاخه‌های رودخانهٔ تیاب در جاسک

سو – چن : از شاخه‌های فصلی کهق چای در مراغه

سو – فو – چای : از رودهای جاری در مراغه و بناب

سو – یو – نـو – اوس : (چـم سـویناس) از شـاخه‌هـای رود سـیمینه در مهابـاد از شهرهای آذربایجان

سو – لو – گون : (سولوگان) از شاخه‌های فصلی رودخانهٔ قره سو در شهر قم

سو – ار – تو : (زرتو) ار شاخه‌های رودخانهٔ تمبرنکوئیه در بافت از شهرهای کرمان

سو – گون : (سیغین) از شاخه‌های رود شور در سبزواران

سو – قو – تور : از شاخه‌های رود هلیل رود در سبزواران

سو : (زو) از شاخه‌های رود کال باهوگاه در شهرستان فردوس

سو – اوم – بور : نام رودی در اردبیل

سو – مو – اور – اوم : شکل اصلی سمیرم از شهرهای اصفهان

سو – تاس : از روستاهای اهر در بخش هورآند

سو – جو : روستایی در نائین از شهرهای اصفهان

سو – آه : (سوه) روستایی در دهستان «موقویو» در فریدون شهر اصفهان، ایـن توضـیح را هم باید افزود که با ترکیب عناصر شانزدهگانه با عنصر مرکب «آه» واژگـانی بـسان مـوآه شکل اصلی ماه، رُ آه شکل اصلی واژهای راه و روح، سوآه شکل اصلی سوه نـام روسـتایی در اصفهان و شکل اصلی واژهٔ ساه در تورکو در معنی ناب، خالص و درسـت و نیـز شـکل اصلی کلمهٔ شاه، کوآه شکل اصلی واژهٔ کوه، قواوه شکل اصلی واژهٔ قوه نو نام روسـتایی در مرند، لوآه شکل اصلی لوه روستایی در اصـفهان، نـوآه شـکل اصـلی واژهٔ نـوح نـام پیـامبر معروف، بو آه شکل اصلی بوه نام روستایی در اصفهان به وجود می‌آیند.

سو – این – سر : از شاخه‌های رودخانهٔ ناو در تالش از شهرهای گیلان

سو – تو – اوم : نام شهر لوت از پیامبران الهی

سو – نو : روستایی در شهرستان تالش

سو – ست : روستایی در تالش

سو – آند – آخور : روستایی در شهرستان اهر

سو – لو – جو : روستایی در هریس از توابع اهر

سو – هو : روستایی در نمین از شهرهای اردبیل

سو – لو : روستایی در نمین

سو – رُ – آن : روستایی در خلخال

سو – بو – رُ : از شهرهای پنجگانهٔ لوتِ پیامبر

سو – او – رُ : از شهرهای پنجگانهٔ لوتِ پیامبر

سو – هو : از روستاهای نمین از شهرهای آذربایجان در اردبیل

سو – این : روستایی در سراب از شهرهای آذربایجان

سو – مو : از روستاهای اردبیل

سو – سو – یو – اوس : از پادشاهان بابل

سو – نور : روستایی در اردبیل

سو – کو : روستایی در سووج بولاق از شهرهای آذربایجان

سو – مو – اور – جو : نام منطقه‌ای در در قزاقستان بین ایسک گؤل و دریاچهٔ بالخاش

سو – نو – اوت : نام سرزمینی در کنار سرزمین آلان‌ها

سو – قور – من : اسم شخص در انگلیسی

سو- اور- آه : شکل اصلی واژهٔ سورآه نام یکی از فرزندان حضرت ابراهیم

واژگانی که در آفرینش آنها «اوس» نقش اول و برتر را دارد.

در فصل‌های پیشین به ویژه در بحث مربوط به زبان، عنوان کردیم که واژه و کلمه در نزد انسان اسطوره‌ای از اهمیت شایان و خاصی برخوردار بوده و سخن خود به مثابهٔ پدیده‌ای از عناصر هستی می‌باشد و فی‌النفسه تقدس خاصی دارد و از جانب انسان به مثابهٔ امری مقدس تلقی می‌گردد که دارای روح و روان بوده و در ارتباط با هستی و کائنات است.

کلمات و واژگان به خاطر همان شأن و شکوه ذاتی خویش و قدسیت‌اشان، ارتباط تنگاتنگی با هستی از منظر کیهان شناختی دارند، یعنی واژگان خود امر قدسی تلقی می‌شوند و قابل پرستش می‌باشند و انسان جهت ابتنای به آرزوها و آمال خویش بنا به موقعیت خود به پاسداشت و تکریم حریم حرم واژگان می‌پردازد که فی‌الواقع تکریم و تقدس بخشیدن به واژگان در حکم تکریم آن شی و عناصر در ارتباط با هستی می‌باشد و از همین روی در نگاه اسطوره‌ای واژگان نیز به مثابهٔ توتم تلقی گردیده‌اند و قابل احترام هستند.

پیشتر گفتیم که واژگان در بدو آفرینش خویش، تلقی‌ای از نوع حسی و دریافت شهودی انسان از محیط پیرامونی‌اش بوده‌اند. پس اولین واژگان در ارتباط با هستی، به اعتبار وجود عینی عناصر پدیدار گردیدند و شکوه و عظمت آنها، روح و روان انسان را مسحور و مسخر نمود و از آنجا که انسان هم به نوعی در حیات از آنها مستفیض می‌گردید و هم در فقدان آنها در رنج و تعب روزگار سپری می‌کرد؛ از همین منظر نیز «سو» و «اوس» یعنی آب و نور را که در زمرهٔ اولین پدیده‌ها و عناصری هستند که هم از حیث روان شناختی، روح و روان انسان را مجذوب خویش ساخته بودند و هم در فرایند زمان به وفور از این عناصر بهره می‌گرفت، از همین رهگذر همواره این دو عنصر در مرکز توجه انسان ابتدائی قرار گرفت، انسانی که ذهن کاوشگر وی در پی کشف راز هستی با توجه به کاربست‌های اسطوره‌ای بود و از همین رهگذر نیز هر چیزی را در هستی به این عناصر تعمیم و تسری می‌داد.

«سو» و «اوس» در هستی بر هر شی‌ای و پدیده‌ای غلبه دارند و اجزای سازندهٔ هر عنصری در هستی نشأت گرفته از این دو عنصر می‌باشد و حتی واژگان به کار گرفته شده در زبان انسان نیز از جنس این پدیده‌های محاط بر هستی است. سخن (سو+ قو+ آن) زبان (سو+ بو+ آن) سؤز (سو+ اوس) سَسَ (سو+ اوس)Say (سو+ آی) mitos (مو+ تو+

اوس) logos (لو+ قو+ اوس) اسما (اوس + مو) از عناصر موجود در طبیعت ساخته شده‌اند. در زبان اولیهٔ بشری با طیف گسترده‌ای از واژگان مواجه هستیم که عناصر «سو» و «اوس» در ساخت آنها حضور دارند و فی‌الواقع این نیز با تأسی از تفکر و بینش انسان اسطوره‌ای در ارتباط با هستی و کائنات چنین بازتابی در زبان و واژگان بر جای نهاده است.

در مبحث مربوط به اسطوره‌های آفرینش گفتیم که بنا به استنباط‌هایی که از اساطیر بر جای مانده از ملل گوناگون از اعصار کهن در دست است سو اولین عنصری بود که انسان با آن در کرهٔ خاکی روبرو شده است و با توجه به توصیفی که از بدو آفرینش در این اساطیر سراغ داریم؛ محیطی بوده است که به غیر از آب چیزی در طبیعت دیده نمی‌شد و حتی اثری از نور و روشنایی نبود و مه غلیظی بر همه جا حکم فرما بوده است.

در این مرحله از حیات، انسان برای بار نخست با توجه به مؤلفه‌های ذهنی و روحی و روانی خود که موجودی است؛ که تحت تأثیر محیط پیرامون قرار می‌گیرد و عناصر بیرونی در انگیزش‌های درونی وی عاملی بس مهم تلقی می‌گردد؛ سو به محوری از باورهای ذهنی وی بدل می‌گردد و به پایه و اساس ذهنی انسان ابتدایی در بدو حیات تبدیل می‌شود.

در مرحله بعدی تکوین ذهن انسان در برداشت از آفرینش و هستی، انسان با شی‌ای آشنا می‌شود که آن تاریکی‌های وحشت آفرین را از جلوی چشم‌های وی می‌زداید و انسان را غرق در شور و شعف و سرور می‌گرداند چرا که انسان بواسطه آن می‌تواند خویشتن را از دست دیو سیاهی‌ها برهاند و از زمهریر سخت طبیعت خویشتن را در امان دارد و از همین جاست که بنا به فهم و بینش انسان، که در اساطیر می‌توان نشانه‌های آن را سراغ گرفت، متوجه می‌شویم که نور و روشنایی زادهٔ سیاهی است و سیاهی بوجود آورندهٔ روشنایی‌هاست چون در اساطیر اکثر ملل می‌خوانیم که تاریکی و سیاهی بر همه جا غلبه داشت و به جز سو در هستی چیزی نبود و مه غلیظی همه جا را فرا گرفته بود و بعد از این پروسه‌ها، افتادن اشعه آسمان بر زمین را در اساطیر سراغ داریم و انسان ابتدایی چنین تصوری را در ذهن خویش پرورش داد که گویی نور، زادهٔ تاریکی‌هاست و در این پروسه به چنین درکی از هستی قائل شد که زئوس (سواوس) در حکم نور و روشنایی یعنی یکی از ارکان هستی از کورآن اوس زاده می‌شود و «اوغوز» (آق اوس) با از بین بردن قاران خان یعنی سیاهی، جهان را از نعمت روشنایی بهره‌مند می‌سازد و صد البته این کشمکش دایمی مابین آنها در جریان است.

باید گفت اوس از نقطه نظری دیگر زادهٔ سو است چرا که در آغاز خلقت بنا به بینش اعتقادی انسان اولیه به اتفاق آرا در میان اسطوره‌های ملل گوناگون، این فقط سو است که وجود دارد و سو بر جهان حکم فرماست و بدنبال آن همان گونه که گفته شد شی‌ای روشنایی بخش، پدیدار می‌گردد و از نظر اعتقادی انسان اولیه، این شی روشنایی بخش فرزند سو می‌باشد و فرزند سو نیز خود از جنس سو است، اما چرا دو چیز متضاد و ناهم‌جنس از یک جنس تلقی می‌گردد می‌توان گفت ذهن بشر ابتدایی و اولیه، نمی‌توانست تفکیک و تمایزی بین این دو موضوع قائل شود و صرفاً در مراحل بعدی حیات است که به چنین درک و شعوری از حیات می‌رسد و از همین رهگذر در نظر انسان ابتدایی سو، هم آب است و هم نور و از حیث واژگانی نیز واژهٔ سو بر هر دوی این عناصر اطلاق می‌گردید همان گونه که در اکثر زبان‌های دنیا سراغ داریم – البته در زبان اسطوره‌ای آنها – که سو هم آب است و هم نور لیکن در فرایند زمان بر اثر ابهامات موجود بر سر راه بشر برای تفهیم و تفاهم به این نتیجه رسید که باید برای هر جزء و عنصری از حیات واژه‌ای برگزیند و جهت توسّع دایرهٔ واژگانی خویش، ضروریست تا هر عنصری شخصیت ذاتی خود را داشته باشد و قرین به هویت خود و اصالت خویش نامی را کسب نماید که هم آن تفکر اولیه در ارتباط با آفرینش را در خود انعکاس دهد و هم کژ تابی‌ها و ابهامات موجود در ذهن خویش را مرتفع سازد. از همین رهگذر انسان با ذهن وقاد و کاوشگر خود «سو» را وارونه ساخت تا بازتابی از اوس باشد همان گونه که در عالم واقع نیز سو، اوس را منکعس می‌سازد در نظر بگیرید افتادن اشعهٔ آفتاب بر روی آب و انعکاس یافتن آن را ،که بر همین سیاق، واژهٔ اوس نیز انعکاسی از سو تلقی می‌گردد.

پس انسان با اطلاق اوس بر نور و روشنایی موجود در هستی و شناخت این عنصر و ارزش‌های ماهوی آن در ارتباط با زندگی خودش و تأثیر گذاری آن بر حیات و ممات هر عنصری در هستی، این مؤلفه تأثیر گذار در زندگی را به تمامی ارکان هستی و تمامی جمادات، نباتات، بهایم ، سباع و حتی اعضا و جوارح انسان تسری بخشید و در نام گذاری ارکان هستی و تمامی پدیده‌های دنیا از این عنصر استفاده نمود که صد البته همان گونه که قید گردید همه اینها تحت تأثیر بینش اعتقادی و اسطوره‌ای در ارتباط با هستی نمود پیدا کرد.

بنا به فکر انسان ابتدایی که بعدها با توجه به شکل گیری تفکر بنیادی در ارتباط با هستی، به مثابهٔ فلسفه‌ای مدون و جامع خود نمایی کرد؛ اوس بر هر امری در طبیعت و هستی غلبه دارد و اجزای سازندهٔ هر نوعی در هستی نشأت گرفته از اوس است.

اوس خود روشنایی است، حرارت است، خورشید، ماه، ستاره و آتش است و هر نوعی از گرما روشنایی از تعینات اوس به شمار می‌روند.

اوس این عنصر هستی‌بخش، در طی اعصار گوناگون به همراه سو دز افواه و زبان انسان در همه جای کرهٔ خاکی به همراه مهاجرت‌های گوناگون انسان‌ها به گوشه و اکناف جهان پراکنده گردید و از همین روی به همراه سو و بلکه بیشتر از سو، بسته به نوع نگرش اقوام و ملل به این عنصر در ارتباط با هستی، که همواره انسان بدان نیازمند بوده است و خود نسبت به سو دارای اجزای متکثر از قبیل خورشید، ماه ، ستاره و غیره می‌باشد و بدون آنها خسران و ناملائمات بسیاری دامن‌گیر بشر می‌گردد به مثابهٔ عنصری مقدس بر هر پدیده‌ای اطلاق شده است؛ تا انسان از این رهگذر به تبجیل و تکریم این عنصر بپردازد و از فیوضات و الطاف آن مستفیض گردد.

باید گفت که نام گذاری آن پدیده‌های مقدس و تأثیر گذار در زندگی بر روی هر چیز و شی‌ای در طبیعت و هر مکان و زمان و هر جزئی از پدیده‌های هستی بخاطر تکریم و پاسداشت آن عظمت و شکوه در ارتباط با هستی و تأثیرات آن در زندگی انسانی بوده است یعنی چون آن عنصر به مثابهٔ موجودی زنده تلقی می‌گردید پس برای ترضیهٔ اراده و به جای آوردن تمنیات وی و سوق دادن روح و روان آن به جانب خویش، اسامی آن عنصر را برمحیط پیرامونی و بر روی خویش می‌گذارد تا هم خویشتن را هم جنس آن عنصر فرض نماید و هم بدین طریق به آن عناصر به نوعی این پیام را برساند که در ارتباط با تکریم و پاسداشت وی اسم او را بر روی هر چیزی می‌نهد. فراتر از همهٔ اینها باید گفت انسان چنین تصوری از هستی داشت که وجود و ماهیت هر شی‌ای را این عناصر تشکیل می‌دهند و از همین رهگذر بنا به شأن و برتری هر عنصر در ساخت واژه به ترتیب آن عناصر را می‌آورد.

این توضیح را نیز باید داد که نگرش‌های اسطوره‌ای و آفرینش آنها دفعتاً نبوده است و به تبع آن نیز آفرینش واژگان تابعی از آفرینش اساطیر بوده‌اند؛ پس هر گاه اسطوره‌ای در طی زمان زاده شده است به دنبال آن، واژگان در ارتباط با آن تفکر و اسطوره نیز شکل یافته است.

همان گونه که در طی تاریخ با فروکش کردن شعله‌های یک نوع بینش و اسطوره، واژگان آن اسطوره نیز به خاموشی می‌گراید.

به هر تقدیر اوس از آنجایی که در طی زمان عنصری بوده است که همواره هم انسان از آن بهره‌مند می‌شده است و هم از بدو آفرینش روح و روان وی را تسخیر نموده بود؛ پس به مثابهٔ عنصری زنده و پویا در حیات انسان نقش ایفا نموده است و از این رهگذر در دایرهٔ واژگان انسان در همه ادوار هستی و در میان اقوام و ملل گوناگون حضوری فعال داشته است.

اوس همان گونه که قید شد، چون عنصری در ارتباط با هستی بود و تأثیر گذار بر زندگی انسان، پس در زمرهٔ الهه‌گان و توتمِ بخش اعظمی از مردم در گوشه و کنار جهان واقع شد و چون رقیب سختی برای سو در زندگی تلقی می‌شد پس مجموعه کسانی که به این عنصر اعتقاد راسخی داشتند و ترجیحاً این عنصر را بر دیگر پدیده‌های هستی رجحان می‌دادند؛ این عنصر نیز شکاف‌های دینی و اعتقادی زیادی را در جامعه و ما بین گروه‌های انسانی دامن زد و به دنبال آن تفارق و تعارض‌های قومی و قبیله‌ای در طی زمان شکل گرفت و در طی زمان انسجام‌های فکری نیرومندی در ارتباط با این عنصر که به متابعت از برداشت‌های اولیه در ارتباط با هستی بود؛ بوجود آمد و مشاجرات و تعارضات رویهٔ دیگر این عنصر بود؛ چرا که آن انسجام فکری نیرومند و این مشاجرات و تعارضات در ارتباط با این عنصر خود عاملی در راستای صف بندی گروه‌های انسانی گردید و النهایه بینش خاصی را در رابطه با جهان و آفرینش آن برجای نهاد که به خلق مبانی اعتقادی مردم و دین و آئین آنها منجر گردید و به تبع آن، این تفکرات و آئین‌ها و برداشت‌های کلی در ارتباط با هستی، زبانی از جنس بینش اعتقادی خویش را ابداع و خلق نمود و همین امر زبان یک قوم و قبیله را قوام و دوام بخشید و هر طیف و گروهی برای خود توتمی و خدایگانی را در ارتباط با هستی خلق کرد و به تبع آن زبانی از جنس تفکرات خویش را نیز بوجود آورد و بدین گونه آرام آرام در دل زمان هر چه قدر تباعد زمانی نسبت به بدو آفرینش ایجاد می‌گردید و آن اندیشه و نگرش کلی در ارتباط با سو و اوس رو به افول می‌نهاد و بنوعی ابعادی دیگر در مسیر زندگی انسان‌ها، جایگزین اساطیر اولیه می‌شد پس این امر افکار نوین و واژگان نوین از جنس خویش را تولید می‌نمود و این واگرایی فکری در طی اعصار موجبات خلق زبان‌های دیگرگون و بریده از هم را دامن می‌زد.

اوس در دایرهٔ واژگانی تمامی مذاهب و ملل جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است لیکن متاسفانه بر اثر اینکه تعینات و اجزای متشکله این عنصر یعنی خورشید، ماه، ستاره به صورت عینی کاربوردی وسیع در دل اعصار داشته است؛ خود اوس از افواه مردم رخت بربسته است لیکن در بُعد واژگانی و در میان کلمات و واژگان مردم بویژه آن بخش از واژگانی که زادهٔ بینش اسطوره‌ای‌اند حضوری فعال دارد اوس با عناصر اسطوره‌ای شانزده‌گانه ترکیب شده و واژگانی از قبیل «اوس‌سو» «اوس‌کو» «اوس‌قو» «اوس‌بو» «اوس‌یو» «اوس‌تو» «اوس‌مو» «اوس‌هو» «اوس‌فو» «اوس‌جو» «اوس‌رُ» «اوس‌او» «اوس‌لو» «اوس وُ» «اوس‌نو» و «اوس‌اوس» را به وجود آورده است و سپس با عناصر مرکب اسطوره‌ای ترکیب شده واژگانی از قبیل «اوس ار» «اوس کون» «اوس آی» «اوس آب» «اوس آق» «اوس آه» «اوس آل» «اوس آن» «اوس ایـــن»، « اوس اوت» و «اوس‌اوم» را بـــه وجود آورده است و در نهایت با ادغام با عناصر بیست وهفت‌گانهٔ زبان واژگان مختلف در زبان‌های گوناگون را ابداع کرده است که در اینجا به قدر وسع بدان می‌پردازیم.

اوس (ماق) : مصدر در تورکو، که در معنی تصور کردن ، تخیل نمودن و پنداشتن می‌باشد این فعل در قرن پنجم هـ . ق کاربوردی وسیع در زبان تورکو داشته است. در دیوان لغات تورکو در همین معنی ذکر شده، آمده است: من ایلا اوسدوم یعنی من چنین تصور کردم. ر.ک: دیوان الغات تورک، ترجمه و تصحیح حسین محمدزاده صدیق ص ۱۵۱

اوس (ماق) : مصدر در تورکو در معنی تشنه شدن

اوس (ماق) : مصدر در تورکو در معنی تشخیص دادن و فکر کردن می‌باشد.

اوس : در تورکو به معنی فکر و اندیشه می‌باشد که خود برگرفته از مصدر اوسماق است.

اوس (ماق) : بهشت در زبان تورکو که در دورهٔ تاریخی با تبدیل شدن صامت (س) به صامت (چ) به شکل اوچماق در آمده است لیکن اصل واژه همان اوسماق است در معنی جایگاه پر از نور و روشنایی که صد البته در نظر انسان بهشت چنین مجسم شده است.

اوس (ماق) : مصدر در زبان تورکو در معنی پرواز کردن که در دورهٔ تاریخی به شکل اوچماق در آمده است.

اوس : کرکس در تورکو

اوس : از اقوام تورکو زبان در قورقیزستان که به شکل اوش نوشته می‌شود.

اوس : از شهرهای فرانسه

اوس : در تورکو به صورت گویند که به شکل «اوز» در آمده است. لازم به ذکر است که اوس در طی قرون متمادی در السنه مختلف به شکل‌های ایس، اوز، ایز، آس، آز، آذ، اوش، اوچ، اوج، درآمده است همان گونه که در واژه‌های «نوراوز» و «اوغوز» هم «اوس»به «اوز» بدل شده است.

اوس : یکی از شهرهای تورکوها در آسیای میانه که ابن حوقل در صوره الارض از آن یاد کرده است و چنانکه می‌گوید این شهر دارای سه دروازه بوده است به نام‌های دروازهٔ کوه، دروازهٔ آب، دروازهٔ مغکده

اوس : ذات و درون هر چیزی در زبان تورکو

اوس : نام شهری در اطراف فرغانه در تورکوستان قدیم در قرون اولیهٔ اسلامی

اوس (ماق) : مصدر در تورکو، در معنی طلوع کردن و زاییدن می‌باشد و از همین روی نیز اوساق شکل اصلی اوشاق از این کلمه ساخته شده است.

اوس (ماق) : مصدر در تورکوی قزاقی و تورکمنی در معنی ترقی کردن

اوس : نام یکی از قبایل مدینه در زمان پیامبر

اوس : نام یکی از پادشاهان سومر

اوس : جای دور در زبان سومری، که قدر مسلم واژه از اصالت واقعی خود دور شده است چه همان‌گونه که گفته شد اوس امری در ارتباط با نور و روشنایی است و چنین کاربوردی در زبان سومری بعید می‌باشد هر چند باید گفت که سومریان اعتقادی درخور توجهی به اوس نداشتند و فی‌الواقع آنها عنصر دیگر حیات یعنی سو را در مرکز توجه خود قرار داده بودند.

اوس : روح و جان در تورکو که به صورت «اوز» در آمده است.

اوس : در تورکو به نوعی سنجاب می‌گویند که به شکل آس در آمده است.

اوس : کوهی در اورمیه بخش سیلوانا که به شکل «آز» در آمده است.

اوس : کوهی در شهرستان شهررضا در اصفهان که به صورت «آس» در آمده است.

اوس : از اقوام تورکو زبان که خود از قبایل اوغوزها بودند. اوس‌ها در شرق سرزمین پچنک و در غرب قپچاق‌ها زندگی می‌کردند و به خاطر آنکه از جانب قپچاق‌ها تحت فشار قرار گرفتند، آنها نیز به سوی پچنک‌ها هجوم بوردند و سرزمین‌های آنها را فرا چنگ آوردند. در سال ۱۰۴۸ میلادی اوس‌ها تا جنوب کیف پیش رفتند لیکن روس‌ها در یک

جنگ بزرگ آنان را شکست داده و آنان نیز مجبور شدند به جانب غرب حرکت کنند علی‌رغم اینکه لشکر بیزانس و بلغار راه را بر آنان بسته بودند از رود دانوب گذشته و به دنبال پچنک‌ها به مقدونیه وارد شدند؛ لیکن بر اثر سرمای سوزان، بیماری سخت همه آنها را زمین‌گیر کرد و در این اثنا پچنک‌ها به خاطر دشمنی دیرینه به آنان حمله‌ور شدند و در نتیجه خیل عظیمی از تورکوهای اوس از بین رفتند و قسمتی دیگر نیز ازآنان داخل قوشون بیزانس شدند و بقیه السیف نیز خود از بین رفتند و یا در گروه‌های قومی روس و اروپایی الینه شدند و قومی که از جنبهٔ اسطوره‌ای نامی بس بزرگ را با خود به یدک می‌کشیدند در فرا روی تاریخ محو شدند.

اوس : نام ولایتی در شمال، همچنین در تورکو اسب را نیز گویند که به صورت آس نوشته می‌شود به بقیهٔ خاکستر نیز گفته می‌شود و کمان تیراندازی را نیز گویند. ر.ک فرهنگ سنگلاخ، میرزا مهدی خان استرآبادی به تحصیح روشن خیاوی

اوس- اوس : الههٔ سپیده دم در زبان سانسکریت که در وندیداد به صورت اوش اوس در آمده است. «تا زمانی که اگنی یعنی آتش به صورت خدای ودایی در نیامده بود شخصیت اوش اوس یعنی سپیده دم تاریک بود زیرا عامل فیزیکی سپیده دم هنوز نشناخته شده بود ولی وقتی عامل فیزیکی او معلوم شد شخصیت اوش اوس نیز روشن گردید. بیشتر خدایان ودایی نمایندهٔ تغییر شکل یافتهٔ همان عوامل و پدیده‌های طبیعی هستند که به صورت خدایان در آمده‌اند هنگامی که یک خدای ودائی به نام همان عامل طبیعی به وجود آورنده‌اش خوانده می‌شود می‌فهمیم که شخصیت او در مرحله ابتدایی تکامل است. از این قبیل دیواوس یعنی آسمان و پرپتهیوی یعنی زمین و سوریا یعنی خورشید و اوش اوس یعنی سپیده‌دم را می‌توان نام بورد که اسامی آنها نشانگر شخصیت دوگانه این پدیده‌های طبیعی و موجودات است که بر آن‌ها سروری و ریاست دارند.»

اوس- اوس : شهری در برزیل که به صورت آس ایس در آمده است و همان گونه که گفتیم آس و ایس هر دو صورت‌های تغییر آوایی یافتهٔ اوس هستند.

اوس (ماق) : مصدر در تورکو در معنی روشن کردن که به شکل آسماق به کار می‌رود.

اوغلان دور اوجاغی آس (پسر پاشو اجاق را روشن کن)

آی قیز گل سماواری آس (دختر بیا سماور را روشن کن)

اوس : در اساطیر یونانی به دو صورت، به «اوس» به مثابهٔ عنصری در ارتباط با کائنات اشاره شده است. یک بار به شکل «اوس آن» که نخستین عنصری است که بیش از جهان پدیدار شده و بر آفرینش نظارت داشت. وی فرزند (اور آن اوس) و (قایا) بوده و تجسم ایزدی آب است. اوس زمین را چون رودی بسیار بزرگ در برگرفته و همه چیز از آن پدید می‌آید و در آن می‌میرد. وی پدر سه هزار رودخانه است که به انسان زندگی می‌بخشد و زمین را بارور می‌سازد همسر او «تت ایس» دختران بسیاری زاد؛ که «اوس آن اید» نامیده می‌شوند. بر همین مبنا «اوس آن» در یک دست خود شاخ گاو دارد که نماد نیروی فراوانی و زندگی بخش آب است.

در جایی دیگر از اساطیر یونان «اوس» به شکل «ا اوس» ظاهر می‌شود که تجسم ایزدی سپیده دم و از نخستین ایزدان است او دختر «تئیا» و «هیپریواون» و خواهر «هل یواوس» و «سلنه» است «اوس» در پایان هر شب سوار بر ارابه‌ای از نور که اسبان زرین آن را می‌کشند در افق نمایان می‌شود تا بازگشت خورشید را آگاهی دهد. او شوهران و دلباختگان بی‌شمار و فرزندان بسیار دارد او همسر «آس‌تراوس» است ولی «اوریواون» پس از او «سوفوآل» و بعد از آن «توتونواوس» پسر «لائومدون» را به همسرش ترجیح داد.

علی‌رغم اینکه در رابطه با «اوس»، اطلاعات ارزنده و مستندی در زبان و اساطیر یونانی وجود دارد؛ لیکن این موضوع را در مورد قسمت اول یعنی «اوس آن» باید افزود که به جهت اخذ این نوع بینش و اسطوره از مهاجرین سومری، قدر مسلم با توجه به فحوای اسطوره که در مورد آب است؛ اصل واژه «سوآن» بوده است. نه «اوس آن» چه بدیهی است اوس عنصری در ارتباط با نور و اشعهٔ آسمانی است نه آب و هر یک از عناصر مربوط به روشنایی و حرارت اعم از خورشید، قور، آتش، آت، اود، آل، نور، سور، خور، نور و هور همگی از اجزا و تعینات «اوس» تلقی می‌شوند و اوس ربطی به آب ندارد که بخواهد تجسم ایزدی آب باشد. گو اینکه هلنی‌ها در اخذ این اسطوره و یا در روند زمان دچار اشتباه فاحشی در ارتباط با «سو» و «اوس» شده‌اند. چرا که اوس عنصری در ارتباط با آسمان و در بر گیرندهٔ تمامی تعینات مربوط به روشنایی است نه مربوط به آب، که به آب ربط داده شود و این سهو و نسیان در ارتباط با سو و اوس است.

هر چند که یونانیان در زمرهٔ اقوامی هستند که به وفور از عنصر اوس در اساطیر خود استفاده کرده‌اند و از همین حیث این واژه به کرات در زبان یونانیان به جهت همان نوع تفکر و بینش اسطوره‌ای در ارتباط با اوس برای خود جا باز کرده است؛ لیکن آنچه بدیهی

است یونانیان هلنی تبار این بینش اعتقادی و نوع اندیشگی دربارهٔ هستی را از ساکنان اصلی سرزمین یونان گرفته و به صورت ابتر و ناقص در ارتباط با جهان بکار برده‌اند و بـه مثابـهٔ یکی از اسطوره‌های پایدار در بارهٔ جهان و هستی به اسم خویش رقم زده‌اند، اما همان گونه که قید شد اولاً این اسطوره و نوع فلسفهٔ کیهان شناختی، مربوط به یونانیان هلنی تبار نبـوده است و ثانیاً صورتی نادرست از اسطورهٔ اولیه در باره جهان می‌باشد که پیشتر عنوان کـردیم که در آن «سو» و «اوس» هر کدام در بر دارندهٔ بخشی از کائنـات و قلمـرو خـاص خـویش بوده‌اند و اوس خود زادهٔ سو می‌باشد نه آن طور که بر حسب دیدگاه اسطوره‌ای عنوان شده اوس بر آفرینش نظارت داشته باشد. اما در ارتباط با شق دوم اسـطوره یعنـی «اِ اوس» بایـد گفت که این تفکر که «اِ اوس» تجسم ایزد سپید دم می‌باشد دقیقـاً منطبـق بـا دیـدگاه‌هـای اسطوره‌ای انسان اولیهٔ است با این توضیح که «اِ» در اول «اِ اوس» توسط هلنی‌ها به این واژه افزوده شده است و اصل کلمه همان «اوس» می‌باشد. همـان گونـه کـه گفتـه شـد درآغـاز آفرینش جهان، فقط «سو» وجود داشته است و کل کائنات تحت سیطره اوست و هر چیزی از پدیده‌های طبیعی مشتق از «سو» است و حتی خود «اوس» زادهٔ «سـو» اسـت و از جـانبی دیگر اوس تجسم ایزد سپیده دم می‌باشد و در حکم واژگان اساطیر و زبان اولیهٔ بـشر تلقـی می‌گردد و همان گونه که در طبیعت «اوس» از «سو» زاده می‌شـود؛ واژهٔ اوس نیـز از «سـو» زاده شده است؛ یعنی فی‌الواقع واژهٔ اوس یک واژهٔ مستقل با ساختی دیگر گونه نیست بلکه شکل وارونهٔ واژهٔ سو است که باعث به وجود آمدن واژهٔ اوس شـده اسـت پـس اگـر یـک جانب آفرینش «سو» است جانب دیگر آن «اوس» است.

این موضوع را نیز باید گفت پدیده‌های طبیعی در حکم خدایان بشری تلقی می‌شدند و از همین رهگذر در طی ایام مدید بعضی از این پدیده‌ها بیش از دیگر پدیده‌ها مورد عنایـت و دقت قومی و قبیله‌ای واقع می‌شد و ساکنان بومی سرزمین یونان نیز در زمرهٔ اقوامی بودند که بر «اوس» نسبت به دیگر پدیده‌ها بیشتر اهمیت می‌دادند و از همین منظر اوس و به تبـع آن واژه‌های بر ساخته شده از آن در زبان اینان خود را منعکس ساخته است.

بومیان یونان با توجه به شواهد موجود در راستای مبانی اعتقـادی آن‌هـا کـه خـود در واژگان‌اشان متجلی است؛ یقیناً در زمرهٔ قبایل و طوایفی بودند که اعتقاد راسـخی بـه نـور و آتش داشته‌اند یعنی فی‌الواقع با توجه به آن تفکر اسطوره‌ای که بیان داشتیم عناصـر موجـود در طبیعت، هستهٔ اولیه تفکر و اندیشهٔ آدمی را رقم زد و رفته رفته مبانی اعتقـادی و بیـنش

اجتماعی آن‌ها را شکل داد و از جنبهٔ پدیدار شناختی، نیروهای طبیعی و ماورای طبیعی با تأثیر در افکار و اندیشهٔ انسان، واژگان از جنس خود را به وجود آوردند پس آرا و بینش‌های ویژه‌ای در بین مردمان اولیه بدین شکل رواج یافته که عده‌ای «سو» برخی «اوس» بعضی دیگر بعدها خورشید، آتش، قور، و غیره را به مثابهٔ هستهٔ اولیهٔ جهان و نیروهای تأثیر گذار در زندگی به حساب آورده‌اند و هلنی‌ها وارثان فرهنگ و تمدن مردمانی هستند که مبانی اعتقادی آن‌ها با توجه به اوس شکل گرفته بود و این موضوع را با سهولت تمام می‌توان در زبان آنها و واژگان اساطیری آنها رهگیری کرد چرا که به صورت مکرر اوس در تمام واژگان نهاده شده بر اسامی خاص، رودها، اشخاص، کوه‌ها و مناطق جغرافیایی و غیره خود نمایی می‌کند.

باید خاطر نشان کرد که با در نظر گرفتن تمامی جوانب تاریخی برخلاف عقیدهٔ رایج این تمدن و فرهنگ سومر نبود که از طریق کرت به یونان منتقل شد بلکه این خود بخشی از مردمان ساکن در سومر بودند که قدم در جزیرهٔ کرت نهادند و به تسری دادن فرهنگ و زبان خود در آن جا پرداختند و النهایه در فراز و نشیب تاریخ، تمدن یونان را رقم زدند این امر نیز بر این مهم استوار است که یا آن بخش از سومریان که در طی زمان بر تفکر و اسطوره‌ای مجزا از آحاد مردم سومر که به «سو» به عنوان رکن اولیهٔ حیات اعتقاد داشتند؛ مورد طرد از جانب جامعهٔ سومر واقع شده و روی به جانب کرت نهادند و فرهنگ خود را به نوعی به آن جا منتقل نمودند و یا با حمله‌های متمادی قبایل شکارگر و وحشی پیرامونی مواجه شده و مجبور به مهاجرت به کرت گردیدند.

به هر تقدیر یا بر اثر عوامل داخلی و یا عوامل خارجی با مجزا شدن بخشی از مردمان سومر که بر خلاف آحاد مردم جامعهٔ سومر که اعتقاد و باورشان مبنی بر «سو» به مثابهٔ هستهٔ اولیهٔ حیات بود؛ اینان بر اوس به عنوان هستهٔ اولیهٔ حیات تأکید داشتند و از همین نکته نظر نیز مجبور به جدایی از موطن اصلی خویش گشته و روی به سوی کرت نهادند و به مرور زمان در آن جا تمدنی بر مبنای آمال و بینش اعتقادی خود که سر منشاء آن «اوس» بود پایه گذاری کردند که صد البته امروزه مورخان به ویژه در اروپا نیز بر این امر صحه گذارده‌اند «چنانکه از شواهد تاریخی برمی‌آید نخستین ساکنان یونانی مردمی از نژاد مدیترانه‌ای یا قفقازی بودند که مانند هم‌نژادان‌اشان در ایلام و سومر منطقه‌ای وسیع از جنوب فلات ایران تا حاشیهٔ مدیترانه را در اشغال خود داشتند همین مردم بودند که نخستین تمدن مرتبط با یونان را در جزیرهٔ کرت بنیان نهادند.» (ر.ک اسطورهٔ معجزهٔ یونانی،

شروین وکیلی صص۴۳-۴۴ به نقل از «یونانیان» نوشتهٔ ه. د. ف. کیتو) آن چه از مستندات تاریخی مستفاد می‌گردد؛ اینان نه از طبقهٔ پایین دست جامعه بلکه از نجبا و نخبگان فکری و آنهایی که در امور جهان تتبع و کاوش داشتند؛ بوده‌اند. باید گفت جزیرهٔ کرت منطقه‌ای با آب و هوایی معتدل و خوش در میانهٔ دریای مدیترانه می‌باشد که با توجه به چنین آب هوایی و در امان ماندن از حوادث پیرامونی، تمدنی در خور شایان را از جانب مهاجران سومری بر جای گذاشت.

تمدنی که کرت‌ها خلق کردند بی‌شبهه همان تمدن بین النهرین بود و چه از جنبهٔ مادی و چه از بُعد معنوی فرهنگ و تمدن کرت بازتابی از تمدن سومریان بوده است.

کرتی‌ها بسان اسلاف سومری خود به جهان بعد از مرگ معتقد بودند و اجساد مردگان خود را در درون تابوت‌های گلین به خاک می‌سپردند و مقداری خوراک برای آنها در درون گورها می‌نهادند، عقیده آنان درباره زندگی بعد از مرگ به مثابه عقاید سومریان و دیگر مردمان بین النهرین بود به عقیده کرتی‌ها زندگی واقعی همان زندگی این دنیوی است و روح بعد از مرگ به جایگاه اصلی خود در جهان زیرین به قلمرو رب النوع مرگ می‌رود. کرتی‌ها همچنین بسان سومریان از مرگ همواره با دلهره و اضطراب یاد می‌کردند و جهت تشفی و آرامش مردگان آیین‌های زیادی را اجرا می‌کردند.

از جنبهٔ آداب و رسوم و باورها و عقاید و نگرش به جهان هستی و آفرینش و جهان مرگ مربوط به کرتی‌ها، هر کدام انعکاسی از فرهنگ بین النهرین و تمدن سومر می‌باشد و فی‌الواقع تمدن و فرهنگ کرت پاره‌ای دیگر از پیکرهٔ تمدن سومر می‌باشد که در آن صد البته عنصر اوس نسبت به عناصر دیگر در نگرش فلسفی کرتی‌ها جایگاه ویژه‌ای را دارا است.

کرتی‌ها النهایه تحت حملهٔ آریایی‌های بیابانگرد و شکارچی واقع شدند و فرهنگ و تمدن خود را علی‌رغم شکست در جنگ با آنان به همه جای سرزمین یونان گسترانیدند و نظر به شأن و جایگاه برجستهٔ فرهنگ و زبان بومیان و فقدان فرهنگ و زبان در خور توجه هلنی‌ها از جانب دیگر خود عاملی شد که هلنی‌ها به مرور زمان زبان و فرهنگ بومیان را اکتساب نمایند اما از آنجایی که قدرت نظامی و به تبع آن قدرت سیاسی را در دست داشتند وضعیتی بغرنج را در جغرافیای سیاسی سرزمین یونان به نمایش گذاردند در حالی که زبان بومیان اصلی یونان فضای فرهنگی جامعه را آکنده بود و دیگر اثری از زبان و

رفتارهای غیر اجتماعی قوم شکارچی به چشم نمی‌خورد لیکن از حیث نژادی و زیست شناختی این هلنی‌ها بودند که النهایه سرزمین یونان را تحت سیطرهٔ خود در آوردند و این در حالی است که امروزه همگان فرهنگ و زبان یونانیان را در زمرهٔ فرهنگ و زبان هند و اروپائیان محسوب می‌دارند و در تحلیل زبان یونانیان با ابهامات اساسی مواجهه می‌گردند میشل مالرب در این باره می‌گوید: «منشأ زبان یونانی در زمینهٔ ارتباطش با گروه هند و اروپایی بسیار مبهم است.» (زبان‌های مردم جهان ص۲۱۲) که در این باره همان گونه که گفته شد باید گفت هر چند یونانیان از تبار هلنی‌های آریایی تبار هستند اما این زبان بومیان اصلی سرزمین یونان است که بر فضای فرهنگی کشور یونان حکم فرماست.

باید گفت که شبه جزیرهٔ یونان که در جنوب شرقی اروپا واقع شده است؛ فاقد امکانات لازم جهت شکوفایی یک تمدن و فرهنگ در طی اعصار از جانب خود بوده است و کلاً می‌توان گفت که سرزمینی کوهستانی می‌باشد که از امکانات اولیه برای کشاورزی بی‌بهره بوده است و صرفاً با تجارب و آموزه‌های قبلی می‌شد این امر را به مرحلهٔ عمل وارد ساخت که این کار را نیز بعدها سومریان مهاجر به بهترین نحو انجام دادند؛ که از طریق کرت به دنبال شکست از شکارچیان آریایی بلااجبار به شهرهای هلنی کوچانده شده بودند. جزیرهٔ کرت خود عامل اصلی تمدن یونان محسوب می‌گردد و شالودهٔ تمدن یونان وام دار آن است. جزیرهٔ کرت که پایتخت آن «گون سواوس» بود به سرکردگی پادشاه معروف خود «مین اوس» توجه تمامی اسطوره شناسان و مورخان و باستان شناسان را به جانب خود معطوف داشته است. شهری که به خاطر موقعیت جغرافیایی‌اش و داشتن آب و هوای خوب خود، توجه مردمان آن دوره را به خویش جلب نمود تا النهایه در راستای پایه گذاری یک تمدن درخشان جایگاه رفیعی در تاریخ کسب نماید و از آنجا به انعکاس فرهنگ و تمدن سومریان به دیگر نقاط بپردازد.

پس بذر تمدن یونان در اصل از طریق کرت در این سرزمین توسط سومریان مهاجر کاشته شد و از همین جاست که ما با زبان و واژگان و با فرهنگ و مظاهر کلی تمدن در اینجا مواجهه می‌شویم که اصل آن را و مشابه آن را خیلی بیشتر در بین النهرین و در سرزمین سومر سراغ داریم و اکثر نام‌ها و مظاهر کلی تمدن، از قبیل دین، آیین ، آداب و رسوم و آیین حکومت‌داری در یونان همگی در اصل انعکاسی از تمدن سومر است که متأسفانه دست آخر این تمدن به دست هلنی‌هایی که خود از انسان‌های طیف شکارچی و وحشی بودند به تاراج رفت. جیمزلودوویسی در این مورد می‌گوید «در قدیم‌ترین روزهای

تاریخ شاید حدود ۱۳۰۰ قبل از میلاد مردمی وحشی که به هلنی‌هاشهرت داشتند به مناطقی سرازیر شدند که اکنون شبه جزیرهٔ یونان نام دارد تصور بر این است که آنها حتی کرت را زیر پا گذاشتند.» ر.ک منشاء زبان، جیمز لودوویسی، ترجمهٔ قاسم کبیری ص۱۰٤

یونانیان بسان سومریان از حیث دین و مذهب به ایزدان متعدد اعتقاد داشتند و دقیقاً بسان سومریان الگوی حکومتی خود را شکل بخشیده بودند و در این کشور نیز بسان سومریان دولت شهرهای متعددی پایه ریزی شده بود و هر دولت شهر برای خود مستقل از شهرهای دیگر حکومتی داشت که در جوار این دولت شهر از حیث مبانی اعتقادی خدایان خویش را داشتند، یعنی هر شهر برای خود الهه و خدایی خاص داشت. همان گونه که در سومر و شهرهای متعدد آن از «لاقواوس»، «اور»، «کیش» و غیره، حکومت و دولت شهرهای مستقل وجود داشت. به تعبیری دیگر پارادیم سیاسی ، فرهنگی و دینی یونان خود بازتابی از فرهنگ و تمدن سومر بوده و دقیقاً منطبق با تمدن سومر می‌باشد؛ با این تفاوت که از نظر بینش اعتقادی در ارتباط با هستی، سومریان مهاجر ساکن در کرت و یونان به «اوس» به عنوان هستهٔ اولیهٔ حیات اعتقاد داشتند و در تمامی ارکان فکری و بینش اعتقادی خود و آداب و رسوم خود «اوس« را به مثابهٔ خدای خدایان محسوب می‌داشتند؛ که از همین رهگذر نیز، زبان آنان مملو از واژهٔ اوس می‌باشد یعنی با توجه به مبانی فکری و نوع اندیشگی خود، که نشأت گرفته از اوس به مثابهٔ نوعی ایدئولوژی محسوب می‌گردید؛ آن نوع اندیشگی و ایدئولوژی به شکل واژگان از جنس اوس بر زبان‌اشان ساری و جاری گردید در حالی که سومریان ساکن در بین النهرین نوع اندیشگی‌اشان بیشتر بر «سو» استوار بود؛ یعنی تقابل دو نوع اندیشه در ارتباط با هستی، که در آن عده‌ای این جهان را حاصل و ثمرهٔ سو می‌دانستند و آن را در مرکز ثقل ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی و دینی و فرهنگی و حتی اقتصادی خود قرار می‌دادند و عده‌ای دیگر اوس را به عنوان عنصر محاط بر هستی محسوب می‌داشتند و آن را در نقطه عطف ارزش‌ها و هنجارها و اصول بنیادی خود نهاده بودند.

به هر تقدیر یونانی‌ها، این وارثان تمدن کرت بسان سومریان مظاهر گوناگون طبیعت را در زمرهٔ الهگان و ایزدان خویش قرار داده بودند و برای هر یک شأن و اعتبار خاصی قائل بودند و فی‌الواقع هلنی‌های مهاجر و مهاجم بعد از یورش به جزیرهٔ کرت و غارت آن، بر مردم آنجا چیره شدند و فرهنگ و تمدت کرت را ویران نموده و نخبگان فکری و فرهنگی

آنجا را به اسیری بورده و حتی خدایان آنجا را نیز تحت اسارت و نظارت خود قرار دادند و هم از این رهگذر می‌باشد که خدایان یونانی نیز بسان خدایان سومری در تمامی شئونات زندگی خصوصی و عمومی آنان دخالت می‌کردند و آنان خدایان را نه به شکل نیروهای ماورای طبیعت بلکه به شکل انسان و رفتارهایی هم عرض با انسان تصور می‌کردند یعنی تمامی کارهایی که از یک انسان سر می‌زند یک ایزد و خدای بانو نیز مرتکب همان اعمال می‌گردد. درست بر همان سیاقی که در فرهنگ سومر حاکم بود.

اوس : پسوند مونث در زبان یونانی، باید گفت شاکلهٔ زبان یونانی را عناصر بیست و هفتگانه تشکیل می‌دهد و این عناصر اسطوره‌ای در طی زمان در زبان هلنی‌های ساکن در یونان با عدول از معانی اسطوره‌ای‌اشان معانی دیگرگونه‌ای در طی اعصار یافته‌اند و حتی با تغییر از حالت اسمی به حرف و یا به صفت و یا قید و حتی فعل، معانی اولیهٔ خود را گم کرده‌اند که از این رهگذر نیز «اوس» که خود یکی از عناصر اولیهٔ حیات به همراه «سو» است به پسوند در زبان یونانی بدل شده است. همانگونه که در بالا قید گردید یونانیان امروزی از اخلاف هلنی‌های از جنس آریایی هستند که درک و فهمی از مبانی فرهنگ و ارزش‌های دینی و بینش اسطوره‌ای نداشتند و از طریق شکار و نهب و غارت امرار معاش می‌کردند و صرفاً با این مفاهیم در حمله به جزیرهٔ کرت آشنا شدند و نظر به شأن و جایگاه اجتماعی که در آن از هیچ نوع مدنیتی برخوردار نبودند پس در طی زمان در مقابل فرهنگ برتر کرتی‌ها یا همان مهاجران سومری سر تعظیم فرود آوردند ولی از آنجایی که با مبانی اولیهٔ این فرهنگ بیگانه بودند تغییرات بس عظیمی در محتوا و معانی واژگان ایجاد کردند این توضیح را هم باید افزود که در طی تاریخ و در سه جغرافیای متفاوت اقوام موسوم به آریایی که از مرحلهٔ شکار به مرحلهٔ کشاورزی عبور نکرده بودند و بیگانه با مبانی فرهنگ و تمدن بودند و بلکه کارهایی از این دست را پست می‌شمردند فرهنگ بشری را مورد تاخت و تاز خود قرار داده‌اند و لطمات جبران ناپذیری به تمدن بشری وارد ساخته‌اند هر چند خود بعدها مرعوب فرهنگ و تمدن این سرزمین‌ها واقع شدند که متأسفانه امروزه خود را مالک آن تمدن‌ها جا می‌زنند. یکی در هند دیگری در فلات ایران و سومی در یونان.

اوس – تو – وُ : نام باستانی شهر قوچان

اوس : از خدایان اسطوره‌ای قوم سلت

اوس – مور : شکل اصلی واژهٔ اسمر نام یکی از اقوام باستانی، پر واضح است که با توجه به شکل ظاهری واژه، اقوامی بوده‌اند که در بینش اسطوره‌ای و دینی خود معتقد به

اوس بوده‌اند و ایزد «اوس مور» را در ثقل بینش اسطوره‌ای خود قرار داده بودند همانگونه که «سومور»ها در بینش اعتقادی خود سو را در مرکز ارزش‌های دینی خود قرار داده بودند و ایزد «سومور» را در بینش اسطوره‌ای خود مورد توجه قرار می‌دادند این توضیح را نیز باید افزود که واژهٔ «مور» از ترکیب دو عنصر «مو» و «اور» به دست می‌آید که بعدها به شکل «مار» و «میر» در آمده است و با آمدن هر یک از عناصر شانزدهگانه بر سر «مور» کلمات و واژگان گوناگونی در زبان اولیهٔ بشر ایجاد شده است که هر کدام بر نام ایزدی و ایزد بانویی دلالت می‌کند که واژگان سومور، اوس مور، آی مور، قومور، تومور، بومور، هومور، یومور، آن مور، این مور، گون مور، کومور، فومور، آل مور، آق مور، آب مور، اوت مور و اوم‌مور از این جمله‌اند که هر کدام این واژگان بر نام اقوام مختلفی در تاریخ اطلاق می‌گردد.

اوس – تور : اوس در زبان انگلیسی نیز از عناصر اسطوره‌ای محسوب می‌گردد و از محتوای آن می‌توان فهمید که عنصری در ارتباط با نور و روشنایی می‌باشد بر فرض «اوس» با ترکیب شدن با «تور» که آن نیز عنصری در ارتباط با نور و روشنایی می‌باشد ادغام شده و بر ستاره «aster» اطلاق گردیده با این توضیح که در شرق آذربایجان در شهر میانه نیز «اوس‌تور» نام روستایی است؛ در دورهٔ سومریان به شکل ایستر و در فلات ایران نیز در دورهٔ باستان به صورت استر نام شخص بوده است که با رفتن به زبان عربی به صورت اشتر در آمده است کلاً باید گفت که «اوس» و «تور» به همراه هم در زبان اسطوره‌ای بشر اولیه از واژگان کلیدی محسوب می‌شده و به همراه هم و با ادغام شدن در هم واژگان زیادی در زبان بشر اولیه ایجاد کرده‌اند و با آمدن در کنار عناصر بیست و هفت‌گانهٔ زبان، واژگانی از قبیل لواوس‌تور، سواوس‌تور، مواوس‌تور، کواوس‌تور، قواوس‌تور، رُاوس‌تور، فواوس‌تور، جواوس‌تور، هواوس‌تور، یواوس‌تور، نواوس‌تور، بواوس‌تور، تواوس‌تور، اوراوس‌تور، وُاوس‌تور، کون اوس‌تور، آی اوس‌تور، اراوس‌تور، آب اوس‌تور، آل اوس‌تور، آق اوس‌تور، آب اوس‌تور، آن اوس‌تور، این‌اوس‌تور، اوت اوس‌تور و اوم‌اوستور را به وجود آورده‌اند.

اوس– اوس : نخستین کسی که در اساطیر فینقی‌های ساکن در «سور» جرئت کرد به دریا برود. وی دو معبد برای آتش و باد برپای کرد و آنان را می‌پرستید و خون جانوران شکار شده را بر ستون معبد می‌مالید وی به همراه برادر خود «هاپ سور آن یواوس»، بعد

از مرگ، شخصیتی ایزدی یافت و مردم ستون سنگی گور او را می‌پرستیدند.ر.ک. اساطیر آشور و بابل ص۱۶۷

اوس- اوس : شهری در آسیای صغیر و رو به روی جزیرهٔ «لـواوس بـواوس» کـه بـه صورت «آزاوس» در آمده است.

اوس : نام روستایی در بین شهرهای کلیبر و اهر که به شکل آس در آمده است.

اوس- اوس : یکی از ایزد بانوان مصریان که به صورت ایزایس درآمده است باید گفت که واژهٔ «عزیز» نیز همان اوس- اوس است که به شکل عزیز در آمده است.

اوس- اوس : شهری باستانی در آسیای صغیر کـه در آن داریـوش سـوم از سـپاهیان اسکندر شکست خورد و به صورت ایس اوس نوشته می‌شود.

اوس : نام شهری در شهرستان لار در استان فارس

اوس : **os** دهان در زبان انگلیسی، که از لاتین وارد این زبان شده است همان گونه کـه در عهد باستان گروهی در ابعاد اسطوره‌ای در ارتبـاط بـا دهـان واژهٔ «آق اوس» را بـه کـار می‌بوردند گروهی دیگر بنا به بینش اسطوره‌ای خود صرفاً واژهٔ «اوس» را بـر دهـان اطـلاق می‌نمودند که یکی امروزه در زبان انگلیسی به صورت **os** به کار می‌رود و دیگری در زبـان تورکو به شکل «آغیز» رایج است.

اوس : نام چهار رود در انگلستان که به صورت UZ در آمده است.

اوس – ار : شکل اصلی واژهٔ آذر از اقوام تورکو ساکن در آذربایجان کـه نـام سـرزمین آذربایجان نیز از نام آنان اخذ شده است و با توجه به بینش اسطوره‌ایِ این قوم، نور آسمانی یعنی اوس توتم آنان بوده است و به همین سبب نیز در تاریخ بدین نام شهرت یافته‌اند ایـن نکته را نیز باید افزود که سرزمین آذربایجان از گذشته‌های دور بـه سـرزمین آتـش مـشهور بوده است و این امر نیز نشأت گرفته از این است که از آنجا که مردمـان ایـن سـرزمین بـه پرستش اوس می‌پرداختند و اوس توتم این مردم محسوب مـی‌گردیـده اسـت (در مقابـل مردمانی که سو را به مثابهٔ توتم خود برگزیده بودند و به پرستش سو پرداخته بودند) به تبع اوس بعد از کشف آتش به پرستش آتش و پاسداشت مقام این عنصر نیز پرداختند چرا کـه آتش به مثابهٔ یکی از تعینات اوس بوده است که خدای خورشید آن را برای انسان فرسـتاده است فی‌الواقع به جهت تفکر اسطوره‌ای مردمان این سرزمین در ارتباط بـا عنـصر آسـمانی یعنی اوس این مردمان در طی تاریخ به نام «اوس‌ار» شهرت پیدا کرده‌اند این نکته نیز شایان دقت است که سومریان به اولین انسانی که بعد از هاویه به زمین پای نهـاده اسـت «اراوس»

نام نهاده بودند که از نظر ما همان خورشید است و بنا به خوانده شدن این واژه از کدام سوی متوجه این امر خواهیم شد که هر دو واژه در ارتباط با خورشید هستند.

اوس – مو : نام رودخانه‌ای در تورکوستان شرقی که امروزه تحت سیطرهٔ چین است.

اوس- تو- مو : برادر بیلگه خاقان پادشاه گوگ تورکوها که به صورت «ایستمی» نوشته می‌شود.

اوس- قوی : نام پادشاه سومری قبل از توفان

اوس- آل : شکل اصلی واژهٔ عسل

اوس- مو- آن : نام مردانه در زبان عربی که به صورت عثمان نوشته می‌شود و در عربی به معنی بچهٔ سوسمار است لکن باید گفت این واژه قدر مسلم از طریق سومریان در زبان عربی وارد شده است و در زمرهٔ واژگان اسطوره‌ای می‌باشد.

اوس- کو : نام یکی از شهرهای آذربایجان که امروزه به صورت اوسکو نوشته می‌شود.

اوس- قو : از هیولاها و دیوان در دورهٔ سومری‌ها

اوس- یو- لو : از شهرهای کنیا که به صورت «ایس یولو» نوشته می‌شود.

اوس- مو- آن : از شهرهای روسیه

اوس- کو- من : از شهرهای قزاقستان

اوس- رُ – آل : نام فعلی کشور اسرائیل و همچنین قوم باستانی یهود

اوس- مو – ار- اوس : کوهی در یونان که به صورت ایس مار اوس درآمده است.

اوس- قو- رُ- اوس : نام جزیره‌ای در یونان باستان

اوس- ار- بو- آی- کان : شکل و صورت واقعی واژهٔ آذربایجان، همان گونه که پیشتر قید گردیده است نگرش کلی انسان باستان به شکلی اسطوره‌ای در ارتباط با حیات و کل آفرینش بوده است و بر این مبنا آنچه اصالت دارد در مرحلهٔ اول حیات، درک و بینش کلی انسان از طبیعت به صورت شهودی از محیط پیرامونی است یعنی فی‌الواقع آنچه شاکلهٔ هستی را رقم می‌زند عبارت از «سو» و «اوس» است حتی ارکان دیگر هستی یعنی عناصر ماورای طبیعی نیز به خاطر عدم درک شهودی چیزی در حد نیستی تلقی می‌گردید و در مرحلهٔ بعدی حیات است که این ارکان وجود پیدا می‌کنند و با درک آنها از جانب انسان و اعتقاد و باور انسان به آنها به تبع این بینش در ارتباط با مبانی اعتقادی و فلسفی ماورای طبیعی واژگان همجنس آنها نیز فرصت بروز و ظهور می‌یابند و اگر تا دیروز فقط واژگان از

جنس، سو و اوس می‌توانستند به جهت درک و فهم و شعور انسانی وجود داشته باشند؛ اکنون بنا به گستردگی فهم انسانی از هستی و اعتقاد پیدا کردن به ماورای طبیعت واژگان همجنس با آنها نیز باید خلق و ابداع می‌شدند و از همین رهگذر نیز دایرهٔ واژگانی بشر با استمداد از فهم و شعور در ارتباط با هستی و شکل انتزاعی فهم انسان که قبلاً صرفاً در حوزه امورات حسی می‌توانست به تعمق و توغّل بپردازد؛ اکنون انسان با عمیق‌تر شدن دایرهٔ فهم و اندیشه‌اش، واژگانی از جنس همان اندیشهٔ انتزاعی را ابداع کرد و اگر تا دیروز می‌توانست صرفاً بنا به اقتضای وجودی معرفت حسی خود، واژه‌ای هم جنس با سو را خلق نماید امروز با یاری جستن از قدرت خلاقانهٔ ذهن خویش و اعتقاد به مبانی ماورای طبیعت واژگانی از نوع، یو، بو، مو، جو، فو، رُ او، را بوجود آورد که هر کدام اینها بر ارواح و نیروهای مافوق طبیعت و ماورای آن دلالت داشتند و اگر تا دیروز اعتقاد بشر به این امر متکی بود که این صرفاً «سو» و «اوس» است که زندگی وی را در دست دارند و عناصر طبیعت خود دارای روح هستند و در حکم خدا می‌باشند انسان با یک مرحله گذار از شناخت و معرفت نسبت به هستی به این باور نائل آمد که این نیروهای ماورای طبیعت هستند که زندگی وی را اداره می‌کنند پس از فرایند گذر از مرحلهٔ برداشت‌های حسی به امور انتزاعی و ذهنی، واژگان این نوع تفکر نیز هم طراز با نوع بینش اعتقادی به مبانی هستی وجود پیدا می‌کند و هر یک از این واژگان در حکم یکی از آن عناصر ماورای طبیعی تلقی می‌گردند. بو، مو، هو، یو، رُ، نو، جو، فو هر یک نماینده و سنبل این عناصر ماورای طبیعت هستند که زندگی انسان را در ید قدرت خود دارند و در این راستا انسان نیز آنها را تقدیس و تکریم و تعظیم می‌نماید و هم طراز با سو و اوس آنها را نیز در دایرهٔ واژگان خویش وارد می‌سازد. پس زندگی انسان تلفیقی از عناصر و امورات حسی و مؤلفه‌های نامحسوس ذهنی و انتزاعی می‌باشند. اگر یک رویهٔ واژهٔ «اوس ار بو آی کان » مربوط به عناصر حسی همچون اوس، آی، گون یعنی نور، آتش و اشعه‌های مربوط به خورشید و سپیده دمان است رویهٔ دیگر آن «بو، کو، آن» از عناصر و خدایان نامحسوس می‌باشند که در سر وقت مقتضی از آنها سخن خواهیم گفت. در رابطه با این واژه باید گفت که بنا به عدم فهم و درک نسبت به مبانی اسطوره‌ای از گذشته‌های دور و بوجود آمدن افسانه‌های بی‌پایه و اساس در وجه تسمیه آن و فقدان درک و شعور نسبت به پدیده‌های درگیر با این واژه و نبود سواد و آگاهی تورکو در ارتباط با این سرزمین در دورهٔ معاصر و بوجود آمدن منازعات سیاسی، همگی اسباب و عللی را بوجود آورده است تا حقیقت امر در ارتباط با

این واژه در ورای اغراض و سیاست بازی‌های عده‌ای خاص پنهان ماند تا جایی که عده‌ای آن را به نام یک سر کردهٔ نظامی اسکندر بند می‌کنند و عده‌ای آن را آذرآبادگان می‌نامند و بر همین سیاق عده‌ای آن را جهت به منصه ظهور رساندن اندیشه‌های آلوده به تعصبات نژادی خاص خویش، به نژادی موهوم بند می‌نمایند که فی‌الواقع به جهت عدم وجود بسترهای مناسب برای طرح موضوعات علمی از یک سوی و فقدان دانش کافی در ارتباط با فرهنگ تورکو و تاریخ و زبان و جغرافیا و اساطیر آن انواع نیرنگ بازی‌های قلمی در چند دههٔ گذشته بازار خوبی جهت ارائه افکار مسمومی از این دست مهیا ساخته است. به هر تقدیر واژهٔ آذربایجان برساخته شده از مفاهیم و عناصر اسطوره‌ای همچون اوس- ار- بو- آی- کان می‌باشد. که کان نیز خود شکل دیگری از واژه گون در معنی آفتاب است. این موضوع نیز شایان دقت می‌باشد که از منظر دینی وآئینی مردمان این سرزمین در زمرهٔ گروه‌هایی بودند که «اوس» را به مثابهٔ توتم خود برگزیده بودند و به همین خاطر نیز به آنها «اوس ار» می‌گفتند یعنی انسان‌هایی که «اوس» را الههٔ خود قرار داده بودند و آن را می‌پرستیدند همان گونه که سومریان «سو» را می‌پرستیدند و همان طور که قید گردید واژهٔ «اوس ار» در دورهٔ تاریخی به اوزآر و سپس آذر تبدیل گردیده است.

اوس- سو : نام کوهی در یونان باستان که به صورت اوس سا USSA در آمده است.

اوس- ار- لو- آق : نام نوعی دانه‌های گیاهی که در دور کردن چشم زخم به کار بورده می‌شود که خود نوعی تفکر و بینش اسطوره‌ای تلقی می‌شود و در فارسی بدان اسفند گویند که تکواژ اول آن نیز اوس می‌باشد و امروزه در تورکو به صورت اوزارلیک نوشته می‌شود.

اوس- لو- آن : شکل واقعی کلمهٔ «اسلان» در تورکو، بنا به اعتقاد انسان‌های باستان و در باور اسطوره‌ای شیر فرزند خورشید و آسمان است که در ارتباط با کلمه شیر بدان اشاره کردیم و بر همین نحو نیز اوس که خورشید یکی از تعینات آن است بر شیر اطلاق می‌گردد و «لو» در باور انسان اولیه واژه‌ای در ارتباط با ایزد نگهبان انسان می‌باشد و واژهٔ «آن» که در سر وقت خود از آن یاد خواهیم کرد در ارتباط با خدای آسمان می‌باشد.

اوس- آق: اسم شهری بود در خوراسان که در عهد باستان بدان پارسووا هم می‌گفتند.

اوس- آق : شکل حقیقی واژهٔ اوشاق در تورکو با این توضیح که در بین اسطوره‌های انسان‌های اولیه مقولهٔ زایش در زمرهٔ مفاهیم مقدس تلقی می‌شد و اوشاق خود به مثابهٔ

نعمتی است که بر انسان ظاهر می‌گردد و حتی دوغماق که برای فعل طلوع کردن کاربورد دارد در ارتباط با امر زایش می‌باشد چون از منظر اسطوره‌ای خورشید بعد از مرگ که هر روز در غروب می‌میرد سحرگاهان تولدی دوباره می‌یابد.

اوس- اوم : شکل اصلی واژهٔ اوزوم در معنی انگور در زبان تورکو همان طور که گفته شد بر اساس طرز تلقی و بینش مردمان اولیه هر پدیده‌ای عناصر سازنده‌اش همان خدایان می‌باشند که از این رهگذر بنا به موضوع توتم گروهی بر فرض اجزای سازندهٔ این میوه را «اوس» + « اوم» می‌دانستند و گروهی دیگر اجزای سازندهٔ این میوه را «آن» + « قور» انگور می‌دانستند و گروهی دیگر بر این اعتقاد بودند که عناصر «آن» و «آب» در آفرینش این میوه دخالت دارند که امروزه در زبان عربی کار بورد دارد و بدان «عنب» می‌گویند. باید گفت اوم به مثابهٔ یک عنصر مرکب با عناصر شانزدهگانه ترکیب شده و واژگان متعددی را می‌سازد که واژگان اوس‌اوم، سواوم، تواوم، هواوم، یواوم، رُاوم، کواوم، بواوم، نواوم از این زمره‌اند.

اوس- تو- اوس : نام یکی از شهرهای قدیمی فلسطین در کنار دریای شمال اوسقلان و در مغرب بیت المقدس که به صورت آزتوس در آمده است.

اوس- تور : شکل حقیقی واژه «اژدر» که در اصل به ماری افسانه‌ای اطلاق می‌شده است. باید گفت عنصر اسطوره‌ای «اوس» با عناصر شانزدهگانهٔ اسطوره ساز ادغام شده واژگان متعددی را به وجود می‌آورد بر فرض با ادغام با تور، قور، مور، کور، بور، سور، هور، فور، نور، جور، یور، لور، وُر کلماتی بسان اوس‌تور، اوس‌کور، اوس‌قور، اوس‌مور، اوس‌بور، اوس‌سور، اوس‌هور، اوس‌فور، اوس‌نور، اوس‌لور، اوس‌جور، اوس‌یور و اوس‌وُر را به وجود می‌آورند و سپس با عناصر یازدهگانهٔ مرکب نیز ترکیب شده و واژگانی همچون اوس‌ار، اوس‌آق، اوس‌آی، اوس‌کون، اوس‌آب، اوس‌آل، اوس‌اوت، اوس‌آن، اوس‌این، اوس‌آه و اوس‌اوم را به وجود می‌آورد.

اوس- لو- آند : نام سرزمینی در اروپا، سرزمینی که آتشفشان‌های آن گاه و بی‌گاه این سرزمین را پر از دود و آتش می‌سازند. در این سرزمین علی‌رغم هوای سرد و سخت ۸۰۰ چشمهٔ آب گرم وجود دارد که بعضی از این چشمه‌ها فواره‌هایی به ارتفاع ۸۰ متر از خود ایجاد می‌کنند و آب گرم و بخار آن به اوج آسمان می‌رسد، واژه اوس به شکل ایس تلفظ می‌گردد و «لو» خود واژه‌ای اسطوره‌ای است که در میان سومریان نیز کاربورد داشته و در معنی ایزد نگهبان انسان است و تکواژ آخر یعنی آند در رابطه با اوج و بلندی بکار می‌رود.

اوس- آق : در تورکو به معنی روشنایی می‌باشد که به صورت ایشیق در آمده است.

اوس- آن- لو : نام یکی از قبایل تورکو که بیشتر در زنجان ساکن هستند.

اوس- آل- او : نام روستایی در حوالی اورمیه که به صورت اوصالو نوشته می‌شود.

اوس – قور : شکل حقیقی واژه عسگر

اوس- فو- اوس : دهکده‌ای در مرو و روستایی در اصفهان که به شکل اسفس نوشته می‌شود.

اوس- قو- لان : دهکده‌ای در بلخ که به شکل عسقلان نوشته می‌شود.

اوس- این : از شهرهای سومریان که به صورت ایس‌این نوشته می‌شود.

اوس- کور : اسب و خدای خورشید در زبان سومریان که به صورت ایش کور نوشته می‌شود.

اوس- ایس : در تورکوی باشقیرد و تاتاری در معنی پیشرفت و تکامل می‌باشد.

اوس- آن : نام سلسله‌ای از پادشاهان در سومری که به شکل ایس‌آن نوشته می‌شود.

اوس- آی : شکل واقعی کلمهٔ عیسی، این واژه در انگلیسی به شکل کریس‌توس و در آلمانی به شکل یوسواوس و در فرانسوی به صورت ژئراوس و در هلندی به شکل یزاوس نوشته می‌شود که همگی در ارتباط با عناصر اسطوره‌ای هستند.

اوس- مو- نو : در معنی(سخن من) که بر روی سکه‌های دوره تیمور حک شده بود.

اوس- آق : در زبان تورکوی باشقیرد به اوجاق گفته می‌شود. یعنی فی‌الواقع شکل حقیقی کلمهٔ اوجاق «اوس‌آق» است.لازم به ذکر است که «آق» در اینجا پسوند نیست و خود به همراه اوس از عناصر اسطوره‌ای می‌باشد.

اوس- آن- قور : نام طایفه‌ای از تورکمن‌های آنایلی

اوس- آق : زهدان و رحم دان در زبان تورکو

اوس- داغی : نام روستایی در شهرستان مرند که به شکل آس داغی درآمده است.

اوس- ار – آن : نام روستایی در حومهٔ خدا آفرین در آذربایجان بر ساحل آراز

اوس- او- بو- اوس : روستایی در سردری تبریز که به شکل اوس بوز نوشته می‌شود.

اوس- آن : از شمن های زمان چنگیز که چنگیزخان به او عنوان بیگی داد و طبق سنن جاریه اسب سفید و جامهٔ بلند سفیدی به او عطا کرد ر.ک صحرانوردان ص ۳۵۹

اوس- مو : نام رودی در سرزمین‌های اویغورها در تورکوستان شرقی

اوس – قو– لو : کوهی در محدودهٔ شهرستان تاکستان

اوس– نو : از شهرهای اسپانیا

اوس – نو : کوهی در محدودهٔ شهرستان خلخال که به صورت «ازنو» در آمده است.

اوس– این : کوهی در شهرستان شهرکرد

اوس – تو– مو : از خاقان‌های گوگ تورکوها که به صورت ایستمی درآمده است.

اوس– تو– ار: نام روستایی در شهرستان میانه

اوس– اوت : شکل اصلی شیر در زبان عربی، باید گفت واژگان شیر، اسلان و اسد در ارتباط با آتش، خورشید و نور می‌باشند. یعنی این حیوان به مثابه فرزند خورشید است .

اوس – مو : شکل واقعی واژهٔ اسما در عربی

اوس – بو : شکل حقیقی واژهٔ اسب در فارسی که در اثر چکش کارهای زمانه به شکل اسب در آمده است، در بینش اساطیری اسب از آسمان فرود آمده و فرزند خورشید است و از حیث واژگانی نیز این تفکر در میان ملل گوناگون خود را نشان می‌دهد در فارسی «اوس بو» در سومری «اوس‌کور»، در بعضی از لهجه‌های تورکو «اوس» در زبان آلمانی springer که تکواژ اول در ارتباط با اوس است در انگلیسی «horse» باز تکواژ دوم در ارتباط با اوس است در عربی «فرس» باز تکواژ دوم کلمه در ارتباط با اوس می‌باشد و در یونانی «آق‌اوس» که باز تکواژ دوم اوس است.

اوس– مور : که به شکل اوس‌مو نیز به کار می‌رود از خدایان فرعی سومریان بود وی از خدایان دو چهره و وزیر انکی در میان سومریان بود که بی‌تردید اسطورهٔ ژنوس روم اخذ شده از این بینش سومریان می‌باشد. «اوس مور» نام یکی از اقوام باستانی نیز بوده است.که احتمالاً از جامعهٔ سومری منفک گردیده بودند و از حیث اسطوره‌ای در مقابل خدای سومور از خدایان سومری به ایزد «اوس مور» ایمان آورده بودند و به خاطر نام این ایزد نیز بدین نام اشتهار یافته‌اند.

اوس– آق : شکل واقعی کلمه عشق که بسان ایشیق بدین شکل درآمده است یعنی در وهلهٔ اول به شکل اوس اوق و سپس به ایسیق و ایشیق و عشق تبدیل شده است.

اوس– بای : زیبا و قشنگ در زبان تورکوهای داغستان و دربند

اوس– بک : نام شاخه‌ای از تورکوها در آسیای میانه که امروزه کشور ازبکستان را درست کرده‌اند. فی‌الواقع کلمه اوس با ترکیب شدن با واژهٔ بک در معنی بزرگ و آقا در تورکو واژهٔ اوس‌بک و یا اوزبک در معنی نور بزرگ و پرشکوه را بوجود آورده است.

اوس- تو- آن- بول : شکل حقیقی واژهٔ استانبول

اوس- آق : نام یکی از بزرگان اوغوز

اوس- قوج : شعلهٔ آتش، زبانه آتش در تورکو

اوس- مو : رودی در تورکوستان که کاشغری در دیوان لغات از آن یاد کرده است.

اوس- این : برق، جرقه در تورکو که به صورت ایشین در آمده است.

اوس- آن- لو : نام چهار روستا در مناطق مختلف اورمیه که به صورت حسنلو در آمده است. علی‌رغم تصور رایج در میان تودهٔ مردم این واژه برگرفته از اسم خاص حسن نیست این کلمه بر ساخته از واژهٔ اوس+ آن + لو می‌باشد و بر اثر چکش کاری‌های زمانه و الزاماً بر اثر کم رنگ شدن نقش اسطوره‌ای واژهٔ اوس و فراموش شدن این واژه و بار معنایی آن، در دوره تاریخی به صورت «حسن لو» در آمده است و ما حتی امروزه واژهٔ اسطوره‌ای «اوس آن لو» را در بعضی از اسامی خاص داریم که فی‌الواقع شکل اصلی حسنلو است.

اوس- کان : نام روستایی در کنار دریاچهٔ اورمیه در همسایگی روستای گمیچی که به صورت عیسی‌کان در آمده است و کان شکل دیگر گون است.

اوس- این- قور- آن : نام دره‌ای در نزدیکی روستای بند در بخش سومای اورمیه که به صورت آس این قورآن در آمده است.

اوس- یو- اوس : یکی از رودهای جاری در یونان در پلوپونز که به دریای کورنت می‌ریزد و به صورت آزویوس در آمده است.

اوس- بو- اوس- تو- آن : دو روستا در اورمیه که به شکل هسپستان در آمده است.

اوس- یو- آق : نام شهری در اوزبکستان

اوس- لو : نام پایتخت نروژ

اوس- آق- چای : نام شهری در داغستان در قفقاز شمالی

اوس- پنسکی : شهری در قزاقستان

اوس- تور : نام شهری در سوئد

اوس : از روستاهای شهرستان کلیبر که به صورت آس در آمده است.

اوس- کو- مو : شکل و صورت اصلی واژه اسکیمو

اوس- تو- یو- آق : از اقوام تورکوی ساکن در سیبری، بنا به اعتقاد آنها الهه‌ای بر روی یک کوه آسمانی هفت طبقه نشسته است و سرنوشت انسان را به مجرد اینکه بر روی

درختی با هفت شاخه متولد می‌شود، می‌نویسد ر.ک. میرچا الیاده «شمنیسم» ترجمه محمد کاظم مهاجری، ص ٤١٦

اوس- مو- اوس : از خاقان‌های اویغوری که به صورت اوزمیش درآمده است.

اوس- قو- کو- نور : منطقه‌ای در حوالی تبت که بر سر آن از گذشته‌های دور مابین تورکوها و چینی‌ها و تبتی‌ها نزاع بوده است.

اوس- مو- آن : در معنی سما، شکل اصلی واژهٔ آسمان

اوس- کو- آی : آسمان در زبان انگلیسی که به شکل Sky درآمده است.

اوس- کو- آل : در اسطوره‌های اسکاندیناوی نام گرگی که خورشید را به دهان فرو می‌بورد.

اوس- کو- سو: از روستاهای شهرستان ماکو که به صورت ایشگه سو نوشته می‌شود.

اوس- لو : از روستاهای اطراف اورمیه که به صورت عیسی لو نوشته می‌شود. باید گفت که اولاً خود کلمه عیسی اصل‌اش برساخته شده از دو واژهٔ اسطوره‌ای اوس و آی است و ثانیاً در هر کجا که در ایران روستایی به نام «اوس لو» بوده است متاسفانه به جهت عدم فهم اسطوره‌های مربوط به «اوس»، آن را به کلمهٔ عیسی بدل کرده‌اند همان طور که واژهٔ «آل» به علی بدل شده است.

اوس- تو : نام کوهی در آلاسکا که به صورت «ایس تو» در آمده است.

اوس- کو- بو : نام شهری در سیبری که به صورت «اوس کوبا» در آمده است.

اوس- باغ : از شهرهای تورکیه

اوس- مو- اوت : نام رودخانه‌ای در جمهوری آذربایجان که به شکل اسمی اوت درآمده‌است.

اوس- مو- کو- مور : از روستاهای اطراف شبستر که به شکل ایسمی کمر نوشته می‌شود.

اوس- مو- اوت : دربان و نگهبان «انکی» خدای زمین و خرد در میان سومریان

اوس- ار- اوس : از خدایان مصری، برخلاف تفکر رایج که در آن «اوس‌اراوس» خدای بارور کنندهٔ مزارع محسوب می‌شود باید گفت اگر اینگونه هم باشد چنین چیزی بعدها به وجود آمده است آنچه واضح و مبرهن می‌باشد این است که «اوس‌اراوس» خدایی در ارتباط با روشنایی و خورشید بوده است و یکی از توتم‌های مصریان باستان محسوب می‌شده است و فی‌الواقع همان گونه که قبلاً گفته شد یکی از منازعات اساسی در بین اقوام

اولیه مربوط به باورهای توتم گونهٔ آنها بود و از این رهگذر به ستیز و دشمنی با همدیگر می‌پرداختند که نمونهٔ بارز آن اسطورهٔ رستم و سهراب است که تفصیلاً در صفحات جلوتر بدان خواهیم پرداخت در ارتباط با «اوس‌اراوس» نیز باید گفت وضع بر همین منوال است که در مصر باستان از آنجا که مردمان این سرزمین در زمرهٔ مردمانی بودند که اعتقاد راسخی به عنصر «اوس» داشتند و آن را خدای خود به شمار می‌آوردند و در مقابل، «سو» را که توتم بخش دیگری از مردمان در جای دیگر بود دشمن خود می‌دانستند چنین اسطوره‌ای را خلق کرده‌اند. پس در کل باید گفت ریشهٔ این اسطوره منوط و مربوط به دو عنصر اولیهٔ حیات می‌باشد یعنی «سو» و «اوس»، که حتی رگه‌هایی از حقیقت اولیهٔ این اسطوره هنوز باقی مانده است که در ماجرای «ست» و «اوس‌اراوس» آن را مشاهده می‌کنیم که در آن «ست» که در اصل مصریان بدان «سوتوآق» می‌گفتند و در سیر زمان به «ست» بدل شده است و نماینده و توتم بخشی از مردمانی که آن را در ثقل ارزش‌های دینی خود قرار داده بودند؛ محسوب می‌شد؛ در صدد از بین بوردن «اوس‌اراوس» بر می‌آید و النهایه او را کشته و به دریا می‌اندازد. این موضوع را نیز باید افزود که همان گونه که گفته شد خورشید و روشنایی به مثابهٔ خدای خدایان مصر باستان بود و برتر از همهٔ خدایان در زندگی مصریان نقش ایفا می‌کرده است و از همین رهگذر نیز نام‌های متعددی بر آن در موقعیت‌های مختلف می‌نهادند که اتم، آمون، اوس‌اراوس (اوزیریس)، هوراوس از آن جمله است. این موضوع نیز شایان ذکر است که در زبان لاتینی به خوک سواوس می‌گویند و در اساطیر یونانی سواوس یا همان خوک روح اوس‌اراوس به هنگام کشت بود و به هنگام درو روح «ست» بود. رومیان نیز هنگامی که باد در میان گندم‌زار می‌وزید می‌گفتند روح خوک در میان گندم‌زار است. که از اینجا معلوم می‌شود اصل اسطوره به موضوع سواوس بر می‌گردد.

اوس- ار : بتی در میان اعراب و نام پدر حضرت ابراهیم که بعدها به شکل آذر در آمده است.

اوس- آی : از بت‌های اعراب که به شکل عزّی در آمده است. محققین نام او را از نام الههٔ بابلی «عزوسری – ملک آتش» مشتق می‌دانند ملک آتش همان عشتار است که در زبان آرامی «استیرا» تلفظ می‌شود و کلمهٔ ستاره هم در زبان فارسی و انگلیسی از آن مشتق است. شاید عشتار ستارهٔ زهره باشد که در یونانی افرودیت و در فارسی آناهیتا نامیده شده است. در قدیم نام این خدای (عزا – ایستار- آناهیتا) وُنواوس بوده است بنابراین پرستش عُزّی در

عربستان دنبالهٔ پرستش ایشتار یا زهره بوده است که از بابل بـه آنجـا سـرایت کـرده اسـت. ر.ک. جامعه شناسی دین ص۱۶۱

اوس – رُ : نام زنانه در عربی که امروزه به شکل عذرا در آمده است.

اوس- تور: نام خدای آسمان در اساطیر اتیوپی

اوس- بو- یو- اوس : نام سه تن از قدیسان مسیحی

اوس – تو – رُ : شکل اصلی واژهٔ آستارا از شهرهای آذربایجان باید گفت واژهٔ استرالیا با این واژه یعنی آستارا از یک ریشه هستند فی الواقع صرفاً دو عنصر «لـو» و«یـو» از منظـر اسطوره‌ای و نگاه توتمی به «اوس‌تورُ» اضافه شده است.

اوس – تو – رُ : (آستراخان) از شهرهای تورکوها در شمال قفقاز در کنار دریای خزر

اوس – گون : از نام‌های باستانی دریای خزر

اوس – کون : شکل اصلی واژهٔ اشکان

اوس – کون : شکل اصلی واژهٔ اوشگون در معنی ریواس در تورکو

اوس – آن : رودخانه در زبان تورکوی قزاقی

اوس – نو – نو : سرزمینی در بین النهرین در دورهٔ سومر که بـه شـکل اشـنونا نوشـته می‌شود.

اوس – نو : از شهرهای غرب آذربایجان که به صورت اوشنو و اشنویه در آمده است.

اوس – تور: شکل اصلی عشتار در سومری که به عربی وارد شده و به صورت اشتر به کار می‌رود واژهٔ استار در انگلیـسی و واژهٔ اژدر نـام مردانـه در تورکـو نیـز از همـین کلمـه برساخته شده‌اند.

اوس – مو – اور : شکل اصلی واژهٔ ازمیر نام یکی از شهرهای تورکیه، باید گفـت واژهٔ اسمر در زبان عربی نیز از این واژه یعنی «اوس‌مور» درست شده است.

اوس – کو : نام روستایی در بوسنی و هرزگووین

اوس – مو : نام یکی از امیران منطقهٔ داغستان در دورهٔ شاه سلیمان صفوی که خـود از خاندان معروف اوسمی‌ها بود.

اوس – آق : نام مادر ضحاک

اوس – مو : نام یکی از قبایل تورکو سـاکن در شـمال آذربایجـان کـه مـدتها در دورهٔ قاجار در تاریخ سیاسی و نظامی منطقه نقش ایفا کردند.

اوس – بو – اوس – لو – قو : از فرمانروایان چرکس که پسرش آل قیلیج به دربار مسکو رفته و غسل تعمید داد و نام ایوان بر خود گرفت و به عنوان عامل روس‌ها در راستای تصرف سرزمین تورکوها گردید.

اوس – تور : stier اسب در زبان آلمانی

اوس – تور : steer اسب در زبان انگلیسی

اوس – ماق – لو : از شاخه‌های رود چم گوره قلعه در شهرستان سقز

اوس- رُ : شکل اصلی واژهٔ عاشورا که در زبان عربی بدین شکل در آمده است این واژه بی‌شبهه در زمرهٔ واژگان اسطوره‌ای بشر می‌باشد که دو عنصر «اوس- رُ » در وجود آن نقش دارند و حتی در میان عبرانیان خیلی پیشتر شناخته شده بود و در این روز بود که خداوند توبهٔ آدم را پذیرفت و کشتی نوح در این روز بر خشکی فرود آمد و عیسی بن مریم در این روز زاده شد و موسی و ابراهیم در این روز رهایی یافتند و در این روز آتش بر ابراهیم سرد گردید و در این روز چشم یعقوب بینا شد. یوسف از چاه بیرون آمد سلیمان از نو به پادشاهی رسید گرفتاری و اندوه از قوم یونس برداشته شد بدبختی و بیچارگی از ایوب دست کشید دعای زکریا به اجابت رسید و یحیی را به او بخشید. ماحصل کلام اینکه این واژه ربطی به عشر در معنی ده ندارد. پس عاشورا یک واژهٔ مقدس در زبان بشری است و به ناچار رمز و رازی مقدس در لابلای این واژه نهفته است فی الواقع این روز عصارهٔ تاریخ بشری است. روزی که تمامی تاریخ بشر به مثابهٔ پرده‌ای در آن به نمایش در آمد تمامی نیکی‌های عالم؛ ایثار، فداکاری، گذشت، مظلومیت، رشادت، قهرمانی، جوانمردی، آزادگی، مقاومت، یک سویهٔ آن بود و تمامی پلشتی‌های عالم با سبوعیت تمام دیگر سویهٔ آن بود. لازم به ذکر است که واژهٔ «اسرا» نام یکی از سوره‌های قرآن و نیز واژهٔ عذرا نام شخص در عربی اصل‌اشان همان «اوس‌رُ» است.

اوس – کند : از شهرهای قدیمی در تورکوستان در دورهٔ اسلامی

اوس : نام شهری در همدان در زمان ابن حوقل

اوس – گون : نام منطقه‌ای در قورقیزستان

اوس – کور : خدای توفان در میان سومریان که قدرت توفان‌ها در دست وی بود

اوس – بور – تو – کو – اوس : شکل اصلی نام اسپارتاکوس که علیه روم قیام کرد.

اوس – تور : روستایی در میانه

اوس – نو : روستایی در هورآند در قره داغ آذربایجان

اوس – بو – اوس : روستایی در سردری تبریز

اوس – آن : روستایی در اورمیه در محال باراندوز چایی

اوس – بو : روستایی در خلخال از شهرهای آذربایجان

اوس – تور : روستایی در مشکین شهر

اوس – کو – بو – اوس : شکل اصلی واژهٔ اشکبوس از قهرمانان تورکو در شاهنامه

اوس- بور- توس : اصل واژه **asbrtos** که در قرون وسطی به سنگ افسانه‌ای گفته می‌شد که به محض آتش گرفتن هرگز خاموش نمی‌گردید.

واژگانی که در آفرینش آنها قو نقش اول و برتر را دارد

شکل گیری، آفرینش و تکوین اسطوره‌ها، واژگان و زبان، مرهون پدیده‌ها و عناصر طبیعی بوده است و فی‌الواقع با تأثیر گذاری عناصر طبیعی بر روح انسان و متقابلاً واکنش‌های ذهنی انسان در مواجهه با پدیده‌های طبیعی، موجبات شکل گیری اسطوره‌ها، واژگان و زبان گردیده است.

انسان با سهولت تمام با بهره گیری از حواس ظاهری به این درک از هستی نائل آمد که پدیده‌هایی از قبیل خورشید، آب، ماه، ستاره، آذرخش و عناصر دیگر از این دست زندگی وی و هستی را در ید قدرت خود قرار داده‌اند؛ پس از این رهگذر انسان این عناصر را در حکم خدای هستی و عامل اصلی حیات تلقی نمود.

ذهن بشر اولیه فاقد درک عمیق از هستی بود و به صورت ساده گزینی و درک و دریافت شهودی، عناصر طبیعی را در حکم خدایگان خود قرار می‌داد و این امر حتی تا این اواخر در میان ملل گوناگون خود را نشان داده است. محمود کاشغری از دانشمندان تورکو زبان در این ارتباط در قرن پنجم هجری می‌گوید: کافران (منظور تورکوهایی که به دین اسلام نگرویده‌اند) آسمان، خورشید، درخت و آب را پرستش می‌کنند ر.ک دیوان لغات تورک ص۹۵۹ اما در گذر زمان بر اثر تعمیق اندیشه و مبانی فکری بشری به آن سوی هستی و ماورای طبیعت، انسان در راستای فرایندهای شناخت نسبت به هستی، با عبور از امورات حسی امورات انتزاعی و غیر حسی را جایگزین امورات عینی نمود و از این رهگذر تفکری نوین نسبت به طبیعت و ماورای آن را خلق نمود؛ پس در راستای خلق اندیشه‌ای نوین که از جنس دیگر بود واژگان نوین و تازه‌ای را در ارتباط با نوع اندیشگی خویش خلق کرد که البته تابعی از واژگان در ارتباط با امورات حسی بود؛ یعنی فی‌الواقع هر چند آن واژگان اولیهٔ بشری به شکل عینی قابل درک بودند لیکن واژگان مستحدث به شکلی مجرد و انتزاعی به نظر می‌رسیدند. اما طریقهٔ ساخت واژگان مجرد و انتزاعی نیز بر آمده از عنصر «سو» بودند و «قو» یکی از این واژگان از جنس «سو» می‌باشد. هر چند که یکی از سنخ امورات حسی و دیگری از سنخ امورات مجرد و انتزاعی است. «قو» به همراه لو، مو، بو، جو، فو، رُ، او، تو، یو، هو در ارتباط با آن سوی کائنات و ماورای هستی و طبیعت می‌باشند که تحت تأثیر «سو» بوجود آمده‌اند؛ این عناصر در زمرهٔ امور حسی نبودند و در ارتباط با خدایان و ارواحی بودند که نقش شایانی در زندگی انسان داشتند لیکن قابل رؤیت

نبودند و انسان جهت پاسداشت مقام آنها مجبور بود آیین‌های مقدسی را بجای آورد و رای و نظر ارواح مقدس را به جانب خویش ترغیب نماید؛ چرا که با گذر از دورهٔ اولیه زندگی، انسان اکنون به اوراح مقدس در ارتباط با حیات خویش اعتقاد پیدا کرده بود و به همراه عناصر اولیهٔ حیات یعنی سو و اوس و تعینات آنها از قبیل خورشید، ستاره، ماه، درخت، کوه، و غیره آنها را نیز در زمرهٔ خدایان خود قرار داده بود و امورات انتزاعی و مجرد از جنس یو، رُ، او، بو، جو، مو، وُ، هو که هر کدام نمایندهٔ یکی از ارواح حاکم بر زندگی بشر بودند نیز در مرکز توجه انسان اساطیری قرار گرفتند و مورد تعظیم و تکریم واقع شدند که «قو» هم یکی از این عناصر در ارتباط با زندگی انسان تلقی می‌گردید که در سطوح مختلف حیات انسان خویشتن را نشان می‌دهد.

«قو» از همان آغاز آفرینش، به نوعی در اساطیر ملل مختلف خود را نشان می‌دهد. از جمله در اسطورهٔ آفرینش تورکوها همان گونه که مشاهده کردیم:

در آغاز فقط آب بود، همه جا پوشیده از آب بود و همه جا را آب فرا گرفته بود «آل- سو- قو- آن» خدای آبها بر فراز آب‌ها به صورت غاز (قو اوس) در حال پرواز بود و برای فرود آمدن جایی نداشت.

در اساطیر بعضی دیگر از ملل نیز به نوعی می‌توان «قو» را مشاهده کرد که در بدو آفرینش حضور و ظهور دارد لازم به توضیح است که منظور و مراد از قو یا قاز صرفاً خود پرنده نمی‌باشد. بلکه آن روح حاکم بر هستی است که خود را به صورت قو یا قاز نشان می‌دهد چون همان گونه که بیشتر اشاره کردیم این قدرت و روح حاکم بر هستی مجرد و انتزاعی است و به چشم دیده نمی‌شود انسان اسطوره‌ای آن را برای هر چه بیشتر حس کردن به شکل پرنده‌ای در می‌آورد تا آن را درک و فهم نماید و بنا به اسطوره‌ها خدایان خود را به کسوت هر نوع پدیده و عنصری متجلی می‌سازند.

قو بعدها در نظر انسان به شکل خدای هستی تجلی پیدا کرد و در بعضی از زبان‌ها بر نام خداوند اطلاق گردید یعنی واژهٔ قو در بر گیرندهٔ نام خداوند شد و همراه با آن بر دیگر پدیده‌های هستی نیز این نام تعمیم داده شد که به نظر انسان این روح و قدرت ازلی و ابدی کل کائنات را در ید قدرت خود داشت و در بوجود آوردن آنها نقش اساسی به خود اختصاص داده بود «قو» با ادغام شدن با عناصر شانزده‌گانه سبب به وجود آمدن واژگانی از قبیل «قوسو» «قواوس» «قوتو» «قوفو» «قولو» «قونو» «قوکو» «قوبو» «قوجو» «قومو» «قورُ» «قووُ» «قوهو» «قویو» «قواو» و«قوقو» می‌شود و سپس با ادغام با عناصر مرکب یازدهگانه

موجب شکل گیری واژگانی از قبیل «قوار» «قوکون» «قوآی» «قوآل» «قوآب» «قوآق» «قـوآه» «قواین» «قوآن» و «قواوت» می‌گردد و سرانجام با ترکیب شدن با عناصـر بیـست و هفتگانـه موجب شکل گیری خیل عظیمی از واژگان در زبان‌های گوناگون می‌شود که در اینجا ما بـه واژگانی که در برگیرنده این عنصر می‌باشند و به نوعی با نام این پدیـده تعریـف و تحدیـد می‌شوند؛ اشاره می‌کنیم.

قو : نام پرنده ای در تورکو که در بسیاری از اسطوره‌ها نقش خدا را ایفا می‌کند.

قو : از روستاهای استان سیستان و بلوچستان

قو : کوهی در شهرستان تاکستان دهستان دو دانگه

قو – سو – تور – اوس : نام دیگر زیوسوره یا اوتونوپیشدیم در حادثهٔ توفان که به شکل «قوزو سوتورس» قید شده است.

قو : کوهی در محدودهٔ شهرستان مشکین شهر دهستان مشکین در استان اردبیل

قو : کوهی در محدودهٔ شهرستان زاهدان دهستان چشمهٔ زیارت

قو : کوهی در محدودهٔ شهرستان نیک شهر دهستان مهبان

قو : از کوههای واقع در جمهوری آذربایجان

قو– او : از روستاهای شهرستان خدابنده در استان زنجان

قو– جان : از روستاهای بخش مرکزی شهرستان قوروه که اصل آن باید قـو– جـو– آن باشد.

قو– اوس– لو : از روستاهای دهستان فورقان در قزوین

قو– سو : شکل و صورت اصلی واژه قوزو (گوسفند) یعنی آنچه در وجود این حیـوان و هستی وی دخالت دارند دو عنصر قو و سو می‌باشد.

قو– سو– وُ – آند : شکل حقیقی و اسطوره‌ای واژهٔ گوسفند، همـان گونـه کـه بنـا بـه بینش اسطوره‌ای عده‌ای در موجودیت و هستی قوزو دو عنصر قو و سو دخالـت دارنـد در بینش اسطوره‌ای عده‌ای دیگر در موجودیت این حیوان چهار عنصر قو – سـو– فـو – آنـد دخالت دارند و این نیز برخاسته از نوع نگرش توتم گونهٔ اقوام اولیه بـه ایـن حیـوان بـوده است.

قو– تو– اوس : از سلاطین تورکو زبانِ قبچاق در مصر

قو – رُ – سین : نام برادر اوروس پادشاه آلبان‌ها

قو- یو- آق : یکی از فرزندان مته خان در میان تورکوهای هون

قو- یو : در تورکی به معنی چاه، قدر مسلّم این واژه در بر دارندهٔ بار معنایی گسترده از حیث اسطوره‌ای بوده است در مورد چاه این موضوع را نیز باید گفت که از منظر تورکوها چاه جایی است که در آن ارواح جای می‌گیرند و مکانی و پناهگاهی جهت قرار گرفتن ارواح می‌باشد.

قو – رُ : از روستاهای استان گلستان

قو- یو- جاق : از روستاهای اطراف میانه

قو- جار : نام روستایی در اطراف اورمیه

قو- مو- چو- قو : قلعه‌ای در شهر باستانی «یو- سو» در شمال شهرستان «گراوس» که نام دیگر آن «آی توس» می‌باشد و به صورت قومچوقا نوشته می‌شود.

قو- آس- قو- آن : نام روستایی در حوالی مشهد

قو- سو- آن : نام روستایی در حوالی کاشمر که به صورت قوسون نوشته می‌شود.

قو- لو- اوت : نام روستایی در حوالی کاشمر

قو- رُ : نام روستایی در استان خوراسان در حوالی جغتای

قو – سین : نام شهری در اطراف ری در زمان ابن حوقل

قو – لو : نام خدا در اساطیرآفریقا در اسطورهٔ نخستین انسان که «کون تو» نام داشت.

قو – یو- ار : روستایی در خوراسان رضوی که امروزه به صورت گیور نوشته می‌شود.

قو- تو- اوس : شکل واقعی کلمهٔ قدس، آنچه واضح و مبرهن می‌باشد این سرزمین از دیرباز از جانب ادیان و اقوام مختلف به مثابهٔ جای مقدس مورد توجه واقع شده است و به خاطر همین امر نیز در طی تاریخ همواره مورد مناقشه و ستیز مابین اقوام جهت مالکیت بر این سرزمین واقع شده است و خود واژه نیز مبین آن است که آنجا جایگاهی دارای شأن و اعتبار بسیار برای انسان‌های ما قبل تاریخ بوده است و در فرایند تاریخ، هم یهودیان، هم مسیحیان و هم مسلمانان ادعای مالکیت بر این جایگاه را داشته‌اند و حال با توجه به این اوصاف باید گفت که این جایگاه به قدمت انسان عمر دارد چرا که همواره مأمنی برای انسان جهت راز و نیاز با خالق خود بوده است و فی‌الواقع از جنبهٔ اینکه قدسیت و الوهیت این مکان برای انسان‌های نخستین محرز و مسلم بوده؛ پس ادیان دیگر در طی تاریخ نیز بر همین منوال آنجا را مکانی مقدس محسوب داشته‌اند همان گونه که این مکان قبلهٔ اول

مسلمانان نیز بوده است. این مکان مقدس از عناصر قو – تو – اوس شکل یافته است یعنی سه عنصر روحانی و قدسی در بوجود آمدن آنجا نقش داشته‌اند.

قو- اوس- کور : روستایی در شهرستان رود سر که به صورت گسکر نوشته می‌شود.

قو- لو- ار : روستایی در بوکان از شهرهای غرب آذربایجان که به شکل قولر نوشته می‌شود.

قو- سو : نام روستایی در حوالی دامغان که به صورت قوشه درآمده است.

قو – اوس- تو – آل : روستایی در شهرستان قورقان

قو – تو – لو : از روستاهای اطراف اورمیه

قو- اوت - آی- لو : نام اصلی روستای خطایلو در اورمیه، همچنین نام منطقه‌ای در کنار دریاچهٔ اورمیه مابین روستاهای گمیچی، حصار و یووُلار همچنین نام روستایی در جانب غرب اورمیه که به جهت گسترش شهر امروزه دیگر اثری از آن نیست و جزو خیابان حسنی گردیده است این واژه همچنین لقب شاه اسماعیل صفوی نیز بوده است. اگر از تکواژ آخر این کلمه بگذریم یعنی آن را حذف نماییم شکل خدای باقی می‌ماند.

قو- چک : از روستاهای شهرستان دلیجان، تکواژ دوم کلمه اصل‌اش باید جو- آق باشد که بدین شکل درآمده است.

قو – اوس- لو- آن : از بخش‌های شهرستان قوروه

قو – ار : از روستاهای اطراف شهرستان سنندج که به صورت قار نوشته می‌شود.

قو- ار : اصل واژهٔ قار در تورکو به معنی برف

قو- اوس- بو : نام منطقه‌ای در کنار دریای لابرادور در کانادا

قو- مو- سو- مو- لو- اوس- قو- آی : نام جزیره‌ای در اقیانوس منجمد شمالی

پیشتر عنوان کردیم که بر حسب نوع نگرش انسان اولیه و با توجه به بینش اسطوره‌ای که در آن ماهیت و وجود یک شی، شکل یافته از عناصر اعم از طبیعی و ماورای آن می‌باشد، پس یک جایگاه، یک کوه، یک دریا، یک موجود و پدیده و بلکه هر یک از اجزای طبیعت، درختان، حشرات، حیوانات، اعضای وجودی انسان به این عناصر وابسته است و دخالت هر یک از این عناصر در ساختار و موجودیت آن شی، شأن و عظمت و شکوه آن عنصر را به نمایش می‌گذارد و گفتیم که این رقابت‌های بین گروهی و قبیله‌ای به صورت رایجی دوام داشته است که گروهی یک شی را بر ساخته از عناصری بسان سو، قور، آل،

می‌دانستند و عده‌ای دیگر آن را بر ساخته شده از مو- یو- اوس و یا غیره به حساب می‌آوردند. به هر تقدیر چنین برداشت‌هایی سبب انشقاق‌های گروهی و شکل گیری قبایل و اقوام می‌گردید و النهایه واژگان زبان اولیهٔ بشری از این رهگذر شکل یافته است و در مراحل بعدی حیات هر یک از این گروه‌ها و قبایل موجبات شکل گیری زبان‌های متعدد با توجه به نگرش‌های اسطوره‌ای خویش گردیدند و در تکوین و تداوم بینش اسطوره‌ای و به طبع آن ساختار زبان، هر یک از قبایل منفک از هم به وجود آمدند. پس تعداد تفکرات اسطوره‌ای، موجب شده است که زبان‌های گوناگون در کرهٔ زمین خلق گردند که هر کدام از این قبایل در آفرینش یک شی و موجود، عناصر بی‌شماری اعم از طبیعی و ماورای آن را دخیل می‌دانستند. از این رهگذر می‌بینیم که عدّه‌ای از اقوام اولیّه وجود این جزیره را شکل یافته از این عناصر می‌دانستند.

قو- اوس (آباد): نام روستایی در سووج‌بولاق از شهرهای غرب آذربایجان که امروزه به صورت قوث آباد نوشته می‌شود.

قو- این : نام جزیره‌ای در نزدیکی قشم

قو- اوس : شکل واقعی قوس که در معنی افق هم آمده است در اصل باید نور محاط بر آسمان باشد ولی بیشتر امروزه در معنی کمان و دایره می‌باشد لیکن همان گونه که گفته شد در معنی اسطوره‌ای آن، نور متلوّن آسمان را گویند و از آن جا که این نور رنگارنگ و متلوّن که با زیبایی تمام در آسمان پدیدار می‌شود به شکل دایره وار می‌باشد این اشتباه محض در سیر زمان ایجاد شده است؛ در واژهٔ قوس و قزح در معنی رنگین کمان به وضوح این امر دیده می‌شود.

قو- سو- آه : شکل و صورت اصلی کلمهٔ قزح در ترکیب قوس و قزح به معنی رنگین کمان در ارتباط با نورهای رنگارنگ پدیدار شده در آسمان که به سان اروسی زیبا آسمان را می‌آراید. باید گفت که مردمان دورهٔ اساطیری آن را به عنوان ایزد بانوی زیبایی و الههٔ آسمان تصور می‌نمودند که در ماهیت و ساختار آن سه عنصر قو- سو- آه دخالت دارند.

قو – اوس – لو : نام روستایی در سووج بولاق، از شهرهای غرب آذر بایجان

قو- مون- جان : نام روستایی در حوالی قائنات

قو- سو- اوت : نام روستایی در دشت کویر که به صورت قوزد در آمده است.

قو- مو- سو- ار : شکل اصلی واژه قمصر از شهرهای اصفهان

قو- سو- آن : نام روستایی در حوالی کاشان که به شکل قزان در آمده است.

قو- ار : نام روستایی در حوالی اراک

قو- سو- آن : روستایی در شهرستان تویسرکان که به شکل قوزان در آمده است.

قو- رُ : از روستاهای اطراف زابل

قو- آن : از روستاهای حوالی تنگستان

قو- رُ : نام روستایی در سیستان و بلوچستان که به صورت گوری نوشته می‌شود.

قو- اوس- آن- آل- لو : از روستاهای اورمیه که به شکل قازان علی نوشته می‌شود.

قو- اوس- لو : از شهرهای بندری تورکیه در کنار دریای سیاه و همچنین نام شهری دیگر در استان آماسیا در همین کشور

قو- اوس- تو- مو- نو : استانی در تورکیه و همچنین نام شهری در همین استان

قو- اوس- بو- قو : شهری در استان «قوس تومونو» در تورکیه

قو- لو : از شهرهای تورکیه در استان قونیه

قو- اوس- آق : شهری در استان ازمیر در تورکیه که به صورت قوس آق نوشته می‌شود.

قو – آی – آنا : نام یکی از شهرهای ونزوئلا

قو- بو- رُ- اوس : نام اصلی کشور قبرس

قو- یو : از اقوام ساکن در اندونزی در منطقهٔ سومولو

قو- آق- لو : از روستاهای اطراف سائین قلعه

قو- اوس- لو- جو : از روستاهای شهرستان سووُج بولاق از شهرهای غرب آذربایجان که به شکل قوزلوجه نوشته می‌شود.

قو- تو- آن : از روستاهای اطراف شهرستان ماکو

قو- لو- ار : از روستاهای شهرستان ماکو که به صورت قولار نوشته می‌شود.

قو- او : نام شهری در کشور نیجریه

قو – قو – اوس : نام پادشاه کشور لیدی در زمان آشور بانیپال

قو – قو – اوس : شکل اصلی واژهٔ قوقوش اسم زنانه در تورکو

قو- چو- یو : نام شهری در چین

قو- اوس : پرنده در تورکو که بر هر نوع پرنده‌ای اطلاق می‌گردد و به صورت قوش در آمده است و تکواژ اوس به اوش تبدیل شده است.

قو- اوس : صورت اصلی و اولیهٔ پرندهٔ قاز در تورکو از دسته مرغابیان، این واژه به همین شکل در انگلیسی هم کاربورد دارد.

قو- چارلی : نام شهری در تورکیه

قو- مو- رُ : نام پرنده‌ای در تورکو که به صورت قمری نوشته می‌شود.

قو- مو- او : از شهرهای تورکیه

قو- مو- اوس- جو- مو- اوس : از روستاهای شهرستان ماکو

قو- مو- اوس : شکل واقعی کلمهٔ گوموش در معنی نقره در زبان تورکو

قو- کان : از روستاهای شهرستان فریدون شهر، «کان» شکل دیگر واژهٔ «گون» است.

قو- مار : از روستاهای اطراف دزفول

قو- مار : روستایی مابین شوش و شوشتر که به صورت گمار نوشته می‌شود.

قو- ار : از شهرهای استان فارس که به صورت کوار نوشته می‌شود.

قو- لو- ار : نام روستایی در اطراف بوکان از شهرهای غرب آذربایجان

قو- اوس- لو- آی : نام روستایی در اطراف سائین‌دژ

قو- جار : نام روستایی در اطراف اورمیه

قو- سو- آن : نام کوهی در خوی که به شکل قوسان نوشته می‌شود.

قو- مو- اوس : ایزدی که در پایان عهد یونان باستان در روزگاری که اخلاقیات به شدت فراموش شده بود پدیدار گشت او بر تمام لذت‌ها و عیش و نوش‌ها سروری داشت.

قو- یو- ار- تو- قو : از امرای تورکو که با سلطان خوارزم شاه به جنگ پرداخت که به صورت قایرتوقو در آمده است.

قو- تو- لو : از بزرگان مغول در دورهٔ خوارزمشاهیان که به صورت قوتولا در آمده است.

قو- اوت- قو : از همراهان و دوستان چنگیزخان که تمامی امورات قضایی بر عهده وی بود که با ادغام دو مصوت (او) به صورت قوت قو در آمده است.

قو- تو- قو : از فرماندهان مغول در جنگ با جلال الدین شاه خوارزمی که در مقابل جلال الدین شاه شکست خورد.

قو- سو : از طوایف تورکو زبان در دورهٔ خوارزمشاهیان که از قوم جلایریان بودند.

قو- لو- آند : کوهی در شهرستان سنقر

قو- نو : کوهی در شهرستان ایلام بخش جوار دهستان ارکوازی

قو- بو : کوهی در شهرستان خرم آباد دهستان تنگ هفت

قو- قور- آق : کوهی در شهرستان مبارکه

قو- یو- جاق : کوهی در شهرستان ساوه

قو- اوس- تو : کوهی در شهرستان ساوه که به صورت «قوس دو» نوشته می‌شود.

قو- سو : کوهی در شهرستان اراک که به صورت گوزی نوشته می‌شود.

قو- جور : کوهی در محدودهٔ شهرستان زنجان دهستان قره پشتلو

قو- اوت : کوهی در محدودهٔ شهرستان ابهر بخش خرم دره دهستان سائین قلعه

قو- سو : کوهی در محدودهٔ شهرستان زنجان بخش انگوران

قو- نو : کوهی در محدودهٔ شهرستان زنجان دهستان پشت لو

قو- جو : کوهی در محدودهٔ شهرستان زنجان بخش مرکزی

قو- اوس- قور- لو- آن : کوهی در بخش ماه نشان استان زنجان

قو- سو- این : کوهی در شهرستان خرم دره

قو- کزه : کوهی در بخش انگوران شهرستان زنجان

قو- سو : کوهی در شهرستان رزن بخش سرد رود.

قو- اوس- آی : کوهی در محدودهٔ شهرستان ملایر بخش جوکار

قو- تو- این : کوهی در بخش قلقل شهرستان تویسرکان

قو- لو- آند : کوهی در بخش جوکار شهرستان ملایر

قو- تو- ار- آن : کوهی در شهرستان شبستر دهستان چهرگان

قو- جو- ار : کوهی در شهرستان بناب دهستان بناجوی که به صورت گوجیر نوشته می‌شود.

قو- اوس- آی : از کوه‌های شهرستان شبستر چله خانه

قو- سو : کوهی در محدودهٔ تبریز دهستان میدان چای که به صورت گوزی نوشته می‌شود.

قو- فو : کوهی در شهرستان سراب دهستان ملایعقوب که به صورت قوف در آمده است.

قو- تو : کوهی در شهرستان کلیبر بخش خدا آفرین که به صورت قودو در آمده است.

قو- اوس- لو- ار : کوهی در شهرستان بستان آباد که به صورت قوس لور در آمده است یعنی با ادغام «قو» و «اوس» قوس بدست آمده و با ادغام «لو» با «اور» لور بدست آمده است.

قو- اوس- لو : کوهی در شهرستان بناب دهستان لیلان

قو- سو : کوهی در شهرستان بناب بخش مرکزی دهستان بناجوی شمالی

قو- سو : کوهی در محدودهٔ شهرستان مراغه بخش سراجو

قو- سو : کوهی در شهرستان میانه دهستان کندوان

قو- سو- جاق : کوهی در شهرستان عجب شیر

قو- سو- جاخ : کوهی در شهرستان عجب شیر دهستان دیزج

قو- سو- جاخ : کوهی در شهرستان عجب شیر که اصل آن باید قو- سو - جو- آق باشد.

قو- آق- قو- اوس : کوهی در شهرستان مراغه دهستان سراجوی

قو- سو- لو : کوهی در شهرستان ماکو

قو- سو- آن : کوهی در شهرستان سائین دژ

قو- سو : کوهی در شهرستان سائین دژ

قو- لو- اوس : کوهی در شهرستان ماکو

قو- لو- اوس : کوهی در شهرستان سنندج دهستان آرندان که به صورت قلواز نوشته می‌شود.

قو- اوس- لو- اوس : کوهی در شهرستان مریوان که به صورت قوچ‌لواوس درآمده است.

قو- اوس : شکل اصلی واژهٔ قوچ در زبان تورکو، همان گونه که می‌دانیم قوچ در زمرهٔ برجسته‌ترین اساطیر اولیهٔ انسان است.

قو- تو : کوهی در شهرستان بیجار

قو- اوس- لو : از روستاهای شهرستان اهر

قو- سو- لو : از روستاهای مشکین شهر

قو- یو- جاق : از روستاهای شهرستان اهر

قو- ار : از روستاهای شهرستان کلیبر

قو- ار : از روستاهای بخش مرکزی شهرستان تبریز

قو- آه : نام کوهی در شهرستان اهر که به شکل قوه در آمده است.

قو- سو : کوهی در محدودهٔ شهرستان ممسنی بخش رستم

قو- نو : کوهی در محدوهٔ شهرستان خمیر که به صورت خونو نوشته می‌شود.

قو- تو : کوهی در محدودهٔ شهرستان میناب

قو- رُ : کوهی در شهرستان قشم

قو- داغ : نام کوهی در شهرستان مشکین شهر

قو- تو- ار- سو : رودخانه‌ای در شهرستان مشکین شهر

قو- لو- مو : کوهی در شهرستان اراک

قو- رُ : استاد شمنی در زبان هندی، قو – رُ به کمک چوب دستی از اهالی دهکده حفاظت نموده و می‌تواند سبب باریدن باران شود. اما ساختن چوب دستی جادویی فوق العاده سخت است حتی این روند مستلزم قربانی بچه است که با سرب گداخته کشته می‌شود تا روحش بیرون آید و به روحی با خلق و خوی جادوگر تبدیل شود.ر.ک: میرچا الیاده، شمنیسم ص ۵۱۳

قو- جو : از شهرهای اویغورهای تورکو زبان

قو- یو- اوس : از شهرهای باستانی تورکوهای چگل

قو- اوت- قو : نوعی زنبور در زبان تورکوی قدیم

قو- اوس- قو – آن : کرکس در زبان تورکو که امروزه به شکل قوزقون نوشته می‌شود.

قو- یو- آن : گوسفند ماده در زبان تورکو که به صورت قویون نوشته می‌شود.

قو- اوت : شکل اصلی واژهٔ God در معنی خدا در زبان انگلیسی

قو- مو- ار : شکل اصلی واژه قمر در معنی ماه در زبان عربی

قو- اوس[ماق]: مصدر در زبان تورکو قدر مسلم این واژه در دورهٔ باستان و در زبان اسطوره‌ای معنایی فراتر و درگیر با مبانی اسطوره‌ای داشته است که در دورهٔ تاریخی کاربست‌ها و الزامات مربوط با نگرش‌های اسطوره‌ای رو به افول گذارده است و از همین روی آن اعتبار و شأن و شکوه در ارتباط با محتوای واژه نیز فروکش نموده است و معنایی تهوع آور بر گردهٔ این واژه، بار شده است. فی‌الواقع واژهٔ قوسماق که دریایی از معرفت نسبت به کائنات و هستی را با خود یدک می‌کشید به یک واژه‌ای دارای معنی پست تقلیل پیدا کرده است. امروزه در میان سرخ‌پوستان آمازون واقع در کشور پرو در میان قوم «آچوار»

مراسمی با خوردن نوعی چایی به نام «وُ آی اوس» اجـرا مـی‌شـود کـه در طـی آن بعـد از خوردن این چای که مسموم کننده و تهوع‌آور می‌باشد؛ شخص کلی استفراغ می‌نماید که به تصور آنان هم جسم و هم روح شخص را از آلودگی‌ها پاک مـی‌گردانـد و هـم بـصیرت و معرفت به هستی و ارواح در شخص ایجاد می‌گردد. شاید با توجه به این امـر قوسـماق بـه نوعی معرفت نسبت به هستی مربوط بوده است.

قو- اوس : تاریکی که روشنایی از آن بوجود می‌آید. براسـاس اسـطوره‌هـای تورکوهـا روشنایی از تاریکی یعنی قو- اوس متولد می‌شود. بر مبنای ایـن اسـطوره میـان قـو- اوس یعنی تاریکی که بعدها به قاراخان تبدیل می‌شود با آق اوس (اوغوز) نبـردی سـهمگین در می‌گیرد و این یک نبردی دائمی است که همواره تکرار می‌گردد. آق اوس مظهر و نماد روز و روشنایی و حرارت و درخشندگی و قواوس یا قاراخان نماد تاریکی و شـب مـی‌باشـد و صد البته دست آخر آق اوس یا همان اوغوز بر سیاهی و شب یا «قواوس» غلبه می‌کند.

قو- جو- آن : شهری در استان خوراسان که به صورت قوچان در آمده است.

قو- نو : شهری در منطقه سیبری

قو- آن- قو : رودی در استان زنجان

قو- نو- تو- ار : شهری در اتیوپی، که به صورت قوندار در آمده است.

قو- اوس- نو- قو- آس : کسی که بعد از کشته شدن «سن زیس» از جانب خـشایارشا فرمانده جنگ با یونانیان گردیده بود که به شکل قوس نوقاس نوشته شده است.

قو- قور- یو: از کشورهای باستانی در شبه جزیرهٔ کره

قو- رُ : شکل اصلی کلمه قارا یا قره در تورکو

قو- آن : شکل اصلی و اولیهٔ کلمه «قان» که خود واژهٔ خون در زبان فارسی نیـز از ایـن کلمه درست شده است و اصل آن از واژهٔ گون برآمده است. خون برای انسان اسطوره‌ای از هر جنبه دارای ابعاد مقدسی بوده است و از همین رهگذر نیز در نظر انـسان دارای جایگـاه پرشکوهی بوده است و به عنوان مجلل‌ترین ابزار پرستش بکار بورده می‌شـد. هـیچ مـذهبی وجود ندارد که خون نقشی را در آن ایفا نکند. در مراسمات قبایل بومی اسـترالیا در حـالتی خاص « نورتون جو» از لحاظ مذهبی از بالا به پایین با خون تبـرک مـی‌شـود و در جریـان جشن اتفاق می‌افتد که جوانان رگ‌های شان را می‌زنند و تازه وارد را سیراب مـی‌کننـد. در مراسمات مربوط به روز عاشورا به ویژه در مناطق مختلف آذربایجان جوانـان بـا قمـه سـر خود را می‌شکافند و در این راستا خون بر آمده را مقدس قلمداد می‌کنند با این توضیح کـه

این آیین نه بر آمده از فلسفهٔ وجودی عاشورا، که مربوط به آیین‌های کهن در آذربایجان و بلکه مربوط به آیین «قام – شامان» است که در سیر و روند تاریخ بعد از اسلام و بعد از حماسهٔ عاشورا وارد مراسمات عاشورایی گردیده است.

در میان قبایل «وُرُمون قو» در استرالیا خون ناشی از ختنه توسط مادر نوشیده می‌شود و خون تراوش نموده از چاقو در خراش باید توسط نو آموز مکیده شود که از اندام تناسلی بدست می‌آید و این کار چیز مقدسی شناخته می‌شود. حتی باقی مانده‌های گِل‌های سرخ را که در نقاط مختلف سرزمین آرونتا می‌توان یافت خون دلمه شده‌ای فرض می‌شود که زنان قهرمان دوره اساطیری بر زمین جاری ساخته اند. ر.ک. امیل دور کیم، صور ابتدایی حیات مذهبی ص۱۸۸ این توضیح را نیز باید افزود که در مراسمات مربوط به عید قوربان نیز خون در گذشته به نوعی متبرک قلمداد می‌شد و حتی بر دست و پیشانی کودکان در بعضی نکات آذربایجان که هنوز هم رایج است با انگشت خون می‌مالند که به یادگار مانده از ادوار کهن است که بعدها نظر به اینکه خون از لحاظ شرعی مردار می‌باشد به جای آن از حنا در عید قوربان استفاده نمودند و حتی بر پیشانی حیوان قوربانی نیز حنا می‌مالند.

قو – سو – نو : نام یکی از شهرهای ماننایی‌ها که مورد حملهٔ آشورها قرارگرفت.

قو- نور : امروزه در زبان تورکو در معنی رنگ قهوه‌ای کاربورد دارد اما علی‌القاعده در زبان اسطوره‌ای معانی‌ای دیگر گونه داشته است.

قو- مو- رُ- آل : امروزه در زبان تورکو در معنی قوس و دایره بکار می‌رود ولی شکل و ظاهر کلمه مبین آن است که باید در دورهٔ اساطیری معانی دیگر گونه‌ای در ارتباط با هستی داشته‌است

قو- اود : در معنی گاو نر در زبان سومری

قو- آی : نام یکی از خدایان سومری

قو- آن – داش : مؤسس سلسلهٔ کاسی‌ها که اصل آن باید «قو- آن- تو- اوس» باشد.

قو- سو – ار : در اساطیر فینیقی‌ها وی نظم آفرین فصل، همچنین صاحب هنر افسونگری و فال بینی و فرزند قانون و نظم بود.

قو – لو – آق- سیس : نام یکی از پادشاهان سکایی

قو- بل : کوه در زبان عبری معادل واژهٔ جبل در عربی و نام یک شهر فینقی تکواژ دوم در اصل همان بال یا بول می‌باشد.

قو – سو- آن : از قبایل منسوب به اوچ اوق‌ها یکی از اقوام تورکو زبان

قو – اوس – تو- مور : از قبایل منسوب به اوچ اوق‌ها که به شکل قوش تومور آمده است.

قو – بو – لو – آی : نام یکی از خان‌های مغول و حکمران چین در دورانی که مغول‌ها بر چین حکومت می‌کردند و به صورت قوبلای نوشته می‌شود. تکواژ دوم و سوم با اذغام درهم به صورت بال و بول در زبان اسطوره‌ای خودنمایی می‌کند.

قو- بو- لو : شکل اصلی واژهٔ قبله، مکانی که مومنین مسلمان همه روزه روی به جانب آن دارند و به راز و نیاز با خالق خود می‌پردازند.

قو- سو : در اسطورهٔ مربوط به «شان قو» در میان مردم نیجریه پادشاه مستبدی می‌باشد که در مکانی به نام «قوسو» خود را حلق آویز می‌کند.

قو – بو – لو : نام یکی از قلل کوه سهند

قو – بو – لو : ازشهرهای آذربایجان که به صورت قَبَلَه نوشته و خوانده می‌شود.

قو- قان : نام منطقه‌ای در حوالی شبستر، قان شکل دیگری از واژهٔ گون است.

قو – اوس- قان : منطقه‌ای در حوالی بلخ

قو – اوس- آن : از کوه‌های اطراف اورمیه در بخش سیلوانا که به شکل قوسون درآمده است.

قو – اوس – یو- مو- اوس : نام درّه‌ای در نزدیک روستای هسپستان بخش نازلو در اورمیه از شهرهای آذربایجان

قو- یو- جوق : از روستاهای اطراف اورمیه در بخش انزل

قو- جار : از روستاهای اطراف اورمیه در بخش سیلوانا

قو- اوس- آق : از روستاهای اطراف شهرستان سلماس که به صورت قوزیک درآمده است.

قو- ار- قو- رُ : کوهی در شهرستان سراوان که به صورت گوارگری نوشته می‌شود.

قو- اوس- ار : کوهی در محدودهٔ شهرستان چابهار بخش کنارک

قو- ار- او : کوهی در محدودهٔ شهرستان زرند دهستان جور

قو- را : کوهی در شهرستان جیرفت تکواژ دوم در اصل رُ می‌باشد.

قو- تو- بو : کوهی در محدودهٔ شهرستان مهریز

قو- اوس : از اسماء عربی که به شکل قیس در آمده است.

قو- آی – ماس : شهری در مکزیک

قو- یو- آن : نام کشوری در آمریکای جنوبی هم مرز با سورینام که به شکل goyan گویان نوشته می‌شود.

قو- اوت- آل : رودی در اسپانیا

قو- یو – اوس : منطقه‌ای در آسیای میانه، به گفتهٔ محمود کاشغری محل اسکان چگل‌ها بود.

قو- اوس : شکل واقعی واژهٔ قیز به معنی دختر در زبان تورکو بنابر بیشتر اساطیر تورکوها، دختران از جنس نور آسمانی می‌باشند و آفرینش آنها مبنی بر فرود آمدن نور آسمانی در جلوهٔ دختران امری طبیعی تلقی می‌شود که در اسطورهٔ اوغوز بعینه با این موضوع روبرو می‌شویم که در آن نور آسمانی در کسوت دختری بر سر راه اوغوز نمایان می‌شود.

قو- او- لو : نام یکی از قبایل تورکو زبان که بر مبنای منابع چینی در فصل بهار در هر سال مراسم آیینی برای آب را بجای می‌آوردند و بعد از اجرای مراسم در رابطه با عید بهار همگی به داخل آب رفته و به دو دسته تقسیم می‌شدند و بر روی هم آب می‌پاشیدند. ر.ک. آذربایجان سوی کؤکونو دوشونرکن ص ۳۰٤ که چنین مراسمی هم در دورهٔ صفویان در آذربایجان در روز نوروز رواج داشته است و هم تا این اواخر در اکثر نقاط آذربایجان من جمله روستای گمیچی در روز موسوم به سیزده بدر به اجرا در می‌آمد.

قو- آس- سو : نام رودی در صحرای ایلا در تورکوستان

قو – اوس : نام دخترانه در تورکو نام دختر افراسیاب در دیوان لغات تورکو که به صورت «قاز» قید شده است که البته همان گونه که خواهیم گفت ما در عالم واقع شخصیتی تحت عنوان افراسیاب نداریم بلکه افراسیاب پدیده‌ای مربوط به عناصر طبیعی است و واژهٔ «قواوس» هم در ارتباط با عناصر طبیعی مربوط به پدیدهٔ افراسیاب قابل توجیه است.

قو- اوت – آن – قو : روستایی در شهرستان هشترود دهستان نظر کهریزی که به صورت قطان قو نوشته می‌شود.

قو- آق : روستایی در شهرستان میانه دهستان کله بوز

قو – بور : خدای جهان زیرین در میان سومریان این واژه امروزه به صورت جمع مکسر کلمهٔ قبر کاربورد دارد و همواره گفتیم که اصل و مبنای کلمه با شکل به اصطلاح

مکسر آن است به هر تقدیر این واژه به نوعی با معنی به کار رفته در میان سومریان در زبان عربی و به تبع آن در زبان‌های تورکو و فارسی رایج است جایی کـه شـخص متـوفی در آن قرار می‌گیرد.

قو – بور : اسم مردانه در مجارستان

قو- آق- لو : روستایی در شهرستان مراغه دهستان قورو چای

قو- آق – لو : روستایی در شهرستان سائین‌دژ دهستان آجرلو

قو- بو- اوس : روستایی در شهرستان هشترود دهستان «قـور آن قـو» کـه بـه صـورت قوپوز نوشته می‌شود.

قو- بو- اوس- تان : روستایی در شهرستان میانـه، کـه بـه صـورت خوبـستان نوشـته می‌شود.

قو- اوس- قو- لو : کوهی در شهرستان هشترود که به صورت قوزقولو نوشته می‌شود.

قو- رُ- جو : نام رودخانه‌ای در مراغه بخش سوراجو کـه بـه صـورت خراجـو نوشـته می‌شود.

قو- جور : نام کوهی در شهرستان هشترود دهستان آلمالو

قو- اوس : نام روستایی در سبزوار که به صورت قیز نوشته می‌شود.

قو- یو- اوت : نام یکی از قبایل تورکو زبان که به صورت قیات نوشته می‌شود.

قو- اوت- آس : گاو بحری که دم او را برای زینت بر گردن اسبان و سـر علـم بندنـد گاوی است که در کوه‌های ما بین مُلک خطا و هندوستان مـی‌باشـد و بـه صـورت قوتـاس نوشته می‌شود.

قو- آی : گوسفند در زبان تورکو که به صورت قوی در آمده است.

قو- یو- اوس : آفتاب در زبان بعضی از لهجه‌های تورکو که بـه صـورت قویـاش هـم نوشته می‌شود که در سنگلاخ نیز بدین صورت آمده است.

قو- سو- آق : نام ستارهٔ قطبی در زبان تورکو

قو- تور : نام منطقه‌ای در شهرستان خوی

قو- تور : نام روستایی در اورمیه

قو- بو : نام شهری در آذربایجان که به صورت قوبا درآمده است.

قو- اوس- ار : نام منطقه‌ای در آذربایجان

قو- اوس- او- لو-اوس : نام دیگر شهر بالاساغون در تورکوستان در دورهٔ محمود کاشغری

قو – نو : نوعی دانهٔ گیاهی در زبان سومری

قو- اوس- آی : فضا و جو در تورکوی قورقیزی که به صورت قوزآی نوشته می‌شود.

قو- مو- سین : نام یکی از قبایل تورکو که در سیبری خاوری ساکن هستند، تکواژ آخر یعنی سین ایزد ماه در میان سومریان بود.

قو- مون : در تورکوی باستان به معنی کاهن و ساحر شمنی بوده است.

قو- آی- سو : اسم مردانه در انگلیسی که به صورت Guise نوشته می‌شود.

قو- تو : نام یکی از اقوام باستانی در نجد ایران

قو- یو – آه : شکل اصلی واژه گیاه

قو- سو- ار : نام یکی از اقوام تورکو زبان در حواشی دریای خزر که به صورت خزر درآمده است و نام این دریا نیز از نام آنان برگرفته شده است. این قوم از ادوار باستانی در سرزمینی که امروزه بخش اعظم آن تحت سیطره روس‌ها می‌باشد؛ زندگی می‌کردند و باید گفت در زمرهٔ اقوام باستانی بوده‌اند همچنین باید گفت که نام کوهی در منطقه قفقاز می‌باشد.

قو- یو- اوس : منطقه‌ای در نزدیکی برسقان در ماوراءالنهر که رود کیکان از آنجا عبور می‌کرد و به صورت قویاس نوشته می‌شود.

قو- مو- اوس : اسم مردانه در اسپانیا و آمریکای جنوبی و پرتغال که به صورت قومز Gomez نوشته می‌شود.

قو- ار- آن : شکل واقعی واژهٔ قارون که از افراد اساطیری در ارتباط با ثروتمندی و داشتن گنج‌های فراوان بوده است.

قو- اوس- قو : نام شهری که قوم اینکا به همراه بومیان بویژه «چیمو»ها آن را بنا نهادند و آنجا را «قوس قو» نام نهادند. باید گفت که قبل از اینکه اینکاها به این منطقه بیایند قوم چیمو در این سرزمین زندگی می‌کردند و این قوم یعنی چیموها ایزد ماه را به نام «سی» به عنوان بخشندهٔ باران و حاصل خیزی در معابدی به نام «سی‌آن» یا کاخ ماه می‌پرستیدند. الهه ماه با آب و هوا و کشاورزی نیز در ارتباط بود او بسیار مهم‌تر و پرقدرت‌تر از ایزد خورشید بود.

باید گفت که بدون شبهه ایزد «سی» همان «سو» است که در زبان اینکاها به «سی» بدل شده است و ما مکرراً گفته‌ایم که در زبان و افواه اقوام مختلف در طی ایام واژهٔ سو به شو- شی- شا- سی- زو- ضو- صا- ذو- ژُ و غیره تبدیل شده است. حتی واژهٔ چیمو نیز در اصل باید سو مو باشد که بعدها نام این قوم بدین شکل در آمده است. بنا به اسطوره‌های اینکاها «مان- قو- کاپ- آق» فرمانروای اینکا با برادران و خواهرانش از غاری آمدند و در راه سفر فقط «مان قو» و خواهرش (همسرش) «ماماأُق یو» جان سالم به در بوردند و به فرمان خورشید به آنجا رفته و شهر «قو- اوس- قو» را تأسیس کردند. اینکاها خورشید را پرستش می‌کردند و یقین داشتند که آفریننده‌ای وجود دارد. در نزد آنان خورشید دارای قدرتی خارق العاده و ایزد آنان به شمار می‌رفت. سرخ پوستان بومی سرزمین اینکاها مدعی بودند که قبل از آمدن «مان قو» مدت‌ها بود که خورشید نمی‌درخشید و آنها در رنج و عذاب بودند پس دست به دعا برداشتند. آنگاه از جزایر تیتیکاکا که درون دریاچهٔ بزرگ «قویا» است ابتدا خورشید با تمام عظمت خویش پرتو افکند و سپس مرد سفید پوستی آمد که احترام همگان را برانگیخت او از دل صخره‌ها چشمه‌های آب را روان کرد. ر. ک. مقدمه‌ای بر اساطیر جهان ص ۲۰۱

قو- سو : از فرزندان بعل در اسطوره‌های فینیقی

قو- لو- آق : گوش در زبان تورکو

قو- آل : شکل اصلی واژه قول در معنی بازو در زبان تورکو باید گفت که در تفکر و معرفت حاکم بر مبانی فکری بشر اولیه تمامی اعضا و جوارح انسانی نیز برساخته شده از عناصر طبیعی و ماورای آن می‌باشد و از همین رهگذر نیز این نام‌ها را بر کل اعضای انسان اطلاق می‌نمایند.

قو- اوس : شکل واقعی کلمهٔ گوش در زبان فارسی، این توضیح را باید داد که «قو» در زبان اسطوره‌ای عنصری در ارتباط با صدا بوده است به نحوی که هم در تورکو و هم در فارسی و هم در عربی می‌بینیم که صدا را به این عنصر مربوط دانسته‌اند همچنین در تورکو این اصطلاح رایج است که می‌گویند «قو دئییرسن قولاق توتولور» و در فارسی نیز حتی واژه گفتن از «قو» گرفته شده است و در صیغه مضارع این موضوع بهتر نمایان می‌شود که در آنجا شکل حقیقی «قو» دیده می‌شود و در صرف آن «گویم» یعنی این من هستم که به صدا در می‌گویم دیده می‌شود. در زبان عربی نیز، قُل و قال در ارتباط با صدا هستند.

قو- نو- اوس : از شهرهای تورکوها در آسیای میانه در قرون اولیهٔ اسلامی که به صورت قنوج درآمده است.

قو- مو- لان – چو : نام منطقه‌ای در تورکستان

قو- مو- اوس : نام منطقه‌ای در دامغان که به صورت قومس درآمده است.

قو- رُ : یکی از طوایف تورکو زبان که در قیرقیزستان زندگی می‌کردند . عبدا... گردیزی از آنان و ویژگی‌های آنان سخن گفته است که در نزدیک رود بایکال اتراق داشتند در کتیبهٔ اورخون از قورو قان دوبار نام بورده شده است، نام دیگر آنان یو- آن- سو- آی می‌باشد. ر.ک. حدودالعالم، ص ٢٤٦

قو- اوس- قو- آی : نام یکی از اقوام باستانی تورکوها که به صورت قاشقای درآمده است.

قو- آب- لو- آن : شکل اسطوره‌ای و حقیقی واژهٔ قافلان در معنی ببر

قو – اوس : شکل اصلی واژهٔ «خوز» از اقوام ساکن در خوزستان که واژهٔ خوزستان نیز از نام آنان بدست آمده است.

قو- رُ – اوس : نام یکی از قبایل تورکو که به صورت گروس نوشته می‌شود.

قو – رُ – اوس : اسم زنانه در آمریکا که به صورت **Corous** نوشته می‌شود.

قو – رُ – اوس : شکل اصلی واژهٔ گروس نام باستانی شهرستان بیجار از شهرهای تورکوها که امروزه ضمیمهٔ استان کردستان شده است.

قو- لون- قو : از قبایل ایغورها

قو- مار : نام ارتفاعاتی در قره داغ

قو- اوس- مو- اوس : کیهان و دنیا در زبان انگلیسی که به شکل **cosmos** نوشته می‌شود.

قو- لو- آن- جو : شکل اصلی واژهٔ «قولون جو» از روستاهای اطراف اورمیه

قو – سو : تخت شاهی در زبان سومری

قو- آی – سو- قو- آن : شکل اصلی واژه «کای سو قان»، بر مبنای تفکر اسطوره‌ای در میان تورکوهای آلتایی از منظر کیهان شناختی اعتقاد به هفت آسمان و بلکه به دوازده و حتی شانزده آسمان داشتند، در میان تلئوت‌ها درخت شمن شانزده شکاف دارد که نمایانگر همان تعداد طبقات آسمان است در بالاترین آسمان تنگری کایراکان (امپراتور بخشندهٔ

آسمان) ساکن است در سه طبقهٔ پایین‌تر سه خدای مهم توسط تنگری کایراکان به دنیا می‌آیند. «بای اولگان» در آسمان شانزدهم بر روی تختی طلایی بر قلّهٔ کوهی طلایی می‌نشیند. «کای سو قان تنگری» بسیار قدرتمند در آسمان نهم می‌نشیند. و «مارگون تنگری» عالم مطلق در آسمان هفتم همان جایی که خورشید قرار دارد می‌نشیند. ر.ک. میر چا الیاده شمنیسم ص ٤١٩

قو- تو : شخصیت اسطوره‌ای در اساطیر آذربایجان که با خندهٔ خود آفتاب را طلوع می‌نماید و در هنگام گریه‌اش باران می‌بارد. که به صورت «قودو» نوشته می‌شود.

قو- اوت- لو- آند : از جزایر کشور سوئد که به صورت Gotaland قوت لند نوشته می‌شود.

قو- لو- بو : از شهرهای جمهوری فدراتیو روسیه

قو- آی- مو- لن : یکی از شهرهای آرژانتین

قو- وُ - نو- قو- یو- اوس : از شهرهای کشور مجارستان

قو- یو- آس : از شهرهای کشور برزیل

قو- چو : از شهرهای تورکوها در آسیای میانه در دورهٔ محمود کاشغری

قو- جور : روستایی در شهرستان هشترود دهستان قور- آن- قو و همچنین نام کوهی در همین شهرستان

قو- سو- آل : شکل اصلی کلمهٔ قیزیل در تورکو در معنی طلا و رنگ سرخ

قو- آی : آسمان در زبان تورکو که امروزه به گؤی بدل شده است.

قو- آی : نام یکی از قبایل تورکو زبان که امروزه به صورت قایی درآمده است.

قو- اوس- آن : از قهرمانان اسطوره‌ای دده قورقود که به صورت «قازآن» درآمده است.

قو- یو- اوس- سو- او- تو- نو- یو- اوس : از نویسندگان مبرز در روم که در حدود سال ۷۰ میلادی در خانواده‌ای از اسواران اهل هیپورقویواوس در شمال آفریقا یا شاید خود ایتالیا چشم به جهان گشود و در روم به شغل دیوانی پرداخت.

باید اعتراف کرد که بعضی مواقع انسان از این همه معجزه‌ای که برای واژگان اولیه بشری که در ارتباط با طبیعت و ماورای طبیعت خلق شده‌اند و اینگونه بکر خودشان را از دست بورد زمان در امان نگه داشته‌اند دچار شگفتی می‌شود فی‌الواقع کسی که دارای قابلیت‌های فراوانی در زندگی بوده است قدر مسلم مردم این گونه لقب‌ها را به آنها می‌دادند. خواه از ابعاد اسطوره‌ای آن‌ها آگاه باشند و یا نه.

قو- ار : ایزد رعد و آذرخش در میان هون‌ها

قو- آن- قور- اوت : از اقوام تورکو زبان در جنوب غربی خینگان شمالی نزدیک سرزمین تاتارها

قو- آی- تو : از قهرمانان اسطوره‌ای مغولان

قو- تو- لو : چهارمین پسر قو- بول قهرمان اسطوره‌ای مغول‌ها

در اسطوره‌های مغول‌ها آمده است که صدای او مانند تندر در کوهساران منعکس می‌شد، دستان او مانند پنجه‌های خرس بود و به همان سهولتی که تیری را می‌توان شکست او هر کس را که می‌خواست به دو نیم می‌کرد.

قو- لو : نام دریاچه‌ای در مغولستان

قو- لو : نام مردانه در تورکو

قو- تو- قو : از سرکردگان و فرماندهان چنگیزخان مغول

قو- بو- آن : ایالتی در شمال قفقاز و رودخانه‌ای به همین نام که آن سرزمین را مشروب می‌کند و به دریای آزوف می‌ریزد.

قو- قو- نور : از شهرهای هون‌های تورکو زبان

قو- تور- آی — قور : یکی از طوایف هون‌ها که بعد از مرگ آتیلا به جانب شمال غرب دریای آزوف رفتند.

قو- تو- آن : از خان‌های قبچاق که برای مقابله با قشون مغول به روس‌ها متوسل شده و دختر خود را به یک شاهزاده روسی داد.

قو- تو- نور : نام دریاچه‌ای در نزدیک سرچشمهٔ رود اورخون

قو- نو- جو- سو- قو- اوت : نام همسر اولجایتو که در کودکی وی را به عقد اولجایتو در آورده بودند و به صورت «قو نو جو سو قات» نوشته شده است.

قو- تو- مو : لقب بودا

قو — هو- رُ : شکل اصلی واژهٔ قاهره پایتخت مصر

قو- مو- سو : خدای باران و آب در مکزیک و در میان قوم مشتک

قو — آن — تور — آل : از قهرمانان اسطوره‌ای دده‌قورقود

قو- آن — قو- تو- آی : زن بیوهٔ اولجایتو که به صورت قون‌قوتوآی نوشته شده است که واژه قون بدیلی از واژهٔ گون است که از ادغام «کو» و «آن» به دست آمده است.

قو- قو- نو- اوس : نام یک پرندهٔ اسطوره‌ای که بنابه عقیدهٔ رایج در هنگام فرا رسیدن مرگش با جمع کردن هیزم و نشستن بر روی آن با پرهای خود آتش به پا کرده و از خاکستر خویش دوباره قوقونواوس جوان و تازه‌ای پدیدار می‌سازد. باید گفت اصل و ماهیت اسطوره در طی تاریخ مورد دگردیسی واقع شده است و در اصل باید موضوعی در ارتباط با خورشید باشد که بسان پرنده‌ای سحرگاهان در آسمان پدیدار می‌گردد و مانند پرنده‌ای در آسمان به پرواز در می‌آید و در میان آتش آغشته به خون افق، خود را به خاکستر سیاه مبدل می‌سازد و دوباره در فردایی دیگر از میان سیاهی‌ها نمایان می‌گردد.

قو- تور : نام یکی از فرزندان اسطوره‌ای تورکوها که از درون درخت دنیا به همراه دیگر برادرانش بیرون آمده است.

قو- قو : نام یکی از چهار فرزند نیشیدو از قهرمانان اسطوره‌ای تورکوهای قبیلهٔ «سو» که از گرگی متولد شده بود و با ازدواج کردن با تابستان و زمستان صاحب چهار فرزند شده بود و نام یکی از آنها «قو- قو» بود.

قو- سو : نام یکی از چهار فرزند نیشیدو از قهرمانان اسطوره‌ای تورکوهای قبیلهٔ «سو» که از گرگ متولد شده بود و با ازدواج کردن با تابستان و زمستان صاحب چهار فرزند شده بود و نام یکی از آنها «قوسو» بود.

قو- مو- نو- اوت : از اقوام تورکو زبان که به خدا بانوی حافظ کودکان «اومای» می‌گفتند.

قو- آق – یو : نام یکی از قبایل تورکو زبان که خود از قوم «سو» جدا شده و در جنوب آلتای می‌زیستند آنها به استحصال آهن مشغول بودند. برادر بزرگ ۷۰ برادر نخستین «قو- اوق- یو»ها به نام «نیشیدو» بود که مادرش گرگ بود، نیشیدو هر وقت که می‌خواست باران می‌بارید و باد شروع به وزیدن می‌گرفت. به دلیل اینکه مادر نیشیدو گرگ بود، او ضمن رابطه با آفتاب علایم اساطیری زیادی دارد. نیشیدو با دختران تابستان و زمستان ازدواج کرده بود. زنان او نیز در ارتباط با آفتاب، اضداد سرما و گرما را معلوم می‌کنند. از دختران تابستان، نیشیدو صاحب چهار بچه می‌شود. پسر اولش به پرندهٔ «قو- قو» تبدیل می‌شود. پسر دوم به نام «سوقو» در بین رودخانه‌های «آب او» و «قویوآن» پادشاهی می‌کند. پسر سوم «قوسو» نام داشته و پسر چهارم «نو- تو- لو» نیز در اطراف کوه «باسی چوی – سی» زندگی می‌کند او گرما می‌آفرید و همه تابع او بودند. ر.ک. قام شامان ص۹۷

قو- قور : منطقه‌ای در تورکوستان که در کتیبهٔ آلتمیش بیلگه خاقان از آن نام برده شده است.

قو- مور- قوی : از قلل کوه‌های تالش در جمهوری آذربایجان

قو- تور- مو- اوس : از شهرهای چچن‌ها در قفقاز شمالی

قو- اوس : شکل اصلی کلمهٔ قاش در تورکو که به معنی افق می‌باشد یعنی جایی که نور از آنجا پدیدار می‌گردد و نور در آنجا ناپدید می‌شود.

قاش آغاردی : یعنی سپیده سر زد، افق روشن گردید.

قاش قارالدی : یعنی افق به تاریکی گرایید

شهریار به بهترین وجه در این بیت در شعر بهجت آباد خاطره سی به این کلمه اشاره نموده است و ایهام تناسبی با توجه به «باش» ایجاد کرده است.

قورخوم بودو یارگلمه‌یه بیردن یاریلا صوبح قاش بئیله آغاردیقجا داها باشدا آغاری

قو- تو- آی : شکل اصلی واژهٔ خدای که در زبان تورکو و لهجه‌های مختلف آن بسان اقوام قازاق، قورقیز، باش‌قورد، یاکوت و دیگر اقوام تورکو زبان به صورت قودآی یا کودآی آمده است این واژه در زبان سومری و دیگر اقوام بعد از آنها نیز بدین شکل آمده است فی‌الواقع از دورهٔ باستان بدین شکل به آفریننده مطلق اطلاق شده است. سپس در زبان فارسی به شخص بزرگ و پادشاه اطلاق شده و النهایه باز در همان معنی یعنی آفریننده و پروردگار بکار می‌رود.

قو- اوت – وُ – آند : نام یکی از قبایل لر در خرم آباد که به صورت گوت وند نوشته می‌شود. باید توضیح داد که به رغم داشتن معانی متعالی در پس پردهٔ این واژگان به جهت عدم آگاهی و شعور نسبت به این واژگان مقدس، مردمان دورهٔ تاریخی و بویژه دورهٔ مدرن بلایی بر سر این واژگان آورده‌اند که از عزیز عزت آنها را به حضیض ذلت کشانده‌اند تا جایی که نام روستایی را در یکی از شهرهای آذربایجان که اوس- اور- آق در معنی مکان پر از نور و روشنایی می‌باشد به اوسوراق بدل کرده‌اند و عجبا بعداً به جهت داشتن معنی زشت درصدد تغییر آن برآمده‌اند.

قو- یو- اوس : نام سرزمین اسطوره‌ای در یونان

قو- اوت : این واژه که به صورت «قواوت» هم نوشته می‌شود در تورکو به صورت مصدر هم کاربورد دارد و معنی خوشبختی و سعادت را دارد.

اونون قوتو اوچدی: یعنی سعادت از او روی برگرداند.

این واژه در زبان انگلیسی هم کاربورد دارد و بر خوشی و سعادت خیر و خوشحالی اطلاق می‌شود و به صورت (good) بکار می‌رود.

قو- اوت : خدا در زبان انگلیسی که به صورت God به کار می‌رود در سومری نیز این کلمه در معنی خدای است که صد البته با واژهٔ قودای در ارتباط است. (ر.ک. واژهٔ قوتوآی)

قو- رُ : در معنای معلم و مرشد در سانسکریت این واژه در تورکو نیز کاربورد دارد پدر مرحومم هر وقت با کودکی مواجه می‌شد به مزاح وی را «قورو» خطاب می‌کرد و عجبا که هیچ وقت از وی نپرسیدم که منظور و مراد وی چه می‌باشد.

قو- رُ : از رودهای واقع در بین میاندوآب و سایین دژ

قو- رُ : از شهرهای نیجر در آفریقا

قو- رُ : از شهرهای چاد در آفریقا

قو- اوس : نام شهری باستانی در مصر

قو- سو- رُ : نام جزیره‌ای در جنوب صقلیّه

قو – تو : نام روستایی در بندر عباس که به شکل قودو نوشته می‌شود.

قو – تو : نام روستایی در هورموزگان که به صورت گودو نوشته می‌شود.

قو- تو- اوس : گاو وحشی در تورکو که به شکل قوتوز نوشته می‌شود.

قو – هور : شکل اصلی واژهٔ گوهر اسم زنانه در تورکو

قو- یو- آس : نام چند شهر در سرزمین‌های تخس و چگل که اصل آن در معنی آفتاب و تابش شدید آفتاب است.

قو – سو – اوس : از پادشاهان کوتیان در هنگام جنگ با سومریان که به صورت «این قو سو اوس» نوشته می‌شود.

قو – وُ – ار : شکل اصلی خاور اسم زنانه در زبان تورکو که بی‌شبهه این واژه ریشه در مبانی اسطوره‌ای دارد.

قو- بو- اوس- قایا : نام منطقه و روستایی در جوار سرزمین مانناها در آذربایجان که به صورت خوبوش کیه درآمده است.

قو- مو- اوس- آن : نام منطقه‌ای در تورکمن صحرا که به صورت قومیشان درآمده است.

قو- بو- اوس- تو- آن : نام منطقهٔ باستانی در حوالی شهر باکو

قو- بول- آند : نام قهرمان افسانه‌ای در میان قزاق‌ها

قو- آن- قور- اوت : نام یکی از قبایل مغولستانی

قو- گون : شکل اصلی واژه گوگان از بخش‌های شهرستان آذرشهر در آذربایجان

قو- قو : مردی که در اساطیر یونان در حین چوپانی انگشتری سحر آمیز می‌یابد و بوسیلهٔ آن شاه لیدی را می‌کشد و بر جای او بر تخت می‌نشیند این اسم امروزه در زبان مردم آذربایجان نیز رایج است و به مثابهٔ اسم زنانه مصطلح است و همچنین در اسطورهٔ نیشیدو از اساطیر تورکوها نام یکی از فرزندان وی است.

قو- نو : از آهنگ سازان معروف فرانسه

قو- یو : از نقاشان و قلمزنان اسپانیایی

قو- یو- آس : از ایالت‌های کشور برزیل

قو- اوس : خانواده‌ای از دوک‌های فرانسوی که برخی از افراد آن در سیاست این کشور نقش موثری داشتند و به صورت Guise نوشته شده است.

قو- مو- آق : یکی از قبایل تورکوهای اویغور که به صورت قومواوق و قومیق نوشته می‌شود.

قو – سور – آق : نام رودی در نینوا در زمان سناخریب که تکواژ دوم به صورت سورک در آمده است.

قو- ار- سو : نام منطقه‌ای در تورکیه که به شکل قارس در آمده است.

قو- جو- ار : شکل واقعی واژهٔ قاجار

قو- آی- لو- آن : شکل اصلی واژهٔ گیلان

قو- اوس- آن : نام منطقه‌ای درکنار دجله، جایی که زاب پایین به دجله می‌پیوندد.

قو- ار : دهکده‌ای در ری

قو- سو- آن : شهری بزرگ در پشت رود جیحون و سیحون، همچنین ناحیه‌ای در اصفهان

قو- مو- اوس : در معنی دریا و اقیانوس در زبان عربی که به صورت قاموس نوشته می‌شود.

قو- اوس : شکل واقعی و اولیهٔ واژهٔ قیش در معنی زمستان

قو- اوس- آق : شکل واقعی کلمه قزاق

قو- شو : از مناطق ذخایر گازی در بندرعباس که تکواژ دوم آن نیز در اصل «سو» است.

قو- بو : از شهرهای اتیوپی که به شکل قوبه نوشته می‌شود.

قو- ار- تو : از شهرهای کشور چاد در آفریقا

قو- سو- او : از شهرهای نیجریه در آفریقا

قو- سو - اور : از روستاهای اطراف اورمیه که به شکل قصور در آمده است.

قو- کو- اوس : خروس در زبان لاتینی

قو – سو – رُ : از قبایل گرجی در قفقاز

قو – سو – رُ : شکل اصلی واژهٔ خسرو که کسرا نیز صورت دیگر آن است.

قو – آنا : نام باستانی شهر قم

قو- یو- آس : از ایالات برزیل که به صورت قویاس نوشته می‌شود.

قو- مور- اوس : نام یکی از شعبه‌های رود قیزیل اؤزن که به شکل قومرش نوشته می‌شود.

قو- کو : پادشاه اور در سومر که علیه پسر سارگون یعنی ریموس قیام کرد

قو – بور : نام سرزمینی در بین النهرین در دورهٔ سومر که به شکل خابور در آمده است.

قو – مو – تو : از مناطق واقع در بین النهرین در کنار رود بالیق در دورهٔ باستان

قو- اوس- آس : نام یکی از رودهای شهرستان خلخال

قو- جو- ار : از روستاهای اطراف اورمیه در بخش نازلو

قو- تور- سو : از رودهای شهرستان خیاو

قو- اوس- آن : نام روستایی در شهرستان زنجان که به صورت قوزان نوشته می‌شود.

قو- لو : از رودخانه‌های غرب آذربایجان که به شکل قالو نوشته می‌شود.

قو- جور : نام روستایی در زنجان

قو – تو : نام چشمه‌ای در اطراف نواور در اردبیل

قو – تو : نام یکی از پادشاهان سومری

قو – تو : نام برادر توقتا بیگی پادشاه مرکیت

قو – اور – سو – اوت : نام یکی از قبایل تورکمن

قو – اور – تو : از رده‌های فرعی چاقیر از طوایف تورکمن

قو– آن – قو : نام رودی در شهرستان تبریز

قو– سو : که به صورت قره قوسو نوشته می‌شود نام یکی از طوایف تورکمن

قو– تو : از طوایف تورکمن

قو– ار– سو : تیره‌ای از تورکمانان

قو– قو– تو– اوس : از طوایف تورکمن که به صورت قوقودیش نوشته می‌شود.

قو– رُ– اوس : نام یکی از قیصران روم در جنگ با ساسانیان در زمان شاهپور اول

قو– آن – مو– یو : در اساطیر بودائی مادر زمین بود کـه هفـت روز پـس از زایـش او می‌میرد.

قو– تو– ار : نام رودخانه‌ای در شهرستان نقده که به صورت گادار نوشته می‌شود.

قو– اوس– وُ– این : نام واقعی شهرستان قزوین

قو– رُ– فور– یو : اسم مردانه در آمریکای لاتین

قو– رُ – تو– آق : شهری در سومالی که به شکل قاراتاک یا کاراداک نوشته می‌شود. که قدر مسلم همان واژه قاراداغ است.

قو– لو : شهری در اوگاندا

قو– اوس– قو– اوس : نوعی ماهی در زبـان عربـی کـه بـه صـورت قُـشقُوش نوشـته می‌شود.

قو– اوس– تو– اوس : نوعی گیاه در زبان عربی، که به صورت قُستوس نوشته می‌شود.

قو– سو– آس : در زبان عربی آنکه به مقام روحانیت و مقام کشیشی رسیده باشد

قو– ار : نام دهکده‌ای در ری که امروزه به صورت غار درآمده است

قو– ار : نام دهکده‌ای در آذربایجان که به صورت کار درآمده است.

قو– ار : نام دهکده‌ای در اصفهان که به صورت کار درآمده است.

قو – قو – اوس : نام یکی از اقوام تورکو

قو – سو : تخت و کرسی در زبان سومری

قو– آی– این : در تورات آمده است که در زمین آدم و حوا صاحب پسری شدند که او را قایین نامیدند زیرا حوا گفت از نزد پروردگار فرزندی اقتناء و تحصیل کردم ، پـس حـوا پسری دیگر آورد که والدین او را هابیل نام نهادند پس هابیل به دست قایین کشته شد. ر.ک

اعلام قورآن ص۴۹ امروزه «قو آی این» به شکل قایین در معنی برادر زن یا برادر شوهر در زبان تورکو به کار می‌رود.

قو- سو- قونیا : انسان دوران شمس، بنا به عقیدهٔ بابلیان زمین و دنیا در هر یک از ادوار، مختلف فلکی دورانی را سپری می‌کنند. در دوران اول زحل مدیر عالم بوده و آدم اول در هزارهٔ ششم خلق شده است. در هر یک از ادوار فلکی یک شخصیت که اولین پدر نوع انسان آن دور می‌باشد خلق شده و قوشوقونیا انسان دوران شمس است در دورهٔ ماه که دورهٔ فعلی است پدر بشر فعلی یعنی آدم تولد یافته است.

قو- بو : از شهرهای ژاپن

قو- بو : در تورکو به دشتی که آب آن جا را گاهی اوقات فرا گیرد گفته می‌شود.

قو- تو : از جزایر ژاپن

قو – سو – رُ : (گزرُ) از شاخه‌های رود سومورُ (قره سو)

قو – رُ – تو : از رودهای مرزی در قصر شیرین

قو – جور : از شاخه‌های رود گورانی در شرق یوسوکند در بیجار

قو – بو – آه – لو : (قوبوه لو) نام کوهی در شهرستان گیوی در اردبیل

قو – سو – اور : از شاخه‌های رود سنگ آباد در شهرستان کوثر در اردبیل

قو – لو – کو : (خولوکو) نام رودی در بندر انزلی

قو – اوس – لو : از روستاهای شهرستان بیله سوار در اردبیل

قو – تور – سو : از شاخه‌های رود جوشین در اهر

قو – اوس : از رودهای جاری در جازموریان

قو – رُ : از شاخه‌های رود چیدان در کرمان

قو – رُ – سو : (خروسو) از شاخه‌های رود زرتشت در بافت

قو – اوس – لو : از شاخه‌های فصلی اسب رود در بستان آباد

قو – اوس : qaz از رودهای آبریز سدیج در بندر جاسک

قو : از شاخه‌های رود کوجو (کاجه) در نیک شهر

قو – مور – تو – اوس : (گوموردوج) از شاخه‌های رود کوجو در نیک شهر

قو – تو : (گیتو) از شاخه‌های رود رابچ در چاه بهار

قو – را : رودی در مشکین شهر

قو- اوس- مور- این : دریاچه‌ای در قزاقستان

قو- اوس- تو- نو- آی : منطقه‌ای در قزاقستان که به صورت قوس تانای نوشته می‌شود.

قو- قو – آق : از شهرهای قزاقستان که به شکل قوقک نوشته می‌شود.

قو- کند : از شهرهای ازبکستان که به صورت خوجند نوشته می‌شود.

قو- قو- یو- اوس : اسم شخص در اروپا

قور : واژه‌ای که از ترکیب قو+ اور بدست می‌آید همان گونه که از ترکیب سو+ اور= سور بدست می آید و همین طور از ترکیب تو+ اور= تور، از ترکیب نو+ اور = نور و از ترکیب فو+ اور= فور و از ترکیب جو+ اور= جور و از ترکیب مو+ اور= مور و از ترکیب لو + اور= لور بدست می‌آید. قور از واژگان اسطوره‌ای بشر اولیه می‌باشد و در معنی نور، حرارت و خورشید بوده‌است این واژه امروزه در زبان تورکو در معنی اخگر و پاره‌های آتش رایج است. یعنی علی‌رغم کاربورد آن در زبان‌های مختلف صرفاً در زبان تورکو است که آن معنی اولیهٔ خود را حفظ کرده است. قور با ترکیب شدن با عناصر دیگر واژگان مرکب زیادی را در زبان ابتدایی بشر به وجود آورده است بر فرض با آمدن قور بر سر عناصری همچون «بو» واژهٔ «قوربو» را به وجود آورده است و یا با آمدن بر سر عنصر «جو» واژهٔ «قورجو» را به وجود آورده و یا با آمدن بر سر « تو» واژهٔ «قورتو» را ساخته است و یا با آمدن بر سر «سو» واژهٔ «قورسو» را ساخته است.

قور- آدینا : نام سرزمین و ناحیه‌ای در سومر که «اوس» یکی از فرمانروایان سومر در اختلاف با فرمانروای لاگاش آنجا را تحت سیطرهٔ خود در آورد.

قور- سو : ناحیه‌ای در چین

قور – آب : از شاخه‌های رود میمه در آبدانان

قور – آب : از شاخه‌های رود سومورُ (سیمره)

قور – آق : از شاخه‌های رود قیزیل اؤزن

قور – قور : از شاخه‌های رودخانهٔ کوکو در شهرستان ماه نشان در زنجان

قور – مو – نو : نام کوهی در کلیبر در آذربایجان

قور – لو : نام روستایی در مشکین شهر در اردبیل

قور : از شاخه‌های فصلی رود قره سو در هورآند از توابع اهر

قور – قو : از شاخه‌های رود آق چای در ماکو

قور – مو : از شاخه‌های رود درش در سبزواران

قور – تو : (کال قورتو) از انشعابات رود کال کویرو در شهرستان فردوس

قور : از شاخه‌های فصلی کومور چایی در تبریز که به صورت گورگچر در آمده است.

قور- قو- تئلی : از شهرهای تورکیه در استان آنتالیا

قور- سو : شهری در نزدیکی بورسا در تورکیه

قور – آب : نام روستایی در فریدون شهر اصفهان

قور – آب : نام روستایی در شهرستان کهکیلویه و بویر احمد

قور – آب : نام روستایی درشهرستان ممسنی استان فارس

قور – آب : نام روستایی در شهرستان فومن در گیلان

قور – آند : نام روستایی در شهرستان اهر

قور – جو : نام روستایی در بیرجند خوراسان

قور – مو – اوس : شکل اصلی واژهٔ خورموز نام یکی از مناطق بوشهر

قور- توس : شهری در استان مانیسا در تورکیه

قور- وُ - سو- یو: اسم مردانه در کلمبیا

قور- تو- آن : Gordon نام مردانه در زبان انگلیسی

قور – آند : صورت اصلی واژهٔ کرند نام منطقه‌ای در گیلان غرب که فی‌الواقع اصالت واژه بر گرفته شده از عناصر قو- ار- آن- تو است که بعداً به «قور آند» و «کرند» بدل شده است.

قور- بو- اوس : شکل اصلی واژهٔ قارپیز در معنی هندوانه در زبان تورکو، با این توضیح که اکثر نام‌های مربوط به میوه‌ها نشأت گرفته از بینش اسطوره‌ای است بسان آلما (آل- مو) ، آلو(آل-او) ، گیلاس(قو- لو-اوس) آلچا (آل – جو)، آرموت (ار – مو- اوت) آلبالو (آل- بو- لو) هولو و غیره.

قور : در معنی آتش در زبان تورکو که امروزه به تراشه‌های آتش گفته می‌شود که به صورت جرقه به هر طرف پرتاب می‌شود و خود از دو تکواژ قو- اور درست شده است و در این ضرب المثل تورکو به صورت وضوح بدان اشاره شده است؛ «قورویان گؤزه قور دوشر.» این واژه قبل از کشف آتش به آفتاب گفته می‌شد و در واژهٔ خورشید (قور سو اوت) می‌توان آن را مشاهده کرد.

قور- آن- قو : رودخانه‌ای در شهرستان میانه و همچنین نام دهستانی واقع در همین شهر

قور- قیز : از اقوام تورکو زبان در آسیای میانه، در یک اسطورهٔ مربوط به قورقیزها آمده که سی و نه تن از دختران به همراه دختر پادشاه برای تفریح به کنار دریا می‌روند و با دست زدن به آب کف کرده ساحل دریا که اشعهٔ آفتاب بر آن می‌تابید این دختران باردار می‌گردند و به همین خاطر آنان مورد طرد جامعه خود می‌شوند و این دختران در سرزمین دیگر وضع حمل نموده بدین طریق قوم قورقیزها را بوجود می‌آورند اصل واژه به صورت قور- قو- اوس می‌باشد یعنی خود واژهٔ قیز از دو عنصر قو- اوس تشکیل شده است.

قور : شکل واقعی و اولیهٔ کلمه خر در فارسی که در زبان فارسی بدین شکل درآمده است و از معنی و شکل واقعی خود دور شده است همان گونه که پیشتر گفتیم اکثر حیوانات نام خود را از عناصر طبیعی کسب کرده‌اند ولی به مرور زمان با سهو و نسیان از جانب انسان‌های دورهٔ تاریخی و فروکش کردن بینش‌های اسطوره‌ای در ارتباط با عناصر طبیعی همچون آب، آتش، باد، رعد، ماه، ستاره و غیره، رویکرد دیگر گونه نسبت به هستی و واژگان در پیش گرفته شده و در زبان و فرهنگ فارسی که خود زبان و فرهنگی نه از جنس اسطوره بود، این موضوع با شدت تمام، روندی دیگر گونه را در ارتباط با بینش اسطوره‌ای در پیش گرفت؛ به نحوی که واژگان اسطوره‌ای اخذ شده از زبان‌های دیگر مورد تحریف واقع گردیده و صورت و باطن این واژگان از ماهیت و اصالت خویش دور شدند و از همین رهگذر واژهٔ قور گاهی به صورت «خر» و گاهی به صورت «گر» در زبان فارسی بکار رفته است. حتی واژه «گر» که به عنوان پسوند در آخر بعضی از کلمات فارسی بسان برزگر، بکار می‌رود همان واژهٔ «قور» در معنی آتش است که در طی زمان با از دست دادن معنی و هویت خود به صورت پسوند در آمده است. با این تو ضیح که در زبان اسطوره‌ای ما چیزی به نام پسوند نداریم. در رابطه با واژه خر باید گفت که در کلمه گورخر بهتر می‌توان اصل واژه را رهگیری کرد. می‌توان گفت که حتی واژهٔ خرگوش نیز در اصل «قور قواوس» بوده است. در اساطیر تورکوها خرگوش حیوان مربوط به ماه می‌باشد و در تورکو نوعی خرگوش را «سوقورلو» می‌نامند و در افسانه‌های شمنی مربوط به یاکوت‌های تورکو زبان در آسمان ششم شخص شمنی یک خرگوش را شکار می‌کند. در واژهٔ بهرام گور نیز

«گور» به مثابه صفت بهرام، بدلیل شجاعت و جسارت وی بر او اطلاق شده است؛ یعنی بهرام آتشین صفت

قور- خان : نام یکی از امرا و حاکمان تورکو زبان در دورهٔ خوارزمشاهیان

قور : نام قدیمی شهرستان فیروزآباد در استان فارس قو+ اور، این شهر در گذشته‌های دور دارای آتشکدهٔ معروفی بوده است و همچنین شهر دارای قیز قالاسی بوده است که در گذشته در بسیاری از شهرها این قلاع رایج بوده‌اند و احتمالاً در زمرهٔ معابدی بودند که برای ایزد بانوی ناهید و الههٔ ایشتر بنا می‌کردند. به هر حال آنچه باهر و ظاهر است قور در معنی آتش می‌باشد و نام این شهر نیز وجه تسمیه‌اش از همین جاست لیکن به زعم تصورات غلط این واژه را با گور در معنی قبر یکی پنداشته و به همین جهت نیز نام آن را به فیروز آباد بدل کرده‌اند و فی‌الواقع یکی از کارهایی که باعث از میان رفتن نام واژه‌های اساطیری در ایران گردیده است گذاردن خیل عظیمی از لغات با ترکیب آباد بر سر آبادیهای ایران بوده است یعنی با توجه به عدم استنباط درست از معانی واژگان اساطیری و درک و فهم غلط از آنها، باعث گردیده است تا این واژگان که در طی اعصار کهن نسل به نسل و سینه به سینه به دست ما رسیده است از گردونه زبان خارج سازیم و اگر بر سر راه خودمان در طول جاده‌ها دقت نماییم به چه بسیار از آبادیها با اسامی عباس آباد، حسین آباد، حسن آباد، نمازآباد، ا... آباد و غیره بر می‌خوریم که هیچکدام نام حقیقی این مکان‌ها نیستند و این نام‌ها بعدها بر این مکان‌ها جعل شده‌اند.

قور- یو- آق : سلسله کوه‌هایی در روسیه در نزدیکی دریای برینگ

قور- جو : روستایی در شهرستان میانه دهستان کله بور

قور- جو : روستایی در شهرستان هشترود بخش چاراویماق

قور : نام یک شخصیت تاریخی در آذربایجان که موسی قاغانقاتلی از وی نام می‌برد و در کتاب خود می‌گوید که آنها دو برادر به نام‌های «قور» و «قواوس آن» بودند. ر.ک. آذربایجان سوی کؤکونو دوشونرکن ص ۱۷۹

قور- اوس : از شهرهای مجارستان

قور- آس- یو- آس : از شهرهای هندوراس

قور- تو- قو : از شهرهای کاستاریکا در آمریکای جنوبی

قور- آن- سا- سو : نام قله‌ای در ایتالیا

قور- سو- آن : از شهرهای اوکراین در کنار خلیج اودسا

قور- مو : یکی از شهرهای استان اردبیل که به صورت گرمی نوشته می‌شود.

قور- قو : کوهی در شهرستان دیر در استان بوشهر

قور- تو - آن : اسم مردانه در انگلیسی که به صورت Gordon نوشته می‌شود.

قور : نام سلسلهٔ حکومتی که علاءالدین حسین جهان‌سوز بنیان‌گذار آن بود.

قور - آب : شکل اصلی واژهٔ غراب در معنی کلاغ در زبان عربی

قور- اوس- لو : نام کوهی در استان اردبیل

قور- اوت- آق- سو- مو : جزیره‌ای در نزدیکی خلیج مکزیک

قور- مو- اوس : بنا به اعتقاد تورکوهای آلتایی و تلئوت‌ها، مرگ ناشی از بیماری ممکن است متوفی را به جهان زیرین هدایت کند زیرا ارواح پلیدِ مردگان موجب بیماری می‌شود و حتی شخص بیمار توسط «قورمواوس» خورده می‌شود.

قور- آنا- نور : نام پرنده‌ای در میان یاکوت‌های تورکو زبان که بدان «قوقواوس» نیز می‌گویند.

قور- یو- آق : نام یکی از قبایل تورکو زبان در سیبری

قور - قان : نام نخستین شمن در میان اساطیر بوریات‌های تورکو زبان که بنا به اعتقاد آنان قارا قورقان با خداوند به رقابت پرداخت و خداوند با خشم خود قدرت ساحری همه شمن‌ها را تقلیل داد.

قور- قو- اوس : از فرماندهان و سرکردگان مغول که اصلاً از تورکوهای اویغوری بود.

قو- تور- آی- قور : نام یکی از طوایف هون‌ها که بعد از مرگ آتیلا به جانب شمال غرب دریای آزوف رفتند.

قور- خان : از فرزندان مرغوز پادشاه کرائیت‌های تورکو زبان

قور- یو- سو- بو- جو : از فرماندهان و سرکردگان قبیله نایمان که در جنگ با چنگیزخان کشته شد.

قور- بو- سو : نام مادر«تایانگ» از رهبران قبیله نایمان

قور- آن : از رودخانه‌های اطراف اورمیه در بخش سومای

قور- میک : از روستاهای اطراف اورمیه در بخش سومای

قور (آباد) : نام روستایی در شهرستان خوی

قور- سو- آق- لو : نام روستایی در اطراف اورمیه که به صورت قورشاق لو نوشته می‌شود.

قور- لو : از روستاهای اطراف شهرستان اردبیل در دهستان ارشق مرکزی، همان گونه که بیشتر گفته شد ساختار اسامی و واژگان برحسب نگرش اسطوره‌ای انسان اولیه شکل می‌گرفت که بر فرض در ماهیت وجودی این عنصر کدامین عوامل و عناصر دخیل هستند و از همین رهگذر نظر بر ترجیحات یک قبیله و قوم، آن کلمه شکل می‌گرفت و در این میان در مراحل بعدی حیات بازی‌های زبانی نیز برای خود جای پایی در نزد انسان باز کرده بود. اگر در نزد مردمان اردبیل، یک منطقه‌ای در ساختارش عناصر «قور» و «لو» دخیل هستند در عوض در منطقه و سرزمین دیگر در افغانستان در ساختار وجودی سرزمین آنان «لو» نقش اول را ایفا می کند پس نام منطقه مورد نظر «لوقور» می‌گردد.

قور- سیلا- سو : نام مردانه در زبان اینکایی‌ها نام یکی از شخصیت‌های اینکایی‌ها بعد از حمله اسپانیایی‌ها به سرزمین اینکاها، نام دیگر وی در میان اینکایی‌ها «قو- مو- اوس- سو- آرز-دو- فی – قو- رو» بود.

قور- یو : دماغه‌ای در سواحل تورکیه در کنار شهر «رودس» به نقل از کلاویخو

قور- یو : نام منطقه‌ای در کنار شهر طرابوزان به نقل از کلاویخو

قو- رُ- سو- آند : نام یکی از شهرهای تورکیه

قور- قان : نام یکی از شهرهای قدیم خوراسان که به شکل خرقان در آمده است.

قور- قان : نام شهری در شمال ایران مرکز استان گلستان که به صورت گرگان نوشته می‌شود.

قور- قور : یکی از دو شعبهٔ رود کارون

قور- گون : یکی از شخصیت‌های اساطیری یونان که با زئوس به مبارزه برخاست و موهایش به شکل مار بود.

قور- اوس : نام یکی از طوایف تورکمن که امروزه در کنار شهرستان گرگان مستقر شده‌اند به صورت گرگز نوشته می‌شود.

قور – اوس : نام یکی از روستاهای اطراف صوفیان که به صورت گروس نوشته می‌شود.

قور – اوس : goris نام مردانه در انگلیسی

قور- تاس : نام یکی از طوایف تورکمن

قور- قیز : نام یکی از طوایف تورکمن

قور- نو- اوس : نام یکی از طوایف تورکمن

قور : نام منطقه‌ای در افغانستان

قور- آل : کلمه دختر در زبان انگلیسی که به صورت girl آمده است.

قور- مو- آی- سو- آن : نام باستانی شهر کرمان شاه که به صورت قورمیسن ذکر شده است.

قور- اوس : نام اصلی و باستانی رود کور در آذربایجان

قور- آن- کو : نام روستایی در اطراف ماکو که به صورت قیران کو قید شده است.

قور- مو- اوس : شکل حقیقی کلمهٔ قرمز

قور- لو- آس : نام قومی در مغولستان که به صورت قورلاس در آمده است.

قور- مو- آس : نام یکی از پادشاهان قوم کاس که به صورت قورماش درآمده است.

قور- قو- اوت : نام سلسله جبالی دراستان خوراسان که به صورت «قور خـود» نوشـته می‌شود.

قور- اوس- آن : شکل واقعی کلمهٔ خوراسان (خراسان)

قور- سو- من : به معنی درخشیدن و پدر «ماریوت» در ریگ ودا می‌باشد.

قور-گون : سه خواهری که در اساطیر یونان به صورت قورگون بودند که دختران «فو- ار- سو- ایس» و «سوتو» ایزدان دریا بودند و نامشان «ایس- تو- نو- اور- آل» و «مدوسـا» بود. آنها در سواحل اقیانوس اطلس در آفریقا می‌زیستند و ظاهراً بـا جهـان زیـرین ارتبـاط داشتند. بدان گونه که پیشتر عنوان کردیم هلنی‌ها بوسیله جزیرهٔ کرت با فرهنگ و تمـدن و اساطیر سومریان آشنا شدند لیکن از آنجایی که با محتوای اسـاطیر و واژگـان آن اسـاطیر از حیث معنایی و کار بوردی بیگانه بودند و صرفاً به واسطهٔ کرتی‌ها با این نوع طـرز تفکـر و زبان اسطوره‌ای آشنا شده بودند در طی زمان بعد از گذشت ایـام مدیـد بـا روح و سـاختار اساطیر و زبان اساطیر بیگانه شـدند و از همـین رهگـذر هـر چنـد واژگـان اسـطوره‌ای در زبانشان کاربورد داشت لیکن نه با معنی واقعی آنها آشنایی داشتند و نه از شأن اولیهٔ آنها در ارتباط با هستی خبر داشتند پس النهایه واژگان به کـار گرفتـه شـده در زبانـشان بـی‌روح و بی‌ارتباط با عناصر و پدیده‌های هستی بود و در حالی که «قور» و «گون» در ارتباط با عنصر حاکم بر طبیعت و از تعینات اوس می‌باشند در زبان و اسطوره‌های یونانی از شأن و جایگاه

اولیه آنها خبری نیست و واژه‌های «قور» و «گون» که در اصل در ارتباط با آفتاب می‌باشند در اساطیر یونان بدین صورت جلوه‌گر شده‌اند.

قور – کان : لقب تیمور که از دو تکواژ «قور» در معنی آتش و «کان» در معنی خورشید ساخته شده است و پیشتر گفتیم که ازدیدگاه اسطوره‌ای پادشاه فرزند خورشید است و از همین منظر نیز لقبی این چنین بر این سلسلهٔ حکومتی گذارده‌اند.

قور : در زبان سومری به کوه اطلاق می‌شود ولی رفته – رفته به معنی سرزمین بیگانه در آمد چون سرزمین‌های کوهستانی اطراف سومر پیوسته منبع خطر و تهدید بودند از نظر جهان شناسی سومر خلای میان سطح زمین و دریای اولیه است که ارواح مردگان بدانجا می‌روند.

قور– این– قو– اوس : نام نخستین جنگ اسکندر با داریوش هخامنشی که در آن اسکندر پیروز شد.

قور– بو : شکل اصلی واژهٔ گربه که در تکواژ دوم «بو» به «به» تبدیل شده است.

قور– اوس : در اوپه‌نیشدها در بند دهم به نام منطقه و ناحیه‌ای آمده است.

قور– یو : نام رمانی از انوره دو بالزاک که به صورت بابا قوریو نوشته می‌شود.

قور– جو– قور : نام پسر مرغوز از حاکمان ماوراء النهر

قور– اوس– قور : گرگ در زبان قورقیزها که به شکل کاریشکیر درآمده است.

قور– اوس– قو : شکل اصلی کلمهٔ قاریشقا در تورکو

قور– تو– سو– ایس : نام یکی از حاکمان اسکیت‌ها که به صورت کارتاسیس در آمده است.

قور– آی– اوم : نام یکی از قبایل تورکو که به صورت کارئیم نوشته می‌شود.

قور– آن– قو : نام رودخانه‌ای در شهرستان میانه که به صورت قران قو نوشته می‌شود.

قور– اوس : فولاد در زبان تورکوی قورقیزی و در زبان تاتارها که بدان «کوریچ» گویند.

قور– اوس– آق : نام یکی از پادشاهان ایلامی

قور– گون : اسم مردانه که به صورت گرگین نوشته می‌شود.

قور– اوت : نام یکی از فرزندان فرماندهان لشکر چنگیزخان

قور– اوس– نو : نام پایتخت کشور چچن که به صورت گروزنی درآمده است.

قور- اوس : نام شهری افسانه‌ای در انگلیس که اکنون در زیر دریاست و خلیج «دوارتز» جای آن را گرفته است و به صورت keris کرایس نوشته می‌شود.

قور – نو : موهبتی که از آسمان فرود آید و بر دوش شاه نشیند و هنگامی که پادشاه دیگر شایسته ایفای آن نقش والا نباشد ترکش می‌گوید «قور نو» بر اثر چکش‌کاری‌ها به خورنه بدل شده است «قورنو» بر امواج دریای چی‌چست و یا دریای وروکش شناور است.

قور- یو : نام معبدی در میان مردم ژاپن

قور- بو- اوس : شهری در تونس

قور- آنا- تو : منطقه‌ای در اسپانیا

قور- اوس : نام یکی از شهرهای باستانی در آسیای میانه که با خجند کنونی تطبیق می‌کند.

قور- قو- اوس : نام یکی از پیامبران باستانی که به صورت جورجیس درآمده است.

قور- اوس : از شهرهای جمهوری آذربایجان

قور- بولاق : از شهرهای تورکیه هم مرز با ایران

قور- اوس : نام کوهی در خوی که تکواژ دوم یعنی اوس به صورت ایس در آمده است.

قور- مو- اوس : نام روستایی در اطراف بوکان از شهرهای غرب آذربایجان که به صورت قورمیش در آمده است.

قور- قور : نام روستایی در استان هورموزگان که به صورت خورگور نوشته می‌شود.

قور : نام کوهی در سبزوار استان خورآسان که امروزه به صورت «گر» نوشته می‌شود.

قور- اوس : نام روستایی در استان خوراسان که به صورت خورس نوشته می‌شود.

قور- اوس : نام روستایی در نزدیکی شهرستان ایوانکی که به صورت کوروس درآمده است.

قور- سو- آن : نام روستایی در حوالی دامغان که به صورت خورزان در آمده است.

قور- آب : نام روستایی در حوالی لنگرود

قور : نام روستایی در نزدیکی کرج که به صورت خور نوشته می‌شود.

قور- گون : نام روستایی در استان زنجان که به صورت قورگین نوشته می‌شود.

تکواژ دوم در معنی آفتاب و خورشید است که این واژه به جهت عدم وجود مصوت Ü در زبان فارسی به صورت gon تلفظ می‌گردد؛ لیکن اصل آن gün می‌باشد.

قور- مو- تو : نام شهرکی در نزدیکی کرکوک که امروزه به صورت خورماتو در آمده است.

قور- آن : نام بندری در تنگه خوران در استان هورموزگان

قور- قو- آن : نام روستایی در اراک که به صورت گرگان نوشته می‌شود.

قور- قو- آن : نام روستایی در اردبیل که به صورت گرگان نوشته می‌شود.

قور- قو- آن : نام روستایی در تبریز که به صورت گرگان نوشته می‌شود.

قور- قو- اوس : نام روستایی در حوالی همدان که به صورت قور قوز نوشته می‌شود.

قور – اوس : از روستاهای اطراف کنگاور که به صورت گروس نوشته می‌شود.

قور- رُ : نام رودخانه‌ای در استان همدان

قور- اوت : از روستاهای اطراف اصفهان که به صورت گورت نوشته می‌شود.

قور- اوس- قو- آن : از شهرک‌های اطراف اصفهان که به صورت خوراس قان نوشته می‌شود.

قور- قور : از روستاهای اطراف شهرستان خرم آباد

قور- آب : از روستاهای شهرستان «لومار» در استان لرستان

قور- سو- آن : از روستاهای اطراف «لرد قان» که به صورت قارسون نوشته می‌شود.

قور- مو- آق : از روستاهای اطراف سمیرم

قور- مو- اوس : از روستاهای اطراف شهرستان بهبهان که امروزه به صورت گرمز نوشته می‌شود.

قور- مو- آن : از روستاهای استان خوزستان که امروزه به صورت گرمان شاه نوشته می‌شود.

قور- قو : از روستاهای اطراف اردکان یزد که به صورت «گرقو» نوشته می‌شود.

قور – اوس : علف و گیاه در زبان انگلیسی که به صورت grass نوشته می‌شود.

قور- شاه- لو : از روستاهای شهرستان خوی

قور- سو- لو : از روستاهای اطراف اورمیه که به صورت قورشالو نوشته می‌شود.

قور- قور : از روستاهای دهستان راه جرد در شهرستان قم

قور- نو- آلتای سک : نام رودی در سیبری

قور- قو- آن : از روستاهای اطراف سووج بولاق مهاباد فعلی در غرب آذربایجان که به صورت قورغان نوشته می‌شود.

قور- اوس : از روستاهای سردشت در غرب آذربایجان که به صورت قورایس نوشته می‌شود.

قور- اوت : در معنی نور و آتش در زبان عربی که به صورت «قُرّه» نوشته می‌شود و در قرّه‌العین در معنی نور چشم می‌توان آن را دید.

قور- قو- لوق : از روستاهای اطراف ماکو که به صورت قارقولوق نوشته می‌شود.

قور : نام شهری در اتیوپی

قور- قو- آن : از شهرهای تورکیه

قور- قو- تو : از شهرهای رمانی در نزدیکی بوخارست

قور- نو- اوس : در اساطیر یونان جوان‌ترین پسر «اور- آن – اوس» و «قو- یو» که از تیتان‌ها بود او پیش از سو – اوس (زئوس) و ایزدان اولمپ بر جهان فرمانروایی می‌کرد. قور- نو- اوس برای به دست آوردن قدرت مطلق، پدر را مثله کرد با خواهرش «را» در آمیخت و صاحب فرزندان بسیار شد. «قور- نو- اوس» برای نگه داری از تخت خود هیچ یک از بچه‌های خود را زنده نمی‌گذاشت و تمام فرزندان خود جز «سو- اوس» را بلعید. «را» همسر قور- نو- اوس به جای سو- اوس پاره سنگی را در پارچه‌ای پیچید و به قور- نو – اوس داد و قور- نو- اوس بی‌آنکه از موضوع چیزی بفهمد آن را بلعید و هنگامی که سو- اوس به سن بلوغ رسید علیه پدرش سر به شورش گذاشت و او را واداشت تا خواهران و برادرانش را بالا بیاورد. سو- اوس به کمک آنها با تیتان‌های وفادار به قور- نو- اوس جنگید و برای همیشه قدرت ایزدی را به دست آورد.

همان گونه که پیشتر عنوان کردیم تمامی این اساطیر در ارتباط با عناصر طبیعی بوده‌اند که بعدها در زبان و فرهنگ یونانیان شخصیت انسانی یافته‌اند و نیز این اساطیر از طریق کرت که در اصل از مهاجران سومری بودند به یونان برده شده‌اند و همهٔ اسامی و نام‌های اشخاص و اساطیر، خود شاهدی بر این مدعاست.

قور- مو- سو : کوهی در شهرستان کازرون بخش جره که به صورت گرمیش نوشته می‌شود.

قور- نو : کوهی در شهرستان زاهدان بخش کورین، که به صورت قورنا نوشته می‌شود.

قور – نو : نام منطقه‌ای در سول‌تواوس (نقده) در آذربایجان

قور – اوس : شکل اصلی واژهٔ کرئوز

قور : کوهی در شهرستان سراوان، دهستان زابلی که به صورت «گر» نوشته می‌شود.

قور : کوهی در محدودهٔ شهرستان چابهار بخش کنارک

قور– آباد : از روستاهای اطراف اورمیه در بخش سومای

قور– قو– آن : نام رودی در اردبیل، که به صورت گرگان نوشته می‌شود.

قور– قو– تون : نام شهری در منطقهٔ سیبری

قور– تاق : از کوه‌های اسطوره‌ای تورکوها که به صورت «قوس تـاغ» و «اورتـاغ» هـم آمده است.

قور– قو : شکل اصلی کلمهٔ قیرقی پرندهٔ شکاری در زبان تورکو

قور– سو– آق : نوعی سنجاب و گربهٔ صحرایی در تورکوی قدیم

قور– آن : نام کوهی در شهرستان داراب که به صورت «گورآن» نوشته می‌شود.

قور : نام نوعی خر صحرایی و وحشی که در انگلیسی بدان zebra می‌گویند.

قور– سین : نام کوهی در محدودهٔ شهرستان بندرعباس دهستان «ایسین» تکواژ «سـین» در سومر به خدای ماه گفته می‌شد.

قور : کوهی در محدودهٔ شهرستان جاسک

قور– مو– لو : از روستاهای شهرستان اهر که به صورت خرمالو نوشته می‌شود.

قور– مو : شکل اصلی واژهٔ خرما

قور– قو – اوت : از روستاهای شهرسـتان سـراب کـه بـه صـورت «قورخـود» نوشـته می‌شود.

قور : نام کوهی در شهرستان فومن

قور– اوس– لو : نام کوهی در شهرستان بیله سوار در استان اردبیل

قور– قور : کوهی در استان اردبیل دهستان سردابه

قور– قور : کوهی در شهرستان تکاب بخش تخت سلیمان

قور– جو : کوهی در شهرستان سلماس

قور : نام کوهی در شهرستان سلماس

قور– آن – قو : نام رودی که از سهند سرچشمه می‌گیرد.

قور– اوت – لو : کوهی در شهرستان اهر دهستان ارزیل

قور– قو– نو : کوهی در محدودهٔ شهرستان زنجان بخش انگوران

قور– نو : کوهی در شهرستان زنجان دهستان چایپاره که به صورت «قرنا» نوشته می‌شود.

قور – قو – اوم : نام محلی در زمان تیگلات پیله سر آشوری

قور– قان : (قره قورقان) از کوه‌های محدودهٔ شهرستان تاکستان

قور– قاق : کوهی در محدودهٔ شهرستان زنجان دهستان ایجرود

قور– اوغلو : کوهی در شهرستان زنجان دهستان تهم که به صورت کوراوغلو نوشته می‌شود.

قو – تو : نام منطقه‌ای در میان زاب و دجله در عصر باستان

قور– آل– لو : کوهی در شهرستان زنجان که به صورت قورآل نوشته می‌شود.

قور – بو – تو : نمایندهٔ پادشاهان آشور در ایالات مختلف

قور– قور : کوهی در محدودهٔ شهرستان زنجان بخش انگوران

قور– قو– اوس : کوهی در شهرستان آشتیان که به صورت قورقوش نوشته می‌شود.

قور– قو– آن : کوهی در شهرستان آشتیان، دهستان قورقان

قور– اوس– این : کوهی در شهرستان زنجان که به صورت گرزین نوشته می‌شود.

قور– قور– سو : کوهی در شهرستان اراک که به صورت گرگرسی نوشته می‌شود.

قور– قو : کوهی در شهرستان دلیجان که به صورت گرگو نوشته می‌شود.

قور : کوهی در شهرستان نجف آباد دهستان صادقیه که به صورت «کر» نوشته می‌شود.

قور– گون : نام یک بخش در شهرستان فلاورجان که به صورت «گرکن» نوشته می‌شود.

قور– لو : نام کوهی در شهرستان ازنا

قور : کوهی در شهرستان کوهدشت بخش طرهان

قور– جو : کوهی در شهرستان الیگودرز

قور– مو– اوس– نو : نام کوهی در شهرستان جوان رود

قور– قو : کوهی در شهرستان بویراحمد، بخش مرکزی دهستان سررود

قور- قو- آن : در تورکو قلعه و شهری که دارای بارو می‌باشد این واژه در دورهٔ اساطیری در برگیرنده معنایی بس وسیع بوده است که تشکیل شده از سه تکواژ مستقل «قور» (خورشید) + «قو» (صدای آسمانی) + «آن» در معنی خدا بوده است.

قور- سو- اوت : شکل اصلی و اسطوره‌ای واژهٔ خورشید «قور» به «خور» «سو» به «شو» و سپس به «شی» و «اوت» به «اید» تبدیل شده است.

قور- تو- لو : در تورکو اسم مردانه

قور- ائل : در تورکو اسم مردانه تکواژ دوم ائل در اصل آل می‌باشد و اصل واژه قورآل است.

قور – قو – مو : از شهرهای واقع در بین النهرین که باج گذار آشور بود

قور- بو : در تورکو اسم مردانه

قور- خاقان : در تورکو اسم مردانه

قور- آل – تای : در تورکو اسم مردانه

قور- آی : در تورکو اسم مردانه

قور- باش : در تورکو اسم مردانه

قور- تاغ : در تورکو اسم مردانه

قور- تای : در تورکو اسم مردانه

قور- تیمور : در تورکو اسم مردانه

قور- دمیر : در تورکو اسم مردانه

قور- دومان : در تورکو اسم مردانه

قور- سو : در تورکو اسم مردانه

قور- مارال : در تورکو اسم مردانه

قور- تان : در تورکو اسم مردانه

قور- اوس : نام اصلی و اسطوره‌ای خروس، خروس از دیرباز به عنوان یکی از پرندگان اسطوره‌ای در مرکز توجه انسان‌های اولیه قرار گرفته است وی پیام آور اوس و روشنایی است و در اکثر اساطیر نماد خورشید می‌باشد باید گفت واژه‌های قوراوس، قوقونواوس، قواوس، هوراوس، نوراوس همگی از القاب خورشید هستند.

قور- آس : نام حیوانی از دسته خوک‌ها که به صورت گراز نوشته می‌شود.

قور- اوت : گرگ در تورکو که البته خود واژهٔ گرگ نیز از همین کلمه برگرفته شده است.

قو – اوس – نو : شکل اصلی واژهٔ گوزنو نام شهری در بین النهرین باستان که امروزه بدان تل حلف گویند و همچنین نام روستایی در اورمیه که به صورت گزنه درآمده است.

قور- قو- اوت : نام یکی از شخصیت‌های اسطوره‌ای آذربایجانی و کتابی به همین عنوان، وی به مثابهٔ انسانی متعالی و فهیم و دانا همواره در کنار قوم خود و با راهنمایی‌های ارزندهٔ خود مردم خویش را در ساحه‌های مختلف اعم از فکری، اخلاقی، کردار و منش اجتماعی به سوی نیکی‌ها هدایت می‌نماید و از پلشتی‌ها و ناراستی‌ها برحذر می‌دارد و آنها را در همه ابعاد زندگی یاری می‌رساند تا به سوی رشد و تعالی قدم بردارند. با توجه به ابعاد شخصیتی قورقود می‌توان گفت که تاریخ مشخصی برای دوران زندگی او نمی‌توان در نظر گرفت و شاید وی نیز عنصری در ارتباط با هستی بوده است که بعدها در کسوت خدایان و سپس در ذی پیامبران قوم خویش جلوگر گردیده است. از لحاظ ساختار واژگانی باید گفت با ترکیب عناصر اسطوره‌ای واژگانی از این دست در زبان اسطوره‌ای شکل می‌گیرند بر فرض قورتوت شکل اصلی واژهٔ (خرداد) مورتوت شکل اصلی واژهٔ (مرداد) فورتوت شکل اصلی واژهٔ (فرتوت) بدین شیوه ساخته شده‌اند.

قو- اوس : در اساطیر یونان حالت آشفتگی و نیستی و قبل از آفرینش را گویند.

قو- سو- ار : نام حقیقی و اصلی خضر، داده‌های تاریخی حاکی از آن است که وی در زمرهٔ پیامبرانی بوده است که در کنار کوه ساوالان به پیامبری مبعوث گردیده است و از همین روی اسطوره‌های زیادی در ارتباط با وی در حوالی این کوه وجود دارد، باید گفت که با توجه به این که در اساطیر چنین تلقی‌ای وجود دارد که وی به آب حیات دست یافته است؛ این موضوع با نام وی یعنی سو در ارتباط است. از جانبی دیگر این نام با نام قوم خزر نیز مرتبط می‌باشد.

قور- اوغلو : یکی از شخصیت‌های اسطوره‌ای آذربایجان که با توجه به تحریف‌های به عمل آمده در پیرامون آن به شکل کوراوغلو درآمده است.

اسطورهٔ قوراوغلو یکی از عمیق‌ترین بینش فلسفی انسان باستان نسبت به هستی است که در آن به موضوع آفرینش انسان پرداخته می‌شود که به نوعی در این اسطوره، در آفرینش انسان عناصر و ارکان طبیعی همگی دخالت دارند و انسان که از جنبهٔ روان شناختی در عالم

واقع چنین تصوری را از خویشتن داشت که در مواجهه با طبیعت و خطرات پیرامونی آن هیچ مأمن و پناهگاهی ندارد؛ چنین رویکردی را از جنبهٔ اسطوره‌ای در پیش گرفت که خلقت خود را به آب و آتش، خورشید، و نور آسمانی و درخت و کوه که همگی در نظر انسان در زمرهٔ خدایان بودند نسبت بدهد و از این رهگذر نیز در اسطورهٔ قوراوغلو بینش اسطوره‌ای آذربایجانیان بر این امر متکی است که آفرینش انسان اولیه «قوراوغلو» در بالای کوهی تحت عنوان چنلی بئل واقع شود که در آنجا با تابش اشعهٔ آسمانی بر آبِ چشمه‌ای در زیر درخت، قوراوغلو یا «روس آن» آفریده می‌شود و بدین نحو در آفرینش انسان از نظر بینش فلسفی آب، اشعهٔ آسمانی ،کوه و درخت که همگی در زمرهٔ خدایان اولیهٔ انسان هستند؛ انجام می‌پذیرد لیکن بر اثر تحولات فکری و دگرگونی بینش اسطوره‌ای در فرآیند زمان این اسطوره مورد دخل و تصرف مردمان واقع شده و صورتی دیگر گونه در سیر زمان به خود گرفته است تا جایی که کسوتی تاریخی به خود گرفته است و از قور اوغلو یعنی فرزند نور به کور اوغلو فرزند نابینا تغییر ماهیت داده است و به شخصیتی در عصر جلالیان مبدل گردیده است؛ شاید هر چند در همان عصر چنین شخصیتی را سراغ داشته باشیم لیکن با اصل اسطورهٔ عنوان شده هیچ ربطی ندارد ولی متأسفانه بر اثر گذشت زمان و با بی‌مبالاتی تمام و بر اثر عدم شکل مکتوب آن، این اسطوره نیز بسان خیل عظیمی از اساطیر تورکوها مورد مسخ و استحاله واقع شده است لیکن در اصل اسطوره، قوراوغلو خود فرزند «سو» و «اوس» است و با تابش اشعهٔ آسمانی بر آب چشمه و ترکیب و تلفیق آن دو، قوراوغلو بر فراز کوه و در زیر درختی پا به دنیا می‌گذارد. پس قوراوغلو فرزند اوس و سو است و در کنار آنها کوه و درخت نیز بسان دیگر اساطیر تورکوها در آفرینش قوراوغلو دخالت دارند که متأسفانه همان گونه که قید گردید این اسطوره مورد استحاله قرار گرفته و به صورتی ابتر و ناقص و بریده از اصالت و ماهیت اسطوره‌ای خود درآمده است و اصلاً با آنچه امروزه به صورت روایی در زبان مردم ساری و جاری است؛ هیچگونه سنخیتی ندارد. این موضوع را نیز باید افزود که در اساطیر قزاق‌ها نام مادر قور اوغلو «آی سو لو» و نام پدرش «بو اوس آن» می‌باشد پس همان گونه که گفتیم یک نیمهٔ قور اوغلو «سو» و نیمهٔ دیگر وی «اوس» می‌باشد و نام مادرش در ارتباط با سو می‌باشد و نام پدرش در ارتباط با اوس است و نام اسب وی نیز قوراوت است و نام شمشیرش «موسورو» در معنی آذرخش می‌باشد.

قور- آت : نام اسب قوراوغلو اسبی که جنس آن از آتش است و فرستاده شده از آسمان و خورشید که بنابر بینش اسطوره‌ای اسب فرزند خورشید می‌باشد و در اصلِ اسطورهٔ قوراوغلو، اسب وی دارای دو بال آتشین بوده است. نام اسب دیگر وی «تورآت» بود.

قور- مو- اوت : گربه ماهی در زبان عربی که به صورت قورموط نوشته می‌شود.

قور- آه : آب گوارا و سرد در زبان عربی که به صورت قُرآح نوشته می‌شود.

قو- ار- اوت : شعلهٔ چراغ در زبان عربی که به صورت قُراط نوشته می‌شود که دقیقاً بسان واژهٔ قیرات اسب کوراوغلو می‌باشد.

قور- قور : نام یکی از شاخه‌های رود کارون

قور- نو : نام اصلی جمهوری آلتایی در جنوب کشور فدراتیو روسیه

قور- اوت- آی- لو- آند : Groote eylandt جزیره‌ای در باختر خلیج کارپنتاریا در سرزمین شمال استرالیا

قور- قور- یو- اوس : Gregorius نام شانزده تن از پاپ‌های مسیحی

قو- تو- ار : نام رودی در هرمزگان که به صورت گودر نوشته می‌شود.

قور- اوس : از شهرهای آسیای صغیر که به صورت قوروس نوشته شده است.

قور- اوس : نام تنگه‌ای در اسپانی

قور – آق : نام یونان در زبان غربی‌ها که به صورت Greece نوشته می‌شود.

قور- آی- سو : شکل اصلی واژه قریش از قبایل پرنام و آوازه در مکه در قبل از اسلام که در گذر زمان این واژه چنین شکلی به خود گرفته است و گفتیم که از آنجایی که انسان-های اولیه و قبایل مختلف، نظر به شأن و اعتباری که به عناصر طبیعی داشته‌اند خویشتن را به آن عناصر طبیعی منوط و مربوط می‌ساخته‌اند؛ این نام نیز بعد از گذر از ادوار اسطوره‌ای در میان ملل مختلف بویژه سومریان به این شکل به دست اعراب مکه رسیده است.

قور- آت : سر فتیلهٔ سوخته در عربی، که به صورت قُراطه نوشته می‌شود.

قو – تو : از اقوام باستانی در فلات ایران که به صورت قوتی در آمده است.

قور- ا- قِف : در عربی خروس آواز بلند که تکواژ اول منطبق بر قوراوس (خروس) است.

قور- امَه : در عربی آنچه از نان به تنور بچسبد که به صورت قرامَه نوشته می‌شود.

قور- سو : گردهٔ نان در عربی که به صورت قرص نوشته می‌شود و همچنین در مورد خورشید نیز این واژه بکار می‌رود.

قور – بو – آل : از شهرهای آشور

قو – رُ : آتش در زبان سومری

قو – اوس : درخت در زبان سومری

قور – لو : نام یکی از اقوام تورکو

قو – نور : نام یکی از اقوام تورکو

قور – آق : منطقه‌ای در داغستان که لزگی‌ها در آن ساکن هستند.

قور – تو – اوم : شکل اصلی خارتوم نام پایتخت سودان

قور – نو : نام ایالتی در سیبری که اقوام تورکو زبان تولواوس در آن ساکن هستند.

قور – نو : نام منطقه‌ای در آلتای

قور – نو : نام منطقه‌ای در تاجیکستان

قور – نو : نام روستایی در حوالی سول‌توس در جانب غرب دریاچهٔ اورمیه

قور – بو – تو : محافظان پادشاه در زبان سومر

قور- اوت : شعلهٔ آتش و گوشواره در عربی که به صورت قُرُوط و قُرط نوشته می‌شود.

قور (قَرَه قور) : نوعی کشتی در زبان عربی

قور- قوف : شراب را در زبان عربی گویند که به صورت قُرقوف نوشته می‌شود.

قور- مو- اوت : در زبان عربی نوعی گوزن باتلاقی که در آفریقای مرکزی یافت می‌شود و به صورت قُرموط نوشته می‌شود.

قور- نو- اوس : در عربی نوعی گیاه، تیره‌ای از دو لپه‌ای‌های بسیار گلبرگ که میوه‌ای خوراکی و همچنین چوبی سخت دارد.

قور- نو- آن : گیاهی علفی و بیابانی و زراعتی از تیرهٔ مرکّبات که به خاطر ریشه‌های خوراکی آن که مزه‌ای شیرین همانند شکر دارد؛ کشت می‌شود.

قو – قو : نوعی اردک در تورکو

قو – کون : نام نقاش هلندی

قور – من : روستایی در شاهرود

قو – بو – اور : نام مردانه در مجارستان

قو – نو – اوس : نام منطقه‌ای در تورکستان قدیم در زمان مغول‌ها

قو – تو – قو : از امرای مغول که چنگیز خان وی را با سی هزار مرد بـه محافظـت راه غزنین و غرجستان و زابل و کابل فرستاد.

قو – تور – تکین : نام یکی از ملوک قدیم اویغورهای تورکو

قور- آی- تو- اوس : نوعی میگو در زبان عربی که به صورت قُریدس نوشته می‌شود.

قور – قو – نو – اوس : اسم شخص در آمریکا

قور : فرزند موسولوق در یکی از اسطوره‌های ایرلندی

قور: ابریشم در زبان عربی که به صورت قُرّ نوشته می‌شود.

قور – آند : روستایی در بخش دیزمار در قره داغ آذربایجان

قو – مو – اوس : نام روستایی در سولدوز از شهرهای آذربایجان

قو – آه – نو : (قوه نو) روستایی در مرند

قو – لو – اوس : روستایی در خوی از شهرهای آذربایجان

قور – قو – اوس : نام شخص در زبان آلمانی نام تنیس باز آلمانی یولویو قورقوس

قور – آب : شکل اصلی واژهٔ غروب در زبان عربی

قور – من : اسم مردانه در انگلیسی

قور- آن : شکل اصلی قرآن، کتاب مقدسی که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شـده اسـت و در حدود ٦٨ بار این واژه در خود قرآن بکار رفته است که از این ٦٨ مرتبه دو بار مجازاً بـر نماز اطلاق شده است و پنجاه مرتبه نیز به صورت معرفه و شانزده مرتبه نیـز بـدون حـرف تعریف در کتاب خدا آمده و مضاف بر اینها دو بار هم این واژه در معنی قرائت و خوانـدن قرآن به کار رفته است. ر. ک تاریخ قرآن، محمود رامیار، ص۱۳ اما علی‌رغم اینکه فقـط دو بار این واژهٔ در معنی قرائت به کار رفته است اکثر علمـای زبـان عربـی و قـرآن پژوهـان و لغویان اعم از قدیم و جدید بر این قول متفق نظر می‌باشند که این واژه برگرفته شده از قـرأ در معنی خواندن می‌باشد؛ لیکن از جنبه سلبی باید گفت که بنا به اظهارنظر بعـضی از زبـان شناسان این واژه به مثابه لغات دخیل در زبان عربی می‌باشد. به نحوی که آرتور جفری کـه سالیان متمادی در ارتباط با قرآن و زبان عربی کار کرده است در این ارتباط می‌گوید: «ریشهٔ **قرآن** به معنای اعلام کردن، فرا خوانـدن، از بـر خوانـدن، قرائـت کـردن، آن چنـان کـه در زبان‌های عربستان جنوبی و حبشی شاهد آن هستیم در زبان آکدی و سـامی شـمالی نیامـده

است و این آدمی را بدین گمان رهنمون می‌شود که قَرأ واژه‌ای قرضی از ناحیهٔ کنعانی – آرامی زبان باشد. این ریشه در عبری و فنقیه آمده است اما در گویش‌های آرامی کاربورد وسیع‌تری دارد و هم در آرامی کهن و هم در آرامی مصری نیز در سنگ نبشته‌های نبطی و پالمیری و همچنین آرامی یهودی و سریانی به کار رفته است.

فعل قرأ به دفعات در قرآن آمده است و به جز در چهار مورد همه جا در اشاره به وحی الهی به کار بورده شده که بر حضرت محمد (ص) نازل شده است. از این چهار مورد استثنایی دو موردش (سورهٔ ۹٤:۱۰ ؛ سورهٔ ۹۳:۱۷) دربارهٔ دیگر کتب مقدس به کار رفته است و دو مورد دیگرش (سورهٔ ۷۱:۱۷؛ سورهٔ ۱۹:٦۹) دربارهٔ نامهٔ اعمال آدمیان که در روز قیامت به دستشان داده خواهد شد. به این ترتیب کاملاً روشن است که واژه کاربوردی خاص دارد و در ارتباط با کتب آسمانی به کار می‌رود. قرأ همچنین اعلام کردن و از برخواندن و حفظ کردن است و معنای قرائت کردن و خواندن بعداً پیدا شده است.

نظریهٔ معمول آن است که قرآن اسم فعل از قرأ است. این واژه زودتر از قرآن به کار نرفته است از این رو، دسته‌ای از دانشمندان قدیم‌تر غربی گرایش داشتند که خود حضرت محمد(ص) را واضع آن، از ریشه قرضی یاد شده در بالا بدانند، اما این امر متضمن دشواری‌هایی است. نخست این که صورت و هیئت واژه غریب است و عده‌ای از لغویان قدیم همچون قتاده و ابوعبید، آن را مشتق از قَرَن به معنای فراهم آوردن دانسته‌اند و استدلال خویش را بر پایه سورهٔ ۱۷:۷۵ استوار ساخته‌اند.

گروهی دیگر به نقل از سیوطی هیچ یک از این دو وجه اشتقاق را نپسندیده‌اند و گفته‌اند این واژه ریشه ندارد و نام خاص است برای کتاب مقدس اعراب، همچنان که تورات نام کتاب مقدس یهود و انجیل نام کتاب مقدس عیسویان است از اینجا چنین معلوم می‌شود که واژه یک واژهٔ بومی به نظر نمی‌رسیده، بلکه واژه‌ای دخیل در زبان عربی به نظر می‌آمده است. ر.ک. «آرتورجفری» «واژه‌های دخیل در قرآن مجید» ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، ص ۳۳۸

آنچه از گفته‌های بالا مستفاد می‌گردد این است که واژهٔ قرآن واژه‌ای دخیل در زبان عربی است که سه فرضیه در ارتباط با آن بیان شده است (هر چند تعدد آرا از این نیز بیشتر است که برای آگاهی می‌توانید به کتاب تاریخ قرآن نوشتهٔ محمود رامیار رجوع کنید) امّا آنچه از نظر ما صائب به نظر می‌رسد و قریب به یقین است؛ گفته سیوطی می‌باشد که قبل از وی نیز کسانی مانند شافعی و ابن کثیر بر این امر تأکید داشته‌اند که این واژه نه از قرأ در

معنی خواندن و نه از قَرَنَ به معنی فراهم آوردن می‌باشد بلکه این واژه ریشه ندارد یعنی از ریشهٔ فعلی برگرفته نشده است بلکه نام خاصی است برای این کتاب مقدس.

اما از جنبهٔ ایجابی و اثباتی باید گفت که از جنبه شناخت شناسی ادیان، دین‌ها مقوله‌ای در ارتباط با بینش اولیهٔ انسان به جهان هستند و واژگانی که جهت ابراز عقاید بر زبان جاری می‌شوند. نیز همان گونه که قبلاً بیان گردید خاستگاه ادیان به تفکرات اولیهٔ انسان برمی‌گردد یعنی فی‌الواقع زبان، بینش و درک اولیه و ادیان به نوعی در هم تنیده‌اند و از همان آغاز آفرینش این سه توأمان به باز تولید همدیگر مساعدت نموده‌اند و گفتیم که بر مبنای نگرش اساطیری، عناصری بسان سو، اوس، سور، نور، قور، آل در تفکر و بینش اعتقادی انسان اولیه تأثیر عظیمی بر جای نهاده است و از همین رهگذر نیز اوس با دیگر تعیّنات خود یعنی نور، قور، سور، آل همواره ذهن انسان را به خویش درگیر کرده است و حتی در خود قرآن نیز در ارتباط با این مفاهیم آیات بی‌شماری را داریم که در آنها خداوند خویشتن را به مثابه نور و روشنی معرفی می‌کند و یا به نوعی در آیات از قور به مثابهٔ نور چشم نام می‌برد برای مثال در سورهٔ فرقان آیه ۷٤ و یا سوره قصص در آیه ۹ که در آنها از اصطلاح قُرّه العین یعنی نور چشم استفاده می‌نماید. یعنی در قرآن و زبان عربی واژه «قور» در معنی نور و آتش بکار رفته است به عنوان مثال قُرامَله به سر فتیله که سوخته باشد گفته می‌شود و قُرط به شعلهٔ آتش گفته می‌شود و قُراط به شعلهٔ چراغ گفته می‌شود. در زبان فارسی نیز واژهٔ خورشید که از زبان اسطوره‌ای مردمان اولیهٔ نجد ایران اخذ شده است و اصل واژه به شکل «قورسواوت» می‌باشد بعینه مشاهده می‌کنیم که قور در معنی نور و روشنایی است واژه‌ای که امروزه نیز به شکلی گسترده در زبان تورکو در افواه مردم در معنی نور و پاره‌های آتش رایج است.

پس با توجه به گفته‌های بالا می‌توان گفت که واژهٔ قرآن از «قور» در معنی روشنایی اخذ شده است و «آن» در تکواژ دوم نیز اخذ شده از واژهٔ «آن» در سومری در معنی خداوند است و معنی کل واژه، یعنی نور خدا؛ همانگونه که قبلاً قید گردید واژگان با توجه به بینش اسطوره‌ای نسبت به طبیعت، عناصر و پدیده‌های هستی شکل می‌گیرند و با ترکیب هر یک از این عناصر واژگان پدیدار می‌گردند که با ترکیب عناصر بیست و هفتگانه واژگانی همچون تورآن، نورآن، بورآن، فورآن، قورآن، مورآن، هورآن، یورآن، وُرآن، کورآن، جورآن، اورآن، سورآن، لورآن، ارآن به وجود می‌آید.

این موضوع نیز قابل ذکر است، همان‌گونه که کتاب تورات شکل یافته از دو واژهٔ «تور» و «اوت» در معنای آتش و نور می‌باشد بر همین منوال «قورآن» نیز در معنی نور خداوند می‌باشد هم در قرآن و هم در احادیث مختلف خداوند نور آسمان‌ها و زمین توصیف می‌گردد. پس قریب به یقین این واژه نیز در همین راستا می‌تواند به مثابهٔ نور خداوند تلقی گردد که بر انسان‌ها عرضه شده است تا راهنمای زندگی آنان باشد.

واژگانی که در آفرینش آنها «نو» نقش اول و برتر را دارد.

از آنجا که واژگان نمود آوایی تفکر می‌باشند پس به نوعی طرز تفکر و نوع اندیشگی انسان در ارتباط با هستی و ماورای آن را در معرض نمایش قرار می‌دهند و ما از این منظر با نوع معرفت و بینش انسان در هر دوره‌ای آشنا می‌شویم و فی‌الواقع هر واژه نوع درک و شناخت و فهم انسان‌ها نسبت به طبیعت و فلسفهٔ هستی را تبیین می‌سازد.

پس می‌توان گفت که هیچ عنصری بسان زبان و واژگان جاری در افواه مردم نمی‌تواند معرفت حاکم بر شاکلهٔ وجودی انسان را بنمایاند؛ از همین رهگذر نیز با استمداد از واژگان اساطیری در راستای شناخت، بینش و معرفت و ادراک و ارزش‌های حاکم بر فکر، روح و روان انسان ابتدایی را بهتر می‌توانیم مورد کنکاش قرار دهیم و هرچه بیشتر خویشتن را به وی نزدیک سازیم و با تأمل در واژگان و کالبد شکافی آنها، نوع اندیشگی و گزینش فکری او را شناسایی و مورد مداقّه قرار دهیم.

ساختار زبانی و واژگانی انسان‌های اولیه نشأت گرفته از باورهای آنان نسبت به عناصر طبیعی بوده است و چون عناصر طبیعی بسان «سو» «اوس» «گون» «قور» «آل» «اوت» روح انسان ابتدایی را در چنبرهٔ شکوه و سطوت خود گرفتار گردانیده بودند از همین رهگذر نیز فکر و روح انسان همواره معطوف به این عناصر بوده است و چون این عناصر به مثابهٔ کنشگر فعال، نهاد انسان را تحت تأثیر خویش قرار می‌دادند؛ موجبات شکل گیری معرفتی از جنس خود در ذهن انسان را دامن می‌زدند که النهایه زبان و واژگان انسان ابتدایی بازتابی از آن معرفت و اندیشهٔ در ارتباط با طبیعت بوده است و صد البته طبیعت خود نیز تحت سیطره سو و اوس و مشتقات آنها بوده است.

این موضوع را نیز باید افزود که ذهن پرسشگر انسان ابتدایی بنا به اقتضای ماهیت وجودی خود در این مرحله خویشتن را متوقف نساخت و با تدبّر در کنهٔ هستی با توجه به بُعد عصیان‌گر نهاد خود، تعقلات و تصورات خویش نسبت به هستی را تا آن سوی آفرینش و ماورای آن گسترانید و در این فرآیندِ کش و قوس دار در راستای بینش اعتقادی خود و گذر از مرحلهٔ اول شناخت نسبت به هستی و روی آوردن به مبانی اعتقادی از جنس روح و ماورای طبیعت، هنجارها و ارزش‌های دین مدارانه را در سرلوحهٔ اهداف خویش قرار داد و جهت استقرار و استمرار یک بینش اعتقادی نو بنیاد، از هیچ تلاشی فرو گذاری نکرد که پایه و اساس آن، واژگان در ارتباط با عناصر طبیعی بوده است؛ که در مرکز

ثقل آن سو قرار گرفته است و دیگر واژگان در ارتباط با عناصر طبیعی و ماورای آن همگی انعکاسی از این منشور می‌باشند.

«نو» یکی از آن عناصر مشتق شده از «سو» می‌باشد و بر هر پدیدهٔ تازه و روشن و مشعشع دلالت دارد و روشنایی و زلالی و شفافیت چیزی را بیان می‌دارد. مجموعهٔ صفاتی که همگی را در سو سراغ داریم، پس «نو» خود از «سو» بوجود می‌آید. چرا که صافی، زلالی و درخشندگی در زمرهٔ صفات اولیه سو می‌باشد و یا بواسطه اوس که خود زادهٔ سو است وجود می‌یابد و انسان اولیه از این منظر بر هر پدیدهٔ روشن و درخشان عنوان «نو» را داده است که خود از تعینات اوس به حساب آمده و به مثابهٔ یکی از توتم‌ها و الهه‌گان بشر اولیهٔ به شمار رفته است و این اندیشه به صورت نمود واژگانی در هر امری و پدیده‌ای در حیات بشر جلوگر گردیده است و سپس با ترکیب شدن با دیگر تعینات هستی یعنی اور به شکل « نواور» در آمده است که با ادغام آنها در طی زمان به صورت «نور» خودنمایی می‌کند.

باید گفت که «نو» به نوعی برداشت انسان از یک عنصر در ارتباط با درخشندگی و روشنایی در مقابل ظلمات و تاریکی‌های حاکم بر حیات تلقی می‌شده است که می‌توانست با معاضدت خود، انسانِ تنها و وحشت زده و اسیر در دستان سیاهی‌ها را رهایی بخشد پس این عنصر به مثابهٔ یک خدای دارای روح و روان، قابل تقدیس و تقدیر برای انسان اولیه بوده و جهت پاسداشت مقام وی، انسان همواره نام و یاد وی را ورد زبان خویش ساخته و بر روی اسامی زیادی نام این الهه را می‌نهاده است تا بدین نحو ارادت خود را بدان نشان دهد و جایگاه خاص وی را بر همگان نشان دهد. «نو» با ترکیب شدن با عناصر شانزده‌گانهٔ زبان سبب به وجود آمدن واژگانی همچون «نوسو» «نواوس» «نوکو» «نومو» «نورُ» «نووُ» «نوفو» «نوجو» «نوقو» «نوتو» «نوهو» «نویو» «نولو» «نوبو» «نواو» و «نونو» می‌گردد و به دنبال آن با ترکیب شدن با عناصر مرکب موجب به وجود آمدن واژگانی همچون «نوآل» «نوکون» «نوآی» «نوآه» «نوآن» «نواین» «نوار» «نوآب» «نواوت»، «نوآق» و نواوم» می‌شود و دست آخر با ترکیب شدن با عناصر بیست وهفت‌گانه، موجب شکل گیری واژگان متعددی در زبان‌های مختلف می‌گردد که به مواردی چند اشاره می‌نماییم که در آن اسامی کوه‌ها، دریاها، روستاها، دره‌ها، اسامی اشخاص، حیوانات اخذ شده از نام این خدای می‌باشد.

نو- سو- یو : Nasoyou از نام‌های مردانه در آمریکای جنوبی

نو- تو- اوس : در اساطیر یونان پسر او- اوس باد گرم و مرطوب که از جنوب می‌وزد.

نو- سو- اوس : نام یکی از سان تورها در اساطیر یونان وی پسر «آک- سو- یو- اون» و «نفله» بود.کار «نوسواوس» گذراندن مردم از رودخانهٔ «ا و نو اوس» بود هنگامی که هراکلس و همسرش می‌خواستند از این رود بگذرند «نوسواوس» کوشید از دژانیر همسر هراکلس کام بگیرد ولی با تیر هراکلس زخم کشنده‌ای برداشت: «نوسواوس» پیش از آنکه نفس واپسین بکشد معجونی از مخلوط خون و نطفهٔ خود را به «دژانیر» داد و فریبکارانه به او اطمینان داد که اگر لباس پهلوان را به آن بیامیزد شوهرش برای همیشه نسبت به او وفادار خواهد ماند. دژانیر زود باور لباس هراکلس را با این معجون درآمیخت و هراکلس پس از پوشیدن آن احساس کرد بدنش کم کم ذوب می‌شود. هراکلس از زیادی درد، خود را بر روی تل آتش بر فراز قلهٔ کوه «اوتا» افکند.

نو- داش : کوهی در محدودهٔ شهرستان خلخال بخش سنجد

نو- کون : کوهی در شهرستان خرم آباد، دهستان خرمی

نو- قو- اوس : شهری در کشور اوزبکستان که به صورت نوخوس نوشته می‌شود.

نو- قور : کوهی در محدودهٔ شهرستان نیک شهر

نو- ار- سو : کوهی در محدودهٔ شهر بابک در اصفهان که به صورت نارزو نوشته می‌شود.

نو- قور – اوس : نام شهری در کنار دریای «سولو» در فیلیپین

نو- نو : شکل اصلی کلمهٔ ننه در تورکو، همچنین نام همسر بالدر و نیز نام مادر اوت‌اوس(آتیس) که باکره بود و با گذاشتن بادام رسیده در میان سینه‌اش باردار شد.

نو- ار : از روستاهای بخش رزن در شهرستان همدان

نو – اور- فوک : نام یکی از جزایر متعلق به استرالیا در اقیانوس آرام

نو- اوس : از روستاهای شهرستان قم در دهستان قاهان که تکواژ دوم به شکل ایس است.

نو- نور : از روستاهای شهرستان بانه

نو – تو – اوس : نام قلعه‌ای باستانی در قره داغ آذربایجان مابین اهر و مشکین

نو – کو – اوس : نام یکی از اقوام مغول

نو- قور : از روستاهای استان کرمان که به صورت نگور نوشته می‌شود.

نو- سو- اوت : از شهرهای ایران در مرز عراق که تکواژ آخر به «اود» تبدیل شده است.

نو- قو- اوس : دهی در آسیای میانه در دورهٔ خوارزمیان که به صورت نوقاس نوشته می‌شود.

نو- اوس- کت : از روستاهای تورکوستان که به صورت نوزکت در آمده است.

نو- نو- قو- مو- اوس : اسم مردانه در کشورهای پرتقال و اسپانیا

نو- مو- قو- آن : نام پسر یکی از امرای تورکوی جلایری در زمان قوبیلای قاآن

نو- مون- آی : نام یکی از پادشاهان ایلامی

نور- ا- داد : نام شاه و رهبر منطقهٔ داقار از سرزمین دولت لولوبی‌ها

نو- ار- قو- اوس : شکل اصلی واژه نرگس

نو- اوس- کو : در اساطیر سومری هم پسر و هم وزیر انلیل بود وی خدایی در ارتباط با آتش و نور بود او در هِرَن رب النوع اصلی آنجا سین (ناناسوئن) به شمار می‌رفت.

نو- این- سو : خدای طوفان در میان هوری‌ها

نو- ار- قو- اوس : حاکم طایفه نایمان قبل از چنگیز که به صورت نارقوس نوشته می‌شود.

نو- یو- آن : طایفه‌ای از مغول‌ها

نو- مو- سو- اوس : نام یکی از شهرهای نروژ

نو- قور : شکل اصلی واژهٔ نگار، نام همسر قوراوغلو

نو- نو- اوس : نام اصلی و باستانی نینوا که به صورت نینو نیز آمده است.

نو- مو- اوس : شکل اصلی واژهٔ نماز و همچنین باید گفت که واژهٔ ناموس نیز اصل‌اش همین واژه یعنی نو- مو- اوس است و فی‌الواقع هر دو واژه یکی هستند که شکل‌های متفاوت از هم و معانی متفاوت از هم در طی زمان یافته‌اند. در لاتین نیز واژهٔ **nemus** در معنی جنگل و بیشه‌زار ریشه‌اش همان نومواوس است.

نو - اور — لند : نام منطقه‌ای در سوئد

نو- مو : نام کتاب مقدس اویغورهای بودائی

نو- قو- اوس : شکل اصلی واژهٔ ناقوس؛ که در بینش اسطوره‌ای جایگاه ویژه‌ای داشت چرا که به وسیلهٔ آن ارواح اشرارگونه را دفع می‌کردند.

نو- آق- سو- اوس : از شهرهای سرزمین یونان

نو- یو- قو- رُ : شکل اصلی واژهٔ نیاگارا از آبشارهای مشهور جهان

نو- هور : نام روستایی در دامنه‌های کوه سهند

نو- قور- اوس : جزیره‌ای در مجمع الجزایر فیلیپین

نو- آق- سو : از شهرهای جزیزه‌ای در دریای بالتیک که به صورت «نک سو» در آمده است.

نو- قو- رُ : از رودخانه‌های جاری در کشور برزیل

نو- اوس- لو : روستایی در شهرستان بستان آباد که به صورت نو ساله درآمده است.

نو- قو- تو : روستایی در شهرستان بستان آباد که به صورت نوغدی در آمده است.

نو- قو- تو : شکل اصلی واژهٔ نقده یکی از شهرهای غرب آذربایجان

نو- کو- سو- یو : پایتخت قبرس که به صورت نیکوزیا درآمده است.

نو- قو- اوت : از قبایل تورکو زبان

نو- آی- سو- اوس : از شهرهای اروپایی در صربستان که امروزه بدان فیش می‌گویند. شهری که آتیلا بعد از گذشتن از رود دانوب آن را تصرف کرد.

نو- مو : فرزند چهارم قوبول آی خان مغول

نو – مو : نام یک شخصیت اسطوره‌ای در اساطیر یونانی

نو- قو- آی : از سلاطین مغول بعد از چنگیز

نو- سو- تو : شکل اصلی نام «نیشیدو» از افراد اسطوره‌ای یکی از قبایل تورکو زبانِ «سو» وی هر وقت می‌خواست می‌توانست باران بباراند. مادر وی گرگ بود و با دختران تابستان و زمستان ازدواج نمود که حاصل این ازدواج از دختران تابستان چهار فرزند به نام‌های «قوقو» «سوقو» «قوسو» «نوتولو» بوده است.

نو- قو : از طوایف تورکوهای اویغور

نو – قو – اوس : نام یکی از طوایف مغولان در زمان چنگیز

نو- آل- اوس : منطقه‌ای در نزدیکی اوشنویه در غرب آذربایجان، «آل» که از خدایان و از عناصر اسطوره‌ای بشر اولیه است با ترکیب شدن با عنصر اسطوره‌ای دیگر یعنی «اوس» واژهٔ نوینِ «آل‌اوس» را سبب می‌شود که دوباره در زبان بشر اولیه با آمدن عناصر بیست و

هفتگانه بر سر واژهٔ «آل‌اوس» واژگانی همچون نوآل‌اوس، سوآل‌اوس، بوآل‌اوس، موآل‌اوس، توآل‌اوس، یوآل‌اوس، هوآل‌اوس، وُآل‌اوس، جوآل‌اوس، فوآل‌اوس، را به وجود می‌آورند.

نو- مو- سو : نام غذایی در زبان مردم کره

نو- اور - اوس : نام اقوامی باستانی در شمال اروپا

نو- آن- سو : در اساطیر سومر کسی که به حساب مردم در «نوراوز» رسیدگی می‌کند الههٔ حسابرس، در یک کتیبهٔ مربوط به «نان‌سو» آمده است که نان سو یتیمان و بیوه زنان را می‌شناسد از ظلم انسان به انسان آگاه است وی مادر یتیمان و پرستار بیوه زنان است دادرس مردم تهیدست است شهبانویی که بی‌پناهان را پناه می‌دهد و برای ناتوانان مسکن می‌یابد نان سو در اولین روز بهار و جشن مقدس به حساب مردم می‌رسد و شوهرش «قوآی» و چندین گواه دیگر نیز در آنجا حاضر هستند افراد پست، مورد غضب وی واقع می‌شوند کسانی که بدین صفت وصف می‌شوند مردمی که دست بر مال دیگران دراز می‌کنند. کسانی که حدود آیین‌های مقرر را نگاه نمی‌دارند و عهد و پیمان می‌شکنند و با دیده رضا به قرارگاه شیطان می‌نگرند و پیمانه کوچکی را به جای پیمانه بزرگ به کار می‌برند. کسی که مال مردم بخورد و نگوید. کسی که آشامیدنی دیگران بنوشد و نگوید. کسی که نگوید مال حرام خوردم. کسی که نگوید آشامیدنی حرام نوشیدم. نان سو یتیمان را دلداری می‌دهد و بیوه زنان را از یاد نمی‌برد. گردنکشان را به ورطهٔ هلاکت می‌کشاند زورمندان را به ناتوانان می‌سپارد. نان سو دل مردم را به دست می‌آورد. با توجه به کتیبهٔ نان سو می‌توان گفت نوروس نمادی از روز رستاخیز نیز بوده است که در آن به حساب مردم رسیدگی می‌شد.

نو- ار- مو- ار- تو : شکل اصلی کلمهٔ نارمارتو، از نام‌های باستانی خلیج فارس

نو- قو- تو : نام شهری در مصر که در گذشته بدان «ام بو اوس» می‌گفتند جایی که مرکز اصلی آیین سِت برگزار می‌شد و امروزه به صورت نقده نوشته می‌شود.

نو- قو- اوس : برادر پادشاه سوئد در حماسهٔ هادی نوقواوس که در آن هادی نوقواوس بعد از کشتن پادشاه، برادرش هوتونوقواوس را بر جایش می‌نشاند.

نو- ار : شکل اصلی واژهٔ نار که در فارسی بدان انار می‌گویند که غلط است یعنی واژه از ساختار اسطوره‌ای خود خارج شده است؛ به خاطر دانه‌های متعدداش نماد باروری است.طبق یک سنت تورکو عروس اناری بر زمین می‌اندازد تا بترکد و دانه هایش روی زمین پخش شود. تعداد دانه‌های پخش شده نمایانگر این است که او چند فرزند خواهد

آورد. در اساطیر یونان مادرآتیس با قرار دادن اناری در آغوشش او را پدید آورد. این همان دانه اناری بود که پرسفون در جهان زیر زمین آن را خورد و باعث شد که یک سوم هر سال را در آنجا سپری کند.

نو – جو : نام یکی از شهرهای نیجریه

نو- اور : شکل اصلی واژهٔ نیر از شهرهای استان اردبیل

نو- قو : در اساطیر آذربایجان به ماهی بزرگ و ایزد دریاها اطلاق می‌گردد که در اساطیر و افسانه‌های تورکو گاه هم شأن دریا تصور می‌گردد. در اساطیر هند بر نام مار و اژدهایی که به صورت انسان می‌باشد اطلاق می‌شود و به صورت ناقا هم قید شده است.

نو – اوس – آل : نام یکی از حاکمان آوارستان در منطقهٔ قفقاز

نو – کو – اوس : مرکز جمهوری خود مختار قرا قالپاق در شمال باختری اوزبکستان

نو – اور – اوس : از فرمانروایان تورکو در زمان اوزون حسن در قفقاز شمالی

نو – اور- اوس : یکی از آیین‌ها و مراسم‌های باشکوهی که از ازمنهٔ باستان به مثابهٔ میراث فرهنگ بشری برای ما به یادگار مانده است. عید نور- اوس جشن و شادمانی طبیعت می‌باشد که خاستگاه و منشاء وجودی آن با توجه به اطلاعات موجود در حال حاضر به سومریان می‌رسد. از جنبهٔ ساختار واژگانی باید گفت که همانگونه که قید گردید با ترکیب عناصر اسطوره‌ای واژگان شکل می‌یابند بر فرض با ترکیب «او» با «رُ» «اور» به دست می‌آید و با ترکیب «سو» با «اور» واژهٔ «سور» به دست می‌آید که بر همین قیاس واژگان قور، مور، تور، فور، جور، کور، هور، یور، لور، بور، وُر، رُر و نور ساخته می‌شوند و سپس این واژگان با عنصر اسطوره‌ای «اوس» ادغام شده و از منظر و بینش اسطوره‌ای کلماتی از قبیل سوراوس، قوراوس، موراوس، توراوس، فوراوس، جوراوس، کوراوس، هوراوس، یوراوس، لوراوس، بوراوس، وُراوس، رُراوس و نوراوس را به وجود می‌آورند.

اما از حیث محتوایی باید اشاره کنیم که آیین و جشن نور- اوس بر پایهٔ نظام کشاورزی و باور به آیین باروری زمین بود و در کل آشتی طبیعت و عناصر طبیعی از جمله خورشید و زمین با انسان است و ربطی به سال نو یا تحویل سال ندارد و این موضوعات در دورهٔ تاریخی بر این آیین اضافه گردیده است و به نوعی تحریف و دگرگونی در این آیین و واژهٔ آن به عمل آمده است.

باید گفت تکوین و موجودیت یک اسطوره با توجه به شرایط تاریخی و جغرافیایی باید مورد تدقیق و تحقیق واقع شود چرا که ساختار فرهنگی و نوع اندیشگی، دینی و اقتصادی، طرز معیشت، گزینش فکری و مبانی روان شناختی در شکل گیری یک فرهنگ از عوامل مؤثر می‌باشد.

مؤلفه‌هایی که الهام بخش یک جامعه جهت معّد ساختن زمینهٔ لازم برای تولیدات فرهنگی را رقم می‌زند؛ در وهلهٔ اول تثبیت جامعه و گذر از دورهٔ شکارگری به دوره زراعت و کشاورزی است و گریز از روحیهٔ خشونت ورزانه و به کارگیری عناصر عقلایی و منطقی در مقابل عوامل ستیز گرایانه و سبوعانه بخش دیگر این فرایند می‌باشد.

این نکته در درک و فهم اندیشه و طرز سلوک و واکنش‌های ذهنی انسان‌های اولیه نسبت به کنش‌های طبیعت، حائز اهمیت می‌باشد که بعد از سپری کردن ایام مدید و دست به گریبان بودن با مصائب بی‌شمار طبیعت به این کشف مهم نائل گشته بودند که محصولات کشاورزی و گیاهان و انواع غلات، سبزیجات و میوه‌های بدست آمده از زمین، وی را بر این می‌دارد که اولاً زمین منبع و سرچشمه‌ای غنی و عظیم در راستای ارتزاق و گذران معیشت می‌تواند باشد. ثانیاً زمین به نوبه خود دارای روح و روان است که می‌تواند یاریگر انسان باشد و با تبسم و خندهٔ خود انسان را از فلاکت و سیاه روزی برهاند و زندگی را طراوت و خرمی بخشد. ثالثاً زمین نیز بسان انسان پیوسته با حیات و ممات دست به گریبان است. زمین متولد می‌شود. جوانه می‌زند. به اوج و طراوت می‌رسد. زندگی می‌بخشد. سود می‌رساند. همگان را از جود و بخشش خود منتفع می‌سازد و در نهایت پیر شده، می‌میرد؛ و انسان را در هجران خود با سیه بختی و سیاه روزی تنها می‌گذارد و بی‌نصیب از مواهبش می‌گرداند. پس زمین نیز بسان انسان می‌میرد و به درون خاک فرو می‌غلتد حیات خود را از دست می‌دهد از انسان قهر می‌کند و کوچ می‌نماید و به جهان زیرین می‌رود و انسان به یک نظم بنیادی حاکم بر طبیعت پی می‌برد. زمین می‌میرد و دوباره با طراوت تمام زنده می‌شود. آفتاب طلوع می‌کند؛ زندگی می‌بخشد دراوج خود، حرارت و روشنایی می‌بخشد سپس به اوفول می‌گراید در مغرب، می‌میرد و دوباره از جائی دیگر تولدی دیگر می‌یابد. جریان سیال حاکم بر طبیعت اصول و قاعده‌های خاص به زندگی می‌بخشد و انسان را بر این باور نائل می‌گرداند که در ورای این جریان حاکم بر طبیعت، ایزدان به نقش آفرینی می‌پردازند پس با تمسک به آنها می‌شود زندگی را به سوی کامیابی‌ها هدایت کرد.

از همین روی انسان دست بر دامان اسطوره می‌شود و با توجه به نیاز خویش، به آفریدن الهه‌های تاثیر گذار در زندگی می‌گردد. ایزدان را می‌آفریند الهه‌هایی که با حکم رانی بر طبیعت زندگی انسان را به دست گرفته‌اند و انسان را از مواهب خود بهره‌مند و یا بی‌نصیب می‌گردانند.

دادن نقش به خدایان و نزدیک ساختن خدایان به خود و خویشتن را از جنس خدا قلمداد کردن و همه چیز را در طبیعت تحت سیطرهٔ خدایان در آوردن و خدایان را مشارکت دادن در تمام عرصه‌های زندگی اعم از فردی و اجتماعی، نهادن نام خدایان بر خویشتن و بر عناصر طبیعی و پدیده‌های پیرامونی، بکارگیری الفاظ مربوط به عناصر طبیعی و خدایان در تمامی امورات از لحاظ مضمون، سیالیت بخشیدن به اندیشه و روح و روان انسان می‌باشد و اراده و قدرت ذهنی انسان عاملی جهت تبیین پدیده‌های طبیعی است از همین منظر در ارتباط با طبیعت با تخیل به تفسیر در مورد هستی و پدیده‌های طبیعی می‌پردازد. بنابه نگرش انسان‌های اولیه بهار مظهر دوشیزگی، تابستان دورهٔ باروری و محصول، پاییز نشان سالخوردگی، نازایی و یغما، زمستان نماد مرگ مطلق می‌باشد.

اوچو بیزه یاغی دیر سه فصل یغما گری می‌کند و تاراج می‌نماید (پاییز)

اوچو اوچماق باغی دیر سه فصل به مثابهٔ باغ بهشت است (بهار)

اوچو ییغیب گتیریر سه فصل هنگام محصول و میوه دادن است (تابستان)

اوچو وُروب داغیدیر سه فصل همه چیز را از بین می‌برد. (زمستان)

سومریان نیز با امعان نظر در کارکردهای طبیعت و فصول مختلف در یک رهیافت اسطوره‌ای، مابین پدیده‌های طبیعی و ذهن خویش ارتباط برقرار ساختند و در انگاره‌های خویش هنجارهای حاکم بر طبیعت را به نوعی ایماژگونه باز آفرینی نمودند و شکل اسطوره‌ای و خیال انگیز بدان بخشیدند و با توجیه پدیده‌های حاکم بر طبیعت بر خلق اسطوره‌های ماندگار در رابطه با زندگی و جهان پیرامون خود پرداختند و با جان بخشیدن به عناصر حاکم بر طبیعت، فصل نعمت و فراوانی، حرارت و روشنایی تابستان را و یغما و هجوم فصل سردی و تاریکی یخ بندان، زمستان را به ایزدهای خاص منسوب نمودند.

بنا به اقتضای طبیعت که هر چیزی دویّت خاص خود را دارد و خیر در مقابل شر، روشنایی در مقابل تاریکی، مرگ در مقابل زندگی، محرومیت در مقابل وفور و فراوانی نعمت و برکت قرار می‌گیرد؛ پس بنا به اسطوره‌های سومری‌ها، ایزد محصول و فراوانی

نعمت یعنی توموز (توموا‌وس) به صورت سمبلیک و نمادین با پایان یافتن فصل تابستان و فصل نعمت و فراوانی و برکت و با فرا رسیدن فصل سرما و به نوعی مرگ طبیعت، به مثابهٔ مرگ ایزدِ برکت و نعمت تلقی می‌گردد و همان گونه که با مرگ، انسان به درون خاک فرو می‌غلتد، ایزدِ باروری و محصول نیز در درون خاک قرار می‌گیرد ایزد محصول و باروری یعنی توموز (توموا‌وس) نیز به جهان زیرین فرو می‌رود و فی‌الواقع به نوعی با مرگ مواجهه می‌شود.

«این‌آنا» که ایزد بانوی زایندگی و باروری است از روی حس کنجکاوی به جهان زیرین سفر می‌کند لیکن خدایان زیر زمین مانع از بازگشت وی می‌شوند مگر اینکه یک شخص دیگر را به عنوان جایگزین خود به دیوان بسپارد و «این آنا» «توموز» همسر خود را به دست دیوان می‌سپارد تا او را به جهان مردگان ببرند. با این شرط که بعد از هر شش ماه وی دوباره به جهان زندگان بیاید.

پس بر اثر فقدان توموز قهر و خشم طبیعت همه جا را فرا می‌گیرد؛ خدای برکت از زمین رخت بر می‌بندد و انسان‌ها بدون یار و یاور بدون زاد و توشه و آذوقه حلاوت زندگی‌اشان به مرارت توأم با ممات مبدل می‌گردد و همچنین در هجران و دوری نوراوز که نماد گرما و تابستان و حرارت است؛ زمستان حکم فرما می‌شود و دیو سرما و یخ بندان زندگی را بر انسان تنگ می‌سازد و وی را در فلاکت و بدبختی فرو می‌نشاند.

باید گفت که «توموز روح غلات بود روح غلاتی که می‌میرد به زیرزمین می‌رود و دوباره به سطح زمین برمی‌گردد و همین چارچوب آن افسانه را شکل می‌دهد به هنگام پاییز روح غلات با داس درو می‌شود و به قتل می‌رسد به عبارتی با خشونت و زجر می‌میرد پس به درون زمین فرو می‌رود و در اواخر ماه سوم سال بعد جوانه می‌زند و به سطح زمین برمی‌گردد به هنگام آغاز بهار تمام این مراحل به عنوان جشن باروری و احیای مجدد غلات به صورت نمایش اجرا می‌شد در معابر آسیای غربی غم عمیق الهه برای مرگ دردناک روح غلات و نیز شادی او را برای بازگرداندن روح غلات به سطح زمین به وقت اعتدال بهاری به صورت نمایش اجرا می‌کردند.[1]»

---

۱ - ئه ایچی ایموتو «آسوکا و پارس» ترجمهٔ قدرت‌اله ذاکری، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ اول ۱۳۸۸ ص ۱۳۳

دوری و هجران «توموا‌وز» و «نوراوز» به نوعی تراژدی طبیعت می‌باشد که گریزی از آن نیست حکمی است که خدایان آن را اجتناب ناپذیر ساخته‌اند و سرنوشتی است محتوم که خدایان آن را رقم زده‌اند و فرزند انسان در یک حالت نوستالوژیک در غم جانفرسای آنها، خویشتن را با آلام عدیده‌ای رو در روی می‌بیند و در هجران آنها، زندگی و تمامی هستی برایش عذابی الیم می‌گردد چرا که معیشت انسان خود به بودن «توموا‌وس» و «نوراوس» بسته است و در فقدان آنها با مصائب و سختی‌ها دست به گریبان خواهد بود.

هنوز هم در بعضی از جاها زنان در هنگام درو نمودن غلات و گندم، اشک از چشمانشان سرازیر می‌گردد و برای توموز گریه می‌کنند و مرثیه می‌سرایند. «توموز که خدا است فرزند خدا نیز هست فرزند خدا روح غلات نیز هست همچنین گفته شده است که او فرزند آب است و همراه با آب باران فرود می‌آید. این آب روح غلات را رشد داده و در غلات مأوا می‌گزیند چون پاییز می‌شود این روح غلات درو شده و به قتل می‌رسد و به جهان پس از مرگ می‌رود.»[۱]

بعد از سپری شدن شش ماه فلاکت و بدبختی و آزادی دوباره توموز از زندان دیوان و با آمدن دوبارهٔ بهار، توموز نیز با آمدنش، طراوت، خرمی، صفا، امید، برکت و حیات مجدد را برای انسان‌ها به ارمغان می‌آورد.

«توموز سنبل و مظهر رویش حیات می‌باشد و همراه با تولد دوبارهٔ طبیعت بعد از اتمام زمستان و فصل مرگ، رستاخیزی عظیم در دنیا برقرار می‌سازد آری توموز خدای نمونهٔ نخستین همه خدایان گیاهی است و این خدایان می‌میرند و همراه با تولد دوبارهٔ رستنی‌ها در بهار بر می‌خیزند.»[۲]

پس اکنون که اوان تجدید حیات و رستاخیز دیگر می‌باشد و فلاکت و سیه بختی بعد از ایام مدیدی رخت بر می‌بندد و سرما و یخبندان و بی‌نعمتی و بی‌برکتی رو به اتمام می‌گذارد و آسمان و زمین بعد از قهر و غضب در صدد آشتی با انسان می‌باشند بر انسان‌هاست تا با جشن و پایکوبی به استقبال توموز (توموا‌وس) و نوراوز (نوراوس) خدای برکت و خدای روشنایی بروند و به میمنت وصلت دوبارهٔ «این آنا» و «توموز» شادمانی

۱- همان، ص ۱۷۷

۲ - ساموئل هنری هوگ «اساطیر خاورمیانه» ترجمهٔ علی اصغر بهرامی و فرنگیس مزداپور، تهران، انتشارات روشنگران ص ۱۲٤

نمایند و به پیشواز بهار که پیام آور رستاخیز دوبارهٔ طبیعت و آمدن گرما و به بار نشستن برکت ، محصول و مواهب بی‌شمار است بروند. این موضوع را نیز باید افزود که در ادوار بعدی واژهٔ داماد جای توموز و اراوس جای « این آنا» را می‌گیرد.

بر اساس مستندات تاریخی بر جای مانده از سومر هر سال به مناسبت دگرگونی طبیعت بعد از سرمای سخت زمستان، آیین ازدواج مقدس «این آنا» و «توموز» یا همان «اروس» و «داماد» با وصلت آیینی شاه در نقش ایزد بارور کننده و کاهنهٔ معبد بزرگ در نقش ایزد بانوی «این آنا» انجام می‌شده است. در جهان بینی کهن آیینی – اسطوره‌ای، بارش و باروری عامل فزونی و برکت خواهی است و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. همان گونه که لقاح سالانهٔ گیاهان و جفت گیری حیوانات موجب رشد و باروری می‌شود؛ همبستری انسان‌ها دارای این ویژگی است بر این اعتقاد آیینی – اسطوره‌ای در فصل بهار آیین سال نو تحت عنوان ازدواج مقدس با حضور شاه و کاهنهٔ معبد بر پا می‌شد.[۱] کاهنهٔ معبد در حکم سنبل و نماد «این آنا» و «اراوس» و ایزد باروری محسوب می‌گردد و پادشاه مظهر و نماد «توموز» و «داماد» به حساب می‌آمد، که بعد از وصلت و مراسم زناشویی در معبد مقدس، برکت و فزونی به جامعه باز می‌گشت و زایندگی، خرمی، حاصل خیزی و سرسبزی طبیعت را فرا می‌گرفت. شاه در کسوت «توموز» یا «داماد» و کاهنه نمایندهٔ ایزد بانوی «این آنا» یا «اراوس» با انجام مراسم ویژهٔ جشن تجدید حیاتِ دوبارهٔ طبیعت، همگان را به شادمانی دعوت می‌کردند که بعد از مصائب بی‌شمارِ زمستان، اینک با حیات دوباره روبه رو شده بودند.

شاه سنبل ایزد بارور کننده، با لباس‌های فاخر و با شکوه خاص در نقش توموز یا داماد وارد معبد می‌گردید و النهایه با قایقی راهی معبد «این آنا» یا همان «اراوس» می‌شد و توأم با پادشاه مردم غرق در شادی، غریوِ پیروزی بر تاریکی‌ها و یخ بندان و سرما را به صدا در می‌آوردند و همراه توموز (پادشاه) با شور و شعف وارد معبد «این آنا» می‌گردیدند و بدین شکل ازدواج «این آنا و توموز» (اراوس و داماد) که مبین بازگشت دوباره زندگی و حیات به طبیعت بود؛ شکل می‌گرفت و بدین گونه خبر از باروری دوبارهٔ طبیعت را می‌دادند که تمامی عناصر طبیعت اعم از خورشید، باد، آب و زمین با غلبه بر عناصر اهریمنی با آغوش

---

۱ – روح‌انگیز راهگانی «تاریخ نمایش، تئاتر و اسطوره در عهد باستان» تهران، انتشارات قطره، چاپ اول ۱۳۸۸ ص ۹۳

باز، مواهب خود را به روی انسان می‌گشودند و به یاریش می‌شتافتند. این جشن بـه مـدت دوازده روز پشت سر هم در سومر اجرا می‌گردید در این مورد در الواح مربوط بـه «لـودین قورآی» سومر آمده است:

« یکی از اولین خاطرات دوران کودکی‌ام از روزی است که بـا گـروه بزرگـی از مـردم دسته جمعی به طرف معبد رفتیم یادم می‌آید که همه با شور و هیجـان ازدواج خـدا بـانو و خدای‌مان را به یکدیگر تبریک می‌گفتند اما من معنی حرف آن‌ها را نمـی‌فهمیـدم هـر چـه جلوتر می‌رفتیم صدای ساز و آواز که از دور می‌آمد بلند و بلندتر می‌شد بالاخره بـه میـدان بزرگی رسیدیم رو به روی‌مان زیگورات یا برج پله دار عظیمی بـود کـه انگـار بـه آسـمان می‌رسید در یک گوشهٔ حیاط نوازندگان چنگ، نی، طبل، تنبک و دف می‌نواختند گروهی از زنان و مردان هم مشغول ترانه خوانی بودند. گروهی از دختران و پسران جوان با لباس‌هـای رنگارنگ وارد حیاط شدند و با حرکت هماهنگ پاها شروع بـه پـایکوبی کردنـد اطرافیـانم می‌گفتند این‌ها راهبان و راهبگان معبدند. در این میان چیزی شبیه تختخـواب چـوبی را بـه وسط میدان آوردند روی آن هم، بستری با ملافه‌های سفید پهن شد من با کنجکاوی منتظـر بودم ببینم چه اتفاقی می‌افتد با دقت زیاد به حرف‌های اطرافیانم گوش می‌دادم که می‌گفتنـد انگار امسال جشن خیلی خوب برگزار می‌شود ببینید هـوا چـه قـدر خـوب اسـت! خـدای خورشید «اوتو» هم در خوشحالی ما سهیم شد و چـه زیبـا مـی‌درخـشد حـالا صـبر کنیـد خدای‌مان «توموزی» از زیرزمین بیرون بیاید و با خدا بانو «این آنا» ازدواج کند، بعـد ببینیـد چه فراوانی و نعمتی به مزارع، آخور و آغل‌های مان خواهد بارید! محصول‌مان زیاد می‌شود حیوانات‌مان می‌زایند و مرغ و ماهی‌های‌مان تخم‌های فراوان خواهند گذاشت. مـن در عـالم خیال داشتم ترک برداشتن و باز شدن زمین با سر و صدا و لرزش و بیرون آمدن خدای‌مـان را از زیرزمین تصور می‌کردم که ناگهان زن و مردی با لباس‌های فوق‌العاده زیبا از پلـه‌هـای داخلی معبد پایین آمدند. آن دو به حیاط آمدند و بر تختی که با گل‌های فراوان تزئین شـده بود کنار هم نشستند بعد می‌دانید چه اتفاقی افتاد پادشـاه و راهبـه وارد بـستر شـدند نگـو همان جا، به جای خدا و خدا بانوی‌مان ازدواج کردند.[۱]»

همین امر را نیز باید توضیح داد که فی‌الواقع شکل‌گیری آیین مقدس در راستای طـرز معیشت و اقتصاد مردمان سومر بوده است چرا که زندگی مردم در عصر باستان با توجه بـه

---

۱ - لودین قور آی سومر، پیشین صص ٤٥-٤٣

کشاورزی و دامداری می‌توانست دوام و بقا یابد و به ویژه با آمدن زمستان و فصل سرما انسان از همه مواهب موجود در طبیعت محروم می‌ماند و گویی اینکه طبیعت، لخت و عریان و نازا است و نیاز به باروری دارد. چیزی لازم داشت تا آن را از حالت نازایی بدر آورد پس بر عهده انسان‌ها بود که با انجام دادن آئینی، به نوعی سحرآمیز زندگی و زایش را در کالبد طبیعت وارد سازد و از همین روی به نیابت از جانب عناصر طبیعی این عمل به واسطه پادشاه که خود فرزند خورشید تلقی می‌گردید و راهبهٔ معبد که نماینده زمین بود در پیش روی همگان به نمایش در می‌آمد تا طبیعت را باردار سازند و همهٔ عناصر موجود در زمین را به واسطهٔ این آیین پر از نعمت و وفور کنند و خورشید را نیز بعد از مدت‌های مدید به صحنهٔ آسمان بازگردانند. در همین راستا در اسطوره‌های آذربایجانی آمده است که با فروکش کردن فصل سرما یعنی در آخرین روز ماه بهمن مردم در پشت بام‌ها با روشن نمودن آتش، آیین‌ها و مراسم‌های باشکوهی را اجرا می‌کردند. مردم بعد از پشت سرگذاردن روزهای سخت زمستانی با نیایش به درگاه آفتاب با آواز خوانی به معبد خورشید می‌رفتند و به راز و نیاز با آفتاب می‌پرداختند و وی را برای یاری رساندن به انسان‌ها دعوت می‌کردند و به صورت دسته جمعی این نیایش را بجا می‌آوردند:

گون چیخ، چیخ، چیخ	ای آفتاب طلوع کن، طلوع کن، طلوع کن.
کهر آتی مین چیخ	اسب زرد رنگ خود را سوار شو و طلوع نمای.
اوغلون قایادان اوچدو	پسرانت در مقابله با سختی‌ها از صخره‌ها به پایین افتادند.
قیزین تندیره دوشدو	دخترانت در جستجوی گرما و روشنایی هلاک شدند
کئچل قیزی قوی ائوده	پس دختر کئچل و بی‌خیر و برکت را رها ساز
ساچلی قیزی گوتور چیخ	دختر زلف طلای را با خویش همراه کن و طلوع نمای.
گون گئتدی سو ایچمه‌یه	آفتاب می‌خواهد آب را با خود همراه کند
قیرمیزی دون بیچمه‌یه	و برای خود لباس قرمز رنگی را بدوزد
گون اؤزون یئتیرجک	آفتاب بزودی خود را خواهد رساند
قاری تئز گؤتورجک	برف، یخ بندان و سیه روزی را از بین خواهد بورد.
کئچل قیزی آپاراجاق	دختر کئچل و بی خیر و برکت (زمستان) را خواهد بورد.
ساچلی قیزی گتیرجک	دختر زلف طلا را با خود خواهد آورد.

که منظور از دختر زلف طلا همان نور- اوس می‌باشد که با آمدن خود خیر و برکت سعادت و روشنایی را به ارمغان می‌آورد. در اساطیر آذربایجانی خورشید به همراه الههٔ آب و باد دست در دست هم با خواندن این آواز

سو،گلدی‌ها، گون،گلدی‌ها، یئل، گلدی تئزه عؤمور ئئزه تاخیل ایل گلدی

به معبد الههٔ زمین می‌روند و به زمین ندا در می‌دهند که ای زمین، انسان بیچاره بعد از این همه مصائب که در طول یغمای پاییز و سرمای زمستان بر وی گذشته است چشم امید به سوی تو دوخته است پس بیدار شو و تنهایش مگذار؛ خوان نعمت خود را بر رویش بگستر و با سفرهٔ سبز خود، زندگی او را برقرار ساز.

باید گفت که تابش نور خورشید، تأمین آب کشتزارها و باروری و بدست آوردن محصول از زمین یکی از دغدغه‌های اساسی انسان باستان بود و موضوع کشت زمین و زراعت از هر چیز دیگری حیاتی‌تر بود چرا که زمین به مثابهٔ منبع زندگی و معیشت تلقی می‌گردید و بعد از کشف جو و گندم وحشی انسان هر چه وابسته‌تر به زمین شده بود و از همین منظر نیز زمین را پاس می‌داشت و به آن عشق می‌ورزید و آیین‌ها و مراسم‌های زیادی را به همراه آب و آتش برای زمین اجرا می‌نمود. آیین «این آنا» الههٔ باروری و «تاموز» ایزد بارور کننده به همراه مراسم تولد دوبارهٔ «نور- اوس» در مرکز توجه جشن‌های سومریان بود که بعدها در بین دیگر ملل نیز گسترش یافت.

«مهمترین آیین سالانهٔ در بین‌النهرین، مرگ و بازگشت «دموزی» خدای بارور کننده و همسر او «این آنا» الههٔ باروری بود که از ویژگی جامعهٔ سومر برخاسته بود و هرسال باشکوه و عظمت ویژه‌ای به نمایش در می‌آمد این آیین اساطیری که از اعتقاد به حیات مجدد ناشی شده بود در اثر ارتباط فرهنگی به زودی از مرزهای بین‌النهرین فراتر رفت و در سرزمین‌های اطراف غرب آسیا – شرق مدیترانه پراکنده شد و به شیوه‌ها و نام‌های گوناگون به اجرا درآمد و یکی از مهمترین جلوه‌های نمایش عصر باستان به شمار می‌رفت. در مصر اوزیریس و ایزیس در فنقیه، سوریه و قبرس به صورت آفرودیت و آدونیس در هند سیتا و رام در ایران سیاوش و سودابه در چین سین گیائو و سواجی (سو – دا – گی) در ژاپن ایزانامی و ایزاناگی در یونان دمتر و پروسفون و در روم و فریجی اتیس و سبیل در کنعان ادهون و در کارتاژ اشمون در نروژ بالدر نزد ارمنیان آرا نام دارد که در پاییز می‌میرد و در

بهار عمر دوباره می‌یابد. افسانه‌های تمثیلی از رویش گیاهان در بهار و تابستان و فسردن آنان در پاییز و زمستان است.»[۱]

همان گونه که پیشتر اشاره شد براساس اسطوره‌ها، آسمان با زمین وصلت می‌نماید و حاصل و ثمرهٔ این وصلت تولد دوبارهٔ «نوراوس» و «تومواوس» می‌باشد. ازدواج مقدس سومریان نیز به تبعیت از طبیعت اجرا می‌شد و هماگونه که بارش باران موجب باروری و برکت و حاصل خیزی می‌گردد ازدواج اروس با تامواود (داماد) موجب تولد «نوراوس» و «تومواوس» می‌گردد. پس جشن نور- اوس روز رستاخیز بعد از مرگ و بازگشت دوبارهٔ زندگی و آشتی طبیعت با انسان می‌باشد و روی آوردن دوبارهٔ الهه گرما یعنی «نوراوس» و الههٔ طبیعت و برکت یعنی «تومواوس» به جهان زندگی از دنیای مرگ است.

باید گفت این آیین و جشن طبیعت بویژه در میان ملت‌هایی بود که با گذر از دورهٔ شکارگری به تثبیت و تکوین زندگی اجتماعی در ابعاد گسترده دست یازدیده‌اند پس بنابر این انسان‌هایی که هنوز از طریق شکار روزگار خود را سپری می‌کردند و طریق معیشت آنان از بیابان گردی و شکار بود به نوعی بیگانه با این آیین بودند. چرا که این آیین منوط و مربوط به موضوع طبیعت و گذر از مرارت‌ها و تلخ کامی‌های زمستان و فقدان محصولات کشاورزی و غلات بود. از همین رهگذر باید اشاره کرد از آنجایی که اقتصاد آریاییان همانند هند و اروپاییان متکی بر شکار بود به این دلیل نیز فاقد چنین بینش فلسفی در رابطه با طبیعت بودند. مهرداد بهار اسطوره شناس ایرانی در این مورد می‌گوید: «به احتمال بسیار این اعیاد به ویژه نوروز و مهرگان که به اعیاد اقوام برزگری می‌ماند و نه اعیاد اقوام گله دار، می‌بایست اعیادی سخت کهن در نجد ایران بوده باشند و به پیش از تاریخ بازگردند و از آن اقوام بومی این سرزمین، اجداد غیر آریایی‌ها باشند. این اعیاد به همراه سومریان به بین‌النهرین بورده شدند و دو عید ازدواج مقدس و آکیتی را پدید آوردند. که بعدها در بین‌النهرین این هر دو به صورت عیدی واحد در آغاز سال درآمد. این در حالی است که هیچ سند ودائی و ایرانی در دست نیست که جشن‌های نوروزی را در دورهٔ هند و ایرانی در آغاز بهار نشان دهد بلکه نشانه‌هایی در دست است که در نزد هند و ایرانیان آغاز پاییز

---

۱ - روح انگیز راهگانی «تاریخ نمایش، تئاتر و اسطوره در عهد باستان» تهران، نشر قطره، چاپ اول ۱۳۸۸ ص۱۲۶

سرآغاز سال شمرده می‌شده است.[۱] » از آنجایی که این اقوام کوچ نشین بودنـد و از طریـق شکار امرار معاش می‌کردند بعد از گذشت مدت‌های مدید و طولانی و تارمار کردن بنیادها و ساختارهای فرهنگی حاکم بر این سـرزمین رفتـه رفتـه خـوی وحـشی‌گـری خـویش را فراموش نموده و این قوم غالب نیزه به دست مرعوب اصول اخلاقی و هنجارهای اجتماعی ساکنان بومی فلات ایران شده به اکتساب فرهنگ بومی منطقه پرداختند و زندگی کـوچی و شکارگری را رها نمودند. با توجه به اینکه اینان فاقد بینش عمیق در رابطه با زندگی بودنـد و صرفاً از طریق قدرت نیزه به پیشبرد اهداف خود دست مـی‌یازیدنـد حتـی اسـطوره‌هـای بومیان نجد ایران را بعد از اکتساب به روش و شیوه خویش دخل و تصرف کردند و روحیهٔ خشونت طلب خود را در آنها وارد نمودند. ویل دورانـت در رابطـه بـا معیـشت و گـذران زندگی آریاییان می‌گوید: «زندگی پارس‌ها به سیاست و جنـگ بیـشتر از مـسائل اقتـصادی بستگی داشت و ثروت آن سرزمین بر پایهٔ قدرت بود نه برپایهٔ صناعت»[۲] و هم او در جـای دیگر کتاب خود می‌گوید: «اصولاً آریایی‌ها علاقه‌ای به کارهای دیگر به غیـر از نظـامیگری نداشتند و آن را پست می‌شمردند و از همین منظـر تمـامی کارهـایی کـه بـه نـوعی در آن خلاقیت و هنر لازم بود به دیگران واگذار می‌کردند* و چنین کارهایی را پست می‌شـمردند.

---

۱ - مهرداد بهار «پژوهش در اساطیر ایران» تهران، انتشارات آگه، چاپ پنجم ۱۳۸٤ صص ٤۹٦-٤۹۵

۲ - ویل دورانت «مشرق زمین گاهوارهٔ تمدن» ص ٤۱٦

* فردوسی علی رغم اینکه صنعت‌گران و هنرمندان بومی نجد ایران را دیوان ناپاک خطاب می‌کند به موضوع مورد اشارهٔ ویل‌دورانت تأکید می‌نماید که اقوام هخامنش بعد از چیره شدن بر نجد ایران بومیان منطقه را که تبحر خاصی در انواع هنرها داشتند با زور نیزه به کار وادار می‌کردند تا برای آنها کاخ‌های بلند برفرازند و آئین زندگی آموزند و بدان‌ها راه رسم سلامت، بهداشت و علم پزشکی یاد دهند

بفرمود دیوان ناپاک را — به آب اندر آمیختن خاک را
هرآنچ از گِل آمد چو بشناختند — سبک خشت را کالبد ساختند
به سنگ و به گچ دیو دیوار کرد — نخست از برش هندسی کار کرد
چو گرمابه و کاخ‌های بلند — چو ایوان که باشد پناه از گزند
پزشکی و درمان هر دردمند — در تندرستی و راه گزند

باید گفت که حتی فردوسی به این موضوع نیز اشاره می‌کند که پادشاهان پارس سواد و نوشتن و خواندن را برای اولین بار از بومیان نجد ایران که آنها را دیوان ناپاک خطاب می‌کند؛ آموختند!؟←

اینان جز هنر جنگ هیچ هنری به فرزندان خود نمی‌آموختند. ادبیات در نظر ایشان همچون تجملی بود که به آن کمتر نیازمند بودند و علوم را همچون کالاهایی می‌دانستند که وارد کردن آنها از بابل امکان پذیر بود. گرچه تمایلی به شعر و افسانه‌های خیالی داشتند اینکار را بر عهدهٔ مزدوران و طبقات پست اجتماع می‌گذاشتند.[۱]»

اقوام آریایی بسان دیگر کارها و اعمالشان که در حوزه سیاست ، فرهنگ، هنر و حتی اقتصاد به ویران نمودن ساختارهای حاکم بر نجد ایران پرداختند؛ اسطوره‌های جامعهٔ ایرانی را نیز از بیخ و بن خراب نمودند و بینش فلسفی و رمز آمیز و اسطوره‌ای را که کارکردهای بس عمیق در رابطه با زندگی انسان بود و از نظم و نسق اجتماعی خاص تبعیت و متابعت می‌نمود چنان آشفتگی بوجود آوردند و پرنسیب‌های حاکم بر آن را چنان آلودند که اصالت، هویت و فلسفهٔ وجودی اسطوره‌ها از بین رفت به نحوی که به جهت عدم استنباط از رهیافت‌های فلسفی و ماهیت وجودی اساطیر فلات ایران و بین‌النهرین، چون اینان از کاست و طبقه شکار به مرحله کشاورزی و زراعت وارد نشده بودند و صرفاً روحیه شکارچی و بیابانگردی بر افکار و اخلاقشان حاکم بود پس در اساطیر دست بورد و انتحال بوجود آوردند. اینان در فرهنگ و تمدن و اسطوره‌های موجود در فلات ایران به جهت عدم آشنایی با مبانی فرهنگ و تمدن، تغییراتی هم شأن با روحیات عاصی‌گرایانهٔ خود بوجود آوردند و تمامی اسطوره‌ها و خلاقیت‌های مدنی را که در طی اعصار توسط بومیان نجد ایران بوجود آمده بود بدون هیچ توجیه عقلایی به کیومرث، هوشنگ، جمشید، منوچهر نسبت دادند.

یکایک بیاراست با دیو جنگ — نبد جنگشان را فراوان درنگ
کشیدندشان خسته و بسته خوار — بجان خواستند آن زمان زینهار
که ما را مَکُش تا یکی نوهنر — بیاموزی از ما کت آید به بر
کی نامور دادشان زینهار — بدان تا نهانی کنند آشکار
چو آزاد گشتند از بند او — بجستند ناچار پیوند او
نبشستن به خسرو بیاموختند — دلش را به دانش برافروختند

۱- همان ص ۴۳۵

جشن نوراوز که به جمشید نسبت داده می‌شود «برگزاری آن در آسیای غربی آیین کهن در آغاز بهار بود که بیش از دوهزار سال قبل از رسیدن آریایی‌ها به غرب آسیا وجود داشت».[۱]

باید گفت «نو- روز» که چنین توهمی در میان همگان ایجاد شده است که گویا مرکب از دو تکواژ «نو»+ «روز» است در اصل ربطی با آن معنی‌ای که از این واژه افاده می‌کنند؛ ندارد و صرفاً بر اثر زمان با مشابهت‌های بوجود آورده شده، حقیقت امر بر همگان مشتبه گردیده است.

آنچه به بحث ما مربوط می‌شود این است که این کلمه نه «نو+ روز» در معنی روز تازه بلکه کلمه «نور+ اوز» یا «نور+ اوس» می‌باشد که متأسفانه تا بحال از چشم محققان و لغت شناسان مورد غفلت واقع شده است. «اوز» در واژهٔ «نور- اوز» عبارت از شعله نورانی می‌باشد و در یک جا (نور- اوس) گرما و حرارت روشنایی بخش، افادهٔ معنی می‌کند.

لغت «اوس» از واژگان کلیدی در زبان اساطیری است و از آنجایی که با اساطیر و باورهای انسان اولیه ارتباط تنگاتنگی دارد چه از جنبهٔ محتوایی و چه از لحاظ آوایی حضوری فعال در عرصه زندگی اجتماعی دارد و به تبع همین باور اسطوره‌ای توانسته است در اعصار و امصار گوناگون در میان فرهنگ و ملل گوناگون در زبان و باورهای مردم ساری و جاری گردد.

«اوس» از مهمترین و اساسی‌ترین مؤلفه‌های زندگی انسان بوده است و از همین رهگذر جایگاه خاصی را در فکر و اندیشه انسان داشته است و به همراه «سو» بوجود آورندهٔ هستی و کائنات است و خود فراتر و کلی‌تر از نمودهای عینی خویش همچون آفتاب و ماه و ستاره است و هر یک از آنها جزئی از این نور مطلق محسوب می‌شوند.

این واژه نظر به اهمیت‌اش در لابه لای لغات بی‌شمار خویشتن را نشان می‌دهد و به مرور زمان به جهت جایگاه اسطوره‌ای خود در زبان‌ها و فرهنگ‌های متعدد نفوذ نموده است.

«اوسیریس» و «اوزیریس» هر دو از همان واژهٔ «اوس» درست شده‌اند همین موضوع را نیز توضیح دهیم که اوز، ایز، ایس، آس، ایش، اوج، آج، اوچ، اوژ و ایژ همگی شکل‌های تغییر و تحریف یافتهٔ کلمه «اوس» هستند که با رفتن به جوامع مختلف و در زبان‌های

---

۱ - مهرداد بهار «از اسطوره تا تاریخ»، تهران، نشر چشمه، چاپ ششم ۱۳۸۷ ص ۱۸۰

متعدد شکل آوایی آن تغییر نموده است و گرنه از حیث معنایی هیچ تغییری نیافته است. اوزیریس «اوس – ار – اوس» در لغت و زبان مصری به معنی خورشید می‌باشد و ایریس «ار – اوس» در معنای ماه و «هوراوس» خدای آفتاب است.

این لغت در دایرهٔ واژگانی تورکوها نیز جایگاه خاصی دارد و فراتر از هر زبانی واژگان زیادی در این زبان تولید شده است و این نیز نشأت گرفته از تفکر حاکم بر تورکوها و ارتباط این زبان با زبان اولیهٔ بشر است و این واژگان نمود عینی آن تفکر حاکم بر زندگی تورکوها می‌باشد که از این طریق در زبان سومریان نیز انعکاس یافته است.

این واژه نخست در کلمه (آق- اوس) اوغوز که نخستین انسان می‌باشد خود را نشان می‌دهد که در معنای نور سفید مقدس می‌باشد. بعد از آفرینش وی در لغاتی مانند اولدوز یکی از فرزندان وی که فی‌الواقع ستارهٔ آسمان است نیز دیده می‌شود در لغت گوندوز هم این لغت نمایان است و حتی در تورکو به عقل و اندیشه «اوس» می‌گویند که در معنی نور است چرا که عقل و اندیشه در بالاترین نقطهٔ بدن انسان که وی را به مانند نوری راهنمایی می‌کند قرار دارد و از این جهت بدان «اوس» می‌گویند «اراوس» شکل اصلی واژهٔ «اروز» نام یکی از قهرمانان اسطوره‌های دده قورقوت یا «اوس ار» شکل اصلی واژهٔ آذر در تورکو در معنی انسان نورانی است و «اوز» یا «اوس» گفتیم که همان شعله و نور است پس معنی آن انسانی که وجودش از نور است؛ می‌باشد که اتفاقاً از نقطه نظر سومری‌ها نام اولین خدایی که به زمین آمده «ار- اوس» می‌باشد که همان خورشید است.

به هر تقدیر همانطوری که مذکور گردید ماحصل ازدواج و پیوند مقدس «اروس» (عروس) سنبل نور مقدس که در کسوت کاهنه و «تومواوت» (داماد) سنبل آتش و حرارت نماد آسمان در کسوت پادشاه موجب تولد نور- اوس می‌شود و این موضوع به مراسم آئینی خورشید باز می‌گردد که در روز مربوط و منسوب به خورشید ادا می‌شد که بعدها نور- اوس را به نو- روز مبدل نمودند یعنی فی‌الواقع با یک اشتباه محض واج (ر) را از نور جدا ساخته و آن را به (اوز) اضافه نموده‌اند و بدین صورت «نور– اوز» به نو- روز تبدیل شده است.

این موضوع را نیز باید گفت که جشن مربوط به خورشید و آئین‌های در ارتباط با آن از ادوار باستان در میان اقوام و ملل مختلف رواج داشته است و صرفاً بنا به شرایط جغرافیایی در سیر ایام، زمان آن تغییر یافته است و نام آن نیز با توجه به بینش اسطوره‌ای مورد دگرگونی واقع شده است و حتی باید گفت که مراسم و آئین کریسمس نیز موضوعی

در ارتباط با جشن خورشید است جررج فریزر در این ارتباط می‌گوید: کلیسا ظاهراً آن را مستقیماً از رقیب بت پرستش به عاریه گرفته است در تقویم ژولیان بیست و پنجم دسامبر مصادف با انقلاب زمستانی است که تولد خورشید تلقی می‌شد زیرا از آن پس روزها بلند می‌شود و حرارت خورشید شدت می‌گیرد مراسم تولد که ظاهراً در سوریه و مصر برگزار می‌شد چشمگیر بود برگزار کنندگان در داخل معابد خاصی بیتوته می‌کردند و نیمه شب بیرون می‌آمدند و بانگ می‌زدند که باکره وارد شد روشنایی تابید مصریان حتی خورشید نوزاد را با نقش کودکی نمایش می‌دادند و در زاد روزش انقلاب زمستانی، به پرستندگان عرضه می‌کردند بی‌تردید باکره که بدین سان بار می‌گرفت و در بیست و پنجم دسامبر پسری می‌زایید الههٔ بزرگ شرقی بود انجیل در بارهٔ روز تولد مسیح چیزی نمی‌گوید و همین طور کلیسای قدیم نیز روزی را به این مناسبت جشن نمی‌گرفت اما به مرور زمان مسیحیان مصر کم‌کم ششم ژانویه را روز تولد منظور کردند و رسم گرامی داشت تولد منجی به تدریج اشاعه یافت تا اینکه در پایان قرن سوم یا آغاز قرن چهارم کلیسای غرب که ششم ژانویه را هرگز به عنوان روز تولد نپذیرفته بود بیست وپنجم دسامبر را تاریخ حقیقی اعلام کرد و کلیسای شرق نیز این نظر را پذیرفت دلیل این که آبای دین عید را از ششم ژانویه به بیست و پنجم دسامبر منتقل کردند این بود که بت پرستان در همان روز بیست وپنجم دسامبر تولد خورشید را جشن می‌گرفتند و به نشانهٔ شادمانی مشعل برمی‌افروختند و مسیحیان نیز در این شادی و سرور شرکت می‌کردند بنابر این آبای کلیسا تصمیم گرفتند که تولد مسیح را در همین روز جشن بگیرند تا اعتقاد بت پرستان را از خورشید به او که خورشید پارسایی نامیده می‌شد سوق دهند. ر. ک شاخ زرین صص۴۰۹-۴۱۰

پس همانگونه که معلوم می‌گردد ریشهٔ کریسمس نیز به جشن خورشید و تولد نوراوس برمی‌گردد که در سیر روند تاریخ بنا به اقتضائات خاص، کسوتی مسیحی بدان پوشانده‌اند. این جشن تقریباً به همان شیوه‌ای که در میان سومریان به اجرا درمی‌آمد در نقاط مختلفی از جمله در منتهی‌الیه غربی گینهٔ نو و بخش شمالی استرالیا امروزه نیز به اجرا در می‌آید این اقوام ابتدایی خورشید را عنصر نرینه‌ای می‌دانند که زمین یا عنصر مادینه را بارور می‌سازد و آمیزش رمزی خورشید و زمین را علناً در میان رقص و آواز با آمیزش واقعی زن و مرد در زیر درخت نمایش می‌دهند هدف جشنواره فراخواندن باران، فراوانی غذا و آب، برکت رمه و اولاد و ثروت از خورشید است آنها از خورشید می‌خواهند که ماده

بز را دو یا سه بچه بدهد آدم‌ها را زیاد کند به جای خوک مرده خوک‌های زنده قرار دهد و کیسه‌های خالی را پر از برنج کند. ر.ک شاخ زرین ص۱۸۲

این نکته نیز در ارتباط با آئین ازدواج مقدس و جشن خورشید قابل تأمل می‌باشد که به مرور ایام و با رفتن این آئین در میان ملل گوناگون به شکل‌های خاصی در اقصا نکات جهان به اجرا درمی‌آمد که شکل اولیهٔ آنها یعنی عمل ازدواج مقدس در میان جمع به خاطر اینکه مطابق با ارزش‌های دورهٔ تاریخی نبودند مورد دگرگونی قرار گرفتند پس به صورت سمبلیک برای بارور کردن روح طبیعت و باز گردانیدن محصول، برکت و گرما ابتکارات خاصی را بکار می‌گرفتند. بر فرض بنا به گفتهٔ جرج فریزر در بعضی از کشورهای اروپایی در روزی موسوم به عروس یکشنبه در اول ماه مه دخترکان دسته جمعی دستهٔ گل در دست آوازخوانان پشت در خانه‌ها می‌روند معمولاً عروسکی سپید پوش در وسط دسته گل‌ها و گلبندان‌ها قرار دارد اگر صاحب خانه پول بدانها بدهد شاخه‌های سبز بر در خانهٔ وی می‌زنند اما اگر جوابشان کنند دعا می‌کنند که اولاد زیاد داشته باشد اما نان برای سیر کردن‌شان نتواند فراهم سازد در بعضی نقاط سوئد در شب اول ماه مه جوان‌ها هر کدام چندین شاخهٔ سرسبز درخت غان در دست به صحرا می‌روند پیشاپیش‌شان کسی ویولن می‌زند و همگان ترانه‌های بهاری می‌خوانند به این ترتیب خانه به خانه می‌گردند و در ترانه‌های خود برای هوای خوش و فراوانی محصول و سعادت دنیوی و اُخروی دعا می‌کنند. یک نفر سبدی در دست دارد و هدایای مردم چون تخم مرغ و مانند آن را جمع آوری می‌کند اگر از آنها پذیرایی شود شاخهٔ پر برگی بر رواق خانه نصب می‌کنند در «بوهم» جوانان آدمکی را که مرگ نامیده می‌شود به آب می‌اندازند سپس دختران به جنگل می‌روند نهالی را قطع می‌کنند و آدمی سپید پوش را که شبیه زنان است به آن می‌بندند و با درخت و آدمک‌شان خانه به خانه می‌گردند و هدیه و انعام جمع می‌کنند و ترانه‌هایی می‌خوانند که ترجیع بندش چنین است

مرگ را از دهکده بیرون می‌کنیم و تابستان را به دهکده مان باز می‌آریم

در «تان الزاس» دختری موسوم به گل‌سرخ ماه مه با لباس سفید درخت بهاری کوچکی در دست می‌گیرد که با گلبند و نوارهای رنگین آراسته است و با همراهانش هدیه‌ها از خانه‌ها می‌گیرند ر. ک شاخهٔ زرین ص۱٦۹-۱٦٤ باید گفت شبیه به این مراسمات تا همین اواخر در اکثر نقاط آذربایجان نیز رایج بود یعنی فی‌الواقع از آنجا که با توجه به شرایط زمانی اجرای مراسم ازدواج مقدس به شکلی که در میان سومریان رواج داشت دیگر امکان

پذیر نبود و از حیث عقلی و از جنبهٔ عرفی و ارزشگذاری‌های اجتماعی و دینی نیز امری به دور از شئونات اجتماعی بود و مبتذل می‌نمود پس با کسوتی دیگر و رویّه‌ای دیگر در جامعه حضور و ظهور یافت و به همین منظور نیز در هنگام بهار[1] در آذربایجان بر روی تکه چوبی لباسی را می‌پوشاندند و به دست دختر جوانی می‌دادند که بدان «چؤمچه گلین» می‌گفتند. این دختر جوان که پشت سر وی کودکان به خواندن آواز در کوچه‌ها می‌پرداختند؛ با زدن در خانه‌ها انواع خوردنی‌ها را طلب می‌کردند و در حین خواندن آواز از خداوند خواستار باران و برکت و طراوت و سرسبزی بهار می‌شدند و این شعر را می‌خواندند:

چؤمچه گلین چؤپ اوسته
چؤمبه‌لیب دووار اوسته
چؤللریمیز قورودو
تانریدان یاغیش ایسته
آلا داغین بولودو
یئتیم‌لرین اومودو
تانری بیزه یاغیش وئر
دئم‌لریمیز قورودو

که بی‌شبهه این آئین شکلی تحریف یافته از یک آئین دیرین و شاید مراسم ازدواج مقدس به یادگار مانده از ادوار باستان می‌باشد که رد پای آن هم در اورپا و هم در آذربایجان قابل رؤیت می‌باشد و عنصر «اروس» در هر دو آئین «عروس یکشنبه» و « چؤمچه گلین» دیده می‌شود. حتی باید گفت که مراسم آئینی مربوط به نور- اوس سومریان به انحای مختلف در زبان و فرهنگ امروزین تورکوها خود را نشان می‌دهد و فی‌الواقع آئین‌های امروزی بازنمودی از فرهنگ اولیهٔ بشری محسوب می‌شود بر فرض در کتاب تاریخ تکاب افشار در ارتباط با مراسمات مربوط به نوراوس می‌خوانیم که « در برخی از دیه‌های افشار هم اکنون نیز مرسوم است که عصر روز سه‌شنبه پسران و دختران با خاک رُس که معمولاً سرخ رنگ می‌باشد گل می‌سازند و با آن تصاویر بسیار ابتدایی و جالب بر

۱- علی‌رغم اینکه این مراسم در اورمیه و روستاهای آن در فصل بهار به اجرا درمی‌آمد در چالدران و روستاهای اطراف آن بیشتر در ایام چله این آئین را اجرا می‌کردند.

چهار دیوار خانه می‌کشند که شکل همهٔ آنها در تمام خانه‌ها تقریباً از نظر کلی مشابه است این تصویرها به ترتیب عبارتند از قرص خورشید بر دیوار شرقی خانه و در دو طرف این تصویر شکل انسانی را در حال ایستاده نقاشی می‌کنند که به منزلهٔ یکی از فرشتگان ترازویی را که دو کفهٔ آن کاملاً متعادل و متوازن می‌باشد در دست دارد و در طرف دیگر خورشید چهرهٔ یک پسر و دختر را که دست یکدیگر را گرفته‌اند نقش می‌کنند و این خود نمایانگر آرزوی ازدواج و خوشبختی برای جوانان است بر دیوارهٔ غربی هلال ماه یا چند ستاره در اطراف آن نقاشی می‌کنند و در دیوار شمالی عده‌ای تصویر در حال ایستاده است که با نظم خاصی دست یکدیگر را گرفته‌اند و معتقدند که چهارشنبه خاتون یا خاتون چهارشنبه* به صورت یکی از آنها وارد خانه خواهد شد و با خود خوشبختی و رزق و روزی فراوان هدیه خواهد آورد.[۱]» بدون تردید می‌توان گفت که این آئین و مراسم خود بازتابی از جشن نوراوس در اعصار اسطوره‌ای می‌باشد که بدین شکل در دورهٔ تاریخی خویشتن را نشان می‌دهد و فی‌الواقع تصویری نوستالژیک و آمیخته به حسرت از گذشته‌ای است که انسان با توجه به قدم گذاردن به دورهٔ تاریخی دیگر امکان اجرای آن مراسم در جامعه برایش مقدور نبود پس جهت زنده نگه داشتن این آئین آن را نخست در دل خویش حکاکی نمود و سپس به یاد بود آن روز مقدس هر ساله تصویری از آن را در عرصهٔ زندگی و حریم خصوصی خود به نمایش گذارد این تصاویر نقش بسته بر دیوار خانه‌ها همگی خاطره‌ای از روز نوراوس و ازدواج مقدس می‌باشد قرص خورشید نمادی از «نوراوس» است و منظور از فرد ترازو به دست همان الهه «نان سو» است که در روز نوراوس به حساب مردم رسیدگی می‌کرد چه بنا به دیدگاه کلی حاکم بر رای و نظر مردمان باستان نوراوس به مثابهٔ روز حسابرسی نیز است (رجوع کنید بالاتر به نوآن سو) و مراد از دختر و پسری که دست در دست هم دارند همان اروس و داماد یا «این آنا» و «تومواوس» می‌باشند و نقش ماه نمودی از ایزد ماه یا همان «سین» است و افراد با نظم و ترتیب نشسته همان مردمان ناظر در جشن ازدواج مقدس هستند که نظاره‌گر ازدواج مقدس ما بین الهه «این آنا» و ایزد «تومواوس» بودند تا با وصلت این دو به صورت نمادین از جانب طبیعت هم نوراوس که

۱- محمدی، علی «تاریخ تکاب افشار» انتشارات ایمان، چاپ اول ۱۳۷۶ ص۴۴۷

* مقایسه شود با عروس یکشنبهٔ جرج فریزر

در اینجا اسمش چهارشنبه خاتون شده است متولد شود و هم موجب پیدایی رزق و روزی و وفور نعمت گردد.

اما همانگونه که ذکر گردید کلمهٔ نوراوس هیچ ربطی با «نو- روز» و «روز نو» ندارد و اگر در تاریخ و اسطوره به آیین‌ها و مراسمات سومریان نظر بیفکنیم؛ می‌بینیم که اصلاً بحث بر سر آغاز سال نو، کهنه و غیره در میان نبود و این موضوعات خیلی بعدها خود را نشان داده است در اسطوره‌ها، آئین‌ها و مراسمات سومری و بلکه قبل از آن صرفاً برای عناصر مربوط با کشاورزی و مؤلفه‌های تاثیرگذار در زندگی انسان از قبیل زمین، آب، خورشید و دیگر عوامل تأثیرگذار در زندگی انسان بسان توموز خدای محصول و برکت مراسم جشن به پا می‌کردند.

همان گونه که گفتیم با عدم آگاهی از پیشینهٔ این آیین کهن و بینش اسطوره‌ای در ارتباط با ازدواج مقدس، نور - اوس در طی ایام به نو — روز تبدیل شده و جشنی که با ازدواج مقدس «اراوس» و «توموادو» برای تولد «نوراوس» انجام می‌یافت؛ سر از جای دیگر در آورده است.

آنچه در اینجا شایان دقت می‌باشد این است که «این‌آنا» یا «اراوس» نماد و سنبل یکی از عناصر طبیعت می‌باشد و «توموادو» یا «توموادو» نیز خود یکی از عناصر طبیعی است آنچه در جشن و آیین مقدس به اجرا در می‌آمد اصل‌اش بر این امر مهم متکی بود که آنان بتوانند در وصلت «این‌آنا» و «توموادو» یا همان «اروس» و «توموادو» (داماد) «نوراوس» را که خود از ارکان دیگر طبیعت محسوب می‌شود و بشر از آن در مدت طولانی زمستان محروم شده بود؛ به دنیا بازگردانند و این عنصر همان «نوراوس» بود و این «نوراوس» خود برای مردم باستان بلکه با اهمیت‌تر از «این آنا» و «توموادو» بود این موضوع را از دو جهت می‌توان اثبات نمود یکی اینکه علی‌رغم اینکه در اساطیر خود سومر و بین النهرین در فراز و نشیب تاریخ این امر یعنی رجحان یافتن «نوراوس» بر دیگر ارکان رو به فراموشی نهاده است و یا الواح مربوط به آن کشف نشده است و یا به هر دلیل دیگر از بین رفته است لیکن در اسطورهٔ اوزیریس و ایزیس مصریان که خود انعکاسی از اسطورهٔ این‌آنا و توموادو می‌باشد این امر را مشاهده می‌کنیم فرزند این دو یعنی «ایزیس» و «اوزیریس» «هوروس» خدای آفتاب نام دارد که شکل دیگری از نوروس است پس «نوراوس» خود محصول ازدواج این‌آنا و توموادو است.

آنچه از بُعدی دیگر می‌توان این امر را اثبات کرد همین باقی ماندن این واژه در افواه مردمان بعد از طی قرون متمادی می‌باشد یعنی نوراوس در همان ادوار تاریخی وجود داشته است و صرفاً در گذر زمان به جهت افول آن بینش اسطوره‌ای و نسبت دادن درک و دریافت و تفکرات دورهٔ تاریخی به یک امر و آیین باعث گردیده که موضوع از اصالت و هویت واقعی خویش دور گردد و به جهت تطورات و تحولات تاریخی این واژه سر از جایگاهی دیگر در آورد و به صورت نو- روز در افواه مردم ساری و جاری گردد لیکن آنچه بدیهی است انسان در دورهٔ باستان به همراه بی‌نصیب ماندن از مواهب طبیعت و قهر زمین، از نور و اشعهٔ آسمان نیز بی‌بهره می‌ماند و آفتاب با فرو رفتن در پس پردهٔ ابرها، اشعه و نور خود را از انسان دریغ می‌ورزید؛ انسان نیز جهت پاسداشت مقام او و بازگرداندن او، آیین ازدواج مقدس را انجام می‌داد و فی‌الواقع اگر یک روی سکهٔ آیین ازدواج مقدس باز گرداندن توموا‌وس از زیرزمین به عنوان سنبل محصول و وفور بوده است؛ لیکن فراتر از آن بازگشت نور و اشعهٔ خورشید و پدیدار شدن (نوراوس) در صحنهٔ آسمان و تابش آن بر پهنهٔ زندگی بوده است. پیشتر گفتیم که «اوس» یکی از عناصر و از ارکان هستی محسوب می‌شود و بعد از «سو» هستی بدان متکی است و اوس فراتر از خود خورشید و خورشید جزئی از آن و بلکه خورشید یکی از تعیّنات آن نور مطلق است و اوس بر هر شی نورانی ارجحیت دارد و هر عنصری در طبیعت که از خویشتن نور ساطعه می‌کند خود جزئی از اوس می‌باشد. حتی نور جزئی از اوس است پس هدف نهائی از آیین ازدواج مقدس در این امر متبلور می‌گردد؛ یعنی باز گرداندن نوراوس به طبیعت و نمایاندن آن در اوج آسمان که خود مرهون بازگرداندن توموا‌وس از اعماق زمین است در ازدواج مقدس ما با دو مقولهٔ آسمان و زمین مواجهه می‌شویم توموا‌وس سنبل محصول و برکت که جایگاهش در زمین است و نوراوس که جایگاهش در آسمان است آن چیزی که در این آیین مقدس زاییده می‌شود و بر انسان ارائه می‌گردد نوراوس است که در دورهٔ تاریخی این واژه با یک دگرگونی توسط فارس‌ها به نو- روز تغییر موقعیت داده است و فی‌الواقع باید گفت که اصلاً در آن برههٔ زمانی بحث بر سر سال جدید و سال کهنه نبوده است که تمامی اینها بعدها بر گُردهٔ این اسطوره بار شده است یعنی بحث بر سر آئینی در ارتباط با طبیعت و نقش آن در زندگی انسان بوده است و اگر کل آئین و اسطوره را مد نظر قرار دهیم بحث بر سر قهر زمین که در «توموا‌وز» متبلور می‌شود و قهر آسمان که در «نور- اوز» متجلی می‌گردد؛ می‌باشد.

کلمهٔ نو- روز که اکنون بر افواه مردم جاری است خود از دو تکواژ «نور» و «اوس» بر ساخته شده است و در بینش انسان ابتدایی بر اثر فعل و انفعالات عناصر طبیعی پدیدار گردیده است و اساطیری در ارتباط با آنان شکل گرفته است. پیشتر اشاره کردیم که کلمهٔ نور از سه تکواژ «نو» + «او» + «رُ» ترکیب یافته است و در معنی درخشش و روشنایی می‌باشد که از اوس به وجود می‌آید و فی‌الواقع نور از تعینات اوس است و جزئی از اوس است و اوس کلیت مشتمل بر تمامی ابعاد مربوط به نور، روشنایی، حرارت و گرما می‌باشد و «نوراوس» موضوعی در ارتباط با جشن خورشید و زایش دوبارهٔ آن در طبیعت و هستی است و به هیچ وجه ربطی به کلمه نو در معنی جدید و روز به معنی یوم ندارد و اصولاً همهٔ اساطیر انسان باستان همان گونه که پیشتر مذکور گردید در ارتباط با جهان هستی و کائنات و عناصر طبیعی می‌باشند و حتی بیشتر حماسه‌های بشری خود ریشه در اساطیر عناصر مربوط به پدیده‌های هستی دارند که در دورهٔ ما بین اسطوره‌ها و حماسه‌ها از جانب انسان با شخصیت بخشیدن به آنها صورتی انسانی به خود گرفته‌اند و واژهٔ نوراوس نیز در همین راستا آن شکوه و عظمت اولیهٔ خود در ارتباط با جهان اساطیر را از دست داده است و به یک واژهٔ بی‌معنی از جنبه درونی و خالی از هویت و بار معنایی یعنی نو- روز تبدیل گردیده است. برای انسان ابتدایی و اسطوره‌ای، کهنه و نو نمی‌توانست معنی داشته باشد و آنچه برای وی حائز اهمیت بود؛ کائنات ، طبیعت و عناصر موجود در آن بودند؛ که زندگی خود را مطابق با این عناصر که در حکم خدایگان وی بودند؛ تنظیم می‌کرد.

به هر تقدیر این آئین کهن یعنی ازدواج مقدس ریشه و تبار «نوراوز» می‌باشد و خود واژهٔ «نوروز» تحریفی از نور – اوز می‌باشد و حتی این آیین، یعنی ازدواج مقدس که در ارتباط با ارکان هستی و پدیده‌های طبیعی و خورشید و نور و اشعه آسمانی بود؛ امروزه به شکل جشن زن و شوهر خود را در تمامی دنیا نشان می‌دهد اصل آن مربوط به آیین بهاری و ازدواج مقدس اراوس با تومواوت (عروس – داماد) می‌باشد که با پیوند آن دو، نور – اوس، آتش نورانی و مقدس به مثابه فرزند آنان متولد می‌شود و انسان را از نور و آتش و گرما مستفیض می‌سازد و اینکه می‌بینیم در اکثر دنیا و در میان ملل گوناگون مراسم ازدواج عین هم می‌باشد ریشهٔ همه آنها از همین جاست و اینکه اکثر این مراسمات با پوشیدن لباس سفید در معابد و مکان‌های مقدس و کلیساها انجام می‌پذیرد به یادگار مانده از آیین مقدس سومریان است که در زیگورات‌ها این آیین به عمل می‌آمد. فی‌الواقع مراسمات

عروسی در تمام دنیا برداشتی از آیین ازدواج مقدس در ارتباط با جشن نور- اوس و جشن خورشید است. از جنبهٔ ساختار واژه باید گفت که در زبان اسطوره‌ای عناصر بیست‌وهفتگانه با ادغام شدن در هم واژگان جدیدی را به وجود می‌آورند بر فرض با ادغام «نـو» بـا «اور» واژهٔ «نور» حاصل می‌شود و سپس با ادغام «نور» با «اوس» واژهٔ نوراوس ساخته مـی‌شـود و بر همین سیاق واژگـان سـوراوس، کـوراوس، قـوراوس، تـوراوس، مـوراوس، فـوراوس، هـوراوس، یـوراوس، اوراوس، لـوراوس، جـوراوس، بـوراوس، اوس‌اوراوس، وٗاوراوس، رٗاوراوس، کـون اوراوس، آی‌اوراوس، آل اوراوس، اراوس، آب اوراوس، آق اوراوس، اوت اوراوس،آه اوراوس، آن اوراوس، این اوراوس و اوم اوراوس ساخته می‌شود.

نو - اور — اوس : نام روستایی در تورکیه در استان بتلیس

نو — اوس : رنگین کمان که در برهان قاطع نیز آمده است.

نو — اوس — ار : نام شهری در کنار رود جیهون در تورکوسـتان کـه ابـن حوقـل از آن یـاد کرده است و به شکل نوذر قید شده است.

نو — سو — اور : در عربی در معنی کرکس است.

نو - اور — یو — قو : اسم مردانه در آمریکای جنوبی. نور خود از ترکیب نو+ اور می‌باشد.

نو- این- ماه : زن خدای زایش در سومری.

نو - اور — سو : شکل اصلی واژهٔ north در زبان انگلیسی در معنی شمال

نو — این : شکل اولیه و حقیقی «نین» که به کرات در زبان سومری به کار رفته اسـت بـسان «نین تو» «نین سو تو» «نین قور سو» «نین مو» «نین کور» و ...

نو — آن : شکل اولیهٔ واژهٔ نان در زبان فارسی که بر گرفته از زبان سومریان است.

نو - اور — وٗ — اوس : شکل اصلی واژهٔ نروژ

نو- مو : اقیانوس آغازین، مادر خدایان سومری که به کمک نین ماه خدای زایش، انسان را از گل رس به وجود آوردند. و «انکی» خدای آب‌های شیرین (آب سو) ضیافتی بـزرگ بـر پای ساخت و به همراه دیگر خدایان، آفرینش انسان را جشن گرفت.

نو — کو — اوس: نام یکی از طوایف تورکو زبان ساکن در منطقهٔ خوارزم و آلتین اوردو

نو - اور — سو — این : نام یکی از پادشاهان آکدی

نو — مو — آن : شکل اصلی واژهٔ نـومن اسـم شـخص در انگلیـسی و نعمـان در عربـی، از ترکیب دو عنصر «مو» و «آن» در زبان اسطوره‌ای واژهٔ «من» بـه دسـت مـی‌آیـد و بـا آمـدن عناصر بیست وهفت‌گانه بر سر واژهٔ «من» واژگان مختلفی در زبان‌های گوناگون بـه وجـود

می‌آید بر فرض واژگانی همچون هومن، تومن، فومن، آی‌من، سومن، کومن، بومن، رُمن، اوس‌من، وُمن، نومن، ارمن، آق‌من، اوت‌من، آه‌من، آل‌من، اورمن، تورمن، قورمن، سورمن، نورمن، هورمن، یورمن، گون‌من بدین طریق ساخته شده‌اند. این توضیح را نیز باید افزود که در موارد مختلفی واژهٔ «من» به واژهٔ «مان» تبدیل می‌شود.

نو – مو – سو – تو : از خدایان سومر

نو – سو – مو : دزدیدن در زبان ژاپنی

نو – قو – رُ : nagare جویبار در زبان ژاپنی

نو – کو : nikko افتاب در زبان ژاپنی

نو – این – گون : ningen انسان در زبان ژاپنی

نو – آن : nan برف در زبان کره‌ای

نو – آن : nun چشم در زبان کره‌ای

نو – مو : درخت در زبان کره‌ای

نو – تو – سو – کون : کتابخانه در زبان کره‌ای

نو : از خدایان مصر باستان در معنی آب و دریای بی‌کران که به صورت «نون» نیز رایج است

نو – اور – اوم – سو – آن : خدا شاه آکد

نو – رُ : آب در زبان یونانی

نو– رُ– نو : نام رودخانه‌ای که از بوز قوش در شرق آذربایجان سرچشمه می‌گیرد.

نو– رُ : کوهی در محدودهٔ شهرستان داراب دهستان بالش

نو – اور – اوس : زود در زبان یونانی، همان گونه پیشتر قید گردید واژگان در زبان یونانی با تحولات معنایی عمده‌ای مواجهه شده‌اند و ما در ارتباط با واژهٔ« نوراوس» بیان داشتیم که این واژه از چه ریشه و تباری برخوردار است.

نو – نو : پدر این‌آنا در سومری

نو – قور : نجار در زبان سومری

نو – نور : از خدایان سومری

نو – اور – اوم – سین : از پادشاهان سومر

نو – بور : از شهرهای مذهبی سومر که شاهان سومر قدرت خود را ناشی از این شهر می‌دانستند

نو – اوس : جوان در زبان یونانی

نو – مو – اوس : قانون در زبان یونانی

نو – نو – اوس : مروارید در زبان سومری

نو – آن – تو : نان در زبان سومری که بعدها مانند خیل عظیمی از واژگان دیگر بسان آب وارد زبان تحت عنوان فارسی که در دورهٔ تاریخی در جغرافیای فلات ایران شروع به نشو و نما کرد؛ شده است و فی‌الواقع باید گفت ساختار اولیه و شاکلهٔ وجودی زبان فارسی را زبان‌های سومری و تورکو به وجود آورده‌اند و این امر حتی در مورد افعال این زبان نیز صدق می‌کند.

نو – این – هور – سو – آق : خدای کوه‌ها در میان سومرها

نو – این – سو – نو : فرشتهٔ گاوهای وحشی در میان سومرها

نو – نو – قو – کو : خدای روشنایی در میان سومرها

نو – این – سو : خدای آب‌ها در میان سومرها

نو – اور : روشنایی در میان سومرها

نو – آن – تو – بو : نام نوعی غذا در زبان سومرها

نو – سو : از نام‌های باستانی شهر کرکوک

نو – قو : پسر کیوک خان پسر اوکتای قاآن پسر چنگیز

نو – اور – کو – آی : قائم مقام تغارجان بر لشکر نیشابور در زمان مغول‌ها

نو – اور– این : از فرماندهان مغول در زمان چنگیز

نو – رُ : اسم شخص در میان سلت‌ها

نو – بور : نام محله‌ای در تبریز

نو – مو – تو : اسم شخص در ژاپنی

نو – وُ – تو : اسم شخص در ژاپنی

نو – وُ – تو : نام صحرایی در آمریکا که تکواژ آخر به شکل «دا» درآمده است.

نو – سو – کو – مو : پرستار در زبان یونانی

نو : نام قلعه‌ای در مرکز حکومت بادغیس در افغانستان

نو – اور – آن : نام روستایی در اردبیل

نو – تو : از انشعابات رودخانهٔ قره سو در گنبد کاووس

نو – تو – قو : روستایی در چهارمحال بختیاری

نو – گون : از شاخه‌های رود توجیدر در جاسک

نو – اور – تو : نام قلعه‌ای بر سر راه هرات در زمان مغول‌ها

نو – اور : نام دریاچه‌ای در اردبیل

نو – اور – اوس : نام چشمه‌ای در در اردبیل در منار دریاچهٔ «نواور» که به شکل نورش در آمده است.

نو – مو – اور : اسم شخص در عربستان که به شکل نِمِر درآمده است.

نو – کو – اوس : نام یکی از فراعنهٔ مصر

نو – تو : نام روستایی در مصر

نو – سین : از شخصیت‌های اسطوره‌ای در ایرلند

نو – کو – اوس : نام منطقه‌ای در اوزبکستان

نو – اور – این : نام منطقه‌ای در اوزبکستان

نو– اور : نام قبیله‌ای در سودان

نو – نو – اوس : نام روستایی در محال باراندوز چایی در اورمیه از شهرهای آذربایجان

نو – نو – اوس : مروارید در زبان سومری

نو – اور – لو : روستایی در سمیرم از شهرهای اصفهان

نو – اور – آب (نارآب) روستایی در سراب از شهرهای آذربایجان

نو – قور – لو : روستایی در مشکین از شهرهای آذربایجان

نو – لو : روستایی در گرمی از شهرهای آذربایجان

نو – کو – مو – اوس : زمین و مادر بزرگ نونوبـواوس در اسـاطیر سـرخ پوسـتان شـمال آمریکا

نو – هور : از نیاکان سارا همسر حضرت ابراهیم

نو – اور – تو – اوس : روستایی در قره داغ در بخش دیزمار در آذربایجان

نو – اور – آن : روستایی در مغان در آذربایجان

نو – اور – اوم : در معنی فرزند نور در زبان سومری که سومریان بـر نـوعی چـراغ اطـلاق می‌کردند چرا که چراغ را به نوعی فرستاده شده از جانب خورشید و فرزند وی می‌دانستند.

نو- اوس : چراغ در زبان سومری، در زبان اسطوره‌ای انسان اولیه با ترکیب دو عنصر «نو» و «اوس» که هر دو در ارتباط با اشعهٔ نورانی می‌باشند واژهٔ نوینی تحت عنوان «نواوس» شکل یافته و سپس دوباره واژهٔ «نواوس» با عناصر بیست و هفتگانه ادغام شده مجدداً بر حسب نگرش اسطوره‌ای انسان‌ها واژگانی در ارتباط با خواست آنان شکل یافته است بر فرض با آمدن عناصر بیست‌وهفتگانه بر سر واژهٔ «نواوس» کلماتی چون سونواوس، اوس‌نواوس، مونواوس، یونواوس، کونواوس، فونواوس، رُنواوس، وُنواوس، تونواوس، لونواوس، جونواوس، هونواوس، قونواوس، اونواوس، بونواوس، نونواوس، آل‌نواوس، آق‌نواوس، آی‌نواوس، آب‌نواوس، اوت‌نواوس، این‌نواوس، آن‌نواوس، آه‌نواوس، گون‌اوس، ارنواوس و اورنواوس ساخته می‌شود.

نو- این- سو - بور : وزیر و الههٔ «این آنا» در اساطیر سومر.

واژگانی که در آفرینش آنها «مو» نقش اول و برتر را دارد

بر مبنای بینش اسطوره‌ای سومریان «مو» یا «می» به قوانین و مقررات آسمانی اطلاق می‌گردد که هر کس آنها را در دست گیرد می‌تواند سعادت و خوشبختی را از آن خویش سازد.

از دیدگاه سومریان امور این جهان از بدو خلقت به واسطهٔ «مو»ها اداره می‌گردد و آنچه از این احکام افاده می‌گردد نشان دهندهٔ اهمیت تلاش انسان در راستای تمدن و فرهنگ تلقی می‌شود.

«مو» از شأن والا و در خور توجهی برای انسان اسطوره‌ای بوده است و سومریان نسبت به این قوانین آسمانی ادای احترام می‌کردند و فی‌الواقع «مو»ها برای سومریان مقدس بودند و از این رهگذر نیز در بینش اسطوره‌ای آنها کارکردهای گوناگونی داشتند و در این راستا انسان‌ها جهت پاسداشت مقام آنها نام آنها را بر روی واژگان در ارتباط با هستی می‌نهادند. «مو» با ترکیب شدن با عناصر شانزده‌گانه باعث به وجود آمدن واژگانی همچون «موسو» «مواوس» «موکو» «مونو» «موقو» «مورُ» «موجو» «موفو» «مواو» «مویو» «موهو» «موتو» «مولو» «موبو» «مووُ» و «مومو» شده است و به تبع اینها با ترکیب شده با عناصر مرکب باعث به وجود آمدن واژگانی همچون «موار» «موآل» «موکون» «موآی» «موآن» «موابن» «موآه» «موآب» «موآق» «مواوت» و «مواوم» می‌گردد و در نهایت با ادغام با عناصر بیست وهفت‌گانه سبب به وجود آمدن واژگان زیادی در زبان‌های مختلف می‌گردد که نظر به شأن و مقام این عنصر در هستی و تسری دادن آن شأن و مقام به واژگان به معرفی مواردی از واژه‌ها و مجموعهٔ کلماتی که این عنصر در ماهیت آن دخالت داشته است اشاره می‌کنیم.

مو- جان : از روستاهای شهرستان قم در دهستان قاهان

مو- سو- نو : نام منطقه‌ای در کنار خلیج هودسن در کانادا

مو- ار- یو- اوس : نام مردانه در انگلیسی که به شکل Marius قید شده است.

مو- سو- آل : شکل اصلی واژهٔ موصل از شهرهای اراق

مو – نو – کو : از کشورهای واقع در آفریقا

مو- سو- ار : شکل اصلی واژهٔ مصر از کشورهای باستانی در آفریقا

مو- سو- رُ : نام شمشیر قوراوغلو که در معنی آذرخش می‌باشد این موضوع را نیز باید توضیح داد که به گمان بعضی چون شمشیر قوراوغلو در مصر ساخته شده بود بدین

سبب به این نام مشهور گشته است که از اساس سهو می‌باشد در هیچ کجای تاریخ ما سراغ نداریم که شمشیرهای ساخته شده در مصر شهرت خاصی برای خود داشته باشند.از آنجا که قوراوغلو فرزند آسمان و زمین است چرا که یک نیمه‌اش از اوس و نیم دیگرش از سو می‌باشد پس بر مبنای اسطوره‌ها آذرخش شمشیر او می‌باشد همان گونه که اسبش نیز جنسش از خورشید است.

مو – اوس : نام یکی از روستاهای اورمیه

مو – اور – کو – بو – لو : شکل اصلی واژهٔ مارکوپولو سیاح و جهانگرد ونیزی در دورهٔ مغولان که با سفر به کشورهای مختلف آسیایی اطلاعات سودمندی از حیث تاریخی و جغرافیایی گرد آورد.

مو– آه : شکل اصلی واژهٔ ماه در زبان سومری، که یکی از الهه‌های سومریان بوده است و بعدها این واژه در زبان فارسی نیز بکار گرفته شد. با این توضیح که «آه» خود یکی از عناصر اسطوره ساز و تأثیر گذار در هستی و زندگی انسان بوده است.

مو– ار– سو– آل : اسم مردانه در انگلیس که به شکل Marcel مارسل نوشته می‌شود.

مو– لو– نو– اوس : از جزایر متعلق به یونان

مو– اوس : نام عاشق‌ها و نوازندگان و خنیاگران یونانی، در ایلیاد هومر آمده که پس از جشن گرفتن ایزدان در اولمپ، آپولون چنگ نوازی می‌کند در حالی که جام‌های می را می‌گردانند و مو–اوس‌ها آواز می‌خوانند یکی پس از دیگری پاسخ می‌دهند. خنیاگران کهن از «مو– اوس»ها الهام گرفته‌اند و دانش و معرفت خویش را مدیون مو– اوس‌ها هستند که بی‌شک می‌توانند در ارتباط با «اوس آن»های تورکوها باشند که در زبان تورکو به صورت «اوزآن» نوشته می‌شود.

مو– نو– اوس : نام یکی از پادشاهان جزیره کرت که به صورت مینوس در آمده است؛ در اسطوره‌ای مشهور آمده که پازیفه (او که بر همه چیزی می‌درخشد یعنی ماه) همسر شاه مینوس که به ورزایی هوس بورده بود آن را در پاسخ به نیایشگران مینوس بر آنها فرستاد. مینوس به جای قربانی کردن این گاو چنان که قول داده بود آن را به میان گلّهٔ گاوان پس فرستاد و گاو دیگری را قربانی کرد. مجازات او به خاطر این کار فریبکارانه همان هوس غیر طبیعی همسرش بود. دِد آل اوس برای پازیفه ماده گاوی چوبی و تو خالی ساخت و بر چرخ نهاد، چرم گاو بر تن آن کرد و آن را بر چمن زاری رها کرد ورزا نیز متعاقباً به آنجا رفت و شروع به چریدن کرد. او پازیفه را درون مادهٔ گاو چوبی جا داد. آنگاه ورزا با او که

به شکل ماده گاو در آمده بود در آمیخت پس پازیفه آستریوس (ستاره وش) را زاد که مینو- تور (ورزای مینوس) نیز نام گرفت مینوتور سر گاو مانند داشت و دیگر قسمت‌های بدنش مثل انسان بود بعد مینواوس در پی اطاعت از پیشگویان او را در دهلیز محبوس کرد و بر او نگهبان گمارد. ر.ک دانشنامهٔ اساطیر جهان ص۲۹٦

مو- ار- سو : شکل اصلی واژهٔ مارس، در میان ایتالیایی‌های باستان پس از ژوپیتر ایزدی بزرگ‌تر از مارس نبود او را با نام‌های متعدد آیینی و غیر عادی می‌شناختند مثل مارس، ماوُرس، مائورس، مامرس، مارمر، مارمور، مومووریواوس و توریواوس بسیاری از جوامع لاتین و همسایگان یکی از ماه‌ها را به نام او کردند. نام ماه مارس نگه‌دار خاطره‌ای از پرستش اوست. ماه رومی مارتیوس همزمان با اعتدال بهاری است فصلی که تقویت کنندهٔ کهن‌ترین کارکردهای این ایزد در امر کشاورزی بود. مارس نشان دهندهٔ نخستین ماه کهن‌ترین سال نیایشی معروف در روم بود. بعضی از کاهنان کشور کشت غلات را در آغاز سال ترغیب می‌کردند و برای جشن سال نو تدارک می‌دیدند. خانه‌ها را تمیز می‌کردند و کارهای دیگر درست مثل مراسم جشن سال نو امروز. ۱۵ ماه مارس زمان شروع سال رسمی بود اما بعدها به اول ژانویه تبدیل شد و آداب و رسومی مثل تزیین با گیاهان همیشه سبز را از جشن اول مارس اخذ کرد.

رومیان چنین می‌پنداشتند که رقص و ضربهٔ نیزه‌ها بر سپر احتمالاً برای رشد هر چه بیشتر غلات بوده باشد. در قطعات بازمانده از سرودهای سالین نام بسیاری از ایزدان رومی و نام خود مارس به شکل موموریوس و توریوس که آشکارا مارس سال کهنه است؛ آمده است. این سرودها دلبستگی کاهنان سالینی را به رشد کشاورزی و رفاه پیاده نظام مشخص می‌کند. در دین رومیان، استفاده از اسب ویژهٔ مارس بود در ١٤ مارس جشن و مسابقهٔ اکوئیریا (سوارکاری) به افتخار مارس در محوطهٔ مارتیوس (مزرعه مارس) برگزار می‌شد. هر ۱۵ اکتبر در همان زمین، مسابقهٔ دیگری برگزار می‌شد و بعد از آن یکی از اسبان گروهِ گردونه سوار را برای مارس قربانی می‌کردند. خون دم اسب را در اجاق اقامتگاه پیشین پادشاه، رگیا، می‌ریختند. بعد در ۱۵ آوریل خاکسترها را در بقایای سوزانده شدهٔ گوساله‌های قربانگاه می‌آمیختند و در مراسم تطهیر ۲۱ آوریل، زاد روز روم از آن استفاده می‌کردند. خون اسب شاید به منظور از بین بوردن نازایی بوده در حالی که گوساله‌های سوزانده شده در مراسم قربانی برای باروری در جامعه بوده است. در پایان ماه مه کاهنان

دیگری به نام برادران آروال سالانه کیش کشاورزی خود را حفظ می‌کردند آنان نام مارس را سه بار به شکل مختلف فرا می‌خواندند سه بار در خواست‌ها را تکرار و رقص آیین سه گام را اجرا می‌کردند. برادران آروال بعد از استغاثه به لارها و قبل و بعد از دعوت ایزدان، بذر از مارس می‌خواستند که غلات در حال رویش را از بلایا و گزند در امان نگاه دارد، از مرز فراجهد و بر روی زمین بماند. عروسان را باید به هنگام گذشتن از آستانهٔ در، بلند می‌کردند تا مبادا اسکندری خوردنشان باعث نازایی شود. از مارس انتظار داشتند که روی زمین بماند و نگذارد نازایی و خشک سالی روی کند. حفاظت او از زمین‌های زیر کشت رومیان معادل مدرکی کهن از یک شهرک اومبری است که مثل محوطهٔ مارتیوس دو کشت زار منسوب به دارکوب جنگجو است جایی که مراسم رشد و نمو محترم شمرده می‌شد تا جامعه را تطهیر و بیگانگان را نفرین کنند و در این مراسم رشد و نمو ناظر بر دو قدرت ایزدی یعنی حفاظت و ترس بود.

رومیان باستان در کشتزار مارس محراب معروف مارس رومی را بنا کرده بودند و از او انتظار داشتند که رشد غلات را تقویت کند. بعضی از معابد نظامی ممکن است نسبتاً بنایی متأخر داشته باشند آن هم در مناطقی که او بیشترین نیکی را برای زمین به ارمغان می‌آورد. امپراتور آگوستوس به نحو گسترده‌ای ویژگی نظامی این ایزد را در پایان واپسین سدهٔ پیش از مسیح اصلاح کرد. در ۵۳ پ.م مرد قدرتمند سیاسی و مالی لیسینیوس کراسوس به پارت (ایران دوره اشکانی) رفت تا پیروزی جنگی به دست آورد اما کراسواوس بر خلاف انتظارش کشته شد.

می‌توان توجیه کرد چرا ماه مارس در آغاز سال می‌آید. مارس در جست و جوی مینروا بوده تا با او ازدواج کند آنا پرنا Anna perenna جادوگر و دلاله چنین وانمود کرد که رضایت مینروا را جلب کرده او خودش با مارس ازدواج کرد جشن «آناپرنا» (به معنی سال جاودانه) در ۱۵ مارس برگزار می‌شد. ر.ک دانشنامهٔ اساطیر جهان ص۳٦٤-۳٦۱ آوردن این بخش از اساطیر جهان خود دلیلی بر این است که اولاً اصل واژهٔ مارس همان مو- ار- سو می‌باشد و ثانیاً این عنصر موجود در طبیعت به عناصر طبیعی و به «سو» مربوط می‌باشد که رومیان نیز آن را به مثابه ایزد کشت در نظر می‌گرفتند که بعدها به عنوان خدای جنگ در آمده بود.

مو- نو- اوس : نام زنانه در آذربایجان، هم چنین نام ماناس از قهرمانان اسطوره‌ای تورکوهای قورقیز و هم چنین نام مینواوس از قهرمانان اسطوره‌ای جزیرهٔ کرت و هم چنین

مو- نوس در معنی زن در سومر و نام یکی از شهرهای مکزیک و نیز در معنی قانون در زبان یونانی و همچنین نام شهری در برزیل که هر هفت تا کلمه ریشه‌اشان همان مو- نو- اوس می‌باشد یعنی فی‌الواقع ساختار وجودی این واژگان از عناصر مو- نو- اوس بوجود آمده است و مو، نو، اوس در زمرهٔ عناصر اسطوره‌ای بشر اولیه و تأثیر گذار در هستی و زندگی انسان بوده‌اند.

مو- نو- اوس : از قبایل سرخ پوست در بولیوی که به صورت Manac نوشته می‌شود.

مو – نو – اوس : نام شهری در کشور برزیل در کنار رود آمازون

مو- ار- کو- اوس : شکل اصلی واژهٔ مراکش یکی از کشورهای آفریقایی

مو- ار- یو- اوم : شکل اصلی واژهٔ مریم

مو- ار- یو- آنا : شکل اصلی واژهٔ ماریانا اسم زنانه در انگلیسی

مو- ار- تو- این : شکل اصلی واژهٔ مارتین اسم زنانه در انگلیس

مو- ار- سو- آل : شکل اصلی واژهٔ مارشال اسم مردانه در انگلیس

مو- اوس- کو : شکل اصلی واژهٔ مسکو پایتخت کشور روسیه

مو- نو : در معنی انسان در زبان هندی قدیم که در اوپه‌نیشدها آمده است.

مو- یو : عشق ازلی، قدرت الهی، خرد، عقل و نیروی فوق طبیعت در ریگ ودا

مو- آق- هون : خدای جوّ ، لقب اندرا در ریگ ودا

مو- قو- ار : معبد آتنا در شهر اسپارت که خدا بانوی جنگ و خرد بود.

مو- آن- ایس- تو- سو : نام یکی از پسران سارگون از پادشاهان آشور

مو- یو : نام مادر هرمس در اساطیر یونان

مو- آن- اوس : شکل اصلی Manche دریایی ما بین فرانسه و انگلیس

مو- آن- اوس : سرچشمهٔ رود گنگ در کوه هیمالیا است

مو- آن- اوس : درسانسکریت به معنی روح، روان، ذهن و هوش می‌باشد.

مو- ار- قو : شکل اولیه و باستانی کلمهٔ مرو، شهری در تورکمنستان که واژه‌های «مو» و«ار» در هم ادغام و به مار تبدیل شده و سپس به مر تغییر صورت داده است.

مو- یو- آن- لو : از طوایف تورکوهای آذربایجان که به صورت مایان لو نوشته می‌شود.

مو- سو : شکل اصلی کلمهٔ موسی از پیامبران الهی

مو- یو- نو : شهری در آذربایجان که به صورت میانه نوشته می‌شود.

مو- یو- وُ- آق : نام روستایی در کنار دریاچهٔ اورمیه

مو- ار- سو : شکل اصلی کلمهٔ مارس نام شهری در فرانسه

مو- اور- تو – نو : شکل اصلی واژهٔ مورتانی از کشورهای آفریقایی

مو- ار- سو : نام دیگر مریخ که به صورت مارسی نوشته می‌شود.

مو- ار- آق : شکل اصلی واژهٔ مریخ یکی از سیارگان منظومهٔ شمسی که با ادغام «مو» و «ار» «مر» حاصل شده است و «ایخ» شکل دیگر «ایک»،«اک» و «آق» می‌باشد.

مو- ار- آل- اوس : نام مردانه در آمریکای لاتین که به صورت Morales نوشته می‌شود.

مو- آل : نام دره‌ای در شمال غرب کوه سبلان که به صورت موئیل ضبط شده است.

مو- تو- آن : نام پسر تئومن فرمانروای بزرگ هون که به صورت موتون ضبط شده است. موتون امروزه در زبان تورکو نام دخترانه است.

مو- سو- آن : گاو نر و درشت هیکل در تورکو که امروزه به صورت مازان تلفظ می‌شود با این توضیح که گاو از همان بدو زندگی انسان مورد توجه ویژهٔ آدمی واقع شده است و درتمامی اساطیر ملل از همان آغاز جایگاه خاصی دارد. گاو نر چه در اساطیر سومر چه در اسطوره‌های یونانیان، هندیان، تورکوها، اسکاندیناوی‌ها و مصریان نقش عمده‌ای ایفا می‌نماید.

مو – سو – آن – تور – آن : شکل اصلی واژهٔ مازندران

مو- ار- گن : نام روستایی در اطراف ماکو، «گن» صورت دیگری از «گون» است.

مو- ار- قو- اوس : نام جد اونک خان که او را «بویروق خان» نیز گویند و به صورت مرغوز در آمده است.

مو- آن- قو : خدا در زبان بعضی قبایل تورکو زبان باستان

مو- قور : نام یکی از امرا و بزرگان تورکوی خوارزم در عهد هلاکوخان

مو- ار- آن : نام قلعه و رشته کوهی در جنوب شهر نقده که به شکل ماران نوشته می‌شود.

مو- ار- مو- ار- اوس : نام روستایی در آناتولی که به صورت مارمارایس نوشته می‌شود.

مو- اوس- کو- اوس : مشک و عنبر در تورکوی باشقیرتی و قورقیزی و تاتاری

مو- ار- لو- این : شکل اصلی کلمهٔ مرلین اسم مردانه در انگلیسی

مو- نو : اسم قومی در ازمنه باستان در کناره‌های دریاچهٔ اورمیه در کنار شهرستان سولتوس که از خویشتن تمدن درخشانی بر جای گذارده‌اند و جام طلایی معروف را این قوم از خویشتن به یادگار گذاشته‌اند و امروزه به صورت ماننا نوشته می‌شود. باید گفت در اعصار بعدی با آمدن عنصر «ار» بر سر واژهٔ «مونو» کلمه‌ای در ارتباط با یکی از اقوام تورکو پدیدار گردید لیکن معلوم نیست که این واژه چگونه سر از جایی دیگر در آورده است و بر یک قومی دیگر اطلاق گردیده است.

مو- نو : اسم زنانه در اکثر زبان‌های دنیا

مو- نور : اسم زنانه که امروزه به صورت منیر در آمده است.

مو- تو- سو : از شهرهای کشور ژاپن

مو- تو- سو- مو- تو : از شهرهای کشور ژاپن

مو- ار- سو- لو : نام شخص در آمریکا که به صورت Marcelo مارسلو نوشته می‌شود.

مو- اور- تو- اوس : اسم مردانه در میان تورکوهای آذربایجان با این توضیح که بعضی از واژگان تورکو به جهت مشابهت با واژگان عربی از گردونه فرهنگ و زبان تورکو خارج شده‌اند و بر اثر مشابهت‌های واژگانی، کلمات عربی جای آنها را گرفته است. واژه‌های «مورتوز»،«یوقوش»،«آل او» از این جمله‌اند که «یوقوش» جای خود را به رقیه داده و «آل اوْ» «اولو» به علی بدل شده و «مورتوز» نیز به مرتضی تبدیل گردیده است. همان گونه که «سوقورا» به صغرا مبدل شده و « سو- رُ» به سارا تبدیل شده است پس واژگان تورکو در سیر روزگار به جهت عدم توجه و درک نسبت به جایگاه اسطوره‌ای آنها از گردونه زبان خارج شده‌اند. باید گفت واژهٔ «مرتاض» در زبان سانسکریت همچنین واژهٔ مورتوس نام یکی از الهه‌های قوم کاسسی و نیز واژهٔ «مورتوس» در زبان مکزیکی (روزی که به عنوان روز اجداد و نیاکان گرامی داشته می‌شود) با واژهٔ «مورتوز» در زبان تورکو هر چهار تا از یک ریشه هستند. چه بسا اصلاً خود واژهٔ مرتضی نیز ریشه‌اش همان مورتوس می‌باشد. این موضوع را نیز باید افزود که با ترکیب یافتن عناصر اسطوره‌ای اسم‌هایی از این نوع به دست می‌آید بر فرض در زبان اسطوره‌ای انسان ابتدایی با ادغام «مو» با «اور» واژهٔ مرکب «مور» به

وجود می‌آید و با ادغام «تو» با «اوس» واژهٔ «توس» به وجود می‌آید که بعدها با ترکیب این دو واژهٔ «مورتوس» به وجود آمده است که بر همین قاعده واژه‌های قورتوس، فورتوس، سورتوس، اورتوس، بورتوس، آب توس، گون توس، ارتوس، آی توس، تورتوس، لورتوس، هورتوس، یورتوس، نورتوس، جورتوس، اوس توس، اوتوس، وُرتوس، آن‌توس، این‌توس، آه توس، آل توس بورتوس، کورتوس به وجود آمده‌اند.

مو- ار- یو- پول : از شهرهای اوکراین که به صورت Mariupol نوشته می‌شود. تکواژ آخر کلمه در اصل بال می‌باشد که به پُول بدل شده است.

مو- کو : از شهرهای مجارستان که به صورت ماکو نوشته می‌شود.

مو- یو- سو : از شهرهای اتیوپی

مو- سو- نو- لو- نو : Masonoleni از شهرهای کنیا در آفریقا

مو- سو- لو- نو : رهبر فاشیست ایتالیا در جنگ جهانی دوم

مو- کو- سو : Mucosa از شهرهای کشور آنگلا در آفریقا

مو- سو- بو- یو : Massubia از شهرهای «بوت سوآنا» در آفریقا

مو- تو- مو- رُ- اوس : Matamoros از شهرهای مکزیک

مو- نو- سو- تو : Minnesota از ایالات آمریکا

مو- سو- قو- آن : Michigan دریاچه‌ای در آمریکا، واژهٔ قان شکل دیگر کلمهٔ «گون» است.

مو- آن- تو- قو- مو- رُ :Montgomery از شهرهای آمریکا در ایالت آلاباما

مو- تو- قو- رُ- سو : Mato Grosso یکی از ایالات برزیل

مو- سو- رُ : Mossoro از شهرهای برزیل در آمریکای جنوبی

مو- اور- اوس- تان : از روستاهای شهرستان خلخال در استان اردبیل که به صورت موریستان در آمده است.

مو- ار- سو : در اساطیر روم که خود برگرفته از اسطوره‌های اتروسک‌ها است نام پدر «رُمواوس» و «رُمولواوس» می‌باشد که در زبان انگلیسی به صورت مارس در آمده است.

مو- آق- سو- مو- اوس : نام دیگر ژوپیتر در روم

مو- تو- گون : پسر جغتای نوهٔ چنگیزخان

مو- کو- آن : کوهی در شهرستان پاوه که به صورت «ماکوآن» در آمده است.

مو – نو : نام رودی در آذربایجان در زمان حملهٔ آشوریان

مو- ار : کوهی در شهرستان اسلام آباد که به صورت «مر» در آمده است.

مو- ار- آن : رودی در استان خوزستان که به صورت «مارون» نوشته می‌شود.

مو- ار- قو- اوس : از روستاهای استان کرمان که به صورت «مارگز» در آمده است.

مو- یو- مو : نام روستایی در استان خوراسان رضوی که به صورت «میامی» در آمده است. همچنین نام یکی از ایالت‌های آمریکا

مو- قو : نام روستایی در حوالی فریمان مشهد که به صورت «ماقو» در آمده است.

مو- ار- اوس : نام روستایی مابین کاشمر و نیشابور که به صورت «ماروس» در آمده است.

مو- ار- سو- آن- قو : روستایی در نزدیکی فریدون کنار که به شکل «مرزن قو» در آمده است.

مو- ار- سو- یو : **morsoyou** اسم مردانه در آمریکای جنوبی

مو- سو- یو : از روستاهای شهرستان بیرجند که به صورت «موسویه» نوشته می‌شود.

مو- سو- یو- آن : از شهرهای ایران در مرز اراق که به صورت موسیان نوشته می‌شود.

مو- اوس: نام کوهی در شهرستان اندیمشک که به صورت «مواز» نوشته می‌شود.

مو- ار- گون : از روستاهای استان خوزستان که به صورت «مارگون» نوشته می‌شود.

مو- قور : از روستاهای اطراف دهدشت که به صورت «موگر» نوشته می‌شود.

مو- یون : ثواب در زبان تورکو که واژهٔ میانجیگری از این کلمه درست شده است. تکواژ آخر خود از یو+ آن ساخته شده است. این واژه در اصل با آب مرتبط است و بنا به گفتهٔ محمود کاشغری در دیوان لغات تورکو به کسی که به انسان آب دهد گفته می‌شود که فی الواقع با دادن آب به کسی کار ثوابی انجام می‌دهد.

مو- مو : شکل اصلی کلمهٔ «ماما» همچنین شکل اصلی کلمهٔ «مه مه» در معنی پستان در تورکو که فی‌الواقع ماما و مه‌مه هر دو یک کلمه هستند.

مو- نو- کو- سو : در معنی پزشک در میان شمن‌های ملاتری که با روش جادویی خود شخص مرده سبب بیماری را پیدا می‌کند و از او می‌خواهد تا علت بیماری را از بین ببرد. قبایل فلوریدا بدان «سولومونواوس» می‌گویند و «سولومونواوس» شی‌ای سنگین را از یک بند آویزان می‌کند و کسانی را که اخیراً مرده‌اند به اسم نام می‌برد، وقتی که او به اسم

شخص مرده که سبب بیماری بوده است می‌رسد شی شروع به تکان خوردن می‌کند. ر.ک. میرچا الیاده، شمنیسم ص ۵۳۶

مو- ار- او : کوهی در شهرستان خمیر در بندرعباس که به صورت «ماراو» نوشته می‌شود.

مو- قو- آل : شکل اصلی واژهٔ مغول

مو- سو : کوهی در شهرستان رودبار بخش رحمت آباد که به صورت «مازو» در آمده است.

مو- نو- سو : کوهی در شهرستان رودبار بخش عمارلو که به صورت «منه سو» نوشته می‌شود.

مو - اور- اوس : کوهی در محدودهٔ شهرستان ماکو، بخش مرکزی دهستان قلعه دره‌سی که به شکل «مورس» نوشته می‌شود.

مو - اور - اوس : کوهی در شهرستان سیه چشمهٔ ماکو که به شکل «مورس» نوشته می‌شود.

مو- سو : نام روستایی در اطراف سووج بولاق، مهاباد فعلی از شهرهای غرب آذربایجان که به صورت «ماسو» در آمده است.

مو- یو- سو- اوس : فرزند آپولون و مانتو که از پر آوازه‌ترین پیشگویان اساطیر یونان است.

مو- سو- یو- اوس : از اهالی رم که به هنگام محاصرهٔ شهر روم به وسیله پورسنا پادشاه اتروسک «موسویواوس» به قصد کشتن او به اردوی دشمن رفت.

مو- لو- سو- اوس : پس از گرفتن شهر تروا آندروماک به اسارت نئوپتولم در آمد و پسران زیادی از جمله «مولوسواوس» را برای او به دنیا آورد. قوم مولوسواوس نام خود را از او گرفته‌اند.

مو – ار – آی – لند : شکل اصلی واژهٔ مریلند از ایالت های آمریکا

مو- مو- اوس : دوست جدایی ناپذیر «کومواوس» هزیود او را زادهٔ شب دانسته است.

مو- ار- خانا : نام شهری در سیبری

مو- ار : شکل اصلی واژهٔ مار این واژه از آنجایی که در زمرهٔ واژگان اساطیری بشر می‌باشد از این لحاظ در زبان اکثر ملل جهان کاربورد دارد و فی‌الواقع به یادگار مانده از زبان اولیهٔ بشر است و از طریق سومریان و بومیان فلات ایران به فارسی رفته است.

مو- یو- سو- آن : نام شهری در نروژ

مو- نو- سو- آه : در زبان مسلمانان اندونزی به معنی رهبر دینی و امام است.

مو- لو- وُ : نام یکی از شهرهای استرالیا

مو- قور : از روستاهای بخش کبوترآهنگ که به صورت «موخور» نوشته می‌شود.

مو- اوس : از روستاهای شهرستان ماکو

مو- کو : شکل اصلی واژهٔ ماکو

مو- کو- کو : نام شهری در کشور قابون در آفریقا

مو- اوت : نام شهری در مصر که به صورت «موط» نوشته می‌شود.

مو- رُ- قو- رُ : نام شهری در تانزانیا

مو- تو- قور- سو : نام ایالتی در برزیل

مو- ار- سو- لو- اوس- مو- ار- کو- اوس : Marcellus Marcus نام سردار رومی

مو- ار- سو- لو- نو- اوس : Marcellinus نام یکی از قدیسان میسحی مارسولونوس

مو- ار- گون : نام بخشی در شهرستان بویراحمد در استان کهکیلویه و بویراحمد

مو- ار- آن : نام بخشی از رود جراحی در شهر بهبهان که به صورت «مارون» نوشته می‌شود.

مو- ار- این- اوس : نام ذو تن از پاپ‌ها که به صورت مارین اوس نوشته می‌شود.

مو- آق- سو- مو- اوس- مو- آق- نو- اوس : از امپراتوران روم باستان، همان گونه که پیشتر قید گردید سعی و اهتمام پادشاهان همواره این بوده است که جهت مجزا نمودن خود از عامه مردم خویشتن را بنا به بینش اسطوره‌ای به عناصر طبیعی قدرتمند در هستی و ایزدان در آسمان منتسب کنند و از این رهگذر است که می‌بینیم اسامی‌ای را برای خویشتن برمی‌گزینند که بیشترین عناصر هستی در آن نقش داشته باشند و از همین رهگذر است که می‌بینیم در اسطوره‌های دده قورقود، وی در هنگام نام گذاری قهرمانان و فرمانروایان از نام عناصر طبیعی و اسامی ایزدان بهره می‌گیرد و در اینجا نیز ما به عینه مشاهده می‌کنیم که در نام امپراتوران و قدیسان از عناصری بهره گرفته شده است که بیشترین قدرت هستی در آنها متبلور شده است.

مو- آب : از اقوام باستانی ساکن در حوالی بحرالمیت در اردن

مو- نو- سو- تو : از ایالت‌های آمریکا که به صورت «می‌نوسوتو» نوشته می‌شود.

مو- تور- نو : رودی در تورکیه

مو- ار- سین : نام شهری در تورکیه که به صورت مرسین نوشته می‌شود.

مو- قو : شهری در نپال

مو- ار- قور- اوس : روستایی در اورمیه در بخش سومای که به شکل مرگرش در آمده است.

مو- اوس- یو- آند : از کوه‌های اطراف اورمیه در محال نازلو در نزدیکی روستای هسپستان که به صورت مازیوند نوشته می‌شود.

مو- نو- اوس : در سومری یعنی زن

مو- سن : در سومری به معنی پرنده که در اصل باید مو- سو- آن باشد.

مو- ار- تو : سرزمینی که در مغرب و جنوب غربی سومر قرار داشت و به صورت «مارتو» هم نوشته می‌شود.

مو- سو- لو- اوس : از پادشاهان سرزمین کاری که تابع دولت هخامنش شدند و از ۳۷۷ تا ۳۵۳ قبل از میلاد حکومت می‌کرد.

مو- لو- اوس : از پادشاهان شهر کیلیکیه ساتراب نشین هخامنش

مو- تور- او : نام یکی از الهه‌گان باستانی در اساطیر سانسکریت که در شکل گیری شخصیت وی سه عنصر «مو- تو- رو» نقش ایفا می‌کنند و بدین سبب به این نام خوانده می‌شود. در شماری از متون هندی در رابطه با میترا آمده است که خدای مهر به گونهٔ دوست و هم پیمان ظاهر می‌گردد و با خورشید پیوند دارد او با اکراه در قربانی ایزد «سومو» شرکت می‌جوید ایزدی که بارها به شکل گاو یا به گونهٔ ماه آشکار می‌شود. در نقش برجسته‌ای دیگر از میترا دیده می‌شود که زایش میترا از یک درخت انجام می‌گیرد میترا تیری به سوی ابرها پرتاب می‌کند تا باران ببارد یا آن را به سوی صخره پرتاب کند تا چشمه از آن بجوشد ذرت را می‌برد، گاو نر را اهلی می‌کند. پیمان او با خورشید، خوراک مقدس، عروج به آسمان با گردونهٔ خدای خورشید، اسطورهٔ زایش میترا از صخره‌ها همان اهمیت را دارا است که خورشید بر آمده از افق کوه‌ها و فرایند تکوین عالم از طریق قربانی گاو، ر.ک دانشنامهٔ اساطیر جهان ص۳٦٦ همان گونه که مشاهده می‌کنیم می‌توان گفت که بنا به نگرش اسطوره‌ای میترا در حکم عنصری محاط بر هستی می‌باشد که با تمامی

پدیده‌های هستی ارتباط دارد. میترا با خورشید، سو، و دیگر عناصر در ارتباط با هستی رابطه‌ای تنگاتنگ دارد و در هر چیزی و وجود هر چیزی دستی دارد.

مو- اوس- تاغ : ناحیه‌ای در تورکوستان شرقی

مو- ار- قو- نو : رودی در منطقه سیبری که به صورت مارخانا در آمده است.

مو- آن- قو- تو- آی : روستایی در شهرستان سراب که به صورت «منقوطای» قید می‌شود.

مو- ار- قو- اوس : نام رودی در آسیای میانه که به صورت مارقواوس در آمده است.

مو - اور- این- قو : شهری در کشور برزیل

مو- نو- سو- تو : نام شهری در کانادا

مو- ار : نام شهری در سیبری

مو- آن- قو- لو : نام شهری در سیبری

مو- هو : نام شهری در سیبری

مو- قو- جو : نام شهری در کانادا

مو- ار- سو- یو- اوس : مخترع افسانه‌ای نی، بنا به اساطیر یونان، معروف بود که نای را آتنا اختراع کرد ولی چون روزی به هنگام نواختن نی چهرهٔ خود را در جویبار دید پی بورد که در این حالت بسیار زشت می‌شود و نای را به دور افکند اما «مارسویواوس» نی را برداشت و آن را بهتر از چنگ آپولون نواخت. منتهی در مسابقه‌ای که با آپولون داد شکست خورد و آپولون او را به زجر و شکنجه کشت و سپس از کردهٔ خود پشیمان گشته و «مارسویواوس» را به رودخانه تبدیل کرد.

مو- اوس : دختران زاوس و یا دختران آسمان و زمین، سرود خوانان و نغمه سرایان الهی و زن ایزدان موکل بر تمامی شئون فکر بشر، شعر، موسیقی، فصاحت، بلاغت، حکمت، تاریخ، ریاضیات، نجوم و غیره که به پادشاهان، عاطفه، رأفت و سخنان دلنشین الهام می‌دادند.

مو- سو- سو- بو : نام اصلی رودخانهٔ «می‌سی سی پی» که فی الواقع «مو» به «می» و «سو» به «سی» و «بو» به «پی» تبدیل شده است.

مو- اوت : در زبان مردم فنیقیه روح تاک پژمرده است که شکل چوب مرده را می‌یابد احتمالاً «مؤو» و «مؤوره» در زبان تورکو با این کلمه ارتباط دارد و شاید حتی موت در معنی مرگ در زبان عربی با این واژه در ارتباط باشد.

مو- تو- اوس : از پادشاهان سکایی که با پارتاتوأ در سال ۶۳۰ ق.م در اورارتو سلطنت کردند.

مو : در زبان عربی به معنی آب می‌باشد که امروزه به صورت «ما» در آمده است که اخذ شده از زبان سومریان است. سومریان به آب هم «مو»، هم «آب» و هم «سو» می‌گفتند. لیکن باید این موضوع را هم افزود که با توجه به شواهد موجود آنها «آب» و «مو» را در زمرهٔ تعینات «سو» محسوب می‌داشتند یعنی مو و آب از مشتقات سو بوده است که امروزه در زبان فارسی آب که خود مأخوذ از سومری است به کار گرفته می‌شود و اعراب «مو» را در معنی آب به کار می‌برند.

مو- تو- ار : این واژه در زمرهٔ اسطوره‌ای‌ترین واژگان بشری محسوب می‌گردد که در زبان‌های مختلف به کار می‌رود و این امر مبین آن است که در زبان اولیهٔ بشری ساری و جاری بوده است و بعد از انشقاق‌های زبانی و جدایی و منفک شدن اقوام از همدیگر باز هم در زبان آنان کار بورد داشته است. «مطر» در معنی ابر در زبان عربی، mother در زبان انگلیسی و فارسی در معنی مادر، مبین آن است که این واژگان از یک ریشه و تبار می‌باشند.

مو- او : الهه‌ای در میان مردم هند

مو- تو- آن – قو : الهه‌ای که در میان قوم «تلوقو» مورد پرستش قرار می‌گرفت و به صورت matangi نوشته می‌شود. امروزه در زبان تورکو نامی برای دختران می‌باشد.

مو- تو- آن : اسم دخترانه در زبان تورکو

مو- ار : در زبان فرانسه در معنی دریا است و به شکل mer نوشته می‌شود و کلمات mare (گنداب) mare (جزر و مد) marin دریا نورد mere مادر moise در معنیِ از آب گرفته شده، همگی در ارتباط با آب هستند.

مو- مو- کو- اوس - کو : mama-cuzco در نزد قوم اینکا نماد آب باران می‌باشد.

مو- ار- مو- لو- اوس : یکی از شهرهای برزیل marmelos

مو- آن- تو-کو- رُ- اوس : یکی از شهرهای برزیل montocors

مو- تو- قو- رُ- سو : Mato Grosso از ایالت‌های برزیل و شهری تحت همین عنوان

مو- ار- قو- اوس- ار- تو : کوهی در شهرستان برخوار و میمنه که امروزه در استان فارس به صورت مورگزتو نوشته می‌شود.

مو- سو : کوهی در شهرستان فلاورجان که به صورت موسی نوشته می‌شود.

مو- سو- ار- لو : کوهی در شهرستان سربند که به صورت «مصرلو» نوشته می‌شود.

مو- سو- لو : کوهی در محدودهٔ شهرستان ساوه بخش مرکزی دهستان شاهسون کندی

مو- سو- ار- قو- آن : کوهی در ساوه که به صورت موسیرقان نوشته می‌شود.

مو- آق : کوهی در شهرستان تفرش دهستان بازرجان

مو- سو- او : نام کوهی در محدودهٔ شهرستان سربند بخش مرکزی دهستان قره کهریز در ۳۵ کیلومتری جنوب مرکز شهرستان اراک، ضمناً نام کوهی است در شهرستان شبستر در آذربایجان در کنار دریاچهٔ اورمیه که به صورت میشوو نوشته می‌شود.

مو- قو- اوس : شهری در کشور سودان که به صورت مقیس نوشته می‌شود.

مو- تو- جن : نوهٔ چنگیزخان فرزند جغتای

مو- چو : نام یکی از جانشینان قوتلوغ در دولت گوگ تورکوها که پدر گول تکین بود.

مو- ار- قو- اوس : پادشاه کرائیت‌ها که به صورت مرغوز قید شده است. وی با دویست هزار نفر از تورکوهای کرائیت به دین مسیح درآمد.

مو- اوس- ار : از شهرهای تورکوستان غربی در دوره مغول‌ها

مو- ار- قو- آن : یکی از قهرمانان اسطوره‌ای در میان آلتایی‌های تورکو زبان که به صورت مرقئن نوشته می‌شود.

مو- آن : در زبان انگلیسی به ماه گویند که به صورت **moon** نوشته می‌شود.

مو- آی : نام یکی از ماههای میلادی که به صورت **May** نوشته می‌شود.

مو- قو : روحانی زرتشتی که به شکل مغ درآمده است.

مو- تو- اوس : رودخانه‌ای در استان فارس که به خلیج فارس می‌ریخته است.

مو- یو- آن- چور : یکی از خاقان‌های اویغور

مو - اور- سو- قو- آن : نام یکی از روستاهای کرمان

مو- آن- قو- مبا : یکی از شهرهای افریقای جنوبی

مو- قو- تو- سو : نام پایتخت سومالی که به صورت موگادیشو نوشته می‌شود.

مو- اور- اوس : نام شخص در انگلیسی و همچنین نام جزیره‌ای در آفریقای جنوبی

مو- ار- تو- آق : شکل اصلی واژهٔ مردوخ در میان مردم سومر

مو- آن- تو- رو- اوس : از شهرهای اسکاتلند montorous

مو- نو- اوت : شکل اصلی واژه منات از بت‌های اعراب قبل از اسلام، بتی که از قدیمی‌ترین بتها بوده و در ساحل دریای احمر، در ناحیهٔ مشلل در القدید میان مکه و مدینه در بتخانه‌ای منصوب و مورد پرستش بوده است عربان نام‌های خود را مانند عبد منات و زید منات به آن اضافه می‌کردند. قبایل اوس و خزرج بت منات را عبادت و جهت آن حیوان قربان کرده و بدان هدایایی اهدا می‌کردند و هیچ قبیله‌ای مانند قبایل اوس و خزرج در مدینه آن را تعظیم و تکریم نمی‌کرده است. ر.ک جامعه شناسی دینی ترجمه و تحلیل از کتاب الاصنام ابن کلبی، یوسف فضائی ص۴۹

همان گونه که پیشتر گفته شد انسان‌های اولیه بنا به بینش و اعتقادات خویش به پرستش عناصر طبیعی و دیگر پدیده‌های طبیعت می‌پرداختند و بعدها که اعتقاد به موجودات ماورای طبیعی بوجود آمد جهت تبیین نمودن و درک هر چه بهتر آن ارواح و خدایان و موجودات ماورای طبیعی به تجسد کردن آن خدایان غیر قابل رؤیت پرداختند و مجسمه هایی را برای آنان بوجود آوردند و از این رهگذر با توجه به آن تفکر و بینش اولیه در ارتباط با پدیده‌های اولیهٔ طبیعت، یعنی سو، اوس، اوت، آل، قور به نام گذاری این خدایان که به صورت بت وجود پیدا کرده بودند؛ پرداختند.

مو- آن- سو- ار- تو : نام امیر و حاکم ولایت آرازیاش از سرزمین دولت ماد در حوالی همدان که به صورت «مون سو آرتا» نوشته می‌شود.

مو- آن- جوق : نام پدر آتیلا که شکل اصلی آن «مو- آن- جو- آق» است.

مو- قو : نام یکی از امرای تورکو جغتای در زمان چنگیزخان

مو- آل- آی : از امرای تورکو در دورهٔ هلاکو که به صورت مول آی نوشته می‌شود.

مو- کو- آن : خاقان گوگ تورکوها فرزند بومین خان که به صورت موکان در آمده است «کو آن» شکل اولیه واژهٔ «گون» است که بعدها به صورت «کان»، «کین»، «خون» و «گون» درآمده است.

مو- آن- قور : چشمهٔ آب در تورکوی باستان، که به صورت مون کُر در دیوان لغات تورکوی کاشغری ضبط شده است.

مو- آن- قو- اوس : در تورکوی باستان به معنی چهره و صورت بوده است که به صورت مُون کوز در دیوان لغات کاشغری ضبط شده است.

مو- ار- آل : شکل واقعی کلمهٔ مارآل در زبان تورکو

مو- ار : شکل اصلی کلمه مار در میان سومریان که بر بچهٔ گاو گفته می‌شد و به صورت آمار نیز ثبت شده است و در تورکو مارا، ماراکا در معنی حیوان مقدس است.

مو – قو – یو : شاه بولاق موقویو : روستایی در فریدون شهر اصفهان

مو – اور – کون : روستایی در اصفهان

مو- سو- رو- سو : نماد مردوک در بین‌النهرین که به صورت اژدهایی نمایان می‌شد.

مو- قو- لو : نام یکی از سه امیر تومن اصلی در عهد چنگیزخان.

مو- اوس : شکل دیگر واژهٔ بوز در معنی یخ در زبان تورکو

مو- آن : شکل اصلی واژهٔ «من» در تورکو این واژه در انگلیسی man در معنی مرد می‌باشد. بی‌شبهه با واژهٔ moon در معنی ماه در ارتباط است.

مو- تو- قو- رو- سو : از قبایل سرخ پوست آمریکا

مو- نو- سو : شهری در تورکوستان شرقی کنار شهر اورومچی که نام دیگر آن «سولوآی» است.

مو- آن- تو- قو- بو : جایی در جزیرهٔ آنتیل که به صورت montogobi نوشته می‌شود.

مو- ار- گون – تنگری : عالم مطلق در آسمان هفتم، بر مبنای بینش اسطوره‌ای تورکوهای آلتای جاییکه خورشید قرار دارد که به صورت مارگون تنگری نوشته می‌شود.

مو- جو : از قبایل سرخ پوست در بولیوی

مو- سو : یکی از ایالات کشور مانتا که به شکل «می‌سو» ضبط گردیده است.

مو- اوس : نام منطقه‌ای در سرزمین اسکیت‌ها که به صورت «می‌اوس» قید شده است.

مو- قو- آن : نام یکی از خدایان سومری که به صورت ماقان ضبط شده است.

مو- رُ : یکی از شهرهای سومر که به صورت ماری در آمده است.

مو- کین : در تورکو آهویی که از گاومیش بزرگتر باشد کین شکل دیگر گون است.

مو- ار- قاول : اسم مرد شجاعی از لشکر «بوآق» پادشاه تورکوستان

مو- سو- آن : یخ به زبان مغولی

مو- آن- کوز : شاخ حیوانات در زبان مغولی

مو- آق : ابر در زبان عربی که به شکل میغ نوشته می‌شود.

مو- سو- قو- اوت : از اقوام تورکو زبان باستان که به صورت ماساگت در آمده است.

مو- یو- قو- ایس : اسم زنانه در میان سرخ پوستان آمزیکا

مو- ار- مو- سو : شکل اصلی واژهٔ «مارمی شو» نام دریاچه ای در غرب آذربایجان حومهٔ اورمیه

مو- این- اوس- تو- سو : پسر سارگون که به شکل «مین اوس توسو» قید شده است.

مو-گون- شو- نو- او- سو : منطقه‌ای در تورکوستان شرقی که مزار بیلگه خاقان نیز در آنجا بوده است منطقه‌ای که تورکوها تقدس خاصی بدان قائل بوده‌اند.

مو- قو- سو- هو : از قبایل اویغورهای تورکو زبان

مو- اور- تو- اوت : شکل اصلی کلمه مرداد از ماههای فصل تابستان

مو- سو- یو- اوس : اسم قدیم قره جه داغ الجزیره است که به صورت «ماسویوس» قید شده است. ر.ک تطبیق لغات ص ۱۰۸

مو- سو- اوس : نام دیگر کوه آغری در تورکیه که به صورت ماسیس قید شده است.

مو : روستایی در اصفهان

مو- تو- اوس : اسم شعبه‌ای از رود کر در استان فارس. ر.ک تطبیق لغات ص ۱۰۹

مو- آق- سو- آن : قصبه موش تابع ولایت بتلیس، ر.ک تطبیق لغات ص ۱۰۹

مو- کو- کو : نام شهری در گابن

مو — اور — کو : (مارکو) روستایی در اصفهان

مو — قور : روستایی در اصفهان

مو- آن- قو- اوس : فلاتی در سودان که به شکل mingus در آمده است.

مو- آن- سو- ار- تو : فرمانروای آراز یاش در نزدیکی همدان در زمان مادها به صورت «مون سو آرتا» نوشته شده است.

مو- یو- نو : بنا به گفتهٔ رادلوف تعدادی از اقوام تورکو به خدا بانوی و حامی بچه‌ها مایانا اطلاق می‌کردند. ر.ک. قام-شامان ص ۷۹

مو- ار- قو- اوس : کوهی در آذربایجان که به صورت مورقوس نوشته می‌شود.

مو- سو- آق : از آبشارهای واقع در آذربایجان

مو — اور — نان : روستایی در اصفهان

مو- نو : از قبایل سرخ پوست در آمریکای شمالی که دین شمنی دارند.

مو- ار- اوت : شکل اصلی کلمهٔ ماروت

مو- ار- آل- آن : شکل اصلی کلمهٔ مارآلان یکی از مناطق و نواحی تبریز

مو- تو- سو : خدای دریا و آب‌ها در میان تایلندی‌ها

مو- ار- سو- یو : نام مردانه در آمریکای جنوبی morsoyou

مو- نو- اوس : Monos یکی از شهرهای مکزیک

مو- اوس- کو- توس : نام خلیجی در نیکاراگوئه و نام شهر بندری در همین کشور

مو- ار- قو- رُ – تو Margarita از جزایر ونزوئلا و نام زنانه در آمریکای جنوبی

مو- آن- تو- قو : Mondego رودی در کشور پرتقال

مو- هو- اوس : نام شهری در فنلاند

مو- لو- سو- یو- قو : malsoyoca از شهرهای جمهوری فدراتیو روسیه

مو- آق- سو- اوس : در زبان کره‌ای به یونجه گفته می‌شود «که احتمالاً از لحاظ زبان شناسی این واژه را از ریشه ایرانی «موسو» دانسته‌اند.» بازتاب تمدن‌های اشکانی – ساسانی بر سه پادشاهی جزیرهٔ کره ص٦١. که صد البته بر خلاف گفتهٔ مؤلف این کتاب نیازی به این گونه تأویل و تفسیرها نیست چرا که زبان کره‌ای خود در زمرهٔ زبان‌های اسطوره‌ای است و خیل عظیمی از واژگان اولیهٔ بشر در این زبان کاربورد دارد هرچند کره‌ای‌های امروزی بیگانه با معانی اولیهٔ آنها باشند.

مو- آل- خاس : نام روستایی از توابع هورات

مو- قو- اوس : کسی که در اساطیر فینقیه به همراه «آمی نواوس» به مردم آموختند که در روستاها زندگی کنند و گله پرورش دهند

مو- سو- ار : کسی که در اساطیر فینقیه به همراه سیدیک نمک را کشف کرد و نخستین نشانه‌های نگارش را ابداع نمود.

مو- لو- اوس : نام یکی از فیل‌های سلطان محمود غزنوی در حمله به هند که در این شعر فرخی سیستانی نیز بدان اشاره شده است.

چو هروان و جیله شبیه الوهه چو «مولواوس» و «سوله» و چون «سورکیسر»

مو- تو : از امپراتورهای هون‌ها که به جای پدر بعد از کشتن وی پادشاه شد.

مو – اور – آق : روستایی در سمیرم از شهرهای اصفهان

مو – اور – نور : روستایی در اصفهان

مو- کان : از خاقان‌های گوگ تورکو، مو در معنی قانون، قدرت، نعمت و سرمایه و ثروت می‌باشد و «کان» شکل دیگر «گون» در معنی خورشید است.

مو- لو- سو- اوس : فرزند آندرو ماک که زن هکتور بود بعد از کشته شدن هکتور و به آتش کشیده شدن تروا مجبور شد با پسر آشیل ازدواج نماید که حاصل این ازدواج «مولو سواوس» بود.

مو- یو : شکل اصلی کلمهٔ مایع، مایا و مایه، کلمهٔ مایع امروزه در عربی در معنی هر چیزی که جامد نیست و به صورت روان است؛ می‌باشد. و کلمه مایا و مایه امروزه در معنی اصل و منشاء ثروت و دارایی بکار می‌رود. همچنین در تورکو به بیضه و به زن زیبا نیز گفته می‌شود و به جنس ماده نیز در تورکو مایا گفته می‌شود. کلمهٔ مایع و مایا و مایه هر سه فی‌الواقع در اصل یکی هستند و در گذر از بینش اسطوره‌ای و در ادوار مختلف تاریخی معانی دیگر گونه‌ای از جانب اقوام و ملل گوناگون یافته است ما قبایل گوناگونی را سراغ داریم که به مایا معروف می‌باشند که مشهورترین آنها در آمریکای جنوبی زندگی می‌کرده‌اند که تمدن درخشانی را در سرزمین آمریکای جنوبی رقم زده‌اند. شهر مایانا «میانه» نیز در ارتباط با این کلمه است.

مو- ار- قو : margo اسم مردانه در انگلیسی

مو- سو- لو : اسم شهری در آذربایجان

مو- ار- تو- این : martin نام مردانه در انگلیسی.

مو- ار- آن : رودخانه در زبان مغولی

مو- ار- قو : دشتی در افغانستان در کنار رود هیرمند

مو- رُ- قو- رُ : نام شهری در تانزانیا

مو- آن- تو- سو- رُ- اوس : نام شهری در آفریقای جنوبی

مو - اور — فو : نام مردانه در انگلیسی

مو — ار : نام جنگلی در سرزمین سومر

مو — مو : نام یکی از خدایان سومر

مو — اور — سو : خزانه در زبان سومری

مو- اور — سو — لو — اوس : از فرمانروایان باستانی در سوریهٔ امروزی

مو — آن — کو — سو : شهری باستانی در ساحل دجله در نزدیکی بغداد کنونی

مو — نو — اوس — تو — سو : شکل اصلی منیشتوسو از فرزندان سارگون

مو – قو – لو : پادشاه کشور تبل در زمان آشوربانیپال

مو – آن : شکل اصلی واژهٔ mon در زبان انگلیسی در معنی دوشنبه

مو- یو : نام مادر هرمس در اساطیر یونان

مو – تو – اور : شکل اصلی واژهٔ مادر در زبان انگلیسی

مو – سور : شکل اصلی واژهٔ موسیر

مو – نور : شکل اصلی واژهٔ منیر در زبان عربی

مو – سو – نو – اوس : نام یکی از پادشاهان بابل

مو – قور : روستایی در اردستان از شهرهای اصفهان

مو – رو – نو : اسم در زبان انگلیسی

مو – تو – تور : نامی بر اقوام ساکن در اسپانیا

مو – یو – مو : نام یکی از ایالت‌های آمریکا

مو – اور – تو – اوس : نام یکی از الهه‌های کاسسی‌ها

مو – او- لو – تو – اوس : شکل اصلی واژهٔ مولدوز در معنی آب نورانی در تورکو

مو- اور – گون : برج قوس در زبان تورکوی قزاقی

مو – تو : نام یکی از خاقان‌های تورکو که به صورت مته نوشته می‌شود.

مو – تو : خرس در زبان سرخ پوستان

مو – اوس – کو – ار : از اقوام تورکو در منطقه‌ای ما بین دریاچهٔ آرال و خزر که به صورت موسکار نوشته می‌شود. بی‌تردید نام شهر مسکو پایتخت روسیه نیز از این واژه بر گرفته شده است. همچنین موس‌کو نام یکی از اقوام آمریکای جنوبی ساکن در کلمبیا

مو – سو : نام روستایی در سووج بولاق از شهرهای آذربایجان

مو – اوس – کو : از روستاهای اطراف اورمیه که به صورت مشک آباد در آمده است.

مو – اور – اوس : (مریس) نام منطقه‌ای در مصر

مو – اوس – کون : نام اصلی شهرستان مشکین در استان اردبیل

مو – اوس – کون : روستایی در اورمیه بخش نازلو که به شکل مسکین نوشته می‌شود.

مو – اور – این – اوس : نام یکی از فراعنهٔ مصر

مو – کو – تو : نام یکی از شهرهای اوگاندا

مو – آن – تور : در اساطیر یونان پسر «آل سو مواوس» و دوست «آل اوس»

مو – سو : شکل اصلی واژهٔ ماضی اسم زنانه در تورکو

مو – تو : شکل اصلی واژهٔ ماد نام یکی از اقوام تورکو زبان در آذربایجان، باید گفت که همواره اقوام مختلف از منظر اسطوره‌ای خویشتن را به ایزدان و الهه‌گان گوناگون منسوب می‌داشتند و به همین جهت نیز نام آنها را بر روی خود می‌گذاشتند از همین روی در تاریخ اقوامی تحت نام‌هایی چون هوتو، موتو، سوتو، نوتو، قوتو، بوتو، توتو، لوتو و غیره را سراغ داریم.

مو - اور – قو – آن : عنوان و لقبی رایج در میان مغولان

مو – تو : ایزد بانوی سکوت در یونان

مو – لو – سو – اوس : نام قومی در اساطیر یونان

مو – سو – اوس : از قهرمانان اسطوره‌ای در رُم

مو – اور – تو : از الهگان سومری که به صورت «مرتو» در آمده است.

مو – قور – بال : اسم شخص در آلمان، که تکواژ دوم به شکل خور درآمده است.

مو - اور – آند : شکل اصلی واژهٔ مرند؛ باید گفت که با آمدن واژگان اسطوره‌ای بر سر واژهٔ آند که آن نیز واژه‌ای اسطوره‌ای است کلمات اسطوره‌ای نوینی ابداع می‌گردد بر فرض واژگان کورآند، هورآند، سورآند، تورآند، بورآند، فورآند، ارآند، آل‌آند، اورآند، اوس‌آند بدین گونه ساخته شده‌اند.

مو – تو – کو : نام یکی از پادشاهان دولت ماد در آذربایجان

مو – تو : نام یکی از فرماندهان آذربایجانی در هنگام حملهٔ اعراب به آذربایجان

مو – تو – تو – کو : نام فرمانروای باران در میان قبایل کنار رود نیل علیا

مو - اور- اوس : نام کوه و نام روستایی در ماکو که به صورت مورس نوشته می‌شود.

مو – اور – نو – اوس : نام یکی از پادشاهان بابل

مو – آق – سو – اوس : نام یکی از اقوام بومی بولیوی

مو – نو : نام کوهی در اساطیر مصر که خورشید هر روز از آنجا طلوع می‌کند

مو - اور – قو – آی : نام ملکهٔ خرمن در میان مردم شهر کمبریج

مو – تو : نام قومی در آفریقا در گینهٔ نو

مو – نو – اوس : ماه در زبان یونانی

مو – سو – اوس : نصف و نیمه در زبان یونانی

مو – یو – اوس : ماه مه در زبان یونانی

مو – ار – تو – یو – اوس : شکل اصلی مارس در زبان یونانی

مو – قور : نام یکی از امرای تورکو در خوارزم در زمان هلاکو

مو – آل : یکی از روستاهای اطراف مشکین شهر که به صورت موئیل نوشته می‌شود.

مو – سو – رُ – اوس : از پادشاهان بابل

مو – لو : پا در زبان سومری

مو – ار – کو – رُ – سو : مارکورُسو از سفیران روس در دربار اوزون حسن که وی را تحریک به حمله به دولت عثمانی می‌کرد.

مو – سو : نام زنی رومی که به عقد فرهاد چهارم درآمد

مو – اوس – کور : نام منطقه‌ای در شمال آذربایجان

مو – نو : رودخانه‌ای در میان کاماسین‌های تورکو زبان در سیبری

مو – اور – اوس – سو : نام رودی در سیبری در منطقهٔ تورکوهای شور

مو – سو – کو : musuko پسر در زبان ژاپنی

مو – سو – مو : musuko دختر در زبان ژاپنی

مو – یو – سو : moyasu

مو – مو : هلو در زبان ژاپنی

مو – سو – مو : mizumi دریاچه در زبان ژاپنی

مو – سو : mizu آب در زبان ژاپنی

مو – جو : نام شهری در کره

مو – آل : mul آب در زبان کره‌ای

مو – اور – اوس : نام یکی از قبایل تاتار که به شکل « مرآس» در آمده است.

مو – سو – مو : نام روستایی در حوالی همدان در زمان شاه تهماسب

مو – کو : نام مردم و سرزمینی در استان هورموزگان و نیز در قسمتی از کشور عمان در زمان سومرها

مو – کو : اسم شخص در اسپانیا

مو – کو : اسم شخص در میان مغول‌ها

مو – رُ – یو – کو : اسم شخص در ژاپن

مو – ار – تو – اوس : نام پدر ضحاک

مو – اور – نو – بو : نام فرمانروای «موسو»ها در آفریقا در اطراف واگادوگو

مو – جو : پسر جغتای نوهٔ چنگیز

مو – رُ – قو : پسر یوسور نوین از امرای هولوکو

مو – تو – کون : پسر جغتای نوهٔ چنگیز

مو – یو : نام همسر زئوس

مو – اور – گون : (مورگان) از رودهای حوضهٔ هامون و جازموریان در شهرستان بم

مو – لو : از شاخه‌های رودخانهٔ «دز» در شهرستان الیگودرز

مو – سو : (مازو) از شاخه‌های رود شاندرمن در شهرستان ماسال

مو – آب : در تورات آمده است که لوت پیغمبر در شهر سوتواوم مسکن داشت و پس از آن که شهر را ترک گفت بلا نازل شد لوت با دو دختر خود به کوه رفت و در مغاره‌ای جای گرفت دختران گفتند پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبستر گردیم تا نسلی باقی بماند و چنین کردند دختر بزرگ پسری آورد که نام وی «موآب» بود و موآبیان از نسل وی‌اند. ر.ک خزران، آرتور کستلرص۲۹۲

مو – سو – رُ : نامه و نوشته در زبان سومری

مو – سو : نام زن فرهاد چهارم

مو – سو – لو – اوس : پادشاه کاریا که هم با آتن و هم با ایران ضد بود.

مو – کون – آی : نام شهری باستانی در یونان

مو – اور – آی : نام رودی در استرالیا

مو – ار – سو – اوس : مرصوص محکم و استوار در زبان عربی که بدون شک واژه دارای ابعاد اسطوره‌ای است و در زبان عربی هم از حیث صورت ظاهر و هم از جنبهٔ معنایی در آن تغییر حاصل شده است.

مو – اور – مو – اور : نام موجودی اسطوره‌ای در اساطیر استرالیا

مو – اوس – کو – گون : muskhogean نام زبانی در میان سرخ پوستان آمریکا

مو – ار – لو : (مارلو) اسم شخص در انگلیسی، در زبان اسطوره‌ای با ادغام دو عنصر «مو» و « ار» واژهٔ «مار» بدست می‌آید و سپس با آمدن واژهٔ «مار» بر سر عناصر بیست وهفتگانهٔ زبان واژگان متعددی همچون مارسو، ماراوس، مارکو، ماریو، مارنو، ماربو، مارفو، مارلو، مارتو، مارقو، مارجو، ماروُ، ماراو، ماررُ، مارهو، مارمو، مارآق، مارآل، مارآب، ماراین ، مارآن، مارآه، مارآی، مارگون، ماراوم، ماراوت، مارار، به وجود می‌آید.

مو – بو – سو – اوس : از مهمترین پیشگویان اساطیر یونان

مو – ار – سین : (مرسین) نام منطقه‌ای در تورکیه

مو- هور : نام نوعی پرده در موسیقی که به شکل ماهور درآمده است.

واژگانی که درآفرینش آنها «تو» نقش اول و برتر را دارد.

انسان ابتدایی همواره سعی داشته است که مکنونات قلبی خویش را به صورت شهودی در معرض دید قرار دهد و درک و دریافت خویش از رموز هستی را بـه نمـایش گـذارد و واژگان نیز بنوعی تصویری از آن مـافی‌الـضمیر و بـاطن انـسان مـی‌باشـند و ایـن واژگـان، همجنس با آن تفکر و بینش انسان در ارتباط با محیط پیرامون خویش اسـت و هـر واژه بـه نوعی مجسمه‌ای از شأن و ابهت عناصر موجود در طبیعت می‌باشد.

پس واژگان رهیافتی جهت کشف ضمیر و باطن انسان تواند بـود. از جانـب دیگـر بـا تمسک به نوع اندیشگی و طرز تفکر و گزینش فکری انسان و چالش‌های فکـری فـرا روی وی در طی زمان، می‌توان زبان انسان را و واژگان وی را مـورد کنکـاش قـرار داد کـه بـاز نمودی از کدامین محمل اندیشه‌ای هستند و چگونه آن فکر و اندیـشه، تـأثیرات خـویش را در نحوهٔ شکل گیری واژگان بر جای گذارده‌اند چرا که ما می‌دانیم که زبـان و اندیـشه هـم سنخ و هم جنس می‌باشند و به تعبیری دیگر زبان خود رویهٔ دیگـر اندیـشه مـی‌باشـد و بـا شناخت اندیشه، معرفتی در ارتباط با زبان را بدست خواهیم آورد و برعکس با تدقیق شدن در واژگان، نوع معرفت حاکم بر اندیشهٔ انسان را می‌توانیم واکاوی نماییم.

در فراز و نشیب تاریخ انسان جهت تعمیق اندیشهٔ و درک خود از ماورای هستی، برای اینکه بینش انتزاعی و مجرد را در عرصهٔ عینـی و شـهودی در معـرض نمـایش قـرار دهـد واژگانی هم طراز با عظمت و شکوه ذات آن خدایگان و ارواح را با تمسک به ذهـن خیـال انگیز خویش تراشیده سپس در مرحله بعدی حیات، آن واژگان تراشیده شـده توسـط ذهـن خود را در عالم بیرونی برای لمس کردن و در عرصه باور همگـانی قـرار دادن، بـت خیـال خویش را حالتی تجسد گونه بخشید و هر واژه به مثابهٔ بت و صنم و مجسمه‌ای، فی‌الواقـع نمایندهٔ فکری آن بینش انتزاعی بشر اولیه بود که می‌بایست در عرصهٔ عمـومی خـود نمـود عینی می‌یافت و لیکن نیافته بود؛ و انسان مجبور بود تا آن ارواح حاکم بر زندگی خویش را اعم از قو، مو، جو، فو، نو، تو، رُ ، او، لو، یو را که در ارتباط با هستهٔ اولیهٔ هستی یعنی «سو» و «اوس» بودند از پس پردهٔ حیات به صحنه عمومی زندگی بکشاند؛ پس واژگان نمایندهٔ آن بینش اعتقادی و نوع تفکر و النهایه خدایگان انسان مـی‌باشـند کـه انـسان اولیـه آن را درک کرده بود و برای آن درک خویش تصویری بواسطهٔ واژگان بوجود آورد.

برای انسان ابتدایی همان گونه که یک مجسمه و بت و هیکل دارای ارزش و اعتبار بود و برای آن ارج و قربی در شأن الهه‌گان قائل بود یعنی مجسمه نماد آن خدایی بود که حالت

شهودی نداشت و انسان می‌خواست داشته باشد؛ بر همین منوال و بر همین سیاق برای واژگان نیز ارزش و اعتباری در شأن آن ماهیت ذاتی واژه قائل بود. چرا که فی‌الواقع آن ارزش و اعتبار و عبودیت و تقدس برای اصنام و واژگان صرفاً آن شکل ظاهری آنان نبود برای انسان ابتدائی پرستش یک بت پرستش تکه سنگ نبود این سنگ نمایندهٔ آن روحی بود که در ماورای هستی وجود داشت و انسان مجبور بود تا آن روح را از آن حالت تجرد و انتزاعی از پشت پردهٔ هستی در معرض دید همگان قرار دهد و این موضوع را نیز ضرورت دارد تا از نکته نظر روان شناسانه مورد واکاوی قرار دهیم که انسان ابتدایی صرفاً به چیزی می‌توانست وجود قائل شود که آن را به انحای مختلف حس و لمس نماید و به صورت رمز وار و نمادین آن باورها و داشته‌های ذهنی خویش را بیان کند پس صحنه زندگی انسان و وجود و روان وی مملوّ از تصویرهای نمادین در ارتباط با کل کائنات و هستی می‌باشد و به قول گاستون باشلار آدمی صحنه بازی رمزهاست.

همان گونه که مذکور گردید زبان مکانیسمی جهت تبیین پدیده‌های حاکم بر هستی می‌باشد که بواسطه درک و فهم شهودی برای انسان وجود پیدا کرده است و این وجود توأم با فهم و ادراک با استمداد طلبیدن از دست مایه‌های تخیلی و استعاری به صورت رمز وار و نمادین متجلی می‌گردد و رمز خود ابزاری برای بیان اندیشهٔ نمادین در ارتباط با پدیده‌ها و هستی می‌گردد و به تبیین طرز تلقی و نوع فکر و اندیشهٔ انسان در ارتباط با عناصر پیرامونی می‌پردازد و از این رهگذر انسان بواسطه رمز و استعاره تحولی شگرف در زندگی خویشتن ایجاد می‌کند.

«رمز در زبان و حرکات ما روح و جان می‌دهد و در رؤیاها و جشن هایمان پدیدار می‌گردد و به معتقداتمان جسم می‌بخشد و آرزوهایمان را بیان می‌کند و ما را به کار و تلاش بر می‌انگیزد.[1]»

فی‌الواقع باید گفت زبان و واژگان انسان به صورت نمادین خود عکسی از طبیعت و پدیده‌های طبیعی در ذهن انسان از هستی می‌باشد که با تبیین تصورات و نوع اندیشگی انسان و درک و شناخت وی از کائنات را به نمایش می‌گذارد و این شناخت و معرفت حاکم بر وجود انسان است که به طور نمادین و رمز وار در کسوت واژگان متجلی می‌گردد.

---

۱ - مونیک دوبوکور «رمزهای زنده جان» ترجمهٔ جلال ستاری، تهران، نشر مرکز، چاپ سوم بی تا، ص٤

پس واژه خود در حکم آن شی متصور شده در ذهن ما به ازای بیرونی است. واژه مقدس است چون آن شی و آن عنصر خارج از ذهن انسان مقدس است.

واژه خود عین آن شی متصور شدهٔ ذهنی انسان است چرا که آن شی و عنصر موجود در هستی با فرو رفتن در ذهن انسان دوباره به صورت واژگان تولد یافته است و حتی فراتر از آن نمود خود، دارای روحی مضاعف و دو چندان می‌باشد.

واژه منفک از آن نوع موجود در عالم واقع نیست بلکه عین آن متصور می‌شود. واژه عکسی از آن شی بیرونی است که ذهن خیال انگیز انسان آن را دوباره می‌آفریند. و انسان ابتدایی در جهان پر رمز و راز صرفاً با تمسک بدین گزینه و با یاری گرفتن از قوهٔ ادراک و تخیل، به بازخوانی طبیعت و موجودات منطبق با گزینش عقلانی خود دست می‌یازد پس نمادها و رمزهای موجود در زبان و واژگان حاصل از آن تلاش فکری و گزینش عقلانی اولیهٔ ابنای بشر محسوب می‌شود و زبان واسطه العقدی مابین انسان و کائنات است.

«تو» در زمرهٔ واژگانی است که ذهن اسطوره ساز بشر اولیه همواره بدان مشغول بوده است و در زبان تورکو امروزه در معانی مختلف کاربورد دارد. «تو» در تورکو به حرارت و گرما و همچنین به قدرت و نیرو دلالت می‌کند و در ساختار واژگانی مختلفی من جمله واژگان اساطیری و بر ساختهٔ ذهن بشر اولیه نقش مهمی ایفا می‌کند و در زبان‌های مختلف دنیا این واژهٔ اسطوره‌ای که خود تحت تأثیر واژهٔ سو به مثابهٔ تابعی از تعینات سو خود نمایی می‌کند در میان ملل گونان از عصر باستان از سومر گرفته تا فنیقیه، یونان، مصر، مغول، ژاپن، تورکو، انگلیس و غیره چه از بُعد محتوایی و چه از جنبهٔ ظاهری در واژگان متعدّد خویشتن را نشان می‌دهد.

«تو» با عناصر شانزده‌گانه ترکیب شده و واژگانی از قبیل «توسو» «تواوس» «توکو» «تومو» «تونو» «توهو» «تویو» «تورُ» «تووُ» «توجو» «توفو» «توقو» «تولو» «تواو» «توبو» و «توتو» را به وجود آورده و با به وجود آمدن واژگان مرکب و با ترکیب شدن با آنها واژگانی از قبیل «تواور» «توکون» «توآی» «توآل» «توآب » «تواوت» «تواین» «توآن» «توآه» «تواوم» و «توآق» را به وجود آورده است و سپس این عناصر بیست و هفتگانه با همدیگر ترکیب شده مجموعهٔ واژگان اسطوره‌ای را ساخته‌اند.

«Tau نماد هفت گانی یا هفت گانگی (انسان الهی و خدا وار یا انسان نجات یافته و رهیده) و یکی از دو یا سه معنی نگاشته یا علامت تصویر بسیار قدیمی عالم است یونانیان باستان آن را تصویر انسان کامل که از شش عنصر جسمانی فانی و یک عنصر باقی و نجات

بخش ترکیب یافته، می‌دانستند. Tau برای مصریان قدیم طلسمی سحر آمیز بود و به زعم کینگ King و بسیاری از سکه شناسان و باستانشناسان، نماد زندگانی جاوید است و به این اعتبار در اسرار الوزیس(Eleusis) و با خوس و در حکمت گنوسی و در قبالا، آنرا محترم شمرده و بزرگ می‌داشته‌اند بعلاوه این علامت در تمامی الفباهای قدیمی دیده می‌شود.

Tau یکی از الفبای یونانی مشتق از علامت فنیقی taw تصویری به شکل T که در این صورت Taf یا چلیپای آنتوان قدیس نیز خوانده می‌شود.

در فینقیه به تاریخ ده قرن پیش از میلاد حرف هم معنی tau، khr بوده است این نام ریشهٔ لغات croix (صلیب) به لاتین crux و به یونانی kryos محسوب می‌شود. باز همین khr در کتابه‌ای به زبان عبری قدیم در سیلوئه siloe که متعلق به هشت قرن ق.م است به جای tau آمده است. در زنجیرلی واقع در فنیقیه نه قرن پیش از میلاد tau با علامت صلیب که از هر لحاظ شبیه خاچ مسیحیان بود نمایش داده می‌شد tau برای یهود و سامریان نمایشگر اوج و ذروهٔ کمال بود.[۱]

تو- قو- اوس – خاتون : نام همسر هلاکوخان مغول که به صورت تقوزخاتون قید شده است.

تو- مو- آس : نام مردانه در انگلیسی که به صورت توماس نوشته می‌شود و Thomas اصل آن است. که بی‌شبهه از «توموا‌وس» سومریان اخذ شده است.

تو- مو- اوس : شکل اصلی کلمهٔ توموز که در اساطیر سومریان به مثابهٔ خدای محصول تلقی می‌گردید و از همین رهگذر نیز به عنوان یکی از ماه‌های سریانی شمرده می‌شود که خود مأخوذ از فرهنگ و زبان سومریان می‌باشد. هم «تو» هم «مو» و هم «اوس» در زمرهٔ خدایان اولیهٔ بشر و در ارتباط با عناصر طبیعی و ماورای آن محسوب می‌شدند و از آنجا که توموز در زمرهٔ خدای محصول، نعمت و فراوانی و دارای جایگاه وجیهی بوده است؛ پس ذات او نشأت گرفته و تشکیل یافته از عناصر تو- مو- اوس یعنی آتش و نور و قدرت الهی می‌باشد. این موضوع را نیز باید در ارتباط با این کلمه افزود که در زبان اسطوره‌ای با ترکیب عنصر «مو» با «اوس» واژهٔ مرکب «موس» به وجود می‌آید و سپس با آمدن عناصر بیست وهفتگانه بر سر «موس» واژگانی بسان سوموا‌وس، اوس‌موا‌وس، کوموا‌وس، توموا‌وس، نوموا‌وس، فوموا‌وس، یوموا‌وس، جوموا‌وس، اوموا‌وس، رُموا‌وس،

---

۱ - زبان رمزی قصه‌های پریوار، پیشین صص ۲۱۶-۲۱۵

هوموا‌وس، لوموا‌وس، قوموا‌وس، بوموا‌وس، وُموا‌وس، مومواوس، کون‌موا‌وس، آی‌مـوا‌وس، ارمـوا‌وس، آل‌مـوا‌وس، آق‌مـوا‌وس، آب‌مـوا‌وس، آن‌مـوا‌وس، ایـن‌مـوا‌وس، اوت‌مـوا‌وس، اوم‌موا‌وس و آه‌موا‌وس را به وجود می‌آورند

تو- مو- اوس : در زبان تورکمن در معنی تابستان می‌باشد.

تو- سو- اوس : از قهرمانان آتنی که وجـودش از آتـش و آب و نـور سـفید آسـمانی می‌باشد و پیش از این گفتیم که انسان بنا به بینش اولیهٔ خویش در ارتباط بـا زنـدگی بـرای اینکه خویشتن را از جنبهٔ روان شناسی از دست تهدیدهای روانی بار شده از جانب طبیعـت بر وجودش در امان دارد خود را به آسمان و دیگر عناصر طبیعـی منتـسب مـی‌نمـود تـا از دست تهدیدها در امان ماند.

تو- اور- اوت : شکل اصلی واژهٔ تورات کتاب مقدس یهودیان که بر حـضرت موسـی در کوه تور نازل شده است. آنچه امروزه بدیهی می‌باشد این است که دین یهود آمیـزه‌ای از اسطوره‌های بین‌النهرینی است و در کل، اساطیر خاورمیانه را با خود یدک می‌کشد.

در شکل ظاهری این کتاب یا همان واژهٔ تورات، تور خـود از دو تکـواژه «تـو» و «اور» حاصل شده است و فی‌الواقع «اور» تکواژی است که در اکثر کلمات بر ساخته شده از زبـان اسطوره‌ای نقش قابل توجهی ایفا می‌کند به نحوی که با آمدن بـه همـراه «سـو» (سـو+ اور) «سور» ساخته می‌شود. و یا با ترکیب شدن با «قو» (قو+ اور) «قور» به دسـت مـی‌آیـد و بـا ترکیب شدن با «مو» (مو+ اور) «مار» یا «مور» بدست می‌آید و با ترکیب شدن با «تـو» (تـو+ اور) «تور» ساخته می‌شود و با ترکیب شدن با «نو» (نو+ اور) «نور» بدست می‌آیـد. تـور در زبان اسطوره‌ای انسان اولیه در معنی روشنایی به عنـوان یکـی از تعینـات اوس مـی‌باشـد و «اوت» تکواژ بعدی در معنی همان آتش است.

تو - اور – اوت : شکل اصلی واژهٔ دورآت نام یکی از اسب‌های قوراوغلو که از آتـش بود.

تو- تو- آن- اوس : خدای جنگ در میان سـلتی‌هـا کـه بـه صـورت totanis نوشـته می‌شود و فی‌الواقع «ایس» در تکواژ آخر شکل دیگر «اوس» است.

تو- آن- قو- اوت : شکل اصلی واژهٔ «تان قوت» تیره‌ای از تورکوها

تو - اور – اوس : نام باستانی دریاچهٔ اورمیه که حمداله مستوفی آن را به شکل توروج قید کرده است.

تور – مو – نو : روستایی در اورمیه از شهرهای آذربایجان در حوالی دریاچهٔ اورمیه که به شکل ترمنی نوشته می‌شود

تو- مو- آی : شهری در کنار دریای سیاه در تورکیه که به شکل tomuy نوشته می‌شود.

تو – اور- آب- لو- اوس : شکل اصلی واژهٔ تورآب لوس پایتخت لیبی نیز شهری در لبنان

تو- اوس : نام چندین شهر و مکان در مناطق مختلف جهان که مشهورترین آن‌ها در کنار شهر مشهد قرار دارد همچنین نام منطقه‌ای در نخجوان از شهرهای آذربایجان و همچنین نام منطقه‌ای در نزدیکی سمرقند در کشور اوزبکستان

تو- سو- اوس : در اساطیر یونان دختر سوفواوس و کوسیوپیا و همسر پرسواوس

تو – اور- اوس : Torres نام مردانه در اسپانیا

تو – اور – اوس : سلسله جبالی در تورکیه

تو- کو- مو- اوس : Tukums از شهرهای لاتویا

تو – اور- اوس : از شهرهای سوئد که به صورت **vasteras** نوشته می‌شود.

تو- هو- کو: Tohoku از شهرهای ژاپن

تو- کو- نو- سو- مو : Tokunoshima از جزایر ژاپن

تو- کو- مو- تو- سو : tacamatosu از شهرهای ژاپن

تو- آن- قو- اوس- کو : منطقه‌ای در سیبری که به صورت Tunguska نوشته می‌شود.

تو- مو- سو- آه : شکل اصلی واژه تمساح، این حیوان در ردیف جانوران مورد پرستش واقع شده از جانب انسان‌ها است و از همین جهت نیز پدیده‌هایی همچون تو، مو، سو و آه در وجود این حیوان جای گرفته است. فیلیپینی‌ها این حیوان را پدر بزرگ و نیای خود می‌دانند و در جاوه و سوماترا این حیوان قابل تقدس است و نباید کشته شود.

تو- رو- اوس : نام روستایی در شهرستان آذرشهر که به صورت توروش‌جه در آمده است.

تو- اور- آق- آی : روستایی در شهرستان بوستان آباد که به صورت توراقای نوشته می‌شود.

تو- مو- ار- مو : از شهرهای ونزوئلا که بـه صـورت تومـارمو Tumeremo نوشـته می‌شود.

تو- سو- اوس : از شهرهای یونان

تو – مور – آل : شکل اصلی واژهٔ دومرول از قهرمانان اسطوره‌ای آذربایجان

تو- سو- اوس : از شهرهای آذربایجان که به صورت توسوج و طسوج در آمده است.

تو- اوس- مو- لو : از روستاهای شهر اورمیه که به صورت طسمالو در آمده است.

تو – اور – بو – سو : از شهرهای آشور

تو- آن- قو : از شهرهای کشور نیجریه در آفریقـا کـه بـه صـورت «تـون قـو» نوشـته می‌شود.

تو- قو : از شهرهای کشور مالی در آفریقا

تو – کو : نام یکی از خدایان سومری

تو- قور- اوس : شکل اصلی واژهٔ تجریش یکی از مناطق شهر تهران که بعد از چکش کاری‌های زمانه بدین شکل درآمده است.

تو – هور – آن : شکل اصلی واژهٔ تهران

تو- اور- آن- تو : شکل اصلی واژهٔ تورنتو از شهرهای کانادا

تو- ار- مو- اوس : از شهرهای واقع در آسیای میانه که به صورت ترمذ درآمده است.

تو- کو- اوس : نام قومی در مغولستان که به صورت «تکوز» نوشته می‌شود.

تو- لو : نام یکی از فرزندان چنگیز

تو- رُ : نام شهری در سیبری

تو- لو : از روستاهای اطراف اورمیه

تو- رُ- اوس : شکل واقعی واژه طراز نام یکی از شهرهای واقع در آسیای میانه

تو- قو- آی : شکل اصلی واژهٔ توغای در معنی ببر در زبان تورکو

تو- نو- اوس : کشوری آفریقایی که به شکل تونس نوشته می‌شود.

تو- قو- سو- یو- اوس : togosuyos رهبر وایگینگ‌ها در سال ۸۳۲ میلادی

تو- ایس : همسر و محبوبه اسکندر که تکواژ دوم در اصل اوس بوده است.

تو- سو- یو- اوس : پادشاه اسطوره‌ای شهر آتن و پسر آق- یو- اوس که گـاو انـسان نمای مینتور را از پای در آورد و مردم یونان را از قید بندگی و باج گذاری کرت آزاد کرد و

نیز کسی که هلن را قبل از پاریس ربود اما «بال اوکس» و «کواوس تور» وی را نجات دادند.

تو- ار : کوهی در محدودهٔ شهرستان کازرون

تو- هو : کوهی در شهرستان جهرم بخش خضر که به صورت «دوهو» نوشته شده است.

تو- اوس- لو : نام روستایی در حوالی قیدار در استان زنجان

تو- وُ - آق : از شهرهای اطراف کرکوک در اراق

تو - اور - قو - اوت - اوس - آل : نام یکی از رئیس جمهورهای پیشین تورکیه

تو- مو : از روستاهای حومهٔ دوگنبد است.

تو- قو- لو- قو : از یاران نزدیک چنگیزخان که توسط پسرش اوکتای قاآن به قتل رسید.

تو - مو - کو - تو : از خدایان سومر

تو- مو- سو- آه :tomosah نام شهری در لیبی

تو - اور- آل : یکی از شهرهای قدیم سیستان و بلوچستان که هم مرز با شهر و بندر تیس بود.

تو - اور- آن : سرزمین اسطوره‌ای تورکوها

تو - اوس : نام روز دوشنبه در زبان تورکو که متاسفانه به زعم بعضی‌ها این واژه در معنی نمک است لیکن باید گفت این واژه در معنی نور آتشین می‌باشد که به جهت عدم فهم بینش اسطوره‌ای در ادوار تاریخی چنین تصوری ایجاد شده است.

تو - اور - آب : شکل اصلی واژهٔ تراب در معنی خاک در زبان عربی

تو - اور - بو - آق : شکل اصلی واژهٔ تورپاق در معنی زمین و هم چنین نام روز سه شنبه در تورکو

تو- مو- لو- اوس : خدای کوهستان در اساطیر یونان

تو- آق : از ازامنه باستان و از دورهٔ اساطیری که بشر با جهان بیرونی ارتباط برقرار نمود به این درک عظیم نائل آمد که کوه همواره مأمنی برای پناه گرفتن وی می‌باشد و در درون غارها برای در امان بودن از سرما و گرما و حمله‌های حیوانات وحشی این کوه است که وی را محافظت می‌کند بویژه اگر این کوه در دل خود چشمه‌ای را جهت سیراب کردن

انسان داشته باشد و به نوعی از آبی که از قلب خویشتن بیرون می‌ریزد انسان را بپروراند و به همراه آن درختی باشد که از میوه آن و از سایه آن و برگ‌های آن به نحو ممکن انسان استفاده نماید همگی به عنوان مواهبی برای انسان محسوب می‌شوند که یک قدرت لایزال و بی‌کران آنها را برای انسان ارمغان می‌دارد. پس تقدس و پرستش این عناصر وجه العین انسان قرار گرفت تا به عنوان توتمی مورد توجه ویژه قرار گیرد.

«در واقع اگر به خوبی بنگریم همیشه رابطه‌ای تنگاتنگ میان انسان و زمین و کوه و آب و آسمان و خورشید وجود داشته و این عناصر در اندیشه‌ها و باورهای بشر قدیم به عناوین مختلف گرامی و حتی مقدس بوده‌اند و طبعاً هر یک ایزدی داشته‌اند و اسطوره‌ای و آیین‌های عبادتی. ر.ک آب و کوه در اساطیر هند و ایرانی ص ٤٦ و این عقیده در باور انسان اولیه همیشه جای داشته است که آسمان، پدر و زمین و کوه، مادر و رود، دختر محسوب می‌گردید.

تو – آن– قو : یکی از ارواح آسمانی در اساطیر آفریقا

تو– مو– سو : از نام های باستانی رود دجله

تور– یو – سو– قو – یو : اسم مردانه در شیلی و آمریکای جنوبی که به صورت daryosugoya داریوسوقویا نوشته می شود.

تو– اور– کو : شکل اصلی واژهٔ تورکو، ملتی که از ازمنه باستان بخش اعظمی از آسیا و قسمتی از اروپا را تحت سیطرهٔ خود داشته‌اند و در صحنه تاریخ نقش بزرگی را ایفا نموده‌اند و امروزه بخش بزرگی از لغات بشر اولیه را می‌توان در زبان آنان مشاهده کرد و فی‌الواقع زبان تورکو یادگاری از زبان اولیهٔ بشر می‌باشد و جای پای آن را می‌توان در تمدن‌ها و اقوامی مانند سومر، ماننا، اورارتو، ایلام، اتروسک و غیره سراغ گرفت. همان گونه که قید شد «تور» در معنی روشنایی و قدرت می‌باشد و واژهٔ «کو» نیز برتیزی، تندی و نور دلالت دارد. پس واژهٔ تورکو در معنی انسان آتشین و نورانی و برق آسا است و بی‌تردید «تور» امری در ارتباط با آذرخش است و «کو»بر درخشش دلالت دارد.

تو– نو– ایس : نام اصلی رود دُن، همان گونه که گفته شد ایس شکل دیگر واژهٔ اوس است.

تو– هو– آن– تین– سو– یو : نام یکی از امپراطوران اینکاها که به صورت تاهوان تین سویو نوشته می‌شود.

تو- اور- اوس : نام کوهی در تورکیه، همان گونه که گفته شد کـه کـوه در نگـاه بـشر جایگاه خاصی دارد و کوه توروس نیز از همین جهت نامی هم شأن با آن بینش اسـطوره‌ای و مقدس را با خود به یدک می‌کشد. همان گونه که سـوقوراوس «زاگـروس» بـرای انـسان مقدس می‌باشد.

تو – گون : دختر ایبی سین پادشاه اور که به صورت توکین نوشته می‌شود.

تو- لو : از قبایل تورکو زبان گوگ تورکوها

تو- لو – اوس : نام یکی از شهرهای فرانسه

تو –اور- نو- قو : منطقه‌ای در مغولستان

تو : نام منطقه‌ای در مغولستان

تو –اور- کو- نو : نام دریاچه‌ای در جنوبی‌ترین مناطق اورمو در جنوب شرقی کنیـا در منطقهٔ اورموها که به صورت تورکانا Turkana نوشته می‌شود.

تو- آباد : از روستاهای دهستان خرقان شهرستان قزوین

تو- اوس- لو : روستایی در شهرستان خدابندهٔ اسـتان زنجـان کـه بـه صـورت توزلـو نوشته‌می‌شود.

تو- مو- اوس- آن : از روستاهای شهرستان همدان که به شکل تومزان در آمده است.

تو- ار- سو- اوس : از شهرهای تورکیه که به صورت طرسو اوس نوشته می‌شود.

تو –اور – قو : نام یکی از پادشاهان بابل

تو- نور : شکل اصلی واژهٔ تنور جایی که آتش و نور توأمان در آن بوجود می‌آید.

تو- او- آق : نام شهری در سیبری

تو- اوم- سو- اوس : نام شهری در نروژ

تو- آق- یو : از اقوام تورکو زبان در آسیای میانه که در سده‌های آغازین اسلام بنا بـه گفته عبداله گردیزی در سال یک بار به خاطر ارواح مقـدس و همچنـین بخـاطر شـرافت و بزرگی آب مراسمی را ترتیب می‌دادند وی در هنگام بحث از قبچاق‌ها می‌نویسد که آنها بـه آب پرستش می‌کردند و دارای خدای آب بودند. ر.ک. آذربایجان سوی کؤکونو دوشونرکن، ص ۳۰۵

تو- سو- قو- بو : «یکی از مشهورترین ارواح مورد نیایش در میان مـردم هـوتن تـوت در آفریقا روح قهرمانی بزرگ و خدای باران است می‌گویند «توسوقوبو» همـراه فرمـانروایی

موسوم به «گون آب» که گاه او را به سبب کشتار زیاد، مرگ می‌دانند به نبرد می‌رفت. نخست «گون آب» بر «توسوقوبو» تسلط داشت اما در جنگ‌های بسیار «توسوقوبو» بر او پیشی گرفت و سرانجام «گون‌آب» را با آوردن ضربتی بر بنا گوش نابود کرد.«تو- سو – قو- بو» فرمانروا و جادوگری بزرگ بود و هم او بود که نخستین زن و مرد را آفرید. «توسوقوبو» اکنون به عنوان خدای باران نیایش می‌شود و جایگاه او در ابرها است و هر روز بامداد از درون ابرها چهره می‌نمایاند او را پدر باران می‌نامند و به هنگام نیاز از او می‌خواهند ابرهای باران زا فرو فرستد.» ر.ک اساطیر آفریقا، ترجمهٔ باجلان فرخی ص ۱۲۱

تو- آی- قون : از توابع دهستان مهران رود در تبریز

تو- قو : یکی از کشورهای آفریقایی

تو- آن- قو : در اساطیر ژاپن موجودی است که در هنر، تئاتر، ادبیات و باورهای عامیانه مردم متجلی شده است هر چند «توآن قو»ها به صورت ارواحی وحشتناک معرفی می‌شوند اما گاه به مثابهٔ خدایان آیین شینتو مورد پرستش قرار می‌گیرند. زائران معابد شینتو بر این باورند که غالباً درختان کاج و جنگل‌های اطراف این معابد مأوای «تو آن قو» است اینک در ژاپن «تو آن قو» روح محافظ کوه‌ها و جنگل‌ها است.

تو –اور- کو : نام بندری در فنلاند

تو- قو- اوس : Tagus نام رودی در اسپانیا

تو –اور- قوت – لو : نام شهری در استان مانیسا در تورکیه

تو- اوس- لو- جو : شهری در تورکیه در استان قارس

تو- ار- سو- لو : از روستاهای اطراف اورمیه که به صورت طرزلو نوشته می‌شود.

تو- مو- رُ – اوس : در اساطیر یونان فردی از اهل تراس پسر فیلامون و یکی از پریان به نام آرژیوپه به خاطر نوآوری هایش در آواز و اشعار غنایی پر آوازه بود و به شکل تومیرایس ذکر شده است، که بی‌شبهه در ارتباط با توموراوس از پادشاهان آذربایجان می‌باشد.

تو –اور- اوس : نوهٔ داردانووس و پسر ارایک تونویواوس و آشیوخه و یکی از بنیان گذاران شهر تروا بود که به شکل TORUS نوشته می‌شود.

تو- آل- اوس : ایزد بانوی رمی و تجسم اصل باروری در یونان بود. او پاسدار افزایش نوع انسان و فرآورده‌هاست. تو- آل- اوس را به صورت زنی با چندین پستان نشان می‌دادند و برای او آیینی برپا می‌داشتند و با نام مادر زمین او را ستایش می‌کردند.

تو- آس : پسر دیونیزوس و آریان پادشاه جزیرهٔ لمنوس

تو- رُ- نو- اوس : پادشاه روتول‌ها پسر دونوس و یکی از پریان به نام ونیلیا بود که با انه جنگید. تورونوس زیر ضربات پهلوانان تروایی کشته شد.

تو- آن - هو : در میان تورکوهای هون به معنی امپراتور بوده است.

تو- قو : یکی از قبایل هون که «موتوخاقان» از آن قبیله بود.

تو- آن- یو- کو- قون : از خاقان‌های امپراتوری گوگ تورکو

تو- مو- رو- اوس : در اسطوره‌های فینقی اولین کسی که برای ایزدان نذر و قربانی کرد.

تو- مور- اوس : در تاریخ آذربایجان پادشاهی که مقارن با کوروش بود و در جنگی ما بین وی و کوروش در آن سوی رود آراز سر کوروش را بریده و به درون خیک خون فرو بورد.

تو - تو - مو - اوس : از فرمانروایان مصر در عهد باستان

تو- قو : شهری واقع در کشور تونس که در آن ایشتار را مورد پرستش قرار می‌دادند.

تو- کو- نو- سو- قو : یکی از شهرهای ژاپن

تو- گون : همسر محبوب «اور آن اوس» که از وی باردار بود زمانی به چنگ کرونوس افتاد و کرونوس او را به همسری «توگون» درآورد که اور آن اوس از این همسر فرزندی داشت که تومووروس نام گرفت که بعدها پدر ملکارت ایزد سور گردید.

تو- آن- قو- آس : نام سرزمینی در آسیای میانه که به صورت تون قاس درآمده است.

تو- اور- آن : یکی از الهه‌های اتروسک‌ها

تو- سوب : ایزد آب و هوا در نزد قوم باستانی حتّی

تو- اوس : شکل اصلی واژهٔ تاش یا داش در تورکو در معنی سنگ

تو- سو- کو- مو- سو- کو : یکی از ماه‌های سنتی رایج در ژاپن که برابر با ماه نهم می‌باشد و ماه جشن نظارت مهتاب است.

در ارتباط با زبان و فرهنگ ژاپنی این موضوع را نیز باید گفت که بنا به شواهد و مستندات تاریخی و زبان شناسی «ژاپنی‌ها ساکنان اصلی و باستانی جزایر کنونی ژاپن نیستند. اقوام مغولی در خلال قرون دوم و اول پیش از میلاد مسیح از تنگهٔ کره گذشتند و به این جزایر تاختند و مذهب شینتوی خودشان را با خود به آن سرزمین آوردند. گروندگان

این مذهب، طبیعت، نیاکان و قهرمانان و پهلوانان را می‌پرستیدند آنها معتقد بودند که هر جنبهٔ طبیعت یک روح ملکوتی و خدایی در خود نهان دارد. ر.ک اساطیر جهان – عبدالحسین شریفیان ص ۷۱۰

تو- اوس- بو- قو : شکل اصلی توس باغا در تورکو به معنی لاک پشت، لاک پشت در بسیاری از اسطوره‌های ملل و در گذشته‌های دور پرستش می‌شده است و در اساطیر گوناگون نقش فعالی در ارتباط با آفرینش برعهده دارد.

تو – اور- نو : شکل اصلی واژهٔ دُرنا نام پرنده‌ای زیبا در تورکو

تو- تو : شکل اصلی واژهٔ طوطی نام پرنده، همچنین نام زنانه در تورکو

تو – تو : نام شخص در زبان سومری

تو – کو : از خدایان سومرها

تو- اور – تو – نو : فرمانده ارتش در زبان سومر

تو- وُ : از مناطق قدیمی سرزمین‌های اویغورهای تورکو زبان

تو- آن– لو : از قبایل اویغورهای تورکو زبان که به آنها «تون قورا» نیز گفته می‌شود.

تو – اور : نام یکی از سوره های قورآن، که با توجه به فحوای آیات و محتوای سوره باید گفت برخلاف تصور رایج ربطی به کوه تور سینا ندارد و بلکه در ارتباط با آتش در معنی اخصّ کلمه است. اصلا در این سوره سخنی در رابطه با حضرت موسی و یا کوه سینا بیان نمی‌شود بلکه موضوع بیشتر در ارتباط با جهنّم می‌باشد که قرین با آتش است پس نام این سوره یعنی تور در معنی آتش می‌باشد.

تو- اور : کوهی در محدودهٔ شهرستان لاهیجان دهستان دیلمان

تو- اوس : شکل اصلی واژهٔ «دوز» در معنی نمک در زبان تورکو پر واضح است که «تو» در اصل در معنی حرارت، سرعت و تندی و خشم و قهر می‌باشد و «اوس» گفتیم که در معنی درخشندگی و نورانی و تلألو است و از آنجا که نمک هم دارای طعم شور و تندی است و همچنین از دور درخشندگی خاصی دارد این نام بدان اطلاق شده است.

تو- اوس – لو : نام کوهی در شهرستان نقده دهستان حسنلو که به صورت توزلو در آمده‌است.

تو- لو- اوس : نام شهری در فرانسه

تو- اوس- لو : کوهی در شهرستان زنجان بخش انگوران که به صورت توزلو درآمده‌است.

تو- آن- قو- اوس : کوهی در شهرستان بیجار در خورخوره که به شکل تنگز درآمده است.

تو- سو- بو : واحد اندازه گیری سطح در زبان ژاپنی که هر واحد آن برابر ۳/۳ متر مربع است.

تو - اور- آن : از خدایان سومری که به شکل «بل مه توران» نیز ثبت شده است.

تو – گون : خدای ذرت در بین النهرین

تو- یو- اوس : از خدایان کهن ژرمن‌ها که به صورت تو، تور، تیر، نیز ضبط شده است کهن‌ترین مدرک در باب دین ژرمن‌ها مربوط به عصر آهن است که به نشانه‌هایی از پرستش ایزد آسمان تحت عنوان «تویواوس» برخورد می‌کنیم خدایی که انگلوساکسن‌ها آن را در سده‌های ۵ و ٦ میلادی تحت عنوان «تویو» در انگلستان می‌پرستیدند در حالی که اسکاندیناوی‌ها این خدای را «تیر» یا «تور» می‌نامیدند. در زبان انگلیسی روز سه شنبه به نام این خدای است که خود در اصل به نور آسمانی مربوط است. بی‌شبهه واژهٔ «تیر» اولین ماه تابستان با این واژه در ارتباط است.

تو- اوس : یکی از شهرهای کشور سنگال که به صورت توایس درآمده است.

تو- وُ – آق : شکل اصلی واژهٔ تووُق یا تویوق در زبان تورکو در معنی مرغ، در کل در حیات انسان حیوانات، گیاهان و پرندگان و حتی میوه‌جات و حشرات جایگاه ویژه‌ای دارند و ای بسا در بینش اسطوره‌ای انسان ابتدائی ارواح اعم از خبیثه و یا ارواح خیر رساننده در کسوت حشره‌ای، جانوری، پرنده‌ای، گیاهی در می‌آیند و در حیات انسان به ایفای نقش می‌پردازند؛ پس از همین رهگذر نیز انسان اولیه اسماء و واژگانی در خور شأن این حیوانات و پرندگان و حشره‌ها و میوه‌جات ایجاد نموده است. جایگاه مرغ و خروس بر هر کسی در زندگی انسان واضح و مبرهن است و مجموعه نعمت‌هایی که از این پرندگان بر انسان عاید می‌شود ارزش و اعتبار این پرنده را مشخص می‌نماید و می‌دانیم که «تو»، «وُ» و «آق» در زمرهٔ واژگانی در ارتباط با عناصر مقدس و قابل تکریم برای انسان بوده است و از این رهگذر که مرغ نیز از جنس این عناصر می‌باشد پس باید واژگانی هم شأن این پرنده برای وی انتخاب نمایند. «تو» و «وُ» در پرندگان دیگری همچون تو- وُ- اوس (تاووس)، تو- رو- نو (دورنا)، تو- تو (طوطی) هم قابل رؤیت می‌باشد.

تو- مو- سو : در هزارهٔ دوم پیش از میلاد اسطورهٔ اورانوس را در خاور نزدیک همانندهایی است متون بازمانده از ۱۲۰۰ پیش از میلاد از پایتخت حتیان در آسیای کوچک در بردارندهٔ اسطورهٔ جانشینی است و این اسطوره شاید برگرفته از اسطوره حوریان در جنوب شرقی آسیای کوچک است بدین روایت Anu آنو خدای آسمان آلالو AlalU را برمی‌اندازد و نه سال فرمانروایی می‌کند و بعد از نه سال kumurbis (کوموربوس) با آنو درگیر می‌شود و به نیرنگی نرینه‌گی او را گاز می‌گیرد و می‌بلعد و از بخشی از نرینه‌گی که از کام کوموربوس بیرون می‌ریزد خدایی به نام Tumisu (توموسو) که همانا رود دجله است هستی می‌یابد.

تو- اوس – آن- لو : از روستاهای شهرستان گرمی در استان اردبیل

تو- آل : نام کوهی در محدودهٔ شهرستان تفرش

تو- اور- قو : پارچه ابریشمی در تورکو

تو- اور- سو- قو- اوس : فرمانده نظامی و نیز حکیم و زاهد و پادشاه در زبان تورکوی قدیم

تو – تو : نام یک کاتب سومری

تو- ار- سو- نو : شهری در اسپانیا که به صورت tersone نوشته می‌شود.

تو- ار- سو- اوس : نام دیگر شهر کاشمر که به صورت ترشیز و ترسوایس نیز نوشته می‌شود.

تو- ار- سو : (ترسو) که به صورت ترسا نیز نوشته می‌شود از قبایل مسیحی بوده‌اند و فی‌الواقع دین و مذهب آنان مسیحی بوده است و بعدها این واژه در ادبیات تورکو و فارسی وارد شده است و سپس در کل به تمامی مسیحیان اطلاق شده است.

تو- تو- اوس : شهری در جانب شام که در زمان یاقوت حموی در دست فرنگیان بود.

تو- قور – اوت : شهری در الجزایر

تو- مو : یکی از شهرهای اتیوپی در مرز با سومالی

تو- اوس- تو : در زبان تورکو به معنی دود می‌باشد که به صورت «توستو» نوشته می‌شود.

تو- مو : در تورکو در معنی جهنم می‌باشد و از آنجا که یکی از معانی «تو» آتش پرحرارت می‌باشد از این حیث بر جهنم که قرین با آتش می‌باشد بر این نام اطلاق شده است.

تو- مو- رُ- اوس : در یونانی به معنی پیشگو است.

تو- تو- اوس : نام مادر آشیل که پری دریایی بود.

تو- رُ- اوس : نام تنگه‌ای در استرالیا

تو- اوس : نام درّه‌ای در روستای «آلنی» در شهرستان مشکین شهر

تو- اور- نو- مو- قور- آل : Turnu Magurele از شهرهای کشور رومانی

تو- قور : واژه‌ای که در سومری بر خدای اطلاق می‌شده است.

تو- نو- اوس : شکل اصلی واژهٔ «دونوز» در معنی خوک در زبان تورکو

تو- اور- قو- مو- رُ - اوس : از شهرهای رومانی که به شکل Tirgu Mures درآمده است.

تو - اور- سو : از شهرهای انگلستان

تو- اوس- آی- جو : روستایی در شهرستان هشترود که به صورت دوزآی چی نوشته می‌شود.

تو- اوس- آق : شکل اصلی واژهٔ دوزخ است.

تو- اور- بو- اوس : شکل اصلی واژهٔ تبریز، «تواوربوس» در طی زمان به شکل «توربوز» و سپس «تربیز» درآمده است. تکواژ اول کلمه «تور» گفتیم که در معنی حرارت و روشنایی می‌باشد و «بو» نیز در زمرهٔ الهه‌گان انسان بوده است که در بارهٔ آن سخن خواهیم گفت در بارهٔ واژهٔ اوس نیز گفتیم که درخشش و تلالؤ معنی می‌دهد که نظر به بینش اسطوره‌ای مردمان این سرزمین در ارتباط با آتش و اوس و دیگر تعینات اوس که به مثابهٔ توتم مردمان این سرزمین بوده است؛ پرواضح است که اسامی در ارتباط با آتش را بر روی مناطق و کوه‌ها و اسامی اشخاص بگذراند تا هر چه بیشتر بر اهمیت آنها تأکید کنند. این نکته نیز شایان ذکر است که مردمان باستانی آذربایجان از حیث جهان بینی و از نکته نظر دینی «اوس» را در مرکز توجه خود قرار می‌دادند و بنوعی «اوس» توتم آنها محسوب می‌گردید همان گونه که سومریان «سو» را به مثابهٔ توتم و الههٔ خویش برگزیده بودند از همین منظر می‌باشد که به اینان «اوس ار» گفته می‌شود که به شکل آذر در آمده است.

تو- قور- آت : نام پادشاه قلماق که در عهد اسکندر تابع دارا بود.

تو- قو- آق : نام یکی از فرزندان اسطوره‌ای تورکوها که از درون درخت دنیا بیرون آمده‌است.

تو- قو- سو- لون- قو : از رودهای جاری در تورکوستان

تو- قو- سو : شکل اصلی واژهٔ توخسی از اقوام تورکو زبان

تو- اور- مو- اوس : خدای قاصد در میان اتروسک‌ها که به صورت tormous نوشته‌می‌شود.

تو- وُ- اوس : در معنی نورانی و درخشنده که در وداها به خداوند اطلاق می‌گردد.

تو- قور- اوس : نام اصلی و باستانی رود دجله در کتیبه‌های آشوری، این کلمه به صورت تِ قِل اِت قید شده است در سفر پیدایش به صورت هِت تاقل ذکر شده است و در تلفظ یونانی همان tigris که منطبق بر اصل واژه است؛ آمده است. شکل دجله نیز تحریفی از واژهٔ «تو- قو- لو» است که بعداً به «تیقل» Tigel تبدیل شده است که در سیر تاریخی با تبدیل شدن (ت) به (د) و (ق) به (ج) واژهٔ دجله بدست آمده است این واژه در فارسی قدیم tigre و در فرانسه tigre و در انگلیسی tigris و در روسی tigr قید شده است.

تو- آی- قور : شکل اصلی واژهٔ tiger در معنی ببر در زبان انگلیسی

تو- قو- آی : در تورکو به ببر گفته می‌شود.

تو- سو- کو : منطقه‌ای در سیستان نزدیک شهر سوخته که امروزه به «تاسوکی» بدل شده است

تو- قور : که شکل نوشتاری آن طخار است. طایفه‌ای از تورکوها می‌باشد که در نزدیکی فرغانه زندگی می‌کردند و از اقوام سکاها محسوب می‌شدند. بطلیموس جغرافی دان قدیمی از قوم «تو- قو- را» یاد می‌کند.

تو- مو- آی : نام روستایی در شهرستان تکاب از شهرهای غرب آذربایجان که امروزه به صورت «تامای» درآمده است.

تو- سو- اوس : نام یکی از دولت شهرهای یونان

تو- آن- قو- رو : خدایان آسمانی در میان یاکوت‌ها که به صورت «تان قورا» نوشته می‌شود.

تو- رُ : نامی که چوواش‌های تورکو زبان بر خداوند اطلاق می‌کنند.

تو- وُ - آن : از اقوام و قبایل تورکو زبان

تو- آن- قو- رو : شکل اصلی واژهٔ تانگری و تانری در معنی خداوند در زبان تورکو

تو- آن- یو- قو- کو : از حاکمان گوگ تورکوها

تو- سو- قو- یو- آن- قوی : از خاقان‌های اویغور در پیش از سال ۸۰۰ میلادی

تو- قو- اوس : از قهرمانان تورکوها در اسطورهٔ ارکنه کون که به صورت توکوز نوشته می‌شود.

تو- اور – تو- نو : بزگترین مقام و منصب سیاسی بعد از پادشاه در میان آشورها

تو : در مغول به معنی صاحب می‌باشد.

تو- وُ : در تورکوی باستان در معنی کوه است.

تو – اور- قو – اوت : نام طایفه‌ای از تورکوها

تو – وُ – اوس : از شهرهای کشور سوایس که تکواژ اول «تو» به صورت «دا» در آمده است.

تو- اوس- تو : فردی در اساطیر اسکاندیناوی، که در حماسه‌های هادی نو – قو – اوس که از سرزمین «قوت لند» بود در نبردی سهمناک در خشکی، هادی نوقوس را زخمی می‌گرداند و هادی نوقوس به درون دریا فرار می‌کند و سپس در خشکی ظاهر شده و «توس تو» را شکست می‌دهد.

تو- نو- نو- قو- اوس : کسی که برای بدست آوردن دختر پادشاه سوئد به امر او به جنگ با هادی نوقوس رفت ولی بدست وی کشته شد.

تو – تور : یکی از الهه‌های سومریان

تو – کو : در اساطیر سومری تپهٔ مقدس است که بر کوه آسمان و زمین قرار دارد

تو- آن- قو- اوس : شکل اصلی واژهٔ «تون قوس» از اقوام باستانی در بین‌النهرین

تو- سو- آل : ناحیه‌ای که امروزه جزو چین گردیده و به صورت توسول در آمده‌است.

تو- آن- قور : نام خاقان تورکو در دولت گؤی تورکوها بعد از بیلگه خاقان

تو- اوس : از روستاهای سمرقند که به صورت «توز» نوشته می‌شود.

تو- اوس- تو- ار : شکل اصلی واژهٔ تُستَر از شهرهای استان خوزستان

تو- اوس- اون- بالیغ : نام یکی از شهرهای تورکوها در نزدیکی تیان شان که به صورت «توزون بالیغ» نوشته می‌شود.

تو- اوس- آن : نام یکی از شهرهای تورکوهای خلج و یغما

تو- قو- قا : شهری در میان بغداد و اربیل

تو- جَیل : رودی در اهواز که از کوه‌های اصفهان سرچشمه می‌گرفته و نخستین کسی که بر حسب نگرش آریاییان آن رود را روان ساخته اردشیر پسر بابک بوده است. پرواضح

است که رودها بر مبنای ساختار طبیعی یک محیط شکل می‌گیرند و در هیچ برههٔ زمانی انسان‌ها در بوجود آمدن آنها دست نداشته‌اند. یکی از ویژگیهای آریاییان برخلاف تمامی مردمان جهان این است که در اساطیر خود هر چیزی را به یکی از پادشاهان موهوم خویش نسبت می‌دهند بر فرض ساخته شدن یک شهر، یک کوه، یک رود، یک دریا، کشف آتش بوجود آمدن آیین‌های مختلف از جمله عید نور اوس و غیره را اینان به پادشاهانی چون جمشید، هوشنگ، کاووس، کیومرث، منوچهر و غیره نسبت می‌دهند.

تو- مو- آن : شکل اصلی واژهٔ تئومن نام نخستین فرمانروای شناخته شدهٔ قوم هون که در متحد کردن و به تبعیت درآوردن قبایل و طوایف پراکنده نقش چشمگیری داشته است وی طوایف مختلف هون را در یک کنفدراسیون نیرومند سازمان داد و خودش را «تو- آن- هو» اعلام نمود.

تو- آن- هو: نامی که رهبران هون بر خویشتن می‌گذاردند که در معنی فرزند خدای می‌باشد.

تو – قو – اوس : از اقوام ذوالقدر در دورهٔ صفوی‌ها که به صورت «دوقوس» نوشته می‌شود.

تو – قو – تو – آی : شکل اصلی واژهٔ «داگدای» در میان سلت‌ها وی یکی از خدایان بزرگ محسوب می‌شد او به مردم و رعایای خود بسیار علاقمند بود و می‌توانست آب‌ها و هوا را تحت نظارت خویش درآورد و در نتیجه وفور و نعمت و محصول زیاد را تأمین کند.

تو- مو- ار- آی – تو : نام یکی از پادشاهان دولت ایلام که به صورت تاماریتو نوشته می‌شود.

تو- آی- سو- آن : نام یکی از امرای تورکو معاصر چنگیزخان

تو- آی- قو : نام یکی از پادشاهان سلسله قورخانیان که با سلطان سنجر جنگ کرد.

تو- اوس : توس در زبان مردم قزاقستان به معنی عصر می‌باشد.

تو- اوس- کان : نام پسر قوقتای از امرای بزرگ قوم تاتار

تو- آی : سر [سو + ار] کان : نام یکی از شهرهای استان همدان که امروزه به صورت تویسرکان نوشته می‌شود، کان در تکواژ آخر شکل دیگری از گون است.

تو- وُ – اوس : در زبان قزاقی به معنی هم نژاد و هم خون می‌باشد.

تو- آن – قور – آن : نام روستایی در مراغه که به شکل «تانگیر آن» نوشته می‌شود.

تو- قو : مکانی که در دولت شهرهای سومر خدایان در آنجا قضا و قدر را مقرر می‌کردند.

تو- اور – آن – کو : نام یکی از زیگورات‌های سومری

تو- مو : خدای التیام در میان سومریان که دیوان را دور می‌سازد.

تو – قو – مو- اوس : از شهرهای لاتویا

تو – ار- سو : tarsu از شهرهای اسکاتلند در کنار اقیانوس اطلس

تو- ار- مو- اوس : از شهرهای اسپانیا

تو- قو : یکی از کشورهای آفریقایی

تو- آن- قو- نو- یو : شکل اصلی واژه تانقانیا یکی از دریاچه‌های آفریقا

تو- اوس – ار : شکل اصلی واژهٔ «توزار» از استان‌های کشور تونس

تو- نو- اوس : شکل اصلی واژه دنیز در معنی دریا در زبان تورکو

تو- ار- کو- اوس : شکل اصلی واژه «ترکوس» نام شهرکی کوچک در اطراف سمرقند

تو – ار – سو : شکل اصلی ترسو در معنی کسی که زیاد می‌ترسد لیکن باید افزود که در فراز و نشیب تاریخ این معنی بر این واژه بار گردیده است و از ساختار اسطوره‌ای واژه می‌توان فهمید که بر موضوع و عنصری در ارتباط با پدیده‌های طبیعی که از شأن برتر اساطیری بهره‌مند است؛ دلالت داشته است که آن نگرش اسطوره‌ای در طی زمان افول نموده است و واژه به کلمه‌ای بی‌معنی از حیث اسطوره‌ای بدل شده است.

تو- آل- اوس : نام شهرکی بر ساحل رود فورات

تو- آل- اوس : نام یکی از متفکران یونان باستان که بر این اعتقاد بود که کل جهان از آب ساخته شده است و طبیعتاً بر اثر مجموعه سفرهایی که وی به سومر و آسیای صغیر جهت بازرگانی نموده بود با چنین نظریاتی آشنایی پیدا کرده بود، این اسم به صورت تالس نوشته می‌شود.

تو – اور – قو- اوس : از طوایف تورکوها در ادوار باستانی که به صورت تورگش درآمده است.

تو- آن – قو- اوت : نام یکی از طوایف تورکوها که به صورت تنگوت نوشته می‌شود.

تو- آل – اوس : نام دیگر شهر طراز بوده است.

تو- ار- سو- اوس : نام یکی از شهرهای شام – سوریه فعلی؛ در نگاه اسطوره‌ای نظر به ترجیحات توتم گونه کلمات شکل می‌یابند بر فرض بر اساس شبکه‌های ارزشی مردمی در شکل گیری یک نام عناصر «تو»، «ار»، «سو»، «اوس» «ترسوس» بنا به شان هر کدام دخالت دارند و در مقابل مردمی دیگر بر اساس شبکه‌های ارزشی خود چنین می‌پندارند که در شکل گیری نام مد نظر آنها به ترتیب عناصر «سو»، «اوس»، «تو»، «ار» (سوس‌تر) دخالت دارند و یا در نگاه مردمی دیگر در شکل گیری یک نام عناصری از قبیل «تو»، «ار»، «تو»، «اوس» (ترتوس) نام شهری در سوریه دخالت دارند و یا در نظر مردمی دیگر در شکل گیری نام مورد نظر آنها عناصر «تو»، «ار»، «کو»، «اوس» (ترکواوس) نام شهرکی در کنار شهر سمرقند، دخالت دارند و یا در نگاه اسطوره‌ای مردمی دیگر در شکل گیری یک نام عناصری از قبیل «تو»، «ار»، «مو»، «اوس» (ترموس) نام شهری در اسپانیا دخالت دارند و یا در نگاه اسطوره‌ای مردمی دیگر و در شبکه‌های ارزشی آنها در شکل گیری نام مورد نظر آنها عناصری از قبیل «تو»، «ار»، «بو»، «اوس» (توربوس) نام یکی از شهرهای آذربایجان، به ترتیب دخالت دارند و یا در شکل گیری یک نام در نگاه مردمی دیگر عناصری از قبیل «تو»، «بو»، «اوس» (طبس) نام شهری در استان خوراسان دخالت دارند.

تو- یو- آس : عید مذهبی بهار در میان تورکوهای خاکامی که در خرداد ماه برگزار می‌شود.

تو- اوس : سه شنبه در انگلیسی که برگرفته شده از نام همین الهه یعنی TUES می‌باشد.

تور- اوس : THURS در انگلیسی به روز پنج شنبه گفته می‌شود.

تو- یو- مو- تو- اوم : در معنای دریا در زبان سومری می‌باشد.

تو - اور- قو- آی : نام منطقه‌ای در تورکوستان

تو- کون : از شهرهای هون‌ها که به صورت توکین درآمده است.

تو- آن- قو- اوس : از قبایل تورکو زبان

تو- آن- قو- هو : منصبی در میان هون‌ها که در سمت چپ و راست پادشاه می‌نشستند.

تو- لو- آی : یکی از فرزندان چنگیزخان مغول

تو - اور- کو- نو : نام همسر اوکتای قاآن فرزند چنگیز که بعد از مرگ اوکتای جانشین او شد.

تو- اوس- قور- مو- تو: شهری در نزدیکی کرکوک که به صورت توزخورماتو نوشته می‌شود.

تو- مو- وُ- آند : شکل اصلی واژهٔ دماوند، آتشفشانی بودن و در اعصار مختلف برآمدن آتش از نهاد این کوه همواره فکر و ذهن انسان‌های اولیه را به خود معطوف داشته است و از همین منظر این نام بر این کوه اطلاق گردیده است پیشتر گفتیم که در زبان تورکو بر جهنم تومو گفته می‌شود و در زبان تورکو «تو» در معنی آتش، حرارت، قدرت و نیرو می‌باشد و «مو« مضاف بر معنای آسمانی و اهورایی بودن مشتمل بر معنائی همچون قوانین الهی در زبان سومریان بوده است و از همین رهگذر نیز در بسیاری از واژگان برساختهٔ بشر اولیه حضور و نمود شایانی دارد. واژهٔ «وُ» خود از مبانی اسطوره‌ای بشر اولیه بوده است و در ساختار واژگان بسیاری از کلمه‌ها به چشم می‌خورد و واژهٔ «آند» در تورکو امروزی به معنی پیشانی و جای بلند می‌باشد و از آنجا که شکوه و هیبت و بلندی و اوج در جوهرهٔ ذاتی کوه نهفته است و از آنجایی که کوه همواره برای انسان مقدس بوده است پس در مناطق جغرافیایی مختلف از آمریکا، آفریقا، آسیا و اروپا کوه‌های متعددی را می‌شناسیم که نام «آند» بر آن نهاده شده است کوه آند در آمریکا، الوند، سهند و غیره خود شاهدی از این مدّعا است.

تو – مو – قور – گون : نیای اصلی همهٔ ایزدان در اساطیر غربی‌ها که تکواژ اول یعنی «تو» به صورت «دُ» درآمده است.

تو- قور- آل : نام موجودی افسانه‌ای در زبان تورکو که نیمه انسان و نیمه پرنده بوده است که به صورت تُغرل نوشته می‌شود.

تو- قو- آی : قرص ماه در زبان تورکو که به شکل توقای نوشته می‌شود.

تو- کو- یو : شکل اصلی واژهٔ توکیو پایتخت ژاپن

تو- مو : خدای التییام در میان سومریان و همچنین شکل اصلی واژهٔ «دما»

تو – وُ – اوس : شکل اصلی واژهٔ طاووس نام پرنده و همچنین نام زنانه در تورکو

تو – اوس : شکل اصلی واژهٔ دیش در معنی دندان در تورکو که شکل اصلی آن در زبان انگلیسی کار بورد دارد.

تو – نو – اوس : شکل اصلی تونوز در معنی خوک در زبان تورکو

تو – نو – اوس : شکل اصلی واژهٔ تانیس از شهرهای باستانی مصر

تو – اور – کو – اوس : از جزایر متعلق به انگلستان

تو – کو – تو : شکل اصلی واژهٔ داکوتا سرزمین سرخ پوستان در آمریکا

تو – اور – گون : شکل اصلی واژهٔ دارگُون dargon در معنی اژدها در زبان چینی

تو – اور – کان : نام یکی از رهبران قوتی‌ها «کان» شکل دیگر «گون» است.

تو – اوس – کو : نام نوعی درخت

تو – کو : نام یکی از قبایل تورکو در دورهٔ موتو خاقان

تو – نو : نام پسر خواجه نویان از امرای لشکری در زمان چنگیز

تو – نو : نام اصلی کوه دنا و نام رودی در اروپا

تو – نو : نام روستایی در چالوس از شهرهای مازندران

تو – اور – بو : نام قلعه‌ای در کنار دریاچهٔ اورمیه در زمان مانناها

تو – قو – اوس – لو : نام یکی از تیره‌های بزرگ قشقایی

تو – اوس – مو – ار : نام سرزمینی در اسطوره‌های قورقوت و منطقه‌ای در قره داغ

تو – اوس – آل : شکل اصلی واژهٔ دوزآل نام روستایی در قره داغ و همچنین نام رودخانه‌ای

تو – اور – کو – بو : نام روستایی در جمهوری آذربایجان

تو – اور – کو : نام روستایی در حومهٔ اهواز

تو – اور – قو – اوت : نام یکی از طوایف تورکو که در آلتای می‌زیستند.

تو – اور – آق : نام یکی از رهبران تورکوهای پئچنک

تو – اور – آل – جو : نام داماد چنگیز

تو – کو : شکل اصلی واژهٔ داکا نام پایتخت بنگلادش

تو – قو : نام پسر پنجم ایلکای نویان یکی از امرای تورکو معاصر هلاکو

تو – کو – اوس : نام پسر قویدو از امرای تورکو در عهد هلاکو

تو – مور : جادو و طلسم در تورکوی قزاقی و قورقیزی

تو – اور – اوس : نام نوعی گیاه با گل‌های زرد در تورکو

تو – گون : قبیله‌ای در سودان غربی

تو – نور : نام شهری در آمریکا که تکواژ«تو» به شکل «دو» درآمده است.

تو – اور – اوس : نام یکی از اقوام تورکمن که اوس به اوج بدل شده است.

تو – اور – کو : از خدایان قوم کاسی

تو – مو – اوس : حاضر در زبان یونانی

تو – هو – سو – اوس : جنگل در زبان یونانی

تو – مو : پسر در زبان سومری

تو – اور : خاک در زبان سومر

تو – فو : نام یکی از اقوام تورکو که امروزه تقریباً زبانی مرده تلقی می‌شود در سال ۱۹۳۰ در حدود ۶۰۰ نفر به این زبان تکلم می‌کردند. ر.ک سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های تورکو، جواد هئیت ص۳۷۵

تو – وُ : نام یکی از اقوام تورکو

تو – اور – هو – اوس : چرخ در زبان یونانی

تو – سو – او – سو : در زبان یونانی در معنی تا اندازه‌ای است.

تو – رُ – مو – اوس : جاده در زبان یونانی

تو – مو : اسم مردانه در میان بومیان جزایر اقیانوس آرام

تو – اوت – سو – مو – اوس : نام یکی از فراعنهٔ مصر

تو – لو – اوس : نام یکی از اقوام تورکو در سیبری که در ایالت قورنو ساکن هستند.

تو – یو – من : نام یکی از قبایل قوم تاتار

تو – بول : نام یکی از قبایل قوم تاتار

تو – رُ : نام یکی از قبایل قوم تاتار

تو – اوم : نام رودی در سیبری در میان تورکوهای شور

تو – اور – اوس : نام منطقه‌ای در افغانستان که به شکل «دروز» درآمده است.

تو – آی – قو : از قبایل تورکو در میان کاماسین‌ها در سیبری

تو – بو : از اقوام تورکو ساکن در سیبری

تو – اور – اوس : گاو نر در زبان لاتینی

تو – من : از قبایل تورکو در منطقهٔ قفقاز شمالی

تو – بو – آه : نام روستایی در کنار رودخانهٔ سوباشی در میان چرکس‌ها

تو – اور – مو – سو – اوف : نام یکی از فرماندهان روس در زمان قاجارها

تو – اور – کو : نام منطقه‌ای در قفقاز شمالی

تو – مین : نام یکی از قبایل تورکو

تو – اوس – لو : نام روستایی در بوسنی و هرزگووین

تو – اور – سین : نام کوهی در تورکیه که به شکل «درسین» درآمده است.

تو – قور : از اقوام تورکو در دورهٔ آق قویونلوها که به شکل «دوگر» درآمده است.

تو – اور – آلو : از شخصیت‌های تأثیر گذار در روند شکل گیری قدرت آق قویونلوها که به صورت تورعلی قید شده است.

تو – نو – اوس : مرکز حکومت آوارهای تورکو زبان در داغستان

تو – مو – تور – کان : منطقه‌ای واقع در شبه جزیرهٔ تومان روبروی کریمه که روس‌ها آن را از دست خزرها درآوردند و از این طریق بر رود ولگا راه خود را گشوده و سپس بر دریای خزر تسلط یافتند.

تو – سو : نام شاعری ایتالیایی در قرن شانزده

تو – اور : نام رودخانه‌ای در شهر رُم در ایتالیا

تو – یو : taiyo آفتاب در زبان ژاپنی

تو – رُ : tori پرنده در زبان ژاپنی

تو – سو – کو : tsuki ماه در زبان ژاپنی

تو – سو – مو : tsuma زن در زبان ژاپنی

تو – بو : tobu پرواز کردن در زبان ژاپنی

تو – نو – سو : tonosu نوعی نان شیرینی در زبان کره‌ای

تو – سو – قو : نوعی نان در زبان کره‌ای

تو – کو : خرگوش در زبان کره‌ای

تو – بو : خمیر لوبیا در زبان کره‌ای

تو – رُ : خیابان در زبان کره‌ای

تو – مو – تو : گوجه فرنگی در زبان کره‌ای

تو – من : نام یکی از رودهای معروف کره‌ای

تو – نان : سرکه در زبان کره‌ای

تو – این – ار – اوس : tinaros نام قومی در آمازون

تو – کو – نو : نام یکی از قبایل ساکن در آمازون

تو – گون : پدر بعل رب النوع گندم

تو – نو – آب : شکل اصلی واژهٔ دانوب نام رودی در اروپا

تو – اور – او – نو : شکل اصلی واژهٔ تیرانا پایتخت آلبانی

تو – نو – کو : در زبان سلتی کوه را گویند

تو – نو : نام کوهی در استان خوراسان که به شکل دنا درآمده است.

تو – اور – کو – نو : زوجهٔ اوکتای پسر چنگیز

تو – اور – کو – نو : مادر سلطان محمد خوارزم شاه از سلاطین تورکو

تو- اور – اوس : شکل اصلی واژهٔ طراز از شهرهای تورکستان در قرون اولیهٔ اسلامی

تو – اور – بو – آی : از فرماندهان لشکر چنگیز

تو – من : از فرماندهان لشکر چنگیز

تو – تو – اور : از نوادگان چنگیز

تو – نو – آل : از امرای مخالف منکوقاآن

تو – نو – اور – کون : نام منطقه‌ای در ولایت قزوین در زمان مغول‌ها

تو – مو – لو – اوس : نام کوهی در تورکیه که امروزه بز داغی نامیده می‌شود.

تو – اور – قو : اسم در زبان فرانسه

تو – کون : نام شهری در هند که به شکل دکن درآمده است.

تو – کون : نام ایزدی در شبه جزیرهٔ عربستان در بحرین کنونی که به شکل داگون درآمده است.

تو – اوس – مور : جایگاه‌های متعدد در تورکوستان قدیم و فلات ایران و آسیای‌صغیر که به صورت دیزمار درآمده است.

تو – اور – سو – آن : (تورسون) از امرای لشکر تیموری

تو – جو : نخل نر پنج اصله، مالکین نه نفر

تو – اور – گون : نام نوعی نخل نر پنج اصله

تو – رُ – سو – اوس : از نوادگان هراکلس

تو – تو – اوس : از فرماندهان لشکر خشایارشاه

تو – مو – آی : از امیران لشکر در زمان تیموریان

تو – اوس – مو – رُ : شکل اصلی دیزماری نام نوعی انگور در زبان تورکو

تو – اور : نام قلعه‌ای در شهر قور در افغانستان در دورهٔ قرون اولیهٔ اسلام

تو – اور – آن – یو – آن : از عالمان علم زبان در یونان که رومیان وی را اسیر کرده به روم بوردند.

تو – هو : (دهو) از شاخه‌های رودخانهٔ ابلغ رود در بافت

تو – تو : (تیتو) از رودهای شهرستان زرند

تو – اور – کند : از شاخه‌های رودخانهٔ نفرکن در جاسک

تو – کون : از شاخه‌های رودخانهٔ سدیج در جاسک

تو – نو : (تینا) از شاخه‌های رودخانهٔ دَلی در مسجدسلیمان

تو – اور – آب : (دورآب) از شاخه‌های رودخانهٔ تاکو در مسجد سلیمان

تو – اوس : شکل اصلی رودخانهٔ دز

تو – جو : از شاخه‌های رودتالار در قائم شهر مازندران

تو – سو : (دزو) از شاخه‌های رود خانهٔ کلا رود در بابل از شهرهای مازندران

تو – آن – قور : از شاخه‌های فصلی رود زاس در مینو دشت

تو – مو – اوس : شکل اصلی واژهٔ داماش

تو – رُ : (تارُ) از شاخه‌های رود الموت در قزوین

تو – اور – یان : از شاخه‌های رود آجی چای در شهرستان چاراویماق

تو – چای : (دو چای) نام رودی در تکاب از شهرهای آذربایجان

تو – اوس – تور : (دوزدور) از شاخه‌های رود شاه رود در قزوین

تو – سو : (دوزو) نام رودی در شهرستان رودبار

تو – رُ : نام رودی در هشترود در آذربایجان

تو – قو : (تیگو) از رودهای شهرستان اردکان از شهرهای یزد

تو – اوم – قو : (دام گو) از رودهای شهرستان شاه رود

تو – مور : نام شهری در نواحی مرکزی ایران در زمان آق قویونلوها

تو – مور : رگ در زبان تورکو

تو – مور : آهن در زبان تورکو

تو – مور : (تومار) نامه در زبان تورکو

تو : روستایی در اردستان از شهرهای اصفهان

تو – هور : روستایی در اردستان

تو – اور – آب : روستایی در سراب از شهرهای آذربایجان

تو – مو – لو : از روستاهای تبریز

تو – مو : نام یکی از شاگردان حضرت عیسی در انطاکیه

تو – تو – یو – اوس : یکی از پادشاهان بابل

تو – مو – تور : نام روستایی در محال باراندوز چای در اورمیه

تو – مو – لو : روستایی در گرمی از شهرهای آذربایجان

تو – لور : (تولیر) روستایی در گرمی

تو – بو – رُ : نام زن یکی از پادشاهان بنی اسرائیل

تو – رُ : (دُرو) : نام روستایی در خلخال

تو – لو : روستایی در مرند

تو – مو : نام روستایی در نائین از شهرهای اصفهان

تو – اور : روستایی در اصفهان

تو – بو – اور : تخم در زبان سومری

تو – اوس – مو – لو : نام قبرستانی باستانی در قزاقستان و نیز نام روستایی در اورمیه از شهرهای آذربایجان

تو – اور – کان : ملکه و شهبانو در زبان تورکو، بر خلاف تصور رایج این کلمه بر ساخته شده از تورک + آن نمی‌باشد. شکل اصلی آن همان‌گونه که در دیوان لغات کاشغری نیز آمده تورکن است و در معنی خورشید نورانی می‌باشد تکواژ اول «تور» در معنی آتش نورانی و تکواژ دوم همان «گون» در معنی آفتاب است شکل دیگر این کلمه یعنی کان تور در مقابل تورکان نام یکی از شخصیت‌های اسطوره‌ای در کتاب دده قورقوت می‌باشد.

واژگانی که در آفرینش آنها «او» نقش اول و برتر را دارد.

«او» که خود تحت تأثیر عنصر سو و به تبعیت از سو ساخته شده است از دیدگاه اسطوره‌ای بشر اولیه عنصری بوده است در ارتباط با عالم معنا که همواره در سرنوشت بشر دخیل بوده است. و با ترکیب شدن با عنصر «ر» بعدها واژگان زیادی را با هم ساخته‌اند.

واژهٔ «او» با تمامی عناصر اولیهٔ حیات که به صورت واژگان خویشتن را نمایان می‌سازند ترکیب شده و در راستای بسط و گسترش حوزهٔ زبانی، واژگان جدیدی را که هر کدام بر یکی دیگر از تعینات هستی اطلاق می‌شده است؛ تسری پیدا کرده‌اند و از همین رهگذر باعث گسترش پذیری زبان اولیهٔ بشری گردیده است.

«او» با ترکیب شدن با عناصر شانزده‌گانه، واژگانی بسان «اوسو» «اواوس» «اوکو» «اومو» «اوتو» «اوبو» «اویو» «اوفو» «اوجو» «اوهو» «اوقو» «اور» «اوو» «اونو» «اولو» و «اواو» را به وجود می‌آورد و سپس با ادغام با واژگان مرکب، واژه‌هایی بسان «اوآی» «اوکون» «اوآل» «اوار» «اوآق» «اوآب» «اوآوت» «اواین» «اوآن» و «اوآه» را به وجود می‌آورد و سرانجام با ترکیب با عناصر بیست وهفتگانه باعث ابداع واژگان بی‌شمار در زبان‌های مختلف می‌گردد.

بر فرض با ترکیب شدن «او» با «ر» واژهٔ «اور» بدست آمده و سپس این واژه با ترکیب شدن با «سو» واژهٔ جدید «سور» را بوجود آورده است و بر همین منوال با ترکیب شدن با «قو» واژهٔ «قور» را ساخته است و «نو» با ترکیب شدن با «اور» «نور» را ساخته است و «تو» با ترکیب شدن با «اور» واژهٔ «تور» را بوجود آورده است «مو» با ترکیب شدن با «اور» واژهٔ «مور» را بوجود آورده است و واژه‌های فور- بور- جور- یور- هور بر همین سیاق بوجود آمده‌اند و در یک فرآیند ادغامی واج‌های «او» در هم ادغام شده‌اند که البته باید گفت در سیر و روند تاریخ زبان، در زبان انسان این واژگان چون در مخرج آوایی به صورت‌های متفاوت از هم تلفظ می‌شدند پس واژگان جدیدی را از یک ریشه بوجود آورده‌اند بر فرض قور به صورت‌های گور- غور- خور تلفظ گردیده و هر کدام معانی متفاوت از ریشه خود بازیافته‌اند و در مرحلهٔ بعدی از همین واژگان واژه‌های قیر- خر- خیر، بوجود آمده و یا سور به صورت شور- شیر- سیر در آمده تور به صورت تیر هم تلفظ گردیده و النهایه بدین نحو همهٔ این عوامل باعث تکوین و تکمیل زبان بشری گردیده است.

واژهٔ «اور» خود برساخته شده از دو تکواژ بلکه بهتر است بگوییم از دو عنصر «او» و «ر» می‌باشد. که در زمرهٔ اولین واژه‌های رایج و مرسوم در زبان بشری می‌باشد و فی‌الواقع بعد از ایجاد مرحلهٔ اولیهٔ زبان در راستای تکوین و تکمیل زبان بشری، در مراحل بعدی

ترکیب عناصر اولیه که خود تحت تأثیر واژهٔ سو ایجاد شده بودند. واژهٔ «اور» نیز از ادغام دو عنصر «او» و «ر» بدست آمده است و بشر اولیه در زبان خود برای توسیع و گسترش دامنهٔ واژگان خویش به وفور از این واژه استفاده کرده است؛ به نحوی که حضور این واژه را امروزه در زبان‌های گوناگون بشری مشاهده می‌کنیم که خود به یادگار مانده از آن دوران است و حتی در فرایند زبانی با تغییرات ایجاد شده و چکش کاری‌های به عمل آمده به شکل «ار» نیز درآمده است که نظر به اینکه «ار» در سیر تاریخ راه جداگانه‌ای را پیموده است و بلکه شخصیت خاص خود را یافته است آن را به صورت جداگانه مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم و در این جا صرفاً به واژگانی که عنصر «او» و «اور» در شکل گیری آنها دخالت داشته‌اند اشاره می‌نمایم که به یادگار مانده از زبان اولیهٔ بشر می‌باشد و رد پای آن را می‌توان در اکثر زبان‌های دنیا سراغ گرفت لیکن امروزه این واژه بسان واژگان دیگر اساطیر صرفاً در زبان تورکو شخصیت مستقل خود را حفظ کرده است و علی‌رغم وجود آن در زبان‌های دیگر امروزه فقط در زبان تورکو معنی مستقلی را دارد. بنا به گفتهٔ محمود کاشغری در دیوان لغات تورکی «او» در تورکو در معنی قدرت، قابلیت و توانایی می‌باشد.

اور- تو- اوس : نام فلاتی در کنار صحرای قوبی در تورکوستان

اور- تو- اوس : نوعی هنر و سبک مبارزه در آسیای میانه و تورکوستان که محققان ابداع آن را به سهو به چینیان منتسب می‌سازند. دانشمند فنلاندی کارلگرن تاریخ این صنعت و هنر یعنی اورتوس را ٦٥٠ قبل از میلاد می‌داند. ر.ک، رنه گروسه، امپراطوری صحرانوردان ص ٦٤

اور- قور- نو- نو : نام یکی از وزیران و مشاوران «این سو- کوش سیر آنا» در میان سومریان

اور : نام یکی ار شهرهای سومریان

اور- آل : نام رودخانه‌ای در سرزمین‌های تورکوستان

اور- آل- اور- سک : نام شهری در قورقیزستان

اور- آن- بوگ : نام شهری در قورقیزستان

اور- یوک : نام شهری در قورقیزستان

او- تو : شکل اصلی واژهٔ آتا در معنی پدر در تورکو که صد البته در زمرهٔ اولین واژگان زبان بشری محسوب می‌شود و در زبان‌های گوناگون دنیا این واژه کاربورد دارد، در زبان

سومری «او- تو» به مثابهٔ خدای خورشید بوده است همچنین در اساطیر مصریان به صورت «اوتوم» خدای خورشید می‌باشد

او- نو : شکل اصلی واژهٔ آنا در تورکو در معنی مادر که همانند واژهٔ آتا در ردیف اولین واژه‌های زبان بشری است و در زبان‌های مختلف دنیا در واژگان زیادی می‌توان آن را سراغ گرفت واژهٔ «تو» در ذات خود حرارت و گرما، قدرت را دارا است و از همین جهت در مورد پدر به کار می‌رود و در واژهٔ «نو» صافی، ظرافت و صمیمیت وجود دارد به همین جهت بر مادر اطلاق می‌شود

او – تو – گون : نام ایزد زمین در اساطیر تورکو

او- گون- تو : شکل اصلی واژهٔ «اوگان دا» نام یکی از کشورهای آفریقایی

او- تو - اوم : شکل اصلی واژهٔ آدم با این توضیح که در زبان سومری «تواوم» در معنی زاده است که از این رهگذر معنی فرزند «او» را دارد، «او» در اینجا به مثابهٔ خدای و ایزد آسمانی می‌باشد و انسان فرزند وی تلقی می‌شود و این توضیح را نیز باید داد که «اوتوم» نام یکی از خدایان مصر نیز است. باید گفت عناصر شانزده‌گانه زبان با واژهٔ «توم» که خود از ادغام «تو» با «اوم» بدست آمده، ترکیب شده و واژگان جدیدی را در زبان اسطوره‌ای به وجود آورده است؛ بر فرض «توم» با ترکیب شدن با «هو» واژهٔ «هوتوم» را ساخته است که در دورهٔ تاریخی به حاتم تبدیل شده است و با ترکیب شدن با «قو» «قوتوم» را به وجود آورده است که بعدها به «قتام» بدل شده است. واژه «مردم» نیز بدین طریق از ادغام شدن مر(مو+ ار) با «توم» به دست آمده است واژهٔ «اردم» در معنی لیاقت در زبان تورکو از ادغام «ار» با «توم» حاصل شدن است و واژهٔ گندم از (گون + توم) ساخته شده و واژهٔ رستم از ادغام (رو+ اوس) با «توم» درست شده است و واژهٔ «دوستم» نام رهبر اوزبک های افغانستان از ادغام توس با «توم» بدست آمده است و واژهٔ «آیتوم» از ادغام آی با «توم» ساخته شده است و «واژهٔ» ستام از ادغام «سو» با «توم» بدست آمده است.

اور- اوس : شکل اصلی واژهٔ اورَش یکی از الهه‌های سومریان در معنی زمین، چنین می‌نماید که حتی واژهٔ آرش و اسطورهٔ وی در ارتباط با این واژهٔ سومری باشد؛ چه هم از حیث صورت ظاهر واژه و چه از حیث اینکه اسطورهٔ آرش نیز موضوعی در ارتباط با زمین و تیر انداختن وی جهت قرار دادن مرز در سرزمین‌های ایرانیان و تورانیان می‌باشد بعید نیست که این اسطوره منشاء و سرچشمه‌اش سومریان باشد.

اور- آس : نام دژی در شهر قیزیل بوندای در کنار شهرستان اورمیه

اور- سو- قو- رو- ماش : نام یکی از پادشاهان بابل

او : قدرت در زبان تورکو، این واژه در کتیبه‌های یئنی سی در همین معنی است.

اور- نو- نور : نام یکی از پادشاهان سومری که به صورت اورنی نور در آمده است.

اور- هو- اوس : Arhus نام شهری در دانمارک

اور- ار- تو : از اقوام باستانی در سرزمین‌های آذربایجان و قسمتی از تورکیه و ارمنستان فعلی

او- سو- رو : Osuri نام رودی در جمهوری فدراتیو روسیه.

او- سو- رو- ایسیک : نام شهری در جمهوری فدراتیو روسیه در نزدیکی با مرز چین

اور- جان- قو - آی : نام منطقه‌ای در مغولستان

او- مو- نو- قو : نام منطقه‌ای در مغولستان در صحرای «قوبو»

او- ایس- آی : نام ایالتی در هند. تکواژ دوم کلمه در اصل همان «اوس» بوده است و فی‌الواقع «ایس» شکل دیگر «اوس» است.

اور- گنجه : از روستاهای بخش آوج در شهرستان قزوین

اور- نو : از روستاهای بخش مرکزی شهرستان تاکستان در استان قزوین

او- لو : نام رودی در تورکیه

اور- تو- اوس : بزرگترین رود لاکونی است که شهر اسپارت را سیراب می‌کند و به شکل «اورتاس» نوشته می‌شود.

اور- تور- اوس : نام غولی در اساطیر یونان که از آمیختن اکیدنا و تیسفون زاده شد. اورتوروس با مادر خود در آمیخت. اسفنکس (ابوالهول) شهر تب ثمرهٔ این آمیزش است.

اور- اوس : باد جنوب غربی و پسر اوس و آستراوس است.

اور- یو- آل : اوریال اهل آرقواوس که به نسل اپیگون‌ها تعلق دارد و همچنین اوریال نام جنگ جویی تراوایی است.

اور- آی- تو- اوس : پادشاه شهر اوخالی در تسالی

اور- آی- تو- اوس : نام زنانه در یونان باستان که پرآوازه‌ترین آنان همسر اورفه است.

اور- فو : نام یکی از شخصیت‌های اساطیری یونان

اور- یو- آن : شکارچی بلند بالا که پسر پوزئیدون و اوریال است.

او- نو- آق- سو- تو- اوس : سرزمین و منطقه‌ای در اساطیر یونان «اونک سوتوس»

او- نو- مو- اوس : پسر آرخیتلس، ساقی جوانی در دربار «اونه» پادشاه کالیدون بود.

او- ار : یکی از اقوام مربوط به هون‌ها

او – مو – یو : روستایی در چالدران در آذربایجان که به صورت اُمویی نوشته می‌شود.

اور- مو : نام یکی از شهرهای آذربایجان که امروزه به صورت اورمیه درآمده است.

اور- سو- لو- اوم : شکل اصلی واژهٔ اورشلیم نام یکی از شهرهای سرزمین فلسطین «اوم» در تکواژ آخر در معنی زاده و فرزند است.

اور : در تورکو در چهار معنی آمده است.۱- تپه و بلندی می‌باشد. ۲- طرف و جانب بالای آب را گویند. ۳- جانب وزش باد و نسیم را گویند. ٤- لیاقت و قدرت و در این معنی در خط دهم کتیبه گول تکین و خط یازدهم کتیبهٔ «تونیوقوق» به معنی قدرت و لیاقت آمده است.

اور- اوم- چو : از شهرهای واقع در تورکوستان که امروزه تحت سیطرهٔ چینی‌ها است.

او – سور : نام یکی از پادشاهان بابل

اور- اوس : نام قوم اسلاو نژاد که امروزه در سرزمین موسوم به روسیه زندگی می‌کنند آنچه قریب به یقین است این واژه برای اولین مرتبه از جانب تورکوهای خزر به این قوم نسبت داده شده است و پر واضح است که این قوم اسلاو نژاد برای اولین مرتبه در قرن نهم میلادی از جانب دریای شمال و کشورهای اسکاندیناوی به سوی سرزمین‌های خزران هجوم آوردند و از طریق دریا نوردی و راه زنی رفته رفته جای پایی برای خود در همسایگی خزران ایجاد نمودند و جهت استقرار در این مناطق به باج دهی به امپراتوری خزران پرداختند و بعد از بدست آوردن قدرت برای خود علیه خزران دست به شورش زدند. قابل ذکر است که میشل مالرب در کتاب زبان‌های مردم جهان چنین نظری را ارائه داده است که نام روس‌ها از نام حکومتی که روریک سوئدی پایه گذاری کرده بود ریشه گرفته است و نام آن حکومت هم از نام دهکده‌ای سوئدی در همسایگی استکهلم یعنی روسلاژن گرفته شده است. در ارتباط با واژهٔ روسلان نیز باید گفت که در تورکو واژهایی بسان اوسلان (شکل اصلی اسلان) در معنی شیر، قافلان در معنی ببر، سیرتولان در معنی کفتار و غیره را داریم که مبین این نکته است که روسلان نیز در زمرهٔ این واژگان تورکو است که به همراه خیل عظیمی از واژگان تورکو وارد زبان روسی شده است و فی‌الواقع زبان و فرهنگ روسی به اقتضای شرایط سیاسی، اجتماعی، تاریخی و جغرافیایی وامدار زبان و فرهنگ تورکو است و تاثیرات زیادی را در همه زمینه‌ها از زبان تورکو پذیرفته است

و النهایه خیل عظیمی از فرهنگ و زبان و تمدن تورکوها و بلکه فراتر از آن سرزمین تورکوها را به نام خود در دنیا رقم زده است. میشل مالرب در این ارتباط می‌گوید زبان تورکو مانند زبان قزاق‌ها، اوزبک‌ها، تورکمن‌ها، آذربایجانی‌ها، باشقوردها و دیگران اثرات قابل توجهی بر زبان روسی داشته‌اند. میشل مالرب، زبان‌های مردم جهان ص۲۰۷

اور- این- قو : از رودهای واقع در کشور ونزوئلا

اور- اوس : کوهی در شهرستان دورود

او- کو- جو- مو : خواب بیننده یا کسی که از خواب‌ها سخن می‌گوید و نیروهایش را از طریق تماس با ارواح بدست می‌آورد و در جزایر آنومان به حکیم و ساحر می‌گویند. وقتی که کسی می‌میرد و به زندگی باز می‌گردد او یک «اوکوجومو» است. ر.ک. شمنیسم میر چا الیاده ص ۵۰۶

اور- مو- آن : جنگل در زبان تورکو که به شکل اورمان درآمده است.

او- تو- وُ : شکل اصلی واژهٔ «اوتاوا» پایتخت کشور کانادا

او-کو- اوس : نام رود تجن در تلفظ عهد سلوکی با این توضیح که در تورکو به رودخانه در کل در گذشته «اوکوز» گفته می‌شد.

اور- گنج : از شهرهای واقع در تورکوستان قدیم

اور- اوس- اوت : نام یکی از قبایل مغول‌ها

او- تو- قو- قو- آل : از پادشاهان سومری که به صورت اوتوخوقال نوشته می‌شود.

اور- قو- تو : نام یکی از کتیبه‌های گوگ تورکوها

اور- اون- قو : نام رودخانه‌ای در حد شرقی دریاچهٔ بال خاش

اور- گون : نام منطقه‌ای در تورکوستان که مجموعه کتیبه‌های گوگ تورکوها در آنجا واقع شده بود. همچنین نام رودخانه‌ای در همان منطقه که به صورت اورخون نوشته می‌شود. تکواژ دوم یعنی خون شکل دیگری از واژه گون است.

او- کو- اوس : عقل در زبان تورکوهای آلتایی

او- قو- نو : نام همسر هلاکوخان مغول

اور : نام یکی از فرزندان عثمان سلطان تورکوها

اور- اوس : از شاهزادگان مغول که جانشین «اورده» از پسران جوجی پسر چنگیز بود.

اور- تو- اوس : از شهرهای باستانی تورکوها در تورکوستان در آسیای میانه

اور- قو : نام دیگر شهر اولون باتور پایتخت مغولستان

او- تو : خدای خورشید در سومری پسر «نونو» خدای ماه برادر دو قلوی این‌آنا

او- تو- کن : در کتیبه‌های اورخون نام اوردوگاه خان بود و بعدها نام یکی از شهرهای تورکوها گردید. «اوتو» نام خدای خورشید در میان سومریان بود و تکواژ آخر یعنی «کن» همان «گون» در معنی آفتاب است. نام این این شهر بر عکس نام کشور کانادا است چه در نام این شهر ترجیحاً «اوتو» مقدم بر «گون» است در حالی که در نام کشور کانادا «گون» بر «اوتو» مقدم است و این نیز نشأت گرفته از نوع بینش توتم گونهٔ اقوام باستانی در این دو سرزمین است که یکی در شبکه‌های ارزشی خود «گون» را بر «اوتو» ترجیح می‌داده و در مقابل دیگری «اوتو» را بر «گون» مرجح می‌دانسته است.

اور- اوس : روستایی بین بوستان آباد و سراب که به صورت «اوراوز» نوشته می‌شود.

اور- اوس : نام یکی از قهرمانان دده قورقود که به صورت «اوراوز» در آمده است.

او- قو- اوس- دال- سالادو : نام قله‌ای در سلسله کوه‌های آند در آمریکای جنوبی

اور- قور- نو- نو : از وزیران و مشاوران «این سوقوش سیرآنا» از پادشاهان سومر

اور- آس : اصل واژهٔ «اوراش» نام یک دژی در سرزمین قیزیل بوندا

او – سو : نام منطقه‌ای در آذربایجان که مورد حملهٔ آشوریان واقع شد که در سنگ نوشتهٔ رازلیق بدان اشاره کرده‌اند.

او- لو- سو- نو : نام یکی از پادشاهان مانناها در ایالت سوروقاش

اور- اوس : نام یکی از شهرهای نروژ

اور- کان- قور : نام یکی از شهرهای نروژ

اور- هو- اوس : نام یکی از شهرهای دانمارک

او- مو- لو- اون : نام رودخانه‌ای در منطقهٔ سیبری

اور- آق : شکل اصلی واژهٔ «اوراوک» یکی از شهرهای سومر که بعدها این واژه در معنی شهر و محل فرماندهی و دژ در آمده و به صورت «ارک» در زبان‌های مختلف بکار گرفته شده است و در زبان‌های یونانی، فارسی در همین معنی کاربورد دارد.

اور- ایس : نام حکمران «آل بان»ها در زمان حملهٔ رومیان به رهبری پومپه

اور- اوس : نام فرزند کوچک مونکدو، از بزرگان و امرای تورکو تبار که در خدمت هلاکوخان عهده دار سرحدات هرات و بادغیس بود.

او- رُ : در معنی قبیله و طایفه در زبان تورکوی قزاقی

او- بو- اوس : شکل اصلی واژهٔ اوپیس خدای کشاورزی در میان اتروسک ها

اور- قو- اوس- آق : کوهی ما بین اورمیه و اشنویه در غرب آذربایجان،«اورقوس آق»

اور- تاغ : از کوه‌های اسطوره‌ای تورکوها که به صورت‌های قورتاق و قوس تاغ نیز آمده است.

او- لو- نور : نام کوهی در شهرستان ساوه

او- نو : نام رود خانه‌ایی در تورکیه

اور- اوس : شکل اصلی واژهٔ «اوراز» کوهی در اطراف شهرستان دلیجان

اور- مو : از اقوام باستانی در هزاره‌های قبل از میلاد و از ملل اسطوره‌ای که در کل کرهٔ ارض منتشر شده‌اند امروزه قسمتی از این قوم در آسیای میانه و شبه جزیرهٔ کریمه ساکن می‌باشند که از تورکوهای بومی آن منطقه هستند و تحت سیطرهٔ اوکرائینی‌ها قرار گرفته‌اند زبان آنها تورکو بوده دین‌اشان مسیحی است. همچنین باید گفت اورمو نام قوم و سرزمینی است در شمال شرقی اتیوپی به سمت شرق تا کنیای مرکزی ما بین مرزهای سودان و سومالی، اغلب گفته می‌شود که اورموها ٤٠ درصد یا بیشتر جمعیت اتیوپی را به خود اختصاص داده‌اند در حال حاصر، آنها اکثریت قابل توجه یا بخش متنابهی از جمعیت و ایالت را شامل می‌شوند، ولگا، ایلوبابور، آروس، سوآ، وُلو، از ایالت‌های ساکن اورموها بشمار می‌رود در جنوبی‌ترین مناطق اورمو «بورآن»ها (بورآنو) فابرا یا «قاره»ها در شرق دریاچهٔ «تورکانا» و «اورمو»ها نزدیک رودخانهٔ «تانا» در جنوب شرقی کنیا هستند.

بهترین اسمی که اکنون می‌توان روی این مردم گذاشت «اورومو» است هر چند که افراد زیادی از بعضی گروه‌ها به این اسم عادت ندارند و خودشان را با همان نام‌های خودشان مانند: «اروس» «قوجو» و «بورآن» می‌خوانند. (دانشنامهٔ اقوام مسلمان ، جلد اول، ریچارد ویکز، ترجمهٔ معصومهٔ ابراهیمی، پیمان متین ، تهران چاپ و نشر بین الملل، چاپ اول ۱۳۸۳ صص ۱۸۱-۱۸۰)

لازم است که بدانیم مردم غرب آذربایجان در شهر اورمیه نیز شهر خود را «اورومو» تلفظ می‌کنند و در نوشته‌های تاریخی نیز این شهر «اورمو» ضبط شده است و در اشعار فولکولوریک نیز زبان مردم «اورمو» قلمداد شده است. در یکی از اشعار فولکولوریک آذربایجان در شهر اورمیه، معروف به «حبسنه» آمده است: حبسنه آی حبسنه- حبسنه بیر

قوشو ایدو باخجایا قونموشیدو، که در انتهای این شعر فولکولوریک آمده: گل اوخـو بیـزیم دیلی – بیزیم دیل «اورمو» دیلی.

اور – سو : نام شهری درکنار رود فورات در دورهٔ سومر

او- نو- قو : نام شهری در نیجریه

اور- یو- اوس : نام شهر مادری اسکندر که بـه همـین خـاطر ری را بنـا بـه مـشابهت هایش با شهر مادری خود «اوریوس» نام گذاری کرد. ر. ک. تطبیق لغات ص ۹۵

اور- لو- آند- او : Orlando از شهرهای آمریکا در ایالت فولوریدا

اور- او- کو : از شهرهای ونزوئلا در آمریکای جنوبی

او- تو- سو- نو : از شهرهای کشور نامبیا در آفریقا

اور- بو : از شهرهای کشور چاد در آفریقا

او- سو : از شهرهای کشور کنگو

اور- اوُ - مو : از شهرهای کشور نیجریه در آفریقا

او- قو- بو- مو- سو : از شهرهای کشور نیجریه

او- رُ : از شهرهای کشور نیجریه که به صورت ore نوشته می‌شود.

او- مو : از شهرهای کشور اتیوپی

اور- نو- نور : نام یکی از پادشاهان سومر

اور- هون : نام رودخانه‌ای در مغولستان

اور- من- نور : نام دریاچه‌ای در مغولستان

او- قو- اوس- تو : نام شهری در آمریکا

اور- خان : اسم مردانه در تورکو، خان شکل دیگر کان، کون و النهایه گون است با این توضیح که خان در معنی پادشاه در تورکو است و در اساطیر نیز پادشاه فرزنـد خورشـید در زمین و نمایندهٔ آن است.

اور- آل : شهری در قزاقستان

اور : شهری در سومر و همچنین شهری در تورکوستان شرقی

اور- آن- بو- آق : شهری در کشور قورقیزستان

اور- مو- کو- سو : نام قلعه‌ای در چاد در کوه «توبواوس توک اومی کوس»

اور- اوس : شکل اصلی واژهٔ «اورج» در معنی روزه در زبان تورکو بی‌تردیـد ایـن واژه از واژگان اسطوره‌ای و مقدس در میان تورکوها بوده است که بعد از درآمدن به دین اسـلام

این واژه در ارتباط با روزه بکار گرفته شده است و حتی باید گفت که کلمهٔ روزه نیز مرتبط با این واژه می‌باشد و بند کردن آن به واژهٔ روز در معنی یوم بی‌معنی است.

او- لو- مو- تو- اوس : از شهرهای جمهوری چک

اور- سو- اوت : نام یکی از شهرهای رومانی

او- یو : در زبان تورکو به نوعی جغد گفته می‌شود.

اور- سو- وُ : از شهرهای کشور رومانی

او- لو- سو- نو : نام پسر «ایران سو» در اساطیر سومر

اور- اوس : کوهی در محدودهٔ شهرستان فومن

اور- تات- سو- قور : کوهی در شهر اهر که در اصل «اور- تو- اوت- سو- قور» می‌باشد.

اور- مو : از روستاهای اطراف سبلان که به صورت اورمی نوشته می‌شود.

اور- قو- من : از شهرهای یونان باستان

او- بو- رو : ساحر شمنی و روح شخص مرده در آیین شمنی

اور- مو- قان- لو: یکی از مناطق موجود در جمهوری قورجستان

او- بو- قو : پارچه‌ای اسطوره‌ای در میان تورکوهای آلتای که برای آن قربانی می‌کردند.

اور : نام یکی از فرزندان اسطوره‌ای تورکوها که از درون درخت دنیا بیرون آمده است.

اور- بو- نو : urbino نام شهری در ایتالیا

اور- گون : نام رودخانه‌ای در آمریکا

اور- اوس – قان : استانی در افغانستان که تکواژ دوم «اوس» به اوز بدل شده است.

او- رو- قو- او : رودخانه‌ای در آمریکای جنوبی و نیز نام کشوری در همین قاره

او- رو : نام ایالتی در سوایس

او- رو- سل : نام استانی در هلند.

اور- گون- اوس : شکل اصلی origenes مکتبی مصری در قرن دوم و سوم میلادی.

اور- نو- کو : orinoco نام رودی در ونزوئلا که به اقیانوس اطلس می‌ریزد.

او- قو- اوس- تو : مرکز ایالت «مین» در آمریکا

او- قو- اوس- تو- اوس : نام نخستین امپراتور روم.

او- قو- اوس- تو- اوس : نام سه تن از پادشاهان لهستان

او- قو- اوس- تو- نو- اوس : نام یکی از قدیسان مسیحی که از آبا کلیسا بود.

او- لو- سو- لو : ulaslo نام سه تن از پادشاهان مجارستان

او- لو- اوس- تو- ار : ulster نام یکی از ایالت‌های تاریخی ایرلند.

او- لو : oulu نام یکی از استان‌های فنلاند

او- هو- یو : نام رودخانه و همچنین نام ایالتی در آمریکا

اور – تو- کو : نام یکی از پادشاهان ایلامی

اور – یو – کو : نام منطقه‌ای در سرزمین مادها

اور – فو : نام شهری در تورکیه

او- مو- سو- اوس : نام قدیمی سامسون در تورکیه

اور- تو : نام رودخانه‌ای در جزیرهٔ سسیل که ابن حوقل از آن یاد کرده است.

اور- آس : نام ناحیه‌ای در تونس

او – مو : یکی از یازده هیولایی که در اساطیر سومر تیامت برای مبارزه با خدایان جوان خلق نموده بود.

اور- نو- مو : نام اولین پادشاه قانون گذار در تمدن بشری و حاکم دولت شهر اور در میان سومریان، برخلاف این عقیده رایج که حمورابی اولین قانون گذار در تمدن بشری می‌باشد، باید گفت که این باور تا سال ۱۹۴۷ توانست دوام بیاورد که سال کشف قانون حمورابی بود لیکن بعدها با بدست آمدن مجموعهٔ لیپت ایشتر که به زبان سومری نوشته شده بود و بعدها قانون اورنومو که سیصد سال قبل از حمورابی نوشته شده است ثابت شد که قانون اورنومو اولین قانون بشری محسوب می‌شود. ر.ک. الواح سومری ص ٤٤

او – لو – سو – نو : از فرمانروایان اورارتو که بوسیلهٔ سارگون کشته شد.

او – سو – مو : شکل اصلی واژهٔ اُسامه در زبان عربی

او – بو : نام آلتی موسقی در سومری

او – تو – کو : از ارواح خبیثه در میان سومریان

اور – سو : نام شهری از آن سومریان که به شکل اورسا نوشته می‌شود.

اور – سو – اوم : از شهرهای سومری

اور – سین : از شهرهای سومری

اور – نو : نوعی گیاه در زبان سومری

او – مو : نام شخص در سومر

او – قو – لو : نام مباشرین سومری که بر مشاغل عمده نظارت داشتند.

او – مو – نو : به وزیر اعظم در زبان سومری گفته می‌شد. امروزه این نام در زبان ژاپنی به صورت نام مردانه کاربورد دارد.

او – نو : شکل حقیقی کلمهٔ آنو خدای خدایان در سومر

اور – نان – سو : نام یکی از فرمانروایان سومر

او – کو : شکل اصلی واژهٔ آقا

او – یو – نو : از شاعران باستانی تورکوهای یاقوت

اور– هان : نام شخص در تورکو

او – کون : مجلس خدایان سومری که در ارتباط با امورات انسان‌ها بحث می‌شد.

او – سو – سو – نو : نام یکی از شهرهای اسپانیا

اور – تو – بو : نام جد قبیلهٔ تورکو تبار دوغلات‌ها در تورکوستان

اور – نام روستایی در مشکین شهر

او – بو : نام رودی از آن تورکوها در سیبری

او – تو – هو – آن – قو – آل : نام یکی از فرماندهان سومری

او – سو : گوسفند در زبان سومری

اور – گون : مزار در زبان سومری

اور – اوس : زیبا و قشنگ در زبان یونانی که بی‌شبهه همان واژهٔ اروس است.

او – تو : نام یکی از فرمانروایان خزرها در سال۹۷۳ میلادی

او – تو – مو : نام دختر فرمانروای ارمن که به عقد پادشاه پارت درآمد.

او – سو – آه : خدای سپیده دم در اساطیر هند

او – سو – هو– تور : نام شهری در سرزمین عثمانی در زمان آق قویونلوها

او – مو – اوس : شانه در زبان تورکو و یونانی

او – مو : umi دریا در زبان ژاپنی

او – مو : uma اسب در زبان ژاپنی

او – مو : umu زائیدن در زبان ژاپنی

او – مو : omou فکر کردن در ژاپنی

اور – تکین : از پادشاهان قدیم تورکوهای اویغور

اور – خان : از امرای سلطان جلال الدین از پادشاهان تورکو

او – تو – فو : نام منطقه‌ای در دشت قبچاق‌های تورکو زبان در زمان مغول‌ها

او : پسر یوسوکوآی برادر چنگیز

اور – قو – نو : زوجهٔ هلاکوخان مغول

او – من : روستایی در همدان در زمان مغول‌ها

او – مو – رُ – سو : اسم شخص در زبان برزیلی

او – سو : نام یک کوه آتشفشانی در ژاپن

او – تو – اوس : نام دو تن از شخصیت‌های اسطوره‌ای در ایلیاد هومر

او – قور : نام یکی از طوایف تورکو در زمان ساسانیان

او – سو – خال : از خانات مغول

او – مور : از طوایف تورکوهای اویغور

او – قو : از امرای مغول در زمان چنگیز

او – مو – رُ : از نام‌های مغولی

او – یو – قو : oyogu شنا کردن در زبان ژاپنی

او – تو – مو – اوس : از شاگردان ارسطو

او – تو – کو – سو – اوس : از علمای ریاضی در یونان باستان که از اهالی شهر «کون‌اوتواوس» بود.

او – سو – اوس : نام شهری در یونان باستان

او – سو : نام دیگر رود سوآب (زاب)

او – سین : نام کوهی در بندهشن

او- سین – گؤلو : نام باستانی خلیج گرگان که به حسین گؤلو بدل شده است.

او – سو – اوس : از شهرهای یونان باستان

اور – نو – آق : (اورنک) از شاخه‌های رود گرگان در شهرستان نیک شهر

او – مو : (آما) از شاخه‌های رود گلال گل گل در ایلام

اور- مو : از شاخه های رود چاف در ماسال از شهرهای گیلان

اور – مو : نام روستایی در ماسال از شهرهای گیلان

اور- نو : (اورنه) از شاخه‌های رود لیسار در تالش

اور – این : از شاخه‌های رود قیزیل اؤزن

اور – گون – چای : (اورگان) نام رودی در قزوین

او – کو : نام شخص در میان تورکوهای غزنوی که در تاریخ بیهقی آمده است.

او – کو – ار : (اوکار) نام شخص در میان تورکوهای غزنوی

اور – تو – اوس : نام صحرایی در قزاقستان

او – تو – گون – اوس : لقبی که بومیان و ساکنان اولیهٔ آتن در یونان در مقابل هلنی‌های مهاجر و مهاجم بر خود داده بودند.

او – تو – کو – لو – اوس : از دانشمدان یونان باستان معاصر آق‌لوتواوس (اقلیدوس)

او – رُ – تو – اوس : درست و صحیح در زبان یونانی

او – قو : خدای جنگ در میان هائیتی‌ها

او – جن : از شاخه‌های رودخانهٔ آب لنگاز در شهرستان اقلید

او – گون : نام کوره‌ای در اساطیر هائیتی که با خورشید و آتش در ارتباط است.

او – کو : روستایی در اورمیه از شهرهای آذربایجان

او – جور : روستایی در اورمیه

او – سو : روستایی در کلیبر از شهرهای آذربایجان

اور – بو – اوس : از پادشاهان مصر

او – مو – رُ : از شهرهای پنجگانهٔ لوت پیامبر

اور – گون : روستایی در قره داغ در آذربایجان

او – هون : نام یکی از جزایر دریاچهٔ اورمیه

او – تو – کندی : از روستاهای حومهٔ تبریز

او – سو – اوم – بو – رُ : usumbura نام پایتخت بورندی

او – نو – مو : اسم در زبان یونانی

او – رُ : نام رودی در تورکوستان

واژگانی که در شکل گیری آنها «هو»نقش اول و برتر را دارد.

هو در زمرهٔ واژگان اسطوره‌ای بشر می‌باشد که بر یکی از ایزدان قدرتمند اطلاق می‌گردد که در سرنوشت بشر و تقدیر وی نقش اساسی بر عهده دارد و در آفرینش هستی و پدیده‌های موجود در آن تأثیر گذار می‌باشد همان گونه که پیشتر گفتیم واژگان مو، یو، جو، رُ، وُ، او، فو، لو، تو، قو، نو، بو، کو همگی در زمرهٔ ارواح و خدایگانی هستند که به نوبهٔ خود می‌توانند در هستی نقش ایفا نمایند و در حکم خدایگانی هستند که برای ادارهٔ امور جهان قدرت بلا معارض خود را بکار می‌بندند و «هو» نیز خود یکی از این ارواح و خدایان می‌باشد که بشر اولیه جهت ترضیه ارادهٔ وی به نام گذاری اشیا و مکان‌ها و زمان‌ها و اسامی انسان‌ها به نام وی می‌پردازد این عنصر با ترکیب شدن با عناصر بیست و هفتگانه سبب به وجود آمدن واژگانی همچون «هوسو» «هواوس» «هوتو» «هوکو» «هونو» «هومو» «هورُ» «هوبو» «هوقو» «هولو» «هویو» «هوفو» «هوجو» «هووُ» «هواو» و «هوهو» می‌گردد و سپس با به وجود آمدن واژگان مرکب و ادغام با آنها واژگانی از قبیل «هوار»، «هوآل»، «هواور»، «هوآی»؛ «هوآق»، «هواوت»، «هوکون»، «هوآه»، «هوآب»، «هواین»، «هوآن» و «هواوم» را به وجود می‌آورد و دست‌آخر با ترکیب «هو» با عناصر بیست و هفتگانه، واژگانی از قبیل واژگان یاد شده در پایین بدست می‌آید که در این قسمت به مواردی چند اشاره می‌کنیم.

هو : لفظی که بر خداوند اطلاق می‌گردد.

هو : دماغه‌ای در سواحل دریای تاسمان در استرالیا

هو : واژه‌ای که در بعضی از منابع به هون‌ها داده شده است یعنی صرفاً با لفظ «هو» آنها را خطاب کرده‌اند از جمله منابع چینی که در آن «هو» قید شده است.

هو : از اقوام تورکو زبان باستانی در آسیای میانه و در مغولستان فعلی

هو : نام یکی از پادشاهان هون‌ها که بعد از «کون چین» در سال ۵۸ میلادی به جای پدر بر تخت شاهی نشست در زمان وی امپراتوری هون‌ها تحت الحمایهٔ چین واقع شد و چون پسر دیگر «کون چین» این تحت الحمایگی را نپذیرفت امپراتوری «هون» دو پارچه شد.

هو : لفظی که در چین به غیر چینی‌ها اطلاق می‌شود.

هو – رُ– اوت : نام یک شخصیت افسانه‌ای که به صورت هاروت نوشته می‌شود.

هو – اوس : نام یکی از روستاهای شهرستان کلیبر در آذربایجان که به صورت هوش در آمده است.

هو – آن– تو– نو– قو– اوس : برادر پادشاه سوئد در حماسهٔ «هادی نوقوس»

هو– لو– کو : نام یکی از نوادگان چنگیز که با لشکرکشی خود به سرزمین‌های اسلامی به احیای امپراتوری مغولان پرداخت و با لشکر کشی به بغداد به خلافت عباسیان پایان داد و قلاع اسماعیلیه را فتح نمود. این اسم در متون تاریخی به صورت هولاکو نوشته شده است.

هو– ار– آس : نام رودخانه‌ای در منطقه قره داغ در آذربایجان که به صورت هراس قید شده است.

هو– آق– تو– ار : شکل اصلی هکتور از قهرمانان اسطوره‌ای در یونان

هو– لو– او : نام یکی از قبایل اون اوق‌ها در میان تورکوها

هو– او– سه– جور : از قبایل اون اوق‌ها در میان تورکوها، تکواژ سوم در اصل باید سو باشد.

هو– مو : شکل اصلی واژهٔ هُما پرندهٔ افسانه‌ای

هور– اوس : عنوان خدای آسمان در اساطیر مصری که همان روشنایی است اما نهایتاً با «رع» ایزد خورشید برابر است و چشم هایش خورشید و ماه است.

هو– او– مو– سو : بنیان گذار کشور کره در اساطیر کره‌ای‌ها، صبح در میان انسان‌ها بود و غروب به آسمان بر می‌گشت که فی‌الواقع باید خورشید باشد.

هو– آی– هو : نام یکی از قبایل اویغورهای تورکو زبان

هو– سو– سو : از فرزندان دیگر بعل در اساطیر فینیقی‌ها

هو– اوس– ار– آن : نام رودی در شهرستان هشترود که به صورت هازاران نوشته می‌شود همچنین نام منطقه‌ای در شهرستان اورمیه که در زمرهٔ مناطق باستانی اورمیه می‌باشد.

هو– ار– اوس : شکل واقعی واژهٔ هریس نام یکی از شهرهای آذربایجان

هو– ار– قو– اوس : نام جزیره‌ای در خلیج فارس متعلق به عربستان که دارای ذخایر نفت بی‌شمار است و به صورت حرقوس نوشته می‌شود.

هو– فو : نام یکی از شهرهای ژاپن

هو- نور- یو- اوس : نام پاپ چهارم مسیحیان کاتولیک

هور- قو- تو- آق : نام مادر زن اولجایتو از تورکوهای اوزبک

هو- بال : شکل اصلی هابیل نام یکی از فرزندان آدم و نیز شکل اصلی هبل از بت‌های اعراب

هو- وُ : شکل اصلی واژهٔ حوا نام نخستین زن و همسر حضرت آدم

هو- وُ : شکل اصلی واژهٔ هوا

هو- قو : اسم مردانه در میان ملل مختلف

هو - اور- مو- اوس : اسم مردانه در میان ملل مختلف و همچنین نام شهری در جنوب ایران

هو- اوس : شکل اصلی واژهٔ هوش در معنی خرد و عقل در تورکو که خود شکل دیگر اوس در معنی خرد در تورکو است.

هو- لو- هو- لو : از قبایل سیاه پوست در آفریقا

هو- لو : از فرماندهان یکی از قبایل تورکو زبانِ «تولو» در سال ٦٥٧

هو- اوس- بو- اوس- تان : از روستاهای اطراف اورمیه در بخش نازلو چای که به صورت هسبستان نوشته می‌شود همچنین از روستاهای اطراف اورمیه در بخش بکشلوچای

هو- نو : کوهی در محدودهٔ شهرستان میبد

هو- آن- قور : شهری در کشور مغولستان، اصل واژه باید به صورت هو- آن- قو- اور باشد.

هور- نور- اوس : نام شهری در آمریکا

هو- تو : یکی از هفت خدای بخت و اقبال در اساطیر ژاپن

هو- تو : نام غاری باستانی در ایران

هو- تو : نام قومی در کشور روآندا در آفریقا

هو - تو : نام قومی باستانی در فلات ایران

هو - اور- مو- اوس : خدا و ایزد شبانی در اساطیر یونان که در سومری همان «تومواوس» می‌باشد.

هو- لو- آن- تور : نام دریاچه‌ای در مغولستان

هو- ار- آق- لو- اوس : شکل اصلی واژهٔ هراکلس از شخصیت‌های اسطوره‌ای یونان

هو- ار- کو- آل : شکل اصلی واژهٔ هرکول از شخصیت‌های اسطوره‌ای در یونان

هو- آن : شکل اصلی واژهٔ هون که از اقوام تورکو زبانی بودند که در زمان خود امپراتوری وسیعی را بویژه در بخش وسیعی از اورپا بوجود آوردند. واژهٔ «هو» در اول کلمه از دیدگاه اسطوره‌ای به عظمت، بلندی، شکوه و قدرت دلالت دارد و تکواژ دوم در معنی خدای است.

هو- آق- سو- اوس : از اقوام ساکن در بین‌النهرین که بعد از حملهٔ ایلام به بابل مجبور به مهاجرت به سرزمین مصر گردیدند و حضرت ابراهیم که مربی و پیامبر کلدانیان آن روز بود از شهر «اور» مهاجرت کرد و کلدانیان نیز به دنبال «هو- آق-سو اوس»ها به مصر روانه شدند و فرعون مصر آنها را پذیرفت. ر.ک مقدمه‌ای بر اساطیر و آیین‌های باستانی جهان، غلامرضا معصومی ص ١٤٦ این واژه به صورت «هک سو اوس» درج شده و «هک» صورتی دیگر از «هو- آق» می‌باشد.

هو - اور- آن : نام بخش و منطقه‌ای در شهرستان اهر در آذربایجان

هو - اور- اوس : نام یکی از شهرهای کشور کانادا

هو- اوس : روستایی در قره داغ آذربایجان که به صورت «هوروز» نوشته‌می‌شود.

هو- رو- تو- ایس : نام روستایی در ساحل رود آراز

هو- اور- مو- اوس- سو- تو- اوس : هم راه و مشاور کرونوس در اساطیر یونان

هو- نو- لو- لو : نام جزیره‌ای در اقیانوس آرام

هو- آن- کو- اوس : نام یکی از شهرهای نروژ

هو - آن — آب — کو : از خدایان قوم مایا که دنیا و خورشید را آفرید.

هو - اور — کان : از خدایان قوم مایا که همزمان در آسمان، زمین و زیر زمین به سر می‌برد.

هو- وُ- ار- سین : نام قومی از تورکوها در تورکوستان و مغولستان قدیم

هو — و — ار — سین : نام روستایی در اورمیه، سین در میان سومریان ایزد ماه بود.

هو — رُ : نام یکی از اقوام باستانی ساکن در فلات ایران

هو- اور — کو — آی — مو - ار : شکل اصلی واژهٔ «هورکای مر» اسم شخص در اروپا

هو - اور — تو : از اشخاص اسطوره‌ای در یونان

هو — اور — اوس : پهلوان در زبان یونانی باستان

هو — اور — مو — گون — اوس : نام شخص در یونان

هو – نو – نو : از فرمانروایان بابل در زمان نبوکدنصر

هو – رُ – سو – اوس : طلا در زبان یونانی

هو – اور – اوس : رقص در زبان یونانی

هو – اوس – تو – اوس : جدا و مجزا در زبان یونانی

هو – لو – اوس : لب در زبان یونانی

هو – لو – مو – اوس : رنگ پریده در زبان یونانی

هو – رُ – نو – اوس : سال در زبان یونانی

هو – اوس – ار : نام روستایی در حوالی اورمیه در منطقهٔ بکشلو در کنار دریاچهٔ اورمیه، که به شکل حصار درآمده است. این توضیح را هم باید افزود که در سراسر ایران و کشورهای دیگر اعم از تورکیه، تورکمنستان و آسیای میانه و قفقاز شمالی و جنوبی هر جا که اسمی به عنوان حصار در میان باشد همگی در اصل همان هوس ار بوده‌اند که در طی زمان به هوس ار و حاصار و حصار بدل شده‌اند.

هو – اور – یو : دهکده در زبان یونانی

هو – اور – اوس – مو – نو – اوس : جدا شده در زبان یونانی

هو – اور – تو – نو : نام یکی از شهرهای واقع در روسیهٔ سفید که ساکنان آن بیشتر تورکوهای تاتار هستند.

هو – نور – یو : نام خواهر والنتینین سوم

هو – اور – جو : نام شخص در میان چچن‌ها

هو – سین : نام روستایی در محال سومای در غرب اورمیه از بلاد آذربایجان

هو – اور : نام روستایی در اطراف رودبار در زمان مغول‌ها

هو – لو – جو : از امیران عصر تیموری

هو – اور – گون : از نام‌های دریای خزر

هو – مور : نام یک نوع ماهی در خلیج فارس

هو – لو – کو – اور – نو – سو – اوس : از شهرهای یونان باستان

هو – رُ – سو : فرشتهٔ موکل آب‌ها

هو – سو : نام نوعی ماهی در دریای خزر

هو – قور : نام قله‌ای در بندهشن

هو – اور – کون : از نام‌های باستانی دریای خزر

هو – اور – اوس : (هریس) از رودهای فصلی در شبستر

هو – مو – تور : (هرمودور) از شاخه‌های رود آب سور در بندر عباس

هو – اور – ار – گون : از شاخه‌های رودخانهٔ دره گیجد در شهرستان ممسنی

هو – سو : نام رودی در ماکو که به شکل حسو شیری درآمده است.

هو – اور– اوس : (هورایش) نام رودی در خوی از شهرهای آذربایجان

هو – سو : از اقوام آفریقایی در نیجر و نیجریه

هو : hi آتش، خورشید، روز، چراغ در زبان ژاپنی

هو – یو – کو : hiyoko جوجه در زبان ژاپنی

هو – رُ : روستایی در اصفهان

هو – مو : روستایی در فریدون شهر اصفهان

هو – رُ : روستایی در ماکو از شهرهای آذربایجان

هو – مو : روستایی در کلیبر از شهرهای آذربایجان

هو – اور : (هیر) روستایی در اردبیل

هو – رُ : نام قدیمی خلخال از شهرهای آذربایجان

هو – سو : hosu دریاچه در زبان کره‌ای

هو – تو : hodo گردو در زبان کره‌ای

هو – لو – سو : روستایی در شهرستان صائین دژ

هو – نور : نام شهری در آلمان

هو– لو : نام میوه‌ای در تورکو

واژگانی که در آفرینش آنها «رُ» نقش اول و برتر را دارد.

از جمله ارواح و ایزدان اولیه و تأثیرگذار در هستی و طبیعت که نقش وافری در جریان امور هستی داشته است و از همین منظر نیز انسان جایگاه ویژه‌ای را همراه با دیگر عناصر و خدایان طبیعت برای این ایزد قائل بوده است؛ «رُ» می‌باشد.

«رُ» که بعد از گذر ایام در طی زمان به صورت‌های گوناگون در زبان بشر خودنمایی می‌کند گاهی آن را به صورت «رع» گاهی «را» و گاهی «ری» بکار برده‌اند.

این عنصر با حضور فعالانه در شکل گیری واژگان و تأثیرگذاری آن در آفرینش واژگان جایگاهی در خور توجهی بر عهده دارد و مضاف بر جایگاه خاص آن در بینش اسطوره‌ای، نقش مؤثری در هستی و در ذات و ماهیت وجودی واژگان و پدیده‌های طبیعی بر عهده دارد. این عنصر علی‌رغم اینکه در ساختار کلمه به مثابهٔ تکواژ نخست کمتر ظاهر می‌گردد ؛ لیکن آنچه قابل توجه می‌باشد حضور این عنصر و ایزد مقدس به مثابهٔ تکواژ آخر کلمه است، فی‌الواقع در مقایسه با دیگر عناصر و ارواح مقدس که حضوری پررنگ در ساختار واژگان برعهده دارند. «رُ» در شأن و مرتبه‌ای پایین‌تر از آن عناصر قرار می‌گیرد که ما به چندین مورد در این جا اشاره خواهیم کرد که «رُ» بیشتر در تکواژ آخر می‌آید به عنوان مثال می‌توان به کلمات «بصره»، که اصل آن «بو- سو- رو» می‌باشد «سامره» که اصل آن «سومورو» می‌باشد و یا «آستارا»(اوس تورُ) ، «آنکارا» (آن کورُ)، «سارا» (سورُ) «سمیرا» (سومورُ) «صفورا» (سوفورُ) «صغرا» (سوقورُ) «کانبرا» (کون بورُ) اشاره کرد.

این عنصر با ترکیب شدن با عناصر شانزده‌گانه موجب به وجود آمدن واژگانی بسان «رُنو» «رُتو» «رُسو» «رُکو» «رُمو» «رُفو» «رُیو» «رُاوس» «رُاو» «رُهو» «رُبو» «رُقو» «رُوُ» «رُجو» «رُلو» و«رُرُ» در زبان‌های مختلف دنیا می‌گردد و در مرحلهٔ دوم با عناصر یازدهگانهٔ زبان ترکیب شده واژگان «رُآل» «رُکون» «رُآی» «رُآه» «رُآق» «رُآن» «رُاین» «رُاوت» «رُآب»، «رُاور» و «رُاوم» را به وجود می‌آورد و سپس با ادغام این عنصر با عناصر بیست و هفت‌گانه واژگانی از قبیل واژگان زیر حاصل می‌شود.

رُ – فو : نام روستایی در اورمیه

رُ – اوس – تور : نام روستایی در اردستان از شهرهای اصفهان

رُ- مو- لو- اوس : از «سولویواوس‌یورُکواوس» پهلوان تروایی دو پسر باقی ماند «نوموتور» وارث مشروع شاه و «اومولویواوس»، «اومولویواوس» «نوموتور» را به زندان

انداخت و قدرت را به دست گرفت. او برادرزاده‌اش «لوزوس» (لو- سو- اوس) را در جریان یک مسابقهٔ شکار کشت و دختر برادرش «رئاسیلویا» را واداشت خود را وقف آیین «وستا» کند تا هر گونه مدعی احتمالی تخت شاهی را از بین ببرد. با این حال ایزدان تصمیم دیگری گرفته بودند. هنگامی که «رئا سیلویا» برای آوردن آب از چشمه‌ای به یک جنگل مقدس می‌رفت مارس با او در آمیخت از این آمیزش «روموا‌وس» و «رومولواوس» زاده شدند. «اومولویواوس» «رئاسیلویا» را به جرم عدم پای بندی به سوگند خود که عهد کرده بود باکره باقی بماند به مرگ محکوم کرد سپس دو فرزند دو قلوی او را در سبدی حصیری نهاد و بر روی رود «تیبر» که در حال طغیان بود رها کرد. حکم سرنوشت این بود که سبد در اثر گرداب در کرانهٔ بلند رود در پای تپه‌های شهر رُمِ آینده به خاک بنشیند ماده گرگی که توله‌هایش را از دست داده بود نوزادان را یافت و غریزهٔ مادری‌اش را متوجه آنها کرد. این ماده گرگ به نوزادان شیر داد پس از مدتی چوپانی به نام «فوسوتولواوس» آن دو را پروراند.

رُ : همسر کرونوس، الههٔ زمان در اساطیر یونان که به صورت «رئا» نوشته می‌شود.

رُ : شکل اصلی «رع» از ایزدهای مصریان؛ خدای خورشید

رُ – اوس- کو- مون : نام یکی از شهرهای ایرلند جنوبی

رُ – اوس: نام یکی از شهرهای اسپانیا

رُ – رُ – اوس: نام یکی از شهرهای نروژ

رُ – یو- قور- آند: نام یکی از شهرهای بندری کشور نیکاراگوئه

رُ – من : اسم شخص در زبان‌های اروپایی

رُ – مور – یو : اسم مردانه در آمریکای جنوبی

رُ – سو : نام یکی از پادشاهان اورارتو

رُ – سو – کو : rosoku شمع در زبان ژاپنی

رُ – بو – اوس : نام رودخانه‌ای در دربند داغستان که در گذشته جزو آذربایجان بود.

رُ – سو – آل : شکل اصلی واژهٔ راسل اسم شخص در زبان‌های اروپایی همچنین شکل اصلی کلمهٔ رسول با این توضیح که همان گونه که قید گردید صورت مکسر واژه بر شکل مفرد آن ارجحیت دارد و در زبان عربی این دگرگونی در ارتباط با واژگان اسطوره‌ای به وجود آمده است.

رُ – سو – لو – آن : اسم شخص در تورکو که وارد زبان روسی نیز شده است.

رُ – مو – اوس : اسم شخص در زبان تورکو که به شکل رامیز درآمده است.

رُ – مو – اوس : نام نوعی ماهی که دلفین باشد.

رُ – تو – اوس : نام یکی از جزایر متعلق به فنقیان

رُ – کون : نام روستایی در حومهٔ اورمیه که به شکل ریکان در آمده است.

رُ – کون : نام روستایی در جنوب شرقی بم

رُ – کون: شکل اصلی واژهٔ «راکون» نام حیوانی، فی‌الواقع روح این حیوان و ذات و هستی این حیوان را دو ایزد و عنصر «رُ» و «گون» تشکیل می‌دهند. همان گونه که گفتیم از نظر بینش اسطوره‌ای چه بسا حیوانی ، حشره‌ای ، سنگی و درختی خود یکی از ایزدان باشند که در این کسوت ظاهر می‌شود از بُعد اسطوره‌ای یک حیوان و یا یک شی موجود در طبیعت اعم از جاندار و غیرجاندار به مثابهٔ الهه و ایزد بانوی می‌تواند باشد. یاکوت‌ها از اقوام تورکو بر این باورند که هر شخصی برای خود یک مادر حیوانی به نام «آی کیلا» دارد که از وی در برابر پلیدی‌ها محافظت می‌کند و این نوع تصویر افسانه‌ای از یک حیوان می‌باشد که نامری است شمن‌های ضعیف‌تر شمن‌هایی هستند که «آی کیلا»ی آنها سگ است و «آی کیلا»ی شمن‌های قدرتمند گاو نر، اسب، عقاب، گوزن و یا خرس قهوه‌ای است. شمن‌هایی که «آی کیلا»ی آنها گرگ یا سگ است کمتر مورد توجه هستند. ر.ک. میرچا الیاده شمنیسم، ص ۱۳٦ همچنین در میان اقوام آشانتی در آفریقا چنین باوری وجود دارد که یک ایزد می‌تواند وارد زهدان یک زن شود و از این طریق به دنیا آید او به شکل موجودی انسانی پدیدار نمی‌شود ایزدان می‌توانند شکل‌شان را تغییر دهند و خود را به صورت حیوان یا پرنده درآورند. ر.ک دانشنامهٔ اساطیر جهان صص ۱۰۵-۱۰٤

رُ – اوس – تو– ار : خروس در زبان آمریکایی که به شکل Rooster نوشته می‌شود.

رُ – سو – کون : شکل اصلی واژهٔ رشکان از روستاهای اطراف اورمیه

رُ – تو : از شاخه‌های رودخانهٔ کاشی گوی در شهرستان بندر عباس

رُ – آن – گون : نام یکی از شهرهای کشور برمه

رُ – اوس – تو – آق : شکل اصلی روستا که در زبان فارسی بدین شکل در آمده است.

رُ – اوس– تو – اوم : شکل اصلی واژهٔ رستم که به معنی فرزند روشنایی می‌باشد. «رُ اوس» در معنی روشنایی می‌باشد و «تو – اوم» در زبان سومری به معنی فرزند است . همان گونه که «توم اوس»(توموز) یعنی فرزند اوس و روشنایی و «اوتوم» (آدم) یعنی فرزند نور و

آتش،« رُ – اوس– توم» نیز در معنی فرزند روشنایی است با توجه به ساختار کلی اسطورهٔ مربوط به رستم و معانی مربوط به این واژه به ضرس قاطع می‌توان گفت که این اسطوره موضوعی در ارتباط با پدیده های طبیعی بوده است که در فلات ایران و در میان بومیان ساکن در آن، قبل از آمدن اقوام شکارچی موسوم به آریایی رقم خورده است و سپس با آمدن این اقوام و اخذ شدن این اسطوره، آریاییان بر مبنای وفق و مراد خود آن را تغییر داده‌اند و با تقلیل دادن شأن اسطوره‌ای آن، صورتی حماسی و انسانی بدان بخشیده‌اند آنچه قریب به یقین می‌نماید این است که رستم موضوعی در ارتباط با نور و روشنایی است همان طوری که سهراب موضوعی در ارتباط با «سو» می‌باشد.

همان‌گونه که پیشتر عنوان شد دو نگرش و بینش اسطوره‌ای از همان بدو آفرینش همواره در تقابل با هم قرار گرفته‌اند که یکی «سو»را به مثابهٔ رکن اصلی حیات محسوب می‌داشته و دیگری «اوس» را عامل اصلی حیات دانسته است. پس از همین منظر، همیشه مجموعهٔ این دو نگرش تضادهای بنیادینی در ارتباط با زندگی و هستی را به وجود آورده‌اند و کشمکش‌های فکری، اسطوره‌ای و قومی و انشقاق قبایل و اقوام مختلف نشأت گرفته از این دو جریان فکری بوده است. سهراب نماینده و محصول فکری مردمانی بوده است که «سو» را عامل اصلی حیات می‌دانستند و رستم نماینده و محصول فکری مردمانی بوده است که «اوس» را عامل اصلی حیات می‌دانستند.

رستم سنبل و نماد «اوس» است ،چیزی که حتی در خود واژهٔ رستم نیز قابل رؤیت می‌باشد و سهراب سنبل و نماد «سو» و آب است چیزی که حتی در خود واژهٔ سهراب نمایان است که در آن هم واژهٔ «سو» به کار رفته و هم واژهٔ آب. از نکته نظر تحلیل محتوایی آنچه از این اسطوره می‌توان فهمید این است که در این اسطوره دو نوع تفکر در ارتباط با هستی از منظر دینی به ستیز با هم دیگر می‌پردازند که النهایه در آن تفکری از جنس «اوس» بر تفکر و توتم «سو» غلبه می‌نماید و آنانی که «اوس» را به مثابهٔ عنصر غالب در هستی محسوب می‌داشتند و آن را در مرکز ثقل ارزش‌های خویش نهاده بودند بر افرادی که «سو» را عنصر غالب در هستی می‌دانستند؛ غلبه نموده‌اند.

پس آن چیزی که در ارتباط با این اسطوره بعدها رنگ و لعاب قومی بر خود گرفته، فاقد هر گونه شأن و اعتبار اسطوره‌ای است. نام واژه‌های به کار بورده شده در این اسطوره خود دلیلی متقن بر این ادعا می‌باشد و تمامی اسامی افراد و حوادث پیرامون آنان مؤید این

نظر است. افراسیاب خود موضوعی مربوط به عناصر طبیعی سو و آب است، سیاوش با توجه به واژهٔ آن (سو یو وُ اوس) موضوعی مربوط به عناصر طبیعی سو و محصولات کشاورزی است. زال موضوعی مربوط به پدیده‌های طبیعی است و اصل آن همان سو- آل می‌باشد. چیزی که با توجه به رنگ چهره و موهای آن همانند فرزندش رستم باید در ارتباط با نور و روشنایی باشد. سیمرغ موضوعی مربوط به رنگین کمان است. «سو- تو - بو» (سودابه) «کو- وُ - اوس» (کاووس) «تو- اوس» و خیل عظیمی از واژگان درگیر با این حماسه همگی دال بر این امر است که این حماسه در اصل موضوعی در ارتباط با پدیده‌های طبیعی بوده‌اند که بعدها اقوام شکارچی که فاقد بینش اسطوره‌ای بودند این اسطوره‌ها را مطابق با امیال خود به شکل حماسه در آورده‌اند و آن شأن اسطوره‌ای را از این عناصر ستانده‌اند و به موضوعات موهوم قومی مبدل ساخته‌اند.

اما فرضیهٔای دیگر گونه نیز در ارتباط با این اسطوره می‌توان عنوان کرد که بر این مبنا اسطورهٔ رستم و سهراب موضوعی در ارتباط با کشمکش متوالی نور و روشنایی با سیاهی، تیرگی و ظلمت می‌باشد که در نهایت بعد از کشمکش‌های پی در پی، این نور و روشنایی است که بر سیاهی پیروز می‌گردد. رستم سنبل روشنایی و سوهورآب سنبل تیرگی و سیاهی است و غلبهٔ نخست سهراب در اصل مربوط به موضوع صبح کاذب می‌باشد و غلبهٔ نهایی رستم بر سهراب تصویر و تصوری از صبح صادق و غلبهٔ نور و روشنایی بر تاریکی است. این اسطوره در اصل موضوعی مربوط به پدیده‌های طبیعی و شرایط جوی می‌تواند باشد.

با تأمل در تمامی جوانب و حواشی مربوط به این اسطوره متوجه می‌شویم همان گونه که اوغوز بر قاراخان غلبه می‌کند و تیرگی شبانه را از میان برمی دارد و همان گونه که زئوس کرونوس را از بین می‌برد تا نور و روشنایی جهان را در نوردد رستم به مثابهٔ سنبل روشنایی سهراب یعنی سیاهی را از بین می‌برد تا جهان از الطاف بی‌کران خورشید لبریز گردد. اما همان گونه که گفته شد این اسطوره در نوبت‌های متوالی از جانب اقوام موسوم به آریایی که از مرحلهٔ بدویت به مرحلهٔ مدنیت وارد نشده بودند مورد تطوّر و دگرگونی واقع شده است و حالتی مسخ گونه به خود گرفته است.

واژگانی که در آفرینش آنها «بو» نقش اول و برتر را دارد.

«بو» در ردیف ایزدان و ارواح موجود در طبیعت در بینش اسطوره‌ای بشر اولیه بوده است و نظر به جایگاه این عنصر موجود در هستی و به فراخور شأن وی، بشر نام او را بر روی هر جنسی از پدیده‌های طبیعی می‌گذاشت که فی‌الواقع نشأت گرفته از تصور انسان در این موضوع بود که شاکله وجودی آن پدیده یا برساخته از این ایزد و یا تأثیر آن در آفرینش یک پدیده بوده است و از همین جاست که می‌بینیم اعم از انسان‌ها، حیوانات، پرندگان، حشرات، درختان، کوه‌ها، رودها و مکان‌های دیگر در کرهٔ ارض مکانی برای حلول این ایزد محسوب می‌گردد که خویشتن را در واژگان متعددی منعکس می‌سازد. عنصر «بو» با ترکیب شدن با عناصر دیگر، واژگانی بسان «بوتو» «بوسو» «بوکو» «بومو» «بوقو» «بولو» «بورُ» «بواوس» «بوفو» «بونو» «بوجو» «بوهو» «بواو» «بویو» «بووُ» و «بوبو» را به وجود می‌آورد که در زبان‌های مختلف دنیا کاربورد دارند. این عنصر سپس با عناصر یازدهگانهٔ به وجود آمده در مرحلهٔ دوم زبان ترکیب شده و واژگانی بسان «بوآل» «بوآی» «بوکون» «بوآن» «بواین» «بوآه» «بوار» «بوآب» «بوآق» «بواوت» و «بواوم» را به وجود می‌آورد که در اینجا به ابعادی از بازتاب‌های اسطوره‌ای دیگر این عنصر که با ادغام با عناصر بیست وهفتگانه در واژگان خویشتن را باز می‌نماید؛ اشاره می‌کنیم.

بو – آل : شکل اصلی واژهٔ بال در معنی عسل در زبان تورکو

بو- بو- آل : شکل اصلی واژهٔ بابل، نام سرزمینی در بین النهرین که در تمدن بشری جایگاه ممتازی را دارا می‌باشد و در اثر تحولات آوائی «بوبول» به بابل تبدیل شده است. باید گفت که تکواژ «بال» خود یکی از عناصر اسطوره‌ای در بینش مردمان اولیه بوده است و این واژه و عنصر در السنه مردم دنیا ساری و جاری می‌باشد و در مناطق مختلف جغرافیایی، رودها، کوه‌ها و اسامی خاص آن را مشاهده می‌کنیم این واژه خود بر ساخته شده از دو عنصر «بو» و «آل» است که در ادامه مبحث بدان اشاره خواهیم کرد که تکواژ «بل» در آخر بابل خود مخفف همان واژه می‌باشد.

بو – اور- قو- اوس : نام منطقه‌ای در تورکوستان در دورهٔ باستان

بو- اوس- اوغلان : نام یکی از قهرمانان اسطوره‌ای در داستان‌های دده قورقود که به صورت «بوز اوغلان» قید شده است.

بو- اوس : مه در زبان تورکو

بو- قور- اوس : از خان‌های تورکوهای بلغار که به صورت بوقوریس نوشته‌می‌شود.

بو- کان : نام یکی از شهرهای غرب آذربایجان که بازمانده از تمدن کهن مانناها و اورارتوها محسوب می‌شود تکواژ دوم کلمه یعنی «کان» شکل دیگر واژهٔ «گون» است.

بو - آل- آق : نام یکی از خاقان‌های تورکو که بعد از مرگش، همسرش حکمدار گردید.

بو- قو- رُ : شکل اصلی واژهٔ بخارا از شهرهای تورکوها در کشور ازبکستان

بو- قو : از خاقان‌های امپراتوری گوگ تورکوها در سال ۷۱۶ میلادی

بو- کو : نام شهری در کشور اتیوپی در آفریقا که به صورت باکو نوشته می‌شود.

بو - آل- سو- آق : شکل اصلی واژهٔ بلژیک کشوری در اروپا

بو- کو : پایتخت کشور آذربایجان که به صورت باکو در آمده است.

بو- سو- آن- کو- سو : شکل اصلی واژهٔ «باسان کو سو» شهری در کشور آفریقایی زئیر

بو- سو- رُ : شکل اصلی واژه بصره نام یکی از شهرهای اراق

بو- قو : نام یکی از فرزندان اسطوره‌ای تورکوها که از درون درخت دنیا بیرون آمده است.

بو- آی : شکل اصلی واژهٔ بای و بی در معنی سرور و بزرگ در زبان تورکو

بو - اور- آق- سو- آل : شکل اصلی واژهٔ بروکسل پایتخت کشور بلژیک

بو- ار- سو – قو- آن : شکل اصلی واژهٔ برسغان یکی از شهرهای تورکوها در تورکوستان قدیم

بو - آل- کان : نام منطقه‌ای در اروپا تکواژ دوم یعنی «کان» شکل دیگر «گون» است.

بو - آل : نام کشیش مساوات طلب انگلیسی که در شورش وات تایلر شرکت داشت.

بو - اور- آق : نام مرکب پیامبر اسلام در شب معراج

بو - اور- آق : اسم مردانه در زبان تورکو

بو- سو- اوس : نام حاکم بلخ در قرن چهار پیش از میلاد که داریوش سوم را زخمی نمود و داریوش به خاطر همان زخم کاری هلاک شد.

بو - آل : اسم مردانه در اروپا که به شکل بِل نوشته می‌شود.

بو - آل- ار : Blair شهر بندری در جنوب خاوری سواحل آندمان

بو - آل- ایس- لاو : Boleslaw نام سه تن از شاهان لهستان

بو- آل- قور : از اقوام تورکو زبان که از قرون اولیهٔ میلادی در آسیای مرکزی زندگی می‌کردند.

بو- لو : نام استانی در شمال تورکیه

بو - آل- اوس : شکل اصلی واژهٔ بلوچ نام قومی در سیستان و بلوچستان

بو - اور- قو- اوس : استانی در شمال اسپانیا

بو - اور- قو- اوس : نام خلیجی در مدخل دریای سیاه و همچنین نام استانی در بلغارستان

بو – اور- نو : نام ایالتی در شمال نیجریه

بو - آل- آند : نام دو جزیره در ایالت زیلاند در جنوب باختری هلند

بو - اور- نو : نام شهری در کشور چک

بو - آل- قور- اوت : شکل اصلی واژهٔ بلگراد از شهرهای کشور صربستان

بو - آل – تو- آق : شکل اصلی واژهٔ بالتیک نام دریایی در اروپا

بو- آل : شکل اصلی واژهٔ بعل در اساطیر سوریه و فلسطین، کسی که قدرت و نظم شاهانه‌اش را در طبیعت استوار بخشید و از روز ازل با جریان‌های دریا و اقیانوس و غول‌ها نبرد می‌نمود و خانه‌اش را چنان بر فراز آسمان برافراشته بود که نشان دهندهٔ شهریاری او بود. وی خدای تندر و آذرخش و باران‌های زمستانی بود او که بر فراز ابرها قدم برمی‌دارد و مانند تموز بین‌النهرین ایزدی میرا و زنده شونده است و بخت آوری‌هایش همزمان با رویش گیاهانی که خود می‌پروردشان؛ در نوسان است. ر.ک. دانشنامهٔ اساطیر جهان، ترجمهٔ ابوالقاسم اسماعیل پور، ص ۱۹۶ حیوان خاص کیش بعل، گاو است و این خود نمایانگر قدرت باروری این ایزد است نویسندگان یونانی از پرستشگاه سواوس کوسویواوس نزدیک پلوزیوم آگاه بودند و سنگ نبشته‌ای در آنجا یافت شده که نام زئوس کوسویواوس در آن آمده است همسان شدن بعل ایزد توفان که برابر «هاسورا» است با سواوس ایزد برتر آسمان امری طبیعی بود.

بو - آل- نو- اوس : شکل اصلی واژهٔ بلونوس خدای آفتاب در میان سلت‌ها

بو- ار- اوس : از روستاهای شهرستان مشکین شهر که به صورت بارایس نوشته‌می‌شود.

بو - آل- آن : از روستاهای شهرستان کلیبر

بو - اور — کان : نام و عنوانی که تورکوهای اویغور به بودا داده بودند

بو - آل- داغی : نام روستایی در شهرستان گرمی دراستان اردبیل

بو- آل- اوس : از روستاهای اطراف شهرستان مشکین شهر دراستان اردبیل

بو - آل- ار- قو : نام روستایی در حوالی اورمیه

بو- آن- قور : از شهرهای آمریکا

بو- اور : طوفان در زبان تورکمن‌ها

بو - اور- قو — اوت : عقاب در زبان تورکمن‌ها

بو — قو : نام منطقه‌ای در آذربایجان در زمان آشوریان

بو- سو : شکل اصلی واژهٔ «بی‌سو» خدای تفریح و تفنن در مصر، خدای نگهبان و ساحری بود که نیروی اهریمنی را دور می‌کرد و مخصوصاً وظیفهٔ حفاظت از کودکان و مادران زائو را بر عهده داشت. برخی از مصر شناسان بر این باورند که اصل وی مصری نبوده زیرا گفته می‌شود که از سرزمین شرق عربستان یا بابل برداشته شده است. ر.ک. فرهنگنامه خدایان سومری. ص ۷۵

بو — سو : از اقوام و قبایل آفریقایی در کشور لوسوتوکه به زبان سوتو تکلم می‌کنند.

بو- تو- سو- آنا : نام کشوری در آفریقا در همسایگی آفریقای جنوبی و زیمباوه

بو- آن- قو- آل : نام منطقه‌ای در آسیای شرقی و همچنین نام قومی در این منطقه که به صورت بنگال در آمده است.

بو- اوس- گون - اوس : منطقه‌ای در اندلس به نقل از حدودالعالم که به صورت بسکونس نوشته می‌شود.

بو- آن- تو- اوس : نام اصلی و قدیمی دریای سیاه که به صورت «بونتوس» نوشته می‌شود.

بو- اوت- اوس : نام یکی از قبایل تورکو زبان اوس

بو- ار- اوس : شکل اصلی واژه بارس در تورکو به معنی پلنگ، واژهٔ بوریس در روس نیز فی‌الواقع همین کلمه است و همچنین کلمه بوروس در چینی و کلمه پاریس در یونانی و لاتینی و فرانسوی همگی یک کلمه هستند.

بو - آل- سو- یو- اوس : اسم زنانه در میان سرخ پوستان آمریکا

بو- او- نو- اوس- آی- رُ- اوس : شکل اصلی واژهٔ بواونوس آی رواوس پایتخت آرژانتین

بو – آل– قو– آن : شکل اصلی واژه بیلقان نام یکی از شعبه‌های اقوام تورکوی جلایری در زمان چنگیز و همچنین نام یکی از شهرهای آذربایجان

بو – اور– سین : نام یکی از سلسله‌های حکومتی سومریان

بو – اور– بور : از روستاهای اطراف اورمیه

بو – آل– آق : نام رودی در دورهٔ جنگ آشوریان و بابلیان که یک قسمتی از رود فورات بود.

بو– ار– آن– تو– اوس : شکل اصلی واژهٔ بارنتس نام دریایی در روسیه که بی‌شک با رودخانهٔ باران‌دوز در اورمیه هم‌ریشه می‌باشد و فی‌الواقع هر دو واژه با توجه به دیدگاه‌های اسطوره‌ای در ارتباط با آب، دریا و رودخانه ساخته شده‌اند.

بو – آل– آق : شکل اصلی واژهٔ بلخ شهری در افغانستان

بو – آل– آق : شکل اصلی واژهٔ بالیق در معنی شهر در زبان تورکو به نحوی که پکن پایتخت چین نام قدیمی‌اش خان بالیق بود و شهرهای دیگری نیز در تورکوستان وجود داشت که تورکوها نام بالیق بدان نهاده بودند از جمله بئش بالیق

بو – آل– آق : شکل اصلی واژهٔ بالیق در معنی ماهی در زبان تورکو با این توضیح که از عهد باستان ماهی در زمرهٔ اولین و پربرکت‌ترین و سهل الوصول‌ترین غذاهای مورد استفاده بشر بوده است.

بو– سو– تو– اوس : نام یکی از شهرهای قوم ماننا در آذربایجان

بو – اور– کو– نو– فو– سو : شکل اصلی واژهٔ بورکینو فوسو نام یک کشور آفریقایی

بو– لو – اوت : ابر در زبان تورکو، ابر در بینش مردم اولیه دارای وجاهت و شکوه بسیاری بوده است و به مثابهٔ اینکه زمین را بارور می‌سازد و با آمدن آن به صورت باران زمین طراوت و شادابی می‌یابد و زندگی و زایش دوباره طبیعت به نوعی به باران وابسته است پس از نکته نظر اسطوره‌ای به مثابهٔ امری مقدس تلقی می‌گردد و از همین منظر نیز عناصری در خور شأن و توجه در بوجود آمدن آن دخیل هستند و این عناصر همان «بو»، «لو» و «اوت» می‌باشند که صد البته در ساختار وجودی پدیده‌های دیگر نیز حضوری فعال دارند.

بو– لو – اوت : شکل اصلی واژه بُلد در معنی شهر و همان گونه که پیشتر گفتیم شکل جمع مکسر بر صورت مفرد کلمات مُرجّح است یعنی این شکل مفرد کلمه است که بعدها

بوجود آمده است و واژه بَلَد بر ساخته شده از واژه بُلد می‌باشد که شکل اصلی آن همان بو- لو- اوت است.

بو - آل- اوت : شکل اصلی واژهٔ بلوط، همان گونه که می‌دانیم درخت بلوط در زمرهٔ درختان اسطوره‌ای است و ارزش بنیادینی درنظر مردمان اولیه داشت و به نوعی توتم مردمان اولیه بوده‌است. در یک اسطورهٔ یونانی نخستین انسان‌ها از زمین زاده شدند و از میوه‌های درخت بلوط و عسلی که از درختان باری بود تغذیه می‌کردند باید گفت واژهٔ عسل در این اسطوره قابل تامل است چرا که در تورکو به عسل بال گویند که با تکواژ اول کلمهٔ بلوط یکی هستند.

بو- لو- اوت : خون در زبان انگلیسی همان گونه که گفتیم عناصر بو- لو- اوت در زمرهٔ عناصر تأثیرگذار در هستی محسوب می‌شوند و از همین منظر نیز قابل تقدس برای انسان اولیه بوده است و اشیا و پدیده‌های طبیعی در نظر انسان ماهیت و ذاتشان بر ساخته شده از عناصر و ارواح مقدس می‌باشد و «بو»، «لو»، «اوت» نیز همراه با سو، اوس، یو، نو، قو، مو، آل، جو، رُ، وُ، هو، او، در بوجود آوردن هر چیزی نقش خاص خود را ایفا می‌کنند و از حیث اینکه عدّه‌ای از مردم در یک جای دنیا بدان «خون» عدّه‌ای «قان» و عده‌ای «بولود» می‌گویند صرفاً به جهت ارزش اعتقادی و توتمی آنها می‌باشد یعنی انسان‌های اولیه همگی بدان یک کلمه اطلاق می‌کردند لیکن رفته، رفته نظر به اینکه عده‌ای چنین تلقی‌ای داشتند که به فرض در بوجود آمدن یک واژه چه عناصری دخالت دارند این اختلافات در اطلاق واژه بوجود آمد.

بو- آی- نو- اوس : شکل اصلی واژهٔ بوینواوز در معنی شاخ در زبان تورکو با این توضیح که واژهٔ بوینوز در تفکر اسطوره‌ای جایگاه خاصی دارد و حتی واژهٔ شاخ که در فارسی کاربورد دارد خود از سو- آق بر ساخته شده است.

بو - آل : واژه‌ای که در زبان تورکو برای نعمت و وفور و فراوانی بکار می‌رود.

بو - آل — تو- اوس : از الهه‌های بین النهرین که به صورت بال تیس قید شده است.

بو - آل — تو — اوس : خواهر همسر در زبان تورکو

بو - آل- آق : از رودهای جاری در کشور تورکیه که به صورت بالیق نوشته می‌شود.

بو - آل — آق : نام رودی باستانی در بین النهرین که به صورت بالیق نوشته می‌شود.

بو - آل- آق : به بچهٔ تازه متولد شدهٔ گاو در زبان تورکو گفته می‌شود.

بو - آل- آق : نام مردانه در زبان آلمانی

بو- قو- اوس : نام کوهی در شهرستان ملایر که به صورت بوقوش نوشته می‌شود.

بو- اوس : نام یکی از ایزدان اساطیری اقوام تورکو

بو- اوس- قان : نام یکی از رودخانه‌های معروف آسیای میانه

بو- اوس- اوت : در اساطیر دده قورقود نام قهرمانی که در بیشه زار توسط شیری بزرگ شد و بعدها تپه گوز را که از آمیزش یک انسان زمینی با یک پری آسمانی بوجود آمده بود و در بالای پیشانی‌اش صرفاً یک چشم داشت و جسم‌اش رویین تن بود و هیچ ضربه‌ای بر وجودش کارگر نمی‌افتاد در نبردی سهمگین شکست داد و نیزه‌ای را بنا به سفارش آشپزها در داخل چشم‌اش که تنها عضوی بود که رویین نبود فرو بورد.

بو- قو- قو- آی : از فرماندهان لشگر اویغورها در سال ۷۵۹ که از قبایل «بوفو» بوده است.

بو- قو : از اقوام و قبایل تورکو زبان

بو- قو- یو : از فرزندان آلتمیش بیلگه خاقان

بو - اور- سو : نام گیاهی در زبان تورکو

بو- قو : آهوی نر در زبان تورکو

بو - اور — لو : نام دخترانه در تورکو

بو- قو : شکل اصلی واژهٔ «بوقا» در معنی گاومیش در تورکو

بو — کو : دانا و دانشمند در تورکوی باستان

بو - آل — کو : نورانی و درخشان در تورکوی تاتاری

بو - آل — کور : آذرخش در تورکوی آناتولی

بو - آل — تور : نام یکی از تیره‌های تشکیل دهندهٔ تورکوهای آباکان

بو - آل- تور : شکل اصلی واژهٔ بالدر نام یکی از قهرمان اسطوره‌ای کشورهای اسکاندیناوی بالدر قهرمانی انسانی بود هر چند اشاره کرده‌اند که او فرزند یکی از ایزدان است و زنان مافوق طبیعی به او کمک کردند و خوراک مخصوصی به او دادند که از گوشت مار تهیه شده بود و او با خوردن آن در برابر جراحت‌ها مقاوم شد. بالدر در آرزوی ازدواج با دوشیزه «نونو» بود اما رقیبی جنگاور به نام «هوتوروس» داشت که او نیز برای طلب کمک نزد زنان مافوق طبیعی رفت. هوتوروس بنا به توصیه آنها به سرزمین سرما و ظلمت سفر کرد و شمشیر جادویی را از دست نگاهبانش میمین قواوس ربود این تنها

سلاحی بود که بالدر با آن کشته می‌شد. در نبردی ما بین بالدر و هوتوروس که ایزدان نیز در آن شرکت داشتند بالدر با شمشیر جادویی کشته شد. و «نونو» نصیب «هوتوروس» شد. بالدر پسر ایزد «اود- این» بود و «اود- این» هر چند ایزد مردگان بود اما نتوانست بالدر را از مرگ نجات دهد. شکست «اود- این» در این کار، سرنوشت او و همه خدایان «راگناروک» را رقم زد چون همهٔ ایزدان نابود شدند فانی شدن این ایزدان درخشان و سوگوار شدن کل مخلوقات جهان قویاً بیانگر خاطرهٔ یک کیش باروری است در این کیش آدم‌ها در مرگ ایزدان خود سوگواری می‌کردند. سوگواری آنان باعث می‌شد که این ایزدان از جهان مردگان برگردند تا بهار فرا رسد. ر.ک. دانشنامهٔ اساطیر جهان، ص ۳۹۶

بو - آل- اوس : شکل اصلی واژهٔ پلیس، این کلمه در معنی اصلی خود در زبان یونانی به مکان حکومتی در کنار شهر اطلاق می‌شد و فی‌الواقع نوعی ارک حکومتی بوده است و بعدها کسانی که در این مکان‌ها نگهبانی می‌کردند پلیس نامیده شدند.

بو – آل - آق : شکل اصلی واژه بالغ در زبان عربی این واژه در زبان اسطوره‌ای در معنایی دیگر کاربورد داشته است هر چند امروزه در معنی بزرگ شدن و رشد نمودن در زبان عربی می‌باشد.

بو - آل- سو- قو - آن : نام شهر و مرکز حکومت تورکوها در زمان محمود کاشغری که امروزه این شهر تحت سیطره چینی‌ها است.

بو- رو- سو- اوس : نام یک شخصی بابلی که روایت طوفان را نوشته است.

بو- سو- سو : شکل اصلی واژهٔ «بوساسو» شهری بندری در سومالی در خلیج عدن

بو- آق : نام شخص در زبان تورکوی باستان

بو - آل : نام یکی از شهرهای کشور سوایس

بو – آل - آن : نام جانوری نیمه وحشی و درشت اندام که در سرزمین‌های قبچاق یافت می‌شود شاخی به شکل کوزه و رو به بالا دارد که آب برف و باران در آن جمع می‌شود با زانو زدن ماده، نر از شاخ او آب می‌نوشد و با زانو زدن نر، ماده از شاخ او آب می‌نوشد. ر.ک. دیوان لغات تورکی محمود کاشغری ص ۲۵۰

بو - آل : در تورکو نوعی اسب را گویند.

بو- آل- سو- مون : شکل اصلی واژهٔ «بیل‌سومین»، فینیقی‌ها پیشرفت و حاصل خیزی را به آئون نسبت می‌دادند و او را کاشف میوه‌های نیکو می‌شمردند که از تبار «آئون» و «پروتوقونواوس»، «سونواوس» و «سونو» پدید آمدند که نخستین ساکنان فینیقیه بودند پس

خشکسالی درگرفت و آنان دست به سوی آسمان و به جانب خورشید فراز بوردند چه خورشید را ایزد و خداوندگار یگانهٔ آسمان می‌پنداشتند و آن را «بیل سو مین» می‌نامیدند که در نزد فینیقی‌ها به معنی خداوندگار آسمان و در نزد یونانیان برابر زئوس بود.

بو - آل- سو- آق : شکل اصلی واژهٔ «پالچیق» در معنی گل و لای از آنجایی که انسان بواسطه گل و لای و گل رس توانسته بود ابزار و آلات زیادی را بسازد به همین خاطر وسیله‌ای قابل ارزشمند و بلکه مقدس تلقی می‌گردید.

بو- او : نام همسر «نین قور- سو» در میان سومریان

بو- آل- کینگ : نام یکی از استان‌های کشور سوئد

بو - آل- اوت : کوهی در محدودهٔ شهرستان سقز بخش زیوه که به صورت بلوط نوشته می‌شود.

بو - آل- قور : کوهی در شهرستان مریوان بخش سرشیو که به صورت «بلکر» نوشته می‌شود.

بو- رُ- اوس- قو- رُ : نام کوهی در بخش سوموآی اورمیه که با اسکان یافتن اکراد در این منطقه امروزه به صورت بروژقورا تلفظ می‌گردد.

بو - آل- اوس : نام روستایی در شهرستان بیله سوار در استان اردبیل

بو - آل — کان :روستایی در شهرستان سلماس تکواژ دوم یعنی «کان» شکل دیگر واژهٔ «گون» است.

بو- آن : شکل اصلی واژهٔ پان خدای مزرعه، جنگل و جانوران در اساطیر یونان،

بو - آل- اوس- تان : نام روستایی در شهرستان سراب و همچنین نام روستایی در شهرستان اورمیه

بو - آل- سین : روستایی در شهرستان میانه در آذربایجان

بو - آل- سین : نام روستایی در شهرستان میانه بخش تورکمان چای دهستان براونان

بو - آل- لو- جو : روستایی در شهرستان میانه دهستان کندوان

بو - آل- قو- آن : روستایی در شهرستان هشترود چار اویماق که به صورت بلقان نوشته‌می‌شود.

بو- قو- یو : نام پسر التمیش خاقان اویغوری

بو - آل- قوس : نام زنانه در تورکو که به صورت بلقیس تلفظ می‌گردد.

بو – آل– اوس : شکل اصلی واژهٔ بالاش از سرکردگان اشکانی

بو – آل– آن– اوس : منطقه‌ای در حوالی شهرستان اورمیه که به شکل «بال آن اوش» نوشته می‌شود.

بو– آل– قوس : نام سلسله کوه‌هایی در استان زنجان که رود آی دوغموش از آن سرچشمه می‌گیرد. باید گفت که متأسفانه امروزه چنین طرز تلفی‌ای در میان مردم وجود دارد که این واژه از کلمه عربی بلقیس برگرفته شده است.

بو – آل– قو – آی : نام یکی از طوایف تورکمن

بو – آل– قاش : از دریاچه‌های موجود در قزاقستان که شکل واقعی آن بال – قو– اوس است.

بو – آل– سو– لو– اوس : از شهرهای واقع در کشور لهستان

بو– رُ– اوس : از شهرهای واقع در کشور سوئد

بو – هور : شکل اصلی واهٔ بحر خدای دریا در اساطیر آفریقا

بو– ار– سو– قو : نام کوهی در شهرستان نطنز

بو – اور– گون : نام کوهی در سمیرم ار شهرهای اصفهان

بو – آل– قو– رُ : نام کوهی در شهرستان برخوار و میمنه

بو– اوس– گون : کوهی در شهرستان دلفان

بو– ار– سو– لو– اوس : نام یکی از شهرهای کشور برزیل

بو– یو– سو : نام یکی از شهرهای کشور برزیل که به صورت بویاسو Boyasu نوشته می‌شود.

بو – آل– قو– مو– اوس : شکل اصلی واژهٔ «بیل گمیش» از قهرمانان اسطوره‌ای در میان سومریان

بو– اوس– آی : در میان اقوام تورکو زبان قزاق نام پدر قوراوغلو می‌باشد و نام مادر وی نیز در میان قزاق‌ها «آی سو لو» است.

بو– یو– ار : نام دریاچه‌ای در مغولستان

بو – آل– این– قور : نام رودخانه‌ای در استرالیا

بو –آل– آن– قو : شکل اصلی واژهٔ پلنگ که به شکل «بال آنق» و پلنگ درآمده است.

بو – آل– او– وُ : شکل اصلی واژهٔ بالو نام روستایی در حوالی اورمیه

بو- آل- تور- لو : نام روستایی در حوالی شهرستان اورمیه، همان گونه که گفته شد «لو» در اصل یکی از عناصر اسطوره‌ای می‌باشد و در آخر کلمات بر خلاف نگاه امروزی پسوند نیست.

بو- یو- او- هو : فرزند یکی از دوستان چنگیز که چنگیزخان دختر خود را بدو داد.

بو- تو : از پادشاهان مغول در سال ۱۲۲۷ میلادی

بو- قو- یو: نام شهری در فیلیپین

بو- اوس- آی- ماه : نام شهری در لیبی در آفریقا

بو- ار- آق- سو : کوهی در شهرستان دزفول که به صورت «برال اک سو» نوشته می‌شود.

بو- رُ- نو : اسم مردانه در آمریکا

بو- آی- کان : از روستاهای اطراف فیروز آباد که به صورت بای کان نوشته می‌شود.

بو- فو : نام یکی از قبایل تورکو زبان.

بو- اوس- کان : از روستاهای اطراف کازرون شکل اصلی آن «بو- اوس- گون» می‌باشد.

بو- اوس- ار : از روستاهای اطراف داراب در استان فارس که به صورت بوزار نوشته می‌شود.

بو - آل- قور- اوس : از روستاهای اطراف شهرستان ایذه که به صورت بلگرس نوشته می‌شود.

بو- قور : از روستاهای اطراف لردقان

بو- یو- اوس : شکل اصلی واژهٔ بیوض نام روستایی در کنار رودخانهٔ کارون در پایین اهواز، همچنین نام یکی از اقوام تورکو که به صورت پویوس نوشته می‌شود این واژه با کلمهٔ پاییز هم ریشه است و فی‌الواقع کلمهٔ پاییز هم در اصل «پویواوس» است.

بو- قو- لو : نام شهری در آمریکا

بو- کو- مو : نام شهری در کانادا

بو- رُ- سو : نام رودخانه‌ای در اطراف شهر تاشکند از شهرهای تورکوها در اوزبکستان

بو- سو- اوس : نام یکی از شهرهای آسیای میانه در دورهٔ داریوش در حوالی بلخ

بـو- اوس : شـکل اصـلی واژهٔ «بـوز» در تورکـو کـه بـه جهـت سـفت و سـختی و درخشندگی‌ای که در یخ موجود است بدان« بواوس» گویند.

بو - اور- اوس- قو- رُ : نام کوهی در نزدیکی روستای بند در بخش سومای اورمیه

بو- قو : کوهی در محدودهٔ شهرستان جیرفت که به صورت «باغو» درآمده است.

بو- آنا : اسم قدیم شهر وان در تورکیه

بو- مو- تو- اوس : اسم قدیم رودخانهٔ بهدینان است کـه در نزدیکـی دجلـه بـه زاب بزرگ می‌ریزد. ر.ک. تطبیق لغات ص ۸۶

بو- رُ- تو- اوس : اسم باستانی شهر بیروت که به صورت «بری توس» قید شده است.

بو- قور- اوت : شکل اصلی واژهٔ بُقراط از حکیمان یونانی وی بر این عقیـده بـود کـه وجود انسان متشکل از عناصر آب، هوا، آتش و خاک می‌باشد و هـر کـدام ایـن عناصـر در وجود انسان بیشتر باشد ویژگی خود را بر آدمی القاء می‌کند، که دقیقاً از نظـر مـا سـاخت واژگان بشر نیز بر این منوال عمل می‌کند یعنی در هر واژه‌ای که یکـی از عناصـر بـر دیگـر عناصر غلبه داشته باشد شروع واژه با آن عنصر است مثلاً اگـر خـود واژهٔ بوقـوراوت را در نظر بگیریم چون «بو» عنصری مرجح بر دیگر عناصر است پـس ایـن واژه بـا «بـو» شـروع می‌شود.

بو- ار : نام شهری در آفریقای مرکزی

بو -آل – اوس : نام شهری بندری در اسپانیا که به صورت پال – اوس در آمده است.

بو- لو- وُ : نام کشوری در آمریکای جنوبی که به صورت بولیوی قید مـی‌شـود لـیکن اصل آن همان «بو- لو- وُ» است همان گونه که نام جزیره‌ای در اندونزی بدین شکل یعنـی «بولووُ» می‌باشد.

بو- سو- ماه : نام گروه قومی که در ایـالات سـوماترای جنـوبی در انـدونزی زنـدگی می‌کنند.

بو- سو- قو- اوت : نام یکی از قبایل اویغورهای تورکو زبان

بو- آل – نو – اوس : شکل اصلی واژهٔ بالانوش نام منطقه‌ای در اورمیه

بو - آل – نو – اوس : نام خدای خورشید در میـان سـلت‌هـا، ایتالیـایی‌هـا، گـل‌هـا و اسپانیایی‌ها

بو- قور : شکل اصلی واژهٔ بقر در معنی گاو در زبان عربی

بو - آل- اوس : نام بندری در جنوب غربی سوماترا

بو- آل- آن : نام روستایی در نزدیکی امامزاده در اورمیه از شهرهای آذربایجان

بو- مو- کو : نام یکی از کشورهای آفریقایی که از شهرهای مهم آن می‌توان به سوقو، سیکاسو و کایس اشاره کرد.

بو- اوس- لو : روستایی در حوالی شهرستان اورمیه که به صورت «بزلو» نوشته می‌شود.

بو - آل : رعد و آذرخش در اساطیر آشور و بابل

بو- قو- سو- اوس : اسب بال دار در اساطیر یونانی

بو - آل- آق : چشمه در زبان تورکو

بو - آل- آق- سار : نام شهری در کشور سومالی در کنار خلیج عدن

بو- سو- بو- لو : از شهرهای کنگو (گون- قو) در آفریقا

بو- آن- قو : از شهرهای کشور کنگو در آفریقا،

بو- سو : از شهرهای کشور چاد در آفریقا

بو- آن- قو- سو : از شهرهای آفریقای مرکزی که به صورت «بان قاسو» در آمده است.

بو- سو- مو : از شهرهای کشور بورکینوفوسو در آفریقا

بو- بو- دیولا- سو : از شهرهای کشور بورکینوفوسو در آفریقا

بو- سو : از شهرهای کشور برزیل که به صورت «پاسو» در آمده است.

بو- سون- قو : از قبایل کشور کنگو در آفریقا

بو — اور — تو — اوس : شکل اصلی واژهٔ **Bartez** اسم مردانه در اروپا، عناصر بیست وهفتگانهٔ اولیهٔ بشر با توجه به بینش اسطوره‌ای با ادغام شدن در هم واژگانی در ارتباط با هستی را رقم زده‌اند که واژگان بورتوس، مورتواوس، قورتوس، سورتوس، فورتوس، تورتوس، یورتوس، هورتوس، اوس‌توس، جورتوس، لورتوس، اورتوس، وُرتوس، رُرتوس، نورتوس، کورتوس، آب توس، اوت‌توس، ارتوس، آه‌توس، گون توس، آی‌توس، آق‌توس، این توس، آن‌توس، آل توس از آن جمله‌اند که هر کدام این واژگان نیز دوباره می‌توانند با عناصر اولیه ترکیب شده و باز کلمات نوینی ابداع کنند بر فرض با آمدن«سو» بر سر «آن‌توس» واژهٔ «سانتوس» حاصل می‌شود و یا با آمدن «مو» بر سر «آل‌توس» واژهٔ «مالتوس» بدست می‌آید و این چرخه تا بی‌نهایت می‌تواند ادامه یابد و واژگان بی‌شماری را ایجاد کند.

بو – تور : اسم مردانه در زبان تورکو همچنین شکل اصلی واژهٔ پاتر در معنی پدر در زبان یونانی ؛ همان گونه که گفته شد انسان بعد از به وجود آوردن شانزده نوع از واژگان در زبان خویش جهت گسترش دایرهٔ واژگانی خود، به ترکیب نمودن این عناصر پرداخت و از این رهگذر خیل عظیمی از واژگان را در زبان خود خلق نمود بر فرض با ادغام «تو» و «اور» کلمهٔ «تور» را به وجود آورد پس واژهٔ «تور» در معنی روشنایی و آتش خود به کلمه‌ای مستقل تبدیل گردید و النهایه انسان اولیه در راستای بسط و گسترش زبان خود با ترکیب نمودن این واژه یعنی «تور» با شانزده عنصر اولیهٔ زبان خود کلمات جدیدی را ابداع نمود بر فرض کلمات «سوتور» شکل اصلی واژهٔ ستور در معنی چارپا در زبان عربی، همچنین شکل اصلی روز شنبه در زبان انگلیسی، همچنین نام روز یک شنبه در تورکو و همچنین شکل اصلی واژهٔ ساتور در معنی چاقو همچنین شکل اصلی واژهٔ شتر؛ «قوتور» اسم مردانه در تورکو و همچنین نام چندین روستا در آذربایجان و همچنین شکل اصلی واژهٔ غدیر نام مکانی در عربستان که در آنجا پیامبر اکرم(ص) حضرت علی (ع) را بنا به تکلیف الهی به جانشینی خود بر گزید و همچنین شکل اصلی واژهٔ گادار نام رودخانه‌ای در شهرستان نقده و همچنین شکل اصلی واژهٔ قاطر در زبان تورکو و همچنین شکل اصلی واژهٔ قطر نام کشوری و همچنین«قوتور» نام یکی از کودکانی که در اساطیر تورکوها از درخت دنیا متولد شده بود «موتور» شکل اصلی واژهٔ مادر در زبان انگلیسی و همچنین شکل اصلی واژهٔ «مطر» در معنی باران در عربی «فوتور» شکل اصلی واژهٔ پدر در انگلیسی، همچنین شکل اصلی واژهٔ فتور در معنی سستی در زبان عربی که بی‌شک در زبان اسطوره‌ای دارای معنی دیگر گونه بوده است «نوتور» شکل اصلی واژهٔ نادر اسم مردانه در تورکو و همچنین در معنی طبیعت در زبان فرانسه و در معنی زادن در زبان لاتینی و همچنین شکل اصلی سرزمین هلند در زبان انگلیسی و همچنین شکل اصلی واژهٔ «نوتورتوم» از شهرهای هلند، «وُتور» شکل اصلی واژهٔ آب در زبان انگلیسی، همچنین شکل اصلی واژهٔ «وتر» در زبان عربی «گون تور» شکل اصلی واژهٔ «قان تور» نام یکی از قهرمانان اسطورهٔ دده قورقود، «آی تور» اسم مردانه در زبان تورکو، «آق تور» شکل اصلی واژهٔ هکتور در اساطیر یونان، «اوس تور» شکل اصلی واژهٔ استر نام شخص در فلات ایران باستان و همچنین شکل اصلی واژهٔ اشتر در عربی و همچنین شکل اصلی واژهٔ اژدر اسم شخص در تورکو و نیز در معنی مار و همچنین نام مکان(استر آباد) همچنین نام چارپایی،

«توتور» شکل اصلی واژهٔ دادار در معنی خداوند همچنین واژهٔ «لوتور» شکل اصلی واژهٔ لوتر اسم شخص در انگلیسی همگی بر اساس یک قاعدهٔ کلی اسطوره‌ای ساخته شده‌اند.

بور – سین : از فرمانروایان اور در سرزمین سومر پدر سوسین

بو – قو – تو : نام سرزمینی در بین النهرین که تحت سیطرهٔ آشور بود.

بو – تو – رُ – اوس : شکل اصلی واژهٔ پطرس اسم شخص در اکثر زبان‌ها

بو – آل : شکل اصلی بول در معنی گاو نر در زبان انگلیسی

بو- یو- اوس : شکل اصلی واژهٔ پاییز

بو – قو – تو : نام پایتخت کلمبیا

بو – قو – اوس : یخ در زبان یونانی، که اگر تکواژ دوم یعنی «قو» را برداریم واژهٔ بوز می‌ماند.

بو – کو : شکل اصلی واژهٔ باکو نام زنانه در میان زنان بومی آمازون در برزیل

بو – تو – اوس : پسر پوزئیدون در اساطیر یونان

بو – نو – اوس : درد در زبان یونانی که تکواژ اول یعنی «بو» به «پ» بدل شده است.

بو - اور – نو – سو – اوس : شکل اصلی پارناسوس نام یکی از کوه‌های معروف یونان

بو – سو – مو : نان در زبان یونانی که بی‌شک از زبان بومیان یونان به زبان هلنی‌ها به همراه خیل عظیم واژگان دیگر وارد شده است که اگر تکواژ اول را برداریم واژهٔ «سومو» خواهد ماند که در تورکو در معنی نان می‌باشد. فی‌الواقع بنا به تفکر اسطوره‌ای، ساختار کلمه در میان مردمان اولیه چنین روندی را طی کرده است که عده‌ای وجود آن را شکل یافته از عناصر «سو» و «مو» بدانند و عده‌ای دیگر آفرینش آن را به خدایان «بو»، «سو» و «مو» نسبت دهند.

بو – تو – اوم : مرکز جمهوری خود مختار آجارستان

بو – اور – تو – اور : نام دیگری که بر تورکوهای آلتای اطلاق می‌گردد.

بو – قو : نام مردانه در تورکو

بو- تور – این : نام یکی از فرماندهان روسی در جنگ‌های مسلمانان قفقاز با قوای روس؛ که بی‌شبهه یا این شخص در زمرهٔ تورکوهای سرسپرده‌ای بوده است که تحت‌الحمایگی روس‌ها را پذیرفته بود و یا این واژه در ردیف صدها لغت تورکو است که

وارد زبان روسی شده است. این توضیح را نیز باید افزود که با قدم گذاردن روس‌ها به سرزمین‌های تورکوها در قرن نهم میلادی با زور و نیرنگ قسمت پهناوری از سرزمین‌های تورکوها را تحت سیطرهٔ خود درآوردند و برای خود در قلب سرزمین‌های تورکوها کشوری را به وجود آوردند که به تبع این امر بخش گسترده‌ای از فرهنگ و زبان تورکوها را نیز اخذ نمودند به نحوی که امروزه زبان روسی مملو از واژگان تورکو است.

بو – کو : نام یکی از قبایل مغول

بو – تو : نام شخص در میان تورکوهای چچن

تو – بو – رُ – سو : شکل اصلی واژهٔ «ناپیراسو» نام یک ملکهٔ ایلامی

بو – آل : (بال) نام یکی از فرمانروایان خزر

بو – تو : نام یکی از فرمانروایان مغول

بو – اور – تو – لو – مو – رُ – سو : (بورتولومورُسو) نام شخصی ونیزی که در زمان اوزون حسن به آذربایجان آمده بود.

بو – لو : یکی از فرمانروایان خزرها که برای اولین بار دین یهود را در میان خزرها رایج کرد.

بو – قو – اوس : نام رشته کوهی در داغستان

بو – کو : فرزند تولو نوهٔ چنگیز

بو – تو : از نوادگان چنگیز

بو – تو : شکل اصلی واژهٔ بودا

بو – قو : از پادشاهان قدیم اویغور

بو – تو : از شهرهای مصر و دارای هاتف لتو

بو – کون : نام شخص در میان اوزبک‌ها در زمان مغول‌ها

بو – سین : نام شخص در زمان هلاکوخان

بو – لو : نام نوعی ماهی در خلیج فارس

بو – قو – آل : نوهٔ چنگیز پسر جوجو

بو – کون : شکل اصلی بوکان نام منطقه‌ای در ولایت قزوین در زمان مغول‌ها

بو – کون : شکل اصلی باکون نام منطقه‌ای در استان فارس

بو – بو : نام قومی در آفریقا که در منطقهٔ بوبوتویولوسو ساکن هستند.

بو – جو – قور : از فرماندهان هولوکو که وی را در فتح بغداد یاسا کرد.

بو – قو : خدا در زبان روسی

بو – آل – کون : (بالکان) نام دو منطقه در حواشی خزر یکی در کشور تورکمنستان و دیگری در تورکمن صحرا

بو – آل – اوس – کون : از نام‌های باستانی نواحی مغان در آذربایجان

بو – آل – قو – اوس : شکل اصلی بالخاش نام سرزمین و دریاچه‌ای در تورکوستان

بو- آل – اوس : (بال اوس) نام قومی در آذربایجان که با انوشیروان پادشاه ایرانی به جنگ پرداختند.

بو – اور – تو : شکل اصلی بردع از شهرهای آذربایجان

بو – اور – نو – بور – یاش : نام یکی از فرمانروایان سومر

بو – سو – اور : نام یکی از خدایان سومر

بو – تو : budo انگور در زبان ژاپنی

بو – تو : buto خوک در زبان ژاپنی

بو – آل – سین : (بال سین) از شاخه‌های رودخانهٔ شهرچای در هشترود

بو – نو : از شاخه‌های رود شهرچایی در بستان آباد

بو – این : از شاخه‌های رودخانهٔ زنجان در سلطانیه

بو – اوس – ماق : (باشماق) از شاخه‌های فصلی رود گامیشه در شهر سقز

بو – سو – اوم : خدا و فرزند آسمان در میان آشانتی‌ها از قبایل آفریقا

بو – سو – مو – رُ : bosomuru در اساطیر آشانتی‌ها از قبایل آفریقایی آمده است که در روزگاری مردی و زنی از آسمان فرود آمدند و یک مرد و زن از زمین به بالا رفتند از جانب خدای آسمان یک اژدها مار نیز آمد که لانهٔ خود را در رودی به نام بوموسورُ ساخت در آغاز این مردان و زنان تمایلی به فرزند زایی نداشتند و آبستنی و تولد در آن روزگار ناشناخته بود روزی اژدها مار از آن دو پرسید که آیا آنان دارای فرزندی هستند و هنگامی که پاسخ منفی آنان را شنید مار گفت موجب بارداری زن خواهد شد سپس به آن دو گفت که رو در روی یگدیگر قرار گیرند بعد به درون رود پرید بالا آمد و با ادای کلمهٔ کواوس کواوس روی شکم آنان آب رود را پاشید بعد به آنان گفت که به خانه بازگشته و دراز بکشند زن باردار شد و نخستین فرزند را به دنیا آورد که بوموسورُ را به عنوان «نوتورُ»

یعنی روح پدر پذیرفت که هر فردی این روح را به فرزند خود انتقال می‌دهد. (اساطیر و ادیان مشهور جهان، ریچارد کاوندیش، ترجمهٔ رقیهٔ بهزادی ص۳۷۹)

بو – کو : buki اسلحه در زبان ژاپنی

بو – آل – تو – اوس : نام یکی از پادشاهان مصر

بو – اور – اوس : (باراوژ) از روستاهای اورمیه در باراندوز چای

بو – سو – اوس : نام منطقه‌ای که مسعودی در مروج الذهب بدان اشاره کرده است.

بو – آل – تور – قو : روستایی در اورمیه در بخش سومای

بو – لو – اوس : روستایی در مشکین شهر از شهرهای آذربایجان

بو – اور – سو – نو : از پادشاهان بنی‌اسرائیل

بو – آل – قور : نام یکی از اقوام تورکو که به صورت بولقار در آمده است.

بو – اوس – گون : شکل اصلی واژهٔ بوزگان نام شهری در ولایت جام

بو – آل – قور : (بال قور) روستایی در صومعه سرا از شهرهای گیلان

بو – آل – اوس – تو : نام یکی از فرمانروایان سومر

بو – آی – کو – نور : نام منطقه‌ای در قزاقستان

بو– آل– قور : نام روستایی در اشنویه از شهرهای غرب آذربایجان

واژگانی که در آفرینش آنها «فو» نقش اول و برتر را دارد.

نام یکی از خدایان و ایزدان بشر اولیه که بنا به وجاهت و شأن این خدای، همواره از جانب انسان مورد تقدس واقع شده است و با توجه به بینش اسطوره‌ای انسان که تصورش بر این امر مبتنی بود که الهگان و خدایان در آفرینش و ذات و ماهیت هر چیزی نقش خاص خود را دارند پس نام خدایگان و ایزدانی را که روحشان در وجود هر چیزی دخیل بود، بر روی آن شیء می‌گذاردند این عنصر نیز با عناصر شانزده‌گانه ترکیب شده و باعث شکل گیری واژگانی از قبیل «فوتو» «فوکو» «فولو» «فوجو» «فوسو» «فواوس» «فورُ» «فوبو» «فوهو» «فونو» «فویو» «فومو» «فواو» «فوقو» «فووُ» و «فوفو» می‌گردد و سپس با به وجود آمدن واژگان مرکب یازدهگانه باعث به وجود آمدن واژگانی بسان «فواور» «فوآق» «فوار» «فواوت» «فوآی» «فوکون» «فوآه» «فوآل» «فواین» و «فوآب» می‌گردد و النهایه این عنصر با ترکیب شدن با عناصر بیست و هفتگانه واژگان زیر مجموعهٔ خود را ابداع می‌نماید که در همین راستا به مواردی چند اشاره می‌کنیم.

فو- کو- رُ : نام سرزمینی در قلمرو سیبری بالاتر از دریای سیاه

فو- جرد : نام یکی از روستاهای دهستان دستجرد در شهرستان قم

فو- لو- بو- اوس- وُ - قوم : در لغت عبری به معنی شهرالملک است و به این اسم در حوالی «سولواوس» بود. که دجله و فورات را به هم وصل می‌نمود. ر.ک. تطبیق لغات ص ۱۰۹

فو- نو : نام کوهی در محدودهٔ شهرستان بندرعباس بخش فین که به صورت فینو درآمده‌است.

فو- ار- سو : کوهی در شهرستان هشترود که به صورت «فرزو» نوشته می‌شود.

فو - اور — تو — اوس : شکل اصلی واژهٔ فردوس

فو- گون : از شهرهایی که «سوقوتو» فرمانده مغول‌ها از دست چینی‌ها رها نمود و تحت سیطره خود در آورد.

فو- ار- سو : شکل اصلی واژهٔ «فرسو» نام کوهی در شهرستان هشترود بخش چاراویماق

فو- من : نام یکی از شهرهای استان گیلان

فو- سو : نام درخت مقدس که در جایی از دریای شرق که خورشید برمی‌آید؛ رشد می‌کند معمولاً به همین سبب این اسم برای نامیدن کشور ژاپن که در شرق قرار دارد مورد استفاده قرار می‌گیرد. ر.ک آسوکا و پارس ص ۷۵

فو- مو- رو : از اقوام جزایر بریتانیا، نخستین قومی که در بریتانیا سکنی گزیدند که از شمال آفریقا و اسپانیا به آن جا آمده‌اند.

فو- ار- آق- سو- اوس : شکل اصلی واژهٔ فریک سو- اوس، روزگاری سرزمین «اورکومن» دچار خشکسالی و قحطی وحشتناکی شد «آتاماس» تصمیم گرفت نمایندگان خود را به دلف بفرستد تا از سروش آپولون چاره‌جویی کند. «این او» همسر دوم آتاماس که از فرزندان همسر نخستین او یعنی «فریک سو اوس» و «هله» بیزار بود فرستادگان را تطمیع کرد و آنها اعلام داشتند که برای فرو فرستادن خشم ایزدان قربانی کردن «فریک سو اوس» ضروری است؛ «فریک سو اوس» همراه خواهرش «هله» سوار بر قوچ بالدار از آن جا گریختند.

فور- تو- نو : در یونان ایزد بانوی بخت کور و تصادف است. او بر تمام رویدادها نظارت دارد و از توان کامل بر سرنوشت مردم برخوردار است. امروزه در تورکو به گرد و غبار وحشت‌انگیز «فیرتانا» گفته می‌شود.

فو- بو- اوس : فرزند ایزد بانو آفرودیت تجسم ترس است.

فو- کو- اوس : پسر اثاک و یکی از پریان به نام پساماته در یونان بود.

فو- لو- اوس : نام یکی از سان تورهای خردمند که به دست هراکلس ناخواسته کشته شد.

فو- نو- اوس : پسر زئوس ایزد چشمه‌ها و آب های روان

فو - اور — تو : نام منطقه‌ای در حوالی قم

فو — اور — آی : شکل اصلی واژهٔ جمعه در زبان انگلیسی

فو- نو- اوس : یکی از کهن‌ترین ایزدان در مذهب رومیان، او پسر پیکو اوس و نوهٔ سارتون بود. او با جنگل‌ها، کشتزارها و آب های زلال مأنوس بود و حامی کشت و نگهبان گله‌ها بود.

فو- نو- اوس : شکل اصلی واژهٔ فانوس در معنی چراغ در تورکو

فو- نو- اور : شکل اصلی واژهٔ فنر در معنی چراغ در تورکو

فو - اور — اوت : شکل اصلی واژهٔ فورات نام رودی در اراق

فو - اور – آب : شکل اصلی واژهٔ فاراب از شهرهای تورکوها در آسیای میانه، زادگاه دانشمند نامدار تورکو، فارابی

فو - اور- آن : شکل اصلی واژهٔ «فران» نام دخترانه در تورکو و همچنین نام شخص در انگلیسی

فو - اور – مان : شکل اصلی واژهٔ فرمان اسم مردانه در تورکو

فو – کو – یو : از شهرهای باستانی در یونان

فو – مو : نوعی میمون در آفریقا

فو : روستایی در اصفهان

فو – اور – بو – نو – اوس : از پادشاهان بابل

فو - اور – آه : شکل اصلی فراه نام یکی از ولایات افغانستان

فو – اوس : نور در زبان یونانی

فو- ار- آق : شکل اصلی واژهٔ «فریک» نام دخترانه در تورکو

واژگانی که در آفرینش آنها «لو» نقش اول و برتر را دارد.

«لو» به عنوان یکی ازایزدان و عناصر ماورای طبیعی در بینش اسطوره‌ای بشر اولیه شناخته می‌شده است که می‌توانست بنا به شأن اسطوره‌ای خود تأثیرات به سزایی در زندگی انسان ایفا نماید و از همین روی در نزد انسان، تقدس ویژه‌ای داشته است و به جهت تکریم شأن اسطوره‌ای و الهی این عنصر وی همواره یاد و خاطر او را عزیز داشته است و نام او را بر روی هر پدیده و شیء‌ای می‌گذاشت «لو» با عناصر شانزده‌گاه ترکیب شده و واژگانی بسان «لوسو» «لواوس» «لوکو» «لوتو» «لومو» «لوبو» «لورُ» «لووُ» «لوقو» «لوفو» «لوهو» «لویو» «لومو» «لواو» و «لوجو» و «لولو» را به وجود آورده است وسپس با ترکیب شدن با واژگان مرکب در مرحلهٔ دوم زبان، سبب به وجود آمدن واژگانی بسان «لوکون» «لوآی» «لواین» «لوآن» «لوآل» «لوآق» «لوآب» «لواور» «لوار»، «لوآه» و «لواوم» شده است و سپس با ادغام این عناصر بیست وهفتگانه واژگان زیر مجموعهٔ خود را ساخته است که موارد ذیل در زمرهٔ پدیده‌هایی هستند که عنصر «لو» در شکل گیری آنها نقش اول را دارد.

لو- قو- نو : نام یکی از شهرهای کشور سوایس

لو- رُ : (شیرین): نام روستایی در شهرستان سلماس

لو- وُ- آن : از رودهای فصلی در شهرستان تبریز و همچنین نام رودی در زنجان

لو- آند : از کوه‌های واقع در حومهٔ اورمیه در بخش نازلو

لو- لو- یو- تو- آی : نام سرزمینی در سرحد چین و تورکوستان که بعدها چینی‌ها آن را ضمیمهٔ خاک خود کردند.

لو- سو- آن : از شهرهای کشور سوایس که به صورت لوزان نوشته می‌شود و پیشتر گفتیم که «ز» مخفف «سو» می‌باشد که براثر چکش کاری‌های زمانه بدین شکل درآمده است.

لو- سو- آن : ماری اسطوره‌ای در میان تورکوهای آلتایی که «اوجیروانی» خدای مغولی به شکل عقاب فرود می‌آید و در اقیانوس آغازین به مار «لوسون» حمله کرده در اطراف کوه «سومر» سه بار آن را زخمی می‌کند و سرانجام سرش را لِه می‌کند. ر.ک شمنیسم، میرچا الیاده ص۴۰۷

لو- اوس : (لائوس) کشوری در جنوب خاوری آسیا میان چین و ویتنام و کامبوج

لو- اوت : شکل اصلی نام یکی از پیامبران که به صورت لوط نوشته می‌شود با این توضیح که «اوت» در معنی خورشید می‌باشد.

لو-گون : نام بلندترین کوه واقع در کشور کانادا که به صورت logan نوشته می‌شود.

لو- قو- تو : دریاچه‌ای در مرز با سوایس و ایتالیا

لو- لو- بو : نام قومی در عصر باستان در فلات ایران

لو- آن- قو : (لنگو) کوهی در شهرستان جاسک دهستان«سومرک»

لو — قور : از نواحی اطراف کابل در افغانستان که به صورت «لوگر» در آمده است.

لور : از روستاهای اطراف اورمیه

لو- سو- آن- لو : از روستاهای اطراف اورمیه که به شکل «لشنلو» در آمده است.

لو- مو- سو : موجودی با سر انسان و بدن گاو یا شیر و بال عقاب در بین النهرین

لو- قو- اوس : نام یکی از خدایان سلتی

لو- جو- ار : کوهی در شهرستان اسد آباد که به صورت «لوجار» نوشته می‌شود.

لو — کو : خدای گیاهان در میان «وُدُ»ها (وُ تو) در هائیتی

لو- سو- یو : اسم مردانه در آمریکای جنوبی

لو- قو- اوس : نام یکی از شهرهای کشور نیجریه

لو- قو- آل : نام یکی از شهرهای کشور نیجریه

لو- قو- آل : شکل اصلی واژهٔ «لوگال» نام یکی از پادشاهان سلسلهٔ اوروک در سومر

لو- آن- قور : نام نوعی میمون

لو- سو- یو- آن : شکل اصلی واژهٔ «لوسوین» اسم مردانه در انگلیسی

لو- اوس- بال - آن — کو- اوس : نام شهری در آرژانتین

لو- اوت : شکل اصلی واژه لات از بت‌های اعراب دورهٔ جاهلی بوده است، هردوت می‌گوید که آشوری‌ها آفرودیت را میلیت‌تا می‌نامیدند، اعراب او را «آلی لات» و پارس‌ها میترا می‌گویند. به عقیدهٔ محققان جدید «لات» از خدایان مؤنث بابلی و دختر بعل و خواهر منات و ایشتار بوده است. بنابر عقیده استرابون و سیفانیوس، لات در نزد نبطیان خدای خورشید بوده است و عربان او را از آنها گرفته اند.ر.ک جامعه شناس دینی صص۱۵۹-۱۵۸

لو- سو : نام یکی از شهرهای آنگولا در آفریقا

لو — سو — تو : کشوری در درون جمهوری آفریقا

لو-گون : نام یکی از شهرهای نروژ

لو- ار : از رودهای جاری در فرانسه

لو- قو- اوس : نام یکی از شهرهای پرتقال که به صورت Lagos نوشته می‌شود.

لو - قو- رُ – نو - یو : از شهرهای کشور اسپانیا

لو- قو : از شهرهای پرتقال

لو- اوس- نو : از شهرهای اسپانیا که به صورت Lucena نوشته می‌شود.

لو- رُ : اسم زنانه در زبان انگلیسی

لو – اور : نام روستایی در شهرستان میناب

لو - اور – آن : نام روستایی در بندر جاسک هورموزگان

لو – قو – آن : نام مردانه در انگلیسی

لو: اژدها در زبان چینی

لو – قو – ار : نام مردانه در انگلیسی

لو – اوس – آن : نام روستایی در شهرستان مهران که به صورت لوزان در آمده است.

لو – مو – ار : نام روستایی در شهرستان شیروان که به صورت لومار در آمده است.

لو – مو – ار : روستایی در رضوان شهر گیلان که به شکل لومیر در آمده است.

لو – این : از شاخه‌های رودخانهٔ مزدقان در ساوه

لو – مو – ار : نام روستایی در شهرستان مشکین شهر در اردبیل

لو : نام روستایی در شهرستان شهرضا در اصفهان

لو : نام سرزمین و محل تولد کن‌فوسویواوس

لو – کور : پیشوای روحانی در زبان سومری

لو – مور : نام نوعی پرنده در زبان سومری

لو – قو – آل : نام اولین پادشاه در میان سومریان

لو – هور : نام شهری در پاکستان

لو – کو : نام شخص در اروپا

لو – کو – اوس : نام شخص در اروپا

لو – سو – بو – اوس : از شهرهای یونان باستان

لو – کو – لو – اوس : از فرمانروایان روم

لو – او : نام قبیله‌ای در کنیا

لو – مور : نام رودی در تالش از شهرهای گیلان

لو – تو – اوس : نام گلی شبیه به نیلوفر، «لو»، «تو»، «اوس» هر کدام در زمرهٔ خدایان و عناصر اولیهٔ هستی تلقی می‌گردند که با ترکیب شدن واژهٔ «لوتواوس» را ساخته‌اند و سپس با آمدن عناصر بیست وهفت گانه بر سر واژهٔ «لوتواوس» واژگان گوناگونی در زبان اولیهٔ بشر ساخته شده که امروزه رد پای آنها را در زبان‌های گوناگون می‌توان مشاهده کرد که واژگان ذیل از آن جمله‌اند اولوتواوس، مولوتواوس، فولوتواوس، سولوتواوس، تولوتواوس، اوس‌لوتواوس، بولوتواوس، نولوتواوس، آق‌لوتواوس، آل‌لوتواوس، آب‌لوتواوس، اوت‌لوتواوس، ارلوتواوس، کولوتواوس، قولوتواوس،آی‌لوتواوس، رُلوتواوس، جولوتواوس،یولوتواوس، وُلوتواوس، هولوتواوس از آن جمله‌اند.

لو : شکل اصلی واژهٔ «لی» در معنی نظم، قانون و عدل در نزد کن‌فوسویواوس

لو – آه : (لوه) روستایی در اصفهان

لو : امروزه در زبان تورکو به مثابه پسوند نسبت بکار می‌رود که در اصل بر ایزدی اطلاق می‌گردیده است که به نوعی در زندگی و هستی و آفرینش دست داشته است و لیکن در سیر روند تاریخ این واژه با دور شدن از ابعاد اسطوره‌ای خویش به تکواژی بی‌معنی مبدل گردیده و النهایه به صورت پسوند بکار گرفته شده است بر فرض در واژه‌های «هو– لو» نام میوه در تورکو، «قو– لو»اسم مردانه در تورکو، «سو– لو» نام دریایی در اندونزی «او– لو» در معنی بزرگ و با قدرت و متعالی در زبان تورکو «تو– لو» اسم شخص در تورکو «سو– قور– لو» نام باستانی تخت سلیمان همگی دال بر این است که در اصل این تکواژ مستقل خود دارای معانی بلند اسطوره‌ای است که در دورهٔ تاریخی با فراموشی شأن اسطوره‌ای آن به پسوند تبدیل شده است بلایی که بر سر تمامی عناصر بیست وهفت گانه در زبان‌های گوناگون آمده است مثلاً «سو» در زبان ژاپنی به پسوند فعلی تبدیل شده است و در زبان انگلیسی این و آن هر دو در زمرهٔ حروف قرار گرفته‌اند و در فارسی نیز به همین ترتیب به علامت اشاره بدل شده است در لاتین و یونانی آی و گون هر دو به حرف تبدیل شده‌اند و بر همین سیاق در زبان‌های مختلف عناصر بیست وهفت گانه از آن شأن اولیهٔ خود دور شده‌اند.

واژگانی که در آفرینش آنها «جو» نقش اول و برتر را دارد.

از دیگر ایزدان و خدایان حاکم بر سرنوشت انسان و دخیل در هستی، که بنا به اهمیت آن و شأن و منزلت آن در آفرینش پدیده‌های گوناگون، بر مبنای بینش اسطوره‌ای، انسان نام این ایزد را بر روی هر شی و موجودی که احساس می‌کرد روح این خدای در ذات و ماهیت آن شی و پدیده حلول کرده است؛ می‌گذارده است. این عنصر نیز با عناصر بیست وهفتگانه اعم از ساده و مرکب ترکیب یافته و واژگان زیر مجموعهٔ خود را به وجود آورده است که موارد ذیل ازآن جمله‌اند.

جو- لو : از جزایر مجمع الجزایر «سولو» در دریای «سولو»

جو- قور- جو : روستایی در شهرستان سراب که به صورت «جقرجو» نوشته می‌شود.

جو- آن- یو : عنوانی برای پادشاهان تورکو و مغول که بعدها به جای آن واژهٔ خاقان قرار گرفت و «جان یو» متروک شد.

جو- آن- قو : شکل اصلی واژهٔ «جان قو» نام کوهی در محدودهٔ شهرستان مراغه لازم به ذکر است «جان قو» در کره در ردیف اسامی مردانه می‌باشد.

جو – آن – قور – آل – او : نام دو روستا در حوالی اورمیه که به شکل چونقورآلو درآمده است.

جو- داغ : نام کوهی در محدودهٔ شهرستان مراغه دهستان قره ناز

جو – اور- آن : نام کوهی در محدودهٔ شهرستان کلیبر در آذربایجان

جو- سو : نام کوهی در محدوهٔ شهرستان مراغه که به صورت «جوشی» در آمده است.

جو- آن : از رودهای مشهور دامنهٔ سهند که از دامنهٔ جنوبی آن سرچشمه می‌گیرد.

جو- جو : نام یکی از شاعران تورکو زبان در قرون اولیه اسلامی

جو – اور – کین : نام مردانه در اروپا تکواژ دوم شکل دیگری از گون است.

جو- سو- اوس : شکل اصلی واژهٔ جاسوس

جو – مو – قو : از رقبای چنگیز قبل از رسیدن به قدرت

جو- داغ : کوهی در محدودهٔ شهرستان بهار دهستان سیمینه

جو – مو – قور : نام فرزند هلاکو

جو – مو : شکل اصلی واژهٔ جمعه

جو – اور – مو – گون : از فرماندهان لشکر اوکتای پسر چنگیز

جو – سو : chusu آب در زبان کره‌ای

جو – مو – اور – کو : نام خانوادگی در تورکو

جو – اور – اوس : نام منطقه‌ای در زمان غرنویان در حوالی کابل

جو – جو : از شاخه‌های رود کال نمک در تربت حیدریه

جو – جور – گون : از شاخه‌های رود زاج کند در زنجان

جو : نام رودی در قورقیزستان

جو – نو – آه : (جناح) در معنی بال در زبان عربی، به نظر می‌رسد که اصل واژه باید «گون آه» باشد که در زبان عربی به شکل جناح درآمده است. این توضیح را هم باید افزود که با ترکیب عناصر اسطوره‌ای با «آه» در زبان بشر اولیه واژگانی همچون گون آه، سوناه، موناه، یوناه، بوناه، اورآه، وُناه، آل آه، جوناه، توناه، ارآه، آق آه، آب آه، اوم آه، لوآه، اوس آه و غیره به دست می‌آید.

جو – گون : از شاخه‌های رود سدیج در بندر عباس

جو – گون : از شاخه‌های رود سیوند در خرم بید

جو – اور – نو : (جرمو) روستایی در اردستان

جو – مو – رُ : روستایی در اصفهان

جو – جو : روستایی در اصفهان

جو – آه : (جوه) روستایی در کاشان از شهرهای اصفهان

جو – قور : (جغر) روستایی در هشترود در آذربایجان

جو- اور – اوس : از روستاهای قره ضیاالدین از شهرهای آذربایجان

جو – سو : jusu آب در زبان ژاپنی

جو- نو- اوس : نام مجمع الجزایری در شیلی.

جو- اور – اوس : از اقوام و قبایل مغول

واژگانی که در آفرینش آنها «وُ» نقش اول و برتر را دارد.

«وُ» یکی از ارواح و الهه‌گانی بوده است که در زندگی انسان نقش ایفا می‌نماید و بشر برای اینکه بتواند در زندگی خویش از قدرت این الهه به نحو احسن محظوظ و بهره‌مند گردد به هر نحو ممکن سعی در معطوف نمودن این الهه و راغب نمودن وی به جانب خویش بود این الهه از حیث واژگانی در معنی پاک، صاف و زلال می‌باشد و بشر نام این الههٔ پاکی را در زبان خود در راستای عزیز داشتن یاد و خاطر او بر روی هر شی و پدیده‌ای در طبیعت به همراه دیگر عناصر طبیعی و ماورای طبیعی بکار می‌گرفت این عنصر نیز با آمدن بر سر عناصر شانزده‌گانه، واژگانی بسان «وُسو» «وُاوس» «وُقو» «وُکو» «وُتو» «وُیو» «وُبو» «وُنو» «وُرُ» «وُاو» «وُلو» «وُمو» «وُهو» «وُجو» «وُفو» و «وُوُ» را به وجود می‌آورد و سپس با عناصر یازدهگانهٔ زبان ترکیب شده باعث به وجود آمدن واژگانی همچون «وُار» «وُآی» «وُکون» «وُآق» «وُآه» «وُآل» «وُاین» «وُآن» «وُآب»، «وُاوت» و «وُاوم» می‌گردد و سپس با ادغام این عناصر واژگان زیر مجموعهٔ خود را به وجود می‌آورد که به مواردی چند در اینجا اشاره می‌نماییم.

وُ – سو : شکل اصلی واژهٔ وضو در زبان عربی، باید گفت که «وُ» و «سو» بعد از گذر از دوره اسطوره‌ای زبان در دورهٔ تاریخی معنایی دیگرگون لیکن در ارتباط با معنی اولیه باز یافته است و معنی اولیه آن در برگیرندهٔ روح اسطوره‌ای الهه‌گان قدرت و پاکی در ارتباط با سو بوده است.

وُ – یو– آن: روستایی در نزدیکی شهر کلیبر در آذربایجان

وُ– آی– قان : شکل اصلی واژهٔ «وایقان» نام روستایی در حوالی شهرستان شبستر در آذربایجان، واژهٔ «قان» شکل دیگر واژهٔ «گون» است.

وُ– رُ – نو : در اساطیر سانسکریتی آسمانِ محیط بر همه چیز، خدای محافظ جانداران، خدای آب‌ها است او را خدای دریا و رودخانه‌ها هم خوانده‌اند وی موکل آب هاست.

وُ– اوس : نام یکی از شهرهای کشور نروژ

وُ – لو– فور– مو– سو : vilaformosu از شهرهای کشور پرتقال .

وُ– آن : شکل اصلی واژهٔ وان نام دریاچه‌ای در تورکیه

وُ– آل– قو : نام رودی در کنار دریای خزر که به صورت ولقا نوشته می‌شود.

وُ– نو– اوس : ایزد بانوی رومیان باستان که پشتیبان باغ‌های سبزیکاری و باروری گل‌ها بود.

وُ- سو- یو- قو- آن : نام ناحیه‌ای در شرق سیبری

وُ- سو- آن : از اقوام ساکن در تورکوستان در قبل از میلاد

وُ- هو- آن : از اقوام مغولی در دورهٔ باستان

وُ- آن- سو : نام دیگر شهر اوچ تورفان

وُ- سو- مو- اوس : نام دیگر رود «لووان» که به صورت واسمیش نوشته می‌شود.

وُ - لو- اوس : خدای چهارپایان در میان اسلاوها

وُ - آن- قو- هو : لفظی که در اوستا بر رود تجن اطلاق شده است.

وُ - سو : خدای آتش، خاک، باد، هوا، آسمان، ماه و خورشید و ستارگان در ریگ‌ودا

وُ - آل- نو- اوس : پایتخت کشور لیتوانی که به صورت Vilnius نوشته می‌شود.

وُ - ار- تو- سو : از شهرهای بندری استونی در دریای بالتیک

وُ - اوس- تو- رو- اوس : از شهرهای کشور سوئد

وُ - اوت- سو : از شهرهای کشور نروژ

وُ - ار- گون- قو- تون : شهری بندری در کنار خلیج «سولوآی»

وُ : نام ایالتی در جنوب باختری سوایس

وُ – نو – اوس : شکل اصلی واژهٔ «ونیز»

وُ – نو – اوس : شکل اصلی واژهٔ چهارشنبه در انگلیسی

وُ - آل- کان : شکل اصلی واژهٔ ولکان که در میان اتروسک‌ها ایزد آتش بود.

این واژه بعدها به مثابهٔ ایزد آهنگری در میان رومیان درآمد و در زبان یونانی بر آتشفشان اطلاق گردید. تکواژ آخر یعنی «کان» شکل دیگر واژه «گون» در معنی آفتاب است.

وُ - اوس- تو : شکل اصلی واژهٔ «وستا» از ایزد بانوان رومی او بی‌شک به آیین روزگاران کهن و باستانی مربوط می‌شده است. وستا پیش از هر چیز به ایزد بانوی آتش مربوط می‌گردد این واژه بی‌شبهه با اوستا همریشه است و بلکه هر دو در ارتباط با آتش می‌باشند او را نه به شکل تندیس بلکه به شکل آتش که نماد زنده بودن او بود نشان می‌دهند، می‌دانیم که آیین زرتشت نیز از هر جهت به آتش مربوط است و اوستا نیز به نوعی باید واژه‌ای مربوط به آتش باشد.

وُ – تو : از قبایل آفریقایی در کامرون

وُ – آق – تور – یو : شکل اصلی واژهٔ ویکتوریا نام زنانه در انگلیسی

وُ – یو : روستایی در خلخال

وُ – سو– رُ : شکل اصلی واژهٔ «وزرا»، فی‌الواقع این واژه در زبان سومری بدین شکل بوده است و مراد از آن در زبان سومری یار و یاور پادشاه و نشان دهندهٔ خوبی‌ها و نیکی‌هاست که در زبان عربی به صورت جمع مکسر کاربورد یافته است که مفرد آن نیز وزیر می‌باشد.

واژگانی که در آفرینش آنها «یو» نقش اول و برتر را دارد.

واژهٔ یو اطلاق شده بر یکی از عناصر مهم هستی در ارتباط با زندگی انسان است و فی‌الواقع به مثابهٔ ارکان هستی تلقی می‌گردد که به نوبه خود می‌تواند در طبیعت و هستی و زندگی انسان تأثیرگذار باشد و از همین رهگذر نیز برای انسان همواره قابل تقدس بوده است و برای شأن و مقام شکوه و جلال آن پیوسته آیین‌های در خور توجه را بر پای داشته است و جهت پاسداشت یاد او نامش را بر عناصر قابل تقدس و تأثیرگذار در زندگی گذارده‌اند و واژگان بی‌شماری را که «یو» در آفرینش آنها دخیل بوده است انسان نام او را بر روی موجودات در ارتباط با وی نهاده است.

این عنصر دخیل در هستی بعد از انفکاک و انشقاق اقوام و طوایف گوناگون بشری به جهت شأن اولیه خویش باز هم در ذهن و زبان مردم و ملل گوناگون جایگاه خویش را حفظ نموده و از همین رهگذر نیز هنوز هم در اساطیر و افسانه‌ها و واژگان و اسامی ملل گوناگون کاربورد دارد و بویژه در بخش واژگان اسطوره‌ای ملل گوناگون من جمله مغولی، تورکو، یونانی، ژاپنی، کره‌ای، انگلیسی و چینی در شکل گیری واژگان و اساطیر آنها نقش گسترده‌ای بر عهده دارد.

«یو» در اساطیر یونانی که بعد از گذر از جنبه‌های اسطوره‌ای، شخصیتی حماسی یافته است در زمرهٔ معشوقه‌های زئوس ظاهر می‌گردد لیکن باید گفت در نظر و بینش انسان ابتدائی و اولیه «یو» عنصری مربوط به ارواح تأثیرگذار در زندگی انسان می‌باشد و در زمرهٔ ایزدانی است که در ذی و هیأتی روحانی نه جسمانی بسر می‌بورد و از همین رهگذر نیز انسان اولیه جهت تجسم عینی روح وی را در کالبد عناصر و پدیده‌های طبیعی و قابل لمس قرار می‌دهد تا هر چه بهتر و بیشتر برایش قابل درک باشد.

در اساطیر یونانی «یو» کاهنهٔ هرائوم زیارتگاه کهن و مشهور هرا در آرقواوس و دختر رود ایزد بانوی «این‌اوکواوس» بود و «سواوس» شیفته و عاشق او بود.

در روایتی «سواوس» برای پنهان نمودن «یو» او را به شکل ماده گاوی در آورد تا او را از چشم هرا نهان دارد و با ابر مخفی گاه او را پوشانید و دور از چشم آسمان پدر و زمین مادر خود نیز به هیأت ابری درآمد و با «یو» در آمیخت. در روایتی دیگر از اساطیر یونان هرا «یو» را به شکل گوساله‌ای در می‌آورد تا او را از سواوس مخفی کند و سواوس به هیأت گاو نری به او نزدیک می‌گردد. در روایتی از میسین «یو» به شکل ماده گاوی است که

افسارش در بیشه‌ای به درخت زیتونی بسته شده و آرقواوس با پوشاکی از پوست گاو نر و چشم‌هایی در سراسر تن از جانب هرا پاسدار «یو» است. پرواضح است که نام سرزمین یونان نیز در ارتباط با «یو» است و این موضوع نیز قابل ذکر است که «یو» در اساطیر یونان بی‌ارتباط با اساطیر فنقیه و مصر نیست و حتی در اساطیر مربوط به «یو» در یونان رد پای وی را می‌توان در فنقیه و مصر رهگیری نمود لازم به ذکر است سومریان به روغن لفظ یونان را اطلاق می‌کردند.

اما در یک روایت یونانی می‌خوانیم که هرا بعد از آگاهی از رابطهٔ سواوس با «یو»، وی را به مصر می‌راند و در مصر «یو» صاحب فرزندی به نام اپاقوس می‌شود. رفتن «یو» به مصر و سخن گفتن هومر از تب در مصر نشانه‌ای است از ارتباط یونان کهن با مصر باستان و گویای آن که یونانیان تحت تأثیر کیش گاو نر آبیس و ماده گاو ایزیس می‌باشند و این اسطوره‌ها خارج از مرزهای یونان به این سرزمین آورده شده بود و بسیاری از این اسطوره‌ها دیگرگون و شاید خاستگاه بسیاری از آنان برای یونانیان روشن نبود و چنین می‌نماید که بسیاری از این اسطوره‌ها به شکل‌هایی از روایت مراسم آیینی است. ر.ک. اساطیر یونان ترجمهٔ باجلان فرخی ص ۷۴-۷۳

در شجره نامه‌های یونانی اپافوس پسر «یو»، نیای بسیاری از ملت‌های شرقی است و فی‌الواقع باید گفت که خاستگاه آن از فرهنگ و تمدن سومر نشأت می‌گیرد.

«یو» در زبان‌های چینی و ژاپنی و کره‌ای نیز چه در بخش اساطیر و چه در بخش واژگان جایگاه ویژه‌ای را برای خود کسب کرده است و بویژه در بخش لغات اسطوره‌ای فرهنگ و زبان این ملل به کرات با این عنصر مواجهه می‌شویم.

در زبان و فرهنگ تورکو نیز این عنصر جایگاه رفیعی را احراز نموده است. «یو» در زبان تورکو در زمرهٔ لغات کلیدی واژگان اساطیری است و از حیث معنایی ظرافت، شفافیت و زلالی و اهورایی و روحانی معنی می‌دهد و در واژگانی همچون «یوقو»، «یوقوش»، «یوکان»، «یوسو»، «یوخو» و ... قابل مشاهده است. این عنصر در فرهنگ و زبان سومر نیز قابل مشاهده می‌باشد و در واژه‌هایی بسان «یونواوس»، «یوسوب» (یوسف) دیده می‌شود. «یو» با ترکیب شدن با عناصر شانزده‌گانه واژگانی از قبیل «یوسو» «یواوس» «یوبو» «یوکو» «یوقو» «یومو» «یورُ» «یونو» «یوفو» «یوتو» «یوجو» «یواو» «یووُ» «یوهو» «یولو» و «یویو» را به وجود می‌آورد و سپس با ترکیب شدن با عناصر یازدهگانهٔ مرکب باعث به وجود آمدن واژگانی از قبیل «یوار» «یوآل» «یوکون» «یوآی» «یواین» «یوآن» «یواوت» «یوآق» «یوآب» و

«یوآه» می‌شود و دست آخر با ادغام با عناصر بیست و هفت‌گانه سبب ابداع واژگان متعـدد در زبان اولیهٔ انسانی گردیده است که در این بخش به مواردی از مجموعه واژگان اساطیری که «یو» در بوجود آمدن آنها نقش اول را دارد اشاره می‌شود.

یو- آل : شکل اصلی کلمهٔ یئل در تورکو به معنی باد و هوا که از ارکـان هـستی تلقـی می‌گردد و در اساطیر جایگاه خاصی دارد. یئل همچنین نام روز شنبه در تورکو است.

یو- آل(ماق) : مصدر در تورکو که در معنی درخشیدن می‌باشد.

یو- اون : پشم گوسفند در زبان تورکو که اصل این واژه باید «یوآن» باشد.

یو- اون : نام رودخانه‌ای که در سنگلاخ بدان اشاره شده است اصل واژه بایـد «یـوآن» باشد.

یو- نو- اوت : در تورکو اسب و مادیان را گویند و همچنـین نـام یکـی از سـال‌هـای تورکو را گویند و پیشتر گفتیم که اسب از منظر اسطوره‌ای جایگاه ویژه‌ای در اساطیر دارد و به همین خاطر هم چنین نامی بر آن اطلاق شده است.

یو- ار- سو : یکی از شهرهای سوئد که به صورت yersu نوشته می‌شود.

یو- آق : روغن و چربی در زبان تورکو که به صورت یاغ درآمده است.

یو- قو- تو- اوس : کوهی در جزیره کرت در چند کیلومتری جنوب «کون سو اوس»

یو- سون : رسم و آیین در زبان تورکو

یو- اوس- مو : زن زیبا، نازنین و دل فریب در زبان تورکو

یو- آه : شکل اصلی واژهٔ «یوح» در زبان عربی در معنی خورشید که در این شـعر هـم بدان اشاره شده است : جعلک ا... أعمر من نوح و انور من یوح

یو- سو- من- کو : نام یکی از نوادگان چنگیز

یو- سو : نام روستایی در استان زنجان که به صورت «یاسو کند» نوشته می‌شود.

یو- اوس- بلاغ : نام روستایی در شهرستان اراک که بـه صـورت یـاس بـلاغ درآمـده است.

یو- اوس : نام یکی از روستاهای شهرستان بیرجند

یو- لو- ماق- اوس : نام یکی از امرا و بزرگان تورکو در تورکوستان قدیم

یو- سو- این : رعد و برق در زبان تورکوی باشقیردها که به صورت «یـسین» درآمـده است.

یو- آی : شکل اصلی واژهٔ «یای» در معنی تابستان در زبان تورکو

یو- سو- آن : جلبک و خزه در زبان تورکو که به صورت یوسون درآمده است.

یو- اوس- قور : نام یکی از طوایف اوغوز که به صورت «یزغر» درآمده است.

یو- آن - قو : نام رودی بزرگ در تورکوستان که از کنار شهرک بارمان رد می‌شود. ر.ک. دیوان لغات تورکو

یو - آن - قو : نام شخص در زبان کره‌ای

یو- اون : نام یکی از خاقان‌های تورکو زبان اویغور در سال ۸۲۰ میلادی

یو- سو- این : شکل اصلی واژهٔ یاسین

یو- سو- ار : شکل اصلی واژهٔ یاسر

یو- سو : از شهرهای کرهٔ جنوبی

یو- آل- تور(ماق) : مصدر در زبان تورکو در معنی درخشیدن، شعله ور ساختن که به صورت یولدیرماق و یالدیرماق آمده است.

یو- آن- تور- ماق : در تورکو در معنی آتش زدن که به صورت یاندیرماق درآمده است.

یو- قو : نام خدای اسلاوها، اسلاوها به آیین بت پرستی و شرک بوده و به خدایان متعدد اعتقاد داشتند و به نیروهای طبیعت مانند آفتاب، ماه، آتش، باد، آب، شیطان، ارواح مردگان و خدای بارور و مولد از خاک، جانوران و نباتات اعتقاد داشتند آنها به شیطان «بوسو» می‌گفتند.

یو- قو : آنچه قریب به یقین است ترکیب دو عنصر «یو» و «قو» و آمدن آن در کنار هم در ارتباط با یک موضوعی مربوط به ارواح و مرگ می‌باشد که در مراسمات و آیین‌های مرگ تورکوهای خزر به اجرا گذاشته می‌شد. تورکوهای خزر بعد از مراسم و آیین تدفین مردگان خود، اسب‌های شخص متوفی را کشته و آن را می‌خوردند که بدان «یو- قو» می‌گفتند. این مراسم بعد از گذشتن قرن‌ها هنوز هم در بعضی از روستاها و قصبات و حتی در شهرهای تورکیه عیناً به جای مانده است. اوغوزها در این مراسم یعنی «یوقو» بعد از خوردن گوشت اسب‌ها پوست آنها را بر چوبی آویزان و آنرا بر سر مزار شخص متوفی می‌نهادند و بر این عقیده بودند که شخص فوت شده بوسیله اسب‌ها به بهشت خواهد رفت در غیر این صورت شخص مرده مسافرت خسته کننده‌ای در پی خواهد داشت. ر.ک. تاریخ

اوغوزها، فاروق سومر، ص ۹۱ طبیعتاً اسلاوها واژهٔ «یوقو» را از تورکوها گرفته‌اند و آن را در ارتباط با روح آسمانی بکار برده‌اند.

یو- اوس: شکل اولیه و اصلی کلمهٔ «یاز» در معنی بهار در زبان تورکو

یو- سو- ار : رهبر قوم در زبان تورکوی باستان که در طی زمان به «یازر» تبدیل شده است.

یو – اوس– ماق : نام برادر«ایشیمه دگن» فرمانروای ماری در بین النهرین باستان که به صورت «یسمخ» نوشته می‌شود.

یو- قو- مور : باران در زبان تورکو که به صورت یاغمور درآمده است.

یو- سو : نام یکی از امرای تورکوی جغتای و امیر لشکر براق در زمان چنگیز

یو- مو- اوت : نام طایفه‌ای تورکمنی که تکواژ آخر به شکل اود یعنی صورت دیگر اوت آمده است.

یو- لو- اوس : پلنگ در زبان اویغورهای تورکو زبان

یو –اور- آل : نام منطقه و سلسله جبالی در تاتارستان

یو- سو : شهری کوچک در حدود هفتاد کیلومتری شمال شهرستان گروس از شهرهای آذربایجان که در تقسیمات کشوری آن را ضمیمهٔ استان کردستان نموده‌اند.

یو- سو- اوس : شکل اصلی واژهٔ یاسوج مرکز استان بویراحمد و کهکلویه

یو – سو – اوس : یکی از شهرهای فنیقی‌ها

یو- وُ : در اساطیر کره آمده است که مادر جومونگ بنیان گذار کشور «قو- قور- یو» چگونگی زاییدن فرزند خود را چنین تعریف می‌کند : روزی «کو- مو- وُ» پادشاه «فویو» با زنی ملاقات کرد زن گفت که نامم «یو- وُ» و دختر «هابائک» خدای رود هستم با فرزند خدای آسمان «هو- مو- سو» آمیزش کردم اما او دوباره برنگشت. «کو- موُ- وُ» حیرت زده شد و «ریوکارا» را در اتاقی محبوس کرد پس او از نوری که به داخل اتاقی درز کرده بود حامله شد و تخمی به حجم نه لیتر زایید چون تخم را در دشت انداختند پرندگان و وحوش آن را پوشانیدند پس پادشاه خواست تخم را بشکند اما چون نمی‌شکست آن را به مادرش برگرداند و از آن تخم کودکی متولد شد و کودک در هفت سالگی بالغ شد. ر.ک. آسوکا و پارس، ص ۳۲۷

یو- بو- قو : از عناوین پادشاهی و خاقانی در میان تورکوهای آسیای میانه

یو- وُ : از قبایل تورکو زبان در داخل قوم اوغوز

یو- بو- قو : که به شکل «یاوقو» هم آمده است از قبیلهٔ «قایی» بودند آنها دو مقام عالی داشتند به نام «کول ار کین» و «سو باش»

یو- کین : نام باستانی سرزمین خوارزم که مرکز قدرت این منطقه «قورگ» یا «گوند» در ساحل چپ آمو دریا بوده است. ر. ک. فرهنگ توصیفی تاریخ ایران، جلد سوم

یو- اوس : نام منطقه و روستایی در استان مازندران که امروزه به صورت «یوش» درآمده است.

یو- اوس(ماق) : مصدر در زبان تورکو در معنی زندگی کردن که به یاشاماق تبدیل شده است.

یو- قو- اوت : شکل اصلی واژهٔ یاقوت از سنگ‌های قیمتی

یو- کو- اوت : از اقوام تورکو زبان که به صورت یاکوت نوشته می‌شود.

یو- مور- تو : تخم مرغ در زبان تورکو که به صورت یومورتا نوشته می‌شود. باید گفت که بعضی از اقوام تورکو زبان به «یومورتو» «سومورتو» می‌گویند یعنی وجود این عنصر را بر ساخته از عناصر «سو» «مو» «اور» «تو» می‌دانند بر خلاف دیگر اقوام که وجود آن را بر ساخته از عناصر «یو» «مو» «اور» «تو» می‌دانند. همین جا این توضیح را نیز باید افزود که تخم مرغ از جمله عناصری است که در آئین «سین» و در مراسم جشن نوراوس به وفور آن را مشاهده می‌کنیم که شاید در گذشته و در ادوار باستان به صورت گسترده این نام یعنی «سومورتو» بدان اطلاق می‌شده است از همین رهگذر باید گفت که بنا به بینش اسطوره‌ای بعضی از اقوام باستان سومورتو در ردیف هفت عنصری بود که در معبد ایزد سین نهاده می‌شد. در رابطه با اهمیت تخم مرغ در نوراوز شاردن سیاح فرانسوی آورده است که ایرانیان در تمام ادوار تاریخ خود در ایام نوراوز تخم مرغ به یکدیگر هدیه می‌دهند چون تخم مرغ نشان حیات و آغاز آفرینش موجودات است. آئینی که امروزه نیز پا برجاست و هنوز هم در اکثر نقاط آذربایجان در نوراوز مادربزرگ‌ها به بچه‌ها تخم مرغ رنگ کرده به عنوان عیدی می‌دهند. شهریار نیز بر همین موضوع در حیدر بابا اشاره می‌کند. در لودین قورآی سومر نیز در توصیف آئین نوراوس از زبان مردم تماشاگر بر این نکته تأکید می‌شود که اجرای مراسم نوراوس و آئین سین باعث ازدیاد مرغان و تخم مرغ‌ها خواهد شد.

یو- مو- رُ : دایره در زبان تورکو

یو- ار- سو- مو- وُ : yarsumovy از شهرهای جمهوری فدراتیو روسیه

یو : نام یکی از امپراتورهای هون در سال ٤٨ میلادی

یو- اوس- آن- لو : از روستاهای شهرستان سلماس که به صورت «یوش آن لو» درآمده است.

یو- آی- سو- تو : پسر «موقوگون» پسر جغتای پسر چنگیز

یو- سو- مون- کو : از سرکردگان و رؤسای مغول در زمان چنگیز

یو- مار- کو : کوهی در شهرستان کوهدشت

یو- آل : کوهی در شهرستان ساوه دهستان کوه پایه که به صورت یال نوشته می‌شود.

یو – اور – گون : شکل اصلی واژهٔ «یورگن» اسم مردانه در اروپا

یو-گون : نام رودی در آلاسکا و همچنین نام منطقه‌ای در آلاسکا و نیز نام سرزمینی در شمال باختری کانادا مرکز شهر وایت هوراوس

یو- نو : شهبانوی خدایان و حامی زنان

یو- هو-گون : نام پدر حضرت مریم بنا به احادیث مسیحی که به صورت یوهاکین نوشته شده و تکواژ آخر یعنی «کین» خود شکل دیگری از «گون» است.

یو – قو- اوس : شکل اصلی واژهٔ یاغیش که بعد از تبدیل شدن به «یوقواوش» سپس به یاغیش بدل شده است و از آنجایی که باران نقش محوری و حیاتی در زندگی انسان‌ها دارد و بواسطهٔ آن آسمان زمین را بارور می‌سازند و زایش زمین منوط بدان است پس اهمیت خاصی دارد و عناصری همچون یو، قو، اوس در بوجود آمدن آن نقش دارند.

یو- نو- آن : نام سرزمینی در سر حد چین و تورکوستان که به صورت یونان نوشته می‌شود.

یو- تو- کون : از کوه‌های واقع در تورکوستان که به صورت «یوتوکین» ذکر می‌شود.

یو- سو- قو- آی : نام پدر چنگیزخان مغول

یو- سو- آی : از زنان چنگیزخان که در اصل از اقوام تورکو زبان بود.

یو- سو- قو- آن : نام یکی دیگر از زنان چنگیزخان مغول

یو: در زبان قزاقی و تاتاری از اقوام تورکو می‌باشند.

یو- آل- تو- اوس : در بعضی از لهجه‌های زبان تورکو بدین صورت در معنی ستاره می‌باشد.

یو- ار- آق : اشعه و شعله در زبان تورکو که به صورت یاروق نوشته می‌شود.

یو- آل- آس : اشعه و شعله در زبان تورکو که به صورت یالاز نوشته می‌شود.

یو- اوس : چهره و صورت در زبان تورکو که به صورت یوز نوشته می‌شود.

یو- ار- تو : شکل اصلی واژهٔ «یورد» در زبان تورکو در معنی سرزمین

یو- آل- اوس : شعلهٔ درخشنده در تورکو

یو- اوس- مو : در تورکو به معنی ظریف و زیبا می‌باشد.

یو- کو- مو- اوس : در تورکو به معنی چشمه می‌باشد و به شکل یاکومواوس نوشته می‌شود.

یو- قو : شکل اصلی واژهٔ «یوخو» در تورکو، باید گفت که برای انسان اولیه و عصر اساطیر خواب شأنی و مقامی در خور توجه داشته است و اصلاً خواب به مثابهٔ زندگی و واقعیت تلقی می‌گردیده است و انسان برداشتی عمیق نسبت به خواب و رویا در ارتباط با هستی داشته است.

یو- نو- آن : شکل اصلی واژهٔ یونان، جایگاهی در آران که فاصلهٔ آن تا تروعه هفت فرسنگ است جایگاه دیگر در بعلبک است. ر.ک. مشترک یاقوت حموی ترجمهٔ پروین گنابادی، ص ۱۸۷

یو- سو- آن : شهری در کرهٔ جنوبی که به صورت Yesan نوشته می‌شود.

یو – سو : Yeosu نام یکی از شهرهای کرهٔ جنوبی

یو- نو- اوس :کوهی در تورکوستان در ناحیه ایش گول که نام دیگر آن «تولواوس آلتای» است.

یو- بو- قو- سو : نام یکی از قبایل تورکو زبان می‌باشد.

یو- نو- یو- : نام شهری در تونس در کنار شهر قیروان

یو- او- سو : اسم زنانه در میان کمره‌ای‌های تورکو زبان

یو- آل : در تورکو شعله و روشنایی معنی می‌دهد که به صورت یال درآمده است و مشتقات دیگری از این واژه بر ساخته شده است به عنوان مثال می‌توان از «یالغین» در معنی رعد و برق و «یالتین» در معنی نورانی و «یالترا» در معنی تراویدن نور را نام برد.

یو- آل- بو- اوس : در میان تورکوهای قورقیز به کوه قفقاز به دلیل بلندی‌اش و جایگاه اسطوره‌ای‌اش که آفتاب نیز از آنجا طلوع می‌کند، خطاب می‌گردد.

یو- قو- اوس- لو- وُ : مجموعه کشورهایی در شبه جزیرهٔ بالکان؛ آنچه در ارتباط با ریشهٔ تاریخی این کلمه می‌توان گفت این است که قدر مسلم علی‌رغم به فراموشی و نسیان سپرده شدن آن بار اسطوره‌ای و مفاهیم در ارتباط با هستی، صورت ظاهر کلمات از بین نرفته و دوباره با رویکردی دیگر گونه و در کسوتی دیگر در گوشه و کنار جهان رخ می‌تابند و واژهٔ «یو قو اوس لو وُ» خود از این امر مستثنی نیست و عناصر یو، قو، اوس، لو، وُ که در زبان اولیهٔ بشر دارای وجاهت و شأنی والا در ارتباط با هستی داشته‌اند همیشه در ذهن بشر، علی رغم فروکش کردن آن بینش اولیه در ارتباط با هستی، جایگاهی برای خود داشته‌اند هر چند که در زبان‌های متعدد اقوام و ملل دست مایه‌های فکری دیگر گونه بر آنها بار شده است.

یو- هو : شکل اصلی واژهٔ یهوه که واژهٔ یهود نیز به تبع این واژه ساخته شده است و واژهٔ یهود از سه عنصر یو- هو- اود درست شده است.

یو- مو- سو- قو- رُ : از شهرهای ساحل عاج که به صورت «یاموسوکرو» درآمده است.

یو- کان : نام یکی از مناطق موجود در کشور کانادا؛ تکواژ دوم یعنی «کان» همان گونه که پیشتر گفته شد شکلی دیگر از «گون» است که در زبان‌های مختلف حتی گاهی به صورت کین، گین، قون، خون و خین نیز درآمده است. یوکان و یا یوقان امروزه در زبان تورکو نام زنانه است.

یو- سو- آن : شکل اصلی واژهٔ یاشین در معنی رعد و برق در تورکو که با ادغام سه عنصر یو- سو- آن در هم واژهٔ یوسون بدست آمده و سپس یو به یا و سون به شین بدل شده است.

یو- سو- مو- رو : نام یکی از شخصیت‌های اسطوره‌ای در ژاپن

یو- آق- واش- سو- اوت : در اساطیر هند به آتشی که مکانش در دریاها است و مانع از طوفان و طغیان دریا می‌گردد؛ گفته می‌شود که در معنی آب و آتش است.

یو- سو : روستایی در شهرستان سائین دژ که امروزه به صورت یاسو کند نوشته می‌شود.

یو- اون : که به شکل یون درآمده است نام دریاچه‌ای در نزدیکی شهر کازرون است که نام‌های دیگر آن در صوره الارض به شکل «بور»، «لور»، «بون» و «توز» و «موز» آمده است.

یو - آن- سو : نام شهری در فنلاند

یو- آل- تو- اوس : شکل دیگری از واژهٔ اولدوز در زبان تورکو در معنی ستاره، بنظر می‌رسد از آنجایی که دوست انسان به مثابه رهنما و نشان دهنده نیکی‌ها و روشنایی‌ها به انسان است از این واژهٔ اسطوره‌ای اخذ شده است نه از واژهٔ یول + داش پسوند معیّت و همراهی که واژه‌ای برساخته در ادوار تاریخی زبان است و واژهٔ دوست که در اصل از تو- اوس برساخته شده است مؤید این فکر تواند بود که در آن نیز «تو» در معنی گرما و حرارت و «اوس» در معنی روشنایی و درخشندگی مد نظر است.

یو- قا : نوعی نان در زبان تورکو که در اصل باید یوقو باشد.

یو- اوس- آل : شکل اصلی واژه یاشیل در معنی سبز در زبان تورکو

یو- بو : نوعی اسب در زبان تورکو که به صورت یابو درآمده است.

یو- کو- آن : شکل اصلی واژهٔ یوکان، نام زنانه در زبان تورکو که بی‌شبهه در ارتباط با عنصر آسمانی و تأثیر گذار در زندگی انسان و حیات می‌باشد این موضوع را نیز باید گفت که بر اثر بی‌مبالاتی‌های زمانه و عدم توجه به اساطیر و بن مایه‌های هویتی و فرهنگی و مستولی شدن فرهنگ و زبان‌های دیگر، چه بسیار تفکرات و واژگان تورکو که از عرصهٔ عمومی زبان رخت بربستند و آن عنصر هژمون یعنی فرهنگ و زبان غالب عرصه را بر فرهنگ عامه تنگ نمود که از این رهگذر نیز واژگانی از این دست به تصور اینکه اخذ شده از زبان‌های دیگر است جای خود را به لغاتی متشابه بسان رقیه دادند و فی‌الواقع از آنجایی که واژه‌هایی چون یوقوش، یوکان، یوقو، قوقو مخرجی مشترک با واژهٔ رقیه داشتند به زغم اینکه ریشهٔ آنها همان رقیه است در هنگام ضبط و ثبت اسامی خاص در ثبت احوال آن تفکر اسطوره‌ای از بین رفت لیکن آن تفکر در افواه مردم همواره زنده و پویا بوده است و واژهٔ های یوکان،یوقو،یوقوش به عنوان اسم دخترانه هنوز هم در اکثر نقاط آذربایجان رایج است.

یو- قو : اسم زنانه در زبان تورکو که در هنگام ثبت متأسفانه به رقیه بدل شده است.

یو- قو- اوس : شکل اصلی واژه یو- قو- اوش که امروزه به رقیه بدل شده است لیکن خوشبختانه در افواه مردم شکل اصلی خویش را حفظ کرده است در روستای گمیچی

در کنار دریاچهٔ اورمیه این واژه به عنوان اسم دخترانه کاربورد وسیعی دارد در حالی که در شناسنامهٔ همهٔ‌آنها واژهٔ رقیه قید شده است.

یو- سو : نام شهری در چین

یو - اور- توس : به زبان قوموق‌های تورکو زبان به ستاره گفته می‌شود. اصل واژه «یو- اور- تو- اوس» می‌باشد که هر کدام در زمرهٔ عناصر و خدایان هستی تلقی می‌شده‌اند. که فی‌الواقع این عناصر در هستیِ ستاره از دیدگاه قوموآق‌ها نقش داشته‌اند.

یو- من : نام شهری در تورکوستان شرقی

یو – مور : نام رودخانه‌ای در تورکوستان که به شکل یامار در آمده است. عناصر بیست‌وهفت‌گانه با آمدن بر سر «مور» که به شکل‌های مار، میر و مر نیز می‌آید واژگان نوینی را به وجود می‌آورد که واژه‌های آی‌مار، قومار، رُمار، وُمار، سومار، اوس‌مار، تومار، کومار، فومار، هومار، نومار، آل‌مار، این‌مار، آن‌مار، آغ‌مار، اوت‌مار، آه‌مار، گون‌مار از این جمله‌اند.

یو – قور : نام دیگر قوم تورکو زبان آی‌قور

یو- کون : نام رودی در منطقهٔ آلاسکا

یو- رُ- سو : از شهرهای کشورمالی در آفریقا

یو – قو : مرتاض هندی

یو - اور – بو : از قبایل آفریقایی

یو – مو : نام خدای دوزخ در اساطیر هند

یو – قو : آنجا در زبان کره‌ای

یو – لو : نام رودی در کره

یو – کون : نامزدی در زبان کره‌ای

یو – سو : قلعه در زبان کره‌ای

یو – کو : yuki برف در زبان ژاپنی

یو – کو : خواب در زبان ژاپنی

یو – رُ : yoru شب در زبان ژاپنی

یو – مو : yome عروس در زبان ژاپنی

یو – کو : yuku سوزاندن در زبان ژاپنی

یو – قو : yugi بز در زبان ژاپنی

یو – مو : yomu خواندن در زبان ژاپنی

یو – کون : yukan دلیری و شجاعت در زبان ژاپنی

یو – رُ – سو : yurusu بخشیدن در زبان ژاپنی

یو – نو – آن : روغن در زبان سومری

یو- ار- بو- اوس : شکل اصلی واژهٔ یارپیز گیاهی در زبان تورکو که کاربوردهای مختلف پزشکی دارد و از قابلیت‌های آنتی بیوتیکی بالایی برخوردار است. باید گفت که یارپیز در تورکو نام نوعی حیوان شبیه به راسو نیز است که سخت دشمن مار است و مار بسیار از آن می‌ترسد و بدین سبب نیز در تورکو به صورت ضرب المثل درآمده است که «ایلانین یارپیزدان خوشی گلمز اودا گلر دورار یوواسی آغیزیندا» که متأسفانه بر اثر عدم آگاهی مترجمان این ضرب‌المثل به زبان فارسی و بی‌اطلاعی از اینکه در اینجا منظور از یارپیز نه آن گیاه، بلکه حیوانی شبیه به راسو است در ترجمهٔ آن به فارسی سهو و نسیان بس بزرگی را مرتکب شده‌اند و همین عدم آگاهی شخص مترجم از اینکه این واژه یعنی یارپیز به دو شیء مجزا از هم اطلاق می‌شود آن را نه به راسو، بلکه به پونه ربط داده و ضرب‌المثل مار از پونه بدش می‌آید را ساخته‌اند که از اساس غلط است.

یو – کو – بو : پادشاه قبرس در زمان اوزون حسن فرمانروای آذربایجان

یو – تو : اسم شهر در آمریکا

یو – گون : اسم شخص در آلمان

یو – کون : شکل اصلی واژهٔ یکان نام منطقه‌ای در مرند از شهرهای آذربایجان

یو – سو – کو – آی : نام پدر چنگیز

یو – قور – تو : نام یکی از فرمانروایان بربرها

یو – سو – اور : از امرای مخالفین منکوقاآن مغول

یو – نو – آه : اسم شخص در اروپا

یو – اوس – تو – نو – اوس : از پادشاهان روم

یو – رُ – قو : در اساطیر «توگون» ها از قبایل آفریقا زمین آغازی نامطلوب داشت در یک مشیمه (جفت) نوموی مرد با نام یورُقو برای آمدن به جهان بی‌تابی می‌کرد او نمی‌توانست تا سرآمدن مدت مقرر شده بارداری از سوی آما صبر کند و به زور خود را بیرون انداخت وی تکه‌ای از جفت خود را پاره کرد و با شتاب به فضای خارج از بیضه آمد

آن تکه به زمین تبدیل شد ولی کم طاقتی یورُقو برنامه‌های آفرینشِ آما را برهم ریخت زیرا زمین اکنون فقط بیشتر روح نرینه داشت تا مادینه و به همین جهت ناتمام و ناکامل به شمار می‌رفت.(اساطیر و ادیان مشهور جهان، ریچارد کاوندیش، ترجمهٔ رقیه بهزادی ص ۳۸۰)

یو- قور : لقبی که قپچاق‌های تورکو زبان برای اشخاص متشخص و والامقام به کار می‌برند

یو- آق- سو- ار- تو- اوس : نام رود جیحون در عصر باستان

واژگانی که در آفرینش آنها «کو» نقش اول و برتر را دارد.

از بدو آفرینش انسان، همواره این موضوع در مرکز توجه وی واقع شده است که عناصر طبیعی به مثابهٔ قدرتی بلامعارض در هستی ظهور یافته‌اند و تمامی کائنات من جمله انسان در ید قدرت این عناصر بسر می‌برند و این عناصر هستند که تقدیر و سرنوشت هر چیزی را رقم می‌زنند.

اگر فایدتی و مضرتی در هستی وجود می‌یابد همگی منوط و مربوط به این عناصر است و این عناصر بسته به رفتار و اندیشه و عملکرد انسان تصمیمات خویش را مبتنی بر رساندن خیرات یا مضرات بر انسان به منصهٔ ظهور می‌رسانند که از همین منظر نیز انسان جهت منتفع شدن از مواهب طبیعی و دفع مضرات و ارواح اشرار گونه از سرنوشت خویش و همچنین جهت تشفی خاطر خود در پشت گرمی به عناصری از جنس سو، اوس، نور، قو، اوت، قور، آل، یو، مو، گون، آنها را در ثقل اندیشهٔ اسطوره‌ای خویش وارد ساخت و خویشتن را همجنس و هم طراز با این عناصر قرار داد و اندیشه‌ای هم جنس با این عناصر را در وجود خویش بازآفرینی نمود و در راستای پاسداشت اندیشهٔ اسطوره‌ای خویش در ارتباط با این عناصر، رسوم و آیین‌ها را بوجود آورد. از همین رهگذر انسان در فرآیند، تکوین تفکرات هم جنس با عناصر طبیعی و ماورای آن از توهم و تخیل آمیخته به تعقل استفاده نمود و تفکری از جنس «کو» را در قالب واژگان متجلی ساخت؛ که در اینجا به مواردی از واژگانی که کو در آفرینش آنها نقش اول را دارد اشاره می‌کنیم.

کو – بو : نام کشوری در قارهٔ آمریکا که به شکل کوبا نوشته می‌شود.

کو – نو : نام یکی از شهرهای نیجریه

کو –اور – اوس – مو – اوس : شکل اصلی واژهٔ کریسمس بی‌تردید واژه در ارتباط با یک آیین و مراسم اسطوره‌ای انسان‌های باستان بوده است که اکنون در اروپا رگه‌هایی از آن باقی مانده است.

کو – فو : اسم شخص در اکثر زبان‌های دنیا

کو – اور – بو : از شهرهای اتیوپی

کو– اوس – تور – کو : شکل اصلی واژهٔ کاستاریکا

کو – اوس – توس : نام مردانه در کانادا

کو – نور : قهرمان و دلاور در زبان تورکو

کو – کو – تو – اوس : نام نوعی گیاه که با توجه به ساختار کلمه پر واضح است که واژه‌ای اسطوره‌ای به شمار می‌رود این توضیح را هم باید افزود که در مکزیک بومیان «هوئی کول» خوردن کاکتوس را نشئه آور می‌دانند و آن را خدای خود به شمار می‌آورند.

کو – اوس – تو – اوس : نام درختی سحر آمیز

کو – اور – اوس – تو – بال : شکل اصلی واژهٔ کریستوبال اسم مردانه در انگلیسی

کو – اور – اوس – تو – فو – ار : شکل اصلی واژهٔ کریستوفر اسم مردانه در انگلیس

کو – مو – اوس : از طوایف باستانی تورکوها و دهی در سولدوز در غرب آذربایجان

کو – اوس – ار – کو : نام یکی از پادشاهان کاسی

کو– کو– اوس : مجموعه جزایری در استرالیا باید افزود که در تورکو نیز این واژه به صورت واژهٔ رایجی کاربورد دارد لیکن تکواژ آخر آن به شکل اوش در آمده است و به صورت قوقواوش مرسوم است و صد البته اصل آن «اوس» است و در دوره‌های تاریخی اوس به اوش بدل شده است و در زبان بومیان استرالیا شکل اصلی آن در واژهٔ کوکواوس قابل رؤیت می‌باشد.

کو – اوس – تور : شکل اصلی واژهٔ کاستر اسم مردانه در اروپا

کو – اور – اوس : نام روستایی در نزدیکی ایوانکی در استان سمنان

کو – مو – آق : نام منطقه‌ای در دولت اورارتو که به صورت کوموخ نوشته می‌شود.

کو – مور : نام یک کشور آفریقایی

کو – اور– کو– آق: شکل اصلی واژهٔ کرکوک یکی از شهرهای اراق، نام دیگر این شهر در دورهٔ باستان «قورموقان» ذکر شده است که اعراب بدان جراعقه می‌گفتند. این شهر و دیگر مناطق حاشیه‌ای آن از دوران کهن در زمرهٔ سرزمین‌های تورکوها بوده است و نام واژه‌های مناطق مختلف در این سرزمین اعم از رودها، کوه‌ها، تپه‌ها، دره‌ها، روستاها، شهرها، همگی دال بر این است که از دورهٔ سومریان و بعد از آن، این دیار کهن در زمرهٔ سرزمین های آذربایجان بوده است و نوع زبان و لهجهٔ آنها، فرهنگ و آداب و رسوم آن‌ها همگی در زمرهٔ فرهنگ آذربایجانیان می‌باشد و علی‌رغم اینکه نام تورکمن بر این مردم اطلاق می‌گردد؛ از نگاه تیپولوژی و ازجنبهٔ مردم شناسی و زبان شناسی این مردمان با تورکمن‌ها تفاوت‌های خاصی دارند. برخلاف ادعاهای مطرح شده، این مردم بومی این مناطق بوده و هیچ دورهٔ خاص تاریخی را نمی‌توان بر این امر یافت که اینان از جای دیگر

بدانجا کوچ نمایند؛ یعنی ممکن است در رابطه با بخش‌هایی از تورکوهای سلجوقی واقع در تورکیه چنین نظریه‌ای را مطرح نمود؛ لیکن باید گفت که در تمامی ابعاد فرهنگی و نوع ساختار زبانی از جنبه لهجه شناسی، زبان آذربایجان و زبان مردم کرکوک عین هم هستند و این موضوع هم به این امر بستگی دارد که آذربایجان و من جمله قسمت‌هایی از خود تورکیه و همچنین کرکوک از هزاران سال پیش سرزمین یک پارچه‌ای بوده‌است که نام واژه‌های مکان‌های جغرافیایی اعم از کوه‌ها، رودها، روستاها، شهرها و فراتر از همهٔ آنها زبان، فرهنگ وآداب و رسومِ یک دست در میان مردمان این سرزمین‌ها همگی دال بر این امر است؛ که مردمانی تحت عنوان« اوس‌ار»ها از هزاران سال پیش در اینجا ساکن بوده است که به پرستش اوس و خورشید می‌پرداختند و فی‌الواقع اوس و خورشید توتم آنها بود که بعدها به «اوس‌ار» یعنی مردمانی که به اوس اعتقاد دارند اشتهار یافتند همان گونه که در همسایگی آنان سومریان بنا به اعتقادشان به سو به سومریان اشتهار یافته‌اند.

کو – مو – اور : زغال در زبان تورکو

کو – مو – رُ : دود در زبان ژاپنی

کو – مو – اور : نام کشوری در آفریقا

کو – مور – آن : شکل اصلی واژهٔ کامرون کشوری در آفریقا و نام شخص در اکثر نقاط دنیا

کو – لو – اوس : نام یک روستا در ماکو

کو – لو – آق : نام روستایی در اورمیه

کو – نو : گروهی از اقوام مانده که از نگروهای سودانی هستند.

کو – من : اسم شخص در اروپا

کو – کو – تو : نام قبیله‌ای در استرالیا

کو – بو : نام شهری در ژاپن

کو – اور – سو – اوس : از فرماندهان و رهبران یونان باستان

کو – بو : از خدایان رومی

کو – میلا : نام زنی جنگجو در اساطیر یونان

کو – اور – لو – اوس : اسم شخص در زبان انگلیسی

کو – اوس – آن : شکل اصلی واژهٔ کاشان در اصفهان و همچنین در آسیای میانه

کو – اوس – مو – ار : شکل اصلی کاشمر

کو – اوس – مو – ار : casmer نام شخص در انگلیسی

کو – فو : شکل اصلی واژهٔ کوفه در اراق و همچنین نام نوعی قایق در زبان سومریان

کو – بو : نام یکی از شاهزادگان سومری

کو – اوس : شکل اصلی واژهٔ «کوز» در معنی اخگر در زبان تورکو

کو – نو – اوس : نام یکی از اشخاص اسطوره‌ای در یونان

کو – مو– ار : نام یکی از اقوام باستانی تورکوها که به صورت کمار نوشته می‌شود.

کو – سو : نام یکی از اقوام باستانی در فلات ایران که به صورت کاسی درآمده است.

کو – نو : شکل اصلی واژهٔ «خانا» نام واقعی یکی از شهرهای آذربایجان که بعد از انقلاب آن را به پیرانشهر بدل کردند و حتی تا این اواخر تورکوها در این شهر زندگی می‌کردند و نام محلات متعددی از جمله «کؤهنه خانا» و «قیز قاپان» به زبان تورکو دال بر این حقیقت است.

کو – اور – وُ – سو : شکل اصلی واژهٔ کرواسی نام کشوری در حوزهٔ بالکان

کو – اوس – قور : شکل اصلی واژهٔ کاشغر از شهرهای واقع در تورکوستان شرقی

کو – اوس – مور : شکل اصلی کشمیر

کو – اوس – قور : نام یکی از رودهای جاری در شمال آذربایجان

کو – لو – اوم – بو : کبوتر در زبان لاتین

کو – لو – اوم – بو – یو : شکل اصلی واژهٔ کلمبیا نام کشوری در آمریکای جنوبی

کو – تو : از شاعران روم باستان

کو – اور – وُ – اوس : کلاغ در زبان لاتین

کو – مو – تو – اوس : از پادشاهان روم

کو – اور – تو – بو – اوس : در زبان یونان باستان در معنی تغار است.

کو – اور – فو : از شهرهای یونان

کو – کو – نو – اوس : قرمز در زبان یونانی

کو – اوس – مو – اوس : مردم در زبان یونانی

کو – اور – اوس – نو : از خدایان هند باستان

کو – بو – رُ : در اساطیر هند فرمانروای موجودات اهریمنی

کو – بو – تو – اوس : نام منطقه‌ای در مصر

کو – تو – بو– لو : بچه در زبان یونانی که به صورت kotopoulo نوشته می‌شود.

کو – اوس – لو – آه : منطقهٔ گرمسیر در زبان سومری، این واژه همان کلمهٔ قشلاق در زبان تورکوی امروزی است چرا که در زبان اسطوره‌ای به واژهٔ زمستان «کواوس» گفته می‌شد که در زبان تورکو به شکل قیش درآمده است.

کو – اور – سو : زمین بی‌آب و علف در زبان سومری

کو – اور– کو – اوس : نام یکی از اقوام تورکو و همچنین نام پایتخت کشور ونزوئلا

کو – مو : از اقوام تورکوی ساکن در نواحی دریای سیاه و قفقاز و کوه‌های آلتای

کو – فو : نام یکی از فراعنهٔ مصر که برخی از پژوهشگران و باستان شناسان بر این باورند که مجسمهٔ ابوالهول متعلق به اوست.

کو – مو : نام رودی در سرزمین آبارهای تورکو زبان در قفقاز

کو – مو – آق : نام روستایی از آن لک‌های تورکو زبان در داغستان که لک‌ها خود را بیشتر با این اسم یعنی کوموق مورد خطاب قرار می دهند.

کو – سو – قو : نام اصلی و باستانی تورکوهای چرکس

کو – اوس – مار : نام همسر اردشیر اول که یک زن بابلی بود.

کو – رُ – کو – اوس : نام باستانی بندر کورجو در حوالی قبرس

کو – لو – نو : نام شهری در روسیه در زمان آق قویونلوها

کو – اور – مین : از فرمانروایان تورکو در اطراف رود ولگا در زمان آق قویونلوها

کو – سو – یو : منطقه‌ای در افغانستان در دورهٔ نادرشاه

کو – قو : kage سایه در زبان ژاپنی

کو – مو : kami خدا در زبان ژاپنی

کو – مو – نو – رُ : kaminari رعد در زبان ژاپنی

کو – سو : kusa گیاه در زبان ژاپنی

کو – رُ : kuro سیاه در زبان ژاپنی

کو – مو – قو : komogo گندم در زبان ژاپنی

کو – مو : kome برنج در زبان ژاپنی

کو – کو – رُ : kokoro قلب و دل در زبان ژاپنی

کو – کو – سو : پنهان کردن در زبان ژاپنی

کو – تو – بو : kotobo سخن در زبان کره‌ای

کو – رُ : آمدن در زبان ژاپنی

کو – اور – یو : نام یک سلسلهٔ حکومتی در کره

کو : بینی در زبان کره‌ای

کو – مو : عنکبوت در زبان کره‌ای

کو – جو : پسر اوکتای نوهٔ چنگیز

کو – اور – کو – اوس : از بزرگان تورکوهای اویغور و والی خوراسان از جانب اوکتای پسر چنگیز

کو – کو – اوس : غول آتشین در اساطیر یونان

کو – رُ – سو – رُ : نام روستایی در نواحی آمازون

کو – اور – تو : اسم شخص در اسپانیا و کوبا

کو – نو : نام قبیله‌ای در گینه

کو – مو : شهری در ایتالیا

کو – مو : روستایی در کاشان

کو – نو – سو : دماغه‌ای در جزیرهٔ سالامین

کو – نو – اور : ساکنان ساحل شرقی پلوپونز

کو – لو – اوس : از شهرهای فریگیه

کو – اوس : جزیره‌ای در دریای اژه

کو – جو : از فرماندهان و امرای لشکر مغول در زمان چنگیز

کو – سو – یو : نام جایگاهی در افغانستان در نزدیکی هرات در زمان غازان خان

کو – تو – اوس : از نام‌های باستانی خزر

کو – اور – کو – سو – اور – اوس : شهری در مصر

کو – اور – این : از قبایل تورکو در منطقهٔ قفقاز شمالی

کو – اور – بو – لو : نام یکی از سرداران رومی

کو – تو – اور: ولایتی در هند قدیم در زمان غزنویان

کو – نو : شهری مابین مراغه و زنجان در آذربایجان که یاقوت حموی ویرانه‌های آن را دیده است.

کو – اور – بو – لـو : نـام فرمـانروایی در نزدیکـی کرانـهٔ دریـای سـیاه در زمـان آق قویونلوها

کو – مور– آن : از شاخه‌های رود(سوموکون) زیمکان در اسلام آباد

کو – اوس – عنبر : از رودهایی که به قیزیل اؤزن می‌پیوندد

کو – این : از شاخه‌های رود طالقان از توابع ساوج بولاق

کو – سو– اور : (کوثر) از شهرهای اردبیل در آذربایجان

کو – لو : نام روستایی در شهرستان ماسال در گیلان

کو – لو – اور : رودی در تالش در غرب شهر هشت پر

کو – سین : (کاسین) از روستاهای شهرستان اهر

کو – مو – اور : از شاخه‌های رود اعظم در شهرستان مهریز

کو – مو – اور – گون : (کمرکان) از شاخه‌های رودخانهٔ هلیل رود در سبزواران

کو – نو – رُ : (کنارُ) از شاخه‌های رود بمپور در ایران شهر

کو – مو – اور – چای : از شاخه‌های رودخانهٔ آجی چای در تبریز

کو – کو – رُ : از شاخه‌های رودخانهٔ رنگلی در جاسک

کو – نو : تمساح در میان قبایل آفریقایی

کو – هو – تو : از خدایان اساطیری آفریقایی در میان قبیلهٔ هوتو

کو – فو : نام شهری در اوزبکستان

کو – کند : نام شهری در اوزبکستان

کو – کون : نام روستایی در نواحی هرات در قرن چهارم اسلامی

کو – کور : نام روستایی در کرمان در زمان ابن حوقل

کو– سو : مجموعه مردمانی که تحت این نام در فلات ایـران در هـزاره‌هـای قبـل از میلاد زندگی می‌کردند که پیرنیا آن را به صورت کاس – سو قید کرده است.

کو – اور – سو : روستایی در کاشان

کو – هو : روستایی در نائین از شهرهای اصفهان

کو – اور – میلا : روستایی در هشترود از شهرهای آذربایجان

کو – او – لو – اوس : از پادشاهان بابل

کو – اوس : از پادشاهان مصر

کو – مو – اور : (کومار) روستایی در اهر از شهرهای آذربایجان

کو – سین : از شهرهای بخش ورزقان د ر تبریز

کو- کور : از کوه‌های اطراف اورمیه در بخش سیلوانا

کو- اوس : شکل اصلی واژهٔ گؤز به معنی چشم در زبان تورکو که در طی زمان بعد از چکش کاری‌های به عمل آمده در زبان مردمان بدین شکل درآمده است. تکواژ دوم کلمه یعنی «اوز» همان «اوس» مربوط به نور و روشنایی است.

کو- وُ – اوس : شکل اصلی و اسطوره‌ای کلمه کاووس، باید گفت که کووُاوس که شکل کاووس پیدا کرده است در اصل در ارتباط با پدیده‌های طبیعی می‌باشد که بعدها بدان جنبهٔ حماسی داده شده و با شخصیت بخشی بر یک عنصر در ارتباط با هستی، به مثابهٔ یکی از پادشاهان درآمده است.

کو- مو- ار : نام یکی از قبایل تورکو در سال‌های اولیهٔ قرن یکم میلادی که به کومیس هم معروف‌اند و جاهای مختلفی به این نام وجود دارد.

کو – اوس- کور : در تورکوی باستان و همچنین زبان قزاق کنونی در معنی گرگ است که به صورت کاس کیر نوشته می‌شود.

کو – اور- بو – آل- آی : صورت اصلی واژهٔ «کربلای» کور به مثابه یکی از عناصر در ارتباط با خورشید که به «کُر» تبدیل شده است و بول، بال، بعل، بیل، بُل (بو + آل) همگی یک کلمه می‌باشند در نگاه و بینش اسطوره‌ای بر هر چیزی که مقدس باشد و در آن نعمت و فیض و مواهب الهی باشد اطلاق می‌شود و واژهٔ «آی» نیز بر مقدس بودن و دارای ابعاد الهی بودن چیزی اشاره دارد چه «آی» در زبان اسطوره‌ای هم بر تقدس چیزی اشاره دارد و هم از جنس خدا بودن چیزی؛ در سیر زمان با تبدیل شدن واژهٔ کور به قیر یا کر و کیر این واژه به معنی دشت و صحرا دلالت داشته است و در اینجا دشت نورانی و مقدس معنی می‌دهد و شگفتا که تاریخ بر این سرزمین چه سرنوشتی را رقم زد در حالی که نام این سرزمین در زمان سومریان و بلکه پیشتر از آن گذاشته شده بود.

کو – سو – وُ : نام یک کشور تازه تاسیس در بالکان که از صربستان جدا شد.

واژگانی که در آفرینش آنها «آق» نقش اول و برتر را دارد

خاستگاه و ریشهٔ این عنصر در اسطوره‌ها و زبان اولیه بشر می‌باشد و این واژه معنایی فراتر و گسترده‌تر از سفیدی را دارا می‌باشد و از ترکیب دو تکواژ «او- قو» حاصل شده است و در سیر و روند زمان با ادغام آن دو به شکل «آق» درآمده است «آق» در معنی اصلی خود به نور و روشنایی خاص خورشید دلالت دارد و یکی از تعیّنات اوس محسوب می‌شود و معنی سفیدی خود مجازاً از آنجایی که نور و روشنایی سفید رنگ خاص اوس می‌باشد بر آن بار شده است فی‌الواقع معنی اصلی کلمه سفیدی نیست بلکه مجازاً این معنی بدان بار شده است و رفته رفته به سبب فروکش کردن بینش اسطوره‌ای در ارتباط با این واژه، معنی مجازی جای معنی اصلی آن را گرفته است این عنصر آسمانی جایگاه ویژه‌ای در زبان و اسطوره‌های بشری داشته است و از حیث زبانی نیز در ساختار کلمات گوناگون نقش بزرگی ایفا می‌کند و حتی امروزه نیز این عنصر در ساختن واژگان نوین نقش غیرقابل اغماضی بر عهده دارد. این عنصر، چه در اول واژگان و چه در وسط واژگان و چه در آخر واژگان حضوری فعال دارد و نظر به درجهٔ تأثیرگذاری این عنصر در وجود هر شی و پدیده‌ای جایگاه «آق» در واژه معین می‌شود و در اینجا این موضوع نیز قابل ذکر است که از منظر اسطوره‌ای و بینش اساطیری ما چیزی به نام پسوند نداریم و متأسفانه در طی زمان چنین سهوی از نکته نظر زبان شناختی حاصل شده است که گویی «آق» در زبان تورکو در آخر واژگان یک پسوند و یک تکواژ وابسته و بی‌معنی می‌باشد که چنین تصوری از بیخ و بن سهو و خطا می‌باشد و «آق» هر چند ممکن است در آخر واژگان برساخته شده در دورهٔ تاریخی و دورهٔ مدرن پسوند محسوب شود لیکن در زبان اسطوره‌ای «آق» به هیچ وجه پسوند نیست و بلکه دارای معانی رفیع و شکوهمند در ارتباط با نور و روشنایی می‌باشد

بر فرض «آق» در آخر واژهٔ اوجاق که اصل آن «اوساق» می‌باشد و از دو عنصر اوس + آق بدست آمده است به هیچ وجه پسوند نمی‌باشد. «آق» به همراه «اوس» نمایانگر عنصری دیگر در طبیعت است که بعدها بر یک مکان خاصی که آتش در آن جمع می‌شود اطلاق شده است. و یا واژهٔ «اوس آق» در معنی کودک در زبان تورکو باز هم چنین رویکردی را دارا است و «اوساق» در معنی نور و روشنایی ظاهر شده می‌باشد »آق» نظر به اینکه در زمرهٔ واژگان اولیهٔ بشر بوده است پس در زبان‌های مختلف دنیا حضوری فعال و چشمگیر دارد و با ترکیب شدن با عناصر بیست‌وهفت‌گانه خیل عظیمی از واژگان اسطوره‌ای در زبان اولیهٔ بشری را به وجود آورده که در اینجا به مواردی چند اشاره می‌کنیم.

آق- اوس : شکل اصلی واژهٔ «اوغوز» از شخصیت‌های اسطوره‌ای تورکوها که بر اثر بی‌مبالاتی‌ها و نسیان در ارتباط با این اسطوره، عدهٔ زیادی سعی در پوشاندن کسوت تاریخی بر آن هستند اما آنچه با توجه به مستندات فراوان می‌توان عنوان کرد این است که واژهٔ «اوغوز» بر یک پدیدهٔ طبیعی در ارتباط با نور و روشنایی دلالت دارد.

اوغوز از دو تکواژ «آق» و «اوس» تشکیل شده است و در معنی نور و روشنایی خاص می‌باشد که خود به نوعی از تعینات «اوس» می‌باشد «اوس» همان گونه که گفته شد اشعه‌ای خاص در آسمان می‌باشد و بر نور مطلق دلالت دارد.

همان گونه که می‌دانیم براساس اسطوره‌های اولیهٔ بشری، اول چیزی که انسان در طبیعت با آن مواجه شد «سو» بوده است و فی‌الواقع انسان در شرایطی در این کرهٔ ارض حضور و ظهور یافته است که بنا به روایت‌های اسطوره‌ای، تاریکی بر همه جا حکم‌فرما بوده است و دود و بخار همه جا را پوشانده بوده است و صرفاً «سو» همه جا را فراگرفته بود و در چنین شرایطی بوده که سپیده سر زده است و باد آن مه غلیظ را از بالای سر انسان زدوده و نور و روشنایی ظاهر گردیده است. پس به زعم انسان اولیه نور و روشنایی زادهٔ تاریکی‌ها و سیاهی‌ها است و از همین منظر سیاهی و شب به مثابهٔ هستهٔ اولیهٔ نور و روشنایی می‌باشد و در اسطوره‌های عدیده‌ای در میان ملل مختلف ما با چنین رویکردی مواجهه می‌شویم زئوس (سو- اوس) که خود علیه پدرش کرونوس (کور- نو- اوس) می‌آشوبد و سر به طغیان می‌گذارد به نوعی حاکی از یک تفکر نمادی در ارتباط با طبیعت و غلبهٔ فرجامین روشنایی بر شب می‌باشد و در اینجا «سو- اوس» نماد نور و روشنایی و «کورنواوس» نماد شب و تاریکی است که با خوردن فرزندان خود یعنی خورشید، ستارگان، ماه و دیگر تعینات «اوس» همگی در اثر تاریکی‌ها از صحنه طبیعت رخت بر می‌بستند و در نهایت با غلبه روشنایی بر تاریکی و سیاهی بر عرصهٔ طبیعت باز می‌گشتند، در اسطورهٔ «اوغوز» نیز به عینه چنین رویکردی را مشاهده می‌کنیم که فی‌الواقع «اوغوز» در اصل(آق اوس) زادهٔ طبیعت تحت عنوان «دوغوم» می‌باشد و پدرش «قواوس» یا «قاراخان» یعنی سیاهی که بر هستی حکمرانی می‌کرد در یک نبردی بی‌امان به دست «اوغوز» (آق اوس) از پای در می‌آید که فی‌الواقع تصور انسان اولیه به صورت نمادین از هستی است و یادآور غروب خورشید و چهرهٔ سرخ رنگ آسمان که به مثابهٔ خونی، پهنه افق را فرا می‌گیرد و

همچنین آمدن صبح کاذب و غلبهٔ دوبارهٔ سیاهی بر روشنایی است که دوباره با آمدن صبح صادق به مثابهٔ غلبه روشنایی بر سیاهی در ذهن، فکر و تخیل انسان مجسم می‌شود.

پس بی‌هیچ شبهه‌ای می‌توان گفت که اسطورهٔ اوغوز بر گرفته شده از کشاکش بی‌امان سیاهی و روشنایی و شب و روز از نکته نظر انسان اولیه بوده است که حتی به شکل‌های مختلف با اسامی مختلف در میان ملل گوناگون پخش شده است و به ضرس قاطع می‌توان گفت که هیچ تباین و تفاوتی ما بین آق اوس و سواوس (اوغوز – زئوس) وجود ندارد و ریشه و تبار هر دو اسطوره یکی می‌باشد. واژهٔ «آق اوس» حتی در زبان و اساطیر یونان و اروپا نیز امروزه به شکل وسیع کاربورد دارد و کلمات اوقوستین نام شخص، اگوست (نام یکی از ماه‌های انگلیسی) ریشه‌اش همان «آق اوس» (اوغوز) می‌باشد. در زبان اسپانیولی و ایتالیایی واژهٔ acuoso در معنی پر آب بی‌شبهه ارتباط تنگانگی با واژهٔ اوغوز دارند و در واژگان بی‌شماری در اروپا می‌توان رد پای واژهٔ اوغوز(آق اوس) را سراغ گرفت واژهٔ Aquos در میان مارک‌های بی‌شماری از تولیدات تکنولوژیک غرب حاکی از شأن اسطوره‌ای این کلمه می‌باشد. واژهٔ «آپیس» که در اساطیر مصریان بر گاوی مقدس اطلاق می‌شده است خود هم نام با اوغوز می‌باشد. یعنی فی‌الواقع اصل آن اوغوز است و واژهٔ «اوکوز» در تورکو که بر گاو نیز اطلاق می‌شود هم ریشه با اوغوز است و جایگاه گاو در اساطیر بی‌شمار ملل بر همگان واضح و مبرهن است.

متأسفانه بعضی از محققین با توجه به رویکردهای تاریخی به کنکاش در واژهٔ اوغوز پرداخته‌اند و به همین جهت نیز تفسیرهای اغوا کننده و به دور از حقیقت را در ارتباط با این واژه عنوان کرده‌اند که فاروق سومر نیز در زمرهٔ این افراد می‌باشد اینان واژهٔ اوغوز را از دو تکواژ (اوخ+ اوز) می‌دانند که در آن «اوخ» به معنی قبیله و «اوز» به مثابهٔ علامت جمع در نظر گرفته می‌شود که باید گفت با این بینش، اولاً واژهٔ اوغوز را باید واژه‌ای بر ساخته در دورهٔ تاریخی در نظر بگیریم نه دورهٔ اسطوره‌ای، چرا که ما در دورهٔ اسطوره‌ای نه چیزی به نام «اوخ» داشتیم یعنی انسان آن را اختراع نکرده بود و دوم اینکه علامت جمع و پسوند نیز چیزی است که در دورهٔ تاریخی زبان بوجود آمده است و در دورهٔ اسطوره‌ای به هیچ عنوان بشر اولیه چیزی به نام پسوند و علامت جمع نداشته است و در همین جا نیز ذکر این نکته خالی از فایده نیست که عنوان کنیم که اصلاً در واژهٔ «توقوز اوغوز» نیز «توقوز» ربطی به عدد «دوققوز» ندارد که به مثابهٔ نظریهٔ پذیرفته شده در میان اربابان معرفت و تورکولوژها رواج یافته است که «دوققوز اوغوز» یعنی «اوغوزهای نه گانه» واژهٔ «توقوز» در

اصل همان «توقـواوس» مـی‌باشـد کـه بـه عنـوان صـفت «اوغـوز»(آق اوس) اسـت یعنـی «توقواوس» یک واژهٔ اسطوره‌ای در ارتباط با پدیده‌های طبیعی می‌باشـد نـه عـدد، و در بـر دارندهٔ مفهوم ایزدی است که از خویش حرارت و نـور روشـنایی و قـدرت دارد. حتـی در سنگ نبشتهٔ متعلق به بیلگه خاقان، اوغوز با صفت «سیر توقوز اوغوز» مـورد خطـاب واقـع شده است و واژهٔ «سیر» نیز خود در تورکو همان گونه که قبلا گفته شـد واژه‌ای در ارتبـاط بـا نـور و حـرارت مـی‌باشـد. همچنـین بایـد گفـت کـه نـام همـسر هلاکوخـان مغـول «دوققوزخاتون» بوده است که خود دلیلی دیگر می‌باشد که واژهٔ «دوققوز» نه در معنـی عـدد بلکه به مثابه یک اسم خاص در ارتباط با عناصر اسطوره‌ای و تفکر اسطوره‌ای می‌باشـد کـه گذشتگان آنرا برای خود به عنوان اسم انتخاب می‌کردند. همچنین «توقواوس» نـام یکـی از قبایل تورکو در دورهٔ صفوی از قبایل ذوالقدر بوده است.و نیز «توقوز» نام یکی از قهرمانـان تورکوها در اسطورهٔ ارکنه گون می‌باشد همچنـین «توقـوس» نـام یکـی از قبایـل مغـول‌هـا می‌باشد و نیز توکوس نام یکی از امرای تورکو در زمان هلاکو است و همچنین توکواوس‌لو نام یکی از تیره‌های بزرگ قشقایی است پس بی‌شبهه دوققوز در ارتباط با اوغوز هیچ ربطی به عدد نه ندارد و یک واژهٔ اسطوره‌ای در ارتباط با نور و روشنایی است.

به هر تقدیر «اوغوز» از دو تکواژ «آق» و «اوس» که هر دو در زمرهٔ عناصـر اسـطوره‌ای در نزد انسان‌های اولیه بوده‌اند برساخته شده است و به جهت اینکه این پدیـدهٔ طبیعـی کـه بعدها چهره‌ای انسانی به خود می‌گیرد در ذات و ماهیت خود از روح ایزدان «آق» و «اوس» بهره‌مند بوده است؛ بدین صفت نائل گردیده است. باید گفت در اسطورهٔ مربوط به اوغوز با رویکردی کلی و در ابعادی گسترده کل هستی در ید قدرت انسان قرار مـی‌گیـرد و عناصـر طبیعی و کائنات همگی نمودی از بینش فلسفی انسان تلقی می‌گردد. اوغوز با ازدواج خـود تمامی کاینات و مخلوقات را سبب می‌شود. یـک روزی اشـعه‌ای از سـوی آسـمان پدیـدار می‌گردد و آن اشعه به دختری زیبا و نورانی مبدل می‌گردد همانطوری کـه قـبلاً نیـز متـذکر گردیدیم این نور به شکلی کلی و فراتر از آفتاب و ماه و ستاره می‌باشد و این عناصر خـود تجلی آن نور کلّی محاط بر آفرینش می‌باشند. اوغوز با ازدواج با نور که در کسوت دختری زیبا ظاهر شده صاحب سه فرزند به نام‌های گون، آی، اولدوز می‌گردد که همگی از جـنس نور می‌باشند. پس آی (ماه) گون (آفتاب) اولدوز (ستاره) فرزندان اوغوز که خـود بـه مثابـهٔ پدیدهٔ حاکم بر کل هستی است در نظر گرفته می‌شود. بر مبنای اسطوره تورکوها اوغوز بـار

دیگر و در موقعیتی دیگر با دختری که از جنس آب می‌باشد و فی‌الواقع نمودی از نیمه دیگر حیات تلقی می‌گردد ازدواج می‌نماید این دختر که جوهرهٔ وجودی‌اش از آب است در یک موقعیت استثنایی از درختی که در میان دریاچه‌ای قرار داشت و بر فراز کوهی روییده بود بیرون می‌آید و خود را بر اوغوز نشان می‌دهد و اوغوز وی را به عنوان زن خود قرار می‌دهد که از ثمرهٔ این ازدواج نیز سه پسر به نام‌های «دنیز» (دریا) «داغ» (کوه) و «گوگ» (گیاه و طبیعت) بوجود می‌آیند. همین نکته را نیز در اینجا یادآوری نماییم بر خلاف گفته‌های رایج و مرسوم که میر علی سیداف محقق و اسطوره شناس آذربایجانی نیز در زمرهٔ آنهاست «گوگ» به معنی آسمان نمی‌باشد چرا که اولاً درخت خود در این جا نمودی از طبیعت و رویش و سبزی می‌باشد و به مثابه سنبل و نماد طبیعت است ثانیاً همه فرزندان این دو زن کل آفرینش را ترسیم می‌نمایند و باید به نوعی از همدیگر مجزا تلقی شوند یک دختر زمینی نمی‌تواند فرزندی به نام آسمان را بوجود آورد در تلقی اسطوره‌ای تورکوها آسمان خود هستی مطلق و از جنس نور است پس گوگ باید همان نمودار طبیعت و سبزی تلقی شود و درخت در تمامی اسطوره‌های تورکوها که به نوعی حضور دارد، ترسیم کنندهٔ طبیعت و سبزی و رویش می‌باشد. در اسطوره زرتشت نام گیاه هوم «گئوگرن» است و دقیقا با نام سومین فرزند اوغوز هم ریشه است. پس کل هستی از دو واژهٔ سو و اوس (نور و آب) متولد می‌گردد و کلمات سو و اوس در تمامی اسطوره‌های تورکوها حضور و ظهور فعالی دارند. بدین گونه اسطورهٔ آق- اوس (اوغوز) در بینش اسطوره‌ای تورکوها بلکه بهتر بگوییم انسان‌های اولیه به نوعی به تصویر کشیدن نحوهٔ آفرینش هستی به صورت نمادین و استعاری می‌باشد.

آق- اوس- تو : شکل اصلی واژهٔ اگوست نام یکی از ماه‌های میلادی

آق- اوس : شکل اصلی واژهٔ آغیز در معنی دهان در زبان تورکو با این توضیح که در بینش اسطوره‌ای زبان و واژه خود از شأنی والا بهره‌مند بوده است. به نحوی که برای زبان و واژگان در میان اساطیر گوناگون از میان عناصر و الهه‌گان نام‌هایی بر می‌گزیدند که «آغیز» خود از همان جنس است همان گونه که «سوز» در زبان تورکو برگرفته از «سو- اوس» و «سخن» از «سو- قو- آن» و «لوقواوس» در معنی واژه در زبان یونانی نیز چنین است.

آق- اوس- تو - این : اسم شخص در زبان انگلیسی

آق – اوس : رهبر در زبان یونانی

آق – اوس : اسب در زبان لاتین

آق- اوس- تو- نو : اسم زنانه در میان سرخ پوستان آمریکا

آق- سو- تو- اوت : شکل اصلی واژهٔ «آکسودات» که اسکندر او را به ساتراپی ماد برگزید

آق- سو- رُ : نام پادشاه مانناها که به صورت آخسری ضبط شده است

آق- سو- اوس : نام دیگر رود جیهون است.

آق- یو- اوس : نام یکی از شهرهای آسیای میانه در دورهٔ چنگیزخان

آق- سو : از شهرهای هون‌ها

آق- تو- وُ — یو : شکل اصلی واژهٔ «اوک- تو- وُ - یو» نامی مردانه در زبان اسپانیولی

آق- سو- نور : شکل اصلی واژه آخشو نور نام یکی از رهبران هون‌های آفتالیت، باید گفت با ترکیب عناصر اولیهٔ مربوط به واژگان که خود در زمرهٔ خدایان تلقی می‌شدند کلمات نوین بدست می‌آیند بر فرض از ترکیب «او» با «نو» و «رُ» واژهٔ «نور» ساخته می‌شود و سپس با آمدن هر یک از عناصر اولیه بر سر واژهٔ «نور» دوباره می‌توان کلمات تازه‌ای ساخت به عنوان نمونه کلمات سونور،قونور، مونور،اونور، فونور، تونور، هونور، بونور، اوس‌نور، وُنور، رُنور، لونور، کونور، جونور، یونور، نونور، آی نور، ارنور، این نور ، آن نور، آب نور، گون نور، آق نور، آل نور، آه نور و اوت نور بدین گونه ساخته شده‌اند.

آق- سو : از شهرهای قزاق در کنار دریای خزر

آق- سو : نام رودی در قزاقستان

آق- سو : از شهرهای تورکوستان شرقی که امروزه تحت سیطره چینی‌هاست.

آق- سو : از شهرهای آذربایجان

آق — بولاق : از روستاهای مشکین شهر

آق- لو- اوس : در اساطیر یونان خدای رود که نخست خود را به شکل مار و سپس به شکل گاو نر در آورد و به شکل آخلوس axelos نوشته می‌شود.

آق- نو- تو- آن : شکل اصلی واژه آخناتن، از فراعنهٔ مصر و کسی که در مصر دین تازه را ابداع نمود و خورشید را به مثابهٔ نماد خدایی برگزید.

آق- وُ- سو : نام رودی در جنوب کشور برزیل که به صورت Iguacu نوشته می‌شود.

آق : نام یکی از حکمای یونان باستان در قرن پنجم بیش از میلاد که بنا به نظر وی جهنم محل ارواح گناهکاران است و سگی در جهنم پاس می‌دهد تا مانع از خروج ارواح گناهکاران گردد.

آق : درخت بلوط در انگلیسی که به صورت oak نوشته می‌شود.

آق – اوس : جوان‌ترین فرزند ایس پارتو-کواوس از پادشاهان سکای

آق- سو : از شهرهای استان گلستان

آق- قور : شکل اصلی واژهٔ اخگر

آق – یو- قو- اوس : کوهی در شهرستان میانه که به صورت «آق یقوج» نوشته می‌شود.

آق- یو- قو- اوس : کوهی در شهرستان سراب که به صورت «آق یو قوش» نوشته می‌شود.

آق- آی- آس : خدای جهان در میان تورکوهای آلتایی که معنی آن، نور سفید است.

آق – نور : شکل اصلی واژهٔ **agenor** از اشخاص اسطوره‌ای دریونان

آق : کوهی در شهرستان اردبیل بخش نیر؛ لازم به ذکر است که در سرتاسر فلات ایران همچنین دیگر کشورهای دنیا کوه‌ها، رودها و مکان‌های زیادی به نام «آق» وجود دارد.

آق – سو – لو – اوس : نام مردانه در اروپا

آق – اوس : نام یکی از شهرهای آذربایجان

آق – تور : از شخصیت‌های اسطوره‌ای در یونان که به شکل **actor** نوشته می‌شود.

آق – لور – اوس : شکل اصلی واژهٔ **Aglauros** از شخصیت‌های اسطوره‌ای در یونان

آق – نو : از نام های باستانی رود کرخه که به صورت اوک نو نوشته می‌شود.

آق – تور : شکل اصلی اختر در معنی ستاره

آق – اوت : شکل اصلی واژهٔ آکد نام قوم باستانی در بین النهرین

آق – نو – سو – رُ – اوس : نام یکی از طبقات اشرافی در میان فنیقی‌ها

آق – وُ – تور : شکل اصلی واژهٔ اکوادور نام کشوری در آمریکای جنوبی

آق – مو – اوس : نام شخصیتی اسطوره‌ای در یونان

آق – بو – سو – اوس : پسر ارقوس در اساطیر یونان

آق – بول : نام خدای تاریکی و شب در اساطیر مایا

آق – اوس – تو – اوس : در اساطیر یونان نام دو شخص است

آق – اوس : در اساطیر یونان پدر «توسواوس» می‌باشد که به زعم اینکه توسواوس در جنگ با مونوتور کشته شده است خود را به دریای اژه انداخت که بدین سبب به این دریا «آق‌اوس» گویند.

آق – تو – مو – اوس : از اشخاص اسطوره‌ای یونان که پس از اسارت هلن توسط توسواوس محل اختفای او را به «کواوس‌تور» و «بولوکواوس» برادران هلن نشان داد.

آق – سو – تو – اوس : پسر پلیاس پادشاه ایول کوس

آق – اوس : نام روستایی در شهرستان ابهر

آق – اوس : نام یکی از فرماندهان تورکو در زمان بای بارس

آق – بو – سو – اوس : پسر آرقوس در اساطیر یونان

آق – یو – اوس : از شخصیت‌های اسطوره‌ای در یونان پسر آئریپتوس

آق – سو – نو – اوس: چرخ در زبان یونانی

آق – اوس : از روستاهای محال باراندوز چای در اورمیه از شهرهای آذربایجان

آق – سو – تو – اوس : خروج در زبان یونانی

آق – تو – اوس : از کوه‌های معروف یونان

آق – نو – اوس : در لاتین به معنی آتش است.

آق – تور – یو – اوس : ماه اکتبر در زبان یونانی

آق – من : از قبایل اقوام تورکوهای «سالار» که در ایالت‌های «کان سو» و «سوان خوا» در چین زندگی می‌کنند.

آق- اوس : شکل اصلی واژهٔ «آغاج» در تورکو با این توضیح که این واژه در افواه مردم، امروزه نیز آغ‌آش تلفظ می‌گردد، که طبیعتاً نزدیک به واژهٔ «آغ اوس» می‌باشد و همچنین باید گفت در زبان تورکوهای باش‌قورد به درخت «آغاس» می‌گویند. که خود مؤید این نکته است که اصالت اولیهٔ خود را حفظ کرده است. درخت از بدو آفرینش برای انسان مقدس بوده و برای آن اعتبار خاصی قائل بوده است. درخت واژگون مبین این اعتقاد است که زندگی از آسمان به زمین می‌آید و در زمین رخنه می‌کند و بدان تقدّس می‌بخشد بر طبق نگرش بعضی از اقوام تورکو من جمله یاکوت‌ها انسان میوهٔ درخت می‌باشد و درخت انسان را زاییده است. یاکوت‌ها بر این باورند که آدمی میوهٔ درختی هفت شاخه است و به دست زنی که تنه‌اش از پوستهٔ بدنه درخت بیرون آمده تغذیه می‌شود و همانطوری که

پیشتر گفتیم بر طبق یکی از اساطیر تورکوها از درون درخت دنیا در کنار رودخانه‌ای که اشعهٔ آسمانی شب‌ها بر آن می‌تابید پنج نوزاد بیرون آمده است و همچنین در دیگر اساطیر تورکوها اعم از اسطورهٔ قوراوغلو و اسطورهٔ اوغوز درخت همواره یکی از عناصری است که در میان کوه نماد زمین و خاک، چشمه نماد آب و نور نماد روشنایی آسمانی حضور و ظهور دارد و از همین جاست که می‌توان به جایگاه ویژه درخت در زندگی انسان پی برد. در اساطیر بومیان آمازون گیاهان و درختان از خاکستر ایزدی به وجود آمده‌اند و یا از بطن باکره‌ای که از ازدواج نادیدنی آبستن گشته متولد شده‌اند در اساطیر آمازون آمده است که «وُتوتو» دختری بود که روی یک کندهٔ درخت می‌نشیند و توسط ارواح باردار می‌شود و فرزندی پس می‌اندازد و بدون اینکه به او نظری بیندازد ترکش می‌کند وقتی بعد از مدتی به محل زایمان برمی‌گردد به جای فرزند نخل کوچکی را می‌یابد.(ر. ک آمازون؛ اساطیر و افسانه‌ها ترجمهٔ سیروس شاملو ص۱۱۱) در اساطیر یونان نیز درخت جایگاه خاصی دارد و از این منظر درخت بال اوت (بلوط) به مثابهٔ نماد خدای رعد زئوس است و در اسطورهٔ آدونیس می‌خوانیم که وی نیز از درخت متولد می‌گردد همچنین باید گفت که در میان اقوام مختلف از جمله هندیان حتی امروزه نیز چنین رسمی پا بر جاست که مردان و زنان با درختان ازدواج می‌کنند و زنان نازا برای بچه دار شدن شکم خود را به درختان می‌مالند. در اساطیر اسکاندیناوی نیز آمده است یک روز هنگامی که اودین و برادرش در کنار دریا قدم می‌زدند به دو درخت آش و الم رسیدند آنان از این دو زن و مرد را پدید آوردند و به آنها روح، زندگی، شعور و نیروی حرکت، گویایی، شنوایی و بینایی بخشیدند. (دایره المعارف مصور اساطیر و ادیان مشهور جهان صص۳۰۹-۳۱۰)برای آگاهی بیشتر در ارتباط با جایگاه ویژهٔ درخت در زندگی انسان ر.ک. شاخ زرین، جرج فریزر بخش پرستش درختان

واژگانی که در آفرینش آنها «آل» نقش اول و برتر را دارد.

آل در زمرهٔ واژگان اسطوره‌ای و اولیهٔ بشر می‌باشد. در ارتباط با ساخت این واژه باید گفت که این واژه از ترکیب و ادغام دو واژهٔ «او» و «لو» بدست آمده است و واژهٔ «اولو» به «آل» بدل شده است. واژهٔ «آل» از حیث معنایی در نظر انسان اولیه در معنی خورشید بکار رفته است و سپس معانی دیگری نیز با توجه به همین معنی اولیه باز یافته است. این واژه بنا به جایگاه قدسی و اسطوره‌ای خود در ساخت واژگان بی‌شمار مشارکت بی‌حد و حصری داشته است و بنا به اعتقاد اسطوره‌ای بشر اولیه این عنصر نقش عمده‌ای در زندگی و حیات انسان داشته است و از همین منظر نیز می‌بینیم که در تمامی واژگان و عناصری که حکم تقدس و شکوه و قدرت را به ذهن انسان متبادر می‌سازند این عنصر حضور فعالی دارد که در اینجا به مواردی چند در میان ملل گوناگون اشارت می‌کنیم با این توضیح که «آل» هر چند در واژگان ملل مختلف که صد البته به یادگار مانده از دوران اسطوره‌ای و کهن می‌باشد؛ حضوری چشم گیر دارد لیکن امروزه دارای هیچ بار معنایی خاص نمی‌باشد و این در حالی است که در زبان تورکو این واژه بنا به نقش اسطوره‌ای خود که هنوز هم زنده است در زبان مردم و اساطیر آنها جایگاه مبّرز و برجسته‌ای را دارا است.

آل – لو– آه : شکل اصلی لفظ جلالهٔ ا... «آل» در زبان و بینش اسطوره‌ای انسان اولیه در ارتباط با خورشید و نور به کار می‌رفته است و نظر به اینکه انسان‌های اولیه این درک و شعور و بینش را در وجود خویش بنا به فطرت خود احساس می‌کردند که قدرتی و نیرویی مافوق در زندگی آنان حضور و ظهور دارد که سرنوشت و تقدیر همیشگی در دست اوست؛ لیکن فاقد آن بینش عمیق در ارتباط با این قدرت لایزال ماورای طبیعی بودند چرا که انسان اولیه صرفاً به چیزی و اموراتی باور داشت که می‌توانست آنرا ببیند و در زندگی روزمرهٔ خویش آن را به صورت حسی درک نماید و از این جهت نیز عناصر طبیعی را به مثابهٔ الهگان خویش در مرحله اولیه حیات برگزید و نام واژه‌های خاصی را بر روی آنها نهاد که سو؛ اوس، قور؛ از آن جمله بودند.

انسان اولیه در مرحلهٔ بعدی حیات خویش که توانسته بود عمق بیشتری در فکر و اندیشه‌اش بوجود آورد و تفکرات مرکبی را در ارتباط با هستی و ماورای آن در ذهن خویش ایجاد نماید به تبع آن تفکرات مرکب، ترکیبات و واژگان مرکب را نیز که خود تابعی و انعکاسی از آن اندیشه‌های مرکب بود رقم زد و در فرآیند گذر از اندیشه‌های عینی

و آفاقی، بینش فلسفی، انفسی و ذهنی در ارتباط با جهان خلقت و رمز و راز هستی و آفرینندهٔ مطلق را خلق کرد و واژگان جدید در ارتباط با تفکرات نوین و مستحدث به کار گرفته شدند. قبل از آنکه بشر مالک تفکراتی عمیق و پیچیده در ارتباط با هستی گردد و واژگانی همجنس و هم شأن آن بینش و تفکر را ابداع نماید واژه‌هایی بسان «سو» و «اوس» را که خود در حکم خدایان و ایزدان بودند به صورتی مستعمل در زبان خویش رواج داده بود و سپس با ابداع آن تفکرات نوین لازم می‌نمود تا با ترکیب این واژگان آن قدرت و توانایی مطلق در ورای طبیعت را به نمایش گذارد و از همین رهگذر بود که واژگان مرکب برای تبیین امورات انتزاعی ابداع شده در ذهن بشر بوجود آمد تا هر چه بیشتر و بهتر بر این مهم فائق آید که قدم به قدم برای درک و کشف کائنات و ماورای هستی خویشتن را نزدیک سازد و واژهٔ «آل لاه» در زمرهٔ این عناصر بوده است.

واژهٔ «آل» در ارتباط با عناصر طبیعی در زبان بشر به کار گرفته می‌شد یعنی واژه آل برای توضیح و تبیین امورات حسی همواره مورد استفاده واقع می‌شده است و یا واژهٔ «لو» و یا واژهٔ «آه» در زبان بشر کاربورد داشته است و بر روی پدیده‌های هستی زیادی این واژه‌ها نظر به شأن و جایگاه اسطوره‌ای‌اشان به کار می‌رفته است. اما در مرحلهٔ بعدی زندگی انسان، این واژگان با تلفیق شدن و ترکیب گردیدن، تفکرات تازه‌ای از هستی را به نمایش گذاردند و اگر تا دیروز واژگانی نظیر لو، مو، آه، وُ، او، تو، رُ، قو، هو، در ارتباط با هستی به کار می‌رفت اینک با ترکیب این‌ها بر فرض «لو» با «آه» واژهٔ «لاه» وجود یافت که در ارتباط با تعینات هستی بویژه نور کاربورد داشته است و در معنی خورشید بوده است و یا با ترکیب «آل» با «لو» و «آه» واژهٔ آللاه به وجود آمده است که در سیر روند زمان بر معبود یگانه هستی اطلاق شده است، البته باید گفت که این اسم یعنی واژهٔ جلاله دفعتاً بر معبود یگانه هستی اطلاق نشده است بلکه این واژه بیشتر در ارتباط با نور و روشنایی و خورشید به کار گرفته می‌شده است و از آنجایی که بنا به تفکر بشر از ابتدای هستی خداوند و آفریننده واقعی خود از نور است پس این واژه در ارتباط با نور و روشنایی به کار رفته است. پیشتر باید گفت که واژهٔ جلاله ا... بنا به گفتهٔ بعضی مورخان و مفسران و زبان شناسان واژه‌ای عربی نیست و واژه‌ای دخیل در زبان عربی است و در معانی مختلف در زبان‌های دیگر به کار رفته است و در زبان عربی نیز در معانی نور و روشنایی و نزدیک به واژگانی که اعراب جاهلی در ارتباط با خدایان خود آنرا به کار می‌گرفتند استعمال می‌شده است.

در این رابطه محمد خزائلی در اعلام قورآن می‌گوید: «عده‌ای معتقدند که لفظ ا... عربی الاصل نیست و اصل آن «الاها» لفظ سریانی است که به معنی خدا است یا اینکه از لفظ عربی الوهیم مشتق است.» ر.ک اعلام قورآن ص ۱۸۳

هم او در ارتباط با معنی واژهٔ جلاله ا... می‌آورد که به زعم عده‌ای لفظ ا... از «لاه» به معنی ارتفاع و احتساب ریشه گرفته و اعراب قدیم لفظ «لاه» را بر خورشید نیز اطلاق می‌کرده‌اند. همان ص ۱۸٤

آرتور جفری نیز در ارتباط با این واژه معتقد است که «دانشمندان غربی تقریباً متفق‌اند که سرمشق واژه را باید در یکی از دین‌های کهن جستجو کرد و هم او می‌آورد که واژهٔ عربی «إلهٌ» بدون تردید یک واژهٔ اصیل و کهن سامی است اما صورت ا... به کلی متفاوت است و تردیدی نیست که این صورت مانند صورت مانندایی به اصل سریانی باز می‌گردد. ر.ک واژه‌های دخیل در قورآن مجید ص ۱۲۷

این موضوع را نیز در همین جا باید یادآوری کنیم که نظر به رواج یافتن تفکراتی از این دست که پیشتر با تفکرات یهود مأبی توأمان است از گذشته‌های دور هر واژه‌ای را که در سیر و روند تاریخ می‌خواسته‌اند ردیابی نمایند چون به جایگاه اصلی آن نمی‌رسیدند آن را به آرامی، عبری و سریانی و زبان‌هایی از این دست نسبت می‌دادند که فی‌الواقع سهو و خبط و خطایی آشکار بوده است چرا که خود زبان‌های عبری و آرامی و غیره تحت تأثیر زبان سومری و فرهنگ سومری شکل یافته‌اند و نظر به اینکه تا این اواخر اثری از تمدن سومری و زبان سومری در میان نبود به راحتی تمام چنین نظریاتی عنوان می‌شد که اینک با سهولت تمام می‌توان ریشهٔ خیلی از واژگان و آیین‌ها و فرهنگ باستانی اکثر ملل را در بین النهرین سراغ گرفت. به هر تقدیر باید گفت که ریشهٔ واژهٔ ا... را باید در بینش اسطوره‌ای انسان‌های اولیه سراغ بگیریم که از حیث معنایی نیز بر نور و روشنایی دلالت دارد و اتفاقاً همین موضوع را در خود قورآن نیز می‌توان مشاهده کرد در آیه ۳۵ از سورهٔ نور یکی از اوصاف الهی «نورالسموات و الارض» عنوان گردیده است.

پیشتر گفتیم که «اوس» در بینش اسطوره‌ای انسان ابتدایی پایه و اساس هستی را تشکیل می‌دهد و این امر در تکوین شکل فلسفی و دینی نگرش انسان اولیه حائز اهمیت بوده است که بعدها حتی در میان ادیان مختلف الهی این موضوع خود را نشان می‌دهد و از همین منظر است که مسیحیان نیز معتقدند که نور اولین مخلوق خداست و در حدیثی از

پیامبر اکرم(ص) نیز روایت شده است که «اول ما خلق ا... نوری». اشاره کردیم که آل در معنی خورشید نام ایزد و خدای کنعانیان و فنیقیان بوده است این واژه بعدها در زبان مردمان فلسطین و سوریهٔ باستان با افزوده شدن تکواژ دیگری که خود یکی از الهه‌های مردمان باستان بوده است و فی‌الواقع نوعی اعتقاد و بینش بر این امر متکی بوده است که خدای آسمانی وجودش از نور پاک و صاف و سفید می‌باشد پس «آه» در معنی پاک، زلال، سفید که خود یکی از عناصر بود به همراه «آل» در معنی نور و روشنایی و خورشید با هم دیگر ترکیب شده و اسم مرکبی را در ارتباط با نوع تفکر و بینش اعتقادی که در ارتباط با خدای آسمان بود و در مقابل دیگر تفکرات مربوط به چند خدایی قرار داست بوجود آمد و لفظ ا... صرفاً بر وحدانیت و یگانگی خدای اطلاق گردید که حتی قبل از اسلام نیز در افواه مردم رواج داشت. پطروشفسکی در این ارتباط می‌گوید: «اعراب شمالی به موازات ایمان به خدایان متعدد و اجانین اندیشهٔ خدای اعلی یعنی ا... که صورت اختصاصی کلمه عربی «الاله» بود در فکر داشتند. ریشهٔ کلمهٔ ا... همان «ایل» سامی به معنای خدا بوده است.»[1]

لازم به ذکر است که از گذشته‌های دور و در برهه‌های مختلف تاریخ، توأم با پرستش ارکان طبیعی و ارواح، بودند مردمانی که بر وجود یک خدای آسمانی اعتقاد داشتند و پرستش وی را در وجههٔ همت خود قرار داده بودند که از این میان می‌توان به تورکوهای آسمانی اشاره کرد که بر وجود یک تانگری در آسمان معتقد بودند. در میان عرب‌ها نیز این موضوع خود را نشان داده است. بعضی محققان مطابق کتیبه‌هایی که از عربستان جنوبی (یمن) کشف شده، معتقدند که سابقه عبادت ا... بسیار ممتد بوده و او را در آنجا به صورت «الاه» می‌خواندند. ولی اکثر شرق شناسان معتقدند که منشأ آن کلمه «ال» Ell بابلی که در کتب یهود به صورت «ایل» یا «ئیل» خوانده شده، بوده است. گروهی از عربان قدیم شمالی که در صحرای سینا زندگی می‌کردند و به نام قوم نبطی معروف بودند، ا... را بنام «هلا» helah خوانده‌اند. هردوت وقتی از قوم نبطی صحبت می‌کند می‌گوید آنها خدایی را به نام «آلیلاه» می‌پرستیدند.[2]»

---

۱ - یوسف فضایی «جامعه شناسی دینی جاهلیت قبل از اسلام» ترجمه و تحلیلی از کتاب الاصنام ابن کلبی، تهران، انتشارات نشر کتب علمی و اجتماعی و دینی، چاپ اول ۱۳٦٤ ص ۳۷

۲ - همان صص ۳۸-۳۷

باید یاد آوری کرد که «ئیل»، «ایل»، «هل» همگی شکل دیگر واژهٔ «آل» می‌باشند به هر تقدیر آنچه مسلم می‌نماید این است که واژهٔ ا... از حیث فقه اللغوی و ساختار زبان شناختی بر ساخته شده از سه عنصر «آل» «لو» و «آه» می‌باشد و این امر هم بازتابی از نگرش اسطوره‌ای اولیهٔ انسان در ارتباط با این واژه‌ها بوده است و تفسیر و تأویل‌های دیگر از جانب لغویان عرب و نسبت دادن آن به واژگان دیگر صائب به نظر نمی‌رسد.

آل – لو – قو – آل : شکل اصلی واژهٔ «آل لوخول» خدای شرارت در زبان سومری

آل – سو : در اساطیر تورکو نام کسی که با زدن شمشیر بر آب سعی می‌کرد «آل‌آروادی» را فراری دهد تا شخص زائو از دست وی در امان باشد.

آل – اوس– ماق : مصدر در زبان تورکو که به صورت آلیشماق درآمده است.

آل – قور : algur صورت در زبان کره‌ای

آل– آس : در بین تورکوها از جمله آذربایجانی‌ها واژهٔ «آل+ آس» معنی سوختن به خود می‌گیرد پس «آلاس» معنی تمیزی، مقدس و بزرگی را می‌رساند. بدین خاطر هم تعدادی از تورکوهای سیبری قبل از عزیمت به شکار در فصل پاییز سلاح خود را به آتش می‌گرفتند و این عمل را «آلاس» یا «آل باس» می‌گفتند و منظور آنها از گفتن «آلاس» این بوده که سلاح خود را از بدی‌ها تمیز کرده و به آنها کیفیت خوبی بدهند. تورکوها در گذشته به خدای آتش و اجاق «آلاس» می‌گفتند و آن را پرستش می‌کردند. ر.ک: قام – شامان صص ۵۱–۵۰

آل – آس – کو : شکل اصلی واژهٔ آلاسکا

آل– مو– اوس : بنا به اعتقاد «قارا قویون لو»ها نزد خدا فرشته‌ای به نام «آلماس» وجود دارد که فرشتهٔ خیرخواهی می‌باشد و زندگی ملک «آلماس» در پیش خدا با نیک خواهی او در ارتباط است.

آل – او : نام پدر قوراوغلو که به صورت علی در آمده است.

آل– بو– اوس : شکل دیگر واژهٔ «یال بوس» در میان تورکوهای قورقیز، کوه قفقاز بدلیل بلندی‌اش و جایی که آفتاب از آنجا سرچشمه می‌گیرد «آل بواوس» نامیده شده است.

همان گونه که کوه البرز نیز بر همین سیاق یعنی به خاطر بلندای آن و جایی که آفتاب از آنجا سر می‌زند «آل بوار اوس» نامیده می‌شود.

آل- بو- اوس : در زمرهٔ لغاتی است که بینش آمیخته به تضاد در ارتباط با زندگی را بیان می‌دارد نور و حرارت و آتش هم ثمربخش است هم نابود کننده و ضرر رساننده «آل بواوس» هم در معنی حیات بخش و منشاء نور است و هم در معنی محو کننده و نابود کنندهٔ زندگی است «آل بواوس» در اساطیر تورکوها تمثیل‌گر یک اعتقاد اساطیری است که معانی متفاوتی یافته و با اعتقادات و بینش‌ها و باورهایی که گهگاهی مخالف هم بوده‌اند پیوند خورده است واژهٔ «آل» هم اضداد را تمثیل می‌کند در زبان آلتای‌ها واژهٔ «آل» در یک مورد به معنی بلندی و در مورد دیگر به معنی وحشی، درنده، بی‌رحم می‌باشد؛ به روشنی دیده می‌شود که واژهٔ آل، آی با تفکر اضداد گره خورده و دارای مفهوم‌هایی است که همدیگر را انکار می‌کنند. ترکیب دوم آلباس و آلبیس لغتی است که رو در روی همدیگر قرار گرفته‌اند. آلباس یعنی محو کنندهٔ حیات انسان ر.ک قام- شامان ص٥٤ البته در میان بعضی از اقوام تورکو زبان جهت مجزا نمودن این دو از همدیگر با فونیتک‌های متفاوت از هم این دو را تلفظ می‌نمایند تا آنها را از همدیگر جدا کنند، به نور خورشید خیر رساننده آلباس و به نور و حرارت نابود کننده و زیان کار آلبیس می‌گویند. حتی قورقیزها با آوردن پسوند «ساری» بدان «ساری آلباس» می‌گویند تا از «آلبیس» متمایز گردد. این موضوع در ارتباط با «سو» نیز مصداق پیدا می‌کند چه خود «سو» از عناصر مقدس بشمار می‌آید «سو» از جانبی فیض رساننده و از جهتی شر می‌باشد و از همین منظر تورکوها به آب خیر رساننده «آغ سو» و به آب شر رساننده «قارا سو» می‌گویند و در افسانهٔ «فاطما نسا» در آذربایجان هم با آن مواجه می‌شویم وقتی که قاری ننه به فاطما می‌گوید که در جانب راست حیاط حوضچهٔ «آغ‌سو» است و بر جانب چپ حوضچهٔ «قاراسو» خود را در جانب راست بر حوضچهٔ «آغ‌سو» بیانداز؛ و بر فرزند مادر ناتنی فاطما سفارش می‌کند که بر «قاراسو» بپرد. که النهایه فاطما تمامی خیر و نیکی عالم را از «آغ‌سو» کسب می‌کند و خواهر ناتنی وی پلشتی‌های عالم را در ظاهر خود می‌بینند.

آل- آق : فرزند آتیلا که بعد از سرکوبی خزرها آتیلا وی را فرمانروای خزرها نمود.

آل- سو- سین : از پادشاهان سومری

آل- او- قور : نام منطقه‌ای در قفقاز در دورهٔ مادها

آل : ایزد خورشید در میان فنیقی‌ها

آل- گون- کین : از سرخ پوست‌های ساکن در کانادا که در منطقه‌ای که اکنون اوتاوا در آنجا واقع شده است زندگی می‌کنند.

آل- اوت : نام بخشی در شهرستان بانه

آل- بو : از روستاهای دشت آزادگان که به آل بوعفری معروف است.

آل- بو (صیاد) : از روستاهای دشت آزادگان

آل- اوس : از روستاهای بخش هویزه در دشت آزادگان

آل- بو- سو- بط : از روستاهای دشت آزادگان

آل : نام روستایی در جلفا همچنین در معنی آبا و اجداد در عربی

آل- لو- آق- مو- آس : شکل اصلی واژهٔ آل لوق ماس، در نزد یاقوت‌های تورکو زبان بنا به اعتقاد آنها، خداوند در داخل درخت آل لوق ماس زندگی می‌کند.

آل- یو- اوت : واژه‌ای که یاقوت‌های تورکو زبان بر روح اوجاق و آتش اطلاق می‌کنند.

آل- او : مهم‌ترین ایزد بانوی زمین در نزد مردمان ایبو در نیجریه «آل او» نام دارد؛ و مردم در خانه‌های خود تندیس‌های گلی بسیاری که با رنگ روشن نقاشی شده‌اند قرار می‌دهند و در میانه تندیس‌ها و روبه روی در وردی تندیس «آل او» مادر زمین قرار دارد در این تندیس «آل او» غالباً نوزادی بر روی زانو دارد. شمشیری به دست گرفته و پاهای او غالباً راه راه و به نقش النگوهایی است که دختران به هنگام بلوغ به دست می‌کنند، رو به روی «آل او» خدای توفان چون شوهر و در مقام پایین‌تر از «آل او» قرار دارد. تندیس‌های دیگر عبارتند از کودکان و خانواده «آل او» ایزد بانوهای آب و دیگر خدایان ر.ک اساطیر آفریقا، ترجمهٔ باجلان فرخی ص ۱۲۸

آل- قو- نو : رودخانه‌ای در خدا آفرین در آذربایجان که به صورت القنا نوشته می‌شود.

آل- وُ - ار : روستایی در شهر اهر در آذربایجان که به صورت «آل وار» نوشته می‌شود.

آل : نام کوهی در شهرستان دلیجان

آل – کو – تو - اوس : **alcathoos** از اشخاص اسطوره‌ای در یونان

آل- قو- یو- اوس : فرزند پرسواوس جد هراکلس در یونان

آل : شکل اصلی واژهٔ «ائل» در زبان فینقی و کنعانیان در معنی خدا، پدر انسان‌ها و آفریدگار

آل- آند : نام یکی از استان‌های فنلاند

آل- اوس : عائله، خانواده و شوهر در زبان تورکوی آلتایی

آل- قو : از شاهزادگان مغول

آل : در زبان تورکو و در میان لهجه‌های مختلف آن، در معنی محکم، پرقدرت، متعالی، بلند، برتر، سرخ رنگ، آتش و خورشید مقدس می‌باشد.

آل- اوس : شکل اصلی واژهٔ «آل آش» از اسامی پادشاهان سومری

آل- اوت : از اقوام اسکیموها

آل- سو- سنئادو : شهری در آرژانتین

آل- لو : از روستاهای شهرستان اهر در آذربایجان

آل- مو- آن : شکل اصلی واژهٔ آلمان از روستاهای اطراف شهرستان اهر در آذربایجان

آل- تو : از روستاهای شهرستان مشکین شهر در استان اردبیل

آل- وُ- رُ- اوس : نام روستایی در اردبیل که امروزه به صورت علی وارث نوشته می‌شود.

آل- وُ - اوس : روستایی در مشکین شهر که امروزه به صورت «آل وج» نوشته می‌شود.

آل- بو- اوس : از شهرهای آمریکا که به صورت **alpasu** نوشته می‌شود.

آل- فون- سو : نام شهری در کلمبیا

آل- قو : روستایی در شهرستان بستان آباد که به صورت «علی گو» نوشته می‌شود.

آل- آی : در تورکو به آفرینندهٔ مقدس اطلاق می‌گردد.

آل- آس : باید گفت خیلی از لغاتی که از «آل» بوجود آمده‌اند مقدس بودن را به ذهن متبادر می‌سازند بدین خاطر هم اقوام تورکو زبان یئنی سی، آلتای و قام – شامان‌های آنها به جای آمین از کلمه «آل آس» استفاده می‌کردند.«آل آس» از ترکیب آل و آس شکل دیگر اوس بوجود آمده است. «آل» در معنی بالا رفتن و اوج گرفتن نیز است و در زبان‌های تورکوهای قورقیز ، ساقای ، آلتای و یاکوت‌ها بدین معنی بکار رفته است. تان آلیشدی در زبان ساقای یعنی افق اوج گرفت که به دیگر سخن اوج گرفتن خورشید است و البته آلیشماق مصدر در تورکو یعنی شعله ور شدن خورشید و آتش می‌باشد که اصل آن همان آل- اوس [ماق] است.

آل- تاق : کوه مقدس و بلند در میان تورکمن‌ها

آل- سو- یو- نو : دختر ائول پادشاه بادها در اساطیر یونان

آل- قو : در اساطیر یونان از فرزندان «اوس آن» و «تت ایس» بود.

آل- قو- مون : برادر «آمفیلوکوس» و پسر «آمفیارا اوس» در اساطیر یونان که پیشگوی «آر قوس» و«اریفیل» بود.

آل- کو- من : دختر الکتریون پادشاه مسین که به زناشویی با قاتل پدرش رضایت داد.

آل- بور- اوس : از قله‌های کوه‌های قفقاز، «آلبوروس» که به صورت «البرز» نوشته می‌شود.

آل- بور- اوس : از کوه‌های اسطوره‌ای در فلات ایران که به صورت «البرز» در آمده است.

آل : این واژه مضاف بر ابعاد اسطوره‌ای خود، در زبان تورکو معانی مختلفی را با خود دارد در لغت نامهٔ سنگلاخ در ارتباط با این واژه هفت معنی در تورکو ذکر شده است۱- حضور ۲- پیشانی ۳- خدعه و نیرنگ ٤- سرخ ٥- مهر و نگین پادشاهان تورکو که در فرامین به سرخی می‌زده است ٦- امر است از بگیر ۷- مرض مهلکی که زنان نو زاییده را تا هفت روز عارض می‌شود.

آل- قار : قوچ کوهی در تورکو

آل- سو : آل در زبان تورکو در اصل به معنی خورشید می‌باشد؛ لیکن این واژه از آنجا که یک واژهٔ اسطوره‌ای بوده است به مرور ایام معانی مختلفی را یافته است و النهایه در میان اقوام تورکو زبان در معنی کسی که زن زائو را می‌ترساند آمده است در آذربایجان در این مورد اصطلاح «آل آروادی» باز مانده از همان تفکر است که تورکمن‌ها نیز چنین شخصی را «آل سو» می‌گویند.

آل- بو- اوس : albus در لاتینی به معنی سفید و نورانی می‌باشد.

آل- بو- تو- رُ- اوس : نوعی پرنده و مرغ توفان در زبان اسپانیولی

آل- یو- اوس : شکل اصلی واژهٔ الیاس

آل : شکل اصلی واژهٔ «ائل» در معنی مردم در زبان تورکو

آل- قور- تور : تمساح در زبان انگلیسی که به صورت alligator نوشته می‌شود. در زبان اسطوره‌ای همان گونه که پیشتر گفته شد با ادغام عناصر اسطوره‌ای می‌توان واژگان بی‌شماری را ابداع نمود و بر همین قیاس در زبان اسطوره‌ای واژگانی از قبیل «آل قور» «آل تور» «آل بور» «آل مور» «آل فور» «آل سور» «آل اوس» «آل بورتو» ساخته می‌شود.

آل- اوس : نام یکی از مفسران قورآن که تفسیر خود را به نام سبع المثانی نوشته است و احتمالاً نام وی از نام مکان تولدش بر گرفته شده است که بـه صـورت آل اوسـی نوشـته می‌شود.

آل : در تورکو به معنی مقدس می‌باشد تورکوهای سیبری لغت «آل یشیل» را در مـورد جنگل مقدس به کار می‌برند و واژه «آل تای» یعنی کوه مقدس

آل- آی- بانو : در اساطیر آذربایجان نام زنی اسطوره‌ای که در هنگام زاده شدن بچـه و نوزاد بر سر زائو ظاهر می‌شده است و در تولد نوزاد نقش اسطوره‌ای خود را ایفا مـی‌کـرده است در اصل نقش مثبتی در فرایند تولد کودک به عهده داشته است لیکن بـا گذشـت ایـام نقشی منفی در ارتباط با این شخص در میان اسطوره‌های آذربایجانی بوجود آمده است.

آل- توس : از شهرهای کشور لیتوانی

آل- ایس : اسم زنانه در آذربایجان و در بسیاری از نقاط دنیا تکـواژ دوم شـکل دیگـر اوس است

آل- مو- اوس : اسمی اسطوره‌ای در میان مـردم آذربایجـان کـه هـم بـر روی منـاطق جغرافیایی و کوه‌ها و روستاها و هم بر روی اسم زنانه و هم مردانه گـذارده مـی‌شـود و بـه شکل الماس نوشته می‌شود. این واژه همچنین بر سنگی گران قیمت و گرانبهـا نیـز اطـلاق می‌شود.

آل- مو- اوس : از روستاهای شهرستان اردبیل

آل- تو- مو- اوس : از خاقان‌های اویغورهای تورکو زبان که بـه صـورت آلتمـیش در آمده است.

آل- قو : نام روستایی در شهرستان هشترود بخش چاراویماق

آل- لو : نام روستایی در شهرستان مراغه بخش سراجو

آل- سین- اوس : نام پادشاه فئاسیان بوده است.

آل- قو : نام روستایی در حومه شهرستان بناب در آذربایجان

آل- مو : شکل اصلی واژهٔ آلما در معنی سیب در تورکو

آل- مو- آن : نام کوهی در محـدودهٔ شهرسـتان تبریـز کـه بـه صـورت آلمـان نوشـته می‌شود.

آل- مو- آن : نام روستایی در شهرستان اورمیـه در نزدیکـی‌هـای دریاچـهٔ اورمیـه کـه امروزه به صورت آلمان آباد نوشته می‌شود.

آل- بو- آن : منطقه‌ای در آذربایجان و همچنین نام قومی به همین نام در آن منطقه

آل- لاق : نام کوهی در اطراف شهرستان عجب شیر در آذربایجان

آل- قو- سو : کوهی در شهرستان مشکین شهر که امروزه به صورت «آل قیس» نوشته می‌شود.

آل- بو- سو- اوس : اسم قدیمی و باستانی رودخانهٔ سمور است که از کوه‌های داغستان جاری شده از ساحل غربی به دریای خزر می‌ریزد. ر.ک تطبیق لغات ص ۷۰

آل- تو- اوس : نام باستانی رود کارون، ر.ک ص ۷۷ تطبیق لغات

آل- مو- اوس : نام سرزمین‌های امروزهٔ لرستان و ایلام ر.ک ص۷۸ تطبیق لغات

آل- پرو- قور- سو : از شهرهای هندوراس در آمریکای جنوبی

آل- لو- بو : بنا به گفتهٔ کلاویخو در سفرنامه خود نام صخره‌ای در حوالی یونان بود.

آل- فور- نو : نام جزیره‌ای متعلق به تورکیه

آل- فو- آن- سو : نام مردانه در اسپانیا و آمریکای جنوبی

آل- او- قو- آس : از ایالت‌های برزیل

آل- بلاق : نام روستایی در خوراسان رضوی

آل- قو : نوهٔ جغتای پسر چنگیزخان مغول

آل- اوس : نام یکی از شهرهای اسطوره‌ای یونان

آل- تو- مو- رُ : نام مردانه و فامیلی در آمریکا

آل- اوس- آن : از روستاهای اطراف اورمیه در بخش سومای

آل- تو- آی : شکل اصلی آلتای منطقه‌ای و کوهی در سرزمین‌های تورکوها در سیبری

آل- قو- کن : نام یکی از قبایل سرخ پوست در آمریکا که تکواژ سوم شکل دیگری از واژهٔ «گون» در معنی آفتاب است که در زبان‌های مختلف به شکل‌های متفاوت بیان می‌گردد و گاه به شکل کان، کین، خین، کن، کون، گین، می‌آید همان گونه که سو به شکل «سی» یا «سا» می‌آید.

آل- سو- نو- اوس : از غول‌های اسطوره‌ای یونان، وی گله گاوهای خورشید را می‌دزدید.

آل- سو- نو- اوس : نوهٔ پوزئیدن و پر آوازه‌ترین پادشاه فئاسیان بود.

آل- اوس- اسپر- این- قو- اوس : منطقه‌ای در استرالیا

آل- سو- آند : نام شهری بندری در نروژ

آل- پا- سو : شهری در آمریکا در مرز با مکزیک تکواژ دوم بایست در اصل «بو» باشد.

آل- آس : از اقوام ساکن در اندونزی، تکواژ دوم یعنی آس در اصل همان اوس می‌باشد.

آل – تور : نام یکی از پادشاهان اسطوره‌ای در یونان

آل – فو – یو – اوس : رودخانه‌ای در پلونز

آل – سو : نام دخترانه در تورکو

آل- بولاق : از روستاهای اطراف شهرستان بوکان در غرب آذربایجان

آل – بور – تو : شکل اصلی واژهٔ آلبرتو اسم مردانه در زبان انگلیسی، در زبان اسطوره‌ای با ترکیب عناصر اسطوره ساز می‌توان خیل عظیمی از واژگان نوین را به وجود آورد بر فرض واژگان آل قور، آل تور، آل مور، آل سور، آل فور، آل اوس، آل گون، آل اور، آل هور، آل این، آل آی، آل‌آب، آل یور، آل بور، آل آغ، آل ار، آل آن، آل اوم و غیره بدین شکل به وجود آمده‌اند فی‌الواقع تمامی واژگان بشری بر این مبنای اسطوره‌ای به وجود آمده‌اند که یک عنصر و یک واژه با دیگر عناصر و واژگان اسطوره‌ای بیست و هفت‌گانه ترکیب شده و واژگان نوینی را ابداع می‌سازند.

آل- تو- بو – اوس- کو : نام شهری مابین افسوس و اسمیر در تورکیه

آل – نو – اوس : پسر هفتااوستوس

آل – بو : پایتخت تارن در جنوب فرانسه

آل – فو – نور : رهبر آبانت‌ها در اساطیر یونان

آل – لو : پاک و مقدس در زبان آکدی

آل – فون – سو – کو – سو : نام مردم شناس و باستان شناس مکزیکی

آل – اوس : در معنی دیگری در زبان یونانی

آل – مو : از شاخه‌های رود گلستان در مینو دشت که از کوهی تحت همین عنوان سرچشمه می‌گیرد.

آل – قو : از شاخه‌های رودخانهٔ قره آغاج در هشترود در آذربایجان

آل – تو – اوس : شکل اصلی واژهٔ اولدوز در تورکو در معنی ستاره؛ لازم به ذکر است که اولدوز در میان اقوام مختلف تورکو به شکل‌های مختلفی تلفظ می‌گردد. آلتایی‌ها به

ستاره «ییلدیس»، باشقیردها «یولدوز»، قزاق‌ها «ژولدویز»، قاراقالپاق‌ها «ژولدیز»، قیرقیزها «جیلدیز»، قومیق‌ها «یوردوز»، نوقای‌ها «یولدیز»، تاتارها «یولدیز»، تووا‌ها «سیلدیس»، تورکیه‌ای‌ها «ییلدیز»، آذربایجانی‌ها «اولدوز»، تورکمن‌ها «ییلدیز»، اوزبک‌ها «یولدوز»، اویغورها «یولدوز»، خاساق‌ها «چیلتیس»، شورها «چیل ایس» و یاقوت‌ها «سول اوس» می‌گویند.

آل – بو – اوس : سفید در زبان یونانی

آل – مو – اوس : نام یکی از فرمانروایان مجار

آل – اوس : نام نوعی اسب

آل – قو : روستایی در بناب

آل – اور : نام قبیله‌ای در شمال شرقی زئیر

آل – تور– اوم : شکل اصلی واژهٔ ایلدیریم در تورکو

آل– اوس : نام شهری در کنار رود فورات، یاقوت حموی آن را شهری کوچک وصف کرده است، نام این شهر به همراه شهر دیگر یعنی ناوُسه در اخبار فتوحات اسلامی مکرر ذکر شده است.

واژگانی که در آفرینش آنها «آن» نقش اول و برتر را دارد.

شکل‌های دیگر این عنصر عبارتند از اونو، آنو، آنا، که از دو تکواژ «او – نـو» برسـاخته شده است و به مرور زمان به «آنو» و سپس به «آن» تبدیل شده اسـت و مـراد از آن نیـروی قدرتمندی است در هستی، که می‌توانست در کل کائنـات و پدیـده‌هـای طبیعـی تأثیرگـذار باشد و از همین رهگذر نیز در میان سومریان به مثابهٔ خدای آسمان تلقی مـی‌شـده اسـت و بالاترین و قدرتمندترین خدایان در میان آنان بوده است و فی‌الواقع «آن» خدای خدایان بود. پیش از این گفتیم که کل کائنات از جنبهٔ اسطوره‌ای بر ساخته از «سو» بوده است و «سو» بر هر چیزی در هستی تقدم دارد و همان گونه که هر چیزی هستی خـود را از «سـو» بدسـت می‌آورد در بُعد واژگانی نیز هر چیزی نام خود را از «سو» کسب می‌کند؛ عناصر تأثیر گـذار در هستی نیز که به مثابهٔ ارواح قدرتمند در پس پردهٔ حیات بسر می‌برند به طبع واژهٔ سو در زبان بشری نمود واژگانی می‌یابند و« او – نو» نیز که از ترکیب دو عنـصر قدرتمنـد و برتـر هستی در زبان بشر نمود یافته است در خلقت هر شی‌ای در طبیعت نقـش خـاص خـود را ایفا می‌کند و در وجود و ذات پدیده‌های گوناگون در طبیعت این دو عنصر حضور و ظهور دارند و از جانبی دیگر چون چنین تصوری در بینش اسطوره‌ای بشر ایجاد شده بود که حتی حیوانات و انسان و درختان نیز وجودشان از روح این عناصر مملو و لبریز می‌باشد پس نـام این عناصر را نیز به همراه دیگر ارواح مقدس بر روی خویش می‌نهادند. ایـن موضـوع نیـز قابل ذکر است که از دید انسان‌های اولیه ارواح مقدس می‌توانند در هر چیزی حلول نمایند و در کسوت هر چیزی در زندگی انسان گاه به صورت پرنده و درخت و یا حشرات ظـاهر شوند و از همین رهگذر نیز اسامی و نام‌هایی که بر آن ارواح مقدس تعلق داشته اسـت بـر روی هر موجودی در طبیعت که تصور می‌شد آن ارواح مقدس در آنها حلول کـرده اسـت؛ گذارده می‌شد و بیشتر گفتیم که مضاف بر عناصری همچون سو – اوس ارواح مقدسی کـه در زندگی انسان نقش ایفا می‌کنند عبارتند از یو، هو، وُ، رُ، جو، مو، نو، قو، لو، او، فـو، کـه بنا به طرز نگرش هر قوم و طایفه‌ای با شدت و ضعف می‌توانستند در وجـود هـر عنـصری نمود یابند و این امر خواه به صورت ترکیبی یعنی با ترکیب چند عنصر و یا به صورت تکی می‌توانست اتفاق بیافتد که ما در اینجا به مجموعه کلمات و واژگانی که، «آن» در وجود آنها مؤثر واقع شده است و در نحوهٔ آفرینش آنها دخیل بوده است به اجمال به چند مورد اشاره می‌کنیم.

آن : خدای آسمان و خدای خدایان در اساطیر سومری، البته این موضوع را نیز باید افزود که در سیر و روند زمان بنا به تغییر نگرش اسطوره‌ای چه بسا یکی از خدایان آن تأثیر اولیهٔ خود را در هستی از دست می‌داد و در زمرهٔ خدایان دست دوم قرار می‌گرفت همانگونه که «سو» در اسطوره‌های سومری در بستر زمان آن شأن اولیهٔ خود را از دست داده بود و سپس «آن» جای «سو» را گرفته بود النهایه «آن» نیز جایگاه خود را از دست داد و در ردیف خدایان دست دوم قرار گرفت.

آن- قو- اوس : نام یکی از شخصیت‌های اسطوره‌ای ایرلند

آن- قور : نام یکی از فرماندهان سرزمین قیزیل بوندا در حوالی اورمیه

آن- قور : شکل اصلی واژهٔ انگور همچنین شکل اصلی واژهٔ انجیر که در زبان عربی بدین شکل در آمده است

آن – قور : نام شخص در فرانسه

آن- تو- نو- یو : نام مردانه در زبان‌های اورپایی

آن- قو- اوت : در سودان خدای آب و در مصر الههٔ حاصل خیزی و شهوت بود او را زن غیر رسمی «حتوم» می‌دانستند و حیوان مقدس او غزال بود در نقوش و تندیس‌های مصری او را به صورت زنی که تاج بر سر دارد نشان می‌دهند.

آن- قو- اوت : نام یکی از اقوام تورکو زبان که در اطراف «توقوتو» در شمال ایالت امروزی چین موسوم به «شان سی» ساکن می‌باشند.

آن- قو – اوت : نام نوعی اوردک در زبان تورکو

آن- قور- اوت : کوهی در محدودهٔ شهرستان میانه دهستان گرمه که به صورت «آن قورت» نوشته می‌شود.

آن- سو : نام یکی از جنگل‌های وسیع در قره داغ در آذربایجان

آن- سو : در میان اساطیر مربوط به سومریان نام پرنده‌ای که می‌خواست «می» قانون آسمانی و الهی را برباید که به صورت «آن زو» نوشته می‌شود.

آن- سو- آن : شکل اصلی واژهٔ «آن زان» و «آن شان» که بعدها به سرزمین ایلام هم اطلاق شده است «آن» خدای آسمان که برتر از همهٔ خدایان بود جایگاهش در «آن سو» بود.

آن- سو- آن : شکل اصلی واژهٔ «آنزان» نام یکی از روستاهای مشکین شهر

آن- قو : نام شهری در آلاسکا

آند- ایس : نام روستایی در اطراف هریس در آذربایجان با این توضیح که «آند» برساخته شده از دو تکواژ آزاد «آن – تو» می‌باشد در گذر زمان به واژهٔ «آند» که در زبان اسطوره‌ای نیز کاربورد وسیع دارد بدل شده است و «ایس» شکل دیگر «اوس» است.

آن- سو- آل : شکل اصلی واژهٔ «انزل» نام منطقه‌ای در اطراف اورمیه، فی‌الواقع تکواژ «سو» به «ز» بدل شده است.

آن- سو- آب : شکل اصلی واژهٔ «انزاب» نام منطقه‌ای در شهرستان تبریز

آن- قو- اوس : نام یکی از قبایل تورکو در تورکوستان

آن- قو- اوت : نام دهستانی در شهرستان گرمی در استان اردبیل

آن- قور- مان : از رودهای جاری در سوئد

آن- قو- رُ : از رودهای کشور قورجستان

آن- قور- آن : شهری در کشور اوزبکستان

آن- دره : نام رودی در استان زنجان که به رود قیزیل اؤزن می‌پیوندد.

آن- قور- آن : نام رودی در استان زنجان که به رود قیزیل اؤزن می‌پیوندد.

آن- قو- اوس : از روستاهای شهرستان سراب که به صورت «آن قیز» نوشته می‌شود.

آن- قور (مینو) : از جمله عناصر و پدیده‌های طبیعی که نقش منفی در زندگی بشر ایفا می‌کرده است که بعدها در اساطیر شکل حماسی و شخصیت یافته به خود می‌گیرد.

«آن قور مینو» با دیوانش با شکستن باروی آسمان اهورای آسمان را درنوردیدند اما اهورا با یاری امشاسپندان و فروهرها بر دیوان و اهریمنان چیرگی یافت و «آن قور مینو» به دوزخ رانده شد.

آن- تو : شکل اصلی واژهٔ «آند» این واژه در معنی بلندی و اوج می‌باشد و امروزه در زبان تورکو به پیشانی که فی‌الواقع نسبت به بدن انسان در بالاترین قسمت بدن می‌باشد به کار می‌رود این واژه بیشتر در ارتباط با کوه کاربورد دارد و «آند» نام یکی از کوه‌های آمریکای جنوبی است و در ارتباط با کوه‌های دماوند، سهند، الوند، در تکواژهای آخر این کلمه را می‌توان دید.

آن- سو- آل : نام کوهی در شهرستان سرپل ذهاب

آن- قو- رُ : نام رودخانه‌ای در سیبری که به صورت «آنقارا» نوشته می‌شود و همچنین نام منطقه‌ای در سیبری می‌باشد.

آن- قو- رُ : شکل اصلی واژهٔ آنکارا مرکز حکومتی کشور تورکیه، در مورد تکواژ آخر یعنی «رُ» باید گفت که در اکثر موارد به «را» تبدیل می‌شود بسان آستارا، سامرا، آنکارا

آن- تو- ار- سو- اوس : نام بندری در شام بر ساحل دریای روم در سوریهٔ امروزی که ابن خردادبه آن را به صورت «انطرسوس» قید کرده است.این شهر در کتب دیگر به شکل «انطرتوس» ذکر شده است یعنی به جای تکواژ «سو»،«تو» جایگزین شده است.

آن- سو- لو- آند : نام دیگر کشورهای اندونزی و فیلیپین

آند- سو- وُ- ار : شکل اصلی واژهٔ answer جواب، پاسخ در زبان انگلیسی، از جنبهٔ ریشه شناختی حاوی مفهوم سوگند یاد کردن است برای آنکه اتهامی را تکذیب کنند. این لغت از کلمهٔ andswara ژرمنی غربی و شمالی به دست آمده که جزء اول آن پیشوند and به معنی against (بر ضد – در مقابل) بود که با ent آلمانی به معنی Un و away و با unti یونانی منشا anti انگلیسی خویشاوند است و جزء دوم لغت یاد شده از همان منشایی به دست آمده که swear (قسم خوردن، سوگند یاد کردن، ناسزا گفتن) انگلیسی حاصل شده است. این کلمهٔ مرکب ژرمنی در زبان انگلیسی باستان به صورت and swaru (اسم) و and swarian (فعل) به معنی reply (پاسخ دادن، جواب دادن) متجلی شده که قبل از سدهٔ ١٤ میلادی به answer تبدیل شده بود. ر.ک فرهنگ ریشه شناسی انگلیسی، جان آی تو ص۵۹

این توضیح‌ها که از جانب یک شخصیت مشهور جهانی در ارتباط با واژهٔ answer ارائه شده علی‌رغم اینکه بنا به عدم آشنایی وی با تاریخ زبان تورکو و اساطیر آن و لهجه‌های مختلف آن اشتباهات فاحشی را در خود مستتر دارد لیکن حاوی اطلاعات مهمی نیز است که بدان اشاره می‌کنیم. همان گونه که پیشتر گفتیم سو در زمرهٔ مهمترین عنصر حیات در بینش انسان اولیه بوده است و بلکه «سو» به مثابهٔ ایزد و خدای انسان بوده است و در زبان انسان اولیه نام خدای «سو» بوده است و بعدها نظر به اهمیت این عنصر در هستی در هنگام رفع اتهام از کسی وی را قسم به این عنصر در هستی مجبور می‌کردند و واژهٔ سوگند (سو- قو- آند) از همین جا پیدا شده است که این عمل با خوردن «سو» به اجرا در می‌آمد و از همین رهگذر است که بدان سوگند خوردن می‌گویند همان گونه که در زبان تورکو برای واژهٔ «سو» ایچمک را بکار می‌بردند پس بدان آند ایچمک می‌گویند همان گونه که «جان آی تو» بیان می‌دارد در واژهٔ andswaru ما هم واژهٔ »آند» را می‌بینیم و هم واژهٔ

«سو» را فی‌الواقع باید گفت این واژه اخذ شده از زبان اسطوره‌ای می‌باشد و این همه آسمان و ریسمان بافتن مؤلف محترم در اصل موضوع تغییری ایجاد نمی‌کند و صد البته باید افزود که یکی از نابسامانی‌های موجود در سر راه تحلیل فقه اللغوی در زبان انگلیسی از همین امر ناشی می‌شود. یعنی در حالیکه باید افق فکری خود را فراتر از مبانی زبان شناسی صرف آن هم در حوزهٔ زبان‌های موسوم به هند و اروپایی بگسترانند؛ خویشتن را در حصاری تنگ قرار داده و النهایه نتایجی غیر واقعی بر روی کلمات بار می‌کنند.

لازم به توضیح است بر خلاف گفتهٔ پژوهشگر محترم «جان آی تو» «آند» یک پیشوند در معنی ضد نیست و اصل آن نیز ژرمنی نمی‌باشد این واژه یک واژهٔ اسطوره‌ای در زبان اولیهٔ بشر می‌باشد و در ارتباط با اوج، بلندی، شکوه و عظمت است و از سه تکواژ آزاد (او- نو- تو) بدست آمده و با ادغام شدن در هم به شکل «آند» در آمده است و پیشتر بر روی کوه‌ها که فی‌الواقع خود در بینش اسطوره‌ای جایگاه خاصی دارند؛ گذارده می‌شده است، آند، سهند، دماوند، الوند از این جمله‌اند. این واژه در تورکو به پیشانی که فی‌الواقع بلندترین قسمت بدن است گفته می‌شود. در ارتباط با سو- ار نیز باید گفت که swear از دو تکواژ «سو» و «ار» بر ساخته شده است.

آن – تو – لو – اوس : شکل اصلی واژهٔ اندلس تکواژ اول و دوم در طی تاریخ با ادغام در همدیگر واژهٔ مستقل «آند» را ساخته‌اند و پیشتر گفتیم که آند خود یک واژهٔ اسطوره‌ای است و فی‌الواقع واژه به صورت «آندلس» در آمده است.

آن – اوس : شکل اصلی واژهٔ انوش

آن – اوت : اسم مردانه در اورپا

آن – مور – کو : نام یکی از پادشاهان سومری که به شکل آنمرکا در آمده است.

آن – تو – نور : از افرادی که در جنگ تروا طرف دار صلح بود.

آن – تو – نو – اوس : از افراد اسطوره‌ای در یونان

آن – تو – نو – سو : شکل حقیقی واژهٔ اندونزی که با ادغام تکواژهای اول و دوم واژهٔ «آند» حاصل شده است و النهایه با تبدیل شدن «سو» به «سی» و سپس مبدل شدن «سی» به «زی» کلمهٔ اندونزی درست شده است.

آن – اوس : نام پسر جیسون در اساطیر یونان

آن – سو : شهربان و سرپرست شهر در میان سومریان

آن – کو : خدای آب‌های زیرزمین در سومری

آن – قور : از خدایان سومری

آن – سو – یو – اوس : نام پسر آپولو

آن – کو : شکل اصلی واژهٔ انکی از خدایان سومری

آن – اوس – قور – آب : (آنیزقورآب) از شاخه‌های رودخانهٔ سفید رود

آن – قور : چاه آب در زبان سومری

آن – تو – رُ : (آندرُ) نام شخص در انگلیسی، آند که از دو واژه اسطوره ای «آن» و «تو» بدست آمده در طی زمان به واژه ای مستقل تبدیل شده است.

آن – تو – آب : (اندرآب) روستایی در اردبیل

آن – قو – اوس : (آن گیز) روستایی در سراب از شهرهای آذربایجان

آن- قور- اوس : از القاب «آگنی» خدای آتش در ریگ ودا، در ریگ ودا می‌خوانیم که ای «آگنی» هر نیکی که بتوانی به تقدیم کنندهٔ این نذور برسان که در حقیقت «آن قور اوس» ها آن را به تو برمی‌گردانند. ر.ک : ریگ ودا ص ۳٦٦. همانطور که پیشتر گفته شد «آن» خدای آسمان در اساطیر سومریان می‌باشد و «قور» در معنی خورشید و آتش است که امروزه نیز در زبان تورکو کاربورد وسیعی دارد و اوس به نور و روشنایی مطلق اطلاق می‌گردد.

واژگانی که در آفرینش آنها «این» نقش اول و برتر را دارد

«این» هر چند که خیلی بعدها به مثابهٔ عنصری تأثیرگذار در حیات انسان به همراه «آن» پدیدار گردیده است؛ لیکن به نوبهٔ خود در زمرهٔ خدایانی است که در سرنوشت بشر دخیل بوده است؛ و هم‌طراز با دیگر خدایان در هستیِ پدیده‌ها نقش خود را ایفا می‌کند و هم طراز با دیگر عناصر از جهات گوناگون ارادهٔ خود را اعمال می‌نماید «این» به مثابهٔ عنصری پویا در وجود پدیده‌های گوناگون خویشتن را می‌نمایاند و از این حیث نیز بنا به نظر و بینش اسطوره‌ای انسان، می‌تواند در هر واژه‌ای متبلور گردد. در این راستا انسان واژگانی را که فکر می‌کرد این خدای در وجود و آفرینش آن شیء دخالت دارد و بخشی از وجود آن شیء را تشکیل می‌دهد نام «این» را بر روی پدیدهٔ مورد نظر می‌نهاد.

این موضوع را نیز باید افزود که «این» در ادوار بعدی تاریخ بشر، از آنجا که جایگاه اسطوره‌ای خود را از دست داد پس در زبان‌های مختلف بشری به همراه «آن» به یک تکواژ بی‌معنی و یا حرف، یا اسم اشاره بدل گردید که در اینجا به واژگانی که «این» در آفرینش آنها نقش اول را دارد؛ اشاره می‌نماییم.

این- آنا : از مشهورترین شخصیت‌های اسطوره‌ای سومریان، معشوقه و همسر تاموز

این – تو- رُ : نام یکی از خدایان باستان در سانسکریت که به مثابهٔ سلطان آسمان و رب النوع رعد و آورندهٔ باران‌های فراوان بوده است و به صورت «ایندرا» نوشته می‌شود.

این- جو : نام یکی از قبایل تورکوها

این - تو- اوس : شکل اصلی واژهٔ «ایندوس» از تمدن‌های باستانی در درهٔ سند که در هزار پانصد پیش از میلاد با یورش اقوام وحشی آریایی که ضد اقوام یک جانشین بودند شکوه و عظمت خود را از دست داد.

این – تو – یو – نو : شکل اصلی واژهٔ «ایندینا» از ایالت‌های آمریکا و همچنین نام زنانه

این – لو : روستایی در اردبیل

این : نام رودی در اروپای مرکزی که به دانوب می‌ریزد و سرچشمهٔ آن در سوایس می‌باشد.

این – او – نو : نام یکی از شخصیت‌های سیاسی تورکیه که بعد از مصطفی کمال به ریاست جمهوری تورکیه رسید.

این- او : در اساطیر یونان دختر کادموس و هارمونی، همسر آتاماس پادشاه اتولی، وی پس از آن که به صورت یکی از ایزد بانوان دریایی درآمد «لو کوتئا» نامیده شد.

این- او- قو- اوس : در اساطیر یونان که به صورت inachos نوشته می‌شود پسر «اوسان» و«تتیس» و پدر یکی از پریان به نام «ایو» است.

این- سو- قوش- سیر- آنا : نام یکی از پادشاهان سومری

این- کو : نام یکی از اقوام اسطوره‌ای در آمریکای جنوبی که تمدن شگفت انگیزی را از خود به یادگار گذارده‌اند که به صورت اینکا نوشته می‌شود.

این – سو- آن : شکل اصلی واژهٔ انسان

این – تو – اوس : شکل اصلی واژهٔ ایندوس نام روستایی در شهرستان ساوه

این- کو – اوس : نام یکی از اقوام تورکو زبان در منطقهٔ قفقاز شمالی که به صورت «این کوش» در آمده است. این موضوع را نیز باید افزود که در زبان اسطوره‌ای با ترکیب عناصر اسطوره‌ای انسان ابتدایی بنا به بینش اسطوره‌ای خود واژگان نوینی را ابداع می‌کرد بر فرض با ادغام عناصر «او» با «نو» واژه‌های «این» و «آن» به وجود آمده است و سپس با ادغام «قو» با «اوس» واژهٔ «قوس» به وجود آمده است و النهایه با ترکیب این دو، واژهٔ «این قوس» به وجود آمده است که بر همین قیاس واژه‌های نورقوس، قورقوس، بورقوس، سورقوس، مورقوس، تورقوس، هورقوس، یورقوس، ارقوس، آل قوس، آن قوس، آی قوس، آق قوس، وُرقوس، فورقوس، جورقوس، گون قوس و اورقوس به وجود آمده است.

این- آق : در تورکو به معنی دوست و یاور و همچنین نام مردانه می‌باشد.

این – تو – رُ : خدای توفان در اساطیر هند

این – تو : خورشید در زبان بعضی از قبایل آمازون

این – تو – اوس : indios نام ساکنان بومی آمازون

این – قور – سو : از خدایان سومری

این – تور – اوس : نام سرزمین باستانی هند یعنی دراویدیان قبل از اسکان یافتن اقوام موسوم به آریایی که اقوام موسوم به آریایی این تمدن را نابود ساختند. آریایی‌ها که فرهنگ پست و نازلی داشتند و از اقوام شکارگر محسوب می‌شدند به کمک زور و سرنیزه دراویدیان را تحت سیطرهٔ خود درآوردند و تمامی اساطیر و فرهنگ و تمدن آنها را مصادره کردند. ر ک اساطیر هند ترجمهٔ باجلان فرخی ص۱۵

این- آل : در تورکو کسی که مورد وثوق و معتمد مردم می‌باشد.

این- آق : شکل اصلی واژهٔ «اینک» در معنی گاو در زبان تورکو، با این توضیح که در بینش اسطوره‌ای گاو همواره در میان ملل مختلف جایگاه خاص و ویژه‌ای داشته است.

واژگانی که در آفرینش آنها «آی» نقش اول و برتر را دارد.

«آی» به عنوان یکی از عناصر موجود در هستی همواره از جایگاه ویژه‌ای بر خوردار بوده است و در زمرهٔ یکی از خدایگان و مقدسات بشر محسوب شده است و چه بسا در نزد اقوام و مللی که بر دیگر عناصر اعم از خورشید و ستارگان و دیگر کائنات، مرجّح دانسته شده است و به جهت بینش اسطوره‌ای اقوام و طوایف مختلف در ابتدای حیات انسان، نام‌های گوناگونی یافته است و این هم بسته به نوع برداشت انسان‌های اولیه از ماهیت ذاتی این پدیده بوده است؛ چرا که عده‌ای آفرینش آن را از به هم پیوستن ارواح و نیروهایی همچون «مو» و «آه» می‌دانستند و واژهٔ «ماه» را برای آن به کار می‌بوردند و در مقابل در همان جامعه، عده‌ای دیگر چنین تلقی‌ای از ذات و ماهیت آن را در نزد خود داشتند که «قو» و «مو» و «ار» در ساختار وجودی آن دخالت دارند و واژهٔ «قمر» را برای آن انتخاب کرده بودند و النهایه عده‌ای دیگر در درون همان جامعه عناصر و ارواح «او» و «یو» را در ماهیت ذاتی آن دخیل می‌دانستند و واژهٔ «او- یو» از همین جا پیدا شده است که در طی زمان به کلمهٔ «آیو» و «آی» بدل شده است.

به هر تقدیر این عنصر از همان آغاز آفرینش توجه انسان اولیه را به خویشتن معطوف داشته است و به همین علت نیز انسان‌ها جهت پاسداشت مقام وی آیین‌های بی‌شماری را در معابدی که برای این ایزد ساخته بودند به اجرا می‌گذاشتند و مضاف بر آن، جهت احترام به مقام وی و باور به این اعتقاد که این عنصر و پدیده در آفرینش هستی و عناصر موجود در آن نقش اساسی را داشته است؛ نام این عنصر را به پدیده‌های گوناگون می‌نهادند چه، چنین باور داشتند که روح و روان این عنصر در ذات هر موجودی خویشتن را نهان می‌دارد و ما در اینجا به مواردی چند اشاره می‌کنیم.

آی- مو- اوس : شکل اصلی واژهٔ ایمااوس، قدما سلسله کوه بزرگی از آسیای علیا را که در جنب اراضی‌اسیکت نشین بوده به این اسم موسوم نموده‌اند. ر.ک تطبیق لغات ص ۸۰

آی- قو- سو : نام رودخانه‌ای در پاراگوئه در نزدیکی شهر آسون سیون

آی- آن : نام شهری در سیبری

آی- قار : نام شهری در سیبری

آی- هو- آی : نام شهری در منچوری، که تکواژ آخر با ادغام شدن در تکواژ «هو» به صورت «آی هوی» درآمده است.

آی- او : در میان تورکوهای سکای نام الهه مادر «آیی» است و اقوام اوزبک هنوز هم به آنا «آیی» می‌گویند و اقوام یاقوت به الههٔ آفرینش «آی» می‌گویند.

آی – سو – اوس : سرزمینی که اسکندر در آن داریوش را شکست داد و فنیقیه و سوریه را تصرف کرد.

آی- خال : نام شهری در سیبری

آی- گون : شهری در منطقه منچوری در چین هم مرز با روسیه

آی- ناری- قودا : شهری در منطقه سیبری

آی- اوس : شکل اصلی واژهٔ «ایاز» در تورکو، در معنی شب مهتابی و صاف و روشن

آی- قور : شکل اصلی واژهٔ اویغور نام یکی از اقوام تورکو

آی- وُ – اوس : شکل اصلی واژهٔ عیوض در زبان تورکو، نام شخصی در اسطورهٔ قوراوغلو

آی- تو- هو : نام شهری در آمریکا که تکواژ دوم به صورت «دا» نوشته می‌شود.

آی- بیک : نام روستایی در شهرستان سراوان

آی- تو- آل : نام کوهی در محدودهٔ شهرستان کامیاران

آی- نو : از قبایل سرخ پوست در کالیفرنیای آمریکا

آی – نو : روز جمعه در تورکو که بیشتر به شکل‌های آینه، آدینه، آدینی و آینی در آمده است.

آی – سو – اوم : نام یکی از اقوام تورکو زبان که در حال حاضر در جلگه تورهان واقع در بخش سفلای رود یئنی‌سی سکونت دارند.

آی- سو- یو- اوس : نام سردار رومی در سال ٤٥١ میلادی که با آتیلا معاصر بود و با آتیلا جنگ نمود و مقابل وی ایستاد.

آی – او : در زبان مردم تورکو زبان اوزبک به مادر گفته می‌شود.

آی- تو- نو- یو- اوس : نامی که در یونانی و در ایلیاد هومر برای ایزد دمتر آمده است.

آی- نو- اوس : اسمی زنانه در کلمبیا که به صورت Aynes نوشته می‌شود.

آی- توغدو : نام محلی از بلوکات کابل، ر.ک فرهنگ سنگلاخ

آی- هیت : خدا بانوی زیبایی در زبان یاقوت‌های تورکو زبان. تکواژ دوم باید ترکیبی از «هو» و «اوت» باشد.

آی- دوغموش : نام یکی از فرماندهان تورکو همچنین نام رودخانه‌ای در آذربایجان

آی- آل : نام خدا بانوی آتش و اوجاق در میان تورکوها

آی- آتا : نام پدر اسطوره‌ای تورکوهای قبچاق که بر مبنای آن «آی- آتا» و «آی- وُ» در درون غاری که آب سیل در آنجا جمع شده بود و باد و نور خورشید برآن تابیده بود پدید آمدند.

آی- وُ : نام مادر اسطوره‌ای تورکوهای قبچاق

آی- تو- اوس : نام قلعه‌ای در شهر باستانی «یوسو» در شمال شهرستان «گروس»

آی- دوغموش : نام رودخانه‌ای در اطراف میانه

آی- خیلو : در اساطیر باشقیردهای تورکو زبان، نام یک دختر قهرمان از اورآل، وی در معرفی خود می‌گوید:

نام من آخیل است

پدرم حاکم منطقه است

مادرم «آی» مخصوص آسمان‌هاست

آی- مار : از قبایل سرخ پوست آمریکای جنوبی که از بولیوی تا پرو گسترده بودند

آی- سو- اوت : الههٔ زیبایی در آسمان که بنا به اساطیر و تفکر قام شامان در آسمان دریای شیر وجود دارد و در هنگام تولد هر کودک الههٔ زیبایی یعنی «آی سوت» قطره‌ای از آن شیر را از دریای برگرفته در دهان نوزاد می‌چکاند که این قطره شیر در حکم جان و روح نوزاد تلقی می‌گردد.

آی- رود : نام یکی از شهرهای رومانی

آی- قیر : نام رودخانه‌ای که از کوه سهند سرچشمه می‌گیرد.

آی- تو- قو- اوس : روستایی در شهرستان میانه بخش کندوان

آی- قور- چمن : روستایی در شهرستان بستان آباد بخش مرکزی

آی- تو- مر : از شهرهای استان گلستان

آی- اون : نام جزیره‌ای در روسیه

آی- نو : نام یکی از طوایف ساکن در مجمع الجزایر ژاپن

آی- تکین : از امرای تورکو در دورهٔ خوارزمیان

آی- تو- آن- لو : از روستاهای اطراف اورمیه که به شکل آیدین‌لو نوشته می‌شود.

آی- آب- لو : از روستاهای اطراف اورمیه که به شکل عیب لو و آیبلو نوشته می‌شود.

آی- قور : نام نوعی اسب در زبان تورکو که به صورت آیغیر نوشته می‌شود.

آی : در اساطیر آذربایجان نام یکی از فرزندان اوغوز

آی : در تورکو به ماه گفته می‌شود.

آی- نو : شکل اصلی واژهٔ آینه

آی- تو- هو : نام ایالت کوهستانی در آمریکا

آی- سو- آق : شکل اصلی واژهٔ آی‌سک نام بخشی در استان خوراسان

آی- سو- آل : شکل اصلی آی‌سل aysel رودی در هلند که به دریاچهٔ آی‌سل‌مار می‌ریزد.

آی- سل – مار : نام دریاچه‌ای در شمال غربی هلند

آی- سوب- اوس : شخصیت اسطوره‌ای در یونان باستان

آی- قو- اوس : پادشاه افسانه‌ای آتن که به زعم اینکه پسرش کشته شده؛ خویشتن را به دریای اژهٔ انداخت.

آی- لو : شکل اصلی واژهٔ آی – لی نام جزیره‌ای در ساحل غربی اسکاتلند

آی- او- وُ : نام قومی سرخ پوست در ایالت آیوا در آمریکا و نام رودی در همین کشور

آی- لو- اوس : خدای باد در اساطیر یونان

آی – ار : شکل اصلی واژهٔ ایار از ماه های به اصطلاح رومی و سریانی

آی- سو- اوس : در زبان تایوانی‌ها نام یک مارک کامپیوتری که بی‌تردید یک واژهٔ اسطوره‌ای بوده که تکواژ اول آن به صورت ey نوشته می‌شود.

آی – نور – آل : نام مردانه در تورکو

آی – بور : نام یکی از بزرگان تورکو در زمان چنگیز

آی – فور : اسم دخترانه در تورکو

آی – سو : نام دخترانه در تورکو

آی – گون : نام دخترنه در تورکو

آی – کان : نام شخص در تورکو، کان شکل دیگر گون است.

آی – کو – سو – تو – اوس : در اساطیر یونان نام معشوقهٔ کلوتم نسترا همسر آقاممنون که با کشتن آقاممنون می‌خواست خود را به «آی‌کوسوتوس» برساند.

آی – اوس : درخت در زبان سومری

آی – سو – اوس : شاید در زبان یونانی

آی- لو- یو- اوس : نام یکی از سرداران رومی

واژگانی که در آفرینش آنها «گون» نقش اول و برتر را دارد

گون که از دو تکواژ «کو + آن» تشکیل یافته است، پر واضح است که از همان بدو خلقت نقش اساسی در زندگی انسان بر عهده داشته است و همیشه برای انسان به مثابهٔ یکی از الهه‌گان پرشکوه و عظمت به شمار آمده است و زندگی انسان از هر لحاظ وابسته به این عنصر بوده است پس انسان برای پاسداشت مقام این عنصر، مراسمات و آیین‌های گوناگونی را اجرا می‌کرده است که جشن خورشید تحت عنوان «نوراوس» از آن جمله است.«گون» مضاف بر اینکه با نور خود و حرارت خود انسان را از تاریکی و سرما در امان نگه می‌داشت از جنبهٔ روانی نیز یاریگر وی در مقابل تاریکی و زمهریر زمستان بود.

این پدیدهٔ موجود در هستی نظر به جایگاه و شأن اسطوره‌ای خود در حیات انسان، همواره در مرکز توجه وی بوده است و در بینش اسطوره‌ای به مثابهٔ توتم انسان واقع شده است و ساخت و بافت درونی این پدیده نیز همواره محل نزاع افراد واقع شده است و به همین علت نیز این عنصر خود عاملی در راستای انشقاق طوایف و مردمان اولیه از همدیگر شده است چرا که عده‌ای از مردم نظر به دیدگاه و بینش اسطوره‌ای خود ماهیت و ذات آن را برساخته شده و تشکیل یافته از دو عنصر «کو» و «آن» می‌پنداشتند که به صورت «گون» خود نمایی می‌کند و در زبان تورکو امروزه کاربورد دارد و عدّه‌ای دیگر ذات و ماهیت این پدیده و عنصر موجود در هستی را متشکل از سه عنصر «سو»، «مو» و «اوس» می‌پنداشتند که به صورت سموس و شمس در زبان عربی امروزه خود نمایی می‌کند و عدّه‌ای دیگر ساختار وجودی این پدیده را از سه عنصر «قور»، «سو» و «اوت» محسوب می‌پنداشتند که به صورت خورشید به فارسی وارد شده است که اصل آن همان «قور»، «سو» و «اوت» است و عدّه‌ای دیگر آن را برساخته شده از دو عنصر «سو» و «آن» می‌پنداشتند که به صورت «سان» در زبان انگلیسی کاربورد دارد و عدای دیگر بسان فرانسوی‌ها ساختار وجودی آنرا از «سو» و «آل» می‌پنداشتند که بدان «سول» می‌گویند.

در این مبحث ما به مواردی که در آن عنصر «کون» در اول واژگان به کار رفته اشاره می‌کنیم که به یادگار مانده از همان بدو آفرینش و زبان مشترک در بین انسان‌ها بوده است و در ارتباط با پدیده‌های گوناگون انسان این واژه را جهت پاسداشت مقام گون (آفتاب) به کار می‌گرفت و یا در آفرینش آنها گون را دخیل می پنداشت با این توضیح که واژهٔ گون در زبان‌های مختلف به صورت‌های کون، خون، گون، کان، خین، کین، کن، قون، قین،

قان،ژین، و غیره بکار گرفته شده است و این رویکرد نیز امری طبیعی است که بعد از گذشتن ایام مدید و دور شدن از اصالت اسطوره‌ای خود، واژه‌ای مورد دست‌کاری‌های زمانه واقع شود و این موضوع را نیز خاطرنشان کنیم که صرفاً در زبان تورکو است که واژهٔ گون بر آفتاب اطلاق می‌شود یعنی این واژه که به یادگار مانده از زبان اولیهٔ بشر است صرفاً در زبان تورکو معنی اولیه‌اش را همچنان حفظ کرده است و در این زبان کاربورد دارد هر چند در واژه‌های کهنِ زبان‌های دیگر نیز کاربورد دارد لیکن معنی آن به فراموشی سپرده شده است که در اینجا به مواردی که گون در آفرینش واژگان نقش اول را دارد اشاره می‌کنیم

کون – تو – اوس : از اشخاص اسطوره‌ای در یونان

کون – تو – اوس : (گون تواوز) روز در زبان تورکو که به شکل گون تواوس (گون دوز) هم به کار می‌رود.

کون- شین : شکل اصلی واژهٔ کین شین نام کوهی در تورکوستان در ناحیه ایس گول که نام‌های دیگر آن «تولواوس آلتای» و «یونواوس» می‌باشد.

کون- قو : در چین قدیم بر اساس این اندیشه که امپراتور چین حتی بر زمان حکمرانی می‌کند سال‌های حکمرانی امپراتوران به همان نام خوانده می‌شد، در ژاپن این روش از قرن هفتم میلادی دورهٔ آسوکا که امروزه نیز رواج دارد هر دورهٔ سال نگاری امپراتوری را «گون قو» می‌گویند. امروز در ژاپن نامه‌های اداری و رسمی و ثبت اخبار به تاریخ میلادی نوشته نمی‌شود و به تاریخ «گون قو» نوشته می‌شود و در روزنامه‌ها در کنار سال میلادی نیز امپراتوری «گون قو» نوشته می‌شود.

کون- قو- رُ : نام یکی از شاعران اسپانیایی که به صورت Gongora نوشته می‌شود.

کون – قور : نام رودی در استان‌های ایلام و کرمانشاه که به صورت «گنگیر» نوشته می‌شود.

کون – تو : شکل اصلی واژهٔ «کین تو» در معنی نخستین انسان در میان اسطوره‌های اوگاندا وقتی کین – تو از آسمان به زمین آمد، تنها بود و او را فقط یک ماده گاوی بود، سپس زنی به نام «نواوم بو» دختر «قولو» شاه آسمان به «کون تو» دل بست «نواوم بو» باید به فرمان پدر به آسمان باز می‌گشت و خویشان او و پدر با ازدواج او با کسی که جز شیرگاو چیزی برای خوردن نداشت مخالفت کردند. قولو برای آزمودن کون – تو ماده گاو او را دزدید و «کون تو» ناچار شد غذای خود را از علف‌ها فراهم آورد. نواوم بو ماده گاو

را یافت و جای او را در آسمان به گون تو نشان داد و از او خواست گاو خود را بـه زمـین باز گرداند «کون- تو» برای باز گرداندن ماده گاو خـویش بـه آسـمان رفـت. ر.ک: اسـاطیر آفریقا ترجمهٔ باجلان فرخی صص ٦٥-٦٤

کون- او : نام کوهی در دهستان اوچ هاچا در شهرستان اهر

کون – تو – کو – اور – بو : شکل اصلی «کین توکوربو» نام یکی از خدایان سومر

کون- تو- رُ- اوس : نام حیوانی که در اساطیر بالا تنهٔ آن انسان و پایین تنـه‌اش اسـب بود.

کون- جر- لو : رودخانه‌ای در شهرستان مشکین در استان اردبیل تکواژ دوم بایـد قـور باشد.

کون- تو- اوس : از شهرهای روسیه که به صورت کین توس kintos نوشته می‌شود.

کون : نام دریایی واقع در آمریکا که خلیج بافین را به دریای لینکلن و اقیانوس منجمـد شمالی را به هم وصل می‌کند و به صورت «کین» kin نوشته می‌شود.

کون- آی : نام شهری در آلاسکا که به صورت Kenai نوشته می‌شود.

کون : نام منطقه‌ای در شمال تهران که به صورت «کن» درآمده است.

کون- آی : نام منطقه‌ای در ژاپن که به صورت «کن آی» نوشته می‌شود.

کون- آی- اوس : از شهرهای کشور هائیتی

کون- قو- اوس- تون : جزیره‌ای دراقیانوس کبیر که بـه صـورت Kingston نوشـته می‌شود.

کون- آب : از مشهورترین ارواح مـورد نیـایش مـردم «هـوتن تـوت»، در آفریقـا روح قهرمان بزرگ و خدای باران «توسوقوبو» است؛ می‌گوینـد «توسـوقوبو» همـراه فرمـانروایی موسوم به «گون آب» که او را به سبب کشتار زیاد مرگ می‌دانند به نبرد مـی‌رفـت. نخـست «گون آب» بر«توسوقوبو» تسلط داشت اما در جنگ‌های بسیار توسوقوبو بر او پیشی گرفـت و سرانجام «گون آب» را با فرود آوردن ضربتی بر بنا گوش او نابود کرد. توسـوقوبو اکنـون به عنوان خدای باران نیایش می‌شود و جایش در ابرهاست و برای مردم باران می‌فرستد.

ر. ک : اساطیر آفریقا باجلان فرخی ص۱۲۱

کون- او- نیر : منطقه‌ای در سرزمین سومر «نیر» در تکواژ دوم شکل دیگر نور است.

کون- تو- اوم : شکل اصلی واژهٔ گندم در زبان فارسی، بی‌تردید گندم و جایگاه رفیع آن در تاریخ بشر بر هیچ کس مکتوم نیست، انسان با کشف گندم انقلابی بزرگ در زندگی‌اش ایجاد کرد و توانست از مرحلهٔ شکارگری و بیابان گردی به مرحله یک جانشینی و تمدن پای گذارد و از همین رهگذر نیز شأنی در خور توجه متناسب با بینش اسطوره‌ای برای آن قائل بوده است و در همین راستا نیز گندم به مثابه فرزند خورشید برای انسان اولیه تلقی شده است. در یک چیستان تورکو می‌خوانیم

یئره ووردوم بالتانی — تبرزین خود را بر زمین کوبیدم
چکیب قیردی خالتانی — پس زه زمین را پاره کرد
یئردن بیر اوغلان چیخدی — از بطن زمین پسری پدیدار گردید
اودور گؤیون سولتانی — که او سلطان آسمان‌هاست

که جواب آن گندم است.

کون- قور- لو : از روستاهای اطراف شهرستان بیجار که به صورت کنگرلو نوشته می‌شود.

کون- قور : نامی که بر گروهی از سومریان اطلاق می‌شده است و در بعضی از کتیبه‌های سومری بدین شکل از آنها نام بورد شده است و همچنین نام یکی از اقوام تورکو زبان می‌باشد که بر اثر چکش کاری‌های زمانه به صورت کنگرلو درآمده است.

کون- تو- وُ – آن : شکل اصلی واژهٔ «کندوان» نام یکی از روستاهای کهن در آذربایجان

کون- فو- سو- یو- اوس : شکل اصلی واژهٔ کن فوسویواوس، همان گونه که پیشتر عنوان کردیم انسان اولیه همواره اصل و نسب و ماهیت خویش را به جهت ابعاد روانی و جهت نزدیک ساختن خود به عناصر طبیعی که در چشم وی الهه‌گان و تأثیرگذارترین موجودات در هستی بودنده‌اند؛ منتسب می‌نمود تا از این رهگذر خویشتن را از مواهب آنان منتفع نماید و هم بدین طریق بر شکوه و عظمت خویش بیفزاید و انسان‌های قدرتمند و دارای ویژگی‌های خاص به وفور از این مؤلفه‌ها جهت نامگذاری خود استفاده می‌کردند. افرادی مبرز و برجسته در اجتماعات اولیهٔ انسانی که در تمامی عرصه‌های زندگی شاخص محسوب می‌شدند در ذات و ماهیت آنها عناصر متعدد موجود در طبیعت تأثیرگذار بود و به نوعی وجود آنان مملو از عناصر پرشکوه طبیعت بود، در تاریخ بشر«گون فو سو یو اوس» در زمرهٔ مجموعهٔ کسانی برجسته و مبرّز می‌باشد که به مثابهٔ پیامبری در جامعهٔ بشری

حضور یافته است و با دانش و بینش عمیق خود به راهنمایی و هدایت مردم پرداخته است. گون فوسویواوس از منظر اسطوره‌ای جایگاه بس رفیعی در نزد مردمان باستانی داشته است و از همین منظر داستان‌های زیادی در ارتباط با وی به وجود آمده است در رابطه با تولد وی در اساطیر آمده است که اشباح مادر گون فوسویواوس را آگاه می‌سازند که وی بزودی کودک نامشروعی را به دنیا خوهد آورد و گون فوسویواوس در درون غاری متولد می‌گردد که در هنگام زادنش چندین اژدها از او مراقبت می‌نمودند و ایزد بانوان آسمان در این اثنا به عطر آگین نمودن هوا پرداخته بودند پشت گون فوسویواوس در هنگام تولد مانند اژدها و لبان او همچون گاو و دهانش بسان دریا بود. باید گفت هم تولد و هم نام گون فو سو یواوس حاکی از شأن اسطوره‌ای وی است و علی‌القاعده باید ریشهٔ این شخصیت را نه در تاریخ بلکه باید در اساطیر سراغ بگیریم که بعدها صورت تاریخی به خود گرفته و سر از تاریخ چینیان در آورده است.

کون - گسبرگ : نام یکی از شهرهای نروژ که به صورت «کین گسبرگ» نوشته می‌شود که شکل اصلی آن باید «گون- قو- اوس بورگ» باشد.

کون- گستن- هال : یکی از شهرهای انگلستان

کون- قاس : نام یکی از شهرهای پرتغال

کون- آه : شکل اصلی واژهٔ گناه، برخلاف آنچه امروزه در زبان فارسی رایج است این واژه نمی‌تواند به معنی کار بد باشد و آنچه مشهود می‌باشد این است که به مرور ایام این لغت بعد از گذر از ادوار اسطوره‌ای با دور شدن از اصالت اسطوره‌ای خویش در فارسی کارکرد اصلی و معنایی خود را از دست داده است و فی‌الواقع باید گفت که این واژه از دو عنصر سود رساننده در هستی که به نوعی در تمامی امورات هستی تأثیر دارند برساخته شده است. گون که در نگرش اسطوره‌ای انسان از ارزش و مرتبت و جایگاه بس رفیعی بهره‌مند است و «آه» که در معنی پاک، تمیز، صاف و روشن و زلال می‌باشد؛ پدیده‌ای آسمانی و از عناصر طبیعی است که با افق و سپیده‌دمان ارتباط دارد پس لهذا این واژه نمی‌تواند در معنی معصیت و کار بد و زشت باشد. در ریگ‌ودا در رابطه با این کلمه که دارای شأن و عظمت خاص اسطوره‌ای است می‌خوانیم که ای «آگنی» «مونو» (انسان) تو را چون نوری برای نوع بشر برقرار کرده است زاده شده از قانون و مدد گرفته از روغن، تو برای «کنوه» درخشیده‌ای ای تو که مردم تو را احترام می‌کنند. (ماندانای اول سرود ۳۶) که

واژهٔ «کنوه» با توجه به متن که در ارتباط با خورشید می‌باشد باید همان «گون‌آه» باشد. شایان ذکر است که این واژه در زبان تورکو با معنایی برخلاف آنچه در زبان فارسی رایج و مرسوم است در معنی دیگری است بر فرض وقتی که می‌خواهند در مورد یک شخص یا یک حیوان و یا هر چیز دیگر این لغت را بکار ببرند می‌گویند. سنه گناهیم گلدی و یا حیوان گناه دی اذیت ائله مه. فی‌الواقع این واژه در زبان تورکو در معنی بد و زشت کاربورد ندارد. بلکه به نوعی حالت اسطوره‌ای در معنی واژه نهفته است در ایام کودکی هنگامی که پرندهٔای زخمی را پیدا می‌کردیم آن را در روی زمین قرار داده و دورش خطی می‌کشیدیم و می‌گفتیم حیوان گناه‌دی و نباید بگذاریم روح از بدنش خارج شود.

کون : شکل اصلی واژهٔ خون در زبان فارسی با این توضیح که خون در بینش اسطوره‌ای برای خود دارای جایگاه خاصی بوده است. ر.ک. واژهٔ قوآن

کون- اوس : شکل اصلی واژهٔ «گونش» در زبان تورکو

کون- اوس : شکل اصلی واژهٔ «ژین اوس» در زبان لاتین، یونان و روم

کون- آن : شکل اصلی واژهٔ کنعان، واژه‌ای قدیمی که برای نامیدن قلمروی شامل فلسطیا، فلسطین، اسرائیل و یهودیه بود که بعداً هر کدام نام قومی شدند. آنچه از یافته‌های باستان شناسی و نام واژه‌های رایج مستفاد می‌گردد این است که فرهنگ حاکم و زبان حاکم و اسطوره‌های حاکم بر این سرزمین اخذ شده از تمدن سومر و یا مهاجرت عدّه کثیری از مردمان سومر و بین النهرین به این مناطق است.

کون- سو : شکل اصلی واژهٔ «خن سو» فرزند «آمون» و «موت» در اساطیر مصر در شهر تب، او به مانند «توموت» محاسب زمان و مانند «سو» خدای آسمان‌ها و سپهر بود «گون سو» را خدای حقیقت پدید آورنده سرنوشت و خدای تفأل پنداشته و به سبب تسلط او بر ارواح خبیث و اهریمن، او را باطل کنندهٔ سحر و جادو می‌دانستند.

کون- اوم : شکل اصلی واژهٔ «خنوم» در اساطیر مصر، خدایی که سرقوچ دارد که با استفاده از یک چرخ کوزه‌گری انسان را قالب ریزی و خلق کرده است، و «راع» با دمیدن روح «قو» در تن انسان به آنان زندگی بخشیده است. «گون اوم» خدای آبشار نیل و پاسدار دو چشمهٔ فرعی نیل بود

کون- تو- لو- سو- یو : نام زنانه در انگلیسی که به صورت «کان تالی سی یا» درآمده است.

کون – ار : نام یکی از ولایت‌های افغانستان

کون- آی : از اسطوره‌های عاشقی در جزایر مارکوساس که در آن به خاطر اینکه عاشق وی به او پرخاش نموده بود گون آی خودکشی کرده و «کینا» به جهان زیرین می‌رود تا او را نجات دهد پس روح او را گیر می‌اندازد و آن را به زمین باز می‌گرداند. ر.ک. میرچا الیاده، شمنیسم ص ۱۳۸۸

کون- وُ : کوهی در محدودهٔ شهرستان آباده دهستان بهمن که به صورت «گنوه» نوشته می‌شود.

کون- تو- ار : در اساطیر ژرمنی نام پادشاهی

کون- سو- اوس : از ایزدان اسطوره‌ای رومیان، این ایزد با خاستگاهی کهن و اسرارآمیز از ایزدان جهان زیرین به شمار می‌رفت زیرا مهراب او در میان سیرک بزرگ روم در دل زمین جای داشت او به ویژه وظیفه داشت از دانه‌هایی که در فصل نامناسب کشت، پاشیده یا کاشته می‌شود در برابر سرما و آفات نگاهداری کند. ر.ک، اساطیر رم ترجمهٔ باجلان فرخی ص ۳۰۱

کون- قور : نام کوهی در محدودهٔ شهرستان جاسک دهستان سورک

کون – اوم : شکل اصلی واژهٔ خنوم خدای آب خنک در اساطیر مصر که با هوراوس خدای خورشید در ارتباط است.

کون- قو- وُ – ار : نام یکی از شهرهای استان همدان که به صورت کنگاور نوشته می‌شود.

کون- اوت : نام پسر اریک در اساطیر اسکاندیناوی

کون- قو- رُ : شکل اصلی واژهٔ «کانگارو» ، در اساطیر و بینش انسان اولیه بنا به موقعیت‌های جغرافیایی فرهنگ و اساطیر خاص در طی زمان بسته به محیط شکل می‌گیرد. در دنیای اساطیری در هر فضا و محیط جغرافیایی چنین وهم و گمانی انسان در خود داشت که در عین حال که یک انسان است می‌تواند یک گیاه و یا حیوان یا یکی از پدیده‌های طبیعی از نوع توتم باشد. پس در ذات و وجود هر کسی دو موجود است یکی انسان و یک حیوان و یا یکی از عناصر طبیعی از قبیل گون، سو، اوس، یو، قور و غیره . «اسپر» و «گیلن» در این ارتباط می‌گویند در توتم، هر انسان به عنوان چیزی از وجود او به حساب می‌آید شخص بومی که ما در این مورد با او سخن می‌گفتیم با مشاهدهٔ عکسی که از او گرفته بودیم پاسخ داد این عکس درست شبیه من است این یک «کان قورو» است.

یک عضو طایفهٔ «کان قورو» خود را نوعی «کان قورو» می‌پندارد او از این لحاظ گونه‌ای از جانوران است. باید گفت که در هر محیط جغرافیایی که گیاهان و حیوانات خاص خود را دارا است انسان اولیه خویشتن را و آن گیاه و حیوان را به نوعی با پدیده‌های طبیعی از قبیل گون- آل، اوت، قور، سو، اوس در همدیگر ترکیب می‌نمود و تفکری از جنس اسطوره را ما بین آن عناصر و پدیده‌های طبیعی و گیاهان و حیوانات ایجاد می‌کرد در استرالیا «کان قورو» که از حیوانات خاص محیطی می‌باشد وجودش بر ساخته از سه عنصر گون، قو، رُ، می باشد.

کون- آنا : از توتم‌های موجود در میان قبایل استرالیا که خود بنا به گفته «استره لو» همان نورتون جا و توتم گربهٔ وحشی است که خود گربهٔ وحشی نیز مورد پرستش قبیله واقع می‌شد و به صورت «کان آنا» قید شده است.

کون- قور- اوس : نام روستایی در حوالی آمل که به صورت «گنگرج» درآمده است.

کون : (گون) از روستاهای استان سیستان و بلوچستان

کون- لو : «گون لو» نام روستایی در استان زنجان

کون – تو- اوس : نام روستایی در حوالی رزن در استان همدان

کون- جو : «گون جو» از روستاهای شهرستان «لومار» در استان لرستان

کون : «گون» پسر در نزد مغول‌ها

کون : روستایی در تنگستان در استان بوشهر که به صورت «خون» نوشته می‌شود.

کون- او- وُ : نام روستایی در اطراف دوگنبدان که به صورت «گناوه» نوشته می‌شود.

کون- جو- گون : شکل اصلی واژهٔ گنجه گون از روستاهای استان بوشهر

کون- قور : روستایی در سیستان و بلوچستان که به صورت «گنگر» نوشته می‌شود.

کون- اون- او : روستایی در استان هورموزگان که به صورت «گنون او» نوشته می‌شود.

کون- قان : نام بندری در کنار خلیج فارس که به صورت «کنگان» نوشته می‌شود.

کون- قورد : concord نام شهری در آمریکا

کون- سو- آل : consol شهری در کشور برزیل

کون – سو – لو : conzelo اسم شخص در آمریکای جنوبی و اسپانیا

کون- تو- اوم : کوهی در شهرستان دلیجان

کون : «گون» کوهی در محدودهٔ شهرستان خمین دهستان خرمدشت

کون- قرمز : «گون»، کوهی در شهرستان تفرش بخش مرکزی

کون- دوغماز : «گون دوغماز» کوهی در شهرستان ساوه بخش نوبران

کون- اوس : شکل اصلی واژهٔ گونش داغ در شهرستان ساوه

کون- اوس : آئینی که پیروان آن گمان داشتند که به حقیقت دست یافته‌اند.آنان معتقد بودند که حقایق الهی برای آنها آشکار شده و حقیقت الهی در زمان‌های گذشته به نحو اسرارآمیزی بیان شده است در آیین گون اوس دو اصل ضد و مستقل از هم وجود دارد یک اصل خوبی و دیگر شر است در این جهان وجود الهی به صورت اخگرهایی در دورن ما است که در اصل فروزان بوده و در درون ما به خاموشی گراییده و خفه شده تا باز به شکلی دیگر متجلی گردد و تلالؤای دوباره یابد. ر.ک. ادیان آسیایی،مهرداد بهار، ص ۷۰

کون- قور- تو- آی : نام یکی از شاهزاده‌های مغول که به صورت کون قورتای قید شده است.

کون- اوس- آه- او : شکل اصلی واژهٔ «کین ایچ آه او» خدای خورشید در تمدن مایا

کون : (گون) روز در تمدن مایا

کون : شکل اصلی واژهٔ گون واحد وزن در سومری معادل ٦٠ من

کون : شکل اصلی واژهٔ «کان» در معنی روز چهارم در تمدن مایا

کون- تو- اوس : از روستاهای شهرستان مشکین شهر در آذربایجان

کون- ار : کوهی در محدودهٔ شهرستان تالش که به صورت «کین ار» نوشته می‌شود.

کون- قو : کوهی در شهرستان رودبار دهستان خورگام که به صورت «گنگا» نوشته می‌شود.

کون- قور : کوهی در شهرستان ماکو در چای باسار که به صورت «کین قور» نوشته می‌شود.

کون- نو : کوهی در محدودهٔ شهرستان عجب شیر در آذربایجان

کون- سو- ار : کوهی در شهرستان اهر دیزمار که به صورت «گون سر» نوشته می‌شود.

کون- سو : Khantho نام شهری در تایلند

کون- سو- ار : نام شهری در اتیوپی

کون- سو : شکل اصلی گون سو یکی از روستاهای اطراف اورمیه در بخش سواوم‌آی

کون- قو : نام یکی از رودهای نام بورده شده در کتاب وندیداد

کون- قو- اوس : kinkiz نام قله‌ای در سوئد

کون- قو- وُ - ار : نام روستایی در اطراف میانه

کون- جین- جو- جو : نام یکی از امپراتوری‌های هون‌ها

کون- او- سو- اوس : نام یکی از شهرهای باستانی کرت

کون- اوس : نام روستایی در استان مازندران که به صورت «کین اوس» نوشته می‌شود.

کون- قور- لو : نام روستایی در اطراف سلماس که به صورت کنگرلو نوشته می‌شود.

کون- قو - اوم : kingum شهری در اوگاندا که به صورت «کین قوم» نوشته می‌شود.

کون- قو : پایتخت زئیر در آفریقا که در فارسی به صورت «کُنگو» نوشته می‌شود.

کون- قو : نام یک کشور آفریقایی که در فارسی به صورت کنگو نوشته می‌شود.

کون- کو : از شهرهای ژاپن که به صورت «کین کی» قید شده است.

کون : از شهرهای ژاپن در جزایر توسوشیما که به صورت kin «کین» قید شده است.

کون- قان : منطقه‌ای در کنار خلیج فارس که دارای ذخایر گاز می‌باشد.

کون- آل : کوهی در شهرستان ساوه بخش نوبران

کون- آی : کوهی در شهرستان تفرش که به صورت گونئی نوشته می‌شود.

کون- قور- آن : کوهی در شهرستان کاشان بخش قمصر، دهستان قره رود که امروزه در فارسی به صورت کنگرون نوشته می‌شود.

کون- قو : در اساطیر سومریان نام یکی از هیولاهایی که تیامت برای ستیز با خدایان آفریده بود

کون- قان : نام یکی از شهرهای مغول‌ها که به صورت «کن قان» نوشته می‌شود.

کون – سو – آن : روستایی در شهرستان اورمیه که به صورت خان شان در آمده است.

کون- سو- آن : سلسله جبالی در تورکوستان که به صورت «کین سان» و «کین شان» درآمده است.

کون- قو- کاس : از پادشاهان هون‌های سفید که با فیروز پادشاه ساسانی جنگ نمود.

کون- قور : Kungur نام یکی از شهرهای انگلستان

کون- سا : ایزد فیل در هند و خدای حامی بندگان، تکواژ دوم «سا»در اصل باید «سو» باشد.

کون- آق- سا : از شهرهای اراق عرب در نزدیک رود فورات (ر.ک. به تطبیق لغات ص ۱۰۷)

کون- اوس : منطقه‌ای مخروبه در اراق که به صورت «کونیش» که فی‌الواقع شکل دیگر «گونش» می‌باشد نوشته می‌شود.

کون- اوس : شکل اصلی واژهٔ «گونش» نام کوهی در محدودهٔ شهرستان اسدآباد در همدان

کون- اوس- تو : کوهی در محدودهٔ شهرستان ابهر که به صورت «کن استو» نوشته می‌شود.

کون- قور- لو : کوهی در شهر زنجان بخش ماه نشان که به صورت کنگرلی نوشته می‌شود.

کون- قو- رُ : کوهی در محدودهٔ شهرستان زنجان دهستان قره پشتلو

کون- قوت : «گون قوت» نام شهری در سرحد اویغورها

کون- بر : نام روستایی در شهرستان آذرشهر در آذربایجان

کون- او- وُ : نام یکی از شهرهای استان بوشهر که به صورت گناوه در آمده است.

کون- آباد : از شهرهای استان خوراسان جنوبی که به صورت گناباد نوشته می‌شود.

کون- او : «گون او» کوهی در استان هورموزگان، شهرستان بندرعباس دهستان ایسین

کون- تان- آی : از شهرهای مکزیک که تکواژ اول به شکل کین در آمده است.

کون- تو- کو : شکل اصلی واژهٔ «کین تا کی» نام یکی از ایالت‌های آمریکا

کون- قو : نام قومی در ریگ ودا؛ من اتیت هیگوه را به «کنگو»ها قومی که تحت حمایت من اندر بودند تحویل دادم. ر.ک: ریگ ودا «ماندالای دهم- سرود ٤٨ ص ٣٥٤، محمدرضا جلالی

کون- سو- سو : شکل اصلی واژهٔ «کین شازا»

کون- بو- اوس : شکل اصلی واژهٔ «گونبذ» در تورکو

کون- او : کوهی در محدودهٔ شهرستان زرند که به صورت «گینو» نوشته می‌شود.

کون- اوس : کوهی در شهرستان اقلید که به صورت «کن آس» نوشته می‌شود.

کون- آی : گون آی از روستاهای شهرستان خدابنده در استان زنجان

کون- یو : شکل اصلی واژهٔ کنیا از کشورهای آفریقایی

کون – یو : شکل اصلی واژهٔ قونیه نام یکی از شهرهای تورکیه

کون- لو : گون لو از روستاهای بخش رزن در شهرستان همدان

کون- تو- اوس : از روستاهای رزن در استان همدان که به صورت گون دوز نوشته می‌شود.

کون – لو : گون لو روستایی در شهرستان میانه دهستان اوچ تپه

کون- او- وُ : کوهی در شهرستان گچ ساران

کون- او- تو : شکل اصلی واژهٔ کانادا نام کشوری در آمریکای شمالی تکواژ اول یعنی «کون» در معنی آفتاب است و تکواژ دوم همان «اوتو» خدای خورشید در میان سومریان است. نام این کشور بر عکس نام یکی از شهرهای کهن تورکوستان شرقی یعنی اوتوکن است.

کون- آس : نام شهری در لیتوانی

کون- قو- اوس : شهری واقع در اطراف قسطنطنیه به نقل از سفرنامهٔ کلاویخو ص۹٤

کون- او- مو : نام هفت کوتوله در قصهٔ سفید برفی که از واژهٔ gnosis یونانی «گنوز» برگرفته شده است به نقل از زبان رمزی قصه‌های پرپوار م. لوفلر، دلاشو، ترجمهٔ جلال ستاری ص ۵۲

کون- آی- قو : گون آی قو از شهرهای کشور چاد در آفریقا

کون- قاره : از شهرهای کشور مالی در آفریقا

کون- قو- سو : از شهرهای کشور موریتانی در آفریقا که به صورت کان کوسا در آمده است.

کون- سو : گون سو از شهرهای کشور اتیوپی

کون- قور : گون قور از شهرهای کشور سودان

کون- قو- لو : از شهرهای کشور کنگو (گون قو) که به صورت کان قولا نوشته می‌شود.

کون- ارک : معبد خورشید که در نزدیکی سواحل خلیج بنگال واقع است.

این معبد گردونه سنگی عظیمی است که «سوریا» خدای خورشید ایستاده با گل لوطی در هر دست آنرا می‌راند هفت اسب تازان چهار نعل گردونهٔ غول پیکر را به سوی خورشید طالع می‌برند.

کون- او- وُ : جزیره‌ای در کشور هائیتی

کون- قو- اوس- تون : از شهرهای واقع در جزیرهٔ آنتیل

کون- سو : رودی در چین که به صورت «کین سو» kin su نوشته می‌شود.

کون- قو- آس : از شهرهای پرتغال که به صورت con gas کان قاس نوشته می‌شود.

کون : نام پادشاه قوم «کوچا» که دست نشاندهٔ هون‌ها بود و به صورت «کین» در تاریخ آمده است این موضوع را نیز باید افزود که در اساطیر تورکوها پادشاه فرزند گون (خورشید) تلقی می‌شده است و تورکوها معمولاً کسی را که می‌خواست خاقان و پادشاه شود وی را بر روی چادری سفید می‌نهادند و هفت بار وی را دور خورشید می‌گرداندند و بدین گونه پادشاهی او را تصدیق می‌کردند ر.ک. قام – شامان ص ۱۲۶ در اساطیر تورکوها پادشاه هم فرزند شیر و هم فرزند خورشید بوده است و رمز عکس شیر و خورشید به عنوان نماد پادشاهی از همین جاست.

کون – سو – ار : شکل اصلی واژهٔ خنزیر در معنی خوک در زبان عربی

کون – بو – را : شکل اصلی واژهٔ کانبرا پایتخت استرالیا «را» شکل دیگر «ر» است.

کون : شکل اصلی واژهٔ «کان» اسم مردانه در اروپا

کون : شکل اصلی واژهٔ «کن» نام یکی از شهرهای فرانسه

کون : شکل اصلی واژهٔ خان در زبان تورکو که نخست به کان و سپس به خان بدل شده است.

کون – تو : نام شهری در زمان اسارحدون پادشاه آشور در نزدیکی کلیکیه

کون – آی : شکل اصلی واژهٔ گونئی در معنی جنوب در تورکو

کون – تو – اوس : کوتاه در زبان یونانی

کون – مو – آل (کون مول) ساخته شده در زبان کره‌ای

کون – سو – آل : (کون سول) ساختمان در زبان کره‌ای

کون – یو : ماهیچه در زبان کره‌ای

کون – قور – یو : نام یکی از طوایف باستانی در کره

کون : ذرت در زبان کره‌ای

کون : نام هر بخش و منطقه در کشور کره

کون – گون : نام منطقه‌ای در کره

کون – کو – آل : (کون کول) قصر در زبان کره‌ای

کون – قو : (گون قو) gego واژه‌ای که در ژاپن بر زبان اطلاق می‌شود.

کون : (گون) gin طلا در زبان ژاپنی

کون – رُ : konro اجاق در زبان ژاپنی

کون : دُم در زبان سومری

کون – تو – اوس : (گون‌تواوس) نام باستانی رودخانهٔ دیاله که پیترودلاوله بـه نقـل از هردوت آن را به شکل gyndes قید کرده است.

کون – تو – هو – رُ : gandhura خدای آب‌ها در ودا

کون – قور : نام منطقه‌ای در کرمانشاه در زمان مغول‌ها

کون – کون : (کون کان) نام روستایی در مزارع و بلوکات رودبار در زمان مغول‌ها

کون – کور – این : نام روستایی در مناطق رودبار در زمان مغول‌ها

کون – کون : (کون کان) نام منطقه‌ای در استان فارس

کون : آب در زبان چینی، که بی‌شبهه در اثر عدم آگاهی از معانی اولیهٔ واژگـان و زبـان اسطوره‌ای و واژگان اطلاق شده بر عناصر و پدیده‌های طبیعی از جانب چینی‌ها، واژه‌ای که در ارتباط با خورشید است آن را بر آب اطلاق کرده‌اند.

کون – سو – آق : نام منطقه‌ای در داغستان که به شکل خون‌زاق درآمده است.

کون – تور : (گون‌تور) نام یکی از اقوام تورکو در تاتارستان که مذهب تشیع دارند.

کون – تو – مو : نام رودی در سیبری در منطقهٔ تورکوهای شور

کون : نام رودی در میان کاماسین‌های تورکو زبان در سیبری

کون : (قره گون) نام رودی در شهرستان اهر

کون – قور : (کن گیر) رودی در گیلان غرب

کون – سو – رُ : (کن سوره) از شاخه‌های رود زیمکان (سوموگون) در اسلام آباد

کون – قو – رُ : از رودهای مرزی در ایلام و کرمان شاه

کون – قو – رُ : از شاخه‌های رودخانهٔ گزرُ (قواوس رُ) در نورآباد

کون – کون : از رودهای حوضهٔ آبریز سدیچ در جاسک

کون – بور : (گون بور) از رودهای جاری در آذرشهر

کون – تو – وُ – آن : (کندوان) از شاخه‌های اولیهٔ رود کرج

کون – مو : روستایی در دهستان گوگان در تبریز

کون – قور : از جزایر دریاچهٔ اورمیه در آذربایجان

کون – لو : (گون لو) از روستاهای شهرستان میانه در آذربایجان

کون – بار : از رودهای حوضهٔ آبریز هامون در شهرستان فنوج

کون : از شاخه‌های رودخانهٔ شاه چایی در تهران

کون : (قره گون) نام رودی در خلخال، لازم به توضیح است که از نگاه اسطوره‌ای همیشه موضوع دوئیت در ارتباط با پدیده‌های طبیعی مد نظر انسان بوده است و از همین رهگذر به تقسیم بندی این عناصر می‌پرداخت خورشید نافع و سودمند است لیکن گاهی اوقات برای انسان متضرر و زیان‌مند است و بر همین سیاق آب علی‌رغم سود فراوان، مواقعی مصائب زیادی برای انسان به بار می‌آورد که از همین رهگذر انسان مابین این پدیده‌های متضرر و سودمند تفکیک قائل شده است و در زبان تورکو نیز بر همین منوال ما بین پدیده‌های طبیعی تقسیم بندی به وجود آمده است و واژه‌های قره گون یا آق گون و آق سو و قره سو از اینجا پیدا شده است. این موضوع را نیز باید افزود که در ریگ ودا نیز خورشید به دو گونه توصیف شده است خورشیدی تابناک و رخشان وخورشیدی سیاه؛ (ر.ک رمز پردازی آتش، ژان پیر بایار ص۹۹)

کون – وُ – این – قو : نام قبیله‌ای از بومیان استرالیا

کون – تور : شکل اصلی واژهٔ کان‌تور نام منطقه‌ای در قزوین از شهرهای آذربایجان که در دورهٔ مشروطه این مکان در دست روس‌ها قرار گرفت و روس‌ها در این منطقه کلیسایی برای خویش برپای داشتند که امروزه نیز پابرجاست و به نام همین منطقه یعنی کان‌تور معروف شده است.

کون – آب : شکل اصلی واژهٔ جنوب که در زبان عربی بدین شکل در آمده است.

کون– قور : شکل اصلی واژهٔ «کان قور» نام یکی از شهرهای واقع در تورکوستان شرقی که امروزه تحت سیطرهٔ چینی‌هاست.

واژگانی که در آفرینش آنها «آه» نقش اول و برتر را دارد.

«آه» خود در زمرهٔ یکی از ایزدان بشر اولیه بوده است و نظر به جایگاه این خدا در زندگی انسان که در ارتباط با پاکی و زلالی و شفافیت و ظرافت بکار می‌رود در مورد عناصر و موجوداتی که حائز چنین شرایطی هستند؛ کاربورد دارد این عنصر و تکواژ علی‌رغم اینکه در لابه لای واژگان جایگاه خاصی دارد لیکن به ندرت به واژگانی بر می‌خوریم که تکواژ اول آنها نشأت گرفته از این ایزد باشد. لیکن در لابلای کلمات و در آخر کلمات این تکواژ کاربورد وسیعی دارد و صرفاً در معدود کلماتی می‌توان سراغ آن را گرفت که در تکواژ اول کلمه بکار می‌رود. کلماتی مانند ماه (مو- آه) سبح (سوبوآه) لاه (لو- آه) پگاه (بو- قو- آه) سماه (سو- مو- آه) صُراح (سو- رُ- آه) آلاه (آل- آه) در زمرهٔ کلماتی هستند که تکواژ «آه» در آخر آنها کاربورد دارد.

آه : خدای ماه در اساطیر مصر

آه – او – گون : نام خدای خورشید و مالک و صاحب نما و رخسار خورشید در اساطیر مایا

آه – کون – کان : نام خدای جنگ و ابلیسی افسونگر در اساطیر مایا

آه – مون : ایزد ذرت و کشاورزی در میان مایاها

آه – آب – تیکاب : نام خدای ساکن در زیر زمین در میان مایاها

آه- او : شکل اصلی واژهٔ آهو نام یک حیوان زیبا و ظریف

آه- اوس : نام یکی از شهرهای دانمارک

آه – گون : خدای خورشید در اساطیر مایا که خواستگار «آق‌نو» الههٔ ماه بود.

آه – کو – مو – کو – اوس : نام همراه خدایان آب در اساطیر مایا

آه – تو : خدای دریاها و رودها در اساطیر فنلاند

آه – اور : اسم شخص در تورکو

آه – او : در اسطوره‌ای از آمریکای مرکزی آمده است که پیش از آنکه سال و روزی در کار باشد تاریکی و تیرگی بر همه جا حکم فرما بود و جهان در آب غوطه‌ور بود پس خدایی به نام «آه‌او» پدیدار شد و سپس ایزدبانویی به غایت زیبا به نام«آه‌او» پدیدار شد.

آه – سو – لو – اوس : خدای خسوف و کسوف در اساطیر مایا

آه – از شاخه‌های سیاه رود در رود هن

آه – ار : از شاخه‌های جاجرود در تهران

آه – او : از روستاهای خلخال در آذربایجان

آه– وُ– اوس : نام اصلی شهر اهواز که در گذر ایام به شکل اهواز درآمده است.

آه– او– رُ : شکل اصلی واژهٔ اهورا

واژگانی که در آفرینش آنها «اوت» نقش اول و برتر را دارد.

واژهٔ «اوت» در معنی خورشید، آتش، نور، حرارت، گرما و روشنایی در زبان اسطوره‌ای و اولیه بشر است؛ همان گونه که پیشتر عنوان گردید «او» در زبان اسطوره‌ای و بینش اسطوره‌ای بشر اولیه به مثابهٔ ایزد قدرت و توانایی و یکی از ارواح مؤثر در زندگی انسان و کل هستی محسوب می‌گردیده است و «تو» نیز خود یکی از ایزدان و ارواح قدرتمند می‌باشد که با گرما و نور و حرارت پیوند دارد و از آنجایی که خورشید منبع قدرت و نور و روشنایی و گرما برای انسان بوده است پس این عنصر موجود در طبیعت به عنوان نماد آن ایزد و روح موجود در طبیعت شناخته می‌شود و به همین جهت هم «اوتو» در نظر مردمان سومر به عنوان خدای خورشید بوده است و در گذر زمان این واژه بر خورشید اطلاق شده است و سپس با کشف آتش توسط بشر در زمین این نام بر آتش اطلاق گردید چرا که «اوت» به عنوان هدیهٔ آسمانی ایزد خورشید به انسان بوده است و خود جزئی از خورشید می‌باشد و آتش خود فرزند خورشید است و در سیر زمان بر اثر چکش کاری‌های بوجود آمده به شکل اوت، اود، ایت، آت، آد در آمده است که در ذیل به مواردی که این عنصر در آفرینش آنها دخالت دارد اشاره می‌شود.

اوت : آتش در زبان تورکو همچنین نام روز پنج شنبه در زبان تورکو

اوت- مو- اوس : شکل اصلی واژهٔ آتاماس در اساطیر یونان، کسی که می‌توانست باران ببارانند نام همسر وی نفله به معنی ابر بود وی در هنگام خشک سالی بر آن بود تا پسرش فریک سو اوس را در کوه، caphystus کافی سوتوس قربانی کند که زئوس قوچ زرینی را نزد آتاماس می‌فرستد و فریک سو اوس و خواهرش هله سوار بر قوچ فرار می‌کنند.

اوت – اوس : شکل اصلی واژهٔ آتش

اوت – اوس : نام کوهی در شرقی‌ترین قسمت شبه جزیرهٔ یونان

اوت – یون : شکل اصلی «ائت یون» پادشاه شهر تب، متحد تروا که به دست آشیل کشته شد.

اوت- لو- اوس : شکل اصلی واژهٔ اطلس، در اساطیر یونانی نام غولی است که آسمان را نگه می‌دارد تا روی زمین سقوط نکند.

اوت - لو- آن- تو- اوس : شکل اصلی واژهٔ آتلانتیس شهری اسطوره‌ای

اوت – این : نام یکی از بزرگترین خدایان قوم ژرمن و همچنین ایزد جنگجویان

اوت – اور– اوس : نام کشوری در اروپا که به صورت اوتریش در آمده است و احتمالاً با واژهٔ اتروسک در ارتباط است همچنین واژهٔ ادریس نام شخص اصلش همان «اوت اور اوس» است.

اوت– نو : شکل اصلی واژهٔ آتنا الاههٔ جنگ، حکمت و هنر و حامی آتن دختر زئوس

اوت– ایس : خدای حاصل خیزی در اساطیر یونان

اوت – نو– سو– یو– اوس : شکل اصلی واژهٔ «آتانا سویواوس» از نویسندگان آبای کلیسا

اوت– آل : نام یکی از خدایان دورهٔ اعراب جاهلی در تاریخ هردودت باب ۳ فصل هشت مسطور است که اعراب در زمان جاهلیت دو خدا داشته‌اند یکی به نام «اوت آل» و دیگری به نام «الات». ر.ک اعلام قورآن ص ۱۸٤

اوت – قور : شکل اصلی واژهٔ ادگار اسم مردانه در اروپا

اوت– مو– اوس : از فیلسوفان یونانی و شاگرد ارسطو

اوت– آق– قو– اوس : ریاضیدان و اخترشناس یونانی که در آتن نزد افلاطون و سپس در مصر تحصیل کرد که به صورت Eudoxus نوشته می‌شود.

اوت– مو– آن – قور : شکل اصلی واژهٔ «آتمن قور» : نام زیگوراتی از آن سومریان که اورنومو آن را بنا کرده بود، اوتمن همچنین نام خدای آتش در میان هندیان باستان است.

اوت : روز در زبان سومری

اوت – آب : نام شهری در میان سومریان و همچنین نام پرنده‌ای در سومر

اوت – قو– تو : شکل اصلی واژهٔ اودگیته در اوپه‌نیشدها

سرود اودگیته در واقع ساری است با ورد اوم

«اود گیته» با این «اوم» شروع به خواندن می شود.

اساس زمین آب است. اساس آب نبات است. اساس نباتات شخص است. اساس شخص نطق است. اساس نطق «ریگ» است. اساس ریگ سرود «سومن» است. اساس «سومن» «اودگیته» است

«اود» آسمان است باید به هجاهای «اود گی ته» هم ستایش نمود که عبارتند از: «اود» نفس است زیرا با نفس می‌توان برخاست «گی» نطق است زیرا مردم نطق را با کلمات تعیین می‌کنند «ته» غذاست زیرا تمام این جهان بر غذا مستقر است. «اود» آسمان است

«گی» هوای محیط است «ته» زمین است. «اود» آفتاب است «گی» باد است «ته» آتش. اوپه نیشدها ص۱۸۱-۱۷۶

اوت – اوس : پسر خورشید در اساطیر یونان پادشاه کولشید، «اوت اوس» شکل اصلی واژهٔ آتش است پیشتر گفتیم که قبل از کشف آتش «اوت» واژه‌ای در ارتباط با خورشید بود و از آنجایی که بنا به بینش اسطوره‌ای آتش جزئی از خورشید است و ایزد خورشید آن را برای انسان فرستاده است پس به نوعی فرزند خورشید تلقی می‌گردد باید گفت واژهٔ اسد در معنی شیر شکل وارونهٔ واژهٔ اوت اوس است و پیشتر گفتیم که شیر هم فرزند خورشید است.

اوت – سو – مور : atsumori نام سامورایی معروف در اساطیر ژاپن

اوت – او – سو – اوس : از قهرمانان جنگ تراوا

اوت – ار : در اساطیر یونان پسر «ارآب» و شب است «اوت ار» با خواهرش روز در آمیخت و از این آمیزش شماری از عناصر اصلی کائنات، زمین، آسمان، دریا و اقیانوس‌ها پدید آمدند.

اوت – آی – لو : شکل اصلی واژهٔ آتیلا، که با ادغام «آی» با «لو» تکواژ «ایلا» بدست آمده است. باید گفت با آمدن عناصر بیست وهفتگانه بر سر(ایلا) واژگان زیادی ساخته شده است بر فرض واژگان کومیلا (زنی جنگجو در اساطیر یونان) آن‌ایلا (یکی از هشت واسودر در اساطیر هند باستان، سوایلا شکل اصلی واژهای (سهیلا، ژیلا، شیلا، زیلا)، آب ایلا، اریلا، آق‌ایلا، اوس‌ایلا ، لوایلا شکل اصلی واژهٔ لیلا، رُمیلا، تومیلا، نواوس‌ایلا شکل اصلی واژهٔ نازیلا و غیره؛ این موضوع را هم باید افزود که خود واژهٔ «ایلا» به تنهایی نیز افادهٔ معنی می‌کند در زبان تورکو «ایلا» نام یکی از رودخانه‌های واقع در تورکوستان است. تکواژ آخر کلمهٔ ونزئلا (وُ – آن – سو – ایلا) نیز همین واژه است.

اوت – لو : نام روستایی در مشکین شهر

اوت : اسب در زبان اوزبک‌های تورکو

اوت – کو : از سرکردگان مغول در زمان بوتو قاآن

اوت – اور – اوس : نام شخص در یونان باستان

اوت – مو : (اودمو) از شهرهای پنجگانهٔ لوت پیامبر

اوت – لو : از روستاهای مشکین شهر در آذربایجان

اوت : (اود) نام سرزمین و قومی در زمان مسعودی کـه از آنهـا در مـروج الـذهب یـاد کرده است.

اوت – آن : در دین مصریان باستان قرص خورشید تصور می‌شد. فرعون آمن اوفیس چهارم نام خود را به آخناتون (آق – نو – تو- آن) تغییر داد و خدایان کهن را منکـر شـد و کیش آتن را به عنوان پرستش یک خدای واحد بنیان گذارد. که بی‌شبهه نام پایتخـت یونـان از این واژه برگرفته شده است. «اوت» که به شکل‌های اود، اوت، ات، اد،آت،آد نیز مـی‌آیـد در قبل از کشف آتش به خورشید اطلاق می‌شده است و بعد از کشف آتش به این عنصر و پدیده اطلاق گردید و همان گونه که در اساطیر هندیان و مصریان مشاهده می‌کنیم. آنان بـه قرص خورشید این نام را اطلاق می‌کردند.

امروزه در کل دنیا تنها زبانی که این واژه هنوز هم در افـواه مـردم آن سـاری و جـاری می‌باشد تورکوها هستند که بر واژهٔ آتش «اوت» می‌گویند با این توضیح که آتش نیز کـه در فارسی کاربورد دارد خود اخـذ شـده از ایـن واژه اسـت کـه اصـل آن همـان اوت – اوس می‌باشد که بر اثر تغییرات آوایی به شکل آتش در فارسـی رایـج شـده اسـت و فـی الواقـع فارس‌ها آن را از بومیان نجد ایران اخذ کرده‌اند.

واژگانی که در آفرینش آنها «آب» نقش اول و برتر را دارد.

آب واژه‌ای است که از ادغام دو تکواژِ «او» و «بو» بدست آمده است و پرواضح است که این امر در مراحل بعدی تکامل زبان بشری و در بینش اسطوره‌ای انسان اولیه رخ داده است و همان گونه که مذکور افتاد شکل اولیه آن «او- بو» بوده است که بر اثر صیقل خوردن در زبان بشر در طول اعصار به شکل «آب» خودنمایی می‌کند. این واژه با توجه به بینش اسطوره‌ای بشر اولیه که در آن هر کدام از عناصر طبیعی و ماورای آن به مثابهٔ ایزدی مقدس و تأثیر گذار در زندگی بشر ظاهر می‌شدند؛ پس «اوبو» نیز در زمرهٔ ایزدان مقدس و تأثیر گذار در زندگی انسان در آمده است و انسان آن را در کسوت ارواح موجود در طبیعت تصور می‌نموده است. آب به مثابهٔ یکی از تعیّنات سو به شمار می‌رود و سومریان به همراه «سو» آن را بکار می‌بوردند. که بعدها اقوام دیگر این واژه را از آنها اخذ کردند.

آب- اوس : شکل اصلی واژهٔ «آپیس» نام گاو مقدس مصریان که البته آن نیز خود در اصل آغ اوس بوده است. ر.ک به واژهٔ آغ- اوس

آب – آن : شکل اصلی واژهٔ آبان

آب : در زبان سومری در معنی گاو نر است که احتمالاً در معنی مجازی کلمه بدان اطلاق می‌شده است.

آب- ایی- سو : ایزد ماهی گیران در اساطیر ژاپن که تکواژ دوم باید در اصل «آی» باشد وی خدای بخت و اقبال کارگران و همچنین سرپرست کودکان و تندرستی است او یکی از هفت خدای بخت و اقبال است و تندرستی ایزد ژاپنی از میان این هفت خدا است.

آب- اوس : نام یکی از قبایل اویغورهای تورکو زبان

آب- اوس- کون : نام قدیمی دریای خزر و همچنین نام جزیره‌ای که در درون دریای خزر واقع بود و به صورت آبسکون نوشته می‌شود.

آب- سو- قو- تو : نام سرزمینی در زمان مادها که به صورت آپسا – قوتی ضبط شده است.

آب – سو : در زبان سومریان به آب‌های دریای شیرین «آب سو» گفته می‌شد. این واژه به میان هندیان باستان نیز از سومریان رفته است و به صورت آپس Apus در ریگ ودا آمده است.

آب – سو – اور – آن : شکل اصلی آبشوران از شهرهای آذربایجان در کنار بحر خزر

آب - سو- نور : نام منطقه‌ای در ایالت «کوبوتو» در مغولستان

آب- نو- اوس : نوعی گیاه که در عربی بدان ساسوم نیز گویند.

آب – رُ – سو- آب : شکل اصلی واژهٔ افراسیاب، با تأمل و درنگ در بن مایه‌های اساطیری، به رغم بوجود آمدن تطورات و استحالهٔ بی‌شمار در آنها، رگه‌هایی از حقیقت اساطیر را در آنها می‌توان سراغ گرفت که صرف نظر از شکل ظاهری واژگان، معانی و موضوعات پیرامونی آنها دلیلی متقن بر اثبات حقایق اولیه این اسطوره‌ها می‌تواند باشد؛ افراسیاب که در حماسه‌های پارسی به شخصیتی دیو نژند و کریه و خبیث بدل شده است و به مثابهٔ دشمن دیرینه پارس‌ها تلقی می‌گردد در اصل و در نزد بشر اولیه در فلات ایران، موضوعی در ارتباط با عناصر طبیعی بوده است و این عنصر به هیچ وجه چهره‌ای انسانی نداشته است و فی‌الواقع در نزد انسان‌های اولیه در فلات ایران عنصری تنگاتنگ در ارتباط با «سو» بوده است و به مثابهٔ یکی از عناصر طبیعی می‌باشد که در ارتباط با سیل و سیلاب و باران‌های سهمناک و متضرر است. افراسیاب چهرهٔ شخصیت یافتهٔ سیلاب است و فی‌الواقع در اساطیر مانعی بر راه آب و باران سود رساننده محسوب می‌شود در اوستا نام وی به صورت «فر- آن – قور – سو – این» ذکر شده است. از ماجراهای جنگ وی با «زو» چنین استنباط می شود که وی در اصل اسطوره‌ای مربوط به باران می‌باشد. ر.ک اساطیر ایران ا.جی.کارنوی، ترجمهٔ احمد طباطبائی ص ۱۰۱ صورت ظاهر کلمه نیز خود دلیلی دیگر بر ارتباط داشتن این عنصر با آب و باران بوده است اما باران و آب ضرر رساننده در مقابل باران سود رساننده و اگر در اصل واژهٔ افراسیاب دقیق شویم علی‌رغم چکش کاری‌های زمانه واژه‌های «آب» و «سو» را می توانیم به عینه مشاهده کنیم و حتی اگر کلیت حماسه‌ها را مدنظر قرار دهیم باز مشاهده خواهیم کرد که این عنصر یعنی «سو» نقش اصلی را در این حماسه‌ها ایفا می کند و اسامی اشخاصی بسان سودابه، سوهورآب، سویووُ اوس (سیاوش) قورسویواوس (گرسیوزبرادر افراسیاب) نوسوار(نوذر)، سو طهماسب ، سوآل (زال)، رود آبه و غیره همگی حاکی از این امر است که «سو» در مرکز ثقل این حماسه است و فی‌الواقع همهٔ اینها نه حماسه، بلکه به نوعی اسطوره‌های اولیهٔ بشر در فلات ایران بوده‌اند که بعدها با تحریف روبرو شده و با شخصیت پردازی و هبوط از موقعیت اسطوره‌ای به جایگاه حماسی، این عناصر نیز به شخصیت‌های انسانی تبدیل گردیده‌اند. در تمامی متونی که به نوعی سخن از افراسیاب بوده است بر ارتباط داشتن این عنصر با دریا، رود، آب و باران تأکید شده است.

به موجب روایات کهن، افراسیاب در اعماق زمین در باره‌ای به نام «هن کن» یا «هنگ» می‌زیست خانهٔ او زیر زمین آهنین و به جادویی ساخته شده است.به روشنی خانه در شب چون روز روشن بود چهار رود در آن می‌تازد. یکی آب، یکی می، یکی شیر و یکی ماست زده (دوغ) بر سقف آن گاه خورشید و گاه ماه به روشنی در آراسته است بلندی آن خانه به اندازهٔ قد یک هزار مرد میانه بالا بود در آنجا فدیه به راه آناهید نثار کرد تا فره کیانی آریایی‌ها را به چنگ آورد و برای جستجوی آن برهنه به دریای فراخکرد رفت. فره کیانی گریخت و جویباری به نام دریاچهٔ «هوسورو» از حرکت آب ها پدید آمد. افراسیاب بار دیگر به جستجوی فرکیانی شتافت اما هر بار دریاچهٔ جدید پدید آمد و کوشش‌های او بی‌ثمر ماند.

افراسیاب بار اول در زمان منوچهر به ایران هجوم آورد و دوازده سال بر ایران حکومت کرد رود «واتئنی» را در سیستان لگدکوب کرد و از میان بورد. آب را از ایران شهر باز داشت برای حل این مشکل، سپند ارمذ (سو، بو، آن، ار، مو، اوس) ایزد بانوی زمین به شکل دوشیزه‌ای با جامهٔ پرشکوه به خانهٔ منوچهر داخل شد. افراسیاب دلباختهٔ سپندارمذ می‌شود و از او خواستکاری می‌کند سپندارمذ نخست افراسیاب را وا می‌دارد که آب را به ایران شهر بازآورد و چون از همه چیز مطمئن می‌شود دوباره به زمین فرو می‌رود.

در شاهنامه سخن از بازداشتن باران از ایران شهر توسط افراسیاب در میان نیست ولی در داستان های «زو» (سو) تهماسب سخن از تنگی و خشک سالی می‌رود که بعد از کشته شدن نوذر (نو- سو- ار) بواسطهٔ افراسیاب باز هم باران را از ایران شهر بازداشت که سرانجام زاب (سو- آب) پسر طهماسب افراسیاب را بیرون کرد و باران را باز آورد که آن را نوبارانی خوانند. افراسیاب سرانجام به دست کی‌خسرو در کنار دریاچهٔ چی چست هلاک شد. اما این پادشاه ویرانگر سودهایی نیز برای ایران داشت او در فن ایجاد جوی‌ها مهارت داست و هزار چشمهٔ آب و آب شط هیلمند و هفت رود قابل کشتیرانی را به دریاچهٔ هامون جاری کرد. ر.ک فرهنگ اساطیر ایران، خسرو قلی زاده ص ۸۷-۸۵

همانگونه که ذکر گردید آنچه پر واضح می‌نماید این است که چه از بُعد واژگان مربوط به این عنصر و چه از جهت محتوایی افراسیاب موضوعی در ارتباط با «سو» و نقش آن در زندگی انسان اولیه بوده است و صرفاً در مراحل بعدی حیات، اسطوره‌ها و اندیشه‌های مربوط به این عنصر تأثیر گذار در زندگی انسان با رویکردی دیگرگونه از جانب طیفی دیگر از انسان‌ها که نظر به جایگاه و شأن اجتماعی از مرحلهٔ شکارگری به

مرحلهٔ دیگر حیات یعنی کشاورزی عبور نکرده بودند مورد دگرگونی و تغییر قرار گرفته و شأن اسطوره‌ای خود را از دست داده و یک پدیدهٔ جوّی و آب و هوایی به شخصیتی انسانی تغییر موقعیت داده و به دشمن همان گروه‌های انسانی که شاکلهٔ فکری آنها را ستیز و نبرد بواسطه خوی شکارگری تشکیل می‌داد تبدیل گردید و اسطوره‌های مربوط به فلات ایران را اینان بعد از آشنایی با آنها به قهرمان بازی‌ها و حماسه سازی‌های خود جهت رجحان و برتری قومی بر دیگران مبدل ساخته‌اند.

آب – سو– اوس : قلعه و سرزمینی که غار اصحاب کهف در آن است ر.ک حدود العالم ص۱۳۸

آب – سو– اوم : از ایزدان اقوام آشانتی در آفریقا، آشانتی‌ها از اقوام آفریقایی می‌باشند که اعتقاد دارند تنها آدم‌ها نیستند که زندگی‌شان مدیون آفریدگار باشد بلکه باشندگان فراطبیعی که در کیهان زندگی می‌کنند؛ هستی و قدرت خود را مدیون آفریدگار هستند. از این موجودات آنهایی که بیشترین قدرت را در اختیار دارند ایزدان «آب سوم» هستند که آنها را می‌توان با صفات خاص طبیعت باز شناخت آنها عبارتند از ایزدان رود، درخت، کوه، ر.ک دانشنامهٔ اساطیر جهان ص ۱۰٤

آب : نام رودخانه‌ای در قزاقستان که به صورت «اوب» نوشته می‌شود.

آب – آل : شکل اصلی واژهٔ apple در معنی میوه و سیب در زبان انگلیسی، در زبان لیتوانی بدان abuolas و در زبان ایرلندی بدان Ubhall گفته می‌شود.

آب – سو– لو– اوت : در زبان انگلیسی در معنی مطلق و قطعی می‌باشد و واژه‌های absolve تبرئه کردن و absolution عفو و بخشش همگی از absolvere می‌باشند absorb جذب کردن، درخود مستحیل کردن لغتی که با نوشیدن و بلعیدن سروکار دارند اغلب حامل آوایی s یا sh و b یا p هستند. مثلاً از لغت عربی surab می‌توان یاد کرد که syrup را به زبان انگلیسی بخشیده و این آوای غورت دادن یا بلعیدن ظاهراً در پایهٔ هند و اروپایی sorbh منعکس گردیده که هم در sorbere لاتینی و هم در rophein یونانی به معنی مکیدن وجود دارد. ر.ک «جان آی تو» فرهنگ ریشه شناسی زبان انگلیسی، باید افزود که آنچه مسلم است این واژه در ارتباط با بینش اسطوره‌ای است. که تکواژهای «آب» و «سو» مبین این نظر هستند و نظر به افول آن بینش اسطوره‌ای در ارتباط با این واژه، معانی دیگرگون به این کلمه بسان صدها واژهٔ دیگر در زبان انگلیسی بار شده است.

آب : نام یکی از ماه‌های باستانی که به ماه‌های رومی معروف شده است.

آب – سو – اور – تو – اوس : شکل اصلی واژهٔ absyrtos شخصیتی اسطوره‌ای در یونان

آب : پدر در زبان عربی که به صورت «اَب» در امده است.

آب – جو : شکل اصلی واژه آبجی درزبان تورکو

آب : خورشید در زبان عربی

آب – تو – اوس : شکل اصلی واژهٔ عبدوس نام شخص در دورهٔ غزنویان این اسم اکنون در روستای گمیچی به صورت ابدیش کاربورد دارد.

آب – رُ : شکل اصلی واژهٔ ابر در معنی سحاب و همچنین شکل اصلی واژهٔ ابرو که هم در زبان فارسی و هم در زبان انگلیسی کاربورد دارد.

آب – سو – اور – تو – اوس : پسر پادشاه کول شید ائتس در اساطیر یونان

آب – اوس : شکل اصلی واژهٔ آباس نام شخصیتی در اساطیر یونان

آب – اوس : خدای کشاورزی در میان اتروسک‌ها که به صورت «اوب ایس» قید شده است.

آب – اوس : شکل اصلی واژهٔ عباس در زبان عربی، با آمدن عناصر بیست‌وهفت‌گانه بر سر اوس واژگان نوینی همچون آل‌اوس، اراوس، کواوس، مواوس، فواوس، آی‌اوس، تواوس، نواوس، بواوس، آه‌اوس، آق‌اوس، لواوس، این‌اوس، آن‌اوس، سواوس، رُاوس، قواوس، هواوس، یواوس، جواوس و آب‌اوس به وجود می‌آیند.

آب – سو – ار : شکل اصلی واژهٔ ابوذر در زبان عربی

آب – نو – بو – : abnoba الههٔ جنگل و رودخانه در اساطیر سلتی

آب – او – رُ : aboro نام یک وجود مظهر متعالی در آئین مردم در جزیرهٔ پالما

آب – رُ – کو : شکل اصلی واژهٔ آفریقا

آب– اوس : شکل اصلی واژهٔ آپیس ماده گاوی مقدس که مصریان باستان او را نمادی از تبلور خدای پتاه (پت– آه) در زمین می‌دانستند روایت است که این گاو با تابیدن یک شعاع روشن از آسمان آبستن می‌شد. رنگ‌اش سیاه بوده و خال مثلثی سفیدی بر پیشانی داشته است همچنین روی دمش دو موی بلند و همچنین زیر زبانش حفره کوچکی قرار داشته است. با مرگ هر آپیس (آق– اوس) مصریان باستان او را همچون فراعنه مومیایی می‌کردند وسپس در تمام مصر به جستجو می‌پرداختند تا گاو جدیدی با مشخصات آپ ایس بیابند

در نظر مصریان باستان خدایان به شکل حیوانات بر مردم ظاهر می‌شدند چنانکه قوچ نماد خدای «آمون»، «تعال» خدای «آنوبیس» بود. کمبوجیه در هنگام بازگشت خود از مصر زمانی که شادی مردم را در جشن گاو مقدس آپ ایس مشاهده کرد به زغم اینکه مردم به خاطر شکست او جشن گرفته‌اند گاو مقدس را با خنجر خود کشت و معابد را به آتش کشید.

آب – کون – سو – آق : abkinzok خدای شعر و شاعری در اساطیر مایا

آب – تو – اوس : از القاب آپولو خدای خورشید در اساطیر یونان

آب – قو : از نام‌های دریای خزر

آب – گون : نام رودی در پیرامون خوارزم در تورکوستان قدیم که به دریای خزر می‌ریخت.

آب – سو : (آب سو یو) نام رودی در شمال شرق اهر از شهرهای آذربایجان

آب – سو – مو : از رودهای حوضهٔ گرگان رود

آب – کو – مور : (آب کمر) از شاخه‌های رود قره چای در تفرش

آب – بو – قو : از شاخه‌های رود کال نمک در تربت حیدریه

آب – قور – قو : (آب قورخو) از شاخه‌های رودخانهٔ کال شورِجاجرم در شاه رود

آب – آق : نام اولین زن در اساطیر دینکا در سودان جنوبی

آب – تو – اوس : نام شهری باستانی در کنار رود نیل

آب – کون : شکل اصلی واژهٔ افغان

آب – قو – اوس : نام یک طایفه و نیز نام یک منطقه در اساطیر دده قورقوت

آب – رُ : abura چربی در زبان ژاپنی

آب – اوس- تور- اوس : پیچیده و غامض در زبان انگلیسی که از لاتین وارد شده و قدر مسلم در ارتباط با پدیده‌های تأثیر گذار در طبیعت می‌باشد و بعدها معنی اولیهٔ خود را از دست داده است. و گر نه کلمات، آب، اوس، تور، اوس ربطی به پیچیدگی و دشواری ندارند و همگی در زمرهٔ واژگان اساطیری هستند و ساختار کلمه خود مؤید این امر است.

واژگانی که در آفرینش آنها «ار» نقش اول و برتر را دارد.

این واژه در زبان اسطوره‌ای بشر اولیه، خود بر ساخته از دو تکواژ «او» و «رُ» می‌باشد و از به هم پیوستن این دو تکواژ شکل «اور» بدست آمده است و سپس با تغییرات آوایی ایجاد شده، شکل «ار» یافته است و راه مجزایی از همان آغاز نسبت به «اور» در زبان بشری برای خود گشوده است و فی‌الواقع «اور« و «ار» هر دو یک واژه‌اند و ریشه «ار» همان «اور» است لیکن در سیر زمان «ار» به مثابهٔ واژهٔ مستقل خود را نشان داده است.

این واژه به مرور ایام خود را در زبان انسان نشان داده است و این موضوع را به سهولت تمام می‌توان از میان خیل عظیم واژگان مشترک در میان زبان‌های مختلف فهمید.

«ار» از واژگان کلیدی زبان تورکو است و امروزه نیز به صورت مستمر در میان لهجه‌های مختلف تورکو کاربورد دارد.

این واژه در میان لهجه‌های مختلف تورکو به صورت آر، ار، ایر، ائر بکار گرفته شده است و مضاف بر معانی مختلفی که در طی زمان برخود گرفته است در حال حاضر در معنی شوهر در زبان تورکو رایج است و اصل آن در معنی انسان می‌باشد که بعدها به فرد شجاع و قهرمان گفته می‌شده است، که به مواردی چند در میان زبان‌های مختلف که به یادگار مانده از زبان اولیهٔ انسانی است اشاره می‌کنیم.

ار- تو- اوس : شکل اصلی کلمه ایرتیس، از پادشاهان سکایی که در جنگ با فیلیپ مقدونی کشته شد. ار به «ایر» و«تو» به «ت» و «اوس» به «ایس» تبدیل شده است.

ار – وُ – آن : (ایروان) نام روستایی در حوالی سمرقند در زمان ابن حوقل

ار- اوس : شکل اصلی واژهٔ آراز، باید گفت که ار به شکل‌های مختلف در زبان‌های مختلف ظاهر می‌گردد «ار» گاهی به صورت آر و یا ایر و یا اور می‌آید. تکواژ دوم یعنی «آز» شکل دیگری از اوس می‌باشد و فی‌الواقع همان گونه که پیشتر گفته شد اوس به شکل‌های آس، از، ایس،ایش، اوش،اوز، اوج و غیره ... آمده است. آراز نام رودخانه‌ای است در آذربایجان که از کهن‌ترین واژگانی است که بر این رودخانه اطلاق شده است و به صورت ارس نیز این نام کاربورد دارد که خود نزدیک به شکل اصلی واژه یعنی ار- اوس است. آراز همچنین نام قومی و نام سرزمینی در آذربایجان در دوره مادها بوده است که به صورت آراز یاش قید شده است.

ار- آق- تو - نو- یو- اوس : از افراد نامدار اسطوره‌ای در اساطیر یونان که به صورت اریک تونویوس در آمده است. وی شهریار زمین بود که مضاف بر گله‌های گاو، اسب‌های زیادی داشت.

ار- آن- تو- اوس : از سرکردگان و فرماندهان اردشیر دوم

ار- اوس : نام یکی از قبایل قوم اورمو در اتیوپی

ار- تو- سو- اور : شکل اصلی واژهٔ اردشیر، تکواژ دوم یعنی «د» در واژهٔ اردشیر اصلش همان گونه که گفته شد تحریف شدهٔ واژهٔ «تو» است و «تو» خود از واژگان و بلکه باید گفت از عناصر اولیهٔ اسطوره‌ای قلمداد می‌گردد که در زبان دورهٔ تاریخی به «د» بدل شده است و در مسیر تاریخ زبان به حرف بدل شده است و حرف «د» خود بدلی از واژهٔ اسطوره‌ای «تو» است و حتی خود حرف «ت» تحریفی از واژهٔ اسطوره‌ای «تو» می‌باشد. باید گفت که همهٔ حروف الفبا بدین گونه ساخته شده‌اند حرف «س» و «ش» از «سو» اخذ شده است و «ب» از «بو» و «ف» از «فو» و ... در رابطه با تکواژهای سوم و چهارم پیشتر سخن گفتیم که واژهٔ شیر ترکیبی از دو تکواژ «سو» و «ایر» می‌باشد و «ایر» خود شکل دیگری از «ار» است.

ار- سو- آن- قو- آن : شکل اصلی واژهٔ ارزنجان، از شهرهای واقع در آناتولو

ار- تور : شکل اصلی آرتور اسم مردانه درانگلیسی و «تور» خود ترکیبی از تو + اور می‌باشد.

ار- بو- سو- اوس: نام عبری سرزمینی که غار اصحاب کهف در آن است.

ار- تو- آن- قو : پلنگ در زبان تورکو که به صورت ارتونقا نوشته می‌شود.

ار- بو- اوس : نام کوهی در نزدیکی قطب جنوب، که در بوجود آمدن این واژه، سه عنصر ار- بو- اوس که هر کدام به نوبهٔ خود از عناصر دخیل در هستی محسوب می‌گردند ساخته شده است.

ار – هو : نام منطقه‌ای در آذربایجان در زمان آشوریان

ار- قو- یو- اوس : نام یکی از قبایل تورکوها در سال‌های اولیهٔ قرن یکم میلادی که به صورت آرقایاس قید شده است.

ار- قو- اوت : نام یکی از قبایل مغول که به صورت «آرکاوت» نوشته شده است.

ار- قو- اوس : شکل اصلی واژهٔ آرقیش در معنی کاروان در زبان تورکو

ار- اوس : نام روستایی در بخش ورزقان در شهرستان اهر که به صورت «اروج» در آمده است

ار- تو- اوس : از رودهای مشهور در تورکستان و در حوزه حکومت گوگ تورکوها که به صورت ایرتیش در آمده است. چه «ایر» همان شکل دیگر «ار» می‌باشد و «تیش» همان «تیس» یا «توایس» و «تواوس» است.

ار- تو- بو- آل : شکل اصلی و اولیهٔ واژهٔ اردبیل که فی‌الواقع از منظر بینش اسطوره‌ای آنچه در ساختار این واژه و در بوجود آمدن آن نقش ایفا می‌کنند عناصری همچون ار،تو،بو،آل می‌باشد که بنا به ارزش و اعتبار و شأن و منزلت هر یک از این عناصر و درجه تأثیر گذاری آنها به ترتیب در آفرینش این واژه آمده‌اند یعنی در ساختار وجودی این واژه، عناصر ار،تو، بو،آل نقش دارند. دو تکواژ آخر یعنی «بو» و «آل» با در هم تنیده شدن، واژهٔ مستقل «بال» در زبان اسطوره‌ای را رقم زده‌اند و در سرتاسر دنیا در زبان‌های مختلف می‌توان آن را به شکل‌های بال، بول، بیل، بعل و غیره مشاهده کرد.

ار- اوس : ایزد بانو و مظهر رنگین کمان در اساطیر یونان که به صورت ایریس قید شده است.

ار- قو- نو : نام رودخانه‌ای در بخش ورزقان اهر که امروزه به صورت ارقنا نوشته می‌شود.

ار- سین : روستایی در بخش خدا آفرین شهرستان کلیبر که به صورت ارضین نوشته می‌شود.

ار – آند : نام روستایی در ماکو

ار- سو- این : نام روستایی در اورمیه که به صورت ارزین نوشته می‌شود.

ار- بول- آن : نام روستایی در اورمیه که به صورت اربیلان نوشته می‌شود.

ار- تو- سو : نام روستایی در اورمیه که به صورت اردیشه درآمده است.

ار- تو- سو : نام رودخانه و روستایی در حوالی اورمیه که امروزه به صورت برده سور و اردی سور درآمده است.

ار- مک : نام روستایی در بخش هورآند شهرستان اهر، باید گفت «ماق» که خود از ترکیب «مو» با «آق» به دست آمده در زمرهٔ تکواژهایی است که به همراه عناصر بیست وهفتگانه واژگان بی‌شماری را به وجود آورده است و اصلاً تمامی افعال تورکو بدین طریق ساخته شده‌اند و اسم‌های زیادی نیز بدین شیوه ساخته شده است که واژگان نورمک شکل

اصلی نارمک نام منطقه‌ای در تهران، اوسماق شکل اصلی اوچماق بهشت در زبان تورکو، بورمک شکل اصلی برمک، نام مردانه، سوسماق نام مردانه در زمان تیموریان از آن جمله می‌باشد اما افعال تورکو نیز همانگونه که گفته شد از ترکیب عناصر بیست‌وهفتگانه با تکواژ «ماق» ساخته شده‌اند که متأسفانه در دورهٔ تاریخی بعضی از این افعال از حوزهٔ زبان حذف شده‌اند که اصل آنها عبارتند از سوماق، اوس‌ماق یوماق، تومـاق، هومـاق، آل‌مـاق، آق‌مـاق، اوت‌ماق، اوماق، کون‌ماق، کوماق، فوماق، رُماق، آی‌ماق، آب‌ماق، اوم‌ماق، جومـاق، قومـاق، بوماق، نوماق، وُماق، لوماق، موماق، این‌ماق، آن‌ماق، آه‌ماق، اورماق و ارماق؛ این موضوع را نیز باید افزود که در دورهٔ تاریخی زبان تورکو با افزوده شدن عنصر «اور» به آخر هر عنصر افعال تورکو شکل امروزی خود را باز یافته‌اند بر فرض با آمدن اور به آخر سو فعل سورماق درست شده است و یا با آمدن «اور» بر سر «تو» فعل «تورماق» شکل اصلی فعل «دورماق» درست شده است و بقیهٔ افعال نیز بدین ترتیب ساخته شده‌اند.

ار- نو- آن : از روستاهای شهرستان کلیبر

ار- بو- آل : شکل اصلی واژهٔ اربیل از شهرهای آق قویونلوها در زمان اوزون حسن از پادشاهان آذربایجان، که در جنگ‌های صفویان با عثمانیان در زمرهٔ خاک عثمانی قرار گرفت و بعد از تجزیهٔ عثمانی به همراه سرزمین کرکوک با دخالت انگلیسی‌ها تحت سلطهٔ پادشاهی عراق که خود از کارگزاران انگلیسی بود؛ واقع شد باید گفت در شکل‌گیری این واژه عناصر ار، بو، آل نقش داشته‌اند همان گونه که در شکل گیری واژهٔ اردبیل عناصر ار، تو، بو، آل نقش داشته‌اند. یعنی نظر به بینش اسطوره‌ای و تفکر مربوط به نقش عناصر هستی در شکل گیری واژگان در نزد انسان‌های اولیه می‌بینیم که واژگان چگونه هستی یافته‌اند. شایان ذکر است که در زبان اسطوره‌ای با ترکیب دو عنصر «بو» و «آل» واژهٔ «بال» که شکل‌های دیگر آن «بیل» و «بول» می‌باشد به وجود می‌آید و سپس با آمدن عناصر بیست و هفت گانه بر سر واژهٔ بال یا بول واژگانی همچون اربول، کوبول، بوبول، سوبول ، اوس‌بول، گون‌بول، آی‌بول، جوبول، هوبول، توبول، یوبول، نوبول،قوبول، وُبول، اوبول، رُبول، آل‌بول، آب‌بول، آق‌بول، اوم‌بول، آه‌بول، فوبول، موبول، این‌بول، آن‌بول، لوبول و اوت‌بول به وجود می‌آیند.

ار- آق : شکل اصلی واژهٔ عراق، سرزمینی که مهد تمدن سومریان بوده است.

ار- آق : شکل اصلی واژهٔ اراک از شهرهای مرکزی ایران

ار- اوس : شکل اصلی واژهٔ «آروز» نام یکی از قهرمانان اسطوره‌ای دده قورقوت

ار- آن- تو- اوس : شکل اصلی واژهٔ ارن توس، نام ستارهٔ میزان در تورکو و همچنین نام یکی از برج‌های ماه.

ار- کو- اوس : در تورکو آبی که از ذوب شدن برف در بهار بوجود می‌آید.

ار- مو- لو : نام کوهی در محدودهٔ شهرستان تفرش که به صورت آرمالو نوشته می‌شود.

ار- تو : نام کوهی در محدودهٔ شهرستان اراک

ار- گون : نام کوهی در محدودهٔ شهرستان اراک که امروزه به صورت «ارگن» نوشته می‌شود.

ار- نو : نام کوهی در شهرستان ساوه که به صورت «ارنه» در آمده است.

ار- آن- قو : نام کوهی در شهرستان میناب که به صورت «آرنگو» نوشته می‌شود.

ار – من : نام قومی باستانی در منطقهٔ قفقاز در ادوار باستان که متأسفانه بعدها که این قوم در صحنهٔ تاریخی نقش و جایگاه خود را از دست دادند این نام که اصلاً هیچگونه اشتراکات فرهنگی و زبانی با از راه رسیدگان نداشتند اطلاق گردید و اساساً باید گفت که نام ارمنی که بر قوم حاضر در منطقهٔ قفقاز اطلاق می‌شود این قوم خود را با این اسم خطاب نمی‌کنند و بنا به گفتهٔ میشل مالرب در زبان ارمنیان hay نام سرزمین و نام زبان آنها به ترتیب hayasdan و hayeren است. ر. ک زبان مردمان جهان ص۲۱۷

ار – سو – آق : شکل اصلی واژهٔ ارشاک بنیان گذار سلسلهٔ اشکانیان

ار- سو- آق : بخشی در مشکین شهر در استان اردبیل که به صورت «ارشک» در آمده است.

ار- قو- آن : نام رودخانه‌ای در آسیای میانه و همچنین نام شخص در زبان تورکو که به صورت «ارقون» نوشته می‌شود که البته باید گفت با ترکیب دو عنصر «کو» و «آن» واژهٔ «گون» ساخته شده است یعنی واژهٔ «گون» خود از دو عنصر «کو» و «آن» بدست آمده است.

ار- قو- ار : نوعی بز کوهی در زبان تورکو که به صورت «ارقار» نوشته می‌شود.

ار- تو- اوس : نام رودی در گستره «یماک» در تورکستان که به صورت «ارتش» در آمده است.

ار- اوس : ایزد عشق در اساطیر یونان، خاستگاه او معلوم نیست برخی می‌گویند که او از تخمی نقره‌ای که در زهدان ظلمت نهاده شده بود به صورت غولی چهار سر، دارای

بال‌های زرین با نعره‌های حیوان پدید آمده است. برخی نیز می‌گویند او پسر «ایرایس» ایزد بانوی زایمان است. در حالی که اسطوره‌های متأخر او را فرزند آفرودیت و زئوس یا فرزند آفرودیت و آرس ایزد جنگ یا فرزند آفرودیت و هرمس به شمار آورده‌اند «ار- اوس» به معنی شهوت جسمانی مهار نشدنی است نیرویی که زئوس را به سوی هرا می‌کشد و پاریس را به جانب هلن ر.ک فرهنگ اساطیریونان و روم پر واضح است که با اندکی تأمل معلوم می‌شود مراد و منظور از «ار- اوس» همان نور و روشنایی می‌باشد همان گونه که پیشتر گفتیم بنا بر اسطوره‌های آفرینش نور خود زادهٔ تاریکی‌ها و ظلمت است و آن چه از اسطوره‌های یونانی می‌توان استنباط نمود این است که مراد اصلی آنان باید آذرخش باشد که چنین تصوری از وی داشته‌اند که در زبان آنان نیز به یادگار مانده از بومیان و ساکنان اصلی سرزمین یونان قبل از آمدن آریایی نژادان هلنی است.

ار- اوس : شکل اصلی واژهٔ «ایرایس»، ایزد بانوی زایمان در اساطیر یونان

ار- ایس : ایزد جنگ در میان یونانیان

ار- سو : شکل اصلی واژهٔ ارض در زبان عربی در معنی زمین و خاک

ار – تو : از روستاهای شهرستان سولدوز از شهرهای آذربایجان

ار- آند : روستایی در نائین از شهرهای اصفهان

ار : روستایی در اصفهان

ار- آب : شکل اصلی واژهٔ اعراب، پیش از این قید کردیم که علی القاعده در زبان عربی ترجیحاً شکل مکسر کلمه بر شکل مفرد کلمه مقدم می‌باشد یعنی فی‌الواقع در کل، فعل، اسم، حرف، الفبا و حروف همگی بر ساخته شده در ادوار تاریخی زبان می‌باشند و برای بشر ابتدایی و اسطوره‌ای چنین تلقیاتی غیر قابل درک بوده است و آنچه بشر ابتدایی در ارتباط با زبان می‌فهمید؛ صرفاً عناصر دخیل در هستی بوده است و این عناصر دخیل در هستی به صورت اسم نمود پیدا می‌کردند پس اسم در زبان اسطوره‌ای بشر بر هر چیزی مقدم بود. در ارتباط با مقدم بودن کلمهٔ اعراب بر عرب باید گفت که واژهٔ اعراب از دو تکواژ «ار+ آب» که هر دو از واژگان اولیهٔ بشر هستند؛ درست شده است و واژهٔ عرب شکل منکسر همان کلمه است. همان گونه که سوموا‌وس (شُموس) بر شمس مقدم است چرا که شمس شکل منکسر شموس می‌باشد.

ار- آق- تو : روستایی در هشترود دهستان «قورآن قو» که به صورت عرقطو نوشته می‌شود.

ار- قو- اوس : شهری در قزاقستان که به صورت «ایرقیز» نوشته می‌شود.

ار- او- سو- آی : Arasuay نام شهری در برزیل

ار- هو- اوس : Arhos نام شهری در دانمارک

ار- اوس : Irish نام دریایی ما بین انگلستان و ایرلند و گفتیم که «ایر» شکل دیگر «ار» می‌باشد و «ایش» نیز شکل تغیر یافتهٔ اوس است.

ار- لو- آند : شکل اصلی واژهٔ ایرلند

ار – تو – هو – آل : شکل اصلی واژهٔ اردهال نام یکی از شهرهای استان یزد

ار – تو – هو – آن : شکل اصلی واژهٔ اردهان نام یکی از شهرهای تورکیه

ار- قو- اوس : نام یکی از شهرهای باستانی یونان

ار- گون : نام کوهی در شهرستان دشتستان که به صورت ارغون نوشته می‌شود.

ار- بو- تو- آن : روستایی در اهر از شهرهای آذربایجان که به صورت «ارباتان» نوشته می‌شود.

ار- تو- کان : شکل اصلی واژهٔ «اردکان» از شهرهای واقع در استان یزد تکواژ «کان» خود شکل دیگر واژهٔ «گون» می‌باشد.

ار- تو- لو- آن : اسم شخص که به صورت اردلان نوشته می‌شود.

ار- کو- آل- لو : در زبان سومری نام خدای زیر زمین است. همچنین نام چندین روستا در محال قره داغ در آذربایجان می‌باشد.

ار- آن- اوس : نام یک ملکه مادی و همسر آستیاک که به صورت «ایرآن اوس» نوشته می‌شود. باید گفت که واژهٔ اورآن اوس نیز شکل دیگر این واژه است.

ار- سو : نام چندین روستا در اطراف مرند و علمدار که به صورت «ائرسو» نوشته می‌شود و ائر خود شکل دیگر «ار» است.

ار- سو- لو- آن : شکل حقیقی واژهٔ ارسلان در معنی شیر

ار- قو : کوهی در شهرستان کاشان از شهرهای اصفهان بخش مرکزی دهستان کوه پایه

ار- آند : کوهی در شهرستان لنجان دهستان خرم رود

ار- گون- اوت : کوهی در اصفهان که به صورت «ارگنت» نوشته می‌شود.

ار – سو – نو : نام منطقه‌ای در بین النهرین باستان

ار- کو- نو- گون : آیین و مراسم مربوط به جشن خورشید در میان بخشی از تورکوهای باستان که به صورت «ارکنه گون» نوشته‌می‌شود.

ار- گون : نام رودی در منطقه منچوری

ار- یو : الههٔ مادر یا ملکهٔ «توآتاد» در میان سلت‌ها.

ار- اوس : نام دریاچه‌ای اسطوره‌ای در «بندهشن» بر روی کوه اسطوره‌ای «هوقور»

ار- تو- مو- اوس : نام یکی از ایزدان اتروسکی.

ار- او- مو- اوت : نام یکی از طوایف تورکو زبان ساکن در جوار تورکوهای اویغور که به صورت «آراموت» نوشته می‌شود.

ار- نو- سو : روستایی در حومهٔ شهرستان اورمیه که به صورت «آرنسا» در آمده است.

ار- قو- اوس- کو- کت : منطقه‌ای در تورکستان

ار – تو – اوس : نام فرزند آشوربانیپال

ار- قو- نو : نام روستایی در ولایت دیاربکر که به صورت «آرقانا» نوشته شده است.

ار- اوس : نام روستایی در ارض روم در کنار رود فورات که به صورت «آراز» قید شده است.

ار- آق- سو : نام دیگر رود کر در استان فارس که از کوهستان‌های شمال شیراز سرازیر می‌گردد و به صورت «ارآکس» در آمده است.

ار- او- کو- اوس : نام دیگر رود «یورا» در آذربایجان که از شیروان گذشته به رود کر می‌پیوندد که به صورت «آراکوس» قید شده است.

ار- او- تو- اوس : اسم دو جزیره در خلیج فارس در حوالی «هورموس»که طوایف موسوم به فنیقی از این دو جزیره مهاجرت کردند.

ار- آن- سو : سرزمین باستانی در دورهٔ سومریان در آذربایجان که به صورت «ایرآن زو» قید شده است. «ار» به شکل های مختلف همچون ایر، آر، ائر در واژگان گوناگون حضور می‌یابد.

ار- سو : ایزدی در نزد مردم سوریهٔ قدیم

ار- سو- نو- اوس : شکل اصلی واژهٔ «ارژینوس» از شخصیت‌های اسطوره‌ای یونان

ار- اوس : از نظر بینش اسطوره‌ای سومریان نام اولین خدایی که بر زمین پای گذاشته است «ار اوس» می‌باشد کسی که دنیا را با نور و روشنایی و نعمت‌های خود پر می‌سازد. در

اساطیر یونانی این ایزد یکی از نیروهای نخستین است که پیش از زایش فناپذیران و پیدایش آدمی بر جهان تسلط داشتند توان او نه تنها بر مردم بلکه بر گیاهان کانی‌ها، مایعات، سیالات و خلاصه هر چه که هست جاری است. «ار اوس» گرد هم می‌آورد در هم می‌آمیزد و پیوند می‌دهد. که بی‌تردید با توجه به هر دو اسطورهٔ سومریان و یونانیان منظور از «اراوس» خورشید می‌باشد.

پیشتر در ارتباط با اوس گفتیم که اوس در زمرهٔ مظاهر طبیعی و عناصر تأثیر گذار در زندگی انسان می‌باشد و انسان بواسطهٔ اوس خویشتن را از ظلمت و سیاهی و تاریکی نجات داد و به همین اعتبار نیز همواره اوس برای انسان مقدس بوده است و آیین‌های بی‌مثل و مانندی برای وی به اجرا می‌گذاشته است و در آیین‌هایی که در گذر زمان جهت پاسداشت مقام اوس به جای می‌آورد شخصیتی را تحت عنوان «اراوس» از میان بانوان انتخاب می‌نمودند و از این رهگذر در هنگام آیین بهار و جشن خورشید یعنی «نور- اوس» «ار اروس» به مثابه کسی که با پادشاه وقت آیین ازدواج مقدس را به جای می‌آورد در میان جمع ظاهر می‌گشت تا از حاصل و ثمرهٔ این ازدواج مقدس «نور اوس» یعنی خورشید را که خود از عناصر تأثیر گذار در زندگی انسان می‌باشد به طبیعت بازگردانند. بعد از منتقل شدن فرهنگ سومریان به بابلیان و اعراب واژهٔ «اراوس» به شکل نوشتاری عروس در دوره تاریخی ضبط و ثبت گردید لیکن چون آن آیین در ارتباط با طبیعت خود از بین رفت به مثابهٔ آیین ازدواج ما بین زن و شوهر به اقصا نقاط جهان صادر شد و از همین حیث است که تمامی مراسمات «اروسی» در کل دنیا به نوعی مشابه هم می‌باشند و برتن نمودن لباس سرخ و لباس سفید که مظهر خورشید و نور است و اجرای مراسم در معابد همگی به یادگار مانده از آن دوران است.

ار- سو- آل : نام روستایی در آذربایجان که به صورت «ارزیل» در آمده است.

ار- سو- قو- تو : در میان اساطیر بعضی اقوام تورکو زبان نام اولین انسان می‌باشد.

ار- تو- یو- آن : نام خدای در اسطورهٔ آغ اوغلان در میان تورکوها

ار- تو- یون- او- قو : پدر ارباب جهان در میان یاکوت‌های تورکو زبان که در نه عالم آسمان اقامت دارد او شبیه خورشید که نماد اوست می‌درخشد او با صدای تندر و آذرخش سخن می‌گوید.

ار- گون : کوهی در محدودهٔ شهرستان زنجان بخش انگوران

ار- سو- آق : کوهی در شهرستان مشکین شهر که به صورت «ارشق» نوشته می‌شود.

ار- اوس : کوهی در شهرستان هشترود که به صورت «اروچ» در آمده است.

ار – من – اوم : از شهرهای واقع در سرزمین سومر در عهد باستان

ار- قو- نو : کوهی در شهرستان تالش که امروزه به صورت «ارگنه» نوشته می‌شود.

ار- بو- نو : در اساطیر یونان سه خواهر با پیکری بالدار و گیسوانی از مار به نام‌های «آل کوتو» «تیزیوفون» و «مزار» که عاملان انتقام ایزدان بودند و با شلاقی در یک دست و مشعلی در دست دیگر زمین را زیر پا می‌گذاشتند تا فناپذیران را یافته و شکنجه کنند. بنا به گفتهٔ هزیود آن‌ها از خاکی زاده شده‌اند که با خون «اورآن اوس» که به دست «قورنواوس» مثله شد بارور شده بود.

ار- قو- اوس : نام رودی در تورکوستان

ار- آن- تو – اوس : نام یکی از برج‌های ماه در زبان تورکو

ار- تو- وُ- سو- ار : نام اصلی و اسطوره‌ای آناهیتا و همچنین نام رودی در اوستا، بعضی نوشته‌اند که نام رودخانه آمو در اصل اردوسورا بود و این نکته از قول گایگر آلمانی نقل شده است. ر.ک خاتون هفت قلعه ص ۱۹۵. این موضوع را نیز باید افزود که بنا به اجماع کلی اسطوره‌شناسان آناهیتا پدیده‌ای مربوط به باران و سو بوده است و در اصل واژه نیز «سو» را می‌توان مشاهده کرد.

ار- گون : نام روستایی در مراغه در بخش سراجو که به صورت ارقون نوشته می‌شود.

ار- بو- اوت : روستایی در هشترود دهستان چاراویماق که به صورت «اربط» نوشته‌می‌شود.

ار- تو- هو : روستایی در شهرستان سراب که به صورت «اردها» نوشته می‌شود.

ار- اوس : شکل اصلی واژهٔ ارس، نام روستایی در شهرستان میانه دهستان قیزیل اؤزن

ار- قو- نو : روستایی در هشترود دهستان «سولوک» که به صورت «ارقنه» نوشته‌می‌شود.

ار- اوس : نام روستایی در شهرستان بوستان آباد که به صورت «اروز» نوشته می‌شود.

ار- اوس : نام یکی از طوایف تورکمن

ار- او- فو- رُ : دریایی در نزدیکی تیمور شرقی که به صورت Arafura نوشته‌می‌شود.

ار- اوس : نام یکی از شهرهای قزاقستان که به صورت «اریس» نوشته می‌شود.

ار- قو- اوس : پسر زئوس و «نویو» و یکی از پادشاهان شهری به همین نام یعنی «ارقواوس» که به شکل «آرقوس» نوشته می‌شود.

ار- قو- اوس : از اشخاص اسطوره‌ای در یونان، او را سازنده کشتی «ارقو» می‌دانند.

ار- قو- اوس : پسر «فریک سواوس» و «کال سویوپه» از اهالی کولشید بود.

ار — سو- نو — اوس : نام رودخانه‌ای در نزدیکی شهر ملازگرد، یکی از سرشاخه‌های شرقی رود فورات که به صورت «ارسناس» درآمده است.

ار- سو- نو : از شهرهای لیبی که به صورت «آرسینو» قید شده‌است.

ار- آب- سو- اوس : شکل اصلی واژهٔ «آرابیسوس شهری در مشرق قیصریه در آسیای صغیر که به صورت «آب سوس» نیز قید شده است. ر.ک. جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی ص۳۴۳

ار- قو- اوس : روستایی در مرز ایران و اراق که به صورت «ارقوش» نوشته می‌شود.

ار- قو- اوس : روستایی مابین نیشابور و کاشمر که به صورت «ارغش» نوشته‌می‌شود.

ار- میان : نام روستایی در نزدیکی شاهرود

ار- اوس- گون- آی : روستایی در زنجان که به صورت «ارس کون آی» در آمده‌است.

ار- اوس- مان : روستایی در کویر که به صورت «ارایس مان» در آمده است.

ار- نو — اوس : نام مردانه در سوریه، نام معاون وزیر امور خارجهٔ دولت بشار اسد

ار- کو- این : نام روستایی در حوالی اراک

ار- قو- اوس : کوهی در شهرستان رفسنجان که به صورت «ارگاس» نوشته می‌شود.

ار- اوس- تو- یو- اوس : نام یکی از پادشاهان اسطوره‌ای در یونان که در ماجرای خان‌های هرکول و جنگ با اژدهای چند سر چگونگی کشته شدن اژدها بدست هرکول را قبول نکرد چون وی از برادرزادهٔ خود یاری جسته بود.

ار- کو : در سانسکریت به معنی خورشید است که به صورت «ارکا» نوشته می‌شود.

ار- قو- اوس : نام رودی در قورقیزستان که به صورت «ایرگیز» در آمده است.

ار- سو- اوس : نام منطقه‌ای در تورکیه که به صورت «ارسیس» در آمده است.

ار- تو- مو- اوس : ایزد بانوی خرس که در قسمت‌های مختلف جهان شناخته شده بود و پیوندی آیینی با تشرف و ازدواج داشت. ر.ک دانشنامهٔ اساطیر جهان ص۲۱۸

ار- این- اوس : رودخانه‌ای در برزیل که از جنگل‌های آمازون عبور می‌کند.

ار- آق : نام شهری در الجزایر که به صورت اراک نوشته می‌شود.

ار- گون : رودخانه‌ای در آسیای میانه که از آنِ اویغورهای تورکو زبان بود.

ار- قو : منطقه‌ای میان اسپیجاب و بالاساغون در تورکوستان در دورهٔ محمود کاشغری

ار- قو : از قبایل تورکو زبان

ار- اوس : در اساطیر یونان رنگین کمان می‌باشد و در ایلیاد پیامبر زئوس است.

ار- آس : در معنی کمانگیر در زبان انگلیسی که به صورت archer نوشته می‌شود و از واژهٔ لاتین arcarius به معنی کماندار اخذ شده است و منشاء غایی کلمه از arcus در معنی قوس و کمان در لاتین می‌باشد که بی‌شبهه با واژهٔ «آرش» و اسطورهٔ آن در ارتباط است، این واژه همچنین با «آراز» و «ارواس» هم ریشه است.

ار- قو- اوس : در اساطیر یونان غول صد چشمی که هر بار تنها دو چشمش می‌خفت.

ار- اوُ : arrow تیر در زبان انگلیسی، این واژه اخذ شده از واژهٔ areus که لغات انگلیسی arc (قوس کمان) و arch (تاق – قوس) هلال از آن هستند ساخته شده است.

ار- قو- سو- اوس : خلیج و شاخه‌ای از دریای اژه

ار- مو- سو : نام مرکز ایالت «سونورا» در مکزیک که امروزه بر اثر تحولات آوایی و تغییرات بوجود آمده به شکل «ارموسیو» تلفظ می‌گردد. این واژه اگر از جانب چپ خوانده شود واژهٔ سومر پدیدار می‌گردد.

ار- نو : نام رودی در ایتالیا که نام دیگر آن «ارنوسی» است.

ار- سو- اوس : arsus در زبان لاتین در معنی سوزاندن می‌باشد.

ار- سو- آن : در زبان لاتین آتش افروزی را گویند.

ار : رودی در سوایس که دور تا دور شهر برن را بسان حلقه‌ای در برگرفته است.

ار- اوس : شهری در منطقه در فرانسه که به صورت ارس arras نوشته می‌شود.

ار : بزرگترین دریاچهٔ آب شور در استرالیا

ار- فو- اوس : نام خنیاگر اسطوره‌ای در یونان

ار- آی- تو : شکل اصلی واژهٔ اریدو از شهرهای سومر

ار- قو : در زبان انگلیسی این واژه در معنی جرّ و بحث کردن و دعوا کردن و دلیل آوردن است منشاء اولیهٔ این لغت arg در معنی سفید، درخشان یا روشن بوده است بنابراین اصل کلمه در معنی روشن کردن و پاک کردن است و پر واضح است که ساختار کلمه بر اسطوره‌ای بودن کلمه دلالت دارد و مبین نورانی شدن و درخشش خاص می‌باشد.

ار- اوس : در ارتباط با این کلمه توضیح داده شد که واژهٔ «اراوس» در زبان اسطوره‌ای دارای چه جایگاهی است و در گذر تاریخ چه فرآیندی را طی کرده است. این واژه در زبان و ادبیات انگلیسی نخستین بار خود را در آثار شکسپیر نشان داده است در حالی که بار اسطوره‌ای خود را از دست داده بود به واژه‌ای در معنی بیدار کردن و تحریک نمودن تبدیل شده است. «جان آی تو» در فرهنگ ریشه شناسی زبان انگلیسی می‌گوید: این واژه منشایی نامعلوم دارد. در حالی که ما بیان داشتیم که این لغت چه روندی را در زبان طی کرده است.

ار- سو- نو- آل : شکل اصلی واژهٔ arsenal نام یکی از شهرهای انگلیس در معنی اسلحه خانه؛ بنا به گفتهٔ «جان آی تو» این واژه تاریخچه‌ای بغرنج دارد که از زبان ایتالیایی به عربی می‌رسد. منشاء عربی لغت به صورت darassinaah به معنی کارخانهٔ تولیدی بود. قدر مسلم نیاز به این گونه تأویل‌ها نیست و واژه خود از عناصر اسطوره‌ای برساخته شده است.

ار – سو : شکل اصلی واژهٔ آرزو

ار – وُ – آن : شکل اصلی واژهٔ ایروان که امروزه پایتخت ارمنستان گردیده است. در گذشته‌ای نه چندان دور این شهر از سرزمین های مهم آذربایجان بوده است میرزا مهدی خان استر آبادی در فرهنگ لغت سنگلاخ در توصیف واژهٔ «آلاتاغ» می‌نویسد نام کوهی است در نواحی خوراسان و نیز نام کوهی است در آذربایجان در حوالی ایروان

ار – سو : نام شخص در تورکو، در زبان اسطوره‌ای بشر اولیه «ار» با ترکیب شدن با عناصر بیست وهفت‌گانه، واژگان مختلفی همچون «ارسو» «اراوس» «ارکو» «ارنو» «اربو» «ارهو» «ارآق» «ارآن» «ارگون» «ارمو» «ارآی» «ارتو» «ارآل» «ارآب» «ارقو» «اراوت» وغیره را به وجود می‌آورد. این موضوع را نیز باید توضیح داد که تمامی واژگان اسطوره‌ای که با هم ترکیب می‌شوند هم‌از جانب راست و هم‌از جانب‌چپ خوانده‌می‌شوند ودارای‌معنی هستند.

ار – بو – آب : شکل اصلی واژهٔ ارباب که تحت عنوان جمع مکسر رب رایج گردیده است پیشتر در جاهای مختلف گفتیم که ما چیزی تحت عنوان جمع مکسر نداریم بلکه باید گفت مفرد کلمه خود شکل منکسر اصل واژه است یعنی چون شکل اصلی واژه شکسته می‌شود بنابر این کلمه‌ای به عنوان مفرد بوجود می‌آید بر فرض با شکسته شدن واژهٔ ارباب واژهٔ رب پدیدار می‌شود

ار – کو : نام مردانه در زبان مادها

ار – تو – اوس : در اساطیر یونان نام پسر نوتواوس

ار – تو – سو : در اساطیر یونان از پریان که آل‌قواوس عاشق وی شد اما ارتوسو توسط آرتمین به چشمه مبدل شد و آل فونواوس خدای رودخانه نیز به وی ملحق شد.

ار – تو – رُ : الههٔ بدبختی و بدشانسی در اساطیر هند باستان

ار – سو : خدای پالمیری ستارهٔ عصر در اساطیر خاورمیانه

ار – کو – مور – اوس : از افراد اسطوره‌ای در یونان

ار – اوس : نام رودی در نزدیکی شهر سیواس که به شکل ایرایس درآمده است.

ار– نو : نام یکی از سرکردگان لشکر عثمانی که در جنگ با آق قویونلوها کشته شد.

ار – سین : نام روستایی در رودبار در زمان مغول‌ها

ار – تو : پسر جوجو و نوهٔ چنگیز که در تاریخ جهانگشای جوینی به شکل ارده نوشته شده است.

ار – بو – قو : از امرای محمد خوارزم شاه از سلاطین تورکو

ار – بو : شکل اصلی واژهٔ آرپا در معنی جو در زبان تورکو

ار – تو – اوس : از دلاوران تروا

ار – مو – یو : شکل اصلی واژهٔ ارمیا نام یکی از پیامبران

ار – نو : رودی در ایتالیا

ار – قو – اوس : شکل اصلی واژهٔ آرقیش نام یک نوع درختچه در تورکو و نیز در معنی کاروان در زبان تورکو

ار – بو – اوس : از نوادگان محمد خوارزم شاه از سلاطین تورکو

ار – بو – اوس : فرمانده نظام قورخان در زمان مغول‌ها

ار – جو : نام یکی از فرماندهان عصر تیموری

ار – سو – اوس : نام منطقه‌ای در سوریه که شیخ جنید در آنجا از نیروهای دولت مملوکی شکست خورد.

ار – اوس : اراوس‌خان روملو از فرماندهان صفوی

ار – اوس : از نام‌های باستانی دریای خزر

ار – اوس : نام یکی از فرماندهان زمان تیمور

ار – اوس : نام نوعی گیاه در بندهشن

ار – اوس : متاع و کالا را گویند (برهان قاطع)

ار – کون : نام روستایی در تارم از شهرهای زنجان در نزدیک رود قیزیل اؤزن

ار – تو : شکل اصلی ارته نام سرزمینی در آذربایجان در زمان سومریان

ار – او – کو : فرزند چیش پیش که در نزد آسوریان گروگان بود.

ار – سو – نو – اوس : مردی از اهالی مسین که پسرانش «کورومواوس» و «اونومواوس» برای جنگ علیه آخایی‌ها به تراوایی‌ها پیوستند. همچنین نام یکی از اهالی توآن تواوس

ار – تو – نو – اوس : خدای خورشید در اساطیر اورارتو

ار – بو : نوعی ازدواج در میان سومرها که زن تا زمانی که می‌خواست در خانهٔ پدر می‌ماند

ار – آق : شکل اصلی واژهٔ اریک نام مردانه در اروپا

واژگانی که در به وجود آمدن آنها «اوم» نقش اول و برتر را دارد

در زبان اسطوره‌ای بشر اولیه با ادغام دو عنصر «او» و «مو» واژهٔ مرکب «اومو» به وجود آمده است که در طی زمان واژه «اومو» با سایش در زبان به «اوم» تبدیل شده و به همراه دیگر خدایان و عناصر در به وجود آمدن واژگان بشری نقش عمدهٔ خود را ایفا نموده است «اوم» در دورهٔ اساطیری خود به مثابهٔ یکی از خدایان در زندگی انسان‌ها تأثیرات خاص خود را بر جای گذارده و انسان‌ها با توجه به شأن آن از چشم‌انداز اسطوره‌ای این خدای را توتم خویش قرار داده و بنا به اهمیت و تأثیر خاص این عنصر در شکل‌گیری واژگان آن را در زبان خویش به کار گرفته‌اند که در اینجا به مواردی چند در زبان‌های مختلف اشاره می‌شود با این توضیح که واژهٔ «اوم» در زبان‌های مختلف به شکل‌های اَم، ایم اوم، اِم، اِما، اُما، در آمده است این موضوع را نیز باید افزود که این واژه در مقایسه با دیگر عناصر اسطوره‌ای کمتر در اول واژه ظاهر می‌گردد و بیشتر بعد از عناصر شانزدهگانه می‌آید که واژگان اوت‌اوم، سواوم، گون‌اوم، کواوم، نواوم، هواوم، رُاوم، تواوم، جواوم، آن‌اوم، این‌اوم، آب‌اوم، اوراوم، آل‌اوم، آق‌اوم، اوس‌اوم، آب‌اوم، بواوم، فواوم، آه‌اوم، لواوم، مواوم،یواوم از این نوع‌اند. در اینجا به کلماتی که «اوم» در بوجود آمدن آنها نقش اول را دارد به مواردی اشاره می‌کنیم.

اوم : شکل اصلی واژه اِما اسم زنانه در انگلیسی

اوم : ایزد بانوی زایش در زبان تورکو

اوم : شکل اصلی واژه اُم در معنی مادر در زبان عربی، این توضیح را نیز باید افزود که ساکنان جنوب فرمانروایی عرب خودشان را به بانو آمّ منتسب می‌کردند.

اوم – آن : شکل اصلی واژهٔ عمان نام دریایی و همچنین نام پایتخت اردون

اوم – بو – رُ – تور : شکل اصلی واژهٔ امپراتور

اوم – آن : شکل اصلی واژهٔ امن اسم شخص در تورکو، نام یکی از سرکردگان گوگ تورکوها و نیز نام شخصی در کتاب دده قورقود

اوم – آن : نام یکی از خدایان ایلامی که به شکل آمان نوشته می‌شود.

اوم – آل : نام یکی از خدایان ایلامی که به شکل آمال نوشته می‌شود.

اوم – آن – کو : در اسطورهٔ «کوماربو» در میان سومریان نام خدایی بوده است. که به صورت «آمون کی» نوشته می‌شود

اوم – او : نام دریاچه‌ای در شرق نجد ایران که به صورت آمو نوشته می‌شود.

اوم – مو – رُ : خدای کوهستان‌های سرزمین آکد و بابل، خدای زنان مجرد که به صورت amurru نوشته می‌شود.

اوم – هو : خدای جهان زیرین در اساطیر مصر که به صورت amheh نوشته می‌شود.

اوم – نو – اوت : نام همسر آمون

اوم – بو – سو – قور – اوس : شکل اصلی واژهٔ ambiagrus خدای تندر و آذرخش در اساطیر سلتی و گل

اوم – آی : در اساطیر آذربایجان نام ایزد بانویی که در هنگام زائیدن زنان با انداختن پستان‌های خود بر دوش خویش بر بالای سر آنان حاضر می‌شود و به یاری زائو و نوزاد می‌شتابد این توضیح را نیز باید افزود که در دورهٔ تاریخی نقش مثبت این الهه شکلی منفی به خود گرفته است و به نام «آل‌آی بانو» نیز مشهور است. در ارتباط با این واژهٔ باید گفت که «اوم» خود یکی از عناصر هستی و فی‌الواقع به مثابهٔ یکی از خدایان است که با ترکیب شدن با «آی» واژهٔ «اوم‌آی» ساخته شده است و سپس با آمدن عناصرشانزدهگانه بر سر «اوم‌آی» واژگانی همچون سوم‌آی، هوم‌آی، توم‌آی، رُم‌آی، فوم‌آی، بوم‌آی، یوم‌آی، اوس‌مای، جوم‌آی، کوم‌آی، قوم‌آی و لوم‌آی به وجود می‌آیند.

اوم – اوس – تور – تو – اوم : شکل اصلی واژهٔ آمستردام پایتخت هلند

اوم – رُ- تو : غذای خدایان در هند که به صورت amrita نوشته می‌شود.

اوم – بور – سو – یو : ambrozia غذا و نوشیدنی خدایان یونانی

اوم – بال – اوس : شکل اصلی واژهٔ ampelus در یونانی به معنی بوتهٔ درخت «مو» بوده و نام مرد جوانی است که دیونیزوس خدای باروری و شراب به وی علاقه داشت اوم بال اوس از وصلت یک ساتیر با یک الهه به دنیا آمده بود دیونیزوس درخت انگوری به وی هدیه کرد که خوشه‌های فراوان آن از درخت نارونی که در مجاورت آن قرار داشت آویخته بود یک روز که آمپلوس برای چیدن انگورها از نارون بالا رفته و به چیدن انگورها از درخت مو مشغول شد بر زمین افتاد و جان سپرد و دیونیز نیز او را پس از مرگ به صورت یکی از منظومه‌های فلکی در آورد ر.ک دایره المعارف اساطیر غلامرضا معصومی ص۳۹٤

اوم – رُ – آه : شکل اصلی واژهٔ امراه نام مردانه در تورکو

اوم – اور – آن : شکل اصلی واژهٔ ایمران نام مردانه در تورکو

اوم – اور : amor در زبان رومی در معنی عشق و در اساطیر روم پسر ونوس است که از تخم طلایی بیرون آمد.

اوم – او – تو – کون : amotken خدای آفریننده در اساطیر ساحل سالیش

اوم – آن – هو – تو – آب : شکل اصلی واژهٔ amenhotep پسر هوبو از فراعنهٔ مصر

اوم – نو – اوت : ament یکی از ایزد بانوهای مصر

اوم – فو – یو – اوس : شکل اصلی واژهٔ amfius نام دو شخص اسطوره‌ای در یونان

اوم – آند : از شاخه‌های فصلی رود ورکش در شبستر از شهرهای آذربایجان

اوم : شکل اصلی واژهٔ آم خدای ماه در میان پادشاهی قاطبان

اوم – مو : شکل اصلی واژهٔ amma خدای آسمان و آفرینندهٔ جهان در اساطیر آفریقا که پرستش وی در میان قبیله «توگون» در آفریقای غربی رواج دارد.

اوم – اوس – تور – اوس : شکل اصلی واژهٔ آماستروس نام چند نفر در اساطیر یونان

اوم – ار – این – سو – اوس : شکل اصلی واژهٔ amarinseus در اساطیر یونان

اوم – مو – ار (مار) : شکل اصلی واژهٔ عمار نام شخص در زبان عربی

اوم – سو – اوس : فوراً در زبان یونانی

اوم – قور : واژه‌ای که عده‌ای از سومرها خود را بدین نام منتسب می‌کردند.

اوم : مادر در زبان سومری

اوم : نام رودخانه‌ای از آن تورکوها در سیبری

اوم – ار : شکل اصلی واژهٔ عمر

اوم – نو : نام بزرگترین رود جاری در کره

اوم – رُ – کو : شکل اصلی واژهٔ آمریکا

اوم – آنا : نام الههٔ آفریننده در اساطیر آمریکای جنوبی، «آم آنا» خورشید را برای گرمی و حرارت دادن آفرید اما خورشید به قدری داغ شد که ماه را سوزاند «آم آنا» پیوسته غروب خورشید را برای جلوگیری از سوزاندن خشکی و تشنگی زمین و موجودات پدید می‌آورد آم آنا دو پسر به نام های «توم‌اوس» و « توم‌لو» آفرید که وی را در جنگ علیه گرمای شدید و حرارت خورشید کمک کنند به این ترتیب توم‌اوس در روز با تغییر جهت اشعه خورشید نقش آن را در آسمان معین می‌کند توم‌لو نیز در شب خورشید را در تابش شدید مهار و تاریکی را به وجود می‌آورد.

منابع و مآخذ :

۱- آزادگان، جمشید « تاریخ ادیان ابتدایی و قدیم» تهران، انتشارات سمت، چاپ سوم ۱۳۸۷

۲- آقا قدسی، عباس‌قلی (باکیخان اوف) «گلستان ارم» تهران، انتشارات وزارت امورخارجه، چاپ اول ۱۳۸۲

۳-آکنیر، شیرین « اقوام مسلمان اتحاد شوروی» ترجمهٔ محمدحسین آریا،تهران،انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول ۱۳٦۷

٤- آگ برن و نیم کوف «زمینهٔ جامعه شناسی» ترجمهٔ ا.ح آریان پور، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ یازدهم ۱۳۵۷

۵- آموزگار، ژاله «تاریخ اساطیر ایران» تهران، انتشارات سمت، چاپ هشتم ۱۳۸۵

٦- آیتو، جان «فرهنگ ریشه شناسی انگلیسی» ترجمهٔ حمید کاشانیان، تهران، فرهنگ نشر نو، انتشارات معین، چاپ اول ۱۳۸٦

۷- ابرو، حافظ « تاریخ سلاطین کُرت» تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، چاپ اول ۱۳۸۹

۸- ابن حوقل«صوره الارض» ترجمه و توضیح جعفر شعار، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم ۱۳٦٦

۹- استرآبادی، میرزا مهدی خان «فرهنگ سنگلاخ» تصحیح روشن خیاوی، تهران، نشر مرکز، چاپ اول۱۳۷٤

۱۰- ---------- «تاریخ جهانگشای نادری،تهران انتشارات دنیای کتاب، چاپ اول ۱۳۸۷

۱۱- استروس، کلود «اسطوره و معنا» ترجمهٔ شهرام خسروی، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم ۱۳۸۵

۱۲- «اطلس جامع گیتاشناسی» موسسهٔ جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، تهران، چاپ اول ۱۳۸۹

۱۳- «اطلس ملی ایران» تهران، سازمان نقشه برداری کشور، چاپ اول ۱۳۸۱

۱٤- اسمارت، بری « میشل فوکو» ترجمهٔ لیلا جو افشانی- حسن چاوشیان، تهران،نشر اختران، چاپ اول ۱۳۸۵

۱۵- اسمارت، نینیان «تجربه دینی بشر» ترجمهٔ مرتضی گودرزی، تهران، انتشارات سمت، جلد اول، چاپ اول۱۳۸۳

۱٦- --------- «تجربهٔ دینی بشر» ترجمهٔ محمد محمدرضایی و ابوالفضل محمودی، تهران، انتشارات سمت، جلد دوم چاپ اول ۱۳۸۳

۱۷- اسماعیل پور، ابوالقاسم «اسطوره بیان نمادین» تهران، انتشارات سروش چاپ دوم ۱۳۸۷

۱۸- اسمیت، ژوئل «فرهنگ اساطیر یونان و رم» ترجمه شهلا برادران خسروشاهی، تهران، انتشارات روزبهان ،چاپ دوم ۱۳۸۷

۱۹- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان «تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران» تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۷٦

۲۰- اکوان، محمد «ویتگنشتاین ایمان گرایی و عقل گریزی» تهران، انتشارات گام نو، چاپ اول ۱۳۸۵

۲۱- الیاده، میرچا «چشم اندازهای اسطوره» ترجمهٔ جلال ستاری، تهران، انتشارات توس، چاپ دوم ۱۳۸٦

۲۲- ---------- «شمنیسم» ترجمهٔ کاظم مهاجری،قم، نشر ادیان، چاپ دوم ۱۳۸۸

۲۳- امیراحمدیان، بهرام «جغرافیای قفقاز» تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، چاپ اول ۱۳۷٦

۲٤- اوکادا، امیکو « فرهنگ ژاپنی به فارسی» تهران، انتشارات مطبوع، چاپ اول ۱۳۷۰

۲۵- ایموتو، ئه ایچی «آسوکا و پارس» ترجمهٔ قدرت اله ذاکری، تهران، پژوهشکدهٔ مطالعات فرهنگی اجتماعی، چاپ اول ۱۳۸۸

۲٦- ایونس، وُرنیکا«اساطیر هند» ترجمهٔ باجلان فرخی، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول ۱۳۷۳

۲۷- ---------- « اساطیرمصر » ----------

---۱۳۷۵-------

۲۸- باربارا، جوزفا و دیگران « سفرنامه‌های ونیزیان در ایران » ترجمهٔ منوچهر امیری، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم ۱۳۸۱

۲۹- بار تولد، و.و. «ترکستان نامه» ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران، انتشارات آگاه، چاپ دوم ۱۳٦٦

۳۰ - بار تولد، واسیلی ولادیمیر «تاریخ تورک‌های آسیای مرکزی» ترجمهٔ غفار حسینی، انتشارات توس، چاپ اول ۱۳۷٦

۳۱- بارت، رولان «اسطوره، امروز» ترجمهٔ شیرین دخت دقیقیان، تهران، نشر مرکز، چاپ سوم ۱۳۸٤

۳۲- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم «خاتون هفت قلعه» تهران، انتشارات روزبهان، چاپ سوم ۱۳٦۳

۳۳- باستید، روژه «دانش اساطیر» ترجمهٔ جلال ستاری، تهران، انتشارات توس، چاپ اول ۱۳۷۰

۳٤- باشلار، گاستون «روان کاوی آتش» ترجمهٔ جلال ستاری، تهران، انتشارات توس، چاپ دوم ۱۳۷۸

۳۵- بحرانیان، حمیده «واژه نامهٔ اعلام جغرافیایی باستانی» تهران، شرکت تعاونی کارآفرینان فرهنگ و هنر، چاپ اول ۱۳۸۸

۳٦- بریه، امیل «تاریخ فلسفه در دورهٔ یونانی» ترجمهٔ علی‌مراد داوودی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۸٤

۳۷- بلان، یانیک «ناگریزی مرگ گیل گمش» ترجمهٔ جلال ستاری، تهران، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۸۰

۳۸- بلک، جرمی – گرین آنتونی «فرهنگ نامهٔ خدایان، دیوان و نمادهای بین‌النهرین باستان» ترجمهٔ پیمان متین، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۸۵

۳۹- بن جعفر، قدامه «کتاب الخراج» ترجمهٔ حسین قرچانلو، تهران، نشر البرز، چاپ اول ۱۳۷۰

٤۰- بهار، مهرداد «ادیان آسیایی» تهران، نشر چشمه، چاپ ششم ۱۳۸۸

۴۱- -------- «پژوهشی در اساطیر ایران» تهران، انتشارات آگه، چاپ پنجم ۱۳۸٤

۴۲- ------- «از اسطوره تا تاریخ» تهران، نشر چشمه، چاپ ششم ۱۳۸۷

۴۳- ------- «جستاری چند در فرهنگ ایران» تهران، فکر روز، چاپ ششم ۱۳۸۷

٤٤- بهزادی، رقیه «قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران» تهران، انتشارات طهوری، چاپ سوم ۱۳۸٦

٤٥- بهمنش، احمد «تاریخ ملل قدیم آسیای غربی» تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم ۱۳۷٤

٤٦- بیات، نادر «مهاجران توران زمین» تهران، نشر ایران شهر، چاپ اول ۱۳۷۰

٤۷- بیانی، شیرین«تاریخ آل جلایر» تهران، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳٤٥

٤۸- -------- «شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان» تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم ۱۳۸٦

٤۹- بیتس، دانیل و پلاک، فرد « انسان‌شناسی فرهنگی » ترجمهٔ محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، چاپ چهارم ۱۳۸٦

۵۰- بیرل، آن «اسطوره‌های چینی» ترجمهٔ عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۸٤

۵۱- بیرلین، ج.ف «اسطوره‌های موازی» ترجمهٔ عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۸٦

۵۲- بیک محمدی، حسن «مقدمه‌ای بر جغرافیای تاریخی ایران» اصفهان، انتشارات دانشگاه اصفهان، چاپ سوم ۱۳۸۲

۵۳- بیگدلی، محمدرضا «ترکمن‌های ایران» تهران، انتشارات پاسارگاد، چاپ اول ۱۳۶۹

۵٤- بیهقی، ابوالفضل « تاریخ بیهقی» به کوشش محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی، تهران، انتشارات سخن، چاپ اول۱۳۸۸

۵۵- پارسای، کیومرث « مکالمات روزمرهٔ یونانی، فارسی» تهران، انتشارات اشراقی، چاپ اول ۱۳٦۸

۵٦- پاریندر، جئوفری «اساطیر آفریقا» ترجمهٔ باجلان فرخی، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول ۱۳۷٤

۵۷- پاشینو «سفرنامهٔ ترکستان» ترجمهٔ مادروس داود خانف، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول ۱۳۷۲

۵۸- پرون، استیوارد، «اساطیر رم» ترجمهٔ باجلان فرخی، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول ۱۳۸۱

۵۹- پور صفر، علی «حکومت‌های محلی قفقاز» تهران، موسسهٔ مطالعات تاریخ معاصر ایران، چاپ اول ۱۳۷۷

٦۰- پیرویان، ویلیام «سیر تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان» تهران، انتشارات سمت، چاپ اول ۱۳۸۱

٦۱- پیر بایار، ژان «رمزپردازی آتش» ترجمهٔ جلال ستاری، تهران، نشر مرکز،چاپ اول ۱۳۷٦

٦۲- پیگوت، ژولیت « اساطیر ژاپن » ترجمهٔ باجلان فرخی، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول۱۳۷۳

٦٣- پین سنت، جان «اساطیر یونان» ترجمهٔ باجلان فرخی، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم ۱۳۸۷

٦٤- تامسون، کنت و دیگران «دین و ساختار اجتماعی» ترجمهٔ حسن محدثی، تهران، انتشارات کویر، چاپ دوم ۱۳۸۷

٦٥- تری وایت، آن «جهان‌های گمشده» ترجمهٔ کیکاووس جهانداری، تهران، کتابخانهٔ ابن سینا،چاپ اول ۱۳٤۱

٦٦- تهامی، غلامرضا «فرهنگ اعلام تاریخ اسلام» تهران، شرکت سهامی انتشار، دوجلدی چاپ اول۱۳۸٥

٦٧- ثمینی، نغمه «تماشاخانهٔ اساطیر» تهران، نشر نی، چاپ اول ۱۳۸۷

٦٨- جُرج فریزر، جیمز «شاخهٔ زرین» ترجمهٔ کاظم فیروزمند، تهران، انتشارات آگاه، چاپ ششم ۱۳۸۸

٦٩- «جغرافیای تاریخی ایران در قرن نهم هجری، برگرفته از کتاب قلقشندی» ترجمهٔ محجوب الزویری، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، چاپ اول ۱۳۸٤

۷۰- جعفرزاده، اسماعیل «فرهنگ آذربایجانی ارک» تبریز، انتشارات احرار، دو جلدی چاپ اول ۱۳۸۹

۷۱- جعفری، عباس «گیتا شناسی ایران دایره المعارف جغرافیایی ایران» تهران، مؤسسهٔ جغرافیایی و کارتوگرافی گیتا شناسی، چاپ اول ۱۳۷۹

۷۲ – --------- « گیتا شناسی ایران، رودها و رود نامهٔ ایران» تهران، مؤسسهٔ جغرافیایی و کارتوگرافی گیتا شناسی، چاپ اول ۱۳۷٦

۷۳ - ---------- « گیتا شناسی ایران، کوه‌ها وکوه نامهٔ ایران» تهران، مؤسسهٔ جغرافیایی و کارتوگرافی گیتا شناسی، چاپ دوم ۱۳۷۹

۷٤- جفری، آرتور «واژه‌های دخیل در قرآن مجید» ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات توس، چاپ دوم ۱۳۸٦

۷۵- جلالی مقدم، مسعود «درآمدی به جامعه شناسی دین» تهران، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۹

۷٦- جوادی، فرهاد «فرهنگ نام‌های ترکی» تبریز، نشر اختر، جلد اول، چاپ اول ۱۳۸۰

۷۷- ---------- ، جلد دوم، چاپ اول۱۳۸۲

۷۸- حجازی، بنفشه « زنِ تاریخ» تهران، انتشارات قصیده سرا، چاپ اول ۱۳۸۵

۷۹- «حدودالعالم من‌المشرق الی المغرب» مؤلف نامعلوم، تصحیح مریم میراحمدی، غلامرضا ورهرام، تهران، دانشگاه الزهرا، چاپ دوم ۱۳۸۳

۸۰- حقیقت، عبدالرفیع «فرهنگ تاریخی و جغرافیایی شهرستان‌های ایران» تهران، انتشارات کومش، چاپ اول ۱۳۷٦

۸۱- حموی، یاقوت «مشترک یاقوت حموی» ترجمهٔ محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳٦۲

۸۲- حیم، سلیمان «فرهنگ انگلیسی- فارسی» تهران، فرهنگ معاصر، چاپ نهم ۱۳٦۹

۸۳- جین گرین، میراندا «اسطوره‌های سلتی» ترجمهٔ عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم ۱۳۸۲

۸٤- چایلی، صمد «نگاهی به واژه‌های اساطیری آذربایجان» تبریز، نشر اختر، چاپ اول ۱۳۸۳

۸۵- خزائلی، محمد « اعلام قرآن» تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم ۱۳۸۹

۸٦- خلف تبریزی، محمدحسین «برهان قاطع» به اهتمام محمدمعین، تهران، انتشارات امیرکبیر چاپ پنجم ۱۳٦۲

۸۷- خیاوی، روشن «فرهنگ سومر» قم، انتشارات بخشایش، کتاب اول چاپ اول ۱۳۸٤

۸۸- ----- --- « فرهنگ تاریخی – تطبیقی زبان‌های اورآل – آلتای » قم، انتشارات بخشایش، جلد اول، چاپ اول ۱۳۸۳

۸۹- دان، راسی ئی و دیگران «تاریخ و فرهنگ جهان» ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، انتشارات سخن، چاپ اول ۱۳۸۸

۹۰- داور، ابوالقاسم، منصوری، الهام «درآمدی بر اسطوره‌ها و نمادهای ایران و هند در عهد باستان» تهران، دانشگاه الزهرا، چاپ اول ۱۳۸۵

۹۱- «دده قورقوت» به اهتمام محمدعلی فرزانه، تهران، انتشارات اندیشه، چاپ اول ۱۳۵۸

۹۲- «دده قورقوت» به اهتمام حسین محمد خانی، تهران، ناشر مؤلف، چاپ اول۱۳۷۸

۹۳- دلاشو، م. لوفلر «زبان رمزی قصه‌های پریوار» ترجمهٔ جلال ستاری، تهران، انتشارات توس، چاپ دوم ۱۳۸٦

۹٤- دلاواله، پیترو « سفرنامهٔ پیترودلاواله» ترجمهٔ شعاع الدین شفا، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ چهارم ۱۳۸٤

۹۵- دوبوکور، مونیک «رمزهای زنده جان» ترجمهٔ جلال ستاری، تهران، نشر مرکز، چاپ سوم ۱۳۸۷

۹٦- دورانت، ویل «تاریخ تمدن» ترجمه احمد آرام و دیگران، تهران، سازمان انتشارات و آموزش و پرورش، چاپ دوم ۱۳٦۷

۹۷- دورکهیم، امیل، «صور ابتدایی حیات مذهبی» ترجمهٔ نادر سالار زادهٔ امیری، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی، چاپ اول ۱۳۸۲

۹۸- دورهٔ آثار افلاتون، ترجمهٔ محمد حسن لطفی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، جلد دوم، چاپ سوم ۱۳۸۰

۹۹- دهخدا، علی اکبر «لغت نامهٔ دهخدا» تهران، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳٤۵

۱۰۰- دیاکونوف، ا.م «تاریخ ماد» ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم ۱۳۷۷

۱۰۱- دیاکونوف، و. «تاریخ جهان باستان» ترجمهٔ صادق انصاری و دیگران، تهران، نشر اندیشه، چاپ سوم۱۳۵۲

۱۰۲- ذوالفقاری، محمدعلی و طهماسبی کریم « مکالمات روزمرهٔ کره‌ای به فارسی» تهران، انتشارات اشراقی، چاپ اول ۱۳۷۹

۱۰۳- رامیار، محمود «تاریخ قرآن» تهران، انتشارات امیر کبیر،چاپ دوم۱۳٦۲

۱۰۴- راهگانی، روح انگیز «تاریخ نمایش، تئاتر و اسطوره در عهد باستان» تهران، نشر قطره، چاپ اول ۱۳۸۸

۱۰۵- رئیس نیا، رحیم «آذربایجان در سیر تاریخ ایران» تبریز، انتشارات نیما، بخش اول و دوم چاپ دوم۱۳۷۰

۱۰۶- ----------« کور اوغلو در افسانه و تاریخ » تبریز، انتشارات نیما، چاپ دوم ۱۳۶۸

۱۰۷- رسولی، سیدجواد «آیین اساطیری ور پیشینه سوگند در ایران و جهان» تهران، انتشارات سروش، چاپ اول ۱۳۷۷

۱۰۸- رضایی، عبدالعظیم «تاریخ نوروز و گاه شماری ایران» تهران، انتشارات دُر، چاپ ششم ۱۳۸۸

۱۰۹- رضایی، مهدی «آفرینش و مرگ در اساطیر» تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم ۱۳۸۴

۱۱۰- رضی، هاشم «دانشنامهٔ ایران باستان» تهران، انتشارات سخن، چاپ نخست ۱۳۸۱

۱۱۱- ---------- « جشن‌های آب » تهران، انتشارات بهجت، چاپ دوم ۱۳۸۳

۱۱۲- ---------- « جشن‌های آتش» تهران، انتشارات بهجت، چاپ دوم ۱۳۸۳

۱۱۳- روبینز، آر. اچ «تاریخ مختصر زبان شناسی» ترجمهٔ علی‌محمد حق‌شناس، تهران، نشرمرکز،چاپ اول۱۳۷۰

۱۱۴- روتون، ک.ک «اسطور» ترجمهٔ ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران، نشر مرکز، چاپ دوم ۱۳۸۱

۱۱۵- روزنبرگ، دونا «اساطیر جهان، داستان‌ها و حماسه‌ها» ترجمهٔ عبدالحسین شریفیان، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم ۱۳۸٦

۱۱٦- رید، جولین «بین‌النهرین» ترجمهٔ آذربصیر، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول ۱۳۸٦

۱۱۷- زهتابی، محمد تقی «ایران تورک لرینین اسکی تاریخی»جلد اول، تبریز، چاپ اول ۱۳۷۷

۱۱۸- ---------- جلد دوم، تبریز، انتشارات اختر، چاپ اول ۱۳۷۹

۱۱۹- ژان، دیدلافو «ایران، کلده، شوش» ترجمهٔ علی محمد فره وش، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم ۱۳٦٤

۱۲۰- ژولین، روبر «سنگواره‌های انسان عصر حجر» ترجمهٔ نورالدین فرهیخته، تهران، انتشارات دهخدا، چاپ اول ۱۳۵۰

۱۲۱- ژیران، ف «اساطیر آشور و بابل» ترجمهٔ ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران، انتشارات کاروان، چاپ اول ۱۳۸۲

۱۲۲- سارتن، جورج « تاریخ علم، ترجمهٔ احمد آرام، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم ۱۳۵۷

۱۲۳- ستاری، جلال «جهان اسطوره شناسی، اسطورهٔ ایرانی» تهران، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۸۵

۱۲٤- سدید السلطنه، محمدعلی « اعلام الناس فی احوال بندر عباس» تهران، کتاب خانهٔ ابن سینا ۱۳٤۲

۱۲۵- سرداری‌نیا، صمد «سیری در تاریخ آذربایجان» تبریز، انتشارات اختر،چاپ سوم ۱۳۸۸

۱۲۶- سعیدیان، عبدالحسین « دایره‌المعارف بزرگ نو» تهران، انتشارات علم زندگی و آرام، دورهٔ ده جلدی، چاپ سوم ۱۳۸۸

۱۲۷- سلطان‌زاده، حسین «روند شکل گیری شهر و مراکز مذهبی در ایران» تهران، انتشارات آگاه، چاپ اول ۱۳۶۲

۱۲۸- سیاه‌پوش، محمدتقی «پیدایش تمدن در آذربایجان» تهران، انتشارات قومس، چاپ اول ۱۳۷۰

۱۲۹- سومر، فاروق «اوغوزها» ترجمهٔ آنادردی عنصری، گنبد قابوس، چاپ اول ۱۳۸۰

۱۳۰- سویشر، کلاریس «خاور نزدیک باستان» ترجمهٔ عسگر بهرامی، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ چهارم ۱۳۸۷

۱۳۱- سیاسی، علی اکبر «نظریه‌های شخصیت» تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم ۱۳۷۱

۱۳۲- سیدوف، میرعلی «آذربایجان سوی کؤکونو دوشونرکن» تبریز، نشر اختر، چاپ اول ۱۳۸٤

۱۳۳- ---------- «قام – شامان» ترجمهٔ صمد چایلی، تبریز، نشر اختر، چاپ اول ۱۳۸۱

۱۳٤- شاهمرسی، پرویز «فرهنگ فارسی – ترکی» تبریز، نشر اختر، چاپ اول ۱۳۸۸

۱۳۵- ----------«فرهنگ تورکی- فارسی» ---------- ، چاپ دوم ۱۳۸۸

۱۳۶- شایگان، داریوش «بت‌های ذهنی و خاطرهٔ ازلی» تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم ۱۳۸۸

۱۳۷- شی‌یرا، ادوارد « الواح بابل » ترجمهٔ علی اضغر حکمت، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم ۱۳۸٦

۱۳۸- صدیق ایرانی، جواد «ایران شناسی» بی جا، چاپ اول، بی تا

۱۳۹- صفوی، کورش « آشنایی با تاریخ زبان‌شناسی» تهران، نشر پژواک کیوان، چاپ اول ۱۳۸٦

۱٤۰- ضمیران، محمد «میشل فوکو : دانش و قدرت» تهران، انتشارات هرمس، چاپ سوم ۱۳۸٤

۱٤۱- طلایی، حسن «عصر آهن ایران» تهران، انتشارات سمت، چاپ اول ۱۳۸۷

۱٤۲- عالم، عبدالرحمان، «تاریخ فلسفه سیاسی غرب» تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، جلد اول، چاپ هفتم ۱۳۸۳

۱٤۳- علمیه چیع، معزز «لودینگیرای سومری» ترجمهٔ سوزان حبیب، تهران، انتشارات کاروان، چاپ اول ۱۳۸۳

۱٤٤- عوفی، محمد «جوامع الحکایات» تصحیح جعفرشعار، تهران، انتشارات سخن، چاپ اول۱۳۷٤

۱٤۵- فرامکین، گرگوار «باستان شناسی در آسیای مرکزی» ترجمهٔ صادق ملک شهمیرزادی، تهران، انتشارات وزارت امورخارجه، چاپ اول ۱۳۷۲

۱٤٦- «فرهنگ لاروس» ترجمهٔ حمید طبیبیان، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم ۱۳۷۰

۱۴۷- «فرهنگ جغرافیایی آبادی‌های استان آذربایجان غربی» تهران، انتشارات سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، چاپ اول ۱۳۸۵

۱۴۸- «فرهنگ جغرافیایی اهر» سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، تهران ۱۳۷۶

۱۴۹- «فرهنگ جغرافیایی بانه» سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح ۱۳۷۳

۱۵۰- «فرهنگ جغرافیایی شاهین‌دژ» سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح ۱۳۷۴

۱۵۱- «فرهنگ جغرافیایی قم- اراک» سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح ۱۳۷۴

۱۵۲- «فرهنگ جغرافیایی کبودرآهنگ» سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، تهران ۱۳۶۹

۱۵۳- «فرهنگ جغرافیایی کوه‌های کشور» سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، دورهٔ سه جلدی، چاپ دوم ۱۳۸۱

۱۵۴- «فرهنگ جغرافیایی رودهای کشور حوضهٔ آبریز دریاچهٔ اورمیه» جلد اول سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، چاپ اول ۱۳۸۱

۱۵۵- «فرهنگ جغرافیایی رودهای کشور حوضهٔ آبریزدریای خزر» جلد دوم، سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، چاپ اول ۱۳۸۲

۱۵۶- «فرهنگ جغرافیایی رودهای کشور حوضهٔ آبریز ایران مرکزی» جلد سوم، سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، چاپ اول ۱۳۸۳

۱۵۷- «فرهنگ جغرافیایی رودهای کشور حوضهٔ آبریز خلیج فارس و دریای عمان» جلد چهارم، سازمان جغرافیایی وزارت دفاع، چاپ اول ۱۳۸٤

۱۵۸- «فرهنگ جغرافیایی میانه» سازمان جغرافیایی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح ۱۳۷٦

۱۵۹- فریدریش، یولانس «زبانهای خاموش» ترجمهٔ یداله ثمره – بدرالزمان قریب، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم ۱۳٦۸

۱٦۰- فریدی، فاطمه مجید «سرگذشت تقسیمات کشوری» تهران، بنیاد ایران شناسی، جلو اول چاپ اول ۱۳۸۸

۱٦۱- فشنگ ساز، نیلوفر، «اساطیر یونانی و صورفلکی» تهران، انتشارات سبزان، چاپ اول ۱۳۸۹

۱٦۲- فضایی، یوسف «جامعه شناسی دینی جاهلیت قبل از اسلام» تهران، شرکت نشر کتب علمی و اجتماعی و دینی، چاپ اول ۱۳٦٤

۱٦۳- فکوهی، ناصر « تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان شناسی» تهران، نشر نی، چاپ ششم ۱۳۸۸

۱٦٤- فوکو، میشل «دیرینه شناسی دانش» ترجمهٔ عبدالقادر سواری، تهران، انتشارات گام نو، چاپ دوم ۱۳۸۹

۱٦۵- قدیانی، عباس «تأثیر فرهنگ و تمدن ایران در جهان» تهران، انتشارات فرهنگ مکتوب، چاپ سوم ۱۳۸٦

۱٦٦- --------- «فرهنگ توصیفی تاریخ ایران» تهران، انتشارات فرهنگ مکتوب، جلد سوم، چاپ ۱۳۸۵

۱۶۷- قرچانلو، حسین «جغرافیای تاریخ کشورهای اسلامی» تهران، انتشارات سمت، جلد اول، چاپ سوم ۱۳۸۷

۱۶۸----------،

جلد دوم چاپ اول ۱۳۸۲

۱۶۹- قرشی، امان ا... «آب و کوه در اساطیر هند و ایران» تهران، انتشارات هرمس، چاپ دوم ۱۳۸۹

۱۷۰- ---------- «زبان و انسان» تهران، انتشارات فرس، چاپ اول ۱۳۸۱

۱۷۱- قلی زاده، خسرو «فرهنگ اساطیر ایرانی» تهران، شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسه، چاپ دوم ۱۳۸۸

۱۷۲- قیوم اویچ کمالف، آبلیت «تاریخ عمومی اویغورستان» ترجمهٔ میترا نظریان همدان، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، چاپ اول ۱۳۸۱

۱۷۳- کاتسز، کنت « زبان‌های جهان » ترجمهٔ رضی هیرمندی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول ۱۳۷۶

۱۷۴- کارنوی، ا.جی «اساطیر ایرانی» ترجمهٔ احمد طباطبائی، تبریز، انتشارات اپیکور، چاپ اول ۱۳۴۱

۱۷۵- کاسیرر، ارنست «اسطوره و زبان» ترجمهٔ محسن ثلاثی، تهران، نشر نقره، چاپ اول ۱۳۶۶

۱۷۶- ---------- «افسانهٔ دولت» ترجمهٔ نجف دریابندری، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ دوم ۱۳۸۵

۱۷۷- ---------- «زبان، فلسفه» ترجمهٔ مهرداد رهسپار و دیگران، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ دوم ۱۳۸٦

۱۷۸- کاشغری، محمود «دیوان لغات الترک» ترجمه و تصحیح حسین محمدزاده صدیق، تبریز، نشر اختر، چاپ اول ۱۳۸٤

۱۷۹- کامرون، جورج «ایران در سپیده دم تاریخ» ترجمهٔ حسن انوشه، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم ۱۳۷٤

۱۸۰- کاوندیش، ریچارد «دائره المعارف مصور اساطیر و ادیان مشهور جهان» ترجمهٔ رقیهٔ بهزادی، تهران، نشر علم، چاپ اول ۱۳۸۷

۱۸۱- کبلبرت، مارتین «اطلس تاریخی روسیه و شوروی» ترجمهٔ فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۳

۱۸۲- کرافورد ، هریت « سومر و سومریان» ترجمهٔ زهرا باستی، تهران، انتشارات سمت،چاپ۱۳۸۷

۱۸۳- کریمر، ساموئل «الواح سومری» ترجمهٔ داوود رسائی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم ۱۳۸۵

۱۸٤- کریمی، محمدرضا « تاریخ ادبیات آذربایجان» قم، انتشارات دارالهدای قم، جلد اول و دوم، چاپ اول ۱۳۸٤

۱۸۵- ---------- «ادبیات شفاهی آذربایجان» تهران، انتشارات تک درخت، چاپ اول ۱۳۸۸

۱۸٦-کسلر، آرتور « خزران» ترجمهٔ محمدعلی موحد، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم ۱۳۷٤

۱۸۷- کلارک، گراهام «جهان پیش از تاریخ از دیدگاه نو» ترجمهٔ باجلان فرخی و دیگران، تهران، انتشارات دنیای مادر، چاپ اول ۱۳۷۹

۱۸۸- کلاویخو، روی کونسالس « سفرنامه کلاویخو» ترجمهٔ مسعود رجب نیا، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم ۱۳۸٤

۱۸۹- کورتیس، جان «ایران باستان» ترجمهٔ آذربصیر، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۸۷

۱۹۰- گاتت شانو، ترسیلا «آمازون اساطیر و افسانه‌ها» ترجمهٔ سیروس شاملو، تهران، انتشارات فکر روز، چاپ اول ۱۳۷۷

۱۹۱- گاشیما، تات سویانا، « دستور زبان ژاپنی » ترجمهٔ صبرینه صوتی منفرد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول ۱۳۸۲

۱۹۲- گالیتسکی، ولادیمیر- پلوسکیخ ولادیمیر «تاریخ اوش» ترجمهٔ میترا نظریان همدانی، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، چاپ اول ۱۳۸٤

۱۹۳- گای، لسترنج «جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی» ترجمهٔ محمود عرفان، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی ۱۳۷۲

۱۹٤- گروسه، رنه «امپراطوری صحرا نوردان» ترجمهٔ عبدالحسین میکده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳٦۵

۱۹۵- گری، ب «سومریان نیاکان ترکان» تبریز، ندای شمس، چاپ اول ۱۳۸۸

۱۹٦- «گزیدهٔ سرودهای ریگ ودا» ترجمهٔ سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۵

۱۹۷- «گزیدهٔ اوپه نیشدها» ترجمهٔ صادق رضازادهٔ شفق، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳٦۸

۱۹۸-گنج، رشاد «رنگ و نوروز در اساطیر تورک» ترجمهٔ امین روشن، کرج، انتشارات پینار چاپ اول ۱۳۸۸

۱۹۹- گوستاو یونک، کارل «انسان و سمبول هایش» ترجمهٔ محمود سلطانیه، تهران، نشر جامی، چاپ ششم ۱۳۸۷

۲۰۰- گویری، سوزان «آناهیتا در اسطوره‌های ایران» تهران، انتشارات ققنوس، چاپ اول ۱۳۸۵

۲۰۱- گیدنز، آنتونی «جامعه شناسی» ترجمهٔ منوچهر صبوری، تهران، نشر قطره، چاپ پنجم ۱۳۷۸

۲۰۲- گیرشمن، ر «ایران از آغاز تا اسلام» ترجمهٔ محمد معین، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ نوزدهم ۱۳۸۸

۲۰۳- لایف، تایم «اینکاها خداوندان طلا و افتخار» ترجمهٔ رضا جولی، تهران، انتشارات جویا، چاپ اول ۱۳۸۸

۲۰٤- لوئیز هایز، جان «اصول دستور زبان سومری و تاریخ و باستان شناسی» ترجمه فریدون عباسی، تهران، موسسه فرهنگی انتشاراتی پازینه، چاپ اول ۱۳۸۹

۲۰۵- لودوویسی، جیمز « منشاء زبان » ترجمهٔ قاسم کبیری، انتشارات رهنما، چاپ اول ۱۳٦۹

۲۰٦- مجیدزاده، یوسف «تاریخ و تمدن بین النهرین» تهران، مرکز نشر دانشگاهی، دورهٔ سه جلدی، چاپ دوم ۱۳۸۸

۲۰۷- میشل، مالرب «انسان و ادیان» ترجمهٔ مهران توکلی، تهران، نشر نی،چاپ پنجم ۱۳۸۷

۲۰۸- ---------- « زبان‌های مردم جهان » ترجمهٔ عفت ملا نظری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول ۱۳۸۲

۲۰۹- محمد پناه، بهنام «اسرار تمدن مصرباستان» تهران، انتشارات سبزان، چاپ چهارم ۱۳۸۷

۲۱۰ ---------- «اسرار تمدن‌های باستانی بین النهرین» تهران، انتشارات سبزان، چاپ دوم ۱۳۸۸

۲۱۱ ---------- «اسرار تمدن یونان باستان» تهران، انتشارات سبزان چاپ سوم ۱۳۸۸

۲۱۲- -- --- ---------- «کهن دیار» تهران، انتشارات سبزان، چاپ ششم ۱۳۸۸

۲۱۳- محمدزادهٔ صدیق، حسین «یادمان‌های ترکی باستان» بی جا، انتشارات نخل‌های سرخ، چاپ اول ۱۳۷۹

۲۱٤---------- «هفت مقاله پیرامون فولکلور و ادبیات مردم آذربایجان» تهران، انتشارات دنیای دانش، چاپ دوم۱۳۵۷

۲۱۵- ---------- «از پیدایی انسان تا رسایی فئودالیسم در آذربایجان» تهران، انتشارات گوتنبرگ، چاپ اول ۱۳۵۷

۲۱٦- محمدی، علی «تاریخ تکاب افشار» انتشارات ایمان، چاپ اول ۱۳۷٦

۲۱۷- مردانی رحیمی، اسداله « فرهنگ لغات و اصطلاحات تورکی قشقایی» بیجا، انتشارات انصاری، چاپ اول۱۳۸٦

۲۱۸- مسعودی، علی بن حسین «مروج الذهب» ترجمهٔ ابولقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم ۱۳۸۷

۲۱۹- معصومی، غلام رضا «مقدمه‌ای بر اساطیر و آیین های باستانی جهان» تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، چاپ دوم ۱۳۸۷

۲۲۰ - ---------- «دایره المعارف اساطیر و آئینهای جهان، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی ، جلد اول چاپ اول ۱۳۸۸

۲۲۱- معین، محمد «فرهنگ فارسی» تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم ۱۳۷۱

۲۲۲ - ------ « مزدیسنا در ادب فارسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ پنجم ۱۳۸۸

۲۲۳- ------- «مجموعهٔ مقالات» تهران، مؤسسهٔ انتشارات معین، دو جلدی چاپ اول ۱۳٦۷

۲۲٤- مقدادی، بهرام «فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی»تهران،انتشارات فکر روز، چاپ اول ۱۳۷۸

۲۲۵ - مک ایودی، کالین «اطلس تاریخی جهان از آغاز تا امروز» ترجمهٔ فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز، چاپ چهارم ۱۳۷۱

۲۲٦- مک کال هنریتا و دیگران «جهان اسطوره‌ها» ترجمهٔ عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۸۵

۲۲۷- ---- «اسطوره‌های بین‌النهرین» ترجمهٔ عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، چاپ سوم ۱۳۷۹

۲۲۸- ملک شهمیرزادی، صادق«اطلس باستان‌شناسی ایران»تهران،انتشارات سمت،چاپ اول ۱۳۸۷

۲۲۹- م، گامر و دیگران « دو قرن مبارزهٔ مسلمانان قفقاز» ترجمهٔ سید غلامرضا تهامی، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۷۷

۲۳۰- مؤیدثابتی، سیدعلی «اسناد و نامه‌های تاریخی (از اوایل دوره‌های اسلامی تا اواخر عهد شاه اسمعیل صفوی) تهران، کتابخانهٔ طهوری ۱۳٤٦

۲۳۱- میر جعفری، حسین « تاریخ تیموریان و ترکمانان» تهران، انتشارات سمت، چاپ سوم۱۳۸۱

۲۳۲- میلیکشویلی «زبان اورارتویی» ترجمهٔ حمیده بحرانیان، تهران، نشر پازینه، چاپ اول ۱۳۸۷

۲۳۳- ناردو، دان «اتروسک‌ها» ترجمهٔ نادر میرسعیدی، تهران، ققنوس، چاپ اول ۱۳۸۷

۲۳٤----- «بین‌النهرین باستان» ترجمهٔ سهیل سمّی، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ دوم ۱۳۸۷

۲۳۵- -------- «مینوسی‌ها» ترجمهٔ نادر میرسعید، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ اول ۱۳۸۷

۲۳٦- ناس، جان‌بی «تاریخ جامع ادیان» ترجمهٔ علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ پنجم ۱۳۷۰

۲۳۷- نبئی، ابوالفضل «گاهشماری در تاریخ» تهران، انتشارات سمت، چاپ سوم، ۱۳۸۵

۲۳۸- نبی یئف، آزاد «چهارشنبه سوری در آذربایجان» ترجمهٔ یونس وحدتی هلان، تبریز، نشر اختر، چاپ اول ۱۳۸٦

۲۳۹- نتزلی، پاتریشاد «تمدن مایا» ترجمهٔ فرید جواهر کلام، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ دوم ۱۳۸۷

۲٤۰- نیشی، دنیس «امیراتوری اینکا» ترجمهٔ فرید جواهر کلام، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ دوم ۱۳۸٦

۲٤۱- هادی، اسماعیل «فرهنگ ترکی – فارسی، دیل دنیز» تبریز، نشر اختر، چاپ سوم ۱۳۸۹

۲٤۲- هادی، سهراب «شناخت اسطوره‌های ملل» نشر تندیس، چاپ اول ۱۳۷۷

۲٤۳- هردوت «تاریخ هردوت» ترجمهٔ هادی هدایتی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳٤۰

۲٤٤- هریس، روی «زبان، سوسور و ویتگنشتاین» ترجمهٔ اسماعیل فقیه، تهران، نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۸۱

۲٤۵- هیئت، جواد «تورک‌لرین تاریخ و فرهنگینه بیر باخیش» تهران، چاپ دوم ۱۳۷۷

۲٤٦- ------- «سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی» تهران، نشر پیکان، چاپ سوم ۱۳۸۰

۲۴۷- همیلتون، ملکم « جامعه شناسی دین» ترجمهٔ محسن ثلاثی، تهران، انتشارات ثالث چاپ سوم ۱۳۹۰

۲۴۸- هینتس، والتر «دنیای گم شدهٔ عیلام» ترجمهٔ فیروز فیروزنیا، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۷۶

۲۴۹- هینلز، جان «شناخت اساطیر ایران» ترجمهٔ ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران، نشر چشمه، چاپ سوم ۱۳۷۳

۲۵۰- واخ، یوآخیم «جامعه شناسی دین» ترجمهٔ جمشید آزادگان، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول ۱۳۸۰

۲۵۱- وارنر، رکس «اساطیر جهان» ترجمهٔ ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران، انتشارات اسطوره، چاپ سوم ۱۳۸۷

۲۵۲- وکیلی، شروین «اسطورهٔ معجزهٔ یونانی» تهران، نشر شورآفرین و نشر نقد افکار، چاپ اول ۱۳۸۹

۲۵۳- ویکز، ریچارد «دانشنامهٔ اقوام مسلمان» ترجمهٔ معصومه ابراهیمی- پیمان متین، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، جلد اول، چاپ اول ۱۳۸۳

۲۵۴- یاحقی، محمد جعفر «فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی» تهران، انتشارات سروش، چاپ اول ۱۳۶۹

۲۵۵- یعقوبی، ابن واضع «البلدان» ترجمهٔ محمد ابراهیم آیتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم ۱۳۸۱

۲۵۶- یول، جورج «بررسی زبان» ترجمهٔ محمود نورمحمدی، تهران، انتشارات رهنما، چاپ سوم، ۱۳۸۲